

راهنمای دانشوران

(در ضبط نامها و نسبها و نسبتها)



تألیف

سید علی آبرقوی قمی

خرماد ۱۳۲۸

حق طبع محفوظ و مخصوص مؤلف

چاپخانه تابش قم

**Collection of Prof. Muhammad Iqbal Mujaddidi
Preserved in Punjab University Library.**

پروفیسر محمد اقبال مجددی کا مجموعہ
پنجاب یونیورسٹی لائبریری میں محفوظ شدہ

138169

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(الحمد لله رب العالمين والصلوة على خير خلقه)

محمد وآله الطاهرين

(نسب تأليف كتاب)

از آن پس که با کتب تاریخ و تراجم و رجال آشنا شدم ضرورت تألیف کتابی
و آنکه ضبط صحیح نامها و نسبها و نسبتها را بنماید دانستم و هر چند در این
موضوع دانشمندان پیشین کتابها پرداخته اند مانند سعدا لملک علی بن هبة الله
عجلی معروف بابن ما کولا از اعلام قرن پنجم که کتابی بنام الاکمال در ضبط
و تقیید نامهای اعلام و الفاظ مشتبه تألیف گرد و معین الدین محمد بن عبدالنقی
بغدادی معروف بابن نقطه ذیلی بر آن کتاب نوشت و مانند جمال الدین
حسن بن یوسف بن مطهر حلی علامه مطلق که کتابی بنام ایضاح الاشتباه
نوشت و بر این نسق دیگر دانشمندان نیز کتاب پرداختند

اما از یک طرف بیشتر نظر این دانشمندان به معنی و در بیان بوده و بعضی
دیگر ناموران پرداخته اند و از طرف دیگر با زبان عربی کتابهای خود را
تألیف کرده اند و فارسی زبانان را بکار نایب بر آن سرشدم که در این موضوع
کتابی بزبان پارسی بردازم تا مدت خود را از عهده خدمتی که بفرموده اند
فارغ سازم و برای رسا بودن این تألیف هر چند فراوان کتاب فراهم کردم
و رنج تتبع و گرد آوردن ضبط صحیح را آسان گرفتم و کسانی که راهم را
رفته اند دانند که پرداختن چنین تألیفی آنهم با فراهم نبودن وسائل کافی
برای تتبع و استقصاء چه اندازه دشوار است

ابله لقب دادند آنکه
براستی کودن و کم هوش بوده است
و در سال ۵۷۰ یا ۵۸۰ در گذشت
ابلی با همزه مضوم و لام
مشهد منسوبست یا بله و آن نام شهر
کیست در کنار بصره و باقوت گفته
بنای آن از بصره دیرینه تر است
و در ادب و تاریخ بسیار یاد است باری
ابوالحسن علی بن محمد ابلی از ثقات
امامیه و صاحب کتاب الاشراف و متوفی
۴۱۰ و علی بن ایطاب حسنی ابلی
از فقیهان و صالحان و حفص بن عمرو بن
میمون ابلی از اصحاب امام صادق (ع)
بدان مشرک منسوبند
ابهری بافتح همزه مشو بست
باهر بروزن اختر و آن قصبه ایست
از مضافات زنجان و دولت شاه بن امیر
علی بن شرف شاه حسنی از اعیان
ادیبان و افاضل شاعران و ابیرالدین
مفضل بن هر ابهری از اعلام محققان
قرن هفتم و صاحب کتاب هدایة الحکمة
و غیر آن و نیز جمعی دیگر از محدثان
و دانشمندان بدان منسوبند

ایوردی باهمزه مفتوح و بای
موحد مکسور منسوبست بایورد
از شهرهای دشت خاوران خراسان

و جمعی از اعیان ادیبان و سخن گستران
و فقیهان بدان منسوبند از جمله
ابو المظفر محمد بن احمد بن محمد
ایوردی مؤلف کتاب نهضة المعافظ
و کتاب تاریخ ایورد و کتاب تلمة
المشتاق الی ساکنی العراق و کتاب
الدرة الثمينة و کتاب طبقات العلم
و دیوان شعر و متوفی ۵۰۷ و این
دوبیت آزاد مرداله از او است
تنگرئی دهری ولم ید را نئی
اعزو احوال الزمان تهوت
و ظل یرینی الخطب کیف اعتداوه
و بت اریه الصبر کیف یکون
و از جمله او حدالدین انوری ایوردی
از حکیمان شاعر و از ریاضی دانان ماهر
و ستایشگر سلطان سنجر سلجوقی و
صاحب دیوان شعر و متوفی ۵۸۵ یا ۵۸۷
و این ابیات حکیمانه از او است
نزد طیب عقل مبارک قدم شدم
حال مزاج خویش بگفتم کما چرا
دل را چو از عفونت اخلاط آرز
معموم دید و سرعت انقضای کوا
گفتا بدن ز فضلہ آمال ممتلی است
سوء المزاج حرص اثر کرده در قوا
ای دل بعون مسهل سقمونیا ی صبر
وقتست اگر به تنقیه کوشی ز امتلا

ابی اتلیدی اثاربی اثال

اثبج اثرم اثنانی اجدابی

مقصود از این میانه اگر حقه دل است
اول قدم را کل فضولست احتما
ابی با همزه مضموم و بای
موحد مفتوح و یای مشدد نام جمعی
از صحابه و تابعین است و مشهورترین
ایشان ابو المنذر ابی بن کعب بن
قیس انصاری صحابی است از کاتبان
وحی و ملقب بسید القراء و در زمان
خلافت عمر در گذشت و ابی مصغراب
است بمعنی پدرک

اتلیدی با همزه مکسور
منسوبست با تلید بروزن اکسیر و آن
نام قریه ایست از قرای مصر و محمد بن
دیاب اتلیدی مؤلف کتاب اعلام الناس
بما وقع للمبرامکة و بنی العباس و از
نویسندگان قرن دوازدهم بدان
منسوبست

اثاربی با همزه و نای نخند
مفتوح منسوبست با ثارب و آن بگفته
یا قوت نام قلعه ایست در سه فرسنگی
حلب و حمدان بن عبد الرحیم اثاربی
ادیب و طبیب و شاعر و متوفی ۵۵۴
بدان منسوبست

اثال با همزه و نای مثلث مفتوح
بر وزن قطار نام جمعی است از جمله
اثال بن نعمان حننی صحابی و اثال

در لغت مال و یا مجد و یا شرفی است
که کسی از دیگری بارث برد
اثبج با همزه مفتوح و نای
مثلث ساکن و در آخر جیم بر وزن
اشرف کسی را گویند که ستون
فقرات پشتش برجسته باشد و چنان
کسی را فارسیان قوزی گویند
و صحیح آن کوژی است که کمان
کوژ پشت باشد باری اثبج نام اثبج
عبدی صحابی است

اثرم با نای مثلث مفتوح بر وزن
اقوم کسی را گویند که دندان پیشین
اوشکسته باشد و آن لقب جمعی است
از جمله معرزی بن حازم کوفی و از
اصحاب امام صادق ۴ و نیز لقب
ابوالحسن علی بن مغیره است از
شاگردان اصمعی و صاحب کتاب
النوا در و کتاب غریب الحدیث
و متوفی ۲۳۰

اثنانی با ضم همزه و سکون
نای مثلث منسوبست با اثنان بر وزن
عثمان و آن نام موضعی است در شام
و حسین بن احمد بن محمد اثنانی فقیه
بدان منسوبست

اجدابی با همزه مفتوح و جیم
ساکن و دال بی نقطه منسوبست با جدایی

اجلح بن عبدالله کندی است از اصحاب
امام صادق ۴

اجمد با همزه مفتوح و جیم
ساکن بر وزن احمد بخیل و گرسنه
چشم را گویند و آن باجمد بن عجمان
همدانی صحابی است

احسامی با همزه مفتوح و حای
بی نقطه ساکن و فتح سین بی نقطه
منسوبست باحساء که شهری است در
بحرین و جمعی از اعلام دانشمندان
از آن شهر برخاسته و بدان منسوبند
از جمله محمد بن علی بن ابراهیم
احسامی معروف به ابن ابی جمهور
که در شمار فقیهان و متکلمان و
هارفان و محدثان است و صاحب کتاب
المجلی و کتاب غوالی اللثالی و
کتاب نثر اللثالی و کتاب الاقطاب
و شرح الفیه شهید و از جمله احمد بن
فهد بن حسن بن ادریس احسامی
صاحب کتاب خلاصة التقیح فی المذهب
العق الصحیح و متوفی ۸۰۶ و ابن
احمد بن فهد غیر از احمد بن فهد
حلی است صاحب کتاب غوالی اللثالی
و از جمله شمس الدین محمد احسامی
معاصر شیخ حر عاملی از فقیهان
و محدثان

که نام الحیتی است در افریقا و جد
ابن ابراهیم بن اسمعیل بن احمد بن عبدالله
طرابلسی ادیب و لغوی و معروف بابن
اجدابی و صاحب تصانیف که مشهور
ترین آنها کتاب کفاية المتحفظ و کتاب
الانواء است بدان منسوبست

اجداری با همزه مفتوح و جیم
ساکن و دال بی نقطه منسوبست باجدار
که لقب عامر بن هوف پدر قبیله کلب
بوده است و جاریه بن اصرم کلبی
اجداری که ابن اثیر او را در شمار
صحابه بنام آورده بدو منسوبست
و باید دانست که جاریه از اعلام مردان
و هم از نامهای زنان است و جمعی از
صحابه و تنی چند از شاعران جاریه
نام داشته اند

اجدع با همزه مفتوح و جیم
ساکن بر وزن احمد، بینی بریده باشد
و آن لقب ابو الخطاب محمد بن مقلاص
اسدی است که در تشیع طریقتی خاص
پیش گرفت و فرقه خطاییه با و
نسبت رسانند

اجلح با همزه مفتوح و جیم
ساکن و در آخر حای بی نقطه بر وزن
اشرف کسی را گویند که از دوسوی
سرا و موی ریخته باشد و آن نام

احمری با همزه مفتوح و
حای بی نقطه ساکن منسو بست
با حمر و احمر در مردان کسی را گویند
که سرخ گون باشد و حمراء در زنان
و حمیرا که لقب عایشه است مصغر حمراء
است و جمعی از محدثان و راویان
احمری ضبط شده اند و در احمر که
اینان بدو منسو بنداختلافست که بکدام
يك از احمر نامان نسبت دارند
با حمر بن سواری بن هدی سدوسی
صحابی و یا احمر بن قطن همدانی
و یا احمر مدنی و یا احمر ابو عسیب
از غلامان پیغمبر و یا احمر غلام ام سلمه
ام المؤمنین

و نیز احمر لقب علی بن مبارک
نحوی ادب آموز امین عباسی فرزند
هرون الرشید و همکار کسایی است
گویند چهل هزار بیت در شواهد
نحو بخاطر داشت غیر از قصاید و ابیات
احمسی با همزه مفتوح و حای
بی نقطه ساکن منسو بست با حمس
و کسی را احمس گویند که در دین
خود منصلب و در کار زارد لیر و جنگجو
باشد و آن نام پسر تیره ایست از قبیله
بجیله و احمد بن عائد احمسی و حسان
ابن زیاد احمسی که هر دو از اصحاب

امام صادق بوده اند بدو منسوبند
احنف با همزه مفتوح و حای بی
نقطه ساکن بر وزن اشرف کسی را
گویند که پایش کثر باشد و یا شصت پایش
بطرف شصت پای دیگر کثر باشد
و یا بر پشت پاره رود و یا پایش بگردد
بدینسان که روی پازیر وزیر پارو افتد
و همه اینان را احنف گویند و احنف
لقب ابو بحر ضحاک بن قیس تیمی
است که از مشاهیر تابعان و بعلم ضرب
المثل و پیردباری زبانزد است و تا زمان
مصعب بن زبیر پیایید و هم با مصعب
بکوفه رفت و در همانجا سال ۶۷
در گذشت

احوص با حای بی نقطه ساکن
و فتح واو و در آخر صاد کسی را
گویند که گوشه چشمش آنقدر
تنگ باشد که گویا آنرا بهم دوخته اند
و آن لقب عبدالله بن محمد بن عاصم
انصاری است که در سلك شاعران
منظوم است و نام جمعی دیگر
احول با حای بی نقطه ساکن
بر وزن احوص برابر کاژ فارسی است
و کسی را عربان احول و فارسیان کاژ
گویند که چشمش بگردد و آن لقب
ابو جعفر محمد بن علی بن نعمان کوفی

صیرفی است که شیعیان اورا مؤمن
الطاق و سنیان اورا شیطان الطاق
گویند و طاق نام کوئی است در کوفه
که احول در آن پیشه صرافی داشته
و آن کوی را طاق المحامل نیز گفته اند
و احول از حاضر جوابان و بدیبه
گویان است و بابا و حنیفه سخنانی دارد و
نیز بنده گوئیهای و در شمار اصحاب امام
صادق ۴ است و نیز احول لقب محمد
بن حسن بن دینار است از طبقه ادیبان و
فاضلان و مؤلف کتاب الدوامی و کتاب
الاشیاء و کتاب ما اتفق لفظه و اختلف
معناه و دیوانی که اشعار یکصد و
بیست شاعر را در آن جمع کرد

احیحه باضم همزه و فتح حای
بی نقطه و سکون یا مصغرا حیحه
بر وزن کتیه است بمعنی خشمک
و آن نام احیحه بن امیه بن خلف جمعی
صحابی است

اخباری باهمزه مفتوح و خای
نقطه دار ساکن منسوبست باخبار جمع
خبر و کسی را اخباری گویند که
بوقایع گذشته و تواریخ پیشینیان آگاه
باشد و آنرا همتای مورخ گیرند و در
اصطلاح فقیهان امامیه اخباری کسی را
گویند که احکام فقه را از کتاب و سنت

استنباط کنند نه دلیل عقل برابر اصولی
که احکام را از چهار چیز بیرون کشد
آن سه و چهارم اجماع و از طبقه اخباری
بمعنی اول اسمعیل بن مجسم اخباری است
معاصر و اقدی و مؤلف کتاب اخبار النبی
و مغازی و سرایاده و متوفی ۲۲۷ و نیز
جعفر بن محمد بن ازهر بن عیسی اخباری
است مؤلف کتاب التاریخ علی السنین و
متوفی ۲۷۹ و باید دانست که اخباری
لقب این دو دانشمند است گذشته از اینکه
که پیشه ایشان است

اخرم باهمزه مفتوح و خای نقطه
دار ساکن بر وزن احسن کسی را گویند
که پره بینی اورا سوراخ کرده باشند و آن
لقب مجرز بن نضله اسدی صحابی است
که اورا فارس رسول الله گفتند و در سال
ششم هجرت شهید شد و اخرمه بن یزید
تادر آخر نام اخرم بن اخرم بن یزید است
اخصیگتی

نقطه دار ساکن و سین بی نقطه
مکسور و یا و کاف ساکن منسوبست
باخصیگت که شهریست در سیستان
و اور شاد احمد بن محمد بن قاسم
اخصیگتی لقب به ذوالنضایل و مؤلف
کتاب التاریخ و زوائدی بر شرح
سقط الزند و متوفی ۵۲۸ بدان منسوبست

محدثان و ادیبان و شاکر دز مخشری
و مؤلف کتاب المناقب معروف به
مناقب خوا رزمی و متوفی ۵۶۸

اخطل با سکون خای نقطه دار
و فتح طای حطی کسی را گویند که سخن
بناخته بسیار گوید و یاد در آیش خطا
رود و یاسفیه و کم خرد باشد و آن لقب ابو
مالک غیاث بن غوث تغلبی است که کیش
نصاری داشت و بر نظم شعر توانا بود
و در نزد خلفای اموی منزلت و مکاتبی
داشت و عبد الملک بن مروان او را
شاعر بنی امیه خواند و اخطل در کثر
کردن راه مردم بکنیسه (پرستشگاه
نصاری) بر مبلغان مسیحی پیش افتاده
آنجا که گفته است

ان من یدخل الکنیسة یوما

یلق فیها جأ ذراً و ظباً

مالتا لنفس نحوها اذرتا

فهی ریح و صار جسمی هباً

لیت کانت کینسة الروم اذ

ذاک علینا قطیفة و خباً

و در اینکه چرا او را اخطل لقب دادند

با اختلاف سخن کرده اند و همین اختلاف

نشان میدهد که سخنانشان پایه درستی

ندارد و بر اساس پندار است و از این روی

آنهار انیاوردیم

اخشید با همزه مکسور و خای
نقطه دار ساکن بر وزن اکسیر لقب
ملوک فرغانه است یعنی ملک الملوک
(شاهنشاه) چونان که کسری لقب
شاهان عجم و قیصر لقب شاهان روم
و هر قل لقب شاهان شام و خاقان
لقب شاهان ترک و نجاشی لقب شاهان
حبشه و تبع لقب شاهان یمن بوده است
و اخشید بخصوص لقب محمد بن طغج
(۱) بن جف (۲) است از فرزندان ملوک
فرغانه (۳) که بسطنت مصر و حجاز
و شام رسید و از الر اضی بالله خلیفه
عباسی لقب اخشید را گرفت و در سال
۳۳۴ در دمشق بمرد و اخشیدی لقب
ابوالحسن علی بن عیسی رمانی است
و در رمانی باز ذکرش بیاید

اخطب با همزه مفتوح و خای

نقطه دار ساکن و فتح طای حطی و در

آخر با کسی را گویند که نیکو تر پند

سراید و رساتر سخن کند و آن لقب

ابوالمؤید موفق بن احمد خوا رزمی

است در طبقه خطیبان و شاعران و

(۱) طغج بر وزن ترک (۲) جف با جیم

نقطه دار مضمون بر وزن در (۳) فرغانه

بر وزن دندانه ایالی است مشهور در

ترکستان روس

و کسی را اخنس گویند که بینی او پس رفتگی داشته باشد و زنی که چنان باشد خنساء گویند و اخنس نام جد عبدالله بن اسید قرشی است از اصحاب امام صادق و متوفی ۱۸۸ و نیز اخنس نام اخنس بن شریق نقی صحابی است

اخیطال باهمزه مضموم و خای نقطه دار مفتوح مصدر اخیطل بمعنی نادانك كودنك و آن لقب ابو بکر محمد بن عبدالله بن شعیب اهوازی است که در بغداد زیستن گرفت و در طبقه شاعران نیکو پرداز بود و بر روش ابو تمام طامی شعر گفت و سبک او را برگزید

اخیل باهمزه مفتوح بر وزن اشرف کسی را گویند که در بدن خال دارد و یا بسیار خیال میکنند و نیز نام پرنده ایست که بر پر خال بسیار دارد و اخیل نام پدر عامر است که از اصحاب امیر المؤمنین بود

اخی با ضم همزه و فتح
نقطه دار ویای مشدد در سراج بمعنی برادرک نام نیای احمد بن احمد بن آخر شامی است جامع دیوان بحتری و معروف باین اخی ادرنوی با فتح همزد و نون

اخفش بر وزن اشرف کسی را گویند که در شب بیند نه در روز و یا در تاریکی بهتر بیند تا در روشنی و یا آنکس که نیروی دیدنش کم باشد و اخفش لقب یازده تن از اعلام است که همگان در طبقه نحویان و اعراب دانانند و از آندیان سه کس از ایشان از همه مشهور ترند اول ابوالخطاب عبد الحمید بن عبد المجید هجری آموزگار سیبویه و کسایی و ابو عبیده و معروف باخفش اکبر و نخستین کسی است که شعر را بیت بیت تفسیر کرد و پیش از او شیوه مفسران شعر چنین بود که پس از پایان قصیده و تمام شدن ابیات شعر را تفسیر کردند دوم ابو الحسن سعید بن مسعود مجاشعی شاگرد سیبویه و خلیل بن احمد و معروف باخفش اوسط و مؤلف کتاب الاوسط در نحو و کتاب تفسیر معانی القرآن و کتاب المقائیس و کتاب العروض و متوفی ۲۱۵ سوم ابوالحسن علی بن سلیمان شاگرد میرد و معروف باخفش اصغر و مؤلف کتاب الحداد و تفسیر رساله سیبویه و متوفی ۳۱۵ اخنسی باهمزه مفتوح و خای نقطه دار ساکن منسو بست باخنس

و کسر دال بی نقطه و اووسکون رای
بی نقطه منسوبست بادر نه از شهرهای
دولت ترکیه کنونی و پایتخت جمعی
از سلاطین عثمانی و نعمان بن محمد
ادرنوی معروف به خواجگان از
نویسندگان شهیر دوره سلاطین
عثمانی و متوفی ۱۱۸۰ بدانت
منسوبست

ادفوی با همزه مضموم و دال
بی نقطه ساکن منسوبست بادفوی بر وزن
پر گو و آن نام قریه ایست در صید مصر
و کمال الدین ابوالفضل جعفر بن نعلب
بن جعفر شافعی ادفوی و مصنف کتاب
الامتاع فی احکام السماع و کتاب
الطالع السعید فی تاریخ الصعید و غیر
اینها و متوفی در حدود ۷۴۸ بدانت
منسوبست

اذرعی با همزه مفتوح و ذال
نقطه دار ساکن و کسر راء منسوب
است با ذرات بر خلاف قیاس و آن
بنا بر گفته یاقوت شهر کیست در اطراف
شام مجاور ارض بلقا و جمعی از
محدثان بدان منسوبند از جمله اسحاق
بن ابراهیم اذرعی متوفی ۳۴۴ و
عبدالوهاب بن عبدالله اذرعی متوفی
۴۲۵ هر دو از محدثان عاصه

و از جمله عمران بن حمران اذرعی
از اصحاب امام صادق

اذینہ با همزه مضموم و ذال
نقطه دار مفتوح و یای ساکن و نون
مفتوح و در آخرها مصغر اذن بمعنی
کوچک گوش از اعلام متعارف عرب
است و جمعی از صحابه و محدثان
بدان نامند

اربلی با همزه و یای نقطه دار
مکسور و رای بی نقطه در میانہ ساکن
منسوبست باربیل که شهر است در عراق
تزدیک موصل که آنرا ریل گویند و
جمعی از اعلام ققیهان و ادیبان و
محدثان از آن شهر و بدان منسوبند
از جمله بهاء الدین ابوالحسن علی بن
عیسی اربلی از افاضل علمای امامیه
و صاحب کتاب کشف الغمہ فی معرفۃ
الائمة و رسالۃ الطیف و دیوان رسائل
و دیوان شعر و از جمله رضی الدین
یونس بن محمد اربلی مفتی و مدرس
اربیل و شاعر نیکو نظم و این دو بیت
انر خاطر او است

لها زورة فی کل عام وتارة
تمر شهور الحول لا تتجمع
وصال وصد لاشئ سوی انها
علی خلق الدنیا تجود وتمنع

ومتوفی ۵۷۶

ارت با فتح همزه و رای بی
نقطه مشدد مردی را گویند که
بشیوائی سخن نکند و در سخن کردن
درمانده باشد و زن و ارتا گویند
و ارت نام پدر خباب بن ارت صحابی است
ارجانی با فتح همزه و تشدید
رای بی نقطه منسوبست بارجان یا قوت
گفته که آن از شهرهای فارس است
وقاضی ابوبکر ناصح الدین احمد بن
محمد بن حسین ارجانی فقیه و شاعر
ومتوفی ۵۴۴ بدان منسوبست گویند
در هر روز هشت بیت نظم کرد و
در باره شعر خود که از طبع فقیهانه
اش تراویده گفته است
انا شعر الشعراء غیر مدافع
فی العصر او انا اققه الشعراء
شعری اذا ما قلت دونه الوری
بالطبع لا بتكلف الا لقاء
كالصوت فی قلال الجبال اذا علی
للسمع هاج تجاوب الاصداء
ارحبی با فتح همزه و سکون
رای بی نقطه و فتح حای حطی
منسوبست بارجب که پدر تیره از
قبیله همدان است و ارحب مردوسیم
الصدر (سینه چاک) را گویند و از

این تیره است ایوب بن مطعم ارحبی
صحابی است که در صد و پنجاه سالگی
پیغمبر را دیدار کرد و ایاتی خواند
و نیز یزید بن قیس ارحبی از اصحاب
امیر المومنین و عامل او در ری و
همدان و اصفهان بود و در جنگ
صفین دلیریها کرده و خطبه ها خوانده
است و نصر بن مزاحم در کتاب صفین
آنها را نوشته است

ارزنی با همزه مفتوح و رای
بی نقطه ساکن و زای نقطه دار مفتوح
منسوبست بارزن، یا قوت گفته که آن
شهریست در ارمنستان و ابو محمد یحیی
بن محمد ارزنی در طبقه ادیبان و نحو بان و
خوشنویسان و صاحب کتاب مختصر در نحو
ومتوفی ۴۱۵ و این دو بیت حکیمانه از او است
ان من احو جملک الدهر الیه
و تعلقت به هنت علیه

لیس یصفو و د من و اخیته
ان تعرضت لشی فی یدیه
و نیز سلامه بن اسمعیل ارزنی از علمای
امامیه و مؤلف کتاب شریعت است که در
درقه و متوفی ۳۳۹ در ارت منسوبند
ارطات با همزه مفتوح و رای
بی نقطه ساکن نام درختی است میوه دار
و میوه آن همچون عتاب است و نام پدر

بسر بن ارحطات که از سران سپاه معاویه بود و از کسان است که در راه پیشرفت مقصود معاویه از سر انگشتانش خونها چکید

ارغیانی بافتح همزه و سکون رای بی نقطه و کسر غین نقطه دار منسوبست بارغیان و آن نام ناحیتی است در نیشابور و ابوالفتح سهل بن احمد بن علی ارغیانی از فقیهان شافعی و متوفی ۴۹۹ بدان منسوبست

ارقط با فتح همزه و سکون رای بی نقطه و فتح قاف نرینه را گویند که بر بدنش نقطه های سیاه و سفید باشد و مادینه را که چنان باشد رقطاء گویند و ارقط لقب محمد بن عبدالله بن علی بن الحسین زین العابدین است که ام سلمه بنت امام محمد باقر ۴ در قید نکاح او بود و نیز ارقط لقب حمید بن مالک است از شاعران عرب و او را ارقط از این روی گفتند که در چهره اش آناری رقطه مانند بود

ارمنازی بافتح همزه و سکون رای بی نقطه و فتح میم منسوبست بارمناز و آن نام شهر کیست قدیمی بگفته یاقوت در نواحی حلب و نیز قریه ایست در شام و تقیه دختر ابو الفرج غیث بن علی

سلمی ارمنازی از زنان سخوت منج و نظم آوران نیکو قریعت و متوفی ۵۷۹ بارمناز شام منسوبست

ارمنی با فتح همزه و سکون رای بی نقطه منسوبست بارمن و آن نام قبیله ایست از قبائل روم و نیز نام قبیله ایست از قبائل ترک و جمعی از محدثان و اوایان بآنها نسبت رسانند و نیز ارمن کشور است بنام ارمنیه و ارمنستان و در نسبت ارمنی و ارمنستانی آید

ارموی باضم همزه و سکون رای بی نقطه منسوبست بارمیه که شهر است در آذربایجان و همان ارومیه معروفست که کنون نام آنرا شهرضا کردند و سراج الدین محمود بن ابوبکر احمد ارموی از افاضل محققان و صاحب کتاب مطالع در منطق و تحصیل در اصول فقه و متوفی ۶۸۲ بآن شهر منسوبست و باید دانست که کتاب مطالع ارموی از کتب نفیسه در فن منطق است و جمعی از اعلام افاضل آنرا شرح کرده اند از جمله قطب الدین رازی که آنرا نیکو شرح کرد.

اریقط باضم همزه و فتح رای بی نقطه مصغر ارقط که ضبط و معنی آن گذشت و آن نام قاری بن عبدالله بن

از یقط است و قارب همان کسی است که
از مکه با کاروان امام حسین (ع) همراه
بود و در کربلا شهید شد و فکیه (۱)
مادرش خدمتکار و باب زوجه آن
حضرت بود

ازدی بافتح همزه و سکون
زای نقطه دار منسوبست بازد که پدر
قبیله ایست در یمن و عامه بغلط آنرا
بافتح ز خوانند و جمعی بسیار از صحابه
و تابعان و محدثان و مفسران و دانشمندان
بدو منسوبند از جمله ابواسحق اسمعیل
بن اسحق بن اسمعیل ازدی بصری فقیه
و محدث و مفسر و صاحب کتاب مسند
و کتاب احکام القرآن و کتاب قرأت
و کتاب معانی القرآن و کتاب الاموال
و المغازی و کتاب الشفاعة و کتاب
الفرائض و کتاب الاحتجاج بالقرآن
و متوفی ۲۸۲ و از جمله ابو طالب سعد بن
محمد بن علی ازدی معروف به وحید
از اعلام نحو و ادب و عروض و شارح
دیوان منبئی و متوفی ۳۸۵ و از جمله
ابوالقاسم عبیدالله بن محمد بن جعفر
ازدی صاحب کتاب الاختلاف و کتاب

(۱) فکیه باضم فا و فتح کاف و سکون
فا و فتح های اول مضر فا که است
یعنی میوه خرد

المنطق و متوفی ۳۴۸ و از جمله ابو
منصور علی بن ظافر بن حسین ازدی
مصری وزیر الملك الاشرف و صاحب
کتاب بدایع البدایة فیمن قال شعراً
بالبداهة و کتاب اخبار الشجعان
و کتاب الدول المنقطعة و کتاب اساس
السیاسة و کتاب اخبار السلجوقیه
و متوفی ۶۱۳ و غیر اینان

ازدورقانی بافتح همزه و سکون
زای نقطه دار و ضم دال بی نقطه
منسوبست بازد و رقان و آن نام قریه
ایست از توابع قم و عامه آنرا زرقان
گویند و سلمه بن خطاب از دورقانی
از محدثان امامیه و صاحب کتاب ثواب
الاعمال و کتاب عقاب الاعمال
و کتاب مقتل العسین و کتاب القبله
از آن قریه و بدان منسوبست و بعضی
از دورقان را از توابع ری دانسته اند
و این اشتباه است

ازرق بافتح همزه و سکون زای
نقطه دار مرد کبود چشم را گویند و وزن
کبود چشم را زرقاء خوانند و آن
لقب و نام جمعی از محدثان است و
ابوبکر زین الدین بن اسمعیل هروی
ازرقی از شاعران ستایشگر سلطان
طغتا نشاه بن الب ارسلا و صاحب

کتاب الفیه و شلفیه را ندانستم از چه
روی ازرقی گفتند و بر فرض که ازرقی
تخلص شاعرانه باشد چرا آنرا
برگزیده است

ازری با فتح همزه و سکون
زای نقطه دار و کسر رای بی نقطه
منسوبست با زر که پدر تیره ایست
وازر معنی نیرو و پشت را دهد و عامه
بغلط با ضم همزه خوانند و با این
ضبط معنی گر هگام بند شلوار را دهد
واز این تیره است شیخ کاظم بن
حاج محمد تمیمی از ری بغدادی
صاحب قصیده هائیه

لن الشمس فی قباب قباها

شف جسم الدجی بروج ضیاها
وسلاست و انسجام این قصیده مرا از
وصف آن بی نیاز دارد و توان
گفت در حسن انسجام و بت الفاظ
کم نظیر است و ازری در سال ۱۲۱۱
در گذشت

ازهری با فتح و سکون زای
نقطه دار منسوبست با زهر بر وزن
اخگر و آن نام جد ابو منصور محمد
بن احمد بن ازهر روی شامی است
که از اعلام ادب و لغت بود و کتابها
پرداخت از جمله کتاب التهنید در

لغت و کتاب التقریب در تفسیر و
کتاب تفسیر شعر ابی تمام و کتاب
تفسیر اصلاح المنطق و کتاب تفسیر
اسماء الله و غیر اینها و متوفی ۳۷۰
و نیز ازهری منسوبست به جامع ازهر
مصر و شیخ خالد بن عبدالله بن ابی بکر
ازهری نحوی صاحب کتاب التصریح
و کتاب تمرین الطلاب فی صناعة
الاعراب و شرح ازهریه و شرح
اجر و میه و شرح قصیده برده که در
سال ۹۰۵ در قاهره مصر در گذشت
بدان منسوبست

اسامه باضم همزه بمعنی شیر
از اعلام حرب و نام جمعی از صحابه
و تابعین است از جمله اسامه بن زید
صحابی که پیغمبر (ص) او را در مرض
موت امیر لشکر مسلمین کرد و اسامه
در سال ۵۹ یا ۵۸ در گذشت

اسپیری با فتح همزه و سکون
سین بی نقطه و کسر باء منسوبست
با سبیر یا قوت آنرا اسپیرن بزیادت
نون در آخرن آضبط کرده و گفته
که شهر یست و هم قلعه ایست
در ارض الروم و محمد بن
یوسف بر یعقوب بن علی غزالی حلبی
اسپیری صاحب کتاب الفوائد الاستیرییه

و کتاب المستغنی و کتاب بدایع الافکار
و رساله در عصمت انبیاء و متوفی ۱۱۹۴
بدان منسوبست

استوائی باضم همزه و سکون
سین بی نقطه و ضم تا منسوبست
با ستوا ابن خلکان گفته که آن نام
نا حیتی است در نیشا بور دارای
قریه های بسیار و جمعی از دانشمندان
بآن منسوبند از جمله عبد الکریم
قشیری استوائی و در ذیل ضبط قشیری
بیاید

استونه با ضم همزه و سکون
سین بی نقطه و ضم تای قرشت بروزن
کلگونه بمعنی ستون باشد و آن
لقب ابو العباس احمد بن محمد دینوری
است از محدثان امامیه

اسدی با فتح همزه و سین
بی نقطه منسوبست باسد بن مدرکه
بن الیاس بن مضر پدر تیره از قبیله
مضر و نیز منسوبست باسد بن ربیعه
بن نزار بن معد بن عدنان پدر تیره
دیگر و نیز منسوبست باسد بن
عبد العزی بن قصی بن کلاب
بن مره بن کعب بن لوی بن
غالب پدر تیره دیگر و از این تیره
اخیر است علی بن محمد بن عبید بن

زبیر اسدی معروف با بن الکوئی
در شمار نحویان و از شاگردان ثعلب
و صاحب کتاب الهمز و کتاب معانی
الشعر و اختلاف العلماء فیه و کتاب
الفرائد و القلائد در لغت و متوفی ۳۴۸
و اسدی تخلص ابو نصر علی بن احمد
اسدی طوسی است از بزرگان شعر
و اساتید نظم فارسی و مؤلف گرشاسب
نامه و فرهنگ فارسی و متوفی ۴۶۵
و منسوب به چیک از تیره های
هرب نیست

اسروشنی باضم همزه و سکون
سین بی نقطه و ضم رای بی نقطه
منسوبست باسروشیه که شهر است در
ماوراء النهر و جمعی از محدثان عامه
و بعضی از محدثان خاصه بدان
منسوبند و بعضی از علمای رجال آن
لفظ را اسروشنی با حذف نون ماقبل
آخر نوشته است و همین سبب اشتباه
دیگران شده است

اسطرلابی باضم همزه و سکون
سین بی نقطه و ضم طاب منسوبست
با سطرلاب بمعنی میزان آفتاب و آن
لقب ابو الفاسم هبة لله بن حسین بن
یوسف است معروف به بدیع اسطرلابی
از اعلام حکمای ریاضین و صاحب

کتاب زیج العرب و رساله در عمل
اسطرلاب و رساله در طلسمات و کتاب
درة التاج من شعر بن الحجاج و در این
کتاب اشعار ابو عبد الله حسین بن
حجاج بغدادی شاعر زبر دست شیعی
را گرد آود و آنرا بر یکصد و چهل و
یکباب قسمت بست و هر بابی را بر فنی
از فنون شعر و صنعتی از صنایع بدیعیه
اختصاص داد و خود نیز بنظم شعر
پرداخت و در سال ۵۳۴ در گذشت

اسفرائینی با همزه مکسور
وسکون سین بی نقطه و کسر فنا
منسوبست با سفر این از توابع نیشابور
و جمعی از اعلام از آن شهر کبر خاستند
از جمله ابو حامد احمد بن ابی طاهر
محمد بن احمد اسفرائینی از فقهای
شانعیه و بگفته ابن اثیر از مجدد دین
مائه چهارم و رئیس مطلق مذهب
شانعی و کسی است که در حلقه درسش
در بغداد بیش از سیصد نقیه حاضر
گردید و در سال ۴۰۶ در گذشت و از
جمله رکن الدین ابواسحق ابراهیم
بن محمد بن ابراهیم اسفرائینی در
طبقه متکلمان و نقیهان و صاحب
کتاب اصول الدین و الرد علی الملحدین
و متوفی ۴۱۸ و از جمله عصام الدین

ابراهیم بن محمد بن عربشاه اسفرائینی
شاگرد عبد الرحمن جامی و صاحب
شرح بر کافیه ابن حاجب و شرح تلخیص
المفتاح بنام اطول در برابر شرح تفتازانی
بنام مطول و شرح بر شمسیه منطق
و حاشیه بر کبری منطق و حاشیه
بر تفسیر قاضی بیضاوی و
رساله در نسب بین قضایا و رساله در
استعارات بدیعیه و حقیقت و مجاز بفارسی
و متوفی ۹۴۳

اسفع با فتح فابروزن احسن نرینه
را گویند که رنگش سیاه و سرخی
ما یل باشد و آن نام چندتن از
صحابه و محدثان است

اسفع با فتح قاف بروزن اسفع
پرنده کوچکی است که سرش سپید
و پر هایش سبز است و آن نام جد
ابو لطفیل عامر بن و ائله است از
خواص اصحاب امیر المؤمنین ۴

اسکاف با کسر همزه و
سکون سین بی نقطه کفشگر را گویند
و آن لقب جمعی از محدثان است که
پیشه کفشگری داشته و باهمان لقب
مذکورند از جمله اسمعیل بن محمد
اسکاف از محدثان امامیه و شاگرد
عیاشی

النصاب الشرعی من الدراهم والدينار
ومتوفی ۱۱۴۳
اسکندری با کسر همزه
منسوبست باسکندریه و آن نام چندین
شهر و قریه است و مشهورترین آنها
شهریست بزرگ در مصر در ساحل
دریای مدیترانه و محمد بن سلامه بن
ابراهیم اسکندری مکی مفسر و شاعر
و صاحب تفسیر منظوم قرآن مجید
در ده مجلد و متوفی ۱۱۴۹ بدان
منسوبست

اسکیب با کسر همزه بر وزن
اکسیر نام پدر حسن بن اسکیب است
که از متکلمان امامیه و از اصحاب امام
حسن عسگری است و در این کتاب وی
قوی است یا سمرقندی اختلاف است و
ندانستم از چه روی او را اسکیب گفتند
و هر گاه شیب یعنی از قبیل سمان
که با این قبیل دار قیوم در آن وقت
باشد دور نیست که اسکیب
شکیب فرزند باشد
اسلمی یا کسر

سین بی نقطه و ضم لام منسوبست با سلم
که پدر تیره ایست از قبیله ازد و با فتح
لام منسوبست با سلم پدر تیره از قبیله
قضاعه و جهی بسیار از مدنان بآن

اسکافی با ضبط پیش منسوبست
پاسکاف که نام ناحیتی است از نهر و ان
میان بغداد و واسط و پاسکاف
بنی الجنید معروف است چه پسران جنید
در آنجا زیستن داشتند و جمعی از اعیان
علماء از آنجا برخاسته و بدان منسوبند از
جمله ابوعلی محمد بن احمد بن جنید
اسکافی از اعظام علمای امامیه و صاحب
کتاب تهذیب الشیعه لاحکام الشریعه در
بیست مجلد و متوفی ۳۸۱ و از جمله
ابوعلی علی بن محمد بن ابی بکر همام
بن سهل اسکافی معاصر شیخ کلینی و
صاحب کتاب الانوار فی تاریخ الائمة
الاطهار و متوفی ۳۳۲ و از جمله ابو
جعفر محمد بن عبدالله اسکافی معتزلی از
متکلمان بنام فرقه معتزله و صاحب
تصانیف و متوفی ۲۴۰

اسکداری با فتح همزه و
سکون سین بی نقطه و ضم کاف عربی
بنا بر ضبط ابن خلف تبریزی در برهان
قاطع و با کسر همزه و کاف بنا بر
ضبط مؤلف غیاث اللغات منسوبست
باسکدار بمعنی قاصد و برید و بنو
اسکداری طایفه باشند و از این
تیره است محمد بن اسعد اسکداری
فقیه و طیب و مؤلف رساله تحریر

دو نسبت رسانند و باید دانست که اسلم
باضم لام جمع سلم است و بافتح لام اسم
تفضیل و از این تیره است یحیی بن
زیاد اسلمی کوفی معروف بفراء و
در فراء بیاید

اسماء بافتح همزه و سکون
سین بی نقطه از اعلام مشترک میان
مردان و زنان است و جمعی از صحابه
و صحابیات با آن نام باشند از مردان
اسماء بن حارثه اسلمی صحابی و اسماء
بن زیاد جرمی صحابی و از زنان اسماء
بنت عمیس زوجه جعفر طیار که باشوهر
خود جعفر همیشه رفت و پس از شهادت
جعفر با ابوبکر شوهر کرد و محمد بن
ابی بکر را آورد و پس از مرگ
ابوبکر با امیر المؤمنین ازدواج کرد
و نیز اسماء نام دختر ابو بکر ملقب
بذات النطاقین مادر عبدالله بن زبیر است
و در ریشه آن سخن باختلاف کرده اند
و گویا در زنان همزه اسماء مقلوب از
واو باشد و اصل آن و سماء است بمعنی
نکوروی و در مردان جمع اسم باشد
اسنائی با کسر همزه و سکون
سین بی نقطه منسو بست باسنا که
شهریست در اقصی صعیید مصر و عبد
الملك بن عمران اسنائی از ادبا و شعرای

امامیه که این چند بیت نمونه طبع
روان و نظم دلکش او است
حبیبی آه ما اعلی

هوائی فی هواك
فخل الصد و الهجران

ولا تسمع ملام
وصلنی یا قزیب البان

فقی قلبی ضر ام
وجد للهائم الولهان

یا بدر + لتمام
و زر یا طلعة البدر

و د ع یا قاتلی هجرى
و در سال ۲۰۹ در گذشت و نیز عبد

الرحمن بن هلی صاحب دیوان
اعشاء و ادیب و شاعر توانا که این چند

بیت نمونه قدرت او بر نظم است
مالقلبی الی السلو طریق

انامن سكرة الهوی لا افیق
ضحکو یوم بینهم و بکینا

فترائت سعاب و بروق
لوتر انا و للمطالبا خفاق

الینا و للقلوب خفوق
ارأیت الدلیل حیران منا

کلما لاح للملال شروق
و در سال ۶۲۵ در گذشت بآن

منسو بند و باید دانست که اسنا را
138169

بقصر و بید هر دو خوانده اند و یا قوت
آنها بالف ممدوده ضبط کرده است
و فیروز آبادی بالف مقصوره
اسنوی با کسر همزه و سکون
سین بی نقطه و فتح نون منسوبست بر
خلاف قیاس با سنا و شاید در ریشه
واوی باشد بهر حال جمال الدین عبد
الرحیم بن حسن بن علی اموی اسنوی
شافعی صاحب کتاب طبقات الشافعیة
و شرح بر منهاج بیضاوی و شرح الفیه
و کتاب التمهید و متوفی ۷۲۲
بدان منسوبست

اسوانی باضم همزه و سکون
سین بی نقطه منسوبست باسوان که
شهریست در صعيد مصر و سمعانی آنها
بافتح سین ضبط کرده است و ابوالحسین
احمد بن علی بن ابراهیم بن محمد بن
حسین بن زبیر اسوانی معروف باین
زبیر و ملقب بر رشید بن زبیر در برابر
رشید و طواط و رشید فارقی که در
طبقه نویسندگان و ادیبان و شاعران
و فقیهان است و کتابها پرداخت از
جمله کتاب جنان الجنان و روض
الاذهان در شعرای مصر و کتاب شفاء
الغلة فی سمت القبلة و کتاب نیه الامعی و
این کتاب بر بسیاری از علوم مشتمل

است و اسوانی در یمن منصب قضا داشت و
لقب قاضی قضاة الیمن و داعی دعاة الزمن
گرفت و در اندیشه سلطنت افتاد و سکه
بنام خود زد و وزیر عاضد عبیدی او
را دستگیر کرد و در سال ۵۶۳ بدارش
آویخت و نیز برادرش ابو محمد حسن
بن علی اسوانی مؤلف کتاب النسب
و متوفی ۵۶۱ بدان منسوبند

اسید باضم همزه و فتح سین بی
نقطه بر وزن زبیر مصغر اسد است بمعنی
شیر کوچک و نام جمعی از صحابه
و تابعان و محدثان است .

اسیدی با ضبط پیش منسوبست
با سید بن عمرو بن تمیم که پدر تیره
ایست از قبیلہ تمیم و جمعی از اعلام
محدثان باین تیره منسوبند از جمله
غیاث بن ابراهیم تمیمی اسیدی از اصحاب
صادقین ۴

اسیر الهوی بافتح همزه بر وزن
امیر بمعنی در بند و هوی بافتح های
هوز بمعنی آرزو و عشق و معنی تر کسی
آن در بند عشق و آرزوست و آن
لقب مہذب هبتی است و در هبتی بیاید
اشتر بافتح همزه و سکون شین
نقطه دار بر وزن اختر کسی را گویند
که پلک زیرین چشمش بر گشته باشد

و آن لقب مالک بن حارث نخعی است از اصحاب امیر المؤمنین و از دلیران نامدار و معاویه پس از مرگ اشتر گفت علی را دودست نیرو مند بود یکی همار که در صفین کشته گردید و دیگری اشتر که امروز از جهان برفت و در سال ۳۸ در گذشت
اشج با تشدید حیم بر وزن اشد شکسته سر را گویند و آن لقب منذر بن هاند عبیدی است که پیغمبر باو گفت در تو دو خوی است که خدا آنرا دوست دراد برد باری و شرمگینی و ایز لقب عمر بن عبد العزیز بن مروان بن حکم بن عاص است که به اشج بنی امیه معر و فست و در سال ۱۰۱ در گذشت .

اشجعی بافتح همزه منسوبست باشجع بر وزن اشرف که پدر تیره است از قبیلہ غطفان و جمعی از محدثان و دانشمندان بدان منسوبند از جمله ابو عامر احمد بن عبد الملک بن احمد بن عبد الملک اشجعی قرطبی اندلسی ادیب و شاعر و صاحب کتاب کشف الدک و ایضاح الشک و کتاب التوابع والزوابع و کتاب حانوت عطار و متوفی ۴۲۰ و اشجع دلیر و دلیر تر را گویند

اشحم بافتح همزه و حای بی نقطه بر وزن احمر پیه دار تر را گویند و آن نام یا لقب پدر حماد بن اشحم تمیمی کوفی است که شیخ در رجال او را در شمار اصحاب امام صادق ۴ آورده است و بعضی آنرا باسین بی نقطه ضبط کرده اند و با این ضبط بمعنی سیه چرده است

اشعب بافتح همزه و عین بی نقطه بر وزن اشرف شکسته شاخ را گویند و با حیوانی که دو شاخش از هم دور باشد و آن نام اشعب آز مند و طمعکار و معروفست که در گرسنه چشمی او داستانها گویند

اشعث در آخر نای نخذ بر وزن احمد پریشان موی و آشفته و گرد آلوده موی را گویند و آن لقب معدیکرب بن قیس کنندی است که بر دست پیغمبر مسلمانان گرفت و پس از وفات پیغمبر از بیعت کردن با ابوبکر سر باز زد و عامل ابوبکر با او بچنگید تا تن زیر بار آن داد و در سال ۴ هجری در گذشت و فرزندش محمد بن اشعث از سران سپاه عبید الله بن زیاد بود و عبد الرحمن بن محمد بن اشعث با جمعی بسیار از علماء و قراء

بر حجاج بن یوسف ثقفی خروج کرد
و داستانش دراز و خود در سال ۸۵
در گذشت و اشعری لقب محمد بن
منصور است از اصحاب امام صادق (ع)
که نسبش با شعث مذکور رسد و
اشاعته بطور کلی بدو منسوبند

اشعری با فتح همزه و عین بی
نقطه منسوبست با شعر بن سبأ بن
یشجب بن یعر ب بن قحطان پدر قبیله
بزرگ در یمن و اشعر کنی را گویند
که بدنش پرمو باشد و گویند اشعر
بن سبا پرمو متولد گردید و از ابن روی
اورا اشعر گفتند و ابن خلکان گفته
نامش لبث بن اد بن یشجب است و
اشعر لقب او است، باری جمعی از اعیان
علماء و امراء و محدثان از آن قبیله
اند از جمله ابو الحسن علی بن اسمعیل
اشعری امام اشاعره و صاحب کتاب
اللمع و کتاب الموجز و کتاب ایضاح
البرهان و متوفی ۳۳۰ و فرقه اشاعره
که شاخه بزرگی از متکلمان امامیه اند
اصول اعتقاد را از او گرفتند و بدو
پیوستند و اینان را از هر تیره و قبیله
که باشند اشاعره خوانند نه اشعری
و از جمله ابو جعفر محمد بن احمد بن
یحیی بن عمران اشعری از علمای شیعه

و صاحب کتاب الجامع و کتاب النوادر
و کتاب ما نزل من القرآن فی الحسین
بن علی و از جمله زکریا بن آدم
اشعری قمی که حضرت امام رضا (ع)
در باره او گفت بردین و دنیا مامون
است و باید دانست که اشعری بن قم از
همان قبیله اند که از کوفه بقم کوچیدند
و پس از زیستن در این سرزمین که در
آن زمان بچندین قریه و قاعه قسمت
شده بود آنرا شهر کردند و در زمان
هرون الرشید خراج آنرا از اصفهان
جدا کردند و باز همین اشعر بین اند
که مذهب شیعه امامیه را رواج دادند
و در شهر هاتاجائی که تو انستند
پرا کنند

اشقر با فتح همزه و قاف بر
وزن اشرف سرخ و سپید را گویند و
مادینه را اشقرا گویند و ابن اشقر
کنیت مشهور ابو الفتح احمد بن
عبدالسید بن علی نحوی ادیب است که
از شاگردان خطیب تبریزی است
است و اشقر لقب یکی از نویسندگان است
اشکوری با کسر همزه و
سکون شین نقطه دار و فتح کاف
عربی و وار منسوبست با شکور که
قریه ایست از توابع لاهیجان و جمعی

از اعلام از آن قریه برخاسته اند از جمله قطب الدین محمد بن علی اشکوری از افاضل حکما و شاگرد محقق داماد و صاحب کتاب محبوب القلوب و رساله در عالم مثال و غیر اینها

اشل با فتح همزه و تشدید شین نقطه دار بیدست را گویند و هم کسیکه دستش بخشکد و آن لقب جمعی از محدثان است از جمله سالم بن عبد الرحمن بن سالم ملقب باشل از اصحاب صادقین ع

اشهونی باضم همزه و سکون شین نقطه دار منسوبست باشمون یا قوت گفته که اشمون شهر کیمت در غربی رود نیل بنام بانی آن اشمون بن مصر بن یعصر بن حام بن نوح و ابو الحسن نورالدین علی بن محمد اشمونی شافعی نحوی ادیب و شارح الفیه ابن مالک و متوفی ۲۰۹ بدان منسوبست

اشناندانی با کسر و ضم همزه و هردو صحیح است و سکون شین نقطه دار منسوبست بر خلاف قیاس باشنان که نام محلّتی است در بغداد یا قوت در معجم الادباء گفته که در نسبت آن

(دان) افزودند و ابو عثمان سعید بن هرون اشناندانی نحوی لغوی صاحب کتاب معانی الشعر و کتاب الایات و متوفی ۲۸۸ بان منسوبست

اشنائی باضبط پیش منسوبست باشنان و آن گیاهی است شور که شوخی بدن و جامه را بدان بزدایند و نیز از آن قلیا گیرند و از قلیا صابون سازند و نیز چنانکه گذشت نام محلّتی است در بغداد و ابو بکر محمد بن عبدالله بن ابراهیم بن ثابت اشنائی و محمد بن یحیی اشنائی از محدثان عامه و محمد بن حسین بن حفص خثعمی اشنائی از محدثان خاصه و متوفی ۳۱۷ بدان منسوبست اشہلی با فتح همزه و سکون شین نقطه دار و فتح ها منسوبست به بنی عبد الاشهل که تیره است از قبیلہ اوس و جمعی از صحابه مانند اسعد بن سلامه اشہلی انصاری و اسلم بن جبیر بن حصین اشہلی و اسید بن حضیر اشہلی و نیز جمعی از راویان و محدثان بدان منسوبند

اصبعی بفتح همزه و سکون صاد بی نقطه منسوبست بنی اصبع از ملوک یمن و نامش حرث بن عوف بن مالک و پدر قبیلہ است و از این قبیلہ است

مالك بن انس اصبغی صاحب موطا و یکی از چهار امام مطلق مذهب عامه و متوفی ۱۷۸ و اصبح مردخو بروی را گویند

اصبغ با فتح و سکون صاد بی نقطه بر وزن احمد پرند است که دم او سفید باشد و نیز اسبی که دم او و پایشانی او سفید باشد و نام اصبغ بن نبی تا تیمی حنظلی مجاشعی کوفی است از خواص اصحاب امیر المؤمنین

اصطخري با کسر همزه و سکون صاد بی نقطه منسوب است با اصطخر که از شهرهای قدیم فارس است و ابو سعید حسن بن احمد بن یزید اصطخري از فقیهان شافعی و صاحب کتاب اقصیه و متوفی ۳۲۸ و عبد الحمید اصطخري که شیخ در رجال خود او را از اصحاب امام صادق شمرده است بدان منسوبند

اصفهد بکسر همزه و سکون صاد بی نقطه و فتح فاو سکون های هوز و ضم بای ابجد در آخر ذال نقطه دار معرب سپهد است به معنی سالار سپاه و نام پدر ابو العباس احمد بن اصفهاند قمی است در شمار مفسران و محدثان

اصمعی با فتح همزه و سکون صاد بی نقطه منسوب است با اصمجد

سومین عبد الملك بن قریب بن عبد الملك بن علی بن اصمعی بصری از اعلام لغویات و ادیبان و نادره گوئیات و داستان سرایان و قصه پردازان و متوفی ۲۱۶ گویند اصمعی دوازده هزار ار جوزه در خاطر داشت و چون بسفر رفت هیچده صندوق کتاب با خود برد و اصمعی در چندین معنی بکار رفته است خرد گوش - تیز خاطر - دل آگاه - شمشیر برنده - آنکس که بیالاترین جاهارود - گیاهی که میوه اش رسیده اما شکافه نباشد - پر نازک پرندگان و اصمعیان تشبیه اصمعی به معنی دل آگاه و رأی آهین است

اصم با فتح همزه و تشدید صاد بی نقطه کروناشنوارا گویند و آن لقب ابو عبد الله حاتم بن عنوان بلخی است از اعلام عرفا و صوفیان و شاگرد شقیق بلخی و حاتم کرن بود بلکه خویشتر را کروا نمود و کر (اصم) لقب یافت و داستانش چنین است که از سفر وی رفت تا چیزی از او پرسید اتفاق چنان افتاد که بی اختیار تیزی داد و بسیار خجل گردید حاتم برای اینکه خجلت را از او ببرد خود را کرنمود و گفت مسئله ات را بلند تر بگوی تا

من بشنوم و چندات سخن را بلند
گفت که یقین کرد حاتم بانک تیز او
را نشنید و حاتم را سخنان حکیمانه
است و در سال ۲۳۷ در خراسان
از دنیا رفت

اصیرم با ضم همزه و فتح صاد
بی نقطه و سکون یا و کسر رای بی
نقطه مصغر اصرم نام اصیرم بن ثابت
انصاری اشهدی صحابی است که از
شهیدان جنگ احد است و اصرم کسی
را گویند که دو طرف گوشش بریده
باشد

اطرابلسی با ضم همزه و لام
و سکون طالفتی است در طرابلس
که شهر است در شام و کشوریست در
افریقا و ابو محمد توفیق بن محمد بن
حسین بن عبیدالله بن زریق اطرابلسی
در طبقه ادیبان و شاعران و فاضلان
و متوفی ۵۱۰ بدان منسوبست

اطروش با ضم همزه و رای
بی نقطه و سکون طال بر وزن پرشور
کروناشنوا را گویند و آن لقب حسن
بن علی بن عمر بن علی بن حسین بن
علی بن ابیطالب است که او را ناصر
الحق و الناصر الکبیر گفتند و جد
مادری شریف مرتضی و شریف رضی

است و اطروش در بلاد ديلم فرمانروا
بود و باملوك سامانیه جنگها کرد و در
سال ۳۰۲ در گذشت و اطروش راه
فرقه امامیه را سپرد و کتابها در آن
مذهب پرداخت از جمله کتاب الامامه
و کتاب انساب الائمة و موالیدهم الی
صاحب الامر

اعثم با فتح همزه و نای سه نقطه
دار بر وزن اعلم شکسته استخوان را
گویند و یا کسی که استخوان شکسته
اش کژ جای گرفته باشد و آن لقب
احمد بن علی کوفی است مؤلف تاریخ
فتوح که بنام تاریخ اعثم مشهور است
و این کتاب از ابتدای تاریخ حضرت
رسول است تا شهادت امام حسین و خود
در حدود سال ۳۱۴ در گذشت و محمد بن
احمد بن ابوبکر مستوفی در سال ۵۹۶
آنها فارسی کرد

اعسم با فتح همزه و سین بی نقطه
بر وزن اعلم مردی را گویند که دست
و پایش کژ باشد و زن را عسما گویند
و اعسم لقب محمد بن علی بن حسین بن
محمد نجفی زبیدی از اعیان علما
و شعرای امامیه و شاگرد بحر العلوم
و صاحب منظومه در مطاعم و مشارب
و منظومه در موارث و منظومه در

رضاع و قصائد در مرثی و متوفی ۱۲۳۰
 اعشى با فتح همزه و در آخر
 الف مقصوره کسی را گویند که بشب
 نبیند و آن لقب ده تن از شعرای عرب
 است از جمله اعشى قیس که باعشى
 الکبیر معروفست نامش ابو بصیر
 میمون بن قیس بن جندل اسدی از
 فحول شعرای جاهلیت و ستایشگر
 ملوک حیره بود و از جمله اعشى باهله
 که حجاج بن یوسف ثقفی او را گشت
 اعلم با فتح همزه و سکون
 عین بی نقطه و فتح لام کسی را گویند
 که لب بالای او شکافته باشد برابر افلح
 و آن لقب ابو الحجاج یوسف بن سلیمان
 بن عیسی اندلسی نحوی است صاحب
 کتاب شرح الجمل و شرح حماسه
 و متوفی ۴۷۶ و نیز لقب ابو اسحق
 ابراهیم بن قاسم بطلیوسی نحوی ادیب
 و شاعر است صاحب تاریخ بطلیوس
 و کتاب الجمع بین الصحاح والغریب
 و متوفی ۶۴۲ و نیز نام یالقب اعلم ازدی
 است از اصحاب امیر المؤمنین (ع)
 اعمش با فتح همزه و سکون
 عین بی نقطه بر وزن اخگر کسی را
 گویند که نیروی دیدنش کم و از
 چشمش آب آید و آن لقب ابو محمد

سلیمان بن مهران کوفی است که بجلالت
 و فضل معروفست و صاحب نوادر بسیار
 تا جا ئیکه ابن طولون شامی کتابی
 در نوادر اعمش نوشته و آنرا الزهر
 الانعش فی نوادر الاعمش نام داده
 است و اعمش در سال ۱۴۸ در گذشت
 اعور با فتح همزه بر وزن
 احمر کسی را گویند که از يك چشم
 نابینا باشد و آن لقب جمعی از محدثان
 است از جمله حفص بن عیسی اعور
 از اصحاب امام صادق

اعین بر وزن احمد فراخ چشم
 را گویند و بخصوص کسی که مردمک
 چشمش در شت باشد و آن نام
 جمعی از محدثان است از جمله اعین بن
 ضبیعه دارمی از اصحاب امیر المؤمنین
 و از جمله اعین بن سنیس پدر زراره
 و بکیر

افرعی با فتح همزه و سکون
 فامنسوبست با فرع بر وزن احمر و آن
 نام موضعی است نزدیک یمامه و حفص بن
 وهب افرعی از اصحاب امیر المؤمنین
 منسوبست

افرق بر وزن اشرف کسی را
 گویند که موی پیش سر و موی ریش
 همچون دو شاخ باشد و نیز کسی را که

میان دندانهایش تپتی و باز باشد و آن لقب
عمرو بن خالد کوفی است از اصحاب امام
صادق (ع)

افطح بروزن احمد پهن سرو
نیز پهن بینی و پهن یار افطح گویند و آن
لقب عبدالله بن جعفر بن محمد بن علی بن
حسین بن علی بن ابیطالب است که پس از
اسمهیل بزرگترین فرزندان امام صادق
بود و پس از پدر مدعی امامت گردید و
پیروان او را فطحیه گویند و گویا
عبدالله را از این روی افطح گویند که
پایش پهن بود

افطس بروزن اشرف پهن
بینی را گویند و آن لقب حسن بن علی الا
صغر بن امام زین العابدین است که با
محمد بن عبدالله بن حسن معروف بنفس
زکیه خروج کرد و ابو نصر بخاری
گفته که از افطس در لشکر نفس زکیه
دایرتر و شکیبیا تر نبود و او را رمح
(نیزه) فرزندان ابوطالب گفتند
از این روی که بلند اندام تر از او در
فرزندان ابوطالب نبود

افلح در آخر حای بی نقطه بر
وزن اختر کسی را گویند که لب زیر
ینش شکافته باشد در برابر اعلم و آن
لقب عاصم بن ثابت صحابی و نام یالقب

بعضی دیگر از معد ثانی است
افلیلی با کسر همزه منسوب است
بافللیل بروزن اکسیر و آن قریه ایست در
شام و ابو اسحاق ابراہیم بن محمد بن
زکریا شارح دیوان متنبی و متوفی
۴۱۱ بدان منسوب است و ابن افلیلی در
زهری بیاید

افندی با فتح همزه وفا و سکون
نون از القاب ترکان عثمانی است
بمعنی بزرگ و آن لقب میرزا
عبدالله بن عیسی بیگ بن محمد صالح
بیگ اصفهانست مؤلف ریاض العلماء
و حیاض الفضلاء و شاگرد علامه
مجلسی و محقق خونساری و محقق
سبزواری و آن لقب را از سلطان
عثمانی وقت دریافت کرد از آن پس
که بمکه رفت و از شریف مکه برنجید
و از آنجا با سلا مبول رفت و سلطان
عثمانی نزد بیگ گردید و شریف را
معزول کرد و خود نیز با فندی ملقب
گردید

اقرع با فتح و سکون قاف
و فتح رای بی نقطه بمعنی کل آنکس
که موی سر ندارد و آن نام بعضی
از صحابه است و نام پدر فاطمه دختر
اقرع است در شمار خوشنویسان و

خود گفت که ورقه برای همید الملك
 ابونصر کندی نوشتم و هزار دینارم
 داد و فاطمه در سال ۴۸۰ در گذشت
 اقرن با فتح همزه و سکون
 قاف و فتح رای بی نقطه پیوسته ابرو
 را گویند و آن لقب ابو حازم سلمه بن
 دینار است از اصحاب امام صادق (ع)
 اقصری با فتح همزه و سکون
 قاف و فتح صاد بی نقطه منسوبست
 با قصر و بگفته یاقوت شهر بست در
 ساحل شرقی رود نیل و ابو الحجاج
 اقصری از مشایخ عرفا بود آن منسوبست
 و از طرفه سخنان او است ، وقتی از او
 پرسیدند پیر طریقت تو کیست گفت
 ابو جمران (۱) و پنداشتند که سخن
 بهزل گوید گفت بطیبت سخن نکردم
 و حقیقت اینست که در شبی از شبهای
 زمستان بیدار بودم و جعلی را دیدم
 که بر دیوار نرم چراغ بالا رفت و
 پایش بلند و بیفتاد بار دوم بر دیوار
 چراغ بالا رفت و باز بیفتاد و این
 کار را تا هفتاد بار مکرر کرد و از
 اصرار آن جانور بسیار تعجب کردم

(۱) ابو جمران کینت جعل است و جعل با
 ضم جیم و فتح عین بی نقطه جانور سیاهی است
 که سر کین را گرد کند و در لانه پرد

و برای انجام مقدمات فریضه صبح
 بیرون رفتیم و چون برگشتم جعل را
 بالای چراغ نزدیک فتیله دادم و از
 ابو جمران ثبات عزم در طریقت را
 فرا گرفتم

اقطع با فتح همزه و سکون قاف
 و فتح طای عطی و در آخر عین بی نقطه
 بیدست را گویند و آن لقب ابو الریبع
 سلیمان بن خالد هلالی بجلی است از
 ثقات امامیه و از اصحاب امام صادق (ع)
 اقمس با فتح همزه و عین بی نقطه
 و سکون قاف کسی را گویند که پشت
 او درون و سینه اش بیرون بسته باشد
 و آن نام اقمس بن سامه حنفی صحابی
 است

اکثم با فتح همزه و ثای مثله
 بزرگ شکم را گویند و آن نام
 جمعی است از جمله اکثم صیفی از
 حکمای عرب و از جمله اکثم بن ابی
 الحرث صحابی و نیز نام پدر قاضی مشهور
 بهیمی بن اکثم است

اکفانی با فتح همزه و سکون
 کاف منسوبست با ثمان جمع کفن
 و کفن فروش را اکفانی گویند و آن
 لقب جمعی است از جمله ابونصر حارث
 بن نعمان بن سالم بزوار از مشایخ

احمد بن حنبل و از جمله شمس الدین محمد
بن ابراهیم بن ساعد اکفانی انصاری
ریاضی دان و حکیم و صاحب تصانیف
و متوفی ۷۴۹

اکمه با فتح همزه و میم بر وزن
اسعد کور مادرزاد را گویند نیز کسی
که در شب نبیند نیز کسی را که خرد
از او برود و آن لقب ابو الخطاب
قتاده بن دعامه بصری است از اعلام
تا بعین و متوفی ۱۱۲

اکوع با فتح همزه و واو
بر وزن اخگر کسی را گویند
که استخوان بند دستش بزرگ و یا
پیچیده باشد و آن نام پدر و یا جد
سلمه بن اکوع صحابی است که از
دلیران و تیراندازان ماهر بوده است
الهانی با فتح همزه و سکون لام
منسوبت بالهان و آن پدر تیره است در
عرب بنام الهان بن مالک بن زید و
عبدالله بن عمرو بن زید الهانی صحابی
بدو منسوبت و نیز نام شهر است در یمن
و نیز نام موضعی است نزدیک مدینه که
خاص بنی قریظه بوده است و ندانستم
ابو عبدالله احمد بن عمران بن سلامه
الهانی نحوی و لغوی و شاعر و معروف
با خفش یکی از آن دو موضع و با قبیله

منسوبت و این الهانی بیشتر اشعارش
در مدایح اهل بیت است و این دو بیت
از او است

ان بنی فاطمة الميمونة
الطيبين الا كرمين الطينة
ربيعنا في السنة الملعونة
كلهم كالر وضة المهتونة
الیاس با کسر همزه و سکون لام
نامی است بیگانه در زبان عرب و عربان
آنها از بیگانگان گرفته و معرب کرده
اند و آن نام یکی از پیغمبران است و نام
جمعی از محدثان

امامه با ضم همزه بر وزن
کشاده بمعنی سیصد شتر است و هم نام
چندین زن از شناختگان عرب از جمله
امامه دختر ابی العاص بن ربیع بن
عبد العزی بن عبد مناف که مادرش
زینب دختر پیغمبر (ص) بود و امیر
المؤمنین پس از فاطمه زهرا (ع) او
را بزنی گرفت و ابو امامه کنیت زهاد بن
سلمی بن عبد القیس عبدی است معروف
به زیاد الاعجم از شعرای نیکو پرداز
عرب و متوفی در حدود ۱۰۰ و او را
از جهت لکنتی که در زبان داشت اعجم
گفتند و نیز ابو امامه کنیت صدی
بن عجلان صحابی است معروف بابو

امامه باهلی و او آخرین کسی است از اصحاب پیغمبر که در شام سال ۸۶ در گذشت و ابن عبد البر در استیعاب وفات او را در شهر حمص نوشته است
امیرک بافتح همزه و کسر میم و فتح رای بی نقطه لقب سدید الدین محمود بن ابی الحاسن است از افاضل علماء و کاف آن کاف تصغیر است بمعنی فرمانده که در آخر لفظ امیر عربی در آورده اند
امیرکا همان امیرک است با افزون الف اطلاق در آخر آن و آن لقب زین الدین محمد بن ابی جعفر فقیه قزوینی است در شمار فقیهان و صالحان

امیه باضم همزه و فتح هر دو میم و سکون یا در آخرها نام زانی است از معاشیق عرب و ابو امیه کنیت چندل صحابی است

امیه باضم همزه و فتح میم ویای مشدده مصفر امه است بمعنی کنیزک و امیه از اعلام مشترک میان مردان و زنان است و از جمله مردان امیه بن سعد بن زیدطائی از دلیران و فارسان که در جنگ صفین در لشکر امیر المؤمنین بود و از خود دلیرها

نشان داد و نیز امیه بن عبدالعزیز بن ابی الصلت اندلسی در شمار ادیبان و حکیمان و شاعران و منجمان و صاحب کتاب الادویة المفردة و کتاب تقویم الذهب فی المنطق و کتاب الدیباچه فی مفاخر صنهاجه و کتاب الحدیقه و دیوان شعرو دیوان رسائل و متوفی ۵۲۹ و نیز امیه بن عبد شمس که قبیله بنی امیه بوی منسوبند و امیه در نسبت اموی باضم همزه و فتح میم آید نه بافتح همزه و میم زیرا در این صورت بامه منسوب باشد نه بامیه و از دودمان اموی است نسابه شهیر ابو الفرج علی بن حسین بن محمد بن هشام بن عبد الرحمن بن مروان بن عبد الله بن مروان بن محمد بن مروان بن حکم بن ابی العاص بن امیه بن عبد شمس بن عبد مناف اصفهانی اموی که در حفظ اشعار و لغات و قصص و تفصیل سیرتها آیتی بود در فنون ادب و نیز فن پیماری و ستاره شناسی و حیوان شناسی زیر دست بود و کتابها پر داخت از جمله کتاب اغانی که در مدت پنجاه سال آنرا تالیف کرد و کتاب مقاتل الطالبیین و کتاب الاماء الشواعر و کتاب الممالیک الشعراء و کتاب ادبای الغرباء و کتاب الدیانات و کتاب ادب السماع و کتاب جمهره

النسب و كتاب الغلمان المغنين و كتاب
الخماريات و الخمارات و كتاب
اخبار القيان و كتاب اخبار الطفيليين
وغير اينها و در شاعری نیز توانا بود
این ابیات تر او دیده طبع نیک و سرای او
است

فلو انس لا انس اقبالها
تميل صكناصن سقسته الديم
و قد بدرت مثل بدر الدجى
سما في السماء علواً و تم
على رأ سها معجرا زرق
و في جيدها سبعة من برم
و لم تر تقب لطاوع الرقيب
و لم تحتشمى حضور الحشم
و در سال ۳۵۶ در بغداد بجهان دیگر
پیوست

انابى بافتح همزه منسوبست
باناب و آن قریه است در نواحی حلب و
ابو المرجمی (۱) محمد بن حرب بن عبدالله
انابى حلبی در شمار نحویان و ادیبان و
صاحب ار جوزه در مخارج حروف و
متوفی ۵۸۱ بدان منسوبست

انابى بافتح همزه و سکون
(۱) مرجمی باضمیم فتح رای بی نقطه و
جیم مشدد و در آخر الف مقصوره بر وزن
مصغی

نون منسوبست بانبار و این کلمه فارسی
است بمعنی مخزن غله و آن شهری بوده
در کنار فرات در چهارده فرسنگی بغداد
که کسری آن شهر را ساخت و انبار غله
گردانید و سپس ابو العباس سفاح آن را
ساختمان کرد و از آن پس که بغداد
شهر گشت آبادی شهر انبار بتدریج بآن
منتقل گردید باری جمعی از اعلام بآن
شهر منسوبند از جمله ابو محمد قاسم بن
محمد بن بشار انباری اخباری ادیب و
فاضل و صاحب کتاب خلق الانسان و
کتاب خلق الفرس و کتاب الامثال
و کتاب غریب الحدیث و غیر اینها و متوفی
۳۰۴ و نیز فرزندش ابو بکر محمد بن
قاسم بن محمد بن بشار انباری از اعلام
اذا ضل نعویان و لغویان که در قوت
حفظش گویند سیصد هزار شعر شاهد
برای قرآن حفظ داشت و صاحب
کتاب الاضداد و کتاب الکافی و کتاب
الزاهر و کتاب ادب الکاتب و کتاب الای
مالی و شرح مفضلیات و غیر اینها و متوفی
۳۲۷ و از جمله ابوطالب عبدالله بن
ابی زید انباری از دانشمندان که بسیار
کتاب پرداخت و یکصد و چهل کتاب
تصنیف و تألیف کرد از جمله کتاب
البیان عن حقیقة الانسان و کتاب الشافی

فی علم الدین بدان منسوبند و یاقوت شهر دیگری را در بلخ بنام انبار ذکر کرده اما شهر مشهور انبار همان است که مذکور در دید

اندرابی بافتح همزه و سکون نون و کسر دال بی نقطه منسوبست باندراب و اندرابه نیز گویند و آن شهر کیست میان غزنه و بلخ و ابو عبدالله احمد بن ابی عمرو مقری اندرابی معروف به احمد زاهد و صاحب تصانیف بیکو در علم قرأت و متوفی ۴۷۰ بان منسوبست

اندلسی با ضم همزه و دال بی نقطه و ضم لام و سکون نون پس از همزه منسوبست بانندلس و بافتح همزه نیز انرا ضبط کرده اند و آن کشور است مشهور در قاره اروپا که چندین قرن در تصرف مسلمین بود و خلفای بنی امیه در آن سلطنت کردند و آنرا اسپانیا نیز گویند و از این کشور دانشمندان بسیار برخاسته اند از جمله ابوبکر احمد بن محمد بن عبدربه قرطبی اندلسی مروانی از مشاهیر علماء و فضلاء و صاحب کتاب عقد الفرید و دیوان شعر و متوفی ۳۲۸ انس بافتح همزه و نون کسی

را گویند که با او خو گیرند و آن نام جمعی از صحابه و محدثان است از جمله انس بن مالک انصاری صحابی پیشکار پیغمبر ۴ و متوفی ۹۳ و یکصد سال در جهان بزیست

انصاری با فتح همزه منسوبست بانصار بمعنی یاران و یاوران و در اصطلاح مردم مدینه را که به پیغمبر گرویدند انصار گویند در برابر مهاجرین که مردم غیر مدینه بودند و انصار از دو قبیله که در مدینه زیستن داشتند بوجود آمد یکی قبیله اوس و دیگری خزرج و کسانی را که بان دو قبیله نسبت رسانند انصاری گویند مگر آنکه کسی آن لفظ را نام خانوادگی خود بر کند بی آنکه بانصار به پیوند و از اعلامی که بان قبیله نسبت میرسانند او اسم عیال عبدالله بن ابومنصور محمد انصاری هروی معروف بخواجه عبدالله انصاری است از اکابر عرفا و اعظام سالکین و صاحب کتاب منازل السائرین و این کتاب را ملاء السائرین کاشانی شرح کرده است و کتاب کفایت و مناقات الصوفیه و کتاب ذم الکلام و کتاب زاد العارفین و انوار التحقیق در مناجات و مقالات

ومو اعظ ورساله محبت نامه و رساله قلندر نامه و رساله هفت حصار و متوفی ۴۸۱ و پوشیده نماید که خواجه عبدالله انصاری نسب بابو ایوب انماری که از صحابه پیغمبر (ص) است رساند

انطاکی بافتح همزه و سکون نون منسوبست بانطاکیه با تخفیف یای حطی و بعضی یارامشددخوانندو آن از شهرهای شام است و جمعی از اعلام از آن شهرند از جمله شیخ داود بن عمر طیب و فیلسوف انطاکی صاحب کتاب تزیین الالاباب و کتاب تذکره اولی الالاباب و کتاب النزاهة المبهجة فی تعدیل الامزجه و متوفی ۱۰۰۸ و از جمله عمر بن علی بن حسن انطاکی خطیب و صاحب کتاب المقبول و از جمله ابراهیم بن عبدالرزاق انطاکی مقری متوفی ۳۳۸

انعمی بافتح همزه و سکون نون و ضم عین بی نقطه منسوبست بانعم یا قوت گفته که آن نام موضعی است در عالییه و نیز نام کوهی است در مدینه و نیز منسوبست برخلاف قیاس به نمایم که تیره ایست از آل عامر از قبيله عامر بن صعصعه و یا منسوبست بنعمین که قبيله دیگر از عربند و سالم بن عبد الواحد مرا دی انعمی یکی از دو

قبيله منسوبست

انماری بافتح همزه و سکون نون منسوبست بانمار بن ارش که پدر تیره ایست از قبيله بجیله و زهیر بن قین انماری بجلی از شهیدان طف و از ناموران بزرگ منزلت بدو منسوبست

انماطی بافتح همزه و سکون نون منسوبست بانماط جمع نمط بمعنی فرش و بساط و انماطی کسی را گویند که فرش و بساط بفروشد و بر آن در فارسی فرش فروش است و ابراهیم بن صالح انماطی صاحب کتاب الغیبة و ابوالقاسم عثمان بن سعید بن بشار احوال انماطی از فقیهان شافعی و متوفی ۲۸۸ و ابو الطاهر برکات بن شیخ ابی اسحق ابراهیم خشوعی انماطی متوفی ۵۹۸ پیشه فرش فروشی داشتند و بدان مناسبت ایشان را انماطی گویند

انیس باضم همزه و فتح نون مصغرانس نام انیس بن جناده غفاری صحابی برادر ابوذر غفاری و نام انیس بن قتاده باهلی صحابی است که گویند در روز احد کشته گردید

انیف باضم همزه و فتح نون

مصغرانف بمعنی بینی نام چند تن از صحابه است از جمله انیف بن چشم صحابا بی اوالی بنا ففتح همزه و منسو بست با وال و یا قوت با ففتح و ضم همزه هر دو ضبط کرده است و آن نام جزیره ایست از جزائر بحرین و حسین بن علی بن ابی سروال اوالی از فقیهان امامیه و از شاگردان محقق کرکی و صاحب کتاب الاعلام الجلیه فی هرح الالفیه و کتاب الکوکب الدریه بدان منسو بست

اودی بافتح همزه و سکون واو منسو بست باو دین صعب بن سعد که پدر تیره ایست از قبیله مذحج و نیز منسو بست باو دین عبدالله بن قادم که پدر تیره ایست از قبیله همدان و جمعی از محدثان بدان دو قبیله منسو بنه

اورمه باضم همزه و سکون واو و فتح رای بی نقطه بنا بر ضبط علامه حلی در ایضاح الاشتباه نام پدر محمد بن اورمه ابو جعفر قمی است صاحب کتاب تفسیر القرآن و کتاب المناقب و کتاب المثالب و کتاب الملاحم و غیر اینها نگارنده گوید

ندا نستم از چه روی او را اورمه نام داده اند و ممکن است نام وی اورمه در اصل بوده است و سپس اورمه شده است و اورمه در لغت عرب بمعنی ریشه درخت است

اوزاعی بافتح همزه و سکون واو منسو بست باوزاع که بطنی است از قبیله ذی الکلاع و بعضی گویند بطنی است از قبیله همدان و یا قوت گفته قریه ایست در دمشق و شاید آن قریه مسکن این قبیله بوده و بنام همان قبیله شهرت یافته است باری از همین قبیله است ابو عمرو عبدالرحمن بن عمرو بن یحمد (۱) اوزاعی که در بعلبک از مادر بزرادودر بیروت زیستن گرفت و از فقیهان بنام کرد بدگویند از هفتاد هزار مسئله جواب توانسنی گفت و در شام از او تقیه تر نبود و در سال ۱۵۷ در گذشت

اوسی بافتح همزه و سکون واو منسو بست باوس که قبیله ایست مشهور در مدینه و یکی از دوشاخه های آن است و جمعی بسیار از فقیهان و شایگان (۱) یحمد بنشم یای حطی و سکون حای بی نقطه و کسر هم مضارع از باب افعال و عربان از فعل مضارع یخسوس بسیار نام گذاری کرده اند مانند یزد و یشکر و یسر و یس و یغاب و یغاب و یغاب

بدان منسوبند و اوس بمعنی گرگ است

اوفی بافتح همزه و سکون و او و در آخر الف مقصوره یعنی وفا دارتر و آن نام چندتن از صحابه است

اوقص بافتح همزه و قاف و سکون و او و در آخر صاد بی نقطه کوتاه کردن را گویند و آن لقب محمد بن مسام بن رباح کوفی است صاحب کتاب اربعه مسئله (چهار مسئله) در حرام و حلال و از اصحاب صادقین علیهما السلام و او را از جهت کوتاهی گردنش اوقص لقب دادند

اولیس باضم همزه و فتح و او مصغر اوس نام جمعی است از جمله اولیس مرادی قرنی تابعی از زهاد مشهور و از اعظام تابعان

اهبان باضم همزه و سکون های هوز بروزن عثمان بمعنی آماده نام چندتن صحابی است

اهتم بافتح همزه و سکون های هوز بروزن اشرف کسی را گویند که دندان پیشین او شکسته باشد و آن نام پدر سلمه بن اهتم کوفی است از اصحاب صادقین (ع)

ایادی بافتح همزه و او این خلکان

بکسر آن ضبط کرده است منسوبست بایاد بن معد بن اعدنان برادر مضر و ربیع و انمار که پدر قبیلہ است و جمعی از مشاهیر بدو منسوبند از جمله قس بن ساعده ایادی از حکما و بلغای عرب و از جمله ابو عبدالله احمد بن ابی دواد بن جریر ایادی قاضی القضاة عصر معتصم و واثق دو خلیفه عباسی و متوفی ۲۴۰ و از جمله زافر بن عبدالله ایادی از اصحاب امام صادق (ع)

ایاس بکسر همزه نام جمعی از صحابه و محدثان است و بعضی بافتح همزه نیز ضبط کرده اند و ابن ایاس ابوالبرکات محمد بن احمد بن ابی اسحاق حنفی است از شاگردان جلال الدین سیوطی و صاحب کتاب مرج الزهور فی وقایع الدهور و کتاب تاریخ مصر و کتاب نزہة الامم و متوفی ۹۳۰

ایجی بکسر همزه و جیم و سکون یای عطی منسوبست بایج و آن قریه ایست در فارس و قاضی عبدالرحمن بن احمد بن عبدالغفار ایجی فارسی از فقیهان و متکلمان شافعی و صاحب کتاب مواقف در علم کلام و کتاب عقاید عضدیه و شرح مختصر ابن حاجب و متوفی ۷۵۶ و ابو محمد عبدالله بن محمد ایجی نهوی

ادیب و معاصر و مصاحب ابن درید بدان
منسوبند

ایلاقی با کسر همزه منسوبست
بایلاق که شهر کیست در ترکستان و
ابو الربیع طاهر بن عبدالله ایلاقی از
فقهای شافعی از آن شهرک است

ایمن بافتح همزه و سکون یای
حطی و ضم میم بنا بر ضبط صاحب قاموس
نام ایمن بن الم ایمن است که از اصحاب
پیغمبر ۴ بود و از هشت کسی است که
در روز احد بر سختی جنگ شکیب
کرد تا کشته گردید نگارنده گوید
صاحب قاموس گفته ایمن مانند اذرع
نام شخص است و مانند احمد نام موشع
و ندانستم این فرق روی چه اصلی است

بابشاذ با کسر بای ابجد دوم و در
آخر ذال نقطه دار معرب بابشاذ فارسی
است و نام جد ابوالحسن طاهر بن احمد
بن بابشاذ است معروف به ابن بابشاذ
از اعلام معربان و ادیبان و از مردم دیلم
بود و در آغاز تجارت لؤلؤ کرد و بعراق
رفت و در آنجا بکسب ادب پرداخت
و پس از تکمیل بمصر رفت و در آنجا
زیستن گرفت و کتابها پرداخت از
جمله شرح جمل زجاج و شرح الاصول
ابن سراج و در سال ۶۹۴ در گذشت

بابك بافتح هر دو بامصغر است
اماز برای تعظیم مانند مامك و بابك از
اعلام فارسیان است و نام جد اردشیر
بابکان و نیز نام بابك خرمی فارسی که
باخلیفه عباسی جنگها کرد و ابن بابك
ابو القاسم عبد الصمد بن منصور بن
حسن بن بابك است از شاعران توانا
گویند و وقتی بر صاحب بن عباد در آمد
صاحب گفت تو می بابك گفت منم این
بابك (زاده در خانه تو یعنی خانه زادم در
برابر تصغیر تعظیمی بابك یعنی پدر
بزرگ) و صاحب از سخنان بسیار شکفته
گردید و صلاتی نیکو روی داد و این
شعر از جمله قصیدهاست که گفته و در
نهایت رقعات است

و مر می السیم فرق حقی

کافی قد نکوت الیه مایی
و در سال ۶۱۰ در گذشت

بابویه با سکنین بای ابجد دوم و
فتح و او و سکون بای حطی و در آخرها
نام جد ابوالحسن علی بن حسین بن موسی
بن بابویه قمی است مشهور باین شعر
رؤسای مذموب امامیه و جمعی از انصار شریعه
و صاحب کتاب التوحید و کتاب الامامه و
کتاب التیسر من التمس و کتاب الاملاء
و کتاب المنطق و متوفی ۳۲۹ و فرزندش

ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابا بویه قمی معروف به صدوق رئیس محدثان و صاحب تألیفات بسیار از جمله کتاب من لا یحضره الفقیه و کتاب الخصال و کتاب الامالی و کتاب المقنع و کتاب عیون اخبار الرضا و غیر اینها و متوفی ۳۸۱ گویند صدوق در حدود سیصد کتاب پرداخت و قبرش درری مزاری مشهور است و قبر پدرش در قم زیارتگاهی معروف و باید دانست که ویه کلمه فارسی است و ریشه آن و ما است و این کلمه را فارسیان در مقام انتعاش طبیعت گویند و در مقام تحسین و اعجاب بکار برند اما ترکیب کلمه بدان صورت که هست و نیز کلمه های دیگر مانند سیبویه و نقطویه عربی است و هیچ شباهتی با ترکیب زبان فارسی ندارد و این ترکیب در زمانی پدید گردیده است که زبان عربی جای فارسی را گرفته است و معنی بابویه در فارسی چنین است چه پدر خوب بابی با کسر بای دوم منسوبست بیاب و آن قصبه ایست از اعمال حلب و جمعی از دانشمندان از آنجا برخاسته اند از جمله مصطفی بن عثمان بابی حلبی حنفی از ادیبان و شاعران توانا و

صاحب دیوان شعر و متوفی ۱۰۹۱
باجی با کسر جیم منسوبست بیاجه و آن نام چندین موضع است از جمله شهر بست در اندلس و ابوالولید سلیمان بن خاف بن سعد بن ابوباجی در شمار متکلمان و مفسران و فقیهان و ادیبان و شاعران و صاحب کتاب الاستیفاء در شرح موطا و کتاب المنتقی مختصر استیفاء و کتاب الایما مختصر منتقی و کتاب احکام الفصول فی احکام الاصول و تفسیر قرآن و کتاب فرق الفقهاء و کتاب الناسخ و المنسوخ و غیر اینها و متوفی ۴۹۴ از آن شهر و بدان منسوبست

باخرزی بافتح خای نقطه دارو سکون رای بی نقطه و کسر زای نقطه دار منسوبست بیباخرز بروزن باعزم و آن نام ناحیتی است در نیشابور شامل قریه های بسیار و ابوالحسن علی بن حسن شافعی از اعلام ادیبان و شاعران و صاحب کتاب دمیة القصر و عصره اهل العصر و متوفی ۴۶۷ بدان منسوبست و باید دانست که این کتاب ذیل یتیمه الدهر تعالیی است و بر این کتاب نیز حظیری و راق ذیلی نوشت بنام ذینة الدهر و در حظیری بیاید

بادرائی با کسر دال بی نقطه
منسوبست بیادرا که قصبه ایست در
نهر وان و ظفر بن منصور بادرائی
صاحب کتاب اخبار ابی ذر بدان
منسوبست

بارع با کسر رای بی نقطه
یعنی فزون از دیگران خواه در زیبایی
و خواه در دانش و خواه در دیگر
فضایل و آن لقب ابو عبدالله بغدادی است
و در دباس بیاید

بارقی با کسر رای بی نقطه
وقف منسوبست بیارق و آن نام
آیست در عراق میان قادسیه و بصره و
نام کوهی است در تهامه و یادر یمن که
سعد بن عدی بن حارثه در آنجا فرود آمد
و زیستن کرد و کسانی را که در آنجا
مسکن گرفتند بارقی گفتند از جمله
عروه بن ابی جعد بارقی صحابی و عروه
همان کسی است که پیغمبر یکدینار
ویرا داد تا بدان گو سپندی خرد و
عروه با آن دینار دو گوسپند خرید و یک
گوسپند را بدیناری فروخت و آن
دیگر را با یکدینار پیش پیغمبر برد
و پیغمبر باو گفت خدا سوداگری ترا
فرخ گرداناد

باز الله با کسر زای نقطه دار

مر کب است از دو کلمه یکی باز بمعنی
پرنده مشهور که از جوارح و پرندگان
شکاری است و دیگر کلمه الله بمعنی
باز خدا و آن لقب عبد القادر بن
ابو صالح گیلانی است امام فرقه قادریه
از فرق صوفیان و صاحب کتاب المواهب
الرحمانیه والفتوح الربانیه و متوفی
۵۶۰ و شاید لقب باز الله را از شعر خود
در یافت کرده آنجا که گفته است

انابلیل الافراخ املا دو حها

طرباً و فی العلیاء باز اشهب

بازیار با سکون زای نقطه

دار بمعنی همدم باز و این ترکیب از دو
کلمه فارسی و عربی است و آن لقب ابو
علی احمد بن نصر بن حسین است ندیم
سیف الدوله بن حمدان و صاحب کتاب
تهذیب البلاغه و کتاب اللسان و متوفی
۳۵۲ نگارنده گوید بازیار لقب پدر او
نصر بن حسین است که معتضد خلیفه
عباسی پیوست و معتضد او را باز بان خود
قرار داد و شاید از شدت محبت او
مصاحبت بازان او را بازیار گفتند و آن
لقب بر پسر نیز ماند

باشانی منسوبست بیاشان بر

وزن شاهان و آن قریه ایست از قرای

هرات و ابو عبید احمد بن محمد بن عبد

الر حمن باشانی هروی صاحب کتاب
لغریبین در غریب قرآن و غریب حدیث
و کتاب ولایة هرات و متوفی ۴۰۱
بدان منسوبست

باطرقانی با کسر طای حطی و
سکون رای بی نقطه و فتح قاف
منسوبست بیاطرقان یاقوت گفته که آن
قریه ایست از قرای اصفهان و احمد بن
فضل بن محمد بن احمد باطرقانی در
شمار معدنان و مقربان خوشنویسان و
صاحب کتاب طبقات القراء و کتاب
الشواذ و متوفی ۴۶۰ بان منسوبست
باغونی باضم غین نقطه دار
منسوبست بیاغون و آن قریه ایست از
اعمال بوشنج در نواحی هرات و شمس
الدین محمد بن احمد بن ناصر باغونی
شافعی دمشقی از اعلام ادیبان و صاحب
کتاب تحفة النظر فاه فی تواریخ الملوك
والخلفاء و متوفی ۸۷۱ بدان منسوبست
باقلانی بافتح قاف منسوبست بر
خلاف قیاس بباقلا و آن حبه ایست
مروغی که پزند و خورند و باقلا
فروش را باقلانی گویند و قیاس آن
در نسبت باقلاتی و باقلاوی است
باری باقلانی لقب قاضی ابو بکر
محمد بن طیب بصری بغدادیست از

پیروان ابوالحسن اشعری و از اعظام
متکلمان فرقه اشاعره و در فن مناظره
دستی توانا داشت و در پاسخ گوئی و
سرعت جواب زبر دست بود و در سال
۴۰۳ در گذشت

بان بروزن نان نام درختی
است که چوب آن راست رود و
بدین مناسبت قد خوبان را بان تشبیه
(مانند) کنند و از دانه اش روغن گیرند
و روغن آنرا دهن البان گویند و تک
درخت آنرا بانه گویند و بان لقب
میمون کوفی است از اصحاب امام
صادق و شاید از جهت موزونی قامتش
اورا بان گفتند و با آنکه از در طیبیت
آن لقب را باو دادند و ابن بانه کنیت
عرو بن محمد بن سلمان بن راشد است
از مغنیان مشهور و صاحب کتابی در
آغانی و متوفی ۲۷۸

بانقوسی با سکون نون و ضم
قاف منسوبست بیانقوسا و آن بنا بر
گفته یاقوت نام کوهی است در بیرون
شهر حلب در جهت شمالی شهر حکه
اکنون محلی از آن شهر است و عبد
القادر بن صالح بن عبد الرحمن حلبی
بانقوسی در شمار ادیبان و قیہان و
صاحب کتاب سلك النصار فی شرح

الدرر المختار و شرح نظم مراقی الفلاح
ومتوفی ۱۱۹۹ بآن منسوبست

بانویه بافتح نون و و او در عربی
وسکون یاوها مرکب است از دو
کلمه بانو و ویه و گذشت که ویه در
زبان فارسی کلمه تحسین و اعجاب است
بمعنی چه خوب بانوئی و و او بانو در
ترکیب عربی انتاده است و بانویه نام
جده ابوالحسن علی بن مبارک نحوی
است معروف بابن الزاهده و زاهده
لقب مادر اوست و نامش امة السلام
است دختر ابراهیم بن علی بن ابی
الحسن بن ابی الجریش که از زنان
واعظه و مجدنه است و ابوالحسن خود
در طبقه نحویان است و شاگرد ابو
السعادات ابن شجری و ابن خشات
ومتوفی ۵۹۴ و شعر نیز گفته و این بیت
از جمله قصیده است که در ستایش
صلاح الدین گفته و اثر صناعت نحو
که پیشه او بوده در آن پیدا است

اذا كانت الاعداء فعلا مضارعا

اصار مواضیه الحروف الجوازما
و باید دانست که گنجنا نیدن اصطلاح
های علمی در شعر قدرتی جداگانه
خواهد و گاهی باندازه شعر را زیبا
و مقصود گوینده را رسا کند که هرگز

شعر خیالی از آن اصطلاح چنان نکند
ما نند این شعر حکیم سوری متخلص
بدانش در وصف فسو جن

فسو جنی که پزی رب در آن زیاد مریز
که خوانده ایم از این پیش رب للتقلیل
و در باب ضمائر و اشتقاق در علم صرف
و اشباع و غنه در علم تجوید گفته است
در ضمیرم نقش یکقاب پلو بهتر بسی
از هو یا از هی یا از هماشت بود
اشتری از هندوانه بار او صد بار به
تا که اشترتن در اصل اشترتن بود
بر سر سفره قرائت کم کن و در راقمه -
کوش

خود در اینجا موقع اشباع نی غنه بود
باوردی با فتح و او وسکون
رای بی نقطه لغتی است در ابیورد و
گذشت که از شهرهای خراسان است
و ابو عمرو و عبدالواحد بن ابی هاشم
معروف بمطر زباوردی که در ضبط
مطر زتر جمعاش آید بآن منسوبست
باهر با کسر شای هو ز

تابش لقب عبدالله بن
علی بن اریطالب هم است که از جهت
فروغ حسنش او را باهر لقب دادند و
خود مردن فاضل و فقیه بود و احادیثی از
پدرانش نقل کرد

غین نقطه دار و با تشدید بای دوم نیز جایز است بمعنی طوطی لقب ابو الفرج عبدالواحد بن نصر بن محمد مخزومی است از مردم نصیبین و از شعرای زبر دست و ستایشگر سیف الدولة بن حمدان و متوفی ۳۹۸ و او را بیغاء از این روی که فصیح و شیوا گوی بود لقب دادند و این سه بیت نمونه طبع نیکو پرداز او است

یا سادتی هنده روحی نود عکم
اذ کان لا الصبر یسلیها ولا الجزع
قد کنت اطمع فی روحی الحیاة لها
فسالان اذ بتم لم یبق لی طمع
لا عذب الله روحی بالبقاء فما
اظنہا بعد حکم بالعیس ینتفع

بتانی بافتح بای ابجد و تشدید
تای قرشت منسو بست به بتان که نام
ناحیتی است از حران و ابو عبدالله
محمد بن جابر بن سنان بتانی در شمار
منجمان و فلکیان و صاحب تصانیف
از جمله کتاب معرفة مظالم البروج
و کتاب چهار مقاله بطلمیوس و زیج
صابی و متوفی ۳۱۷ بدان منسو بست
بقی بافتح بای ابجد و تشدید
تاء منسو بست به بت بمعنی طیلسان و آن
جامه ایست از خرویا پوست و پاشم که

باهای با کسر های هو ز
منسوبست بباهله زن معن بن نصر بن
سعد بن قیس بن عیلان از قبیله همدان
و بعضی گویند بباهله دختر صعب بن
سعد العشیره بن مذحج است و فرزندانش
بآن زن منسو بست و از این قبیله است
ابو نصر بن احمد بن حاتم باهلی لغوی
نحوی و معاصر و مصاحب احمدی و
صاحب کتاب الشجر و النبات و کتاب
الزرع و النخل و کتاب الخیل و کتاب
الطیر و کتاب ما یلحن فیہ العامه و
متوفی ۲۳۱

بایجوک با سکون بای حطی
و ضم جیم و در آخر کاف بر وزن
پایکوب و آن نام پدر ابو الفضل محمد
بن ابی القاسم بایجوک خوارزمی
است ملقب به زین المشایخ از اعلام
ادب و از شاگردان زمرخسری و صاحب
کتاب مفتاح التزیل و کتاب تقویم
اللسان و کتاب الاعجاب فی الاعراب
و کتاب البدایة فی المعانی و البیان و
کتاب منازل العرب و کتاب شرح
اسماء الله الحسنی و متوفی در حدود یکصد
و هفتاد و نکرانده گویند بایجوک شاید
معرب همان پایکوب باشد
بیغاء با فتح هردو بای ابجد و

برندوش اندازند و بتی لقب ابو الحسن
احمد بن علی بتی است که در طبقه کاتبان
و مترسلان و شاعران و خوشنویسان و
مؤلفان است و صاحب کتاب الفخری و
کتاب العمیدی و کتاب القادری و متوفی
۴۰۳ و شریف رضی موسوی در مرثیت او
اشعاری گفت که مطلعش اینست
ما اللهم و ما کانا نارا

علی قلبی تشب
و شریف مرثی نیز او را بقصیدتی
مرثیت گفت که مطلعش اینست
عرج علی الدار مغبراً جوائبها
فاستل بها عجلان ساکن الدار
و این دو مرثیت نشان عظمت مقام بتی
است در شعر و ادب

بجدد باضم بای ابجد و سکون
جیم بر وزن هد هد نام پدر ثوبان
صحابی است و ثوبان زرد خرید پیغمبر
(ع) بود و از آن پس که او را آزاد
کرد باو گفت خواهی باخاندانت
باش و خواهی با من گفت خواهم
باتو باشم و نزد پیغمبر ماند و در سال
۵۴ در گذشت

بجره باضم بای ابجد و سکون
جیم بر وزن حجره بمعنی ناف باشد
و آن نام جمعی است از جمله نام پدر

اسلم بن بجره صحابی
بجلی بافتح بای ابجد و تخفیف
جیم ساکن منسوبست به بجله که پدر
قبیله ایست و بافتح باو جیم منسوبست
به بجیله بن ثمار بن ارش که پدر قبیله
دیگری است در یمن و از قبیله دوم
است ابان بن عثمان بن احرر
بجلی از اصحاب امام صادق و کشی
ابان را از آن شش کس دانسته
است که امامیه بردحت روا یا تش
متفقند و پنج کس دیگر جمیل بن
دراج و عبد الله بن مسکان و عبد الله
بن بکیر و حمان بن عیسی و حمان بن
عثمان باشند

بجیر باضم بای ابجد و فتح جیم
و سکون بای حمان مسفر بجره
است و آن نام جمعی از صحابه است
بجیل بافتح بای ابجد و کسر
جیم بر وزن امیر بانی و الا مقام
و بز رنگ منزلت نام پدر علی
بن بجیل است که شیخ او را
شما را اصحاب امام صادق
و بعضی آنرا باضم بای ابجد و فتح جیم بر
وزن زین ضبط کرده اند

بجاث بافتح بای ابجد و تشدید
حای بی نقطه و در آخر نای نخذ

کنجکا و را گویند خواه در امور
عادیہ باشد و خواه در موضو عہای
علمیہ و دینیہ و آن نام بحاث بن ثعلبہ
صحابی است

بحائی باضبط پیش منسوبست
بہ بحاث و آن لقب ابو جعفر محمد بن
اسحق بن علی بن داود بن حامد زوزنی
است از توانا ترین شعرا در نکوہیدن
و عیب مردم گفتن و چنین نویسند کہ
هیچکس از اکابر و فقیہان و دیگر
طبقات از ہجوش سالم نماند و خود
گفت من ہر آنکس را کہ دیدم
صورت ہجوش درد لم نقش بست و
اورا ہجو کردم مگر قاضی ساعد بن
محمد را کہ در وقت در حسن عبادت
و کمال فضیلتش نگریستم از خدا شرم
کردم کہ اورا ہجو کنم و برای نمونہ
نہ از ہجایش بلکہ از طبع ہر زہد درایش
بیتی چند آرم

ولما رأيت الفقر ضربتہ لآذب
ولم يك لي في الكف عقد علی نقد
ولالی غلام قد ينادك ولم يكن
سبيل الی الترك المكحلة الجرد
شریت قبیحاً من شی الہندا سوداً
ونيك الہنود السود خیر من الجلد
بحائی را تصانیف است و شرح دیوان

بعتری او از بہترین آثار اوست و
در سال ۶۳۳ در غزنہ از جہان برفت
بعتری باضم بای ابجد و سکون
حای بی نقطہ و ضم تالی قرشت منسو
بست بہ بعتر بمعنی کوتاہ اندام و بعتر
نام یکی از نیاکان ابو عبادہ ولید بن
عبید بن یحیی طائی است از فحول شعرا
عرب و معاصر با ابو تمام و اشعارش را
سلاسل الذہب (زنجیرہای طلا) گویند
و ہر گاہ وصف را یکی از فنون شعر
بشمار آریم چنانکہ ہست قصیدہ بعتری
در وصف ایوان کسری کہ مطلعش
اینست

حضرت رحلی الہوم فو
جہت الی ایض المدائن عنسی
از بہترین قصاید او است و بعتری
کتابی در حماسہ پرداخت نظائر کتاب
حماسہ ابو تمام و نیز کتابی
در معانی شعر و دیوان شعر او را ابو بکر
صولی در دو مجلد جمع کرد و بعتری
در سال ۲۸۴ در گذشت و ابو البعتری
کینت مردی است کہ با تنی چند از
مردم قومش بر قبر حاتم طائی فرود
آمد بشرحی کہ مسعودی در مروج
الذہب داستان افسانہ مانند او را
نوشته است

خلف دو برادر زاده او است و در سال
۱۱۸۶ در کربلا وفات کرد

بهر باضم بای ابجد و فتح حای
بی نقطه بر وزن زبیر بمعنی دریاچه
نام بعضی از صحابه است

بخاری (۱) باضم بای ابجد و فتح

(۱) راهم در این تالیف چنانکه در دیباچه
نوشتیم نمودن نامها و نسبها و نسبتهایی است که
بیشتر مردم آنها را ندانند و مقصود از بیشتر
مردم کسانی هستند که تالیف بزبان ایشان
و برای ایشانست مانند فارسی زبانان
در این تالیف که بیشترشان نامهای شهرها
و قریه‌های حجاز و یمن و شام و فلسطین
و عراق و مصر و افغانستان و ترکستان
و تاجیکستان و قفقازیه و ترکیه و حتی
بسیاری از قریه‌های ایران را ندانند

و اما اینکه بخاری را در نسبت بخارا
شهر معروف ترکستان آوردیم با آنکه
خواجه حافظ نام آب شهر وهم شهر
سمرقند را سر زبانها انداخته جایی که
گفته است

(اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل مارا)

(بخال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را)

برای اینست که بخارا در
بخارائی آید و فارسی زبانان هم در
درست را در پوستین بخارائی و کلاه
بخارائی بخار برند و بخاری برخلاف قیاس
و محتاج بتوضیح بود از ایشروی آنرا نوشتیم
همچنین در نامهای معروف ایران
که در تعریب بصورتی در آمده است

ما بقی در ستون اول صفحه بعد

بهرانی با فتح بای ابجد و
سکون حای بی نقطه منسوبست به
بحرین و آن جزیره ایست در خلیج فارس
شامل شهرها و نهرها و در نسبت آن
بهرانی گویند نه بحرینی و جمعی از
دانشمندان از آنجا برخاسته‌اند از جمله
سیدهاشم بن سلیمان بن اسمعیل بهرانی
از علمای تفسیر و حدیث و ادب و صاحب
تفسیر برهان و کتاب غایة المرام و
کتاب مدینه المعاجز و کتاب الهادی و
کتاب معالم الزلفی و کتاب الدر النضید
و کتاب سلاسل الحديد و این کتاب
منتخب شرح نهج البلاغه ابن ابی الحديد
است و متوفی ۱۱۰۷ و از جمله شیخ
یوسف بن احمد بن ابراهیم بهرانی از
اعیان فقها و محدثین و صاحب تصانیف
رائقه مانند کتاب الحدائق الناضرة فی
احکام العترة الطاهرة و کتاب الدرر
النجفیه و کتاب النفحات الملکوتیه فی
الرد علی الضوفیه و کتاب جلیس الحاضر
و انیس المسافر و این کتاب را چون
بشیوه ککشکول شیخ بهائی نوشته
بکشکول شیخ یوسف بهرانی مشهور
است و اجازه مبسوطه بنام لؤلؤة البحرین
فی الاجازة لقرتی العینین و مقصود از
آن دو نور چشم شیخ حسین و شیخ

خای نقطه دار و در آخر یای حطی منسوبست به بخارا که شهر است در ماوراء النهر و ابو عبدالله محمد بن اسمعیل بن ابراهیم بخاری صاحب جامع صحیح معروف بصحیح بخاری از اعظام محدثان بدان منسوبست و بخاری این کتاب را در مدت شانزده سال از شصدهزار حدیث منتخب کرد و ضامن صحت آن میان خود و خدا گردید و بخاری برای فرا گرفتن حدیث بشهر های خراسان و ایران و عراق و مصر و حجاز و شام سفرها کرد و در بغداد بلند آوازه گردید و در سال ۲۵۶ در گذشت نگارنده گوید بخاری با آنکه صدها هزار حدیث دور ریخت تا کتاب جامع صحیح خود را نوشت با این وصف کتابش از روایات خوارج انباشته است و ابن حنبل بر سبیل طعن با او گفت چونست که کتاب خود را صحیح نامیدی با آنکه بیشتر احادیثش

بقیه از ستون آخر صفحه قبل که عموم فارسی زبانان مگر کسانی که از زبان عربی آشنا هستند آنها را ندانند مانند قرمیسین در نسبت کرمانشاه و جرفاد قان در نسبت گلپایگان و تستر در نسبت شوشتر و مانند های اینها که هر چند نامهای آنها را دانند اما عربی شده آنها را ندانند توضیح دادم

از روایات خوارج است و قاضی بخارا بحکم اینکه از خوارج حدیث کرد است او را در زندان افکند و اینها میرساند که چه آشفتگیها در کار حدیث بوده است

بختری بافتح بای ابجد و سکون خای نقطه دار و فتح تالی قرشت وصف کسی است که باناز و تکبر راه رود و باضم بای ابجد درست نیست و بختری لقب ابو بصیر لیث مرادی است از اصحاب امام صادق و لقب ایوب بن عائد بختری است از اصحاب امام سجاد و ابو البختری کنیت ولید بن هاشم و یاعاص بن هشام بن حرث است و همان کسی است که قبل از هجرت روزی در مکه سلاح بر تن آراست و از پیغمبر ۴ حمایت کرد و گفت هر آنکس که امروز محمد را بیازارد او را بیازارم و نیز ابو البختری کنیت وهب بن وهب بن کثیر بن عبدالله قرشی مدنی فقیه و نسابه است صاحب کتاب صفة النبی و کتاب فضایل الانصار و کتاب الفضائل الکبیر و کتاب نسب ولد اسمعیل و کتاب طنم و جدیس و متوفی ۲۰۰ بختگان بافتح بای ابجد و سکون خای نقطه دار و فتح تالی قرشت و کاف

عربی نام نیای ابو عثمان سعید بن حمید بن بختکان است در شمار فصیحان و مترسلان و متکلمان و در ریشه ایرانی است و هوا خواه ایرانیان تا جائیکه عجمان را بر عربان فضیلت داد و کتابی در آن باره نوشت بنام کتاب فضل العجم علی العرب و افتخارها و از شعوبیان است و این فرقه در برابر حزب عربی که عرب را بر همه نژادها برتری داد قیام کرد و داستانی دراز دارد و در ذیل لفظ شعوبی در همین کتاب اشارتی بآن میکنم باری این بختکان در علم کلام کتابها پرداخت و هم دیوان رسائل نوشت و باید دانست که بختکان و خلکان و عبدکان و مانند های اینها الفاظ فارسی هستند که عربان آنها را تعریب کرده و بصورت عربی در آورده اند و در باره خلکان و عبدکان بجای خود سخن کنم اما بختکان مرکب از دو کلمه فارسی است که هر دورا معرب کرده اند پخته و گان با کاف فارسی و قیاس در جمع الفاظی که با های غیر ملفوظ ختم شود در زبان فارسی اینست که هارا بیفکنند و بجای آن کاف فارسی گذارند مانند رفتگان دیدگان شیفتگان خفتگان

و حتی گاهی در جمع الفاظ عربی که مختوم بهاء باشند همان عمل را کنند و اینکار قسمی از تفریس باشد مانند سفلگان و قحجگان در جمع سفله و قحبه که هر دو لفظ عربیست و پخته هر چیز رسیده را گویند در برابر خام که نارس هر چیز باشد و پخته را در مورد کسی که تجربت اندوخته و بغایت آزموده باشد بعاریت بکار برند و پختگان را در مورد کسانی که چنان باشند و جمع را در فارسی علم و یالقب کنند مانند خواجگان اما کم نه بسیار بختویه بافتح بای ابجد و سکون خای نقطه دار و تالی قرشت و فتح و او و سکون بای حطی و های هوز مرکب از دو کلمه و گذشت که ویه کلمه تحسین است یعنی چه نیکو بخت و این بختویه کنیت عبدالله بن عیسی بن بختویه واسطی است که در شمار طبیبان و خطیبان بوده است و صاحب کتاب کنز الاطباء و کتاب الفصد معرفة الفصد سال و فانی دانسته است بخشی بافتح بای ابجد و سکون خای نقطه دار و کسر شین لقب احمد بخشی است که جد خاندانی بوده در حلب و از آن دودمان دانشمندان و

فضلائی ظهور کرده اند که به بخشی معروفند از جمله حسن بن عبدالله بن محمد بخشی حلبی از علمای افاضل و از ادبای شعر پرداز و صاحب کتاب بهجة الاخبار فی شرح حلیة المختار و کتاب النور البلی فی النسب الشریف النبوی و قصیده عقود الاداب و شرح آن بنام تنقیح الالباب فی حل عقود الاداب و دیوان شعرو متوفی ۱۱۹۰

بدران بافتح بای ابجد و سکون دال بی نقطه نام بدران بن شریف بن ابی الفتح علوی حسینی موسوی نسابه اصفهانست صاحب کتاب المطالب فی مناقب ابیطالب و بدران تشبیه بدر است بمعنی دو ماه تمام که با همان صورت نام گردیده است همچنانکه بدور که جمع آنست نام باشد

بدیل بافتح بای ابجد و کسر دال بی نقطه بر وزن امیر بمعنی جایگیر نام جمعی است و بدیل بر وزن زیر بمعنی جایگیرک نام جمعی دیگر است از جمله بدیل بن ورقاء صحابی خزاعی

بدری بافتح بای ابجد و سکون دال منسوبست ببدر و آن نام موضعی است که جنگ بدر در آن واقع شد

و کسانی که در آن جنگ حاضر شدند بدری گویند و نیز بدری منسوبست ببدر بن عمرو که تیره ایست از قبیله خزیره و تاج الدین عبدالرحمن بن ابراهیم بن سباع بدری فزاری از فقهای شافعیه و اسناد ابن تیمیه و صاحب کتاب کشف القناع فی حل السماع و کتاب الاقلید و متوفی ۶۹۰ بدو منسوبست و نیز بدری منسوبست ببدریه که نام محلتی از بغداد بوده است و ابو عبدالله حسین بن محمد بن عبدالوهاب بدری معروف بیارع بغدادی شاعر و متوفی ۵۲۴ بدرات منسوبست

بدوخ بافتح بای ابجد و ضم دال نقطه دار و سکون واو و در آخر خای نقطه دار متکبر و سرگران را گویند و آن نام جدا بو جعفر عمر بن علی بن بدوخ دمشقی است در طبقه حکیمان و طبیبان و صاحب شرح بر فصول بقراط و حواشی بر کتاب قانون شیخ الرئیس و متوفی ۵۷۶ و ابو جعفر عمری طولانی کرد و در پایان عمر از پای در افتاد و از پویه ماند و هم ناینا گردید و این دو شعر را در وصف پیری گفته است

ان الشیوخ کا شجار غدت خطباً
فلیس برجی لها تو ریق اغصان
لم یبق فی الشیخ نفع غیر تجربه
وحسن رأی صفا من طول ازمان
براء بافتح بای ابجد و رای
بی نقطه لغتی است در بری آنکس
که عیب و یادین (وام) ندارد و آن نام
جمعی از صحابه است از جمله براء بن
معمر انصاری خرزجی صحابی
و براء بن عازب انصاری خزرجی
صحابی

برائی بافتح بای ابجد و رای
بی نقطه و کسر نای نخند منسوبست
به برانا بروزن سجایا و آن نام محلیتی
کهنه است در غربی بغداد و در آن
محل مسجد جامع است که مخصوص
شیعه بوده است و ابو شعیب برائی
عابد بدان منسوبست و ابو شعیب در
زهد و عبادت داستانی دارد که یا قوت
در معجم البلدان آنرا نوشته است

براج بافتح بای ابجد و تشدید
رای بی نقطه بمعنی نمایان نام جد
عبدالعزیز بن نعریر بن عبد العزیز بن
براج طرابلسی است معروف به ابن
براج از اہل امامیہ و از شاگردان
سید مرتضی و شیخ طوسی و صاحب

کتاب کامل و کتاب موجز و کتاب
جواہر و کتاب مہذب و کتاب معالم
و ابن براج مدت بیست و یاسی سال در
طرابلس منصب قضا داشت و از ابن
روی اورا قاضی ابن براج نیز گویند
و در سال ۴۸۱ در گذشت

براد بافتح بای ابجد و تشدید
رای بی نقطه و در آخر دال بی نقطه
بمعنی بستیا ر سرد اما باین معنی در
لقب جمعی از محدثان مانند سالم براد
کوفی بکار نرفته است بلکه بمناسبت
اینکہ پیشہ اینان فروش برده بوده است
آنانرا براد گفتند و برد بروزن قفل جامہ
برده مخطط و یا پتو مانند بی کہ آنرا
مانند لعاف بر بدن میکنند و فروشنده
آن نوع جامہ ہارا براد گفتند

برائی بافتح بای ابجد و تشدید
رای بی نقطه منسوبست بہ بران و آن
قریہ است در پنج فر سنگی بخارا
و محمد بن حسن برائی کہ شیخ در رجال
اورا ذکر کردہ بدان منسوبست

براوستانی بافتح بای ابجد و او
وسکون سین بی نقطه منسوبست
ببراوستان کہ قریہ قدیمی بودہ در شہر
قم و از میان رفته است و اکنون
ہم جای آن قریہ را براوستان گویند

وسلمة بن خطاب براوستانی صاحب کتاب ثواب الاعمال و کتاب وفاة النبی و کتاب مقتل الحسين و کتاب عذاب الاعمال و غیر اینها و نیز ابو الفضل اسعد بن محمد براوستانی ملقب بمجد الملك وزیر بر کیاروق بن ملکشاہ و مقتول ۴۷۲ بدان منسوبند

بربری بفتح هر دو بای ابجد و سکون رای بی نقطه اول منسوبست به بربر که نام پیش از سی قبیلہ است که در افریقا سکونت دارند و جمعی از معدنان بدان قبیلہ نسبت رسانند از جمله حمزة بن عمار بربری که امام صادق ۴ اورا حدیث ساز و دروغ گو و دورا از رحمت خدا خواند

برجانی با ضم بای ابجد و سکون رای بی نقطه منسوبست به برجان و آن بنا بر گفته یاقوت شهریست در نواحی خزر و ابو العباس احمد بن محمد مہلبی نحوی برجانی کہ در مصر زیستن اختیار کرد و کتاب علل النحو و کتاب مختصر در نحو پرداخت بدان منسوبست

برجلدنی با ضم بای ابجد و سکون رای بی نقطه و ضم جیم منسوبست به برجلان کہ قریبہ ایست از

قرای واسط و ابو جعفر محمد بن حسین برجلانی صاحب کتاب الصحبة و کتاب المتیمین و کتاب الجود و الکرم و کتاب الہمة و کتاب الصبر و کتاب الطاعة و برجلانی تصانیف خود را با آداب و اخلاق اختصاص داد

برجمی بضم بای ابجد و جیم و سکون رای بی نقطه منسوبست به برجم کہ تیره از اولاد حنظلة بن مالک بن عمرو بن تمیم است و برجم بمعنی بند انگشت است و گویند پدر این قبیلہ بندهای انگشتانش را جمع کرد و بفرزندانش خود گفت مانند این بندها باشید کنایت از اینکه پیوسته باشید نہ پراکنده و گاهی این تیره را بصورت جمع برجم بر اجمی خوانند و مثالی است مشہور و بر سر زبانها ان الشقی و افد البراجم باری جمعی از تابعان و مجددان از این تیره اند از جمله ابراهیم بن عباد برجمی کوفی از اصحاب امام صادق ۴

برخش بافتح بای ابجد و خای نقطه دار بروزن برتر نام و بالقب نیای موفق الدین احمد بن عباس واسطی معروف بہ ابن برخش است از حدائق طبیبان و از علوم ادبیه نیز بهره کافی

داشت و در نظم و نثر بارع بود و حکا
یاتی از او نقل کرده اند از جمله گویند
روزی غلامی در مجلسی خلال گردانید
ابن برخش بدون رویه و اندیشه گفت
ونا و لنی من کفه مثل خصره

و مثل معب ذاب من طول هجره

و قال خلا لی قلت کل جمیلة

سوی قتل صب حار فیک باسره

و ابن برخش معاصر المسترشد بالله

عباسی است و چنین پندارم که برخش

معرب پر خاش فارسی باشد بمعنی جنگ

وستیز

برد باضم بای ابجد و سکون

رای بی نقطه و در آخر دال بی نقطه نام

جمعی از محدثان است و ابن برد کنیت

احمد بن محمد بن برداندلسی است در شمار

ادیبان و کاتبان و مفسران و صاحب کتاب

التحصیل و کتاب التفضیل که هر دو در

تفسیر قرآن است و متوفی ۴۱۸ و

برده باز یادتی تا در آخر آن نام بعضی

از محدثان است و ابو برده نیز کنیت

جمعی است از جمله ابو برده عامر بن

ابی موسی اشعری که پس از شریح

قاضی کوفه گردید و بفرمان زیاد بن

ایبه حکم قتل حجر بن عدی را نوشت

باین مضمون که حجر جامه طاعت را

بکنند و از جماعت جدا گردید و خلیفه

والعن کرد و مردم را بجهنگ با او خواند

و بر خلع کردن معاویه را از خلافت

و ادارش از کرد و بخدای عالم کافر

گردید و نیز به ابوالمادیه قاتل عمار بن

یاسر گفت آیا عمار را تو کشتی گفت

آری گفت دستت را فراده تا بیوسم

آنگاه گفت آتش جهنم هرگز ترا

نرسد و ابو برده در سال ۱۰۳ در گذشت

برزخ بافتح بای ابجد و سکون

رای بی نقطه و فتح ذال نقطه دار و در

آخر عین بی نقطه نام بعضی از صحابه

است و بر ذع بمعنی جلی است که بر

پشت ستورا فکنند

برزخی بانسبیش منسوب است

به بر ذعه معرب بردعی آن بنابنگاه

یاقوت شهر کیست در آخرین حد

آذربایجان و یا خود نسبه آذر بایجان

و یا همان شهر اران است و

مکی بن احمد بن معاویه بر ذعی

محدثان عامه که پس از حدیث

است و متوفی ۲۵۴

برزخ بافتح بای ابجد و سکون

رای بی نقطه و زای نقطه دار بمعنی

فاصله میان دو چیز نام ابو محمد بر زخ

بن محمد عروسی است و در عروسی بیاید

برزنجی با فتح بای ابجد و سکون رای بی نقطه و فتح زای نقطه دار منسوبست برزنج بروزن فرسنگ یاقوت گفته که آن شهر بست در نواحی آذربایجان و میان آن و بردعه هیجده فرسنگ است و جعفر بن حسن بن عبد الکریم شافعی صاحب کتاب مولد النبی معروف بمولد البرزنجی و متوفی ۱۱۷۷ و محمد بن عبد الرسول بن عبد السید شافعی برزنجی صاحب کتاب نواقض الروافض و کتاب انهار السلسبیل و کتاب الإشاعة فی اشراف الساعه و کتاب مختصر تلخیص المفتاح و متوفی ۱۱۳۰ بدان منسوبند

برزویه با فتح بای ابجد و سکون راوزا در فارسی و فتح زای نقطه دار در عربی و فتح واو و سکون یاوها مرکب از دو کلمه برز و ویه و برز و صف مردی است که بر همسران در فضل و یا در شجاعت برتر باشد و برزه باز یادتی تادر آخر آن و صف زنی است که چنان باشد و گذشت که ویه کلمه تحسین است و برزویه لقب ابو جعفر احمد بن یعقوب اصفهانی نعوی است معروف به غلام نقطویه و متوفی ۳۵۴

برز چنانکه گذشت برز و صف مردان و برزه و صف زنان است یعنی برتر از اقران در جمال یا در دیگر فضایل و ابو برزه کنیت عبدالله بن فضله صحابی اسلمی است و بعضی نام او را فضله بن عبدالله نوشته اند و ابو برزه همان کسی است که هنگام ورود اسیران در مجلس یزید حضور داشت و یزید سخنانی گفت و در سال ۵۶ در خراسان در گذشت و برزه نام دختر او است

برزهی با فتح بای ابجد و سکون رای بی نقطه و کسر زای نقطه دار منسوبست به برزه که قریه ایست از اعمال بیهق از نواحی نیشابور و ابوالقاسم حمزه بن حسین برزهی صاحب کتاب الفصول و کتاب معامد من یقال له محمد و کتاب معاسن من یقال له ابو الحسن و متوفی ۴۸۸ بدان منسوبست

برزنجی با فتح بای ابجد و سکون رای بی نقطه و ضم سین بی نقطه منسوبست به برسنج و آن قریه ایست از توابع بخارا و ابو بکر منصور برسنجی صاحب تاریخ بخارا بدان منسوبست

برس قریه ایست در خراسان نزدیک
ترشیز و نام موضعی است در بابل
که آثاری از بخت النصر در آن بر
جااست بنا بگفته یاقوت

بر صاء بافتح بای ابجد و
سکون رای بی نقطه وفتح صاد بی
نقطه مؤنث ابرص بمعنی پیس است
و آن مرضی است که بر پرست عارض
گردد و آنرا سپیدگر داند و این بر صاء
کنیت شیب بن یزید بن جمره بن عوف
بن ابی حارثه مری است از شاعران
نیکوپرداز دولت اموی و بر صاء لقب
مادر او است و نام بر صاء امامه و بنا بر
گفته یاقوت قرصافه است

بر غانی بافتح بای ابجد و رای
بی نقطه و غین نقطه دار منسو بست
به برغان که قریه ایست از توابع
قزوین و شیخ محمد تقی بن محمد
بر غانی صاحب کتاب مجالس المتقین
و کتاب نهج الاجتهاد و مقتول ۱۲۶۴
و ملا صالح برغانی صاحب کتاب
مخزن البکاء بدان مشهورند

بر فطی بافتح بای ابجد و رای
بی نقطه و سکون فاو کسر طای حطی
منسوبست به بر فط و آن نام قریه ایست
در بغداد از قرای نهر الملک و محمد بن

بر سفی باضم بای ابجد و سکون
رای بی نقطه و ضم سین بی نقطه
منسوبست به بر سف و آن بنا بگفته
یاقوت قریه ایست در راه خراسان
از طریق بغداد و ابوالحسن محمد بن
بقا بر سفی در طبقه محدثان و متوفی
۶۰۵ و احمد بن حسن بر سفی محدث
و مقری بدان منسوبند

بر سی باضم بای ابجد و سکون
رای بی نقطه و کسر سین بی نقطه
منسوبست به برس و آن قریه ایست
میان کوفه و حله و شیخ رجب بن
محمد معروف بحافظ بر سی حلی
از نویسندگان و شاعران و حفاظ
محدثان و معاصر باشیخ مقداد و سیوری
از علمای خاصه و با ملا سعد تفتازانی
و میر سید شریف جرجانی از علمای
عامه و صاحب کتاب مشارق
الایمان و الباب حقایق الایمان
و کتاب مشارق الانوار و کتاب
الدر الثمین فی ذکر خمسائیه آیه
نزالت فی امیر المؤمنین (ع)
و کتاب لوامع انوار التمجید و جوامع
اسرار التوحید و نیز عبداللہ بن حسن
بر سی از کاتبان و مترسلان عصر
معتضد عباسی بدان منسوبند - نیز

برقان گویند و ابو عبد الله محمد بن خالد بن عبدالرحمن بن محمد بن علی برقی از ادیبان و محدثان و از اصحاب حضرت رضا (ع) و فرزندش ابو جعفر احمد بن محمد برقی از اعظام علماء و اعلام فضلا و صاحب تصانیف بسیار از جمله کتاب الامعنا سن و کتاب الابلاغ و کتاب العقل و کتاب التهذیب و کتاب النساء و کتاب المآثر و الاحساب و کتاب انساب الامم و کتاب الشعراء و کتاب طبقات الرجال و غیر اینها و یاقوت در معجم الادبا نود و چهار کتاب از مصنفات او را بنام آورده است و ابو جعفر در سال ۲۷۴ در گذشت و احمد بن محمد بن عیسی که سرور قمیان بود با پای برهنه در عقب جنازه او رفت نیز یاقوت گفته که برقی از ریشه کوفی بود و یوسف بن عمر تقفی والی عراق از طرف هشام بن عبد الملك از آن پس که زید را کشت جد برقی محمد بن علی را حبس کرد و سپس او را کشت و خالد کودک بود و با پدرش عبد الرحمن از کوفه بگریخت و در برق رود قم زیستن گرفت و باید دانست که برقی در نسبت چندین موضع دیگر بنام برقه آید از جمله بلو کیست در افریقا

احمد بن محمد بن حمزة بن بريك (۱) انصاری دسکری بر فطی و هم معزوف به ابن بر فطی در طبقه شاعران و ادیبان و خطاطان و متوفی ۶۲۵ بدان منسوبست
برقانی با فتح بای ابجد و بعضی با کسر آن نوشته اند و سکون رای بی نقطه و فتح قاف منسوبست به برقان و آن قریه ایست در شرقی جیحون و ابو بکر احمد بن محمد بن احمد بن غالب برقانی خوارزمی از اعلام محدثان عامه و صاحب کتاب مسند و از مشایخ خطیب بغدادی و متوفی ۴۲۵ بدان منسوبست
برقعیدی با فتح بای ابجد و سکون رای بی نقطه و فتح قاف و کسر عین بی نقطه منسوبست به برقعید و آن قریه ایست از نواحی موصل از ناحیت نصیبین و حسن بن علی بن موسی بن خلیل برقعیدی و احمد بن عامر بن عبد الواحد برقعیدی در شمار محدثان بدان منسوبست

برقی با فتح بای ابجد و سکون رای بی نقطه منسوبست برق رود قم جائی است که اکنون مردم آنرا

(۱) بريك باضم بای ابجد و فتح رای بی نقطه و سکون بای حطی و در آخر کاف و با همین ضبط نام جسی از محدثان است

بنام برقه و شامل قریه ها و بساتین و یاقوت مواضعی که بنام برقه است ذکر کرده است

بركة با فتح باى ابجدورای بی نقطه و کاف و در آخر تا بمعنی فزونی است و بخصوص فزونی در خیر مانند رزق و علم و بركة نام جمعی است از جمله ابوالخیر بركة بن محمد بن بركة اسدی است در شمار محدثان و فقیهان و شاگرد شیخ طوسی و صاحب کتاب حقایق الایمان و کتاب علم الادیان و الابدان برمكى با فتح باى ابجد و سکون رای بی نقطه و فتح میم منسوبست به برمك و آن نام جد دودمانی است که آوازۀ فضل و جودشان زبانزد است و از این دودمان وزرائی بزرگ برخاستند و آثارى از کرم و فضل خود برجای گذاشتند و گذشتند و از اینان است ابوالفضل یحیی بن خالد برمكى وزیر هرون الرشید یاقوت در معجم الادیاء در ذیل ترجمت وی نوشته که من یحیی را در طبقه ادیبان از جهت بلاغت و تقدمش در فن انشاء و کتابت بر اقران آوردم تا آنجا که نوشته ما مون به یحیی بن اکثم گفت من مانند یحیی بن

خالد و فرزندش در بلاغت وجود و شجاعت هیچ ندیدم و یحیی در زندان هرون الرشید سال ۱۹۰ در گذشت و نیز از اینان است جعظه برمكى ادیب و شاعر و در جعظه بیاید و اما در باب برمك بدون تردید این لفظ با همین صورتی که دارد معرب است و عربان را شیوه جزایف نبوده و هم اکنون نیست که نامهای بیگانه را بی آنکه دستی در آن برند در زبان خود وارد کنند بنا بر این باید ریشه انرا در زبان درى فارسی جست و شاید اصل آن برمه بوده یعنی بالای ماه و های آنرا بکاف تبدیل کرده اند و اما کسانی که برمك را از برمكیدن گرفته و حکایتی در آن باره نوشته اند راه را درست نرفته اند

برمه باضم باى ابجد و سکون رای بی نقطه و فتح میم و در آخر تا بمعنی دیک سنگی است و آن لقب محمد بن جعفر صیدلانی است که در ذیل صیدلانی بیاید

برنى با فتح باى ابجد و سکون رای بی نقطه و کسر نون و در آخر یا معرب بر نیک است یعنی میوه خوب و نام جمعی است از جمله نام جدست الادیب

(بانوی ادب) دختر مظفر بن برنی است در طبقه معدنان و بر نیه بافتح بای ابجد بروزن شمسیه بمعنی دیک سفالین نام بعضی است و ابن برنیه کنیت دوم ابو جعفر هبة الله بن احمد بن محمد همری است و بافتح اول و دوم و کسر نون منسوبست به برن بروزن چون و آن قصیده ایست در هندوستان و ضیاء الدین بن مؤید الملک برنی از نویسندگان توانا و مورخان نیکو پرداز بدانسان که اورا بیبقی هندوستان خوانند بدان منسوبست ضیاء الدین در سال ۶۸۶ از مادر زاد در طریقت راه نظام الدین اولیا راسپرد و بدربار سلطنت محمد از شاهان تغلقی هندبار گرفت و سپس بدربار فیروز شاه نیز راه یافت و در آنجا نیز چندی بزیست از مؤلفاتش یکی تاریخ فیروزشاهی و دیگر اخبار برمکیان و سه دیگر فتوحات فیروز شاه است

برهان بافتح بای ابجد و سکون رای بی نقطه بروزن درمان فارسی معرب است و ندانستم ریشه آن چیست و در اینکه عربی نیست بلکه همر بست معنی نیست و این خلکان درو فیات الا عیان و فیروز آباری در قاموس بافتح

بای ابجد ضبط کرده اند و برهان نام نیای ابو الفتح احمد بن علی بن محمد معروف باین برهان است از فقیهان شافعی و از شاگردان غزالی و صاحب کتاب الو جیزو متوفی ۵۲۰ و نیز نام نیای عبدالواحد بن علی نحوی و ادیب و شاعر است او نیز معروف باین برهان و متوفی ۴۵۶ و این سه بیت تراویده خاطر او است

ا حبتنا با بسی انتم
و سقیا لکم ا یما کنتم
اطلتم هدایی با بعد کم
و قلمت تزوروا و ما زرتوا
فان لم تجودوا علی عبد کم

فان المعزی به انتم
و باید دانست که برهان باضم بای ابجد بروزن عثمان بمعنی دایم و حجت عربی است اما نیافتیم که علم باشد بلکه لقب است خصوص در جائی که بچیزی مضاف باشد مانند برهان الدین که لقب ابو شجاع محمد بن علی بن شعیب بغدادی است صاحب کتاب غریب الحدیث
بری بافتح بای ابجد و کسر رای بی نقطه مشدد بمعنی بیابانی است در برابر بحری که بمعنی دریائی است و بری نام جمعی است و این بری کنیت دوم ابو

محمد عبدالله بن بری مقدسی است از
اعلام نحویان و لغویان و صاحب کتاب
اللباب وجواب المسائل العشره و این
کتاب جواب سئوالاتی ابو نزار ملک
النحاة است و کتاب التنبیه والایضاح عما
وقع فی کتاب الصحاح و کتاب الرد علی
الحریری فی درة الغواص و کتاب الرد
علی ابن النخشب و متوفی ۵۸۶

برید باضم بای ابجد و فتح رای
بی نقطه و سکون یا و در آخر دال نام
جمع است از جمله برید بن معاویه عجل
از ثقات اصحاب امام صادق (ع) و متوفی
۱۵۰ و بریده باز یادتی تادر آخر آن نام
بریده بن خصیب خزاعی صحابی است
متوفی ۳۳ و دور نیست که صاعد بن محمد
بن صاعد بریدی اندلسی صاحب کتاب
معیار المعانی و کتاب نهج الصواب بدو
منسوب باشد چنانکه اوس بن عبدالله

بریدی از معدن ان عامه بدو منسوب است
بریر باضم بای ابجد و فتح
رای بی نقطه و سکون یا
و در آخر رای بی نقطه مصغر بر
بمعنی نیکوکار و بریر بمعنی نیکو
کارک و آن نام جمع است از جمله
بریر بن خضیر همدانی از ثقات تابعین
و از اشراف کوفه و صاحب کتاب القضاء

والاحکام و از شهیدان کربلا
بریک ضبط این کلمه در ذیل
ترجمت بر فطی گذشت
بریه باضم بای ابجد و فتح
رای بی نقطه و سکون یا و در آخر
ها مصغرا بر ایهیم است برخلاف قیاس
و آن نام بریه عبادی حیری است از
از اصحاب امام صادق و بریه باز یادتی
تادر آخر آن نیز علم است

بزار با فتح بای ابجد و فتح
و تشدید زای نقطه دار و در آخر رای
بی نقطه فرو شده هر بزرگ است و
بخصوص فرو شده بزرگتان و آن
لقب جمعی است از جمله ابوبکر احمد
بن عمر بصری بزار از اصحاب غامد و
صاحب مسند کبیر و همانند احمد بن
حنبل و متوفی ۲۹۲

بزاز با دوزای نقطه دار بر
وزن بزار جامه فروش را گویند و بز
بمعنی هر جامه نیست بلکه جامه
کتان و یا جامه پنبه را بز گویند
براین بزاز در لغت بمعنی فرو شده
خصوص آن دو جامه است

بازی بزاز لقب حسین بن عقیل بن
محمد بن عبد المنعم بن هاشم بزاز
واسطی قرشی است در طبقه ادیبان

وشاعران ومحدثانومتوفی ۴۷۱ واین
ایات در صفت وداع (پایان دیدار)
از او است

ولما حدا الییزالمشت بشملنا

ولم یبق الا ان تثار الایا نق

ولم نستطع عند الوداع تصبرا

وقد غالنا دمع عن الوجدناطق

وقفنا لتودیع فکادت نقوسنا

لاجساد ناقبل الوداع تفارق

فباک لما یلقاه من فقد اللفه

وشاک له قلب به الوجد عالق

و این بز از کنیت مشهور در ویش

توکللی بن اسمعیل بن حاج توکللی

اردبیلی است از ادیبان و کاتبان

وازمربدان شیخ صفی الدین اردبیلی

و پسرش صدرالدین موسی و از همین

راه کتابی در ترجمت شیخ صفی الدین

و بحقیقت چنانکه از نام آن پیدا است

در مناقب وی بنام اسس المواهب

السنية فی مناقب الصفویه پرداخته

است و این کتاب بنام صفوة الصفا

مشهور است

بزاعی باضم بای ابجد وفتح

زای نقطه دار و کسر هین بی نقطه

منسوبست به بزاعه و آن قریه ایست

از اعمال حلب و چند تن از شاعران

نیکو پرداز از آنجا برخاسته اند از
جمله ابوخلیفه یحیی بن خلیفه تنوخی
زاعی معروف با بن فرس

بزرج باضم بای ابجد وزای

نقطه دار و در آخر جیم بروزن و معنی

زرگ وهم معرب آنست و آن لقب

علی بن صالح است صاحب کتاب الاظله

و کتاب البدا و المشیه

بزری بافتح بای ابجد و سکون

زای نقطه دار و کسر رای بی نقطه

منسوبست به بز که نام جد عمر بن

محمد بن احمد بن عکرمه فقیه شافعی

است معروف به ابن بزری و صاحب

کتاب الاسماء والعلل و متوفی ۵۶۰

بز نطی بافتح بای ابجد وزای

نقطه دار و سکون نون و کسر طای حطی

و در آخر یا منسوبست به بز نط و آن

نام موضعی است که جمله های بز نطیه

بدان منسوبست - نگارنده گوید این

لفظ را چنانکه نوشتیم همه ضبط و تقیید

کرده اند اما هیچیک ننوشته اند که آن

موضع کجا است شهر است و یا قریه است

و من هر چه جستجو کردم موضعی

بنام بز نط ندیدم و آنچه بنظر رسید

اینست که اساسا در مورد ضبط آن کلمه

اشتباه عجیبی کرده اند زیرا مفرد نیست

بلکه مر کبست ازدو کلمه بز بمعنی جامه و نط بفتح نون و تشدید طای حطی و در آخر یا بمعنی محکم و جامه های محکم بافته را بطور کلی بز نط گفته اند و در لغت است نطالشی نطاشده و مده یعنی محکم و سخت کرد او را و کشید و بافنده و هم فروشنده آنها را بز نطی گویند و احمد بن ابی نصر بز نطی از ثقات اصحاب حضرت رضا ع و حضرت جواد ع و صاحب کتاب جامع و کتاب نوادر و نیز قاسم بن حسین بز نطی از اصحاب حضرت جواد ع فروشنده آن جامه ها بوده اند.

بزوغانی بافتح بای ابجد و ضم زای نقطه دار و سکون و او و فتح هین نقطه دار منسوبست به بزوغا بر وزن یهودا و آن قریه ایست از قرای بغداد و ابو یعقوب اسحاق بن ابراهیم بن حاتم بزوغانی از محدثان عامه بدان منسوبست

بزوفری بافتح بای ابجد و زای نقطه دار و سکون و او و فتح فا منسوبست به بزوفر بر وزن غضنفر و آن قریه ایست در غربی دجله نزدیک واسط و جمعی از محدثان از آن قریه برخاسته اند از جمله ابو عبدالله حسین بن

علی بن سفیان بزوفری از علمای امامیه و از مشایخ تلمکبری و صاحب کتاب نواب الاعمال و کتاب الحج و کتاب احکام العیید

بزیم بافتح بای ابجد و کسر زای نقطه دار و در آخر عین بی نقطه بر وزن امیر مرد زیرک و خوش طبع را گویند وزن را که چنان باشد بزیمه گویند و ابن بزیم کنیت محمد بن اسمعیل بن بزیم است از ثقات اصحاب حضرت رضا ع و حضرت جواد ع

بساسیری بافتح بای ابجد و سین بی نقطه و کسر سین دوم باقوت گفته منسوبست به بسا که شهریست در فارس و آنرا بسا گویند و در نسبت فسوی آید و بر خلاف قیاس بساسیری در نسبت بسا آمده است و ابو الحرث ارسلان بن عبدالله بساسیری که بر القائم بامر الله خروج کرد او را از بغداد بیرون کرد و بنام المستنصر عبیدی صاحب مصر در جامع منصور بغداد خطبه خواند و بر اذان حی علی خیر العمل پیروز تا آنگاه که طغرل بیک سلجوقی با بساسیری بجنگید و بر او ظفر یافت و در سال ۴۵۱ او را بکشت و القائم بالله را بغداد بر گردانید بدان منسوبست

نگارنده گوید این نسبت نیز درست نیست زیرا بساسیری از ترکان است و از مردم فسای فارس نیست و تا کنون ندانستم چرا او را بساسیری گفته اند
 بسامی بافتح بای ابجد وسین بی نقطه مشدد منسوبست به بسام که نام جد سومین ابوالحسن هلی بن محمد بن نصر بن منصور بن بسام بغدادی است معروف به ابن بسام از شاعران توانا و صاحب کتاب مناقصات الشعراء و کتاب الرسائل و کتاب اخبار عمر بن ربیع و این دو بیت نمونه طبع نیکو پرداز او است

و کانت بالصراة لنالیال (۱)

سرقنا هن من رب الزمان
 جعلنا هن تاریخ اللیال

و عنوان المسرة و الامان
 گویند هیچ امیر و وزیری از هجو بسامی سالم نماند و در سال ۳۰۳ در گذشت و بسام کسی است که بسیار لبخند دارد

بستی باضم بای ابجد و سکون سین بی نقطه منسوبست به بست از

(۱) صرارة بافتح صاد بی نقطه نام دو نهر است در بغداد که یکی صرارة کبری و دیگری صرارة صغری گویند

توابع کابل پایتخت افغانستان و از آنجا است ابوالفتح علی بن محمد بستی از اعلام کاتبان و مترسلان و شاعران و بزبان عربی و فارسی هردو شعر گفته است و قصیده نونیه او که مطلعش اینست
 زیادة المرء فی دنیاہ نقصان

و ربعة غیر محض الخیر خسران
 پر از مواظ و حکم است و دمیری در حیوة الحیوان در لغت نعبان همه آنرا نوشته است و بدر الدین جاجرمی از شاعران ستایشگر خواجه شمس الدین جوینی آن قصیده را بفارسی ترجمه کرده و شعر مطلعش اینست
 هر کمالی که بدنیاست همه نقصان است
 سود کز بهر نکوئی نبود خسران است
 و این اشعار نمونه قدرت او بر

نظم شعر در زبان فارسی است
 یکی نصیحت من گوشدار و فرمان کن
 که از نصیحت سود آن کند که فرمان کرد
 همه به صلح گرای و همه مدارا کن
 که از مدارا کردن ستوده گردد مرد
 اگر چه قوت داری و عدت بسیار
 بگرد صلح در آی و بگرد جنگ مگرد
 نه هر که دارد شمشیر حرب باید ساخت
 نه هر که دارد فاذر زهر باید خورد
 بستی در حد و دسال چهار صد در

گذشت و نیز ابو حاتم محمد بن حیان
بستی تمیمی از اعظام علما و محدثان
هامة و صاحب کتاب الصحابة و کتاب
التابعین و کتاب اتباع التابعین
و متوفی ۳۵۴ بدان منسوبست

بسحق باضم بای ابجد و سکون
سین بی نقطه مخفف ابو اسحق است
که شاعری لطیف طبع و بدله گو و
خوشنوی بود و از میان انواع سخن
پر دایها وصف را برگزید آنهم
وصف اطعمه (خوراکیها) از آنروی
او را بسحق اطعمه گفتند و خود نیز
بسحق را تخلص شاعرانه کرد
و بیشتر مضامین اشعار خواجه سعدی
را گرفته و در مقصود خود بکار برده
است و اینست نمونه از آن

چه آرائی بمشک و زعفران رخسار بالوده
بر نک و بوی و خال و خط چه حاجب روی
زیبا را

جمال بره بریان و حسن دنبه و کشکک
چنان بردند صبر از دل که ترکان خوان
یغما را

بگو بسحق و صف خوشه انگور مثقالی
که بر نظم تو افشاند فلک عقد ثریا را
نظر آنانکه نک کردند بکاچی و عدس
الحق انصاف توان داد که صاحب نظرند

کس بیالای مزعفر مخوراد آتش ترش
که چنانم من از این کرده پشیمان که
میرس

کیپا بز آن سحر کسر کله واکند
آیا شود که گوشه چشمی بما کنند
مشنوا ایجان که بجز دنبه مرا یاری هست
یا بجز مالش چنگال مرا کاری هست
چه عجب کنگرا گره منفس بریان شد
همه دانند که در صحبت گل خاری هست
خورد در رواق ازرق چون رونهد بزردی
یاد آیدم مزعفر در صحن لاجوردی
مزعفر هر طعامی است که در آن
زعفران کنند و هر بی است و مشتق
ساختگی اما فارسیان آنرا در خصوص
مزعفریلو بکار برند - صحن بمعنی کاسه
بزرگ و قدح بزرگ است و این غیر از
صحن خانه است که بمعنی فضا و
هر صحن آن باشد

بسر باضم بای ابجد و سکون
سین بی نقطه تازه از هر چیز را گویند
بخصوص خرما میکه هنوز پخته و
رطب نشده باشد و آن نام بسر بی
ارطیات است که بفرمان معاویه یکماه
در مدینه بماند و هر آنکس که بر
کشتن هثمان دلیری کرده بود و بر او
ظفر یافت بکشت و این ابی الحدید

در شرح نهج البلاغه گفته که امام علی در قنوت نماز فجر و مغرب جمعی را لعن همیگردان جمله بسری بنی اسد بود بسری بنی اسد پیش منسوبست با بسرو آن قریه ایست تابع حوران از اعمال دمشق و ابر عبدالله محمد بن حسان بسری از اعلام عرفای قرن سوم بدان منسوبست

بسطام با کسر بای ابجد و سکون سین بنا بر ضبط فیروز آبادی در قاموس نام جمعی از محدثان عامه و خاصه است از جمله بسطام حداد کوفی و بسطام بن حصین کوفی که هر دو از اصحاب امام صادق و در شمار محدثان خاصه اند و ابن بسطام کنیت حسین بن بسطام بن سابور است از قدمای علمای امامیه و صاحب کتاب طب النبوی **بسطامی** بضبط پیش منسوبست به بسطام و آن قریه ایست در نزدیکی دامت و طیفور بن عیسی بن آدم بن عیسی معروف به بایزید بسطامی از اهاظم صوفیان و از زاهدان مشهور و از پیران راه خود نیز صدود و از ده پیر را خدمت کرد و صوفیان او را به نیکی ستایند و جنید بغدادی که خود نیز از پیران راه بود

بایزید را چنین ستود که میان ما چون ماه بود در میان ستارگان و یاهمچنین جبرئیل میان فرشتگان و بایزید را صاحب کرامت دانند چون نان دیگر پیران راه را تا جائیکه گویا بسری بی کرامت نباشد و این چند رباعی را از او دانند

ای عشق تو کشته عارف عامی را
سودای تو گم کرده نکو نامی را
ذوق لب میگون تو آورده برون
از صومعه بایزید بسطامی را
ما را همه ره بکوی بد نامی باد
وز سوختگان نصیب ما خامی باد
ناکامی ما چو هست کام دل دوست
کام دل ما همیشه ناکامی باد
کوسوخته که سازمش همدم خویش
یا دل شده که یابمش محرم خویش
پس هر دو بکنج خلوتی بنشستیم
من ماتم خویش دارم او ماتم خویش
و در سال ۲۶۱ در گذشت

بسطلی بافتح بای ابجد و سکون سین بی نقطه منسوبست به بسطه که قریه ایست از اعمال جیان در کشور اندلس و علی بن عیسی بن محمد بن ابی مهدی فهری بسطلی از اعلام ادب که از غرب بشرق کوچید و چندی در حلب

تدریس کرد و از آن پس بمصر و روم رفت و در سال ۸۱۹ در گذشت بدان منسوبست و این لغز را در مسک (مشک) گفته است

کتبتهم رموز اولم تکتبوا

کهذا الذی سلبه واضحه

فما اسم جری اسمه فی الکتاب

فان شئتم فاقرؤا الفاتحه

ففیها مصحف معکوسه

یدل علی حاله صالحه

و لیست بغادیة فافهموا

و لکنها ابدأ رائحه

بسکری بافتح بای ابجد و سکون

سین بی نقطه و فتح کاف منسو بست به

بسکر و آن قریه ایست از اعمال زاب

معروف به بسکرة النخیل و بعضی با

کسر بای ابجد ضبط کرده اند و آنرا

از جهت وفور نخلستانی که دارد بسکرة

النخیل گویند و ابوالقاسم یوسف بن علی

بن جبارة بن محمد بن عقیل هذلی مغربی

بسکری در طبقه ادیبان و مفریان و

صاحب کتاب الکامل در قرآآت و متوفی

۴۶۵ بدان منسوبست

بسمل با کسر بای ابجد و

سکون سین بی نقطه و کسر میم و در

آخر لام سبک شده بسم الله است و در

فارسی بمعنی مذبوح بکار برنده و نیم بسمل نیم جان را گویند و نیز بسمل تخلص نواب اکبر بن علی شیرازی است در طبقه اول از شعرا و متأخرین شیرازی معاصر با نشاط اصفهانی و خود گفته است بسمل امروز منم در همه آفاق و نشاط اصفهان نخر باو دارد و شیراز بمن و بسمل گذشته از قدرتی که بر نظم داشت در فقه و تفسیر و نجوم و ادب دستی توانا داشت و معنیهای پرداخت از جمله شرح سی فصل خواجه نصیر الدین طوسی و حواشی بر مدارک الاحکام و حواشی بر تفسیر بیضاوی و تذکره موسوم بدعا گشاد و وصف الحال شیراز و دیوان شعر سال و نفاش بنظر نرسید و این چند بیت نمونه طبع بلکه نمونه فکر و روح او است

مائیم طالبان ره گوی می فروش

یا رب رسان کسی که شود پیر راه ما

مطرفه حالی است که آید و رخ بر روی کسی

روی نموده و عالم همه دیوانه او است

هر که پیشم بر هر درین او می آید

زانکه دانم همه را درین عالم او است

بوتی ز زان او دل دیوانه ام شنود

در سینه بعد از این نتوانش نگاهداشت

یا نیست شادی در جهان یا خود نصیب مانشد
 هرگز ندیدم شادمان این خاطر اسرده را
 بشار بافتح بای ابجد و تشدید
 شین نقطه دار گشاده رو را گویند و
 آن نام جمعی است از جمله ابو معاذ
 بشار بن برد از اعلام شعرا که در
 مرثت بیاید

بشبقی بافتح بای ابجد و سکون
 شین نقطه دار و فتح بای دوم و کسر
 قاف منسوبست به بشیق یا قوت گفته
 که آن قریه ایست در مرو و ابو الحسن
 علی بن محمد بن عباس بشبقی از
 محدثان عامه و متوفی ۵۴۴ بدان
 منسوبست

بشتی باضم بای ابجد و سکون
 شین نقطه دار منسوبست به بشت که
 قریه ایست بنابر گفته یا قوت از قرای
 نیشابور و احمد بن محمد بشتی خازن نجبی
 که در ضبط خازن نجبی نیز بیاید بدان
 منسوبست

بشر با کسر بای ابجد و سکون
 شین نقطه دار و در آخر رای بی نقطه
 بمعنی گشاده رویی از اعلام متعارفه
 است و نام ابو نصر بشر بن حارث مروزی
 از رجال طریقت که در حافی نیز بیاید
 و نام بشر بن عمرو حضرمی از شهیدان

طف و همان کسیکه باو خبر دادند که
 فرزندی را در سر حدری اسیر کردند
 گفت آنرا در حساب خدا آرم و بماند
 تا کشته گردید

بشران باضم بای ابجد و سکون
 شین بر وزن غفران نام نیای مادری ابو
 غالب محمد بن احمد بن سهل واسطی
 است معروف به ابن بشران و ابن الخاله از
 افاضل علماء و اعلام ادب و شعر و حدیث
 و این دو بیت از اوست

سقی الله لیلابت فیه مغا زلا

غزالا حکمی لی وجهه طلعة البدر

اصبت به من غرة الدهر فرصة

فیادر تنها علما بعا قبة الدهر

و در سال ۶۲۲ در گذشت

نگارنده گوید بشران را باضم بای ابجد
 چنانکه نوشتیم ضبط کرده اند اما در ماده
 بشر جز بشری که اسم است از بشارت
 نیست و درست آن بشران با کسر اول
 تشبیه بشرو یا بشری است

بشروی باضم بای ابجد و

سکون شین نقطه دار و ضم رای بی
 نقطه و کسر و او منسوبست به بشرویه
 برخلاف قیاس بر وزن گلگونه و آن
 قریه ایست در چهار فرسنگی تون
 از شهرهای خراسان و احمد بن محمد

بن بشروی تونی از افاضل علمای امامیه و صاحب حاشیه پر شرح لامعه و رساله در تعریف غنا و رساله در رد بر صوفیه بدان منسوبست

بشرویه با کسر بای ابجد و سکون شین نقطه دار و فتح رای بی نقطه در تلفظ عربی و سکون آن در تلفظ فارسی و فتح و او و سکون یاوها نام بعضی از محدثان عامه است و گذشت که ویه کلمه تعسین است بمعنی چه گشاده روی

بشکانی با کسر بای ابجد و سکون شین نقطه دار منسوبست به بشکان که قریه ایست از قرای هرات و محمد بن علی بشکانی هروی از محدثان و قاضیان عامه بدان منسوبست
بشکوال با فتح بای ابجد و سکون شین نقطه دار و ضم کاف نام جد ابوالقاسم خلف بن عبد الملك بن مسعود بن بشکوال خزرچی انصاری قرطبی است معروف به ابن بشکوال از افاضل اندلس و صاحب کتاب الصلح و این کتاب ذیل کتاب تاریخ اندلس ابن فرضی است و نیز کتاب المستغیثین بالله و متوفی ۵۷۸

بصروی با ضم بای ابجد و

سکون صاد بی نقطه و فتح رای بی نقطه و کسرواو منسوبست به بصری بروزن کبری و آن نام دو قریه است یکی در شام که قصبه حوران است و عبد الله بن زین الدین بن احمد بصروی دمشقی فقیه و مورخ و صاحب کتاب ترجمه حافظ ابن حجر عسقلانی و کتاب شرح بر صحیح مسلم و متوفی ۱۱۷۰ بان منسوبست و دیگری قریه ایست در عکبره از قرای بغداد

بطائنی با فتح بای ابجد منسوبست بیطائین جمع بطائنه بمعنی آستر جامه در برابر ظهاره که رویه جامه است و بطائنی کسی را گویند که آستر جامه بفرود شد و آن لقب چند تن از محدثان است از جمله هلی بن ابی حمزه بطائنی و فرزندش حسن بن علی بن ابی حمزه بطائنی

بطة با فتح بای ابجد و طای حطی مشدد و در آخر تا مرغابی مادینه را گویند و نرینه را بط نامند و بطة نام جمعی است از جمله نام نیای ابو عبدالله عبیدالله بن محمد بن محمد بن محمد بن حمدان بن بطة عکبری است معروف با بن بطة از علمای حنبلی و صاحب کتاب الابانه و متوفی ۳۸۷

و از جمله نام نیای ابو جعفر محمد بن
جعفر بن بطه قمی است از علمای امامیه
و ملقب بمؤدب

بطریق با کسر بای ابجد و
سکون طای حطی بر وزن اکسیر
از القاب سران سپاه رومیان است
و بطریق لقب کسی است که ده هزار
سپاهی زیر فرمانش باشد و این بطریق
کنیت شمس الدین یحیی بن حسن بن
حسین حلی است از اعلام علمای
امامیه و معاصر با ابن ادریس و صاحب
کتاب المناقب و کتاب العمدة و کتاب
اتفاق صحاح الاثر فی امامة الائمة
الاثنی عشر و کتاب تصفح الصحیحین
فی تحلیل المتعین و کتاب الخصایص
و نیز ابن بطریق کنیت سعید بن
بطریق مصریست که کیش نصاری
داشت و در فن طبابت دستی داشت و کتاب
نظم الجواهر و کتاب دیگر در طب علمی
و عملی پرداخت و در سال ۳۲۸ درگذشت
بطلان بافتح بای ابجد و سکون
طای حطی بر وزن پنهان نام نیای
منهتار بن حسن بغدادی است معروف
با بن بطلان و این لفظ عربی نیست
بلکه لفظ بیگانه است که آنرا عربی
کرده اند (معرب) و این بطلان

کیش مسیح را داشت و در صناعت طب
مهارتی کامل داشت و با ابن رضوان
طیب مصری طرفه مناظراتی داشت
و مصنفاتی پرداخت از جمله کتاب
تقویم الضحی و کتاب شفاء العیبد و
کتاب الادیرة والرهبان ابن بطلان
در طول عمر زنی اختیار نکرد و هنگام
مرگش این شعر بگفت

فلا احداث مت یبکی لمیتتی
سوی مجلسی فی الطب والکتب جلاسی
و در سال ۴۶۱ درگذشت

بطلانیوس ثانی بافتح بای ابجد
و سکون طای حطی و فتح لام و سکون
میم و ضم یا و سکون واو و در آخر
سین لقب ابو علی حسن بن حسن بن
هیشم بصرایست در طبقه اعظم
مهندسان که بمصر رفت و مدعی شد
که توانم آب رود نیل را در حال
فزوننی و کمی چنان کنم که سودش
یکسان باشد و حاکم مصر نیز مصارف
آنها کردن گرفت اما چون بنقشه
او رسیدگی کرد گفت مصارفی که
بر آن عمل تعلق گیرد از سودی که
از زراعت برده شود فزونتر است
ابوعلی پس از چندی بشام رفت و در
پناه بعضی از امراء افتاد و کتابها

پرداخت از جمله کتاب تهذیب المجسطی
و کتاب المناظر و کتاب مصادرات
اقلیدس و کتاب الاشکال الالهالیه و
کتاب التنبیه علی مافی الرصد من
الغلط و کتاب مایری فی السماء اعظم
من نصفها و کتاب برکان الدوائر
العظام و کتاب حل شکوک المجسطی
و کتاب البرهان علی ما برآه الفلکیون
فی احکام النجوم و غیر اینها و چون
مرگش فرارسید گفت آه که هندسه
از میان رفت و جز تسلیم نفس چاره
نیست سال وفاتش بنظر نرسید و این
قسطی در تاریخ الحکماء گفته که من
در هندسه بخطش پاره کاغذی را دیدم
که تاریخ آن سال ۴۳۲ بود و باید دانست
که بطلمیوس نام هندسه دان شهر
یونانی است صاحب کتاب مجسطی
و ابو علی را از آن روی که در هندسه
توانا و زبردست بوده است بطلمیوس
دوم لقب دادند - نیز باید دانست که
بعضی یا را بر میم مقدم داشته اند
و بطلمیوس نوشته اند و درست همان
تسبیض اول است

بطلیوسی با فتح بای ابجد و
طای حطی و سکون لام و ضم بای
حطی منسوبست به بطلیوس بروزن

کفن پوش و آن شهر است در اندلس
و جمعی از اعظام دانشمندان از آن
شهر برخاسته اند از جمله ابو محمد
عبد الله بن محمد بن سید بطلیوسی
معروف بابن سید از اعلام فقیهان و
ادیبان و صاحب فتاوی نادره و تصانیف
در نحو و لغت و از جمله کتاب المثلث
در دو مجلد و کتاب الاقتضاب در
شرح ادب الکتاب و شرح سقط الزند
و کتاب العلل فی شرح ابیات الجمل
و متوفی ۵۲۱ و این دو بیت از اوست
اخوا لعلم حی خالد بعد موته

واوصاله تحت التراب رمیم

وذوالجهل میت و هو ماش علی الثری

یظن من الاحیاء و هو عدیم

بطوطه با ضم بای ابجد و

طای حطی و سکون واو و فتح طای

دوم و در آخرها این لفظ نیز عربی

نیست بلکه آنرا عربی کرده اند و

این بطوطه کنیت محمد بن عبدالله بن

محمد طنجی مرا کشی است از سیاحان

نامور و جهانگردان شهر و صاحب

کتاب تحفة النظائر فی ترائب الامصار

و عجائب الاسفار معروف بر حله این

بطوطه و این کتاب بغالب زیبا نهی

اروپا ترجمه شده است و این بطوطه

در سال ۷۷۹ در مراکش از جهان رفت
بطویہ بافتح بای ابجد و تشدید
طای حطی و فتح واو و سکون یا و
در آخرها نام جد ابو عبدالله حسین بن
احمد بن بطویہ است که در طبقه
نحویان بشمار آید و در نظم شعر نیز
دستی داشت و این ابیات از او است

وما ذاعلیهم لو اقاموا فسلموا
و قد علموا انی مشوق متیم
سرو او نجوم اللیل زهر طوالع
علی انهم فی اللیل للناس انجم
واخفوا علی تلك المطایا مسیرهم

فتم علیهم فی الظلام التبسم
و گذشت که ویسه کلمه فارسی است
که در آخر بعضی کلمات در مقام
تحسین و اعجاب در آورند

بطین باضم بای ابجد و فتح
طای حطی و سکون یا و در آخر نون
بمعنی شکم (شکم کوچک) نام
شاعری است و لقب مسلم بن علی است
از اصحاب حضرت سجاد ۴

بعقوبی با فتح بای ابجد و
سکون عین بی نقطه و ضم قاف و
سکون وا و منسوبست به بعقوبا که
عامه آنرا بغلط بعقوبیه گویند و آن
قریه بزرگی است که تا بغداد هیجده

فرسنگ فاصله دارد و جمعی از محدثان
از آن قریه اند از جمله ابراهیم بن داود
بعقوبی از اصحاب حضرت جواد ۴ و
حضرت هادی ۴

بعلبکی با فتح بای ابجد و سکون
عین بی نقطه و فتح لام و بای دوم و کسر
کاف منسوبست به بعلبک که شهر کیست
نزدیک دمشق و جمعی از محدثان از
آن شهر سکند از جمله ابو المضاء
محمد بن علی بن حسن بعلبکی معروف
بشیخ دین و متوفی ۵۰۹

بعلی با فتح بای ابجد و سکون
عین بی نقطه منسوبست به بعل و آن نام
کوهی است در شام اما بعلیان که جمعی
بغیارند از ادیبان و دانشمندان بآن
منسوب نیستند بلکه ببعلبک نسبت
رسانند و این تخفیف در نسبتها فراوان
دیده شود مانند عبدی در نسبت عبدالقیس
و یابنوعبیدو یا عبدی باضم اول در نسبت
بنوعبیدو یا عبدری در نسبت بنی عبدالدار
و ابوا له و اهب بن عبدالباقی بن
عبدالقادر بعلی دمشقی از ققهای
حنبلوی و در شمار مقریان و محدثان
و صاحب رساله در قواعد قرائت و
رساله در تفسیر مالک لانا منا علی
یوسف و رساله در تملون بصیغه خطاب

وغیبت در همه قرآن و متوفی ۱۱۲۶
 واحمد بن عبدالله بن احمد بن محمد بغلی
 دمشقی فقیه و صاحب کتاب منیة
 الرائض و کتاب روضا لندی و متوفی
 ۱۱۸۸ بدان منسوبند

بغیث بافتح بای ابجد و کسر
 عین بی نقطه و سکون یاو در آخر نای
 نغذ بمعنی برانگیخته لقب ابو یزید
 خدش بن بشر بن خالد بن حارث تمیمی
 بصری است در طبقه شاعران و خطیبان
 نیکو پرداز یا قوت گفته که میان بغیث
 و میان جریر شاعر نزدیک چهل سال
 هجو گوئی بود و در آن مدت هیچ
 کدام بردیگری فیروز نگردید و میان
 هیچ دو شاعری نه در جاهلیت و نه در
 اسلام چنان مهاجرات نبود و فرزدق
 بغیث را مدد کرد و بغیث در زمان خلافت
 ولید بن عبدالملک سال ۱۳۴ در گذشت
 بغل بافتح بای ابجد و سکون
 غین نقطه دار بمعنی استر چهارپائی که از
 اسب و خر متولد گردد و ابن ابی البغل
 کنیت مشهور ابو الحسن محمد بن یحیی
 بن ابی البغل اصفهانست در شمار بلیغان
 و فصیحان و کاتبان و مترسلان و شاعران
 و صاحب دیوان رسائل و رأس البغل
 نام و بالقب سکه زنی است که در هم را

سکه زد و بنام درهم بغلی شهرت یافت
 بغوش با فتح بای ابجد و ضم
 غین نقطه دار و سکون واو و در آخر
 شین نقطه دار نام جد سعید بن محمد بن
 بغوش اندلسی است معروف به ابن بغوش
 در شمار فیلسوفان و طبیبان اما هر اندازه
 در صناعت علمی قدرت و مهارت داشت
 در معالجه امراض و یا طبیبان ساده تر در
 طب عملی عاجز و در مانده بود و
 کتابهایی در طب و منطق پرداخت و در
 سال ۴۴۴ در گذشت و باید دانست که
 بغوش لفظ عربی نیست بلکه لفظ یونانی
 است که آنرا معرب کرده اند

بغوی با فتح بای ابجد و غین
 نقطه دار و کسروا و منسوبست برخلاف
 قیاس به بغشور بر وزن منصور و آن قریه
 ایست میان مرو و هرات و ابو القاسم
 عبدالله بن محمد بن عبد العزیز بغوی
 صاحب کتاب المعجم الکبیر و متوفی
 ۳۱۷ و ابو محمد مجیب الدین حسین
 بن مسعود بن محمد شافعی معروف
 بفراء بغوی و صاحب کتاب المعجم
 در فقه و کتاب الجمع بین الصحیحین
 و کتاب شرح السنه و کتاب معالم
 التنزیل و کتاب المصاییح و متوفی
 ۵۱۰ بدان منسوبند

بقاج بافتح بای ابجد و تشدید
قافو در آخر جیم نام جد حسن بن علی
کوفی است از ثقات محدثان امامیه
و صاحب کتاب نوادر و معروف باین
بقاج و باید دانست که این لفظ نیز عربی
نیست بلکه معرب است

بقار بافتح بای ابجد و تشدید
قافو در آخر رای بی نقطه گاو دار
را گویند و آن لقب ابو علی حسن بن
داود بن حسن قرشی کوفی است در
شمار مقربان و ادیبان و صاحب کتاب
قراءة الاعشى و کتاب اللغة فی مخارج
الهوروف و اصول النحو و بقار گذشته
از اتقان قرائت دارای آهنگ
خوبی بود و قرآن را با آهنگهای دلپذیر
خواند و در سال ۳۵۲ در گذشت

بقال بافتح بای ابجد و تشدید
قاف سبزی فروش را گویند و عامه بغلط
آنها در فروشند محبوب بکار برند
و ابوالحسن علی بن یوسف بغدادی
از شاعران عصر عباسی و از ندیمان
مهلبی باین بقال معروفست و این
ابیات نمونه طبع او است

لئن كان طرفي ناز منك بنظرة
لقد عاد طرفي بالبلاء على قلبي
جعلت الهوى ذنبي فان كنت مذنباً

به قاليك العذر من ذلك الذنب
و در معنی شعر اول بابا طاهر عربان
عارف همدانی نیکوتر گفته است
زدست دیده و دل هر دو فریاد
که هر چه دیده بیند دل کند یاد
بسازم خنجری نیشش ز فولاد

زنم بر دیده تادل گردد آزاد
و در جدا شدن از معشوق و نگاههای
ملامت بار رقیبان گفته و نیکو گفته است
ولما وقفنا للموداع و دوننا
عیون ترامی بالظنون ضمیرها

اماطت عن الشمس المنيرة برقعاً
فغيبنا عن اعين الناس نورها
باز معشوق بود که فروغ جمالش
دیدگان رقیبان را خیره کرد و نگذاشت
بر ما نکوهش بیارند و همین
مضمونهای بلند او است که او را در
نظر ابن عمید وزیر بزرگتر از
دیگران نمود و او را بر همه مردم
بگفته یا قوت مقدم داشت و ابن بقال
خود از آمیختن با شاعران سرباز زد
و رؤسا نیز او را با دیده بزرگی
نگریستند و پیش پایش پناخاستند
و در روزگار شرف الدوله فرزندی
عضد الدوله دیلمی در گذشت

بقباق بافتح بای ابجد و سکون

در آخر آن نام جد ابوطالب احمد بن
بکر بن بقیه عبدی است معروف بابن
بقیه در طبقه نهبویان و شاگرد سیرافی
ورمانی و فارسی و شارح کتاب الايضاح
ابو علی فارسی و متوفی ۴۰۶ و نیز نام
پدر ابوطاهر محمد بن بقیه وزیر
عز الدولة بنختمینار بن معز الدولة بن
بویه او نیز معروف بابن بقیه و همان
کسی است که عضد الدولة وقتی وارد
بغداد شد او را گرفت وزیر پای پیل
افکند و از آن پس او را بدار آویخت
و ابوالحسن محمد بن عمر انباری او را
بقصیدت ذیل که بسیار بلند و دلاویز
است مرثیه گفت

علو فی الحیاة و فی الامامة
لحق انت احدى المعجزات
كان الناس حولك حين قاموا
وفود نساك ايام الامارات
كما نك قامتم فيهم خطيبا
و ككلمهم فيام للصلوات
مددت يدك نحوهم احتفالا
كمد هما اليهم في الامارات
و اما ضاق بطن الارض عن ان
تضم علاك من بعد الامات
اصاروا الجو قبرك و استنابوا
عن الاكفان نوب السافيات

قاف و فتح بای دوم و در آخر قاف
بمعنی پرگو آنکس که فزون سخن
کند و آن لقب ابوالعباس فضل بن
عبد الملك کوفی است از اصحاب
امام صادق ۴

بقشلان با فتح بای ابجد و سکون
قاف و کسر شین نقطه دار نام نیای
علی بن حمزة بن علی بن طلحه
بغدادیست معروف به ابن بقشلان در
طبقه خطاطان و در ردیف ابن بواب
و در سال ۵۹۹ در مصر از دنیا رفت

بقی با فتح بای ابجد و کسر
قاف مشدد و در آخر یا بمعنی پایدار
نام ابوعبدالرحمن بقی بن مخلد اندلسی
است در طبقه حفاظ حدیث و صاحب
کتاب المسند و کتاب تفسیر القرآن
و کتاب فتاوی الصعابه و بقی از
محدثانی است که در جستجوی حدیث
بسیار سفر کرد و بیش از دو بیست تن
از مشایخ حدیث بدید آنگاه بانندلس
برگشت و در سال ۶۷۶ در گذشت
و یاقوت در معجم الادبیه ترجمت او
را نوشته و گفته بدین مناسبت که
بقی کتابی در تفسیر قرآن نوشت او
را در شمار رجال کتابم نوشتم
بقیه بضبط پیش با زیادتی تا

اعظمك في النفوس تبیت ترعی
 بحفاظ و حراس نقات
 و تشعل عندك النیر ان لیلا
 كذلك كنت ايام الحیات
 ركبت مطیة من قبل زید
 علاها فی السنین الماضیات
 و ام ارقبل جذعك قط جذعا
 تمکن من عناق المکر مات
 و لو انی قدرت علی قیام
 لفرضك و الحقوق الواجبات
 ملات الارض من نظم القوافی
 و نعت بها خلاف النائمات
 و آنرا در شوارع بغداد افکند و پرا کند
 و ادیبان گهر وار آنرا برداشتند و
 بسرعت خیر آن پرا کند و گردید
 و بعضد الدوله رسید و باندازه ایات
 قصیده در دل هند الدوله باز نشاط
 افکند که گفت آرزو مندم که کاش من
 برجای ابن بقیه بردار آویخته شده
 بودم و این قصیده از آن من بود و
 بیدرنگ فرمان داد که قصیده پرداز
 را بجویند و یکسال یافتند و او را نیافتند
 صاحب بن عباد درری بود و تدبیری
 کرد و امان نامه برای قصیده پرداز
 نوشت و ابوالحسن انباری ناظم قصیده
 بحضورت صاحب خود در ارسانید صاحب

گفت بخو ان قصیده ایرا که گفتی
 که من خواهم آنرا از دهان تو بشنوم
 و خواند تا باین شعر رسید
 ولم ارقبل جذعك قط جذعا
 تمکن من عناق المکر مات
 صاحب برخاست و او را در آغوش کشید
 و دهانش را بوسید و سپس او را پیش
 عضد الدوله فرستاد عضد ویرا گفت
 چرا دشمن مر استودی و مر نیت گفتی
 گفت حقوقی بر ذمتم داشت و نعمتهائی
 بر سر و برم و بی اختیارم کرد و او را
 مر نیت گفتم عضد حالیکه شمعها فروغ
 میافکنند و فضا را تا بنک میگردند
 گفت آیا در باره شمعها شعری بنخاطر
 داری گفت

کانت الشموع و قد اظهرت
 من النار فی کل رأس سنانا
 اصابع اعدائك الخائفین
 تضرع تطلب منك الا مانا
 عضد الدوله او را صلت و جایزتی داد
 و نیز اسمی و ابن بقیه در سال ۳۶۸ بدر
 آویخته گردید
 نگارنده گوید از شرط اختصار و
 کوتاه آوری که بر ذمتم بود قصیدت
 بلند ابن انباری و داستان شیرین آن
 خارجم کرد و چنین خواهم کرده رجا

که چنان باشد

بکائی بافتح بای ابجد و تشدید
کاف منسوبست ببکاء بمعنی بسیار
گریبان و آن لقب پدر تیره ایست بنام ربیعة
بن عامر بن ربیعه و او را ربیعة البکاء
و فرزندانش را بنی البکاء گفتند و او
را از ایثروی بکاء لقب دادند که
پدرش مرد و مادرش بمردی شوهر
کرد و ربیعه حا لیکه مادرش زیر
شوهرش بود درآمد و پنداشت که
آنمرد خواهد مادرش را بکشد پرده
خیمه را بالا برد و فریاد برآورد
و امامه و بشدت گریست و او را از آن
پس بکاء لقب دادند و از این تیره
است بشیر بن معاویة بن نور بکائی
صحابی و بشیر همان کسی است که با
پدرش معاویة بر پیغمبر (ص) درآمد و
پیغمبر (ص) دست بر سرش سود و در
حقیق دعا کرد و نیز از این تیره است
ابو محمد زیاد بن عبد الله بن طفیل
بکائی کوفی متوفی ۱۸۳ و همان کسی
است که سیرت پیغمبر را از محمد بن
اسحاق روایت کرد

بکار بافتح بای ابجد و تشدید
کاف بمعنی بگناه خیز یعنی آنکس
که پیش از دیگران بیرون آید و

آن نام پدر زبیر بن بکار بن عبد الله
بن مصعب بن ثابت بن عبد الله بن
زبیر بن عوام قرشی است در طبقه نسب
شناسان و صاحب کتاب انساب قریش
و کتاب اخبار العرب و ایامها و کتاب
نوادراخبار النسب و کتاب الاختلاف
و کتاب نوادر المدینین و کتاب النحل
و غیر اینها و نیز در طبقه شاعران بود
و این چند بیت از او است

عف الصبی متجمل الصبر

یرجو عواقب دولة الدهر

جعل المنی سبباً لراحته

فیما یسکن لوحة الصدر

حتى اذا ما الفکر راجعه

قطع المنی متبین الهجر

یشکی الضمیر الی جوانحه

بعض الذی یلقى من الفکر

وزبیر در مکه سال ۲۵۶ در گذشت

بکرة بافتح بای ابجد و سکون

کاف و فتح رای بی نقطه و در آخر تا

چوبیست کرد که از وسط آن ریسمان

و طناب بگذرانند و بدان آب کشند

و یا چیزهای سنگین بردارند و

ابوبکره کنیت نفیع بن حارث و یا

حارث و یا مسروح صحابی است و آن

کنیت را پیغمبر (ص) بر او نهاد از آن

پس که در روز بانیف از قلعه خود را
بدان چوب آویخت و خود را به پیغمبر
رسانید ابن اثیر در اسد الغابا به گفته
وی در شمار فضلا و صلحای صحابا به
است و در سال ۵۱ و یا ۵۲ در بصره
وفات کرد و ابو برزه بر حسب وصیت
او بروی نماز خواند

بکرویه بافتح بای ابجد و
سکون کاف و فتح رای بی نقطه و
واو و سکون باء و هاء در آخر آن نام
بکرویه کوفی کندی است از اصحاب
امام باقر و نام بکرویه معاریبی است
از اصحاب امام صادق و ویه کلمه فارسی
معرب است که با آخر بکرا افزوده اند
بکری بافتح بای ابجد و سکون

کاف منسوبست بیکر بن وائل که پدر
تیره ایست و نیز بیکر بن عبدمناة که
پدر تیره دیگر است و بکری از هر
تیره منسوب به قبیله ایست که آن تیره
از او است و ندانستم ابو الفضل محمد بن
ابی عنان بکری صاحب کتاب الفرق
و کتاب المختصر در نحو از کدام تیره
و قبیله است و نیز ابو عبید عبدالله بن
عبدالعزیز بکری طبیب صاحب کتاب
اعیان النبات والشجریات الاندلسیه
و فیروز آبادی در قاموس گفته

در نسبت به ابی بکرو بنی بکرو بکر
بکری آید و در نسبت به بنی ابی بکر
بن کلاب بکراوی

بکس بافتح بای ابجد و سکون
کاف و در آخر سین بی نقطه نام نیای
علی بن ابراهیم معروف بابن بکس
است از اطبای قرن چهارم هجری
و بسیاری از کتب طب یونانی را عبری
ترجمه کرد و در اواخر عمر نا بینا
گردید و کتابهایش مرتب نگشت و
در سال ۳۹۴ در گذشت

بکیر باضم بای ابجد و فتح کاف
و سکون یا و در آخر رای بی نقطه
مصغر بکر نام جمعی از محدثان است
از جمله بکیر بن اعین شیبانی از ثقات
اصحاب امام صادق

بلاذری بافتح بای ابجد و لام و
ضم ذال نقطه دار و کسر رای بی نقطه
منسوبست به بلاذری معرب بلاد ر
که نام دوائیست معروف و بلاذری
لقب ابو الحسن احمد بن یحیی بن جابر
بغدادیست در طبقه کاتبان و مترسلان
و از نزدیکان سه خلیفه عباسی متوکل
و مستعین و معتز و یکی از مترجمین
کتب فارسی عبری و صاحب کتاب
فتوح البلدان و کتاب البلدان الکبیر

و کتاب البلدان الصغیر و کتاب الاخبار و الانساب و کتاب عهد ارد شیر ابن ندیم گفته بلاذری کتاب عهد ارد شیر را شعر ترجمه کرد و در سال ۲۷۹ در گذشت و نیز ابن ندیم گفته که وی در آخر عمر بمرض وسوسه دچار گردید و سبب آن بود که ندانسته بلاذری خورد

بلال با کسر بای ابجد بمعنی

آب و بمعنی تری (رطوبت) از اعلام متعارفه عرب است و نام بلال بن رباح صحابی مؤذن پیغمبر است که در سال ۲۰ یا ۲۱ در گذشت و ابن بلال کنیت مشهور ابو الحسن هلی بن بلال بن معاویه مهلبی است صاحب کتاب الرشید و البیان بلدی با فتح بای ابجد و لام منسوبست ببلد و آن قریه ایست میان بغداد و سامرا و ابو البرکات هبة الله بن یعلی بلدی بغدادی در شمار طبیبان قرن ششم و صاحب تصانیف نیکو از جمله کتاب معتبر بدان منسوبست

بلطای با فتح بای ابجد و لام و

کسر طای حطی منسوبست ببلط یا قوت گفته ببلط شهر است بالای موصل و آنرا بلد نیز گویند و از این شهر است ابو الفتح عثمان بن عیسی بن منصور بن محمد بلطی

از اعلام نحو و لغت و شعر و عروض و صاحب کتاب العروض الکبیر و کتاب العروض الصغیر و کتاب المعظمت الموقظات و کتاب النیر و کتاب اخبار المتنبی و کتاب المستزاد علی المستجد من فعلات الاجواد و کتاب علم اشکال الخط و کتاب التصحیف و التحریف و کتاب تعلیل العبادات و بلطی در مصر زیستن گرفت و صلاح الدین یوسف بن ایوب اورادر جامع مصر بتدریس گماشت و راتبه برای او مقرر کرد و در سال ۵۹۹ در گذشت و این سال پایان سال قحطی مصر بود و بلطی در خانه اش بمرد و تا سه روز کسی از مرگش خبر نشد زیرا مردم خود گرفتار قحطی و بر داشتن مردگان خود بودند و آن قحطی سه سال در مصر بود و باید دانست که سیوطی در بغیة الوعات بلیطی مصر بلیط ضبط کرده است و راه آنرا هیچ ندانستم

بلعمی با فتح بای ابجد و

سکون لام و فتح عین بی نقطه و کسر میم منسوبست ببلعم و آن نام شهر است در روم و نام قبیله ایست و ابو الفضل محمد بن عبید بن محمد تمیمی بلعمی وزیر دانشمند آل سامان یکی از آن دو

منسوبست و بلعم در لغت بمعنی پر خورو
بسیار فرو برنده طعام (بلع کننده) است
و اما بلعم در نام قبیله در اصل بنو العم
(پسران عم) بوده و بر حسب یاسای اتصال
بلعم شده مانند بنو العارث که بلعمارث
شده است

بلنجر بافتح بای ابجد و لام و
سکون نون و کسر جیم و در آخر رای
بی نقطه نام شهر بست و نام نیای ابو جعفر
نحوی و در عصیده بیاید

بلنسی بافتح بای ابجد و لام و
سکون نون و کسر سین بی نقطه
منسوبست به بلنسیه از شهرهای اندلس
و از این شهر است ابو الخطاب عمر بن
حسن بن علی بلنسی معروف بنو النسبین
از اعیان علمای ادب و صاحب کتاب
التنویر فی مواد السراج المنیر و این
کتاب را بفرمان ملک اربل مظفر الدین
نوشت و هزار دینار از او جایزه گرفت
ذو النسبین بشهرهای مراکش و مصر و
شام و عراق و ایران سفر کرد و در سال
۶۳۳ در قاهره از دنیا رفت ذو النسبین از
طرف پدر بادحیه بن خلیفه کلبی صحابی
و از طرف مادر بامام علی هادی ۴
می پیوند دواز این روی او را صاحب دو
نسب گفتند و نیز از آن شهر است ابو

محمد عبدالعزیز بن احمد بن سید بن
مفلس بلنسی در شمار ادیبان و لغویان و
شاعران و متوفی ۴۲۷ و این ایات
زاده قریحت او است

مر یض الجفوت بلا علة
و لیکن قلبی به ممرض
اعاد السهاد علی مقلتی
بفیض الدموع فما تغمض
وما زاد شوقی و لیکن اتی
بعرض له انه ممرض
و باز از آن شهر است ابو الحسن علی
بن محمد بن احمد بن سلمه بن حریق
منخرومی بلنسی از اعلام ادب و از حفاظ
اشعار و ایام عرب و خود نیز در طبقه
اول از شاعران عصر خود بود و مقصوده
نظیر مقصوده ابن درید نظم کرد و در
زیبا پسر اعوری (یکتا چشم) گفت
و نیکو گفت

لم یشک الذی بعینک عندی
انت اعلی من ان تعاب واسنی
لطف الله رد سهمین سهما
رأفة بالعباد فاز ددت حسنا
و باز از آن شهر است ابو حفص عمر بن
محمد بن احمد بن علی بن عدیس قضاعی
بلنسی از اعلام لغویین و صاحب کتاب
المثلث درده جز و شرح الفصیح

و متوفی در حدود ۵۷۰

بلوطی بافتح بای ابجد و تشدید
لام و سکون واو و کسر طای حطی
منسوبست ببلوط و آن نام ناحیتی است
در اندلس و ابوالحکم منذر بن سعید
بلوطی اندلسی از افاضل نحویان و
خطیبان و شاعران و صاحب کتاب
احکام القرآن و کتاب النسخ و المنسوخ
و دیوان رسائل و خطب و دیوان شعرو
متوفی ۳۵۵ بدان منسوبست یا قوت
گفته که وقتی بلوطی کتاب الغریب را
خواست از ابوعلی قالی بعاریت ستاند
این دو بیت را برای او نوشت
بعق رثم مهفیف

و صدغه المتعطف

ابعث الی بجزء

من الغریب المصنف

ابوعلی قالی کتاب را با این سه بیت
برای او فرستاد

و حق در مؤلف

بقیک ای تسأل

لا بعث بما قد

حوی الغریب المصنف

و لو بعثت بنفسی

الیک ما کنت اسرف

بلوی بافتح بای ابجد و لام و

کسرو او منسوبست به بلی (بروزنالی)
بن عمرو حافی بن قضاة که پدر تیره
ایست از قبیله قضاة و عبد الله بن
محمد بلوی فقیه صاحب کتاب الاداب و
کتاب المعرفه بدو منسوبست

بلیانی بافتح بای ابجد و سکون

لام منسوبست به بلیان که قریه ایست
از قرای گازرون شیراز و شیخ امین
الدین محمد بن شیخ علی بن شیخ ضیاء
الدین مسعود بلیانی در شمار عارفان
نظم گستر بدان منسوبست و این چند
رباعی عارفانه از او است

آنان که فلک ز نوردهر آرایند

تا ضن نبری که باز نایند آید

از دا من آفتاب تا جوب فلک

رسمی است که تا خدا نمیرد زایند

من خار غمت بمیرم دیده کشم

چو دوستم با دل غم دیده کشم

وا نگه که بمیرم رقم بند گیت

بر ذره استجو آن بوسیده کشم

ایدل پس زنجیر چو دیوانه نشین

در دامن درد خویش مرا نه نشین

ز آمدن بدین بیهوده خود داری کن

ممشوق جو خانگی است در خانه نشین

و در سال ۷۴۵ در گذشت و نیز تقی

الدین اوحدی بلیانی از آن قریه است

و آذر در آتشکده گفته جز این دو بیت
از او دیده نشده است

گر ناز کشی زیار سهل است

چون یار اهل است کار سهل است

گر هست بروزگار اهلی

نا اهلی روزگار سهل است

بمبجکشی با فتح بای ابجد و میم

وسکون جیم و فتح کاف و کسر نای

نخذ منسوبست بنا بر ضبط یا قوت

به بمبجکت و آن قریه ایست از قرای

بخارا و ابوالحسن علی بن حسن بن

شعیب بمبجکشی ادیب و متوفی ۳۸۶

بدان منسوبست

بملانی با فتح بای ابجد و

سکون میم منسوبست به بملان و آن

قریه ایست در یکفر سنگی بخارا و

نعمان بن اسمعیل بملانی مروزی فقیه و

متوفی ۵۱۰ بدان منسوبست

بنا با فتح و تشدید نون

ساختمان کار را گویند و آن نام

نیای ابوعلی حسن بن احمد بر عبدالله

بن بنا حنبلی است در شمار مقربان

و معدنان و شاعران و صاحب تصانیف

از جمله شرح الايضاح ابوعلی

فارسى و متوفى ۴۷۱ یا قوت گفته

که یکصد و پنجاه کتاب تصنیف کرد

اما از تصانیفش جز شرح ایضاح را

نیاورده است و این آیات نمونه

طمع نازك پرداز او است

اذا غیبت اشبا حنا کان بیننا

رسائل صدق فی الضمیر تراسل

واروا حنا فی کل شرق و مغرب

تلاقی با خلاص الوداد تو اصل

و ثم امور لو تحققت بعضها

لکننت لنا با لعذر فیها تقابل

و کم غائب والصدر منه مسلم

و کم زائر فی القلب منه بلا بل

فلانجز عن یوما اذا غاب صاحب

امین فما غاب الصدیق المجامل

و نیز ابن بناء کنیت احمد بن عثمان

مراکشی است که در فنون حکمت و

منطق و ادب بارع بود و کتابها پرداخت

از جمله کتاب مراسم الطریقه فی علم

الحقیقه و کتاب تنبیه المفهوم فی

مدارک العلوم و کتاب منتهی السؤل

فی الاصول

بناکتی با فتح بای ابجد و کسر

کاف منسوبست به بناکت از شهرهای

ماوراء النهر و بعضی بناکت را همان

شهر تا شکنند معروف تر کستان دانند

و فخر الدین ابو سلیمان داود بن

ابی الفضل بناکتی از شاعران و

نویسندگان توانای دربار غازان خان و ملقب به ملك الشعراء و برادرش نظام الدین علی بنائکتی در شمار عارفان و مورخان و مؤلف تاریخ روضه اولی الالباب فی تواریخ الاکابر والانساب از زمان خلقت تا سال ۷۱۷ سال فراغت از تالیف آن بدان منسوبند بنائی با کسر بای ابجد منسوبست به بنان که قریه ایست در حران و ابو عبد الله محمد بن جابر بن سنان بنائی حرانی رقی که کیش صابئه را داشت و در شمار علمای فلکی و صاحبان ارضاد است و دو کتاب در زیج نوشت و نیز کتاب معرفه مطالع البروج و متوفی ۳۱۷ بدان منسوبست و اما بنان باضم بای ابجد قریه ایست در مرو و شاهجهان و ابو عبد الرحمن علی بن ابراهیم بنائی مروزی از محدثان عامه از آن قریه است

بنتی باضم بای ابجد و سکون نون و کسرتای قرشت منسوبست به بنت که شهر است در اندلس در طرف بلنسیه و ابو عبد الله محمد بنتی بلنسی در طبقه شاعران و ادیبان بدان منسوبست

بنجدیہی بافتح بای ابجد و سکون

نون و فتح جیم و کسر دال بی نقطه معرب بنجدہ (پنج قریه) و آن پنج دیه است نزدیک بهم در مرو و شاهجهان و ابو سعید محمد بن عبدالرحمن بن مسعود بنجدیہی مروزی در طبقه فقیهان و ادیبان شافعی و شارح مقامات حریری در پنج مجلد و متوفی ۵۲۲ منسوب بآنست بندار باضم بای ابجد و سکون نون مر کبست از بن بمعنی بنیاد و ریشه و بیخ و دار بمعنی مالک و بندار بمعنی بنیاد دار ریشه دار را در حد در برابر بی بنیاد و بی ریشه و بنکدار با زیادتی کاف تصغیر در آخر آن کسی را گویند که کالایش بنیاد دارد مانند تاجران در برابر کسانی که کالایشان بی بنیاد است مانند فروشندگان خورد که روزانه خرنند و آن کلمه معنی درست تاجر و بازرگان را دهد در صورتیکه تاجر در عربی و بازرگان در فارسی بمعنی هر سوداگریست خواه کلی خورد و فروشد و خواه جزئی باری بندار نام جمعی است از جمله بندار بن محمد بن عبدالله که ابن ندیم او را در شمار فقهای امامیه آورده و کتابهای برداشته او را نوشته است از جمله کتاب الامامه و کتاب المتعه و از جمله بندار بن

عبد الحمید کرخی اصفهانی در طبقه ادیبان که در لره بیاید و از جمله خواجه کمال الدین بندار رازی در طبقه اول از شعرای فارسی و پرورده صاحب بن عباد و گرانمایه در فنون ادب و با سه زبان فارسی و عربی و دیلمی شعر گفته است و این رباعی از او است

با بط میگفت ما هئی در تب و تاب غم نیست بجوی رفته باز آید آب
بط گفت چو من قدید کشتم تو کباب دنیا پس مرک ماچه دریاچه سراب
سال و فاش بنظر نرسید و باید دانست که بندار را عربان با کسر بای ابجد نویسند و در این لفظ فقط بهمین قدر از تصرف قناعت کرده اند

بندقی باضم بای ابجد و سکون نون و ضم دال بی نقطه و کسر قاف معرب فندق فارسی است که مبه درختی است معروف و بندقی کسی را گویند که فندق بفروشد و آن لقب ابو الحسن اسمعیل بن محمد بن اسمعیل نیشابوری بندقی است که کشی از او روایت کرده است و بعضی بر جای بندقی بندفری آورده اند و آنرا علم بزرگ معنی کرده اند مرکب از دو کلمه بند و فر و این اشتباه است هم در لفظ و هم در معنی

بندجینی بافتح بای ابجد و سکون نون و فتح دال بی نقطه و کسر جیم منسوبست به بندجین که قریه ایست مشهور در نهر وان و ابو بشریمان بن یمان بندجینی در طبقه اعلام ادب و راویه اشعار و اخبار و صاحب کتاب معانی الشعرو کتاب التقیه و کتاب العروض و متوفی ۲۸۴ بدان منسوبست ابو بشر گور از مادر بزاد و خود در این باره گفته است

انا الیمان بن ابی الیمان

اسعد من ابصرت فی العمیان

ان تلقنی تلق عظیم الشان

تجد نی ابلغ من سعیان

فی العلم والحکمة والبیان

بنکشی با کسر بای ابجد و سکون نون و فتح کاف و کسر نای نخد

منسوبست به بنکث که نام قصبه ایست از توابع شاش و ابو سعید هیشم بن کلیم

بن شریح بنکشی شاشی در طبقه محدثان عامه و صاحب کتاب مسند در دو مجلد

بزرگ و متوفی ۳۳۵ بدان منسوبست

بنوالمدینه بافتح بای ابجد و

ضم نون بمعنی فرزندان مدینه نام تیره

ایست از قبیله قضاعه و مدینه نام مادر

آن تیره است و سالم بن عمرو بن عبدالله

از شهیدان کربلا از موالی آن تیره بود

اینست که در ذیل نام او مولی بنی المدینه
نوشته اند

بواب بافتح بای ابجد و تشدید
واو به منی در بان و آت لقب پدر
ابوالحسن علی بن هلال بغدادیست
معروف باین بواب از مشاهیر خطاطان
وهر چند پیرو شیوه ابن مقله و اضع و
مبتکر خط نسخ بود و خود ابتکاری در
وضع آن نداشت اما در خط نسخ بنا بر
گفته ابن خلکان بر ابن مقله پیش افتاد و
خط نسخ را نهایت تہذیب نمود و
رونقی هر چه تمامتر داد و در
وصف خط ابن بواب شاعر گفته
است

کتاب کوشی الروض خطت سطورہ
یدابن ہلال عن فم ابن ہلال
و در سال ۴۲۳ در گذشت و پدرش
را از آن روی که در بان آل
بویہ بود بواب گفتند

بوجعفر ك باضم بای ابجد و سکون
واو مخفف ابو جعفر ك و کاف آخر
آن کاف تصغیر فارسی است مانند حسنك
وحسینك و علیك و جعفر ك و احمدك و
ابو جعفر احمد بن علی بن محمد بیہقی را
بوجعفر ك گفتند و باہمان کنیت مشہور
است وی در شمار لغویان و مقربان و

نحویان و مفسران و ادیبان است گویند
کتاب صحاح جوہری را از آن پس کہ
پیش ابوالفضل احمد بن محمد میدانی
خوانند حفظ کرد و کتابها پرداخت از
جمله کتاب تاج المصادر و کتاب المحيط
بعلم القرآن و کتاب ینابيع اللغہ و کتاب
المحیط بلغات القرآن و در سال ۴۴۵
در گذشت

بورق باضم بای ابجد و سکون
واو و فتح رای بی نقطہ و در آخر قاف
معرب بورہ است و آن نمکی است کہ در
شورہ زار متکون گردد و این قسم معدنی
است و بہترین اقسام آن ارمنی است
و این بورہ را از ارمنستان آرند باری
بورق نام بورق بوسنجانی است و در
بوسنجانی بیاید

بوری باضم بای ابجد و سکون
واو و کسر رای بی نقطہ و در آخر بانام
تاج الملوك ابو سعید بوری بن ایوب
برادر صلاح الدین ایوبی است کہ در
شمار شاعران معدود است و در سال
۵۷۹ در گذشت و این ابیات نمونہ
ہزارسرای او است

یا حیاتی حین برضی و ممانی حین یسخط
آہ من ورد علی خدیك بالمسك منقط
بین اجفانك سلطان علی قتلی مسلط

قد تصبرت وان برح بی الشوق وافرط
 فلعل الدهر يوماً بالتلاقی منك یغلط
 و بوری بایای نسبت منسوبست
 به بوره که قریه ایست نزدیک دمیاطو
 محمد بن عمر بن حفص بوری از محدثان
 عامه بدان منسوبست

بورینی باضم بای ابجدو سکون
 واو و کسر رای بی نقطه منسوبست به
 بورین و در جائی نیافتم که بورین
 نام موضع و یا قبیله باشد و همچو
 پندارم منسوب بهمان بوره باشد و در
 نسبت بقلط نون بر آن افزوده اند
 و اینکار در نسبت بی سابقه نیست باری
 حسن بن محمد از افاضل ادیبان و
 مفسران شافعی و صاحب حاشیه بر
 مطول و حواشی بر تفسیر بیضاوی
 و شرح بر دیوان ابن فارض و متوفی
 ۱۰۲۴ که در دمشق زیستن داشت و
 با شیخ بهائی در روزگاری که شیخ
 بسیاحت بردا خته بود مباحثات علمی
 داشت به بورینی معروفست

بوزجانی باضم بای ابجد و
 سکون واو و فتح زای نقطه دارد عربی
 و سکون آن در فارسی منسوبست
 ببوزجان که قریه ایست از قرای نیشابور
 و ابوالوفاء محمد بن محمد بن یحیی بن

اسمعیل بن عباس بوزجانی در شمار
 ریاضی دانان و در طبقه دانشمندان
 فلکی و صاحب کتاب ما یحتاج الیه
 العمالو الکتاب من صناعة الحساب و
 کتاب تفسیر کتاب الخوارزمی فی
 الجبر و المقابله و کتاب البراهین علی
 القضا یا و کتاب الکامل و کتاب معرفة
 الدائرة من الفلک و غیر اینها و متوفی
 ۳۷۶ و ابوذر بوزجانی از مشایخ طریقت
 بدان منسوبند و از ابوذر است

یعرفنا من کان من جنسنا

وسائر الناس لنا منکرون

فیزاواست

تو بعلم ازل مرا دیدی

دیدی آنکه بعیب بخردیدی

تو بعلم آن و من بعیب همان

رومکن آنچه خود پسندیدی

بوسنجانی باضم بای ابجد

وسکون واو و فتح سین بی نقطه

منسوبست برخلاف قیاس به بوسنج

و آن قریه ایست از توابع ترمذ و بورق

بوسنجانی که کشی در ذیل ترجمت

فضل بن شادان حکایتی آورده که

دلیل بر جلالت او است بآن منسوبست

بوشنجی باضم بای ابجد و سکون

واو و فتح شین نقطه دار منسوبست

ببوشنج معرب پوشنك كه قریه ایست از توابع هرات و جمعی از اعلام و دانشمندان از آنجا برخاسته اند از جمله مختار بن عبد الملك بوشنجی در طبقه ادیبان و صاحب کتاب و فیات الشیوخ و متوفی ۵۳۶ و از جمله حسین بن احمد بن مغیره بوشنجی در شمار افاضل و صاحب کتاب عمل السلطان و از جمله صدر الدین بن خطیب پوشنگی معروف با بن خطیب از شعرای بانام ملك فخر الدین بن رکن الدین بن شمس الدین آل کرت که هفده سال در دربار آن پادشاه ستایشگری کرد و ریعی تخلع کرد و بفرمان آن پادشاه منظومه ببجر متقارب بسبك فردوسی بنام کرت نامه در تاریخ خاندان کرت برشته کشید اما در پایان برای خیانتی که با ملك فخر الدین کرد گرفتار در دید و همان پادشاه او را در قلعه خیصار زندان کرد و پوشنگی در آن قلعه منظومه بنام کارنامه ساخت و از اشعار او جز کمی بر جای نمانده است و در سال ۷۰۲ در گذشت

بوصیری با ضم بای ا بجد و سکون واو و کسر صاد بی نقطه منسوبست به بوصیرو آن قریه ایست در صعیده مصر و مروان آخرین خلفای بنی

مروان در آنجا کشته گردید و شرف الدین ابو عبدالله محمد بن سعید بوصیری ناظم قصیده برده بنام الكواكب الدریه فی مدح خیر البریه و متوفی ۶۹۴ بدان منسوبست و بوصیری خود حکایت کرد که من آن قصیده را در زمانی که رنجور بودم نظم کردم و در واقع دیدم پیغمبر (۴) را که نزد من آمد و برده خود را بر من افکند و شفا یافتم و از این روی قصیده را برده نام داد و نیز بوصیری را قصاید دیگر است از جمله قصیده همزیه که ادیب بارع عبدالبنی افندی موصلی آنرا تخمیس کرده است و نیز ابوالقاسم هبة الله بن علی بن مسعود بوصیری در شمار اعلام و محدثان امامه و متوفی ۵۹۸ بدان منسوبست

بوفکی با ضم بای ا بجد و سکون واو و فتح فا منسوبست به بوفك که قریه ایست از قرای نیشابور و عمر کی بن علی بن محمد بوفکی از نقات اصحاب امامیه بآن منسوبست و ضبط عمر کی در حرف هین بی نقطه است
بوتی با ضم بای ا بجد و سکون واو و نون منسوبست به بوت هکه حصار است در اندلس و عبد الله بن فتوح بن موسی فهری بوتی صاحب

کتاب الوثائق والاحکام و متوفی ۴۶۲
بدان منسوبست

بونی باضم بای ابجد و سکون
واو منسوبست به بونه که شهر است
در سواحل افریقا و ابوالعباس احمد بن
علی بونی قرشی در طبقه علمای جفر
و اعداد و صاحب کتاب شمس المعارف
و متوفی ۶۲۲ و ابو عبدالمک مروان
بن محمد اسدی بونی در شمار فقیهان
مالکی و صاحب شرح موطا و متوفی
۳۴۰ بدان منسوبند

بویطی باضم بای ابجد و فتح
واو و سکون یا منسوبست به بویط
که قریه ایست در صعید مصر نزدیک
بوصیر و نیز قریه دیگری است در
صعید مصر نزدیک سیوط و ابو یعقوب
یوسف بن یحیی مصری بویطی از
مشاهیر اصحاب شافعی و صاحب کتاب
المختصر الکبیر و کتاب المختصر
الصغیر و کتاب الفرائض و واثق خلیفه
عباسی بویطی را بزندان افکند و
ربیع بن سلیمان که از شاگردان
او بود گفت که بویطی بمن نوشت
خویشتن داری کن و بر آزار زور
گویان بشکیب چه من از شافعی این
شعر را خواندن شنیدم

اهین لهم نفسی لکی بکرمونها
ولن بکرم النفس الذی لایبینهها
و متوفی ۲۰۱ در زندان واثق بدان
منسوبست

بویه این لفظ را عربان باضم
بای ابجد و فتح واو و سکون یا و در
آخرها ضبط کرده اند و خوانند و
اینکار از جهت تصرفی است که در همه
الفاظ بیگانه کنند اما در فارسی باضم
بای ابجد و سکون واو و فتح یا است
بروزن مویه و آن نام ابوشجاع بویه
دیلمی است پدر علی و حسن و احمد
که هر سه تن از مؤسسان دولت آل
بویه اند و علی از خلیفه عباسی
عماد الدوله لقب گرفت و حسن رکن
الدوله و احمد معز الدوله و این دودمان
در عراقین و فارس یکصد و بیست و هفت
سال سلطنت کرده اند و مقتدرترین
شاهان این دودمان عضد الدوله پسر
رکن الدوله بود که تا بغداد تاختن
برد و بر عزل و نصب خلیفه توانا بود
و هفده تن از آن دودمان باستقلال
سلطنت کردند و نامهایشان اینست
۱ عماد الدوله علی بن بویه ۲ رکن
الدوله حسن بن بویه ۳ معز الدوله
احمد بن بویه ۴ عضد الدوله بن رکن

الدوله ۵ مؤیدالدوله بن رکن الدوله
 ۶ فخرالدوله بن رکن الدوله ۷ شرف
 الدوله ابو الفوارس بن عضد الدوله
 ۸ صمصام الدوله بن عضد الدوله
 ۹ بهاء الدوله ابو نصر بن عضد الدوله
 ۱۰ مجد الدوله بن فخر الدوله
 ۱۱ سلطان الدوله بن بهاء الدوله
 ۱۲ مشرف الدوله بن بهاء الدوله
 ۱۳ ابو کالیجار بن سلطان الدوله
 ۱۴ جلال الدوله بن بهاء الدوله
 ۱۵ قوام الدوله ابو الفوارس بن بهاء
 الدوله ۱۶ خسرو فیروز بن ابی کالیجار
 ۱۷ ابو منصور فولاد ستون بن ابی
 کالیجار و این سلسله تا سال ۴۷۷ سلطنت
 کردند و بدست سلجوقیان منقرض
 گردیدند و سه تن از دانشمندان با
 نام وزیران این دودمان بودند ابو الفضل
 بن عمید قمی وزیر رکن الدوله
 بود و صاحب بن عباد وزیر مؤید الدوله
 و فخر الدوله و ابو علی سینا وزیر شمس
 الدوله بن فخر الدوله که در همدان
 حکومت داشت

بویهی باضبط عربی آن در
 زبان عرب و فارسی آن در زبان
 فارسی منسوبست پآل بویه و بویهی
 لقب شیخ ناصر بن ابراهیم بویهی

احسانی است از شاگردان شیخ ظهیر
 الدین عاملی و خود از اعلام فقهای
 امامیه است و در جبل عامل زیستن
 گرفت و از آثار او حواشی بسیار بر
 کتب فقهیه است از جمله بر کتاب قواعد
 علامه و در سال ۸۵۳ در گذشت

بهدله بافتح بای ابجد و سکون
 های هوز و فتح دال بی نقطه و لام و در
 آخر تانوعی از تند رفتن باشد و آن نام
 مادر ابو بکر عاصم بن ابی النجود است
 معروف به عاصم بن بهدله یکی از قراء
 سبع و در سال ۱۲۸ در گذشت

بهدای باضبط پیش منسوب
 است به بنی بهدل که تیره ایست از
 قبیله سعد و ابو الخطاب عمرو بن عامر
 بهدلی در شمار شاعران بخصوص در
 فن رجز و یکی از کسانی که اصمعی
 از او روایت کرده و گفتار و شعرش
 را حجت گرفته است و نیز ابو الشعثاء
 یزید بن زیاد بهدلی از دایران و شریفان
 و شهیدان در واقعه کربلا بدان منسوبند
 و بهدل در لغت بمعنی بچه گفتار است
 و هم بمعنی پرنده

بهرائی بافتح بای ابجد و سکون
 ها منسوبست به بنی بهراه که تیره
 ایست از قبیله قضاعه و ابو الیمان حکم

بن نافع بهرائی از محدثان عامه و متوفی
۲۲۱ بدان منسوبست

بهلول با ضم بای ا بجد
وسکون های هوز بر وزن پر شور بمعنی
خندان و نیز بمعنی پیشوائی که خوبها
در او جمع باشد نام جمعی است و
مشهور ترین ایشان بهلول معروف
بمجنون (بهلول دیوانه) است که نوادر
و فضایای بسیاری از او نقل کرده اند
و چنین بنظر میرسد که بهلول دیوانه
نبود بلکه خویشان را دیوانه و انمود
تا بتواند آزادانه آنچه در دل دارد بگوید
و بعضی دیگر نیز راه بهلول را رفتند
هم خواستنیهای خود را گفتند و هم از
شر مخالفان رستند

بهنسی بافتح بای ا بجد و سکون
های هوز و فتح نون و کسر سین بی
نقطه منسوبست به بهنسا بر وزن
سربها و آن قریه ایست در صعید مصر
و ابراهیم بن عبدالحق بن عبدالحق
بهنسی در طبقه دانشمندان فلکی
و ریاضی و متوفی ۱۱۴۸ و ابوالمعاسن
مهلّب بن حسن بن برکات بن مهلب بهنسی
بدان منسوبند

بیاری با کسر بای ا بجد
منسوبست به بیار و آن قصبه ایست

میان بسطام و بیهق و ابوالفضل جعفر
بن حسن بن منصور بیاری در شمار
ادیبان و شاعران و متوفی ۵۵۳ بدان
منسوبست

بیاسی بافتح بای ا بجد و تشدید
بای حطی و کسر سین بی نقطه منسوبست
به بیاس ککه شهر است در اندلس و
ابوالعباس احمد بن یوسف یعمری
بیاسی در طبقه شاعران توانا و
ابوالحجاج یوسف بن محمد بن ابراهیم
انصاری بیاسی از اعلام لغویان و ادیبان
و صاحب کتابی در تاریخ حوادث و
متوفی ۶۵۳ و ابو بکر محمد بن ابی
دوس بیاسی در شمار لغویان و شاعران
قرن ششم بدان منسوبند و این شعر
تراویده خاطر بلند او است

همتی فوق السما کین ورجلی فی الصعید
و کذاک السیف فی الغمد و یعلو کل جید
بیاضی بافتح بای ا بجد منسوبست
به بنی بیاضه بن عامر بن ذریق که
تیره از انصارند و علی بن یونس عاملی
بیاضی از محققان امامیه و صاحب
کتاب الصراط المستقیم و کتاب اللغه
در منطق و رساله بنام الباب المفتوح
الی ما قبل فی النفس والروح و متوفی
۸۷۷ و ابو جعفر مسعود بن عبد العزیز

بیاضی در طبقه شعرای زبردست که در بغداد زیست و در سال ۴۶۸ در گذشت بدو منسوبند و این آیات در وصف شبی که با معشوق هم آغوش بوده برای نمونه از او بیارم یا لیلۃ بات فیها البدر معتقی

الی الصباح بلا خوف ولا حذر
کلامه الدر یعنی عن کواکبها
و وجهه عوض فیها عن القمر
فبینما انا ارفع فی معاسنه
سمعی و طرفی اذا اندرت بالسحر
و لم یکن عیبها الا تقاصرها
و ای عیب له اثنی من القصر
و ددت لوا نها طالت علی ولو

امدتها بسواد القلب و البصر
بیاع الاکسیه بیاع بافتح بای
ابجد و تشدید یا بمعنی فروشند
و اکسیه جمع کساء بمعنی جامه ها
و آن لقب معاذ بن کثیر کوفی است
از ثقات اصحاب امام صادق و بمناسبت
اینکه جامه فروش بوده او را بیاع
الاکسیه گفتند

بیاع الحبر بیاع با ضبط پیش
و حبر با کسر حای حطی و فتح بای
ابجد و در آخر رای بی نقطه جمع
حبره بر وزن طلبه نوعی از بردهای

یمن است و چادری که زنان مصری
اکنون بر افکنند نیز حبره گویند
و بیاع الحبر لقب قدامه بن یزید
جعفی کوفی است از اصحاب امام
صادق از آن روی که دروشنده چنان
جامه ها بوده است

بیاع الزطی بیاع با ضبط پیش
وزطی باضم زای نقطه دار و تشدید
طای حطی منسوبست بزط که طائفه
از مردم هندند و بافته های زطیه منسوب
باشانست و بیاع زطی فروشنده چنان
جامه ها است و آن لقب اسباط بن سالم
کوفی است از ثقات اصحاب امام
صادق ۴

بیاع السابری بیاع با ضبط پیش
و سابری با کسر بای ابجد بر وزن
سامری بنا بر گفته صاحب قاموس جامه
ایست که نیکو و باریک بافته باشند
و قسمی است از خرمای خوب و زرهی
است که باریک و محکم بافته باشند
اما آنچه بنظر نگارنده رسد اینست
که سابری بایای نسبت نتواند بگفت
از آن سه معنی باشد بلکه سابری
باید شهر و یا موضعی باشد که
جامه های باریک و زرهای محکم
و باریک در آن بافند و خرمای آن

نیکو باشد و این شهری بوده در فارس
بنام شاپور و سایر باضم با منخف سابور
است و سابور معرب شاپور و یاقوت نیز
سابور را از شهرهای فارس شمرده
است. باری بیاع سابری لقب حذیفه
بن منصور خزاعی است از اصحاب
صادقین از آن روی که جامه های سابری
فروخت

بیاع الپروی بیاع باضبط پیش
و هروی بافتح های هوز و رای بی نقطه
منسوبست بهرات و بیاع الپروی لقب
کسی است که جامه های بافته هرات را
بفروشد و آن لقب ابراهیم بن میمون
کوفی است از اصحاب امام صادق ۴

بیانی بافتح بای ابجد و تشدید
بای حطی منسوبست به بیان که قصبه
ایست در سی میلی قرطبه از شهرهای
اندلس و ابو محمد قاسم بن اصبغ بن
محمد بن یوسف بن ناصح بیانی از
حفاظ حدیث و صاحب کتاب المجتبی
و کتاب احکام القرآن و کتاب فضائل
قریش و کتاب التامخ و المنسوخ و کتاب
غرائب حدیث مالت بن انس و کتاب
الانساب و متوفی ۳۴۰ بدان منسوبست
بیرونی بافتح بای ابجد در زبان
عربی بنا بر هادت تعریب و با کسر آن

در زبان فارسی منسوبست به بیرون
و مقصود بیرون شهر خوارزم است
که مولد ابو ریحان محمد بن احمد
بیرونی خوارزمی است از اعاظم
حکیمان و ریاضی دانان و منجمان
و مهندسان و صاحب مصنفات بسیار
از جمله کتاب استیعاب در صنعت
اسطرلاب و کتاب تجرید الصناعات
والا نوار و کتاب المقالات والاراء
والدیانات و کتاب التفهیم لا و ایل
صناعة التنجیم و کتاب انوار الباقیه
و این کتاب را بنام قابوس بن وشمگیر
پرداخت یاقوت گفته که ابو ریحان
خامه از دستش نیفتاد و دید گانش از
نگریستن و دلش از اندیشیدن باز
نماند و در سال جز در روز نوروز
و مهر جان فراغت نداشت
نگارنده گوید ابو ریحان با آنکه
قلمزن بود تنگداشته که شمشیرزن
نباشد آنجا که گفته است

فلا یغررک منی لین مس

تراه فی دروسی و اقتباسی

کانی اسرع الثقلین طرا

الی خوض الردی فی وقت باس

و در حدود سال چهار صد و سی و چند

از دنیا رفت

بیسانی بافتح بای ابجد و سکون
بای حطی و فتح سین بی نقطه منسوبست
به بیسان که قریه ایست در فلسطین و ابو
علی عبد الر حیم بن علی بیسانی وزیر
الملك الناصر که در شمار کاتبان و
مترسلان و بلیغان است و متوفی ۵۹۶
بدان منسوبست

بیضاوی با فتح بای ابجد
و سکون بای حطی و فتح ضاد نقطه دار
منسوبست به بیضاء که شهر است در
فارس و ناصرالدین عبدالله بن عمر بن
محمد بن علی بیضاوی فارسی در
طبقه متکلمان و مفسران و فقیهان و
صاحب کتاب انوار التنزیل در تفسیر
قرآن و کتاب الغایة القصوی و کتاب
لب اللباب و کتاب الطوالع و کتاب
المنهاج و کتاب شرح المعصا بیح
و متوفی ۶۸۲ بدان منسوبست بیضاوی
در فارس منصب قضا داشت و از
ایشروی او را قاضی بیضاوی گویند
لکن از آن کاربرد کنار شد و در پایان
عمر به تبریز رفت و در آن شهر بزیست
تا از جهان برفت

بیطار بافتح بای ابجد و سکون
بای حطی و فتح طای حطی کسی را
گویند که ستوران را درمان کند

و ابن بیطار کنیت دوم ضیاء الدین
ابو محمد عبدالله بن احمد مالقی اندلسی
است از علمای گیاه شناس و صاحب
کتاب الجامع در ادویه مفرده معروف
بمفردات ابن بیطار و کتاب المغنی
در طب و در دمشق سال ۶۶۴ در گذشت
بیگدلی با فتح بای ابجد

منسوبست به بیگدل خان پسر
یلدگز خان پسر ارغون خان و طایبان
بیگدلی که در ایران و شام و ترکسته
پراکنده اند بدو منسوبند و بیگ لغت
ترکی است بمعنی امیر و بیگلر بیگ
بمعنی امیرالا مرأ و سپهسالار و دل
فارسی است و این ترکیب در زمان اختلاط
ترکان با فارسیان پدید گردیده است
باری جمعی از دانشمندان بنام از میان
ایشان برخاسته است از جمله لطفعلی
بیگ آذر صاحب آتشکده و مشوی
یوسف وزلیخا و دیوان شعر و متوفی
۱۱۹۵ و این ابیات نمونه روح انصاف
طلبانه او است نه نمونه طبع توانایی
او زیرا آذر از آن ابیات شعر
بسیار بلند تری دارد

بشیخ شهر فقیری ز جوع برد پناه
بدین امید که از لطف خواهد شد
خوان داد

هزار مسئله پرسیدش. از مسائل و گفت که اگر جواب نگفتی نخواهم متان داد نداشت حال جدل آن فقیر و شیخ غیور برد آتش و نانش نداد تا جان داد عجب که با همه دانائی این نمیدانست که حق بیننده نه روزی بشرط ایمان داد من و ملازمت آستان پیر مغان که جام می بکف کافر و مسلمان داد بیلقانی بافتح بای ابجد و سکون بای حطی و فتح لام و قاف منسوبست به بیلقان از توابع آن نزدیک شهر معروف شیروان و بیلقان که مردم دور را از آن خبر نبود برای بیرون دادن نابغه در شعر کسب شهرت کرد و چنین است اساس شهرتها و سنجید . ام که شهرها و دینها از ناموران بیشتر کسب شهرت کنند تا از آب و هوای معتدل و یا از دیگر برآورده های آنها که مورد رغبت مردم است و نابغه که بیلقان را سرزبانها انداخت مجیر الدین بود که نام بومگاه خود را تاجائی که خود رفت با خود برد و تا جائیکه رفت با شعر خود فرستاد و مجیر الدین معاصر خاقانی بود و هم برورده ادب او در فن قصیده سرائی قرینتی توانا و طبیعی روان داشت

و اتا بکان آذر بایجان را ستود و بسلجوقیان نیز پیوست و ارسلان بن طغرل را ستایید و این ابیات نمونه قدرت او است

باز صبح است که مشاطه جعد سمن است
یا دم عیسی پیوند نسیم چمن است
نکبت نافه مشک است نه نافست و نه مشک
اثر آه جگر سوخته همچو من است
ققس خاک پر از زمزمه فاخته است
مجمر باغ پر از لخلخه نستر است
بوی شیر از دهن سوسن از آن میآید
که هنوزش شریستان صبا در دهن است
ده زبان است و نگوید سخن حق اولی
است

با چنین عمر که اوراست چه جای سخن
است

و در سال ۹۴۵ در گذشت

بیع بافتح اول و کسریای مشدد
و در آخر عین بی نقطه بمعنی فروشنده
و خریدار هر دو را بن بیع کنیت مشهور
ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن محمد بن
حمدویه نیشابوری است از حفاظ
حدیث و معروف به حاکم صکه از
دو هزار شیخ حدیث فرا گرفت و
مصنفات پرداخت از جمله المستدرک
علی الصحیحین معروف بمستدرک

حاکم و کتاب تاریخ علمای نیشابور
و کتاب فضائل فاطمة ۴ و متوفی ۴۰۵
و باید دانست که حاکم در اصطلاح
محدثان کسی است که علمش بجمیع
احادیث محیط باشد

بیہقی با فتح اول و سکون
یای حطی و فتح های هوز و کسر
قاف منسوبست به بیہقی کہ تمام
ناحیتی است در نیشابور و جمعی بسیار
از اعلام دانشمندان از آنجا برخاسته اند
از جمله ابوالحسن علی بن زید بیہقی
در شمار حکیمان و منجمان و مورخان
و ادیبان و صاحب کتاب اعجاز القرآن
و کتاب معارج نهج البلاغه و کتاب
ازاهیر الرياض المریمه فی تفسیر الالفاظ
المعاوره فی الشریعة و کتاب البلاغه
الخفیه و کتاب طرائق الوسائل الی
حدائق الرسائل و کتاب عقود اللالی
و کتاب غرر الامثال و کتاب عقود
المضاحک بفارسی و کتاب الرسائل
بفارسی و کتاب نصایح الکبراء بفارسی
و کتاب مجامع الامثال و بدایع الاقوال
در چهار مجلد و کتاب ذخایر الحکم
و کتاب اسرار الحکم و کتاب جوامع
الاحکام و کتاب ربیع العارفین و کتاب
ریاحین العقول و کتاب امثلة الاعمال

النجومیه و کتاب حصص الاصفیاء فی
قصص الانبیاء بفارسی و کتاب الامانات
فی شرح الاشارات و کتاب لباب
الانساب و کتاب تاریخ بیہقی بفارسی
و کتاب الاقتصار من الاشرار
و کتاب الاعتبار بالافول و الادبار
و کتاب و شامیه القصر
و در سال ۵۶۵ در گذشت و از
جمله ابو بکر احمد بن حسین
خسرو جردی بیہقی کہ در خسرو جردی
بیاید و از جمله علی بن ابراہیم بن
محمد بیہقی صاحب کتاب المعاسن
و المساوی متوفی ۲۲۵ و از جمله
ابوالقاسم شمس الائمة اسمعیل بن
حسین بن علی بیہقی فقیه و ادیب
و صاحب کتاب الشامل در فقه و کتاب
الینا بیع در اصول و کتاب نقض
الاصطلام و کتاب سمیة الثریا و غیر
اینها و از جمله ابوالحسن حسن بن
حسین بیہقی معروف بقریب خراسان
از اعلام علمای امامیه و شایع نهج
البلاغه گویند او اول کسی است کہ
نهج البلاغه را شرح کرد
تأبط شرا تأبط سره زن تکبیر فعل
مانسی از باب تفعل است کہ آنرا از
نام نه از مصدر (مبید، فعل) ساخته اند

ازابط مانند فکر بمعنی زیر بغل و شرا
مفعول آنست و معنی جمله چنین است
زیر بغل گرفت بدرا و تا بطن شراً لقب
ثابت بن جابر است که از فارسان عرب
بود و چنان بر دویدن چالاک بود که
آهورا با دویدن شکار کرد و در تک
بر آهوی پیش افتاد روزی شمشیری
زیر بغل نهاد و از خانه بیرون رفت
کسی از مادرش پرسید ثابت کجا
رفت گفت تا بطن شراً و خرج شرا را
زیر بغل گرفت و از خانه بیرون رفت
از این روی او را تا بطن شراً لقب دادند
و در سال ۵۳۰ میلادی در گذشت

تاجی با کسر جیم منسوبست
بتاج الدین که نیای محمد بن عبدالرحمن
بن تاج الدین حنفی است معروف
بتاجی و از فقیهان حنفی و صاحب
کتاب الفتاوی التاجیه و متوفی ۱۱۱۴
تادلای بافتح دال بی نقطه و کسر
لام منسوبست بتادله و آن نام موضعی
است میان تلمسان و فاس از جبال بربر
و ابو یعقوب یوسف بن یحیی بن
عیسی بن عبدالرحمن تادلای از اعلام
ادب و صاحب کتاب نهاییه المقامات
فی درایة المقامات و متوفی پس از
۵۴۰ بآن منسوبست

تاش لفظی است که موازی
یار در فارسی بکار رود و هم بمعنی
یار است مانند بك تاش و خیل تاش
و خواجه تاش بمعنی یار بك (بزرگ)
و یار خیل (سپاه) و یار خواجه و در
فارسی بختیار خدایار و دانشیار آید
و تاش کبری زا ده لقب احمد بن
مصطقی است از اعلام علمای دولت
عثمانی و صاحب کتاب الشقایق النعمانیة
فی علماء الدولة العثمانیة و کتاب
مفتاح السعادة فی موضوعات العلوم
و شرح عوامل که متن آن از عبدالقاهر
جرجانیست و در سال ۹۶۸ در گذشت

تا کرنی باضم کاف و سکون رای
بی نقطه و کسر فون و یای مشدد
منسوبست بتا کرنی بایای مخفف و آن
شهری است در اندلس و ابو عامر محمد بن
اسعد تا کرنی اندلسی در سلك کاتبان
و شاعران رسا گو بدان منسوبست
تاهرتی بافتح های هوز منسوب
است بتاهرت و درو لعی بیاید
تایبادی با کسریای حطی و فتح بای
ابجد پس از یا منسوبست به تایباد
و آن قریه ایست از قرای بوشنج از
اعمال هرات و زین الدین ابوبکر علی
تایبادی از اعلام عرفا و مشاهیر سالکین

وصاحب ایات عارفانه و در عین حال روان و دلکش و متوفی ۷۹۱ از آن قریه است و این رباعی از اوست و گویند آنرا بملك غياث الدين نوشت
افر از ملوك را نشیب است بترس
در هر دلکی از تو نهیب است بترس
با خلق ستمگری کنی تندیشی
در هر ستمی با تو حسیب است بترس
تباعی با کسر تائی قرشت و فتح
بای ابجد و کسر عین بی نقطه منسوبست
به تباع که تیره ایست از قبیله همدان
در یمن و محمد بن عمیر همدانی تباعی
از اصحاب امام صادق ۴ بدو منسوبست
و تباعی کسی را گویند که با دیگری
و یا پشت سر دیگری راه رود

تبان بافتح تائی قرشت و تشدید
بای ابجد گاه فروش را گویند و آن لقب
بنان است از معدنان که حدیثها ساخت
و دروغها بست و امام صادق ۴ او را
لعن کرد و نیز لقب ابو عبدالله محمد بن
عبد الملك بن محمد است در شمار
متکلمان معتزلی اما در پایان از
آن مذهب بگردید

تبان با فتح تائی قرشت و تشدید
بای ابجد منسوبست به تبانه که نام
موضعی است در صعيد مصر و جلال الدين

احمد بن یوسف تبانی صاحب کتاب
شرح المشارق و متوفی ۷۹۳ بدان
منسوبست

تبعی باضم تائی قرشت و فتح
بای ابجد مشدد و کسر عین بی نقطه
منسوبست به تبع که از القاب ملوک یمن
است و محمد بن حجر بن زائده کندی
کوفی حضرمی تبعی از اصحاب امام
صادق از آن دو دمان است

تتوی بافتح هر دو تائی قرشت
و تشدید دوم و کسر و او منسوبست به
تته و آن شهر است در سند و احمد بن
نصر الله دیلی تتوی صاحب کتاب
خلاصة الحیوة در احوال حکما و رساله
در اخلاق و سید محمد طاهر بن سید حسن
تتوی در شمار شاعران و مورخان
و مؤلف تاریخ طاهری بدان منسوبند
تجیبی باضم تائی قرشت و کسر
جیم منسوبست به تجیب که تیره ایست
از قبیله کنده و تجیب بصورت فعل
مضارع مؤنث از باب افعال نام دخیل
ثوبان بن سلیم بن منجم است که تیره
تجیبی بدو نسبت رساله سواز این تیره
است ابو عبدالله حرمله بن یحیی تجیبی
صاحب کتاب المبسوط و کتاب المختصر
و متوفی ۴۴۳ و نیز حسین بن محمد بن

حسین بن حی تجیبی قرطبی در شمار
مهندسان و منجمان و ادیبان و شاعران
و صاحب کتابی در زیج و متوفی ۲۵۶
و این دو کتاب نمونه طبع او است
و دعوتها حیث لا توردعه

روحی و لکنها تسیر معه

ثم تولی و فی العیون له

ضیق جمال و فی القلوب سعه

تخاوی بافتح تالی قرشت و بعضی

باضم آن ضبط کرده اند و فتح خای

نقطه دار منسوبست به تخاوه که

قریه ایست در غزه شام و ابوعلی حسن

بن ابی طاهر عبد الاعلی تخاوی در

طبقه ادیبان و شاعران بدان منسوبست

ترمذی با کسر تالی قرشت و

سکون رای بی نقطه و کسر میم

و ذال نقطه دار منسوبست به ترمذ

که از شهرهای ما وراء النهر است

و از این شهر چند تن از اعلام

برخاسته اند از جمله ابو عیسی محمد

بن عیسی بن سوره ترمذی از اعظام

محدثان و از ائمه اهل سنت و صاحب

کتاب السنن که یکی از شش صحیح

است و کتاب الشمائل الحمدیه

و ترمذی خود در وصف کتاب سنن

خود گفت من آن کتاب را نوشتم

و بنظر علمای حجاز و عراق و خراسان

رساندم و همگان آن را پسندیدند

و آنکس که کتاب سنن در خانه او

است گویا که در خانه خود با پیغمبر

سخن کرده است و ترمذی در سال

۲۷۵ و با ۲۷۹ در قریه بوغ (۱) در

گذشت و از جمله ابو عبدالله محمد بن

علی بن حسن ترمذی از اکابر علمای

ماوراء النهر در قرن سوم و صاحب کتاب

نوادر الاصول و کتاب علل الشریعه

و از جمله ابو جعفر محمد بن احمد بن

نصر ترمذی در طبقه فقهای شافعی

و در عصر خود پیشوای آن فرقه

و متوفی ۲۹۵ و از جمله شهاب الدین

ترمذی معروف بادیب صابرا از مشاهیر

شعرای قرن ششم و معاصر با رشید

وطواط و خاقانی و انوری و ستایشگر

سلطان سنجر و این ابیات نمونه

قدرت طبع و درخشندگی قریحت

اوست

زنایبان رخ و چشم و زلفت ای دلبر

یکی گل است و دوم نرگس و سوم هنببر

همیشه بر سر زلفت مجاورند سه چیز

یکی شکنج و دوم حلقه و سوم چنبر

(۱) بوغ باضم بای ابجد بر وزن دوغ

قریه ایست درشش فرسنگی ترمذ

و صاحب کتاب المعاونة و الموازنة
للراغبین فی الاخره و کتاب اتعاف
السائل باجوبة المسائل و دیوان شعر
و متوفی ۱۱۳۳ و ابو بکر بن عبد
الرحمن بن محمد بن علی تربیتی
حضر می ادیب و شاعر و عالم و صاحب
کتاب اقامة الحججة و کتاب التریاق
النافع و کتاب الشهاب الثاقب و کتاب
زشفة المصادی و کتاب نزهة الالباب
بریاض الانساب و ارجوزه در آداب
نساء و دیوان شعر و متوفی ۱۳۴۱
در حیدرآباد کن بدان منسوبند

تستری با ضم تالی قرشت و
سکون سین بی نقطه و فتح تالی دوم
و کسر رای بی نقطه منسوبست
به تستر معرب شوشتر که شهر است
مشهور در خوزستان و قبر براه بن
مالك انصاری برادر انس بن مالك
که جز در بدر در همه مشاهد با پیغمبر
(ص) بود در آنجا است و ابو محمد
سهل بن عبد الله تستری از اکابر
صوفیه و متوفی ۲۸۳ و عزالدین
عبد الله بن حسین تستری در شمار
محققان و زاهدان و پارسایان امامیه
و صاحب کتاب التتمیم لشرح الشیخ
نورالدین علی قواعد الحلی هفت مجلد

لطافت ازدولب تور بوده اند سه چیز
یکی حیات و دوم زمزم و سوم کوثر
زبوی و خوی دوزافت سه چیز بهره ورند
یکی نسیم و دوم نافه و سوم عنبر
و ابیات قصیده بر همین نسق است
بستد زمن آن پسته دهن دل بدو بادام
از پسته و بادام که سازد به از این دام
و در ترغیب بسفر کردن گفته است
قدر مردم سفر پدید کند
خانه خویش مرد را بند است
تا بسنگ اندرون بود گوهر
کس نداند که قیمتش چند است
و در سال ۵۴۶ به حکم اتسر
خوارزمشاه در جحیون غرق گردید
چه پنداشت که جاسوسانه اخبار او را
به پنهانی بسططان سنجر رساند و باید
دانست که در ضبط ترمذ دو قول
دیگر است و درست آنست که نوشته
گردید

تربیتی با کسر تالی قرشت و سکون
رای بی نقطه و فتح یای حطی و کسر
میم منسوبست به تربیت بروزن درهم
و آن از توابع حضرت موت است در
یمن و سید عبد الله بن علوی بن احمد
بن مهاجر بن عیسی تربیتی یعنی در
شمار فاضلان و ادیبان و شاعران

و متوفی ۱۰۲۱ و جمعی دیگر از اعلام
بدان منسوبند

تعاویندی بافتح تالی قرشت و عین
بی نقطه جمع تعویذ بمعنی حرز و آن
دعائی است که خوانند و یا نویسند
و در پناه آن روند و تعاویندی کسی
است که دعا نویسد و مردم را در پناه
دعا در آورد و آن لقب جدا بوالفتح محمد
بن عبیدالله است معروف به سبط ابن
تعاویندی و هم معروف بابن تعاویندی
و ابن تعاویندی در طبقه شاعران توانا
و کاتبان زبردست بود و در دیوان
مقاطعات بغداد کاتب بود و در پایان
عمر کور گردید و دیوان شعر خود را
در زمانی که بینا بود در چهار فصل جمع
کرد و در زمانی که نابینا گردید
اشعاری بسیار گفت و بر آن بیفزود
و آنها را زیادات نامید و نیز کتابی بنام
الحجبة والحجاب تألیف کرد یا قوت
گفته که این کتاب در یک مجلد بزرگ
اما کم نسخه است و در دوران کوری
و نابینائی بر فقدان چشمانش کریست
و بر رفتن جوانیش اندوهمند گردید
و اشعاری که در آن زمان گفته بیشتر
در آن موضوع است از جمله

✽ ✽

حالات مستنی العواد
ث منها بفتحین
اظلام عین فی ضیاء
من مشیب سر مدین
صبح و امساء معا
لاخلفة فاعجب لذین
قدر حث فی الدنيا
من السراء صفر الراحین
اسوان لاجی و لا
میت کهمزة بین بین
و در سال ۵۸۳ در بغداد از جهان برفت
تعمری با فتح تالی قرشت و
سکون عین بی نقطه و فتح میم منسوبست
به تعمر که قبیله ایست از بربر و ابوعلی
حسین بن محمد تعمری در طبقه ادیبان
و معربان و متوقی ۶۷۵ بآن منسوبست
تغلبی بافتح تالی قرشت و سکون
غین و فتح لام و کسر بای ابجد منسوبست
به تغلب یا کسر لام بر وزن تضرب
و در نسبت بفتح تا آرند چه عرب از
توالی (پشت سرهم آمدن) دو کسره
میرمد و تغلب پدر قبیله ایست مشهور
در عرب فرزندان وائل بن قاسط و از این
قبیله است ابو مطاع ذوالقرنین بن
ناصرالدوله بن ابی محمد حسن بن
عبدالله بن حمدان تغلبی ملقب به وجیه

تفتازانی از اعظام ادباء و مشاهیر علماء
 و شاگرد قطب الدین رازی و قاضی
 عضدایچی و پیشوای نحو و صرف و معانی
 و بیان و شارح کتاب تلخیص خطیب
 دمشقی بنام مطول و دیگر بنام مختصر
 و مطول از بهترین کتب ادب است و نیز
 شارح شمسیه کاتبی در منطق و شارح
 عقاید نسفی و شارح اربعین نووی و شارح
 قسم سوم مفتاح العلوم سکاکی و
 شارح تهریف عبدالوهاب بن ابراهیم
 زنجانی و حاشیه بر کشف و مصنف
 کتاب التلویح علی التقیح در اصول فقه
 و کتاب المقاصد در کلام و شیخ بهائی در
 کشکول این دو بیت را باو نسبت داده است
 گانه عاشق قدمد صفحه

یوم الوداع الی تودیع مرتحل
 اوقائم فی نحاس فیہ اوته

مواصل لتخطیه من الکسل
 و تشبیه دوم حکیمانہ است نہ
 شاعرانہ و در جمع اضداد این دو شعر را
 گفته است

ده لفظ از نوادر ایام بر شمرد
 هر لفظ را دو معنی و آن ضد یکدیگر
 چون و صریم و سدفه و ظن است و شف
 و بین
 قرء است و هاجد و جلال و رهوای پسر

الدوله در شمار ادیبان و فاضلان و
 شاعران و در سال ۴۱۲ والی دمشق
 گردید و از آن منصب بر کنار شد
 و در سال ۴۱۵ باز و لایت دمشق را
 یافت و تا سال ۴۱۹ در آن کار پیابید
 و این دو بیت را در دیدار آخرین گفته
 و بسیار نیکو گفته است .

لو كنت ساعة بيننا ما بيننا

و شهدت كيف نكرر التوديعا

ايقنت ان من الدموع مجدنا

وعلمت ان من الحديث دموعا

و در دیدار شبانه معشوق گفته است .

لما التقينا معا والليل يسترنا

من جنحة ظلم في طيها نعم

بتنا اعف مييت با ته بشر

ولامراقب الا الطرف والكرم

فلامشى من وشى عند العدو بنا

ولاسعت بالذى يسمى بنا قدم

و در سال ۴۲۸ در گذشت و نیز

از این قبیله است محمد بن حارث تغلبی

صاحب کتاب اخلاق الملوك و کتاب

الروضه و غیر اینها

تفتازانی بافتح اول و سکون فا

منسوبست به تفتازان قریه بزرگی از

نواحی نسا و نزد يك سرخس و

سعدالدین مسعود بن عمر بن عبدالله

چون معنی دو ضد را دهد سیاه
 و سپید نیز صریح بمعنی صبح و شام نیز
 سد فہ بمعنی روشنی و تاریکی نیز
 ظن بمعنی شک و یقین نیز شف بمعنی
 فزون و کم نیز بیت بمعنی وصل
 و فراق (پیوند و جدائی) نیز قرء بمعنی
 حیض و طهر نیز هاجد بمعنی خواب
 و بیدار نیز جلل بمعنی کوچک و بزرگ
 نیز رهوه بمعنی فراز و نشیب تفتازانی
 لکنتی در زبان داشت و در سال ۲۹۲
 در گذشت

تکریتی با فتح اول و سکون
 کاف منسوبست به تکریت و عامه آنرا
 با کسر اول خوانند و آن شهر است
 میان بغداد و موصل و ابوزکریا بیهی
 بن عدی بن حمید تکریتی شاگرد
 فارابی که در بغداد زیستن گرفت و در
 فن منطق بارع گردید و کتاب تہذیب
 الاخلاق و کتاب البرهان و غیر اینها
 پرداخت و در سال ۳۶۴ در گذشت
 بدان منسوبست و نیز از آن شهر است
 ابو محمد عبدالسلام بن مفرج تکریتی
 ر شمار ادیبان و شاعران و این ابیات
 دلنواز از اوست

دمتی یفیع من الاشواق سکران
 ویرتوی من شراب الوصل ظمآن

و یرجع العیش غضاً بعد ما یبست
 منه بطول الجفا والصد اغصان
 ففی اصطباری صدح غاب و احدها
 فکم لہافی فروع الایک الحان
 باتت تنوح علی غصن تمیل بہ
 ریح العباو کان الغصن نشوان
 و در سال ۶۷۵ در گذشت

تلعکبری با فتح اول و تشدید
 لام و ضم عین بی نقطه و
 سکون کاف و فتح بای ابجد
 و کسر رای بی نقطه منسوبست بہ
 تلعکبر ا کہ قیر بہ ا یست در
 قسمت دجیل و میان آن تا بغداد
 ده فر سنک فاصله است و ابو محمد
 ہرون بن موسی شیبانی تلعکبری از
 نقات محدثان امام وہ و از اعلام علماء و
 صاحب کتاب الجوامع فی علوم الدین
 و متوفی ۳۸۵ بعد از منسوبست
 تلمسانی با کسر اول و دوم
 و سکون میم منسوبست بہ تلمسان از
 شهرهای اندلس و جمعی از اعلام از آن
 شهرند از جمله ابو عبداللہ محمد بن
 احمد بن محمد تلمسانی از اعظام علماء
 و شاگرد خطیب دمشقی و ابو حیان
 جیانی و شارح کتاب شفای قاضی
 عیاض و باین وصف از خوشنویسان

نفح الطیب من غصن الابدلس الرطیب
و کتاب اضائة الدجنه فی عقاید اهل
السنة و غیر اینها و متوفی ۱۰۴۱ و شیخ
احمد مقری در کتاب نفح الطیب
تاریخچه شهر تلمسان را نوشته و قصایدی
که ادیبان در وصف آن نظم کرده اند
آورده و گفته است تلمسان شهر ما است
که تعویدها (باز و بندها) ما بآن
آویخته است

تلمیذ با کسراول و سکون لام
و کسر میم و در آخر ذال نقطه دار بمعنی
کار آموز خواه دانش باشد و خواه
پیشه و هنر و کار آموزنده را اوستاد
گویند و این تلمیذ کنیت مشهور موفی
الملك امین الدوله هبة الله بن صاعد
بن هبة الله بن ابراهیم بن علی بغدادیست
در شمار طیبان و ادیبان و مترسلان
و شاعران و خوشنویسان و زبان عربی
و فارسی و یونانی و سریانی را نیکو
دانست اما قدرت او در زبان عربی
نمودار گردید و کتابها پر داخت از
جمله کتاب قرآبادین کبیر و کتاب
قرآبادین صغیر (قرآبادین بمعنی ترکیب
ادویه است) و حاشیه بر قانون ابن
سینا و حاشیه بر منهاج ابن جزله و شرح
مسائل حنین بن اسحاق و شرح احادیث

و مترسلان و نیکو محضران و متوفی
۷۸۱ و صنعت اقتباس این دو شعر او را
زیبا کرده است

یا یوسف ا حزت ا لجمال باسره
فمحاسن الایام تومی هیت لك
انت الذی صعدت به اوصافه
فیقال فیک اذا ملیک او ملک
واز جمله ابو عبد الله محمد بن
احمد بن ابی بکر بن یحیی بن
عبد الرحمن قرشی تلمسانی در طبقه
فقیهان و مفسران و محدثان و مورخان
و شاعران و متصوفان و صاحب تصانیف
در فقه و تصوف و متوفی ۷۵۹ و این
دو شعر که بوی عشق و عرفان دهد
از اوست

فابد و تارة و اغیب آخری
مثار الشوق منتبذ الحیاء
اشیم البرق من بین الثنایا
و اشتم العبیر من الخباء
واز جمله عفیف الدین سلیمان
بن علی بن عبد الله بن علی تلمسانی در
شمار عرفا و همراء و صاحب دیوان
همر و متوفی ۶۹۰ و از جمله شیخ
احمد مقری بن محمد بن احمد بن
یحیی تلمسانی در شمار مفسران و
متکلمان و ادیبان و صاحب کتاب

طبیہ نبویہ و دیوان رسائل و دیوان
شعر و متوفی ۵۶۰ و این ابیات در وصف
پستان معشوقہ از او است

فی صدرها کو کبا نور اقلها

رکنان مال مسامن کف مستلم

صانتهما فی حریر من غلائلها

قتلک فی الجبل والرکنان فی الحرم

و نیز ابن تلمیذ کنیت معتمد الملک

ابو الفرج یحیی بن صاعد بن یحیی است

در شمار طبیبان و ادیبان و فاضلان و در

اصفهان زیستن گرفت و باعیان و امراء

نزدیک بود و ابن هبایره شاعر با

چندین قصیده او راست و دو هم بوساطت

ابن تلمیذ اموال بسیاری از امراء

و اکابر فراهم کرد و ابن تلمیذ خود نیز

بنظم شعر پرداخت و این دو شعر در

جدائی و پیوستگی با معشوق از او است

فراقک عندی فراق الحیات

فلا تجهز بن علی مدنف

علقتک کالنار فی شمعها

فما ان تفارقه او تنطفی

و در سال ۵۵۹ در گذشت

تلید بافتح اول بروزن امیر هر

متاع کهنه است در برابر طارف که

هر متاع نوی است و آن نام تلید بن

سلیمان محاربی کوفی است از اصحاب

امام صادق

تمار با فتح اول و تشدید میم

خرما فروش را گویند و آن لقب میثم

تمار است از خواص اصحاب

امیر المؤمنین و شیخ مفید در ارشاد

گفته که میثم زر خرید زنی از بنی اسد

بود و امیر المؤمنین او را خرید و آزاد

کرد تا آنجا که گفته امیر المؤمنین

باو خبر داد که پس از من تر ابر دار

آویزند و میثم در بیست و دوم ماه ذی

الحجه سال ۶۰ هجری بفرمان عیدالله

بن زیاد بردار آویخته شد

تمام بافتح اول و تشدید میم بمعنی

بسیار درست نام ابو غالب تمام بن غالب

عبن عمرو مرسی اندلسی است معروف

به ابن تیان و در تیان بیاید و ابو تمام

کنیت حبیب بن اوس طائی است در

طبقه اول از شعرای محدثین و تا جائی

رسید که زمخشری در کشاف از آن

پس که شعر او را گواه مقصود گرفت

گفت که ابو تمام هر چند از میان

طبقات چهار گانه شعرای جاهلین ۱

و مخضرمین ۲ و متقدمین ۳ و محدثین

۴ در طبقه اخیر جای دارد و ادیبان

باشعار طبقه کجندین استشهاد نکنند

اما از آنجا که ابو تمام از اساتید

عربیت است من در عبارات وی حکم
روایات میرانم و از قصائد معروف
ابو تمام قصیده بایه است که در فتح
عموریه نظم کرد بدین مطلع
السيف اصدق انباء من الكتب
فی حده الحد بین الجد واللعب
صاحب تجارب السلف گفت
معتصم خلیفه عباسی که قصیده در
ستایش وی بود سی هزار درهم بابو تمام
بخشید اما چون باین شعر رسید
رمی بك الله بر جیبها فهدمها

ولورمی بك غیر الله لم یصب
معتصم گفت دنرت در احمك در اهدمت
را دینار یعنی سیمت را زر کردی
وسی هزار دینار (سکه طلا) باوداد
و ابو تمام در مرثیت محمد بن حمید
طوسی نظم بلند را بیایه رسانید که
ابودلف عجلای آرزو کرد که کاش
آن مرثیت برای وی بود و گفت
هرگز نمیرد آنکس که مقصود
بدان مرثیت است و این چند بیت
از آن قصیده است

وقد کان فوت الموت سهلا فرده
الیه الحفاظ المرو الخلق الوعر
ونفس تعاف الضیم حتی کانه
هو الکفر یوم الروع او دونه الکفر

فانبت فی مستنقع الموت رجله
وقال لها من تحت اخمصك العشر
تردی نیاب الموت حمر افماتی
لها اللیل الاوهی من سندس خضر
باری ابو تمام در طراز اول از
ادیبان و شاعران و منشیان است
و صاحب کتاب مختار شعر القبائل و
کتاب فحول الشعراء و کتاب المختار
من شعر الشعراء و دیوان حماسه و دیوان
شعرو نیروی حفظش بدان پایه بود که
چهار رده هزار از جوزه حفظ داشت
غیر از قصائد و مقاطیع و ابو تمام در
سال ۲۳۱ در موصل از جهان برفت
و محمد بن عبد الملك وزیر در مرثیت
او قصیدتی نظم کرد که این دو بیت
از آن است

نبأ اتی من اعظم الانباء
لما لم مقلقل الاحشاء
قالوا حبیب قد نوى فاجبتهم
ناشدتکم لا تجعلوه الطائی
و نیز ابو تمام کنیت کامل
بن فتح بن ثابت بن سائب
بادرائی است در شمار ادیبان و
شاعران و مترسلان و متوفی ۵۹۶ و این
چند بیت نمونه اثری است که ماهر و بیان
بغداد در دل او کرده اند

وفی الاوانس من بغداد آنسة
لها من القلب مانهوی و تختار
ساومتها نفثة من ر يقها بد می
ولیس الاخفی الطرف سمسار (۱)
عند العذول اعتراضات ولا ئمة

و عند قلبی جوبات و اعذار
تتمام بافتح اول و سکون میم
آنکس که سخن بشتاب کند آنکس
که لفظ تادر سخن بسیار آرد و تمام
لقب ابو جعفر محمد بن غالب بن حرب
بصری است که در بغداد زیستن گرفت
و در سلك محدثان بلکه حافظان
بشمار است و در سال ۲۸۳ در گذشت
تتمامی باضبط پیش منسوبست
به تمام و شاید ابو محمد حسن بن عثمان
بن محمد در طبقه محدثان و از مشایخ
حاکم نیشابوری و متوفی ۳۶۶ منسوب
بهمان ابو جعفر تمام بصری باشد

تمیمی با فتح اول و کسر میم
منسوبست به تمیم بن مر بن ادبن طابخه
(۱) سمسار بروزت دلداری آنکس که
میان فروشنده و خریدار سودا راست کند
آنکس که پیام برد آنکس که میان
دوستان واسطه باشد و معنی اول در بیت
مقصود است یعنی غمزه معامله را میان من
و معشوق جوش داد و همین لطیفه است که
شعر او را بپایه بلند رسانده است و باید دانست
که سمسار بمعنی دوخته فروش غلط است

که پدر قبیلہ بزرگی است از مضر
و جمعی از اهل علم دانشمندان بدو نسبت
رسانند مانند ابو عامر فضل بن
اسمعیل تمیمی جرجانی در شمار
ادیبان و محدثان و فاضلان و
خوشنویسان و صاحب کتاب البیان
فی علم القرآن و کتاب هروق الذهب
من اشعار العرب و کتاب سلوة الغرباء
و کتاب قلائد الشرف و این آیات
از اوست

انی بلیت بشادن

بلوا . هندی تستعجب

فاذا بلوت طباعه

فالما یشرب وهو عذب

واذا نضوت ثیابه

فاللوز یقشر وهو رطب

و قصاری وصفی انه

فیما احب کما احب

و مانند ابو عبدالله محمد بن بهیمی

بن محمد تمیمی اندلسی در شمار

فقیهان و خطیبان و ادیبان و معبران

و صاحب کتاب الخطب و الخطباء

و کتاب البشری فی تعبیر الرؤیا

و کتاب الانبیاء بمعانی الاسماء و کتاب

الاستنباط لمعانی السنن و الاحکام

و متوفی ۴۱۰ و مانند ابو الفتح منصور

بن محمد بن عبد الله تمیمی اصفهانی
 در طبقه متکلمان معتزلی و صاحب
 کتاب ذم الاشاعره و متوفی ۴۴۲
 و مانند ابوفراس همام بن غالب تمیمی
 که در فرزدق بیاید و مانند محمد بن
 احمد بن سعید تمیمی مقدسی در سلك
 طبیبان ماهر و صاحب تصانیف در فن
 طب از جمله کتاب مائة البقاء باصلاح
 فساد الهواء والتجرزمن ضرر الاوباء
 در چندین مجلد و متوفی در حدود
 ۳۷۰ و مانند ابو عبدالله محمد بن سالم
 بن نصر الله تمیمی مازنی که در چندین
 فن بارع بود و سیوطی گفته که باسی
 علم سروکار داشت و کتابها پرداخت
 از جمله کتاب مختصر مجسطی و کتاب
 مختصر اغانی و کتاب مفرج الکروب
 فی دولة بنی ایوب و کتاب هدایة
 الالباب در منطق و شرح قصیده ابن
 حاجب در عروض و کتاب التاریخ
 الصالح و غیر اینها و متوفی ۶۹۷ و مانند
 محمد بن یوسف بن عبدالله بن یوسف
 تمیمی مازنی معروف بابن اشتر کوی
 (۱) در شمار ادیبان و شاعران و صاحب

(۱) ضبط صحیح این لفظ را نیاقتم از
 این روی آنرا در حرف الف جائیکه باید
 آورده شود نیاوردم

المقدمات الزومیة و متوفی ۵۳۸ و این
 ابیات از او است
 و منعم الاعطاف معسول اللما
 ماشئت من بدع المعاسن فیه
 لما ظفرت بلیلة من وصله
 و ا لصب غیر الوصل لا یشفیه
 انضجت وردة خده بتنفسی
 و ظللت اشرب ماءها من فیه
 تنبی با کسر اول و فتح نون
 مشد و کسر با ی ابجد منسوبست
 به تنب و آن قریه ایست بزرگ در
 حلب و ابو محمد عبدالله بن شافع بن
 مروان تنبی در شمار مقربان و محدثان
 بدان منسوبست

تنبوکی با فتح اول و سکون
 نون و ضم با ی ابجد منسوبست
 به تنبوك و آن قریه ایست در ناحیه
 عکبر او ابو القاسم نصر بن علی تنبوکی
 عکبری در طبقه واعظان و محدثان
 بدان منسوبست

تنکئی با فتح اول و سکون
 نون و ضم کاف منسوبست به تنکات
 و آن قریه ایست در ماوراء النهر و
 ابو اللیث نصر بن حسن بن قاسم تنکئی
 در شمار محدثان بدان منسوبست
 تنوخی با فتح اول و ضم نون

منسوبست به تنوخ که پدر قبیله ایست در یمن و دانشمندان با نامی از این قبیله برخاستند از جمله ابو سعید داود بن هیشم بن اسحق بن بهلول تنوخی انباری در شمار نحویان و لغویان و عروضیان و شاعران و صاحب کتابی در نحو و کتاب خلق الانسان در لغت و متوفی ۳۱۶ و از جمله ابو المعانی مفضل بن محمد بن مسعر بن محمد تنوخی در طبقه فقیهان و ادیبان و صاحب کتاب تاریخ النجاة و کتاب الرد علی الشافعی و متوفی ۴۴۳ و از جمله ابو جعفر احمد بن اسحق بن بهلول تنوخی در طبقه محدثان و ادیبان و فقیهان و شاعران و با این وصف از قاضیان و متوفی ۳۱۸ و از جمله ابو علی مجسن بن علی بن محمد بن داود بن فهم تنوخی در شمار ادیبان و فقیهان و قاضیان و شاعران و صاحب کتاب الفرج بعدا لشد و کتاب نشوار المعاضرة و کتاب المستجدات من فعلات الاجواد و دیوان شعر و متوفی ۳۸۴ و از جمله ابو القاسم علی بن محسن تنوخی فرزند ابو علی مذکور در شمار فقیهان و قاضیان و ادیبان و متوفی ۴۴۷ و این دو بیت از اوست
لم انس دجلة والدجی متصرب

و البدر فی افق السماء مغرب
فکانها فیه بساط ازرق
و کانه فیها طراز مذهب
و از جمله ابو القاسم علی بن محمد تنوخی پدر ابو علی مذکور در شمار فقیهان و ادیبان و قاضیان و در سلك حفاظ شعر ابو علی گفت پدرم هفتصد قصیده از شعرای قبیله طی حفظ داشت غیر از فصائد دیگر شعرا و تصانیفی پرداخت از جمله کتابی در قوافی و کتابی در عروض و در وصف این کتاب خالص گفت در فن عروض کتابی همانند آن نوشته نشده است و دیوان شعر و این ابیات در نهایت رقت از او است
وراح من الشمس مخلوقة
بدر لك فی قدح من نهار
هوا و لکنه ساکن
و ماء و لکنه غیر حار
اذا ماتا ملته و هو فیه
تأملت نوراً محیطاً بنا
فهذا النهایة فی الا بیضاض
وهذی النهایة فی الاحمرار
و ماکان فی الحکم ان یوجدا
لفرط التنافی و فرط النفا
ولکن تجاور سطحهما
البسیطان فانفقا بالجو

كان المدير لها باليمين
 اذا مال للمسقى او باليسار
 تدرع ثوبا من اليا سمين
 له فرد كم من اجلنا ر
 وباندازه آن ابیات بلند است که بعضی
 پدیدارنده آنها را توانا تر از تنوخی
 پنداشته اند و ابوالقاسم مذکور در سال
 ۳۴۲ در گذشت

تنیسی با کسر اول و تشدید نون
 منسوبست به تنیس که شهریست در
 مصر و یا قوت گفته جزیره ایست
 در دریای مدیترانه و ابو محمد حسن
 بن علی بن احمد بن محمد بن خلف
 تنیسی که در بغداد زیستن گرفت در
 طبقه شاعران توانا و صاحب کتاب
 المنصف و این کتاب را در سرقات ابو
 الطیب متنبی پرداخت و این بیت را
 در عذر از همت کوتاه خود گفته است
 لقد قنعت همتی بالخمول

و صدت عن الرتب العاليه
 وما جهلت طيب طعم الملا

و لکنها تو تر العافیه
 و در سال ۳۹۳ در شهر تنیس در گذشت
 توئنی باضم اول و سکون واو
 و فتح بای ابجد منسوبست به توئنی که
 قریه ایست از قرای نسف و ابو توبه

میمون بن جعفر توئنی در طبقه نحویان
 و لغویان و شاگرد حکسائی بدان
 منسوبست

توبه با فتح اول و سکون واو
 بمعنی بازگشتن نام توبه بن حمیراست
 که لیلی اخیلیه را بشدت دوست داشت
 و با او عشق ورزید و با توانا بودنش
 بر نظم قصائد و مقاطعی در آن باره
 نظم کرد و آوازه از عشق در
 جهان افکند و هم در راه عشق
 لیلی جان داد و لیلی نیز در پنهانی
 عشق او را در نهاد خود پیرورانید
 و چون بر نظم شعر توانا بود نوائی
 در میان نواهای عشق انگیز در
 افکند و شوری در مغزها و شرری
 در دلها پاشید توبه گفت

عفی الله عنها هل ابیتن لیلۃ (۱)

من الدهر لا یسری الی خیالها
 خد الیلی رادر کنف رحمت گیراد

(۱) جمله عفی الله عنها در معنی حقیقی
 بکار نرفته است و مقصود این است
 خدا از گناه او در گذرد و مسود
 اینست که خدا او را در رحمت خود پیوند
 دهد و شعرای فارسی زبان نیز آنرا در
 اشعار خود وارد کرده اند حافظ گوید
 چه شکر گویمت ای خیل غم عفاک الله
 که روز یکی آخر نیروی ز سرم

شبی بر من نگذشت که باخیال لیلی
 هم آغوش نباشم و لیلی گفت
 و هنه عفار بی واحسن حاله
 فعز علينا حاجة لا نيا لها
 خدایم توبه را در میان رحمت گیراد که
 شب را جز باخیال من پایان نبردو بر من
 بسیار گران افتاد که حاجتی را از او
 نتوانستمی بر آورد و توبه گفت
 و لو ان لیلی الاخیلیه سلامت
 هلی و دونی تریبه و صفائح
 لسلمت تسلیم البشاشة اور قی
 هلی صدی من جانب القبر صائح
 و اغبط من لیلی بمالا اناله
 بلی حکل مافرت به العین صالح
 وهل تبکین لیلی اذا مت قبلها
 و نام علی قبر النساء النوايح
 کمالو اصحاب الموت لیلی بکیتهها
 و جاد کهاد مع من العین سافح
 و لو ان لیلی فی السماء لاصعدت
 بطرفی الی ایلی العیون الکواشح
 و لو ان سلت و حیا الی عرفته
 مع الريح من صوارها المتناوح
 و جزاینها از ایام عاشقانه که دل شیفته
 اش بر سر زبان انداخت و زبان گویایش
 آنهارا برشته کشید تا آنگاه که پسران
 عوف شبانه او را کشتند و لیلی در

مرثیت او گفت
 و اقسمت ابکی بعد توبه هالکا
 و احفل من دارت علیه الدوائر
 لعمرک ما بالموت عار علی الفتی
 اذ الم تصبه فی الحیاة المعایر
 فلا الهی مما یحدث النیت سالما
 ولا المیت ان لم یهبر الهی ناشر
 و کل شباب او جدید الی البلی
 و کل امری یوما الی الله صائر
 و اقسمت لا انفک ابکیک مادعت
 علی غصن ورقاء او طار طائر
 فیتلی بنی عوف فیا لهفنا به
 و ما کنت ایاهم علیه احاذر
 و بیت دوم و سوم و چهارم مرثیت بسیار
 حکیمانه و دو شعر بعد بسیار عاشقانه
 صادقانه است
 و باید دانست که لیلی اخیلیه و توبه
 بن حمیر هر دو از قبیله بنی عقیل بن کعب
 بن ربیعه بن عامر بن صعصعه اند که
 یکدیگر را بشدت دوست داشتند و در
 شمار عشاقی هستند که در راه عشق
 جان دادند بی آنکه بهم برسند و اخیل
 نام پدر آن تیره است از خانواده لیلی
 توئی باضم اول و سکون و او
 کسر ثای نخند منسوبست به تو و آن نام
 چندین قریه است و نیز نام محلی است

در بغداد چسبیده بشو نیز یه و از
همین محلت است ابوبکر محمد بن
احمد بن علی قطان توثی از حفاظ قرآن
و هم از محدثان

توبلی باضم اول و سکون و او
و فتح بای ابجد منسو بست به توبل و آن
قریه ایست در بحرین و سیدهاشم توبلی
بحرانی که در بحرانی ترجمتش گذشت
بدان منسوبست

توحیدی با فتح اول و سکون
و او منسوبست بتوحید و آن نام قسمی
از خرماسست که بتوحیدی معروف است
و بعضی از شراح دیوان منتجبی شعر منتجبی
را که گوید

یقر شفن من فمی رشفات

هن فیه اهل من التوحید
بر همان معنی بار کرد ماند و توان
توحیدی را بهمان توحید بمعنی یگانه
شناسی و یکتا پرستی حمل کرد چه معتزله
خود را اهل توحید دانند باری توحیدی
لقب ابو حیان علی بن محمد بن عباس
شیرازی است در شمار متکلمان و فقیهان
و ادیبان و نویسندگان توانا و در
نویسندگی راه جا حظ را سپرد و او را
از فرط توانائی فیلسوف ادبا گفتند با این
وصف کمتر از زندگی خرسند بود

و بیشتر گله مند و از آنکس که
خرسند نبود بیاد نکوهش و دشنامش
گرفت و از همین ره بود که وقتی
بری رفت و ابن عمید وزیر و صاحب
بن عباد را چونان که خواست ندید
و یا چونان که آرزو مند بود ایافت
کتابی در نکوهش آن دو وزیر نوشت
و این کتاب ادیبان را برنجاند
چندانکه سیوطی در بغیة الوهات
نوشت و هم دیگران که این کتاب را
هر کس خرید بختش واژگونه
گردید و این سخن اغراق آمیز نشان
ناخرسندی ادیبان است از کتاب
مثالب الوزیرین توحیدی

باری ابو حیان در بغداد بزیست
و از آنجا بری رفت و چنانکه گذشت
از دو وزیر ادیب و دانشمند ناراضی
برگشت و کتابهایی که پرداخت با
ذوق دینداران دمساز نیفتاد و او را
بزندقه نسبت دادند و این جوزی
گفت ز نازقه اسلام سه کس باشند
ابن راوندی و ابو العلاء معری و ابو حیان
توحیدی و توحیدی بدتر از همه است
چه آن دو با صراحت با عباد گراییدند
و توحیدی بکنایت و این خلکان گفت
ابو حیان عفاید زنده داشت از آن روی

وزیر مہلبی اور از پیش خود براند
و صاحب بن عباد وقتی بر منقدانش
وقوف یافت خواست او را بکشد
ابوحیان گریخت و ابوحیان کتابها
پرداخت از جمله کتاب رسالۃ الصدیق
والصدافۃ و کتاب الرد علی ابن جنی
فی شعر المتنبی و کتاب الامتاع
والموانسة و کتاب الارشادات الالہیہ
و کتاب الزلفہ و کتاب ریاض العارفین
و کتاب تقریظ الجاحظ و کتاب الحجج
العقلی اذاضاق الفضاء عن الحجج الشرعی
و کتاب الرسالۃ البغدادیہ و کتاب الرسالۃ
فی اخبار الصوفیہ و کتاب المحاضرات
و المناظرات و کتاب البصائر و در سال
۳۸۰ در شیراز از دنیا رفت

توزیجی باضم اول و سکون واو
منسو بست بتوزیج و آن بنا بر
گفته یاقوت قریہ ایست از قرای شاش
در ماوراء النہر و ابو حامد احمد بن
حمزہ بن محمد توزیجی در شمار معدنان
عامہ بدان منسوبست

تورانہ باضم اول و سکون واو
منسوبست برخلاف قیاس بتور و آن
قریہ ایست از قرای حران و ابو محمد
سعد بن حسن بن سلیمان تورانی حرانی
در شمار نحویان و شاعران و شاگرد

جو الیقوی و متوفی ۵۸۰ بدان منسوبست
و این دو بیت از اوست
جاءت تسائل عن لیلی فقلت لها
و سورۃ الہم تمحو سیرۃ الجذل
لیلی یکفک فاغنی عن سؤالك لی
ان بنت طلال وان واصلت لم یطل
توزی بافتح اول و تشدید واو
و کسر زای ہوز منسو بست بہ توز
و آن قریہ ایست از قرای فارس و ابو محمد
عبد اللہ بن محمد بن ہرون توزی از
اعلام لغویین و صاحب کتاب الامثال
و کتاب الاضداد و کتاب الخیل و متوفی
۲۳۳ و ابو الفضل یوسف بن محمد بن
یوسف توزی در طبقہ نحو یان
بدان منسوبند

تولب بافتح اول و سکون واو
و فتح لام بمعنی کرہ خرنام پدر ابوریعہ
نمر بن تولب ذہلی ہکلی است از
شاعران جاہلی کہ اسلام را درک کرد
و آنرا گردن گرفت و از بخشندگان
عرب بود از این روی گفتند اشعارش
ہمانند اشعار حاتم طائی است و این
چند بیت از جملہ قصیدہ ایست کہ
نظم کرده و بیشتر آن ہندواندروز است
فان المنیۃ من یخشا
فسوف تصادفہ اینما

فان تتخطا ك اسما بها
فتان قصارك ان تهر ما
واحبيب حبيبك حبار ويدا
فقد لا يعولك ان يصر ما
وابغض بغيضك بغضار ويدا
اذا انت حاولت ان تحكما
و این شعر هاشقانه و بگفته صالح بن
حسان جوانمردانه از او است
اهیم بدعدما حییت فان امت

فیاحز نامن یهیم بها بعدی
نگارنده گوید عربان را شیوه این بود
که هنگام زایش هر جانوری را که
دیدند نام همان را بر مو لود نهادند
اینست که نامهای عربان فراوان از
نامهای جانوران گرفته شده است مانند
کلب (سك) و کلیب (سگك) و نمر
(بوز) و فهد (کفتار) و اسد (شیر) و ثعلب
(روباه) و اوس (گرک) و اویس
(گرگك) و غیر اینها

تومانی باضم اول و سکون واو
و کسر نای نخذ منسوبست به تومانا و آن
قریه ایست نزدیک برقعید در ناحیت
نصیبین و ابوالعباس خضر بن ثروان بن
احمد بن ابی عبدالله نعلبی تومانی در شمار
ادیبان و نحویان و شاعران و در طبقه
حفاظ شعر و لغت و متوفی ۵۴۲ بدان

منسوبست و این دو بیت و نه طبع او است
کتبت و قد اودی بمقاتی البکا
وقد ذاب من شوق الیک سوادها
فماوردت لی نحوکم من رساله
و حفکم الا و ذاک سوادها
تونئی باضم اول و سکون واو
منسوبست بر خلاف قیاس به تونه و آن
جزیره ایست نزدیک تنیس و دمیاط
و عمر بن احمد تونئی رسالم بن عبدالله
تونئی که هر دو از معدن عامه اند بدان
منسوبند و نیز منسوبست بر اساس
قیاس به تون و آن شهر کیست در
خراسان و مولی عبدالله بن محمد تونئی
از افاضل علمای امامیه و صاحب
کتاب وافیه و شرح ارشاد و حواشی
بر معالم و مدارک و متوفی ۱۰۷۱
و برادرش مولی احمد تونئی او نیز در
شمار فقیهان امامیه و صاحب حواشی
بر شرح امعه دمشقیه بدان منسوبند
تہا می با کسر اول و فتح آنرا
نیز از سیبویه حکایت شد منسوبست
به تها مه و آن خعه ایست که در
حجاز و یمن افتاده است و ساه معظمه
را نیز تها مه گویند و تها می لقب
ابوالحسن علی بن محمد بن حسن عاملی
شامی است از شعرای نیکو پرداز

واز ادیبان گرانمایه و صاحب دیوان
 شعرو با این همه چیزی که ابوالحسن
 تهمی را بلند آوازه کرد دیوان شعر
 او نیست بلکه قصیده است که در
 مرثیت فرزندش نظم کرد و ناندازه
 شیوا و رسا و دارای لطافت است که
 هر صاحب ذوقی خواندن و شنیدن
 آنرا بجان و دل خواهد و برای نمونه
 چند بیتی از آن قصیده بیارم
 حکم المنیة فی البریة جاری
 ما هده الدنیا بدار قرار
 طبیعت علی کدر و انت تریدها
 صفوا من الاقدار والا کدار
 و مکلف الایام ضد طباعها
 متطلب فی الاماء جنوة نار
 فالعیش نوم و المنیة یقظة
 و المرء بینهما خیال سار
 فاقضوا ما ربکم عجا لا انما
 اعمارکم سفر من الاسفار
 و النفس ان رضیت بذلک او ابت
 منقادة بازمة الاقدار
 یا کو کیا ماکان القصر عمره
 و کذاتکون کوا کب الاسعار
 ابکیه نم ا قول معتد را له
 و فقت حین ترکت الام دار
 جاورت اعدائی و جاور ربه

شتان بین جواره و جواری
 فاذا نطقت فانت اول منطقی
 و اذا سکت فانت فی مضامری
 انی لارحم حاسدی لفرط ما
 ضاقت صدورهم من الاوغار
 نظر و اصنیع الله بی فعیونهم
 فی جنۃ و قلو بهم فی نار
 لا ذنب لی قدرمت کتم فضائلی
 فکا نما بر قعت و جه نهار
 و تمامت ابیات قصیده را شیخ بهائی در
 کشکول آورده است و ابوالحسن در
 سال ۱۶۷۱ در زندان قاهره کشته گردید
 نگارنده گوید با آنکه ابوالحسن
 شامی و عاملی است ندا نستم چرا
 تهمی شده است و دور نیست که بعضی
 از نیاکان او تهمی بوده اند و آن
 نسبت بر فرزندان نیز مانده و ابوالحسن
 بخصوص همانرا برگزیده است
 نیز نگارنده گوید بدانسان که
 تهای را مرثیت فرزند بلند آوازه
 کرد کلیم کاشانی را با آنکه شاعری
 نیکو پرد از و پخته نظم بود این
 سه شعر بلند آوازه کرد و راهنمای
 مردم بدیوان بلکه بشخص کلیم شد
 و سزد که که مایه شهرتش گردد
 از بس پخته و از ناحیت معنی نیز

بلند افتاده است

بد نامی حیات نبودی دو روز بیش
آنهم کلیم با تو بگویم چسان گذشت
یکروز صرف بستن دل شد باین و آن
روز دیگر بکندن دل زین و آن گذشت
طبعی بهمرسان که بسازی بعالمی
یا همتی که از سرعالم توان گذشت
تیمان بافتح اول و تشدید یای
حطی انجیر فروش وهم انجیر خشک
کن را گویند و آن نام ویالقب نیای
ابوغالب تمام بن غالب بن عمر مرسی
اندلسی است معروف بابن تیمان از
پیشوایان لغویان و صاحب کتاب تملیح
العین در لغت که مانند آن کتاب چه
از ره اختصار و چه از ره افزونی
شماره لغات تا آنزمان تألیف نشد
و در سال ۴۳۳ در گذشت

تیروی با کسر اول و سکون
یای حطی و فتح رای بی نقطه منسوبست
به تیرا و آن نام موضعی است در
خوزستان و ابوالحسن علی بن حسین
تیروی در شمار ادیبان و خوشنویسان
بدان منسوبست

تیفاشی با کسر اول و سکون
یای حطی منسوبست به تیفاش و آن
شهر است در افریقا و ابوالعباس احمد

بن یوسف بن احمد تیفاشی صاحب
کتاب ازهار الافکار فی جواهر الاحبار
و متوفی ۶۵۱ بدان منسوبست

تیمکی با کسر اول و سکون
یای حطی و فتح میم منسوبست به تیمک
که نام سرائی است در سمرقند و ابو
عبدالرحمن محمد بن ابراهیم کراپسی
تیمکی در شمار محدثان بدان منسوبست
نگارنده گوید تیمک همان
تیمچه فارسی است و تیم بمعنی سرای
بازرگانان است و کاف نشان تصغیر
است بمعنی سرای کوچک بازرگانان و
تیمک سرای کرباس فروشان در سمرقند
بوده است و یا ابو عبد الرحمن در آن
سراچه پیشه کرباس فروشی داشته
است

تیملی با فتح اول و سکون یای
حطی و ضم میم منسوبست به تیم الله
بمعنی بنده خدا و تیم الله دو کسند
و هر دو پدر تیره اند. تیم الله بن
ثعلبه بن عکابه بن صععب که شاخه از قبیله
بکر بن وائلند و از این تیره است حسن
بن علی فضال تیملی از فقه محدثین
و صاحب کتاب التفسیر و کتاب
الطب و کتاب الابداء و فرزندش
علی بن حسن تیملی نیز از نفات محدثان

وصاحب کتاب المعروفه و کتاب الدلائل
و کتاب الموعظ و کتاب التفسیر
و کتاب فضل الکوفه۔ و تیم الله بن نمر بن
قاسط کہ تیره از قبیلہ ربیعہ اند
و جوہری تیم التوسومی را کہ تیره از
قبیلہ قحطانیہ اند نوشته اما نسب آنرا
ذکر نکرده است

تیمی منسوبست بہ تیم و گذشت
کہ تیم بمعنی بنده است و تیم نام بسیاری
از پدران تیره های عربست کہ ہر
کدام با اضافت بچیزی شناخته شوند تیره
منسوب بہ تیم بن عید منات بن اد بن
طابخہ کہ بہ تیم الرباب مشہورند و تیره
منسوب بہ تیم بن نمر بن ویرہ کہ بہ تیم
قضاعہ زبان زدند و تیره منسوب بہ
تیم بن شیبان بن نعلبہ بن عکایہ کہ بہ تیم
بکر بن وائل شہرہ اند و تیره منسوب
بہ تیم بن ضبیعہ بن قیس نعلبہ کہ بہ تیم
بنی بکر بن وائل عرب و فند و تیره منسوب
بہ تیم بن نعلبہ بن جدعاء کہ بہ تیم طی
شناخته شدہ اند و تیره منسوب بہ تیم
بن مرہ بن کعب بن لوی بن غالب بن
فہر کہ بہ تیم قریش مشہورند و از این
تیره است ابو بکر بن ابی قحافہ و تیره
منسوب بہ تیم بن مالک بن بکر بن سعد بن
ضیہ کہ بہ تیم ضیہ شہرہ اند و از ہر

کدام صحابہ و یا تابعان و یا تابع تابعان
و یا محدثان و یا شاعران و یا دانشمندان
بر خاستہ اند

تیمیہ با ضبط پیش با زیادتی تا
در آخر آن نام زنان است و نام جدہ
تقی الدین احمد بن عبدالعلیم بن عبد
السلام بن عبداللہ بن ابی القاسم بن
تیمیہ حرانی حنبلی است معروف بابن
تیمیہ از نوادر روزگار و در فن مناظرہ
دستی توان داشت و باہر کس مناظرہ
کرد بر او چیرہ گردید و با داشتن چنان
نیروئی در مناظرہ عقاید و ارائی از
خود آشکار کرد کہ فقیہان بخروش
آمدند و بر او بشوریدند و بفساد عقیدتش
فتوی دادند و در قلعہ جبل اورا زندان
کردند و یکسال و نیم در زندان ماند
آنکاہ بفرمان والی مصر مجلس بحث
و مناظرہ بر پا کردند و فقیہان و مفتیان
در آن مجلس حضور یافتند و بحث
در میان ایشان در گرفت و ابن تیمیہ
بر ہمہ چیرہ گردید و از زندان بدان
سبب برہید و ہم از والی رخصت یافت
کہ در مصر تدریس کند و در این هنگام
با آزادی بیشتری عقاید خود را آشکار
ساخت و بنا بر مصلحت وقت اورا در
قلعہ دمشق زندان کردند و در زندان

بماند تا در سال ۷۲۸ در گذشت و عجیتر اینکه با همه شهرتی که بفساد عقیدت داشت و با همه دشمنیها که فقیهان و قاضیان با او کردند و با همه طعنهای که بردینش و نکوهشها که بر آرائش باریدند همینکه خبر فوتش میان مردم دمشق پراکنده گردید از هر فراز و نشیبی برای حضور در تشییع جنازه اش رهسپر شدند و با اندوهمندی هر چه بیشتر انجمن شدند و گرد کالبدش گردیدند و دستارهای خود را بر جنازه اش از این روی که متبرک گردد افکندند و بوسهها بر رویش زدند و قرآنهای بگشودند و ختمهای قرآن نثار روحش کردند و آنگاه جنازه را از زمین برداشتند و آنرا روی سرها نهادند و بردند و از فزونی مردم جنازه گناهی پیش افتاد و گناهی پس و هم از شدت ازدحام و مزاحمت یکدیگر در بردن جنازه چوبهای تابوت درهم شکست و همچنان او را بردند تا در گورستان صوفیه او را بخاک سپردند و عجیتر از آن آب غسلش را نوشیدند و مازاد سدرش را خریدند و میان خود قسمت کردند و ریسمانی که بدان زیبق (جیوه) برای دفع شپش

ما لیده بود بیکصد و پنجاه درهم خریدند و از ابن تیمیه تصانیف بسیار بر جای ماند و بعضی تا پانصد تصنیف بنام او نوشته اند

ثبیت باضم ثای ثخذ و فتح بای ابجد و تشدید یا مصغر ثابت بمعنی یا بر جای یک نام ثبیت بن محمد عسگری است از اعلام متکلمان امامیه و صاحب کتاب الاسفار و کتاب دلائل الامامه و کتاب تولیدات بنی امیه فی الحدیث ثعالبی بافتح اول منسوبست به

ثعالب جمع ثعلب بمعنی روباه و کسی را ثعالبی گویند که پوست روباه بفروشد و یا پوست روباه بدوزد و آن لقب ابو منصور عبدالملک بن محمد بن اسمعیل نیشابوری است در طبقه اول از ادیبان و لغویان و مصنف کتاب فقه اللغة و کتاب سرالذوب و کتاب سحر البلاغ و کتاب اللغات یف و المطرائف و کتاب تیمه الدهر فی بحاسن اهل العصور و در وصف کتاب تیمیه شاعر گفته است

ابیات اشعار را از کتاب
ابن خنکار از امایان قدیمه
مبارک و عاشق بودم
فلذالک سمیت الیقیمه

و یتیمه کمتر ترجمت است و بیشتر نظم و نشر اعلام از آن روی شاعر لاف که اعلام مردندی ابتکار افکارشان در جهان یتیم ماند و ثعلبی آنها را فراهم کرد و فراهم کرده خود را یتیمه نام داد و در سال ۴۲۹ در گذشت و نیز لقب عبدالرحمن بن محمد بن مخلوف مالکی اشعری ثعلبی است در شمار مفسران و محدثان و ادیبان و صاحب کتاب الجواهر الحسان فی تفسیر القرآن و کتاب العلوم النایره و کتاب التنبیه الابرز فی غریب القرآن العزیز و جز اینها و متوفی ۸۷۵

ثعلب بانج اول و سکون عین بی نقطه بر وزن سرور بمعنی روباه لقب ابو العباس احمد بن یحیی بن زید بن سیار است پیشوای نحو کوفی و شاگرد ابن اعرابی و وزیر بن بکار و صاحب کتاب الفصیح و کتاب اختلاف النحویین و کتاب معانی القرآن و کتاب الشواذ و کتاب الامثال و کتاب غریب القرآن و کتاب الایمان و الدوا و کتاب استخراج الالفاظ من الاخبار و غیر اینها و ثعلب عمری طولانی کرد و یازده خلیفه عباسی را بدید که اول ایشان مأمون و آخر ایشان المکفی بالله بود و در آن

مدت ثروتی اندوخت و در پایان عمر کر کردید و در روز جمعه که از مسجد جامع برگشته بود حالیکه بکتابی که در دست داشت نگریست اسبنی باو تنه زد و او را در کودالی افکند و مفرش آسیب دید و از درد سر شدت نالید و پس از دو روز دیگر سال ۲۹۱ در گذشت و بیست و یک هزار درهم و دو هزار دینار و مستغلاتی که سه هزار دینار مسکوک طلا ارزش داشت بر جای گذاشت و وارث او دختری بود که از پسرش بر جای بود و او را ثعلب (روباه) از آن روی لقب دادند که پرسشها را وقتی پاسخ گفتی از هر دری سخن کردی و جواب گفتی و این شعر از او است اذا انت لم تلبس ثیبا با من التفی تقلبت عریانا و انت کنت کاسیما و باید دانست که ثعلب بر نرو ماده هر دو گفته اید و نر را ثعلبان باضم نای نخذ و لام و ماده را ثعلبه گویند و بالین وصف ثعلبه از اعلام مردان عرب است و جمعی از صحابه و محدثان ثعلبه نام داشته اند ثعلبی باضبط پیش منسوبست به ثعلب و آن لقب ابو اسحق احمد بن محمد بن ابراهیم نیشابوری است از مشاهیر مفسران و صاحب کتاب کشف

نحو اجب یا زید صوت الداعی
 و الضم فیما ضم بعد الثانی
 من فعله المستقبل الزمانی
 و الکر فیما منہا تنلی
 ان زاد عن اربعة او قلا
 ثقافت بانفتح اول و تشدید قاف
 بمعنی بسیار زیر ک نام ثقافت بن عمرو
 بن سمیط صحابی است کہ در جنگ
 خیبر و یادر جنگ احد بنا بر اختلاف
 در نقل شبید گردید

تقفی بانفتح اول و دوم و کسر
 فاء منسوبست به ثقیف کہ پدر دینہ
 ایست مشہور در عرب و از این قبیلہ
 است مخار بن ابی عبیدہ تقفی کہ
 در آغاز مردم را بمحمد بن حنیفہ
 خواند و سپس بخوئخواہ امام حسین
 قیام کرد و داستاناش دراز است و در
 سال ۶۷۲ کشتہ گردید و نیز از این قبیلہ
 است ابراہیم بن محمد بن سعید تقفی
 صاحب کتاب الفرائد و کتاب المغاز
 و کتاب السیفہ و کتاب الردہ و کتاب
 رسائل امیر المؤمنین و کتاب
 و کتاب الاجامع و کتاب الفہم و
 کتاب الجامع المعجم و کتاب معانی
 العسین و کتاب الخیار الخمار و کتاب
 الشوری و غیر اینها و بیفوت چہل ونہ

البیان در تفسیر مشہور بتفسیر ثعلبی
 و کتاب العرائس در قصص انبیاء و کتاب
 ربیع المذکرین و متوفی ۴۲۷ و باید
 دانست کہ ثعلبی لقب او است نہ نسب
 او و گویا پیشہ پوستین روباہ دوزی
 داشته و یا پوستین روباہ فروشی و از
 آنروی اور انعلبی گھنند و ابن خلکان
 گفته کہ او را ثعلبی و ثعلابی ہر دو
 گویند و این سخن تأیید کند کہ ثعلبی
 دارای چنان پیغمبر بودہ است و نیز ثعلبی
 لقب ابو سعید فرج بن قاسم بن احمد ثعلبی
 غرناطی است در شمار ادیبان و مفسران
 و مقربان و شاعران و صاحب کتابی در
 بی موحده و متوفی ۷۸۱ و ندانستم
 ثعلبی در ابو زکریا یحیی بن قاسم بن
 مفرج بن ورع بن خضر بن حسن بن
 حامد تکریتی نسب است و یا لقب
 یاقوت گفته کہ ابو زکریا یحیی از
 پیشوایان مسلمین بود و در طبقہ فقیہان
 و مفسران و لغویان و عرو ضیان
 و شاعران و شاگرد ابن خشاب و متوفی
 ۶۱۶ و این ابیات را در اقسام الف امر
 نظم کردہ است

لألف الأمرض و ب تنحصر

فی الفتح والضم و آخری تنکسر

فألفتح فیما کان من رباعی

کتاب از او نام برده و گفته است وی در آغاز زیدی مذهب بود و سپس بذهب امامیه گرائید و از کوفه باصفهان رفت و در آنجا بزیست و در سال ۲۸۳ در گذشت و نیز از این قبیله است ابو الصلت طریح بن اسمعیل بن عبید تقفی از شاعران توانای دولت اموی و در صلت بیاید و نیز از این قبیله است حارث بن کده بن عمر بن علاج تقفی طبیب مشهور عرب و حارث برای فرا گرفتن فن طبابت بایران سفر کرد و از اساتید آنجا طب آموخت و چندی در ایران بزیست و بحداقت شهره گردید و اموالی در د آورد و هم یکی از اشراف را معالجه کرد و از او مالی گرفت و هم کنیزی که سپس او را سمیه نامید و از این تاریخ بحجاز برگشت و در طائف و طنش زیستن گرفت و میان عرب نیز بحداقت و مهارت در فن طب شهره گردید و سمیه زیادهن ابیهر ازاد و از آنجا که پدرش دانسته نبود او را زیاد پسر پدرش گفتند تا آنگاه که معاویه زیاد را با بوسه میان چسباند و نسب او را بنسب خود پیوست و حارث بن کده تا زمان معاویه زنده بود و نیز از این قبیله

است ابو العباس احمد بن عبیدالله بن محمد بن عماد تقفی در شمار کاتبان و مترسلان و مورخان و صاحب کتاب الزیادات فی اخبار الوزراء و کتاب اخبار ابی نواس و کتاب اخبار حجر بن عدی و کتاب اخبار ابن الرومی و الاختیارات من شعره و کتاب تفضیل بنی هاشم و اولیائهم و ذم بنی امیه و اتباعهم و کتاب اخبار ابی العتاهیه و کتاب المناقضات و غیر اینها و باید دانست که ابو عمر عیسی بن عمر تقفی از پیشوایان عربیت و بخصوص نعو و صاحب کتاب الاکمال و کتاب الجامع در نحو و متوفی ۱۴۹ تقفی نیست بلکه بر قبیله ثقیف در آمد و با ایشان در آمیخت و به تقفی شهره گردید و عیسی بن عمر همان کسی است که از خربیت افتاد و بر زمین نقش بست و مردم گردش انجمن شدند عیسی گفت ما لکم تکاً کأثم علی کتکاً کؤ کم علی ذی جنه افر نفعوا عنی یعنی چونست که گرداگرد مرا گرفتید چونان که دیوانه را گرد گیرید دور شوید از من و از این گونه ترکیبها که دور از فهم مردم بود بکار برد و خلیل بن احمد در باره کتاب جامع و اکمال

وی گفته است

بطل النحو جميعاً كلمة

غير ما حدث عيسى بن عمر

ذاك اكمال وهذا جامع

فهما للناس شمس وقمر

ثلجی بافتح اول وسكون لام

و كسر جيم منسو بست به ثلج بمعنی

برف و آن نام نیای ابو عبدالله محمد

بن شجاع است معروف با بن ثلجی

در شمار فقیهان و محدثان و صاحب

کتاب تصحیح الانار الصحیح و کتاب

النوادر و متوفی ۲۵۶ و نیز ثلج نام

ثلج بن ابی ثلج بن یعقوبی است از

اصحاب حضرت رضا ۴

تلاج با فتح اول و تشدید لام

بمعنی برف فروش لقب ابو عبد الله

حسین بن احمد بن مغیره بوشنجی

است در شمار محدثان و ادیبان و در

بوشنجی گذشت

ثمالة باضم اول بروزن گشاده

بمعنی ته مانده ظرف و ته مانده آب

خوض نیز بمعنی کف شیر لقب هوف

بن اسلام است که پدر تیره از قبایه ازد

بود و از این تیره است ابو حمزه ثابت

بن دینار نمالی از اصحاب علی بن

الحسین ۴ و امام باقر ۴ و امام صادق ۴

و کمی از زمان موسی بن جعفر رادرك

کرد و کتابها پرداخت از جمله تفسیر

قرآن و کتاب زهد و رساله در حقوق

و در سال ۱۵۰ در گذشت و نیز از این

تیره است ابو العباس محمد بن یزید بن

مبرد نحوی و در مبرد بیاید

ثمامة باضم اول بروزن گشاده

بمعنی گیاه سستی که قد نکشد و آن

نام جمعی است و ابو ثمامة کنیت عمرو بن

عبد الله بن کعب صابری است از

شهیدان کربلا و همان کسی است که

فرا رسیدن هنگام نماز پیشین را بیاد

امام حسین ۴ آورد و امام از خدا خواست

که او را در شمار نماز گذاران

بشمار آرد

ثمائینی بافتح اول منسوبست

به ثماین بمعنی هشتاد و آن قریه ایست

بالای شهر موصل در جزیره ابن عمر

و ابو القاسم عمر بن ثابت ثمائینی از

اعلام ادب و شاکرد ابن جنی و شارح

کتاب اللمع ابن جنی و شارح کتاب

التصریف ملوکی و متوفی ۳۹۲

منسوبست و نیز ثمائینی لقب شریف

مرتضی عام الهادی است نه نسبت و او را

ثمائینی از آن روی گفتند که هشتاد

هزار جلد کتاب بر جای گذاشت

نیز کتابی بنام الثمانین پرداخت نیز هشتاد سال و هشت ماه عمر کرد

ثوابه با فتح اول بروزن نهاده بمعنی پاداش نام ثوابه بن خالد است که فرزندانش بآل ثوابه (خاندان ثوابه) شهره اند و سه تن از اینان در شمار کاتبان و مترسلانند ابو الحسن محمد بن جعفر بن ثوابه منشی و کاتب دیوان المقتدر بالله عباسی و نامه که در دومین بار وزارت ابن فرات نوشت و شهرها پراکند مورد تحسین کاتبان و منشیان گردید و آن نامه را با قوت در معجم البلدان آورده است وی در سال ۳۱۲ در گذشت و ابو الحسن جعفر بن محمد بن خالد بن ثوابه در شمار کاتبان بلیغ و مترسلان فصیح در دیوان رسائل المعتضد بالله عباسی و در سال ۲۸۴ در ری از جهان بر رفت و ابو العباس احمد بن محمد بن ثوابه کاتب دیوان رسائل المقتدر بالله عباسی و در باره وزن کتابتش علی بن عیسی وزیر باو گفت که از نیای تو نویسنده تر نبود و پدرت از نیات نویسنده تر بود و تو از پدرت نویسنده تری و ابو العباس کتابی در رسالت و خط تألیف کرد و کتابی در مجموع رسائلش و در سال ۲۷۷ در گذشت

ثوبان با فتح اول و سکون و او بمعنی بازگشتن نام ثوبان بن بجدد صحابی است که پیغمبر او را بخريد و آزاد کرد و نیز نام ذوالنون مصری است از پیران راه و در ذوالنون ترجمتش بیاید

ثوری با فتح اول و سکون و او منسوبست به ثور بمعنی گاو نر و آن نام چندین پدر تیره است در عرب از جمله ثور بن مالک بن معاویه پدر تیره از قبيله همدان و حسن بن صالح همدانی ثوری زیدی رئیس فرقه صالحیه از فرق زیدیه و متوفی ۱۶۸ بدو نسبت رسانند و از جمله ثور بن عبد مناف بن و د پدر تیره از قبيله اسد و ربیع بن خثیم بن غانم بن عبدالله اسدی ثوری کوفی یکی از هشت زاهد مشهور و متوفی ۶۱ یا ۶۳ بدو منسوبست گویند بیست سال مهر سکوت بر لب زد و خاموش ماند و هفت زاهد دیگر هرم بن حیان و او ایس قرنی و عامر بن عبد قیس و ابو مسلم خولانی و مسروق بن اجدع و حسن بصری و اسود بن یزید و بعضی برجای اسود جریر بن عبدالله را نوشته اند و از جمله ثور بن عبد منات بن اد بن طابخه بن الیاس بن مضر پدر

تیره از قبیلہ مضر و ابو عبدالله سفیان بن سعید بن مسروق ثوری کوفی از اعظام محدثان عامه و کسیکه سنیان او را رایتی از ریات دین و پیشوائی از پیشوایان مسلمین شمرند و متوفی ۶۱ بدو منسوبست و باید دانست که ابو محمد عبدالله بن محمد بن هرون که ابن ندیم در فهرست نام او را برده ثوری نیست بلکه توزی است باتای قرشت و در توزی گذشت و ثوری از اغلاط نویسندگان است و سیوطی نیز در کتاب بغیة الوعات توزی ضبط کرده است

تویر با ضم اول و فتح و او مصفر نور بمعنی نر گاوک یا گاو نرک نام ابوالجهم نویر بن ابی فاخته (۱) سعید بن علاقه (۲) است که شیخ اورادر شمار اصحاب حضرت سجاد ۴ آورده است و ذهبی گفته با آنکه نویر را فنی است علمای سنت حدیث از او فرآ گرفتند

ثویبه با ضم اول و فتح و او مصفر ثوابه بمعنی پاداشک نام زوجه ابولہب است گویند ثویبه پیش از آنکه محمد (ص) را بحلیمه سعدیه بسپارند پیغمبر را

(۱) فاخته با کسر خای نخذ و فتح تالی قرشت قسمی از کبوتران صحرائیند و نام چند تن از زنان صحابیات است

(۲) علاقه با کسر عین بی نقطه بمعنی آویزه

شیرداد و بعضی بر آنند که ثویبه کنیز ابولہب بود نه زوجه او

جابانی منسوبست بجا بان از قرای واسط و ابوالقنایم محمد بن علی بن فارس جابانی شاعر بدان منسوبست و در هر ثی بیاید

جابری با کسر با ی ابجد منسوبست بجابر بن عبدالله بن قادم ہمدانی پدر تیره از قبیلہ ہمدان کہ بہ بنی جابر ہمدان نیز شہرہ اند و شیب بن عبد اللہ ہمدانی جابری صحابی کہ در ہمہ غزوات پیغمبر (ص) حاضر بود و ہم در کربلا جزو یاران امام حسین ۴ بود و بسعادت شہادت رسید بدو منسوبست

جاجرمی با فتح جیم دوم منسوبست بجاجرم از توابع بجنورد و معین الدین ابو حامد محمد بن ابراہیم جاجرمی فقیہ شافعی صاحب کتاب الکفایہ در فقہ و کتاب الايضاح و متوفی ۶۱۳ بدان منسوبست و نیز از ہمان قریہ است پدر الدین جاجرمی از شعرائی معروف قرن ہفتم ہجری بود مجد همگر و ستایشگر خواجہ شمس الدین محمد جوینی و بہ الدین جوینی و صاحب دیوان شعر و متوفی ۶۸۶

بدرالدین در مدح خواجه بهاء الدین
قصیده نظم کرده که هیچ نقطه در
آن نیست و با آنکه اینکار بی فائدت
است و هم سخن پرداز را براه دشوار
برد خوب از عهده بر آمده است و با
این مطلع شروع شده است

که کرد کار کرم مرد وار در عالم
که کرد اساس مکارم مہمد و محکم
و این دو رباعی بسیار پخته

از او است

دنیا چو محیط است و کف خواجه نقط
پیوسته بگرد نقطه میگرد خط
پرورده او سکه و مه و دون و وسط
دولت نهد خدای کس را بفلط

گفتم سخنت شگفته و ش چون آید
با آنکه همه چو در مکنون آید
گفتا سخن از چنین دهانی که مرا است
گر نشکنمش چگونه بیرون آید
و نیز فرزندش محمد بن بدرالدین

جاجرمی وی نیز در شمار شاعران
بود و کتابی بناء مونس الاحرار فی
دقایق الاشعار حاوی بهترین اشعار
نوشت و از اشعار خود نیز در آن
گنجانید و نیز طالب جاجرمی از
مریدان شیخ نورالدین آذری
طوسی که در شیراز زیستن گرفت و

مثنوی مناظره گوی و چو گان بنام
سلطان عبداللہ بن ابراهیم بن شاهرخ
میرزا گورگانی منظوم کرد
و از او صلت بستد و نوازش یافت و این
شعر از او است

رفتی و بگریستم چندانکه آب از سر
گذشت

از پیت زانرو نمی آیم که پایم در گلست
و نیز این رباعی از او است

در کوچه عاشقی به پیمان درست
میگفت بمن اهل دلی روز نخست
طالب مطلب کسی که او غیر توجست
رو طالب آن باش که او طالب تست

چاچی بادیوم فارسی منسوبست
بچاچ که شهر بست در ترکستان و عربان
در تعریب آنرا شاش گویند و بدرالدین
چاچی از شاعران توانای فارسی
زبان که در هند زیست و شاعر مخصوص
در بار غیاث الدین الغ خان بود و صاحب
دیوان شعر بدان منسوبست

جا حظ با کسر حای حطی کسی
را گویند که حدقه چشمش بیرون
جسته باشد و آن لقب ابو عثمان عمرو بن
بحرین محبوب لیشی بصری است از
اعاظم نویسندگان و از اعلام متکلمان
و شاگرد نظام متکلم مشهور و خود

نیز پیشوای فرقه از متکلمان که
بجا حظیه شهره‌اند و جا حظ برای
قدرتی که بر نوشتن داشت دانشهای خود
را نوشت و پرا کند تا جائیکه ابن خلکان
گفت جا حظ در هر فنی تصنیف کرد
و با مقاله پرداخت تا آنجا که گفت
جا حظ با همه فضائلی که داشت زشت
منظر بود و شیخ بهائی در کشکول
گفته که جا حظ چندان زشت بود
که شاعر در وصفش گفت

لو يمسح الغنزير مسخاً ثانياً

ما كان الا دون قبح الجاحظ
و جا حظ خود گفت که متوکل
مرا برای تأدیب و تعلیم فرزندانش
بسامرا طلبید اما چون زشتی منظر مرا
دید ده هزار درهم داد و بیاز گشتم
اشارت کرد در ریخ آمدش با قبح منظر
مؤدب فرزندانش باشم من آن دراهم
را گرفتم و از نزد متوکل بیرون
شدم و محمد بن ابراهیم را دیدم که
ببغداد خواست رفتن و مرا نیز در
کشتی خود نشانید و بر راه افتادیم تا بدهانه
نهر ناطول رسیدیم کنیز کی خواننده
را گفت بخواند کنیزك عود (مزمار)
را برگرفت و این دو شعر را خواند
کل يوم قطیعة و عتاب

ينقضي دهرنا ونحن غضاب
ليت شعري انا خصممت دون
ذالخلق ام كذا الاحباب
آنگاه کنیزك ديگر طنبور
(تار) برگرفت و این دو بیت را خواند
و ارحمة للعاشقين
ما انت اري لهم معيناً
کم بهجرون و بصرون

و يقطعون فيصبرونا
کنیزك عودنو از پرسید پس
عشاق چه کنند گفت چنین کنند و پرده
را بدرید و من صورتش را انگریستم
که همچون پاره ماه بود و خود را
در دجله افکند زیبا پسری که مگس
پرانی بردست داشت و مگسهای محمد
بن ابراهیم را پرانید و در جمال کمی
از آن کنیزك نبود این شعر خواند
انت الذي غرقته

بعد القضاء او تعلیمنا
و بید رنگ خود را بدجله افکند
کشتیان با شتاب کشتی را بطرف
ایشان براند و دیدیم که هر دو دست
در آغوش هم کشیدند و در آب فرو
رفتند و از دیدگان ما نا پدید گشتند
باری جا حظ فراوان کتاب پرداخت
از جمله کتاب البیان والتبیین و کتاب

الحيوان و كتاب النبی و المتنبی و كتاب الامامة علی مذهب الشيعة و كتاب اخلاق الملوك و كتاب البغلاء و كتاب الرد علی العثمانيه و كتاب الكيمياء و كتاب الاستبداد و المشاورة و كتاب التسوية بين العرب و العجم و كتاب المعلمين و كتاب الجوارى و كتاب النساء و كتاب المغنين و كتاب العاسد و المحسود و غير اينها و بر نظم شعر نیز توانا بود و اين سه بيت نمونه طبع او است

يطيب العيش ان تلقى حكيما

غذاء العلم و الراى المصيب

ليكشف عنك حيلة كل جهل

و فضل العلم يعرفه الاديب

سقام الحرص ليس له شفاء

وداء البخل ليس له طبيب

و در سال ۲۵۵ در بصره از دنيا برفت

جارالله با اضافت جار بالله

بمعنى همسايه خدا و آن لقب زمخشرى

است که چندی در مکه زیستن گرفت

و مجاورت خانه خدا را برگزید و

بجارالله شهره گردید و ترجمتش در

زمخشرى بیاید

جار بردی با فتح باى ابجد و

سکون راى بی نقطه مؤلف غياث

اللغات گفته نام قریه ایست اما آن قریه کجا است تعیین نکرده است نگارنده گوید سخن مؤلف غياث اللغات درست نیست و در جای دیگر نیز ضبط آنرا نیا فتم و آنچه درست بنظر رسد اینست که جار بردی مخفف جار بردارى است منسوب بجار بردار و جار در لغت بانك و شور و غوغا را گویند و فخر الدين را از آنروى که در مباحثات علمى شور افکن و غوغا طلب و بانگ بردار بود جار بردار گفتند و در نسبت جار بردارى شد و این نسبت بر او بماند اما در تعریب ترکیب درست که استعمال آن مورد انس بود از میان رفت و جار بردی شد و در زیر نقاب تعریب معنی آن پوشیده ماند باری جار بردی لقب فخر الدين احمد بن حسن جار بردی است از افاضل ادیبان و شاگرد قاضی بیضاوی و شارح منهاج بیضاوی و شارح کتاب الحاوی در فقه و شارح شافیه ابن حاجب و شارح کشاف و متوفى ۷۴۶ جار بردی در تبریز زیستن گرفت و در تبریز از جهان رفت و میان او و قاضی عضد ایجی در مسائل علمى

مشاجرا تیسست و هر کتبام بر راهی
رفته اند

جارود بر وزن لا هوت بمعنی
شوم و آن لقب بشر بن عمر و عبدی
است از صحابه پیغمبر (ص) و او را جارود
(شوم) از این روی لقب دادند که بر
شترش که مویش ریخته بود نشست
و خود را میان عشیره مادری خود رسانید
قضارامیان شتران ایشان مرضی پدید
گر دید و سبب مرگ شترانشان شد
و ابو الجار و دکنیت زیاد بن مندبز
عبدی است از علمای زبیدی و خود نیز
مؤسس فرقه در مذهب زبیدی بنام فرقه
جارودیه و ابو الجار و دکور
بود و در سال ۱۵۰ در گذشت
جاریه با کسر رای بی نقطه از
اعلام مردان و نام چندتن از صحابه
و محدثان است و جاریه در این چند
معنی بکار رفته است کشتی - آفتاب -
کنیز - دختر - نعمت - روان
و بمعنی اخیر مؤنث جاری است
از جریان

جازری با کسر زای نقطه دار
منسوبت بجازر که قریه ایست از قرای
نهران و حفص بن اعرج جازری از
اصحاب امام صادق ۴ بدان منسوبت

جامدی با کسر سین بی نقطه
منسوبت بجاسم و آن قریه ایست
در هشت فرسنگی دمشق و ابو تمام
حیب بن اوس طائی جاسمی که
ترجمتش در تمام گذشت بدان منسوبت
جاك بروزن پاك نام نیای
ابوطاهر محمد بن علی بن جاك قمی
است صاحب کتاب الحکمین و بعضی
او را تمیمی گفته اند و جاك معرب
پاك است

جالطی با فتح لام منسوبت
بجالطه از قرای قرطبه و ابو عبدالله
محمد بن قاسم بن محمد اموی قرطبی
جالطی در شمار فقیهان و ادیبان
و متوفی ۴۰۳ بدان منسوبت

جامدی با کسر میم منسوبت
بجامد و آن قریه بزرگی است از قرای
واسط و ابو یعلی علی بن حسین جامدی
واسطی در شمار محدثان بدان
منسوبت

جامع با کسر میم لقب ابو عصمه
نوح بن ابی مریم خراسانی است
شمار محدثان و ادیبان و از زهری
حدیث کرد و با ابو حنیفه حدیث رسانید
و در سال ۱۷۳ در گذشت و شهید ثانی
گفت که جامع از حدیث سازان بود

و اورا جامع از این روی لقب دادند که
 علمی را جمع و فراهم کرده بود
 جامع باقولی باقول باضم قاف
 بر وزن باروت بمعنی دوات سفالین و نیز
 کوزه بیدسته است و جامع باقولی لقب
 ابوالحسن علی بن حسین بن علی نحوی
 است در شمار افاضل ادیبان و در سال
 ۵۳۵ این بیت فرزدق را نوشت
 ولیت خراسان الذی کان خالداً

بها اسداً اذ کان سیفاً امیرها
 و بخراسان فرستاد افاضل خراسان
 هر کدام شرحی بر آن بیت نوشتند
 نگارنده گوید میان نحویان و معربان
 در معنی و اعراب شعر بالا اختلاف در
 گرفت و سخن میان ایشان فراوان
 داد و ستد شد و فرزدق با شعر دیگر
 خود که گفته است

ومأمثله فی الناس الامم لکا

ابو امیه حی ابوه یقاربه
 نیز نحویان را به بحث در معنی و اعراب
 آن واداشت، باری جامع باقولی کتابها
 پرداخت از جمله کتاب شرح لامع
 و کتاب کشف المشکلات و ایضاح
 المعضلات فی علل القراءات و کتاب
 الجواهر و کتاب المجمل و کتاب
 الاستدراک علی ابی علی و کتاب البیان

فی شواهد القرآن و در ترغیب بفرأ
 گرفتن علم نحو گفته است
 احبب النحو من العلم فقد
 يدرك المرء به اعلى الشرف
 انما النحو ی فی مجلسه
 کشهاب ثاقب بین السدف
 ینخرج القرآن من فیه کما

ینخرج الدرّة من بین الصدف
 سال وفاتش بنظر نرسید و او
 را جامع از آن روی گفتند که علوم را
 جمع کرد و اما باقولی دور نیست که
 پیشه وی ساختن دوات سفالین و یا
 کوزه بیدسته و یا هر دو بوده و یا
 فروشنده آنها بوده است

جامورانی باضم میم منسوبست
 بجای موران معرب جماران که از
 قرای معروف تهران است و ابو عبدالله
 محمد بن احمد جامورانی رازی از
 ضعاف محدثان بنا بر اصل تضعیف
 قبیان بدان منسوبست

جاموس باضم میم معرب
 گاو میش است و ابو الجاموس کنیت
 ثور بن یزید است که گویند ابن مقفع
 فصاحت را از او آموخت
 جامی منسوبست بجام و آن
 نام بخشی است کوهستانی دارای

قرای بسیار از بخشهای خراسان
 و جامی تخلص نورالدین ابوالبرکات
 عبدالرحمن بن نظام الدین احمد بن
 شمس الدین محمد است که در جام
 سال ۸۱۷ از مادر بزاد و بمناسبت
 اینکه جدش شمس الدین محمد و نیز
 پدرش نظام الدین احمد در محلت
 دشت اصفهان زیستند در آغاز دشتی
 تخلص کرد و از آن پس که بجام
 رفت و در آنجا زیستن گرفت جامی
 را برگزید و نسبش از یکسوی
 بمحمد بن حسن شیبانی شاگرد
 ابوحنیفه رسد و از سوی دیگر بشیخ
 الاسلام احمد ژنده پیل جامی از
 عرفای نامور قرن پنجم و عبدالرحمن
 خود در آن باره گفته است

مولد م جام و ر شعه قلم
 جرعه جام شیخ الاسلامی است
 لاجرم در میان اهل سخن
 بدو معنی تخلصم جامی است

جامی سرآمد افاضل و دانشمندان
 و سرحلقه شاعران عصر خود بود
 و سرعت آوازه فضلش در جهان پیچید
 و اشعارش سر زبانها افتاد و آثارش
 میان دانشمندان پراکنده گردید و
 کتابهای نفیس پرداخت مانند کتاب

نجات الانس و کتاب اشعة اللمعات
 و کتاب درة الفاخر و کتاب فوائد
 الضیائیة معروف بشرح جامی که برای
 فرزندش ضیاء الدین یوسف نوشت
 و کتاب نظم الدرر و این کتاب شرح
 بر قصیده تائیه ابن فارس است و
 کتاب نقدا لنصوص فی شرح نقش
 الفصوص و شرح قصیده برده و شرح
 مخزن الاسرار و شرح مفاتیح الغیب
 صدر الدین هو نوی و کتاب تجنیس
 اللغات و کتاب بهارستان بسبک گلستان
 و غیر اینها و منظوماتش شامل سبعة
 بنام -۱- سلسلة الذهب -۲- سلمان
 و ابسال -۳- تحفة الاحرار -۴- سبعة
 الاسرار -۵- یوسف و زینب -۶- ایلی
 و مجنون -۷- خرد نامه اسکندر
 و دیوان قصائد و غزایات و برای
 نمونه از طبع روان و نظم شیرینش
 بیتی چند بیارم

زیر گل تنگدل ای غنچه رعنا چونی
 بیتو ما غرقه بخونیم تو بیما چونی
 سلك جمعیت ما بیتو گسته است
 ما که جمعیم چو نیم بر آب چونی
 بیتو در روی زمین تنگ شده بر ما جا
 تو که در زیر زمین ساخته جا چونی

ریزم ز مژه کو کب بیما درخت شبها
تاریک شبی دارم با این همه کو کبها
ساریست سر عشق در اعیان علی الدوام
کالبدر فی الدجیة والشمس فی الغمام
ممکن ز تنگنای هدم نا کشیده رخت
واجب بجلوه گاه قدم نا نهاده کام
در حیرتم که اینهمه نقش و نگار چیست
بر لوح صورت آمده مشهود خاص و عام
عشق است و بس ~~که~~ در دو جهان جلوه
میکند

گاه از لباس شاهو که از کسوت گدا
این همه سیمبران سنک تو بر سینه زنان
تلخ کام از لب میگون تو شیرین دهنان
دلق سالوس مرا پرده ناموس درید
جلوه تنگ قبایلت تنک پیرهنانت
بر در پیر خرا بات که خمیخانه او
باد معروس ز سنک ستم خم شکنان
میزدم حلقه بر آمد ز درون آوازی
کای تورا خاتم دولت گرو اهر منان
ساکن خانقه و مدرسه میباش که نیست
کنج میخانه ما جز وطن بیو طنان
لاف قوت مزنی ای پشلاغر که شکست
زیر این بار گران پشت همه پیل تنان
جامی این نظم حسین گر بفرستد سوی
فارس

حافظش نام نهاد خسرو شیرین سخنان

جامی در سال ۸۹۸ در هرات
در گذشت و هشتاد و یکسال در جهان
بزیست و نیز از آن بخش است شیخ
احمد جامی معروف به ژنده پیل و در
ژنده پیل بیاید و نیز از این بخش است
عبدالله هاتفی جامی خواهر زاده
نورالدین عبد الرحمن جامی که در
خر جرد که یکی از قرای جام است
از مادر بزادوی نیز در شمار شاعران
تواناست و پنج مثنوی نظم کرد
بنام ظفر نامه تیموری و هفت منظر
ولیلی و مجنون و شیرین خسرو و اسمعیل
نامه در غزوات شاه اسمعیل صفوی و در
سال ۹۲۷ در گذشت

جیبائی باضم اول و تشدید بای
ابجد منسوبست بجبا و آن قریه ایست در
نهر و آن و قریه ایست نزد یک هیت
و قریه ایست در خوزستان و از این
قریه اخیر است ابو علی محمد بن
عبدالوهاب بن سلام بن خالد بن حمران
بن ابان جیبائی و فرزندش ابو هاشم
عبد السلام بن محمد جیبائی در شمار
متکلمان و هر دو از رؤسای فرقه
معتزله اند اما ابو علی در سال ۲۳۵ از
مادر بزاد و در بصره علم کلام آموخت
و بزودی از نشیب شاگردی بفراز

استادی رسید و از جمله شاگردانش ابو الحسن اشعر بست که پس از فرا گرفتن علم کلام از راه استاد روی بر تافت و خود را هی جدا گانه رفت و مؤسس فرقه اشاعره گردید و ابوعلی در سال ۳۰۳ در بغداد از جهان برفت و اما ابو هاشم عبدالسلام پیش از پدرش اعتبار یافت و فز و نتر در فن کلام تحقیقات کرد و گروهی تحقیقات او را قلاده وار برگردن آویختند و در نتیجه ابو هاشم پیشوای فرقه گردید که سپس بنام فرقه بهشمیه (۱) معروف گشت و کتابها پرداخت از جمله کتاب الجامع الکبیر و کتاب الجامع الصغیر و کتاب الابواب الکبیر و کتاب الابواب الصغیر و کتاب الانسان و کتاب المسائل العسکریات و کتاب النقض علی ارسطاطالیس فی الکون و الفساد و کتاب الطبایع و النقض علی القائلین بها و کتاب العوض ابن ندیم گفته که ابو هاشم زبیرک و با هوش و تیز فهم و آفریدگار کلام بود و در سال ۳۲۱ در بغداد در گذشت و در همان روز

(۱) بهشمیه باضم اول و سکون های هوز و کسر شین نقطه دار مخفف ابو هاشمیه است منسوب بابو هاشم

ابن درید نیز از جهان برفت و مردم گفتند امروز کلام و لغت در گذشتند و ابن درید پیشوای لغویان بود چونان ابو هاشم که پیشوای منکلمان

جباخانی بافتح اول منسوبست بجباخان که قریه ایست نزدیک بلخ و ابو عبدالله محمد بن علی بن حسین بن فرج جباخانی بلخی در شمار حفاظ محدثان عامه و متوفی ۳۵۷ بدان منسوبست ، نگارنده گوید جبا با کسر جیم بمعنی باج و خراج است و جباخانی منسوبست بجباخانه و گویا آن قریه نخست باجخانه بوده و باهمان نام مانده است و در تعریب جباخان شده است

جبرانی بافتح اول و سکون بای ابجد منسوبست به جبرین با کسر جیم برخلاف قیاس و آن قریه ایست از قرای حلب و تاج الدین ابوالقاسم احمد بن هبة الله بن سعد الله بن سعید جبرانی در شمار ادیبان و نحویان و مقریان و متوفی ۶۶۹ بدان منسوبست جبرویه جبر بر وزن فتح

باضافت ویه نام نیای ابو محمد عبدالله بن احمد بن جبرویه است از متکلمان امامیه و صاحب کتاب الکامل در امامت و گذشت که ویه کلمه فارسی است

و آنرا در مقام تحسین و اعجاب بکار
برند یعنی چه نیکو جبری و باید دانست
که جبر از اعلام متعارفه عرب است و
در چندین معنی بکار رفته است - ۱ - بزور
کسی را بکاری و داشتن ۲ شکسته
بستن و جابر از همین ریشه است بمعنی
شکسته بند ۳ گرد نکشی ۴ مرد دلیر
۵ حال کسی را نیکو کردن و از همه
این معانی ممکن است نام گزاری
گرده باشند اما معنی دوم و پنجم با
نظر نام گزاران نزدیکتر است

جبرینی با کسر اول و سکون
دوم منسوبست بجبرین و آن حصار است
در بیت المقدس و طه بن مهنا جبرینی
که در حلب زیستن گرفت و در شمار
محققان و ادیبان و شاعران بود و کتاب
تراجم اهل البدر الکرام پیرد اخت
و در سال ۱۱۷۳ در گذشت بدان
منسوبست

جیب باضم اول بزوزن زیر
نام جیب بن حارث صحابی است و همان
کسی است که پیش از جبر رفت و گفت
من مردی بسیار کهنکارم گنت توبه
کن گفت توبه میکنم و باز توبه ام را
میشکنم گنت باز توبه کن و هر وقت
گناه کردی بتوبه کردن گرای

گفت گناهم بسیار شود گفت عفو خدا
بیشتر از جرم تست و جب در لغت بمعنی
بریدن و چیره شدن و غایه کردن
و آستن کردن درخت خرما است
و جیب با معنی دوم سازگارتر است

جبر باضم اول بزوزن زیر از اعلام
متعارفه است و نام ابوفراس جبرین
غالب است در شمار فقیهان و خطیبان
و شاعران و صاحب کتاب السنن
والاحکام و کتاب احکام القرآن و کتاب
المختصر و کتاب الجامع الکبیر و ابن
جبر کنیت محمد بن احمد بن جبر
اندلسی است از اعلام افاضل و صاحب
رحله مشهوره بر حله ابن جبر و متوفی
۶۱۴ ابن جبر نیز مانند ابن بطوطه
و ناصر خسرو قبادیانی از رحلتی که
کرد ارمغان خوبی آورد و مشاهدات
خود را در سفری که کرد نوشت
و آگاهیهای خوبی بیادگار گذاشت

جمعی با ضم اول و فتح دوم
منسوبست بجبع و آن قریه ایست در
جبل عامل و جمعی از اعظم فقیهان
و محققان از آنجا برخاسته اند مانند
شیخ زین الدین بن نور الدین بن علی بن
احمد بن محمد بن جمال الدین بن تقی
بن صالح بن مشرف جمعی عاملی معروف

بشہید ثانی یکی از نوادر روزگار
 در دانشجوئی و دانش پروری و کسی
 است کہ برای فرا گرفتن علوم سفرها
 و رحلتها کرد و از ہر استادی کہ مایہ
 از دانش داشت و توانست خود را باو
 رساندن کسب دانش کرد و فراوان
 دانش آموخت و فراوان دانش
 پیرا کند و کتابها پرداخت از جملہ
 کتاب الروضة البہیة از نقایس کتب
 فقہ و کتاب روض الجبان فی شرح ارشاد
 الاذهان و کتاب المسالك و کتاب غایة
 المراد فی شرح الارشاد و کتاب تمہید
 القواعد و کتاب منیة المرید فی آداب
 المفید والمستفید و غیر اینها شہید ثانی
 میان دو تن کہ خصومت داشتند داری
 کرد محکوم بر آشفت و پیش قاضی
 صیدا شکایت برد و شہید را بیدعت
 گزاری متہم کرد و قاضی نیز بسلاطین
 سلیم عثمانی ماجری را نوشت و سلطان
 سلیم فرمان کرد تا او را دستگیر کنند
 و زندہ پیش او برند شہید نیز در پنهانی
 و پوشیدگی خود را بمکہ رسانید
 و حالیکہ از نماز پسین فارغ شدہ بود
 او را دستگیر کردند و چہل روز در
 یکی از خانہ های مکہ او را زندان
 کردند آنکاہ او را بقسطنطنیہ بردند

و پیش از آنکہ او را زندہ بسلاطین سلیم
 برسانند کشتند و سرش را نزد سلطان
 سلیم فرستادند و تنش را در ساحل دریا
 بخاک سپردند و این واقعہ در سال ۹۶۵
 اتفاق افتاد و مانند فرزند دانشمندش
 شیخ حسن بن شیخ زین الدین از
 دانشمندان نامور و محققان بلند آوازہ
 و صاحب کتاب المعالم و کتاب منتقی
 الجمان فی الاحادیث الصحاح و العسان
 و کتاب مشکوٰۃ القول السدیدہ فی تحقیق
 معنی الاجتہاد و التقلید و کتاب التجریر
 الطاوسی در رجال و غیر اینها و دیوان
 شعر و کتاب معالم او بیش از سہ قرن است
 کہ کتاب درسی دانشجویان است و از
 جملہ قصائدی کہ پرداختہ قصیدہ لامیہ
 ایست کہ در نہایت رقت و جزالت است
 و شیخ بہائی در کشکول آنرا آورده
 است و در سال ۱۰۱۱ در گذشت و مانند
 دختر زادہ دانشمندش سید محمد بن
 علی بن حسین بن ابی الحسن موسوی
 جبلی عاملی در طبقہ محققان و فقیہان
 و رفیق بحث و درس دانی خود
 حسن صاحب معالم و این در دانشمند
 تا پایان عمر راہ مصافحات و دوستی صادقانہ
 را سپردند و در اینکار انگشت نما
 گردیدند و سید محمد نیز کتابهای

محققانہ پرداخت از جملہ کتاب مدارک
 الاحکام فی شرح شرایع الاسلام و شرح
 مختصر نافع و حواشی بر تہذیب و
 استبصار و الفیہ شہید و مانند فرزند شیخ
 حسن صاحب معالم شیخ محمد بن حسن بن
 زین الدین جبعی شاملی در شمار فقیہان
 و ادیبان و صاحب کتاب شرح تہذیب
 الاحکام و شرح استبصار و شرح اثنا عشریہ
 و حواشی بر شرح لمعہ و معالم و اصول
 کافی و مختلف و مدارک و مطول و رسالہ
 در تزکیہ راوی و کتاب روضۃ الخواطر
 و نزہۃ النواظر و کتاب تحفۃ الدھر
 فی مناظرۃ الفنی و الفقر و متوفی ۱۰۳۰
 و مانند فرزندش شیخ زین الدین بن
 محمد بن حسن بن زین الدین جبعی
 در شمار ادیبان و فقیہان و محدثان
 و استاد شیخ حر عاملی و صاحب دیوان
 شعر و متوفی ۱۰۶۲ و مانند فرزند
 دیگرش شیخ علی بن محمد بن حسن
 بن زین الدین جبعی در شمار فقیہان
 و ادیبان و صاحب کتاب الدر المنظوم من
 کلام المعصوم و کتاب الدر المنثور من
 المأثور و غیر المأثور و غیر اینہا و متوفی
 ۱۱۰۳ و مانند شیخ بہاء الدین محمد جبعی
 و پدرش عزالدین حسین بن عبد الصمد
 جبعی حارثی کہ ہردو در حارثی بیابند

جبلہ با فتح اول و دوم و سوم
 بمعنی رو - نیرو - طبیعت - ریشہ
 نام جمعی است از جملہ جبلتہ بن ایہم
 آخرین ملوک غسان

جبلی با فتح اول و دوم منسوبست
 بجبل بمعنی کوه و عربات شہرہا
 و دیہا کہ در دامنہ رشتہ کوهہا افتادہ اند
 جبل خوانند از جملہ جبل لبنان کہ
 بجبل عامل نیز مشہور است و ساکنان
 شہرہا و قریہ ہای آنجا را جبل عاملی
 و نیز عاملی و نیز جبلی گویند و از جملہ
 شہرہا و دیہای عراق عجم کہ بیلاذ جبل
 بیشتر مشہور بودند و ساکنان آنہا را نیز
 جبلی گفتند و باید دانست کہ افزون از
 جبلی باید نام شہر و قریہ را نیز برد
 همچنانکہ عبد اللہ بن جہضم جبلی ہمدانی
 نویسند و یا عبدالعزیز بن صالح جبلی
 بروجردی و بر این قیاس باشد سایر نسبتہا
 و گرنہ در نسبت درست دانستہ نگردد
 و نیز همان عمل را در مورد نسبت بجبل
 عامل کنند و گویند جبعی جبلی و یا
 عاملی و میسی عاملی و یا جبلی و نیز
 منسوبست بجبل ہرات و ابوسعید محمد
 بن دیسق جبلی ہروی از محدثان عامہ
 و متوفی ۵۲۰ و نیز عبدالواسع جبلی کہ
 در غر جستان از مادر بزاد و در ہرات

زیستن گرفت و در سلك شاعران
توانا افتاد و سلطان سنجر سلجوقی
و بهر امشاه غزنوی را ستود و قصاید
و غزلیات نظم کرد و اشعار ملامع را
نیکو برشته کشید و در سال ۵۵۵ در
گذشت بدان منسوبند و این ابیات
نمونه طبع توانای او است

معدوم شد مر و ت و منسوخ شد وفا
زان هر دو نام ماند چه سیمرخ و کیمیا
شد راستی خیانت و شد زیر کی سفه
شد دوستی عداوت و شد مردمی هبا
هر عا قلی بز او یه مانده ممتحن
هر فاضلی بد اهیة گشته مبتلا
و انکس که گوید از رد دعوی کنون همی
کا ندر میان خلق ممیز چو من کجا
دیوانه را همی نشنا سد ز هوشیار
بیگانه را همی بگزیند بر آشنا
عالیست همتم بهمه وقت چون فلک
صافیست نسبتم بهمه نوع چون هوا
بر همت من است سخنهای من دلیل
بر نسبت منست هنر های من گوا
هر گز ندیده و نشنیده است کس زمن
کردار نا ستوده و گفتار ناسزا
در پای جاهلان نه پراکنده ام گهر
وز دست سفلیگان نپند یرفته ام عطا
این فخر بس مرا که ندیده است هیچکس

در ثر من مذمت و در نظم من هجا
و نیز منسوبست بجبل و آن نام
قریه ایست در اندلس و محمد بن احمد
جبللی اندلسی در شمار مجدنان و متوفی
۳۱۳ و محمد بن حسن جبللی اندلسی در
شمار شاعران و ادیبان و معربان و این
چند بیت از او است

وما الا انس بالانس الثین عهدتهم
بانس و لکنت فقد انسه هم انس
اذا سلامت نفسی و دینی منهم
فحسبى ان العرش منى لهم ترس
و در سال ۵۰۰ کشته گردید بدان
منسوبند و نیز منسوبست بجبل که
موضعی است در حجاز و ابو القاسم سلیمان
بن علی جبللی حجازی از مجدنان بدان
منسوبست و نیز منسوبست بنی جبل
و آن قریه ایست در ریم در دامنه جبل
صبر و عبدالله بن احمد بن اسعد جبللی
یمنی در طبقه مقریان و صاحب کتابی
در قرآت سبع بدان منسوبست

جبللی بافتح اول و تشدید پای
ابجد مضموم منسوبست و بیابان آن
ایست بزرگ میان وادی و بیابان
الخطاب محمد بن علی بن محمد بن
ابراهیم جبللی در طبقه شاعران و معاصر
با ابو العلاء معری و متوفی ۴۳۰ بدان

منسوی بست وقاضی جبیلی که داستانش ضرب المثل است از همان قریه است و داستانش اینست که مأمون روزی در کشتی نشست و راه واسط را سپرد و یحیی بن اکثم قاضی القضاة بناو بود مردی را دید در کنار دجله بمجا ذات کشتیش دود و فریاد از ندیا امیر المؤمنین قاضی ماقاضی خوب است و قاضی جبل قاضی خوب است یحیی بن اکثم خندید و بمامون گفت این فریاد کش و بانك بردار خود قاضی جبل است که خوبشتن راستاید و ثنا گوید مأمون چیز کی باو داد و از کارش بر کنار کرد و گفت روا نیست با این اندازه از بیخوردی کسی بر مردم قاضی باشد

جیبیل باغدم ازل و فتح دوم بروزن زیر قریه ایست از قرای شام و جمعی از محدثان بدان منسوب باشند

جیبی باضم اول و تشدید بای ابجد منسوبست بجبار آن نام چندین موضع است از جمله قریه ایست در نهر وان و ابو الحسن احمد بن عبدالله جیبی در طبقه مقریان بدان منسوبست و از جمله قریه ایست از اعمال طرابلس شام و ابو محمد عبدالله بن ابی الحسن جیبی شامی در شمار محدثان و متوفی ۶۰۵ بدان

منسوی بست

جشامه بافتح اول و تشدید ثای نخذ بر وزن هلامه بمعنی کا بوس (خوا بیست که پندارد چیزی سنگین بر او افتاده و فشار بر او آورد چند آنکه از حرکت باز ماند و فریاد کشیدن نتواند) و آن نام جشامه بن قیس و جشامه بن مساحق است که هر دو در سلك صحابه منظوم اند

ججاش با کسر اول جمع ججاش بمعنی گرم خر و کره اسب رانیز ججاش گویند و ججاش نام نیای حکم بن معمر بن قنبر بن ججاش است در طبقه شاعران توانا و میان او و ابن میاده شاعر مهاجرات و معادات بود و فیروزی بیشتر نصیب ابن میاده بود و کمتر نصیب حکم و دانسته نیست میان دو کس که بر سخنوری توانا باشند اگر مهاجرات و نکو هشگری در گیر در سوائی هر يك و قبیله و عشیره هر يك مکجا کشد ججافی بافتح اول و تشدید حای حطی منسوبست به ججاف یا قوت گفته که آن نام محلتی است در نیشابور و ابو عبدالرحمن محمد بن عبدالله ججافی در طبقه محدثان و متوفی ۳۴۱ بدان منسوبست

ججام با ضم اول بر وزن غلام
بمعنی تورم چشم و ابن ججام کنیت ابو
عبدالله محمد بن عباس است و در ماهیار
پساید

جحدری با فتح اول و سکون حای
حطی بر وزن جعفر کو تاء اندام
را گویند و آن نام جحدری بن مغیره
طائی است از اصحاب امام صارق ۴
و ام جحدری کنیت دختر حسان مریه
است که زوجه ابن میاده شاعر بود
و از زنان سخن سنج و شعر ابن میاده
را بر شعر حکم بن معمر هجاء گوی
ابن میاده رجحان داد و فضیلت نهاد
و حکم ام جحدری را نیز با این
ابیات نکوهید

الا عوقت فی قبرها ام جحدری
ولا لقیمت الا الکلا لیب والحمرا
کما حادثت عبد التیما و خلته
من الزاد الاحشور یطانه صفرا
فیالیت شعری هل رات ام جحدری
اکنک ا و ذاقت مغابنک الشقرا
و هل ابصرت ارساغ ابرداورات
قفا ام رماح اذا ما استقت دغرا
رماح نام ابن میاده و ابرد نام
پدر او است
جحدری با ضبط پیش منسوبست

به جحدری بن ضبیعة بن قیس بن نعلبه بن
عکایة بن صععب که پدر تیره ایست
از قبیله قیس بن نعلبه و ابراهیم بن
رجاء جحدری از ثقات محدثان امامیه
و صاحب کتاب الفتنائل بدو منسوبست
جحدری با فتح اول بر وزن جعفر
بمعنی تندرو (عبوس) و هم تندرو نام
جعدم بن فضاله صحابی است

ججش با فتح اول و سکون
حای حطی مفرد ججاش است و گذشت
معنی آن و آن نام پدر زینب
ام المؤمنین دختر ججش است از زنان
پیغمبر (ص)

ججشاه با فتح اول و سکون
حای حطی و فتح ضای نقطه دار بر
آمدگی حدقه چشم باشد و آن لقب
ابو الحسن احمد بن جعفر بن موسی
بن یحیی بن خالد بن برمک بر مکی
است در طبقات ادیبان و شاعران و صاحب
کتاب الطبیخ و کتاب الطنبور بین
و کتاب فضائل السکباج و کتاب الترانم
و کتاب المشاهدات و کتاب ما مشاهدت
من امر المعتمد علی بن التمرغی و ابنها
دیوان شعر و ابو عبد الله حسن بن علی
بن مقله گفت از جعظه پرسیدم که
لقب جعظه را چه کسی بر تو نهاد

گفت ابن معتر روزی مرادید و پرسید
 کدام جا نور است که وقتی او را
 مقلوب (وارونه) کنند ابرو کشتی
 شود گفتم "علق (زلو) زیرا قلب آن
 قلع است (بادبان کشتی) گفت آفرین
 بر تو ای جحفله و آن لقب بر من ماند
 و جحفله را معتمد بالله خیناگر لقب
 داد بمعنی سازنده و خواننده یا قوت
 از آن پس که آن لقب را نوشته
 گفته و ندانستم معنی خیناگر چیست
 و این لفظ فارسی است و از آن روی
 او را خیناگر گفت که جحفله سازنده
 بود و طنبور (تار) رانیکو نواخت و در
 آن فن استاد بود و این دو بیت از
 او است

رحلتم فکم من انة بعد زفرة

مبینه للباس شوقی الیکم

وقد کنت اعتقت الجفون من البکا

فقد ردهانی الرق جزئی علیکم

و در تیره روزی خود گفته

و از شعر فرزدق پیروی کرده است

و قائل قال لی من انت قلت له

مقال ذی حکمة وات له العکم

لست الذی تعرف البطحاء وطانة

و البيت يعرفه و العل و العرم

انا الذی دینه اسعاف سائله

و الضر يعرفه و البؤس و العدم
 انا الذی حب اهل البيت افقره
 فالعدل مستعبر و الجور مبتسم
 و در سال ۳۲۴ در گذشت

جحفلی باضم اول و سکون
 های حطی منسو بست بجحفه و آن
 قریه ایست میان مکه و مدینه و ابوبکر
 عطاء جحفلی در شمار متصوفه و عرفای
 قرن سوم بدان منسو بست

جحل بافتح اول و سکون دوم
 در چند معنی بکار رفته است آفتاب
 پرست - سوسمار - پادشاه زنبوران
 هسل و آن نام جحل بن حنظله است
 در طبقه شاعران و نیز نام جحل بن
 عامر تابعی است از اصحاب
 امیر المؤمنین

جحفیہ باضم اول و فتح دوم
 بروزن جحفینه دور نیست مصغر جحفاف
 باشد بمعنی سیلی که زمین را بکاود
 و هر چه باشد ببرد و یا مصغر جحفه
 باشد بمعنی پاره از روغن و مسکه و نیز
 ته مانده آب در کناره های حوض و
 ابو جحفیہ کنیت و هب بن عبد الله
 صحابی است که از خرد سالان صحابه
 بود و هنوز بعد بلوغ نرسیده بود
 که پیغمبر (ص) جهان را ترک گفت

و امیر المؤمنین او را دوست داشت
و او را خازن بیت المال کرد و هم او را
و هب الخیر نامید و ابو جحیفه در بصره
سال ۷۲ در گذشت

جندادی با ضم اول و فتح خای
نقطه دار منسوبست بجنداده و آن
قریه ایست از قرای بغداد و ابو علی
محمد بن اسمعیل جندادی از حفاظ
محدثان عامه بدان منسوبست

جندجیح با فتح اول بروزن
جعفر بمعنی با نك کردن و جیح جیح
گفتن و میانه چیزی در آمدن و آن
لقب ابو الفتح عبیدالله بن احمد بن محمد
است از شاگردان ابن درید و در شمار
ادیبان و معربان و صاحب کتاب مجالسات
العلماء و کتاب العزلة و الا نفراد
و کتاب اخبار جعظه و غیر اینها

جندزنی با فتح اول و سکون دوم
منسوبست بجندزن بروزن منخن و آن
قریه ایست در سه فرسنگی سمرقند و اعین
بن جعفر بن اشعث جندزنی سمرقندی
از محدثان عامه بدان منسوبست

جداری با کسر اول منسوبست
به بنی جدار که تیره از قبیله انصارند
و نیز نام محلی است در بغداد که
بنی جدار در آنجا زیستن گرفتند و آن

نام را بدان محلت دادند و ابو بکر
احمد بن حسن بن بحر جداری که
خطیب در تاریخ بغداد ترجمت او
را نوشته بدان منسوبست

جدعان با فتح اول بر وزن
در مان بمعنی بریده بینی یا لب یا
گوش یادست و آن نام پدر عبیدالله
بن جدعان است از بخشنندگان عرب
و او را قدح بسیار بزرگی بود که در آن
طعام کرد و ایستادگان و حتی
سوارگان از آن توانستند خورد

جدلی با فتح اول و دوم منسوبست
به جدیله دختر سبیع بن عمرو حمیری
و جدیله در نسبت جدلی آید همچون
حنیفه که حنفی آید و عباس بن جعد
جدلی که به خواهری امام حسین ۴

در کوفه قیام کرد و بکبک مسلم بن
عقیل از مردم بیعت گرفت و این زیاد
از آن پس که مسلم را کشت او را
گرفت و در زندان او کند بدو منسوبست
و نیز ابو عبدالله عبید بن عبید جدلی
از خواص اصحاب امیر المؤمنین و در
دار مختار بن ابی جعد حنفی و همان
کسی است که مختار او را با هشتصد تن
برای رهائی دادن محمد بن حنفیه و
بنی هاشم که با او بودند بمکه فرستاد

و جدلی بامهارت آنانرا از شکنجه
ابن زبیر رهائی دادند و منسوب است
جدی بافتح اول و تشدید دال
بی نقطه منسوبست بجده که شهرست
در کنار دریای احمر در دو ازده
فرسنگی شهر مکه و مردم بغلط آنرا
بجده (حوا زوجه آدم ابو البشر)
نسبت دهند بلکه آن شهر بنام جدّه
بن حزم بن ریان بن حلوان بن عمران
بن الحاف بن قضاة است که در آن
جامتولد گردید و بنام او بماند و سپس
شهر گردید و علی بن محمد بن علی بن
ازهر علیمی جدی در طبقة مقریان
و متوفی ۶۸۴ بد آن منسوبست
و نیز جدی منسوبست به بنی جدان بر
خلاف قیاس که تیره از قبيلة انجم اند
و نیز جدی منسوبست به بنی جده که
تیره از قبيلة قضاة اند و از این تیره
است سوید بن طالب جدی از اصحاب
امام صادق ع و جدی نام پدر محمد
بن جدی بن احمد بن عبدالله بن بهاء
الدین دمشقی است در شمار ادیبان
و فاضلان و شاعران و کاتبان و متوفی
۱۱۳۳ و باین جدی مشهور است
جدیع باضم اول بروزن
زبیر بمعنی بریده دستک یا بریده

گو شک و یا بریده بینیک نام جدیع
بن نذیر مرادی صحاحی است
جدامی باضم اول منسوبست
بجدام که پدر قبيلة ایست و جمعی از
اعیان ادیبان و شاعران از این قبيلة اند
از جمله ظافر بن قاسم بن منصور بن
عبدالله بن خلف جدامی اسکندری
معروف بحداد در طبقة شاعران نیکو
پرداز و صاحب دیوان شعر و متوفی ۵۲۹
در مصر و این دو بیت از او است
ر حلوا فلو لا انتی

ارجو الا یاب قضیت نعیمی

والله ما فارقتهم

لکننی فارقت قلبی

و آن دو بیت را عماد کاتب در

خریده به عینی نسبت داده است و حداد

قصیده مشتاقانه نظم کرد و هنگامی

که از مصر فراسوی مهدیه رفت

آنرا برای ابو الصلت امیه بن

عبد العزیز اندلسی فرستاد و ابیات

آن قصیده همه بلند و نیکو افتاده

و این چند بیت از آن است

الا هل لدا نئی من فراقك افراق

هو اللم لکن لی لقائك در یاق

فیا شمس فضل غربت و لضوئها

علی کل قطر بالمشارق اشراق

لقد ضاء لثني يا ابا الصلت مذ نات
 ديارك عن داري هموم واشواق
 اذا عزي اطفاء وها بمداهمي
 جرت و لها ما بين جفني احراق
 وقد كان لي كنز من الصبر واسع
 و لي منه في صعب النوايب اتساق
 و سينف اذا جردت بعض غراره
 لجيش خطوب صددها منه ارهاق
 الى ان ابان البين ان غراره
 غرور و ان الكنز فقر و املاق
 و تمامت قصيده بر همان سياق است
 و از جمله ابو الحسن علي بن عبدالله بن
 موهب جذامی در شمار مجددان
 و مفسران و صاحب تفسیری بزرگ
 در قرآن و از شاگردان ابن عبدالبر
 و متوفی ۵۳۲ و از جمله احمد بن
 محمد بن منصور بن ابی القاسم بن
 مختار بن ابی بکر جذامی اسکندری
 در طبقه نحویان و مفسران و ادیبان
 گویند در بحث و کنجنگاوی جای
 نایستاد و پیوسته رفتن داشت و ابن
 حاجب در باره او گفته است

لقد سئمت حياتي البحث لولا

مباحث ساکنی الا سکندریه
 و از او است کتاب الا تصیاف
 من صاحب الکشاف و کتاب مناسبات

تراجم البخاری و در سال ۶۸۳ در
 گذشت و از جمله ابو جعفر محمد بن
 حکیم بن محمد بن احمد بن باق جذامی سر
 قسطی در طبقه لغویان و سربان و فقیهان
 و شارح کتاب الا یضاح و توفی
 ۵۳۸ و از جمله ابو عبد الله محمد بن
 ابی سعید محمد جذامی قیروانی معروف
 بابن شرف و از نزدیکان المعز بن
 بادیس امیر افریقیه و معاصر ابن رشیق
 قیروانی و در بار المعز بن بادیس بار
 انداز دانشمندان بود اما این دو دانشمند
 بر دیگران پیش افتادند و امیر نیز
 گاهی آن و گاهی این را نزد یکتر
 گرفت از این روی میان آن دو دانشمند
 بدبینی در گرفت و کار بمهاجرات کشید
 اما نامه مان بعد رسید و این شرف
 کتابها پرداخت از جمله کتاب ابکار
 الافکار و در این کتاب گزیده نظم و
 نثر خود را گرد آورد است و از جمله
 کتاب اعلام الکفر و مسأله الانتقاد و
 دیوان شعر و از او است
 قالوا تسابقت الیوم
 نقلت من نظم السوابق
 خلت الدسوت من الرشح
 ففرزنت فیها الیبادق
 و در سرودی که بخت است زیر دستان

کمر بندد گفته است

خا د منا خیر نا و افضلنا

نطرح اعباء نا و یحملها

فمن یسری الیدین تخدمها

بمناهما الدهر وهی افضلها

و در سال ۶۶۰ در اشبیلیه در گذشت

جدیمہ بافتح اول بروزن سفینه

نام جدیمہ بن مالک بن فہم از مشاہیر

ملوک حیرہ است کہ بجدیمہ الابرش

مشہور و ملقب است

جرا ب الدولہ بکسر اول بمعنی

انبان ظرفی کہ توشہ در آن کنند و

دولت بمعنی گردش زمانہ است و

بمعنوی در گردش کہ بفیروزی و

اقبال کند و از همین روی است کہ

گویند دولت برفلان روی کرد و با

همان منا سبت است کہ القاب رکن

الدولہ و عماد الدولہ و عضدا لدولہ

و فخر الدولہ نہادہ اند و جرا ب الدولہ

لقب ابو العباس احمد بن محمد سجستانی

است از نوادربندہ گویان و ظریفان و در

روزگار المقتدر باللہ عباسی بود و

بمنا سبت افتخاری کہ شاہان دیالہ

بالقاب دولت کردند وی نیز لقب خود

را جرا ب الدولہ نہاد یعنی انبان

گردش روزگار بیکسی و نیز او را

ریح (باد) لقب دادند و ندانستم از

چہ روی او را باد گفتند و جرا ب الدولہ

تار نواخت و پیشہ اوتار زنی بود و

کتاب ترویج الارواح و مفتاح السرور

والافراح پرداختہ او است یا قوت گفته

کہ مانند آن کتاب در فن خود هیچ

تصنیف نشدہ است و ابن ندیم گفته

کہ آن کتاب بزرگی است و شامل

فنون

جراح بافتح اول و تشدید رای

بی نقطہ کسیکہ زخمہارا درمان کند

و آن از علامت معارفہ است کہ جای

وصف نشستہ است و دودمان جراح در

شمار وزیران و کاتبان و مترسلان

چند تن از خلفای عباسی بودہ اند از

جمله داود بن جراح کاتب دیوان

المستعین باللہ عباسی و صاحب کتاب

اخبار الکتاب و کتاب الرسائل و کتاب

التاریخ و فرزندش ابو عبد اللہ محمد بن

داود جراح وزیر عبد اللہ بن معتز در

روزگار ابن ندیم گفته در

روزگاری کہ وی زیست فاضلتر از

او دیدہ نشد و بخط خود فراوان

کتاب نوشت و ہرچہ نوشت باصلاح

آن پرداختہ و ابو الحسن بن فرات از وی

بیمی در دل داشت و بکشتنش اشارت

کرد و او را کشتند و از او ست کتاب
 الورقة فی اخبار الشعراء و کتاب الشعر
 والشعراء و کتاب من سمي من الشعراء
 عمرو فی الجاهلیة والا سلام و کتاب
 الوزراء و کتاب الاربعة و فرزند زاده اش
 ابو الحسن علی بن عیسی بن داود بن
 جراح وزیر المقتدر بالله در شمار
 مفسران و فقیهان و مترسلان و صاحب
 کتاب معانی القرآن و تفسیره و کتاب
 جامع الدعاء و کتاب الکتاب (کاتبان)
 و کتاب سیاسة المملكة و کتاب سیرة
 الخلفاء و متوفی ۳۳۴ و فرزندش
 ابو القاسم عیسی بن علی ، ابن ندیم گفته
 وی یگانه روزگار خود در منطق و علوم
 دیرین بود و کتابی در لغت فارسی
 پرداخت و برادرش عبدالرحمان
 بن عیسی بن داود بن جراح وزیر المتقی
 و در شمار کاتبان و فاضلان و صاحب
 کتاب سیرة اهل الخراج و اخبارهم
 و انسابهم فی القدیمة و الحدیث و کتاب
 التاریخ و کتاب الخراج و باید دانست
 که جراح و صف ابو عبیده صحابی
 معروف نیست بلکه جراح نام جد
 اوست و نامش عامر بن عبدالله بن جراح
 است و ابو عبیده و ابو بکر و عمر
 همچون ساختمانی بودند که یکدیگر

را نگاه داشتند و میان آن سه تن
 پیوند استواری بود و پشتیبا نیزها از
 یکدیگر بیدریغ کردند
 جراحی با ضبط پیش منسوبست
 بابو عبیده جراح صحابی معروف و
 اسمعیل بن محمد بن عبد الهادی بن
 عبد الغنی جراحی دمشقی در شمار
 ادیبان و محدثان و صاحب کتاب
 کشف الخفاء و کتاب مزیل الا لباس
 عما اشتهر من الاحادیث علی السنة
 الناس و کتاب عقد الجواهر الثمین و
 و کتاب نصیحة الاخوان و غیر اینها
 و متوفی ۱۱۶۲ بدو منسوبست

جراحی با فتح اول بر وزن نهاد
 بمعنی ملخ نام جراد بن عبس صحابی
 است و جراده باز یادتی تا در آخر آن
 علم زنان است و ابو جراد کنیت
 عامر بن ربیعة بن خویلد بن عوف بن
 عامر بن عقیل بن کعب بن عامر بن
 صعصعه است از اصحاب امیر المؤمنین
 و دودمان ابو جراد در حلب بفضل
 و ادب مشهورند و از اینان است
 کمال الدین عمر بن احمد بن عبیده
 حلبی معروف به ابن ابی جراد و مشهور
 بابن عدیم و در عدیم ترجمتش بیاید
 جرامرد باضم اول و میم معرب

جوا نمرود نام نیای ابوبکر محمد بن احمد بن جر امرود قطان شیرازیست در طبقه نحویان و ادیبان و متوفی ۵۱۰ یا قوت در معجم و سیوطی در بغیة الوعات او را بفضل و ادب ستوده اند و از سخنان او است که در کودنی و خشک مغزی به از این تعبیر نیست که گویند فلانی نقه است

جراوی با ضم اول منسوبست بجر اوه و آن نام نا حیتی است در اندلس از افعال فحص و عبدالله بن محمد جراوی در شمار کاتبان و شاعران و متوفی ۴۱۵ بدان منسوبست

جر بادقانی بافتح اول و سکون رای بی نقطه منسوبست بجر بادقان معرب و گلپایگان و جمعی از اعلام از آن شهر برخاسته اند از جمله سعد الملک علی بن هبة الله عجللی جر بادقانی معروف با بن ما کو لا و در ما کو لا بیاید و از جمله ابوالشرف ناصح بن ظفر بن سعد منشی جر بادقانی در شمار کاتبان و مترسلان و صاحب تاریخ یمینی و این کتاب ترجمه کتاب تاریخ معروف به سیرة الیمینی است که ابونصر محمد بن عبدالجبار هتبی در اخبار یمین الدولة سلطان محمود

غزنوی پرداخت و ابو الشرف آنرا ترجمه کرد و از جمله نجیب الدین جر بادقانی در سلک شعرای توانا و نیکو پر داز و دیوان شعر ، وی در آغاز جوانی بیغداد رفت و در فتنه مغول در قلعه و شاق چندی بزیست و امرای آن دیار را ستایش گفت و از آن پس که رکن الدین برادر جلال الدین خوارزمشاه عراق و کرمان را گرفت و عماد الملک ساوجی وزیر او شد نجیب الدین بدر بار وی بوسیله همان وزیر راه یافت تا آنگاه که رکن الدین در جنگی که بالشکر مغول در ری و فیروزه کوه کرد کشته گردید نجیب الدین بوطن خویش باز گشت و در همانجا بزیست تا در سال ۶۶۵ در گذشت و این ابیات از او است
دماغ عقل بدیوانگی شود مایل
اگر تو سلسله زلف را بجنبانی
ز سر گرفته جهان از فسانه تو ومن
حدیث یوسف مصری و پیر کنعانی
هزار یوسف گمگشته را توانی یافت
سر آستین جمال خودار بیفشانی
حدیث لعل تو میرفت در حدود یمین
عقیق را زحیا سرخ گشت پیشانی

☆ ☆

یحتل فیها منجد و مغیر
 واذا غدا القناص راح بما اشتہی
 طببا خه فملہج و قدیر
 قبیح و دراج و سرب تدارج
 قد ضمن الطیبی و الیغفور
 غربت بہن اجادل و زرازر
 و بواشق و فہودہ و صقور
 تا آنجا کہ گفته است

و کا نما نوارها بر یا ضہا
 للمبصر یہ سندس منشور
 باری جمعی از اعلام دانشمندان از
 آن شهر برخاستند از جمله ابوبکر
 عبد القاهر بن عبدالرحمن جرجانی
 پیشوای فن معانی و بیان و صاحب کتاب
 دلائل الاعجاز و کتاب المعنی در شرح
 ایضاح و کتاب المقتصد و کتاب الجمل
 و کتاب العوامل المائہ و کتاب اسرار
 البلاغہ و کتاب العمده و متوفی ۴۷۴
 و از جمله سید علی بن محمد بن علی
 حسینی حنفی جرجانی معروف بمیر
 سید شریف جرجانی از اعلام محققان
 و شاگرد قطب الدین رازی و معاصر
 بامولی سعد تفتازانی و صاحب کتاب
 الترجمان فی لغات القرآن و کتاب
 التعریفات و کتاب صرف میر و دو
 کتاب در منطق بفارسی یکی کبری

زروی این چمن آبگون پدید آمد
 هزار لاله سیراب و نرگس مخمور
 برسم شعبده بازی فلک برون آورد
 ز زیر حقه خورشید حقه های بلور
 پر از نقط ورق چرخ و بر حواشی آن
 هلال عید چونونی بآب زر مسطور
 و باید دانست کہ گلابیگان در تعریب
 بادوشکل دیگر آمده است جرجان
 باذال نقطه دار بجای دال بی نقطه و
 جرفادقان بافا بجای بای ابجد

جرجانی باضم اول و سکون رای
 بی نقطه منسوبست بجزرت و آن قریه
 ایست در صناعہ یمن و بزید بن مسلم
 جرجانی در شمار محدثان عامہ
 بدان منسوبست

جرجانی باضم اول و سکون دوم
 منسوبست بہ جرجان مغرب گرگان
 از شهرهای قدیم ایران و آنرا استرآباد
 سپس گفتند و اکنون با همان
 نام دیرین مشہور است و شهر
 گرگان را ادیبان ستوده اند
 از جمله ابو الفمر گفته و استناد
 گفته است

ہی جنۃ الدنیا الی ہی سجسج
 یرضی بہا المعروف و المقرور
 سہلیۃ جبلیۃ بحر یۃ

و دیگر صغری و حواشی بر کشاف
و مطول و شرح کافیہ و شرح شمسیه
و شرح مطالع و شرح تجرید و شارح
کتاب مواقف قاضی عضدایچی و رساله
در مراتب موجودات و رساله در
تحقیق کلیات و بنظم شعر نیز پرداخته
و این شعر از اوست

من شکر چون کنم که همه بنده توام
نعمت چگونہ شکر کند بر زبان خویش
نیز این رباعی

بینخواهی شب جان مرا اگر چه بکاست
در خواب شدن ز روی انصاف خطاست
تر سم که خیمه ای قدمی رنجه کند
عذر قدمش بسالها نتوان خو است
میرسید شریف در شیراز زیستن

گرفت و چندی نیز بحکم امیر تیمور در
سمرقند بزیست و از آن پس که تیمور
بمرد بشیراز برگشت و در آنجا سال
۸۱۶ در گذشت و از جمله ابوالحسن
علی بن عبدالعزیز بن حسن بن علی بن
اسمعیل جرجانی در شمار ادیبان
و مفسران و فقیهان و قاضی القضاة
ری و صاحب کتاب تفسیر القرآن
و کتاب تہذیب التاریخ و کتاب الوساطة
بین المتنبی و خصومه و شعر را نیکو نظم
کرد و این ابیات در انس بکتاب

از او است

ما نطعمت لذة العیش حتی

صرت للمیت والکتاب جلیسا

لیس شیئی اعز عندی من العلم

فلم ابلغنی سواہ انیسا

انما الذل فی دنیا لطة الناس

قد عہم و عہش عزیزاً رئیساً

و نیز این ابیات که بر سر زبانها

حکمت وار میگردد

اذا شئت ان تستقرض المال منفقاً

علی شہوات النفس فی زمن العسر

فسل نفسك الا نفاق من کنز صبرها

علیک و انظاراً الی زمن اليسر

فان فعلت کنت الغنی وان ابت

فکل منوع بعدها و اسع العذر

و در سال ۳۹۲ در گذشت

جر جرائی بافتح هردو جیم و

سکون رای اول منسوبست به جر جرایا

و آن قر به ایست از تو ابع نهر و ان

و محمد بن فضل جر جرائی و زیر

متوکل عباسی در شمار ادیبان و شاعران

و متوفی ۲۵۱ و احمد بن محمد بن احمد

بن طرخان کنندی جر جرائی صاحب

کتاب ایمان ابوطالب و معاصر نجاشی

بدان منسوبند

جر جساری باضم جیم اول

است یکی در ناحیت اصفهان و ابوالرجا محمد بن احمد جرکانی در طبقه مشاهیر حفاظ و متوفی ۵۱۴ بدان منسوبست و دیگر در ناحیت جرجان و ابوالعباس محمد بن محمد بن معروف جرکانی در شمار خطیبان از آن قریه است

جرموز باضم اول بروزن پرزور به معنی حوضچه خانهاك (خانه كوچك) چاه گر بچه نرو آن نام جرموز جهنی صحابی است و ابن جرموز عمرو بن جرموز است که زیر بن عوام را فریبکارانه کشت و بنی جرموز تیره از عربند

جرمی با فتح اول منسوبست بجرم بن زبان بن حلوان بن همران که پدر تیره ایست از قبیله قضایه و از این قبیله است ابوالحسن علی بن حسن طاطری جرمی و در طاطری بیاید و نیز اسمعیل بن عبد الرحمت جرمی از اصحاب امام صادق ۴ و اما ابو عمر صالح بن اسحق جرمی از پیشوایان عربیت و استاد مازنی و میرد و شاکر اصمعی و ابو عبیده و صاحب کتاب السیریه و کتاب العروض و متوفی ۲۱۵ از آن قبیله نیست بلکه بدان قبیله پیوست و عرب پیوستگان را بنام قبیله خواند اما با این

وسکون رای بی نقطه و فتح جیم دوم منسوبست بجر جسار نام دو قریه است یکی در مرو و دیگر در بلخ و از قریه اخیر است ابو جعفر محمد بن عبدالرحیم جرجساری از محدثان عامه

جرخی با فتح اول منسوبست بجرح بروزن چرخ و آن قریه ایست از قرای عسقلان و ابوالفضل عباس بن محمد بن حسن بن قتیبه عسقلانی جرحی از محدثان عامه بدان منسوبست

چرخى با فتح اول منسوبست بچرخ و آن قریه ایست از قرای غزنین و یعقوب بن عثمان بن محمود بن محمد غزنوی چرخى معروف به یعقوب چرخى از مشایخ سلسله نقشبندیه و صاحب رساله انسیه در تصوف و تفسیر قرآن بنام تفسیر یعقوب چرخى و متوفی ۸۵۱ بدان منسوبست

جرقوهى با فتح اول منسوبست بجرقوه یا قوت گفته که آن قریه ایست از قرای اصفهان بنا بر این جرقوه عرب ابر کوه است یعنی فراز کوه و زیر بن محمد بن احمد جرقوهى در شمار محدثان عامه بدان منسوبست

جرکانى با فتح اول منسوبست بجرکان یا قوت گفته جرکان نام دو قریه

قید مولی فلان و فلان و ابو عمر صالح بن اسحاق جرمی مولی جرم بن زبان است جرمیهنی باضم اول و سکون دوم و فتح میم منسوبست بجرمیهنی که قریه ایست از قرای مرو و ابو عاصم عبدالرحمن جرمیهنی در شمار فقیهان بارع و ابو اسحاق ابراهیم بن خالد بن نصر جرمیهنی در شمار محدثان و متوفی ۲۵۰ بدان منسوند

جرو باهر سه حرکت فتح و کسر و ضم جیم و سکون رای بی نقطه و در آخر او بمعنی بیچ درندگان نام چند تن از صحابه و محدثان است و ابن جرو کنیت مشهور ابو القاسم عبیدالله بن محمد بن جرو اسدی است در شمار ادیبان و عروضیان و شاگرد ابو علی فارسی و سیرافی و صاحب کتاب الموضح در عروض و کتاب المفتح در قوافی و کتاب الامد در علوم قرآن و ابن جرو حرف را از مخرج غین بیرون داد و عضد الدوله آنرا بروی عیب گرفت و ابو علی فارسی ویرا گفت که نوك شامه را زیر زبان نه مخرج را مستقیم گردد و چنان کرد و را درست از مخرج بیرون افکند و ابن جرو در سال ۳۸۷ در گذشت

جرو ل بافتح اول بروزن جعفر بمعنی سنگلاخ (سنگستان) نام جرو ل بن احنف کنندی صحابی است

جرهد بافتح اول بر وزن جعفر آنکس که شادمانه رود و آن نام جرهد بن خویلد صحابی است جرهمی باضم اول و سکون رای بی نقطه و ضم های هوز منسوبست بجرهم که پدر قبیله ایست در یمن و از این قبیله است عبید بن ساریه (۱) جرهمی که عمری دراز کرد و از ایام عرب آگاه بود و از تاریخ ملوک عرب و شاهان عجم خبر داشت و زمان جاهلیت را بدید و دوران اسلام را نیز دریافت و تا زمان عبدالملک بن مروان بزیست و کتاب الامثال و کتاب الملوک و اخبار الماضین را تألیف کرد و معاویه بن ابوسفیان او را از صنعاء یمن بخواند و از او پرسشها کرد و پاسخها شنید و باقوت آن پرسشها و پاسخها در معجم الادباء آورده است و نیز ابن عساکر در تاریخ دمشق

(۱) نام پدر عبید را ساریه بمعنی ستون و ابری که شبانگاه رود و ساریه بروزن سمیه بمعنی ستون لشکر از پنج تا چهار صد و شریه بروزن قریه بمعنی تک درخت خرما نوشته اند

جریدج بافتح اول و در آخر جیم
بر وزن امیر انبان خرجین مانند ی
است که در آنت توشه کنند نام نیای
شیت بن قیس بن جریدج است که خطیته
شاعر اورا ستایشها کرد و نام نیای ابن
رومی بنا بر نقلی و بنا بر نقلی دیگر
نامش سربج است

جریر بافتح اول بر وزن امیر
نام جریر بن عبدالله بجلی صحابی است
و نیز نام ابو حرزه جریر خطفی
است از شعرای دولت اموی و معاصر با
فرزدق شاعر و در حرزه بیاید و ابو جریر
باضم اول بر وزن زبیر کنیت زکریا بن
ادریس بن سعد اشعری قمی است از
وجیهان اصحاب امامیه و از ثقات مجددان
و تا زمان حضرت رضا ۴ بزیست و از
آن حضرت نیز حدیث کرد و کتابی نیز
پرداخت سال و فاش دانسته نگردید
و قبرش در شیخان قم مزاری مشهور
است

جریری بافتح اول منسوبست به بنی
جریر بن عباد بن ضبیعة بن قیس بن ثعلبة
بن عکاشة بن صععب بن علی بن بکر بن
وائل و ابو سعید ابان بن تغلب بن رباح
جریری بگری از فقیهان امامیه و صاحب
کتاب غریب القرآن و کتاب الفضائل

و کتاب القراءات و متوفی ۱۴۱ بدو
منسوبست و نیز جریری منسوبست
با بن جریر طبری مورخ نامور و ابو
الفرج ممغانی بن زکریا جریری نهروانی
معروف با بن طراره با و منسوبست و در
طراره بیاید

جرینی بافتح اول بر وزن
امیر بمعنی حبوب نیم کوفته نام پدر
عبدالرحمن بن جریش کلابی است از
مجددان امامیه و اصحاب امام صادق ۴

جزائری بافتح اول منسوبست
بجزائر بحرین که در خلیج فارس
افتاده اند و از جزیره های متعددی فراهم
گشته اند و دارای شهرها و دیه های آباد
است و جمعی از اعلام از آنجا برخاسته
اند مانند سید نعمة الله بن عبدالله حسینی
جزائری از اعلام محققان و افاضل
دانشمندان و صاحب کتاب الانوار
النعمانیة و کتاب الفوائد النعمانیة و کتاب
هدیة المؤمنین و کتاب غرائب الاخبار
و نوادر الآثار و شرح البندی و شرح
صحیفة سجادیة و حواشی الترمذی و
حواشی جامی و غیر اینها و متوفی ۱۱۱۰
و مانند سید نجم الدین بن محمد جزائری
از اعلام افاضل و صاحب رساله تحفة
الملوک فی احکام الشکوک و ار جوزة

در نحو و غیر اینها و مانند شیخ عبدالعلی بن حسین جزائری صاحب کتاب المقله العبراء فی تظلم الزهراء و مانند شیخ حسین بن مطر جزائری صاحب کتاب تفسیر القرآن و رساله در کلام و غیر اینان از افاضل و اعلام

جزار با فتح و تشدید زای نقطه دار بروزن عطار شترکش را گویند و جزور شتر است که برای کشتن آماده کرده اند و آن لقب بعضی از محدثان است از آن روی که پیشه شتر کشی داشته اند و این جزار کنیت احمد بن ابراهیم بن ابی خالد قیروانی است در شمار حذائق طبیبان و صاحب کتاب زاد المسائر در علاج امراض و کتاب الاعتماد در ادویه مفرده و کتاب البغیه در ادویه مرکبه و کتاب العمده لطول المده بزرگترین تالیف او و کتاب المعده و امراضها و کتاب طب الفقراء و رساله النفس و کتاب فی فرق الملل و رساله التمدیر من اخراج الدم و کتاب الخواصر و کتاب نصایح الابرار و کتاب استهانة اللوات و کتاب البلاغه فی حفظ الصحه و کتاب اخبار الدوله و کتاب التعریف بجمع التاریخ و غیر اینها یا قوت گفته ~~که~~ وی معاصر

المعز لدین الله بود و در حدود ۳۵۰ و یا نزدیک بآن زیست

جزری با فتح اول و دوم منسوخ بست بجزیره ابن عمر و آن شهر است در سه منزلی موصل بر کنار دجله و چون آب از سه سو آنرا فرا گرفته نام جزیره را برای آن بعاریت گرفته اند و جمعی از اعلام دانشمندان از آن شهرند از جمله ابن اثیر (اثیر زادگان) که سه برادرند و هر سه از دانشمندان نامور و بزرگترین ایشان مجدالدین ابوالسعادات مبارک بن ابی الکریم محمد بن محمد بن عبد الکریم بن عبد الواحد شیبانی است در طبقه لغویان و ادیبان و مفسران و محدثان و صاحب کتاب نهایة اللغه در غریب حدیث و کتاب البدیع در نحو و کتاب الانصاف فی تفسیر القرآن و کتاب الشافی و این کتاب شرح مسند شافعی است و کتاب جامع الاصول فی احادیث الرسول و کتاب البنین والبنات والاباء والامهات و الاذواء والذوات (۱) و کتاب المختار فی مناقب الاخبار و غیر اینها مجدالدین نخست

(۱) اذواء اصحاب (یار مردان) و ذوات صاحباتند (یار زنان)

خزانه دار سیف الدین غازی بن مودود
 زنگی بود و سپس سرپرست دیوان
 جزیره گردید و از آن پس بموصل
 بازگشت و از وزیر جلال الدین ابو
 الحسن علی بن جمال الدین محمد بن
 منصور اصفهانی در دیوان موصل
 نیابت کرد و از آن پس بمجاهد الدین
 قایماز پیوست و منزلت بزرگی نزد او
 یافت و از آن پس که مجاهد الدین
 دستگیر گردید بخدمت اتابک عزالدین
 مسعود بن مودود کمر بست تا آنگاه
 که عزالدین بمرد و فرزندش نورالدین
 ارسلان شاه بجای او نشست مجدالدین
 یگانه شخص دولت او گردید تا چنانکه
 سلطان در مهمات امور آهنگ رفتن
 منزل او کرد چه مجدالدین در پایان
 عمر زمین گیر گردید و از پویه بازماند
 و با آنکه سلطان بدرالدین لؤلؤ را که
 امیر موصل بود نژاد فرستاد تا در سال
 ۶۰۶ در گذشت و میانین ایشان ابو
 الحسن عزالدین علی بن ابی الکریم
 در شمار مورخان و ادیبان است و صاحب
 کتاب تاریخ کامل و در این تاریخ از
 آغاز پیدایش شروع کرد و بسال ۶۲۸
 ختم کرد و کتاب اسد الغابه فی معرفة
 الصحابه عزالدین نزد اتابکان موصل

منزلتی یافت و چند نوبت از جانب ایشان
 بسفارت مأمور گردید و در پایان عمر
 در خانه زیستن گرفت و بکار تألیف
 پرداخت و در سال ۶۰۳ در گذشت
 و کهنترین ایشان ضیاء الدین ابو الفتح
 نصر الله بن ابی الکریم است در شمار
 کاتبان و منشیان و صاحب کتاب المثل
 السائر فی ادب الکاتب و الشاعر وی
 در صنعت انشاء و ابتکار مضامین باریک
 بارع گردید و رسائل وی در نهایت
 پختگی است و خود گفت که من چندین
 از منظومات شعرای دیرین حفظ داشتم
 که از بسیاری نتوانستم آنها را بشمار
 آرم و عاقبت از اشعار تمامت عرب
 بدیوان سه شاعر که سرآمد فصیحانند
 اکتفا کردم ابو تمام طائی و مقنبره ابو
 عباده و چندین سال آن سه دیوان را
 از حفظ درس گرفتم تا آنکه از مداومت
 بحث قدرتی در رفتن اشعار پیدا کردم
 و ضیاء الدین چندین در خدمت صاحب
 الدین ایوب بن مکریم بزرگت و از آن
 پس بوزارت فرزندش رسید تا آنکه
 رسید و چون کارهای او تمام شد
 گردید بموصل بازگشت و دیوان
 انشایی موصل بوی و اگذار شد و در
 پایان بسفارت بغداد منسوب و مأمور

گردید و در همانجا سال ۶۷۳ در گذشت و از جمله شمس الدین محمد بن یوسف بن عبدالله بن محمود جزری در شمار خطیبان و شاعران و نحویان و صاحب شرح الفیه ابن مالک و شرح تحصیل و شرح منهاج بیضاوی و دیوان شعر و متوفی ۷۱۱ و از جمله ابو منصور صدرالدین موهوب بن موهوب بن عمر جزری در شمار ادیبان و فقیهان شافعی و صاحب کتاب الدر المنظوم فی حقایق العلوم و متوفی ۶۶۵ و از جمله ابوالوئید محمد بن محمد جزری که در عنتره بیاید و اما ابن جزری کنیت شمس الدین محمد بن محمد بن علی بن یوسف شافعی دمشقی است در شمار فقیهان و مقرران و ادیبان و صاحب کتاب الحصن الحصین من کلام سید المرسلین و کتاب الدرۃ المضية و المقدمة الجزریه در تجوید و غیر اینها و شمس الدین جزری شهرها را بگذرید تا بشیراز رسید و در آنجا منصب قضا یافت و در همان شهر سال ۸۲۳ در گذشت و نیز ابن جزری کنیت حسین بن احمد بن حسین حلی است در شمار ادیبان و لغویان و شاعران و در سال ۱۳۰۲ در گذشت

جزک بافتح اول و زای نقطه دار نام پدر محمد بن جزک جمال است از اصحاب حضرت هادی ۴ و جزک خا پست است و او را برای درشتی بافت لباسش جزک گفتند

جزله بافتح اول و سکون دوم و فتح لام بمعنی خردمندی که رأیش استوار باشد - نیز کسینکه بسیار دهش کند و جزله باتای تأنیث و صف مادینه است و جزل و صف نرینه و ابن جزله کنیت ابوعلی یحیی بن عیسی بن جزله بغدادیست در شمار طبیبان و در آغاز کیش نصاری داشت و سپس بدست ابوعلی بن ولید مسلمانی گرفت و در ساله در رد نصاری نوشت نیز کتاب تقویم الابدان و کتاب مناهج الیبیان فیما یستعمله الانسان و کتاب المنهاج در ادویه پرداخت و در سال ۴۷۳ در گذشت

جزولی باضم اول و دوم منسوبست بجزوله که نام تیره از قبیله بربر است و ابو موسی عیسی بن عبد العزیز بن یلبخت (۱) بن عیسی

(۱) یلبخت بافتح اول و دوم و سوم و سکون خای نقطه دار لفظی است بربری بمعنی بختمند

المراد فی شرح نکت الارشاد و کتاب
جامع العین و کتاب الالفیه و کتاب
الباقیات الصالحات و کتاب النفلیه و
کتاب القواعد و غیر اینها و نظمش
نیز نیکو و پخته است و این ابیات از
او است

غنینا بنا عن کل من لا یریدنا

وان کثرت او صافه و نعوته

ومن صدعنا حسبہ الصد والقلی

و من فافتنا بکفیه انا نعوته

و در سال ۷۸۶ او را کشته شد و آنگاه او را

بدار آویختند و آنگاه بدنش را

بسوزانیدند و تعصب از اینگونه جنایتها

بسیار دارد به حکم اینکه یوسف بن یحیی

محضری نوشت و معتقدات شیعه که بشیعه

بستگی نداشت در آن ثبت کرد و

بشهادت نسبت داد و جمعی نیز شهادت

خود را در ذیل آن نوشته و قضاات بیروت

و صیدا و قاضی دمشق نیز بر قلمش فتوی

دادند و بشرحی که گذشت او را شهید

کردند و عجیبتر اینست که شهیدان

قضاات را از این روی شهادت

داده اند تا تمام شمردند و گفت غایب را

رسد که حجت خود را بگوید و این

سخنی است که عقل و شرع آنرا پذیرفته

اند با این وصف از او پذیرفتند

بن یوماریلی (۱) بربری مرا کشی
یزد کتنی (۲) در طبقه اعیان نحو بیان و
معربان و استاد شلو بین و ابن معط و
صاحب مقدمه جزو لیه در نحو که
جمعی از افاضل آنرا شرح کرده اند
و نیز شرح اصول ابن سراج و متوفی
۶۰۷ بدو منسوبست

جزینی با کسر اول و تشدید دوم

منسوبست بجزین بروزن سکین و آن

قریه ایست در لبنان (جبل عامل)

و جمعی از اعلام دانشمندان از آنجا

بر خاسته اند و نامورترین ایشان

ابو عبدالله محمد بن جمال الدین مکی

بن محمد بن حامد بن احمد عاملی

نبطی جزینی است مشهور بشهید اول

در طبقه اول از فقیهان امامیه که در

طلب علم رحلتها کرد و نزدیک

کس از علمای عامه برید و از ایشان

استفادتها کرد و اجازتها گرفت و

و کتابها پرداخت مانند کتاب اللمعة

الدمشقیه و کتاب الذکری و کتاب

الدروس و کتاب البیان و کتاب غایة

(۱) یوماریلی باضم اول و سکون دوم

و کسر رای بی نقطه نیز نام بربری است

(۲) یزد کتنی با فتح اول و سکون دوم

و فتح دال بی نقطه و سکون کاف و فتح تالی

قرشت و کسرون شاخه از تیره جزوله است

واورا کشتند و نیز از آن قریه است
 شیخ محمد بن محمد بن مساعد بن
 عیاش جزینی عاملی معاصر شهید ثانی
 و صاحب کتاب مقتل العسین و کتاب
 الادعیة المأثوره و سید علی بن حسین
 صائغ حسینی عاملی جزینی در شمار
 فقیهان و شاگرد شهید ثانی و استاد شیخ
 حسن صاحب عالم و صاحب کتاب شرح
 شرایع و شرح ارشاد و غیر اینها
 و شیخ حسن مذکور در مرثیت او
 قصیدتی نظم کرد و این بیت از آن
 قصیده است

لقد فقدنا من الار شاد تبصرة

و فرد درس بیان بعده لهما

و غیر اینان از اعلام جزین

جسری با کسر اول و سکون

دوم منسوبست بجسر بن محارب بن
 حفصه که پدر تیره از قبیلہ قضاہ
 است و عائد بن سعید جسری از اصحاب
 امیر المؤمنین و مستشهد ذر جنگ
 صفین سال ۳۷ بدر منسوبست و جسری
 بمعنی پل است

جسرینی با کسر اول و سکون

دوم منسوبست بجسرین و آن نام
 قریه ایست در غوطه دمشق و محمد بن
 هاشم بن شهاب جسرینی از مجددان

همه بدان منسوبست

جشمی باضم اول و فتح شین
 منسوبست بجشم و بنو چشم تیره های
 متعددی در عربند از جمله چشم هوازن
 که بجشم بن معاویة بن بکر بن هوازن
 رسد و از جمله چشم مضر که بجشم
 بن قیس بن سعد بن عجل بن لجم بن
 بکر بن وائل رسد و از جمله چشم
 همدان که بجشم بن حیوان بن خرف
 بن همدان رسد و از جمله چشم تغلب
 که بجشم بن بکر بن حبیب بن عمرو بن
 غنم بن تغلب رسد و از جمله چشم نقیف
 که بجشم بن نقیف رسد و بهر يك
 از تیره ها جمعی منسوبند و چشم بمعنی
 شکم و سینه است نیز استخوانهای
 پهاو که سینه را دربر دارد

جصاص با فتح اول و تشدید
 صاد بی نقطه کچکار و کچ پزرا گویند
 و آن لقب ابوبکر احمد بن علی رازی
 است در شمار فقیهان که در بغداد بزیست
 و کتاب شرح احکام القرآن و شرح
 اسماء الله الحسنی و غیر اینها پرداخت
 و در سال ۳۷۰ در گذشت و ابن جصاص
 کنیت مشهور ابویعقوب اسحاق بن
 عمار است از موالی بن واز راویه های
 اشعار عرب و کسائی گفت من از ابن

حدیث و از مشایخ شیخ مفید و تلمکبری
 و صاحب کتاب من یتدین بمعجبة
 امیر المؤمنین من اهل العلم والفضل
 و کتاب الشیعة من اصحاب الحدیث
 و طبقاتہم و کتاب من یری حدیث غدیر
 خم و کتاب اختلاف ابی و ابن مسعود
 فی ایلة الندر و کتاب مسند عمر بن
 ہلی بن ایطالب و غیر اینها و ابن جماعی
 خود گفت کہ من چہار صد ہزار حدیث
 در خاطر دارم و باششصد ہزار حدیث
 سخن کنم وی در سال ۲۸۵ از ما در
 بزاد و در سال ۳۳۴ در گذشت

جمہوری بافتح اول و سکون
 عین بی نقطہ و فتح پای ابجد لقب
 ابو العباس ابراہیم بن عمر بن ابراہیم
 بن خلیل خلیلی است مشہور بجمہوری
 در طبقہ ادیبان و نحویان و شارح
 شاطبیہ و رائیہ و تمجید جمہوری سفری
 پیفداد کرد و افاضل بغداد را بدید و
 کتاب تمجید را نزد مزانی آن خواند
 و سپس در دمشق بزیست و در سال
 ۷۳۳ در گذشت و باید دانست کہ
 نام ولعہ ایست بر کتاب قرآن میان
 بالاس ورقہ کہ پیشتر آنرا دوسرہ گفتند
 و سپس مردی از بنی نسیب بنام جمہیر
 آنرا گرفت و بنام او بماند اما صاحب

جصاص شعر را فرا گرفتیم و ابن جصاص
 در آخر دوران منصور دوانیقی بمرد
 و بمبرد از عبداللہ بن صالح مقری حدیث
 کرد کہ ابن جصاص و جناد بن واصل
 سخن از گورستان بمیان آوردند ابن
 جصاص گفت

فان کنت لاتدرین ما الموت فانظری
 الی دیر ہند کیف خطت مقابرہ
 جناد گفت

تری عجبا ما قضی اللہ فیہم
 رہا من حتف او جبتہ و قادرہ
 ابو عرار گفتارہیچکدام را نپسندید
 و گفت

بیوت ترامی اہلہا فوق اہلہا
 و مستأذن لا یرحل الدھر زائمہ
 جماعی بافتح و تشدید عین بی
 نقطہ منسوبست بجماب و کسی را جماب
 گویند کہ تر کش بسازد و یا بفروشد
 و باید دانست کہ تر کش مخفف تیر
 کش فارسی کنازہ عربی است و آن
 جعبہ ایست کہ تیر در آن نهند و جعبہ
 نام ہر صندوقچہ ایست کہ درین دفتر
 و کتاب و کاغذ و غیر اینہا نهند و بخصوص
 تر کش و ابن جماعی کنیت مشہور
 ابو بکر محمد بن عمر بن محمد بن سالم
 تمیمی است از افاضل شیعہ و از حفاظ

تر جمت از شهر خلیل است در بیت المقدس و چنانکه نوشته شد لقب او است و جعبر مردی را گویند که کوتاه اندام و ستبر باشد و زن را که چنان باشد جعبره گویند و شاید از آن روی که اندامش کوتاه و ستبر بوده لقب جعبری باو داده اند

جمد بافتح اول و سکون عین بی نقطه در چند معنی بکار رفته است موی مرغول (پیچ و تاب دار) مرد گرد اندام و کوتاه مردهنده و نادهنده و از لغات اضداد است و جمد الید کنایت از بنخیل باشد و جمد لقب ابو بکر محمد بن عثمان بن مسیح شیبانی نجوی است از افاضل نجویان و از اصحاب ابن کيسان و صاحب کتاب الالفاظ و کتاب الناسخ و المنسوخ و کتاب معانی القرآن و کتاب القراءات و کتاب المختصر در نحو و کتاب الپهجا و کتاب العروض و کتاب خلق الانسان و کتاب الفرق و معروفی سیصد و بیست و چند

جمده باضبط پیش با زیادتی تادر آخر آن در چندین معنی بکار رفته است بره داده - شتر گرد اندام گیاهی خوشبوی که بر کنار رودها

روید و آن نام جمده بن همیره مخزومی است خواهرزاده امیر المؤمنین ازام هانی دختر ابوطالب که در جنگ صفین دلیرها کرد و پیش از آن امیر المؤمنین او را والی خراسان کرد و هم او را دوست داشت و ابو جعده و نیز ابو جعاده بافتح و نیز ضم اول کنیت گرگ است

جمدی باضبط پیش منسوبست به جمده بن کعب بن ربیع بن عامر بن صعصعه که پدر قبیله ایست مشهور و از این قبیله است حسان بن قیس بن عبد الله جمدی مشهور بنا بغه جمدی از شعرای نامور عرب و در نابغه تر جمتش بیاید

جشم بافتح اول بروزن جعفر بمعنی بلند اندام و کوتاه اندام از لغات اضداد است و نام جشم بن خلیبه صدفی صحابی است

جعفری منسوبست بجعفر بن محمد صادق ۴ و شیعه اثنا عشریه (دوازده امامی) را عموماً جعفری گویند و یا منسوبست بجعفر طیار و ابو هاشم داود بن قاسم بن اسحق بن عبدالله بن جعفر بن ابیطالب ۴ معروف بابو هاشم جعفری در شمار

نقات محدثان امامیه و در طبقه شاعران نیکو پرداز بدو منسوبست ابو هاشم در بغداد بزیست و بشرف خدمت چهار امام رسید حضرت رضا تا حضرت صاحب الامر و در نزد ایشان صاحب منزلت بود و در سال ۲۶۱ در گذشت و یا منسو بست بجعفر بن کلاب بن ربیع بن عامر بن صعصعة پدر تیره از بنی عامر و یا منسو بست بجعفریه نام محلتی مشهور در بغداد و ندانستم ابو علی محمد بن حسن بن حمزه جعفری در طبقه فقیهان و متکلمان امامیه و جانشین شیخ مفید و نیز داماد وی و متوفی ۴۶۳ بجعفریه که نام محلتی است در بغداد منسوبست و یا بجعفر بن محمد صادق و ابن ندیم در فهرست زیر عنوان جعفری نوشته است منسوبست به مذہب جعفر بن محمد صادق و فرقه معروفه بجعفری بدو نسبت رسانند و جعفری نامش عبد الرحمن پدرش محمد بود و از ارست کتاب الامامه و کتاب الفضائل و از این سخن ابن ندیم دانسته گردید که جعفری در نسبت با امام جعفر صادق (ع) بخصوص بکار رفته است و جعفر بمعنی جوی خرد و جوی فراخ هر دو آمده است و باین اعتبار

از لغات اضداد است نیز بمعنی شتر ماده که بسیار شیر دهد

جعفی باضم اول و سکون دوم منسوبست بجعفر بن سعد العشیره بن مذحج پدر قبیلہ در یمن و از این قبیلہ است جابر بن یزید جعفی از اصحاب امام باقر (ع) و صاحب کتاب الفضائل و کتاب التفسیر و کتاب النوادر و غیر اینها و نیز ابو امیہ سوید بن غفله جعفی از بزرگان تابعین و از اصحاب امیر المؤمنین (ع) و نیز محمد بن احمد بن ابراهیم جعفی و در صاوی ترحمتش بیاید

جمل باضم اول و فتح دوم بمعنی سیه فام و بد منظر - نیز بمعنی جانوری که در سر گین بغلطد و آنرا گرد کند و بلانه برد و آن لقب ابو عبدالله حسین بن علی بن ابراهیم مصعبی است در طبقه متکلمان معتزله و صاحب کتاب الایمان و کتاب الامعرفه و کتاب الخلق الخلق و غیر اینها و متوفی ۳۶۹ و شاید او را از جهت رنگ رخسار جمل گفتند

جمعونه باضم اول و سکون دوم و سکون اول و فتح ثان و در آخر بنا بمعنی کوتاه اندام و فریه و آن نام جمعونه بن زیاد

صحابین است

جعیدہ باضم اول وفتح دوم
مصغر جمعہ نام جعیدہ ہمدانی است از
خواص اصحاب امیر المؤمنین ۴

جعیل باضم اول وفتح دوم مصغر
جعل نام جعیل بن زیاد اشجعی صحابی
است و نام پدر کعب بن جعیل در طبقہ
شاعران

چغہینی بافتح جیم فارسی و
سکون غین نقطہ دار منسو بست بہ
چغین و آن قریہ ایست از قرای
خوارزم و از آن قریہ است محمود بن
محمد بست عمر چغہینی در طبقہ
دانشندان فلکی و صاحب کتاب
قانونچہ در طب و کتاب ملخص در علم
ہیئت و این کتاب راقاضی زادہ رومی
شرح کرد و چغہینی در سال ۷۴۵ در
گذشت

جفر بافتح اول و سکون فبا
بوست آھوئی است کہ بر آن کتابت
کنند۔ نیز چاہ فراخ۔ و آن لقب احمد
بن اسحق حمیری است در طبقہ نحویان
کہ در مصر زیستن گرفت و در سال
۳۰۱ در گذشت و ندانستم اورا از چہ
روی جفر گفتند

جفری باضبط پیش منسو بست

بجفر و آن علمی است کہ از آن بر
غیب (پنہانیا خواہ در گذشتہ و خواہ
در آیندہ) آگاہیا بدست کنند و
جفری کسی را گویند کہ آن علم را
بدانست و نیز جفر موضعی است در ناحیت
مدینہ و سعید بن سلیمان جفری در شمار
محدثان بدان منسوبست۔ و نیز
منسوبست بجفر کہ نام چاہی است در
مکہ خاص قبیلہ بنی تمیم بن مرہ قرشی و
نیز نام چاہی است خاص بنی نصر بن
معاویہ بن بکر بن ہوازن و جفر در مورد
آن دو چاہ بمعنی مطابقی لغوی خود
بکار رفتہ است و باضم اول منسوبست
بجفرہ کہ نام موضعی است در بصرہ
و بوم الجفرہ روز واقعہ ایست کہ
میان خالد بن اسید و مردم بصرہ در
آن موضع اتفاق افتاد و ندانستم علی
بن محمد جفری صاحب کتاب حکم
البراہین و متوفی ۱۰۶۳ بکدام یک
منسوبست اما سعید بن یزید فزاری جفری
از اصحاب امام صادق (ع) چنین
بنظر رسد کہ بہمان جفر مدینہ منسوب
باشد

جفشیش بافتح اول و سکون
دوم بروزن درویش لقب ابوالخیر
معدان بن اسود بن معدیکرب صحابی

است و جفش بمعنی اندک فشار دادن است و نیز دوشیدن شیر باطراف انگشتان

جفیر بافتح اول بر وزن امیر تیردان چرمین است و آن نام جفیر بن حکم کوفی است از محدثان خاصه و از اصحاب امام صادق (ع)

جفینه باضم اول وفتح دوم مضر جفنه بمعنی کاسه بزرگ و آن نام جفینه جهنی صحابی است

جکانی بافتح اول منسوبست بجکان که نام محلی است در شهر هرات و ابو الحسن علی بن محمد بن عیسی هروی جکانی در طبقه محدثان عامه و متوفی ۲۹۲ بدان منسوبست

جکلی بکسر اول و دوم منسوبست بجکل که قریه است در ترکستان نزدیک طرار و ابو محمد عبد الرحمن بن یحیی بن یونس جکلی در طبقه ادیبان و خطیب سمرقند و متوفی ۵۱۶ بدان منسوبست

جلابادی باضم اول منسوبست بجلاباد مغرب گل آباد و آن نام محلی بوده بزرگ در نیشابور و ابو حامد احمد بن محمد بن شعیب جلابادی در شمار فقیهان و متوفی ۳۳۸ بدان

منسوبست

جلاب بافتح و تشدید لام کسی را گویند که اسب و گوسفند از جائی بجائی برای فروختن برد و آن لقب جمعی است از جمله اسبق جلاب است از اصحاب امام عسکری ۴

جلابی باضم اول و تشدید لام منسوبست بجلاب مغرب کلاب و جلابی کسی را گویند که گلاب بگیرد و یا بفروشد و آن لقب علی بن محمد جلابی است در شمار مورخان

جلاخ باضم اول و در آخر خای نقطه دار بر وزن گشاد سیاه است که همه اطراف برود را فرا گیرد و آن نام نیای محمد بن عبد الرحمن بن ابی لیلی یسار بن بلال بن احمده بن جلاخ انصاری است در شمار فقیهان و قاضیان و مشهوران این لیلی و پدرش عبد الرحمن از بزرگان تابعین بود و از امیر المؤمنین حضرت فرا گرفت و جدش یسار در شمار صحابه است و ابن ابی لیلی سی و سه سال در کربلا منصب قضا داشت و در سال ۶۰ در گذشت و چنین حدیثی است که کسی از این ابی لیلی خوانست که چیزی از منافق معاویه بن ابی سفیان بر او بخواند

لام است جمع جالس و جلیس بمعنی هم نشینان و یا نشستند گان و جمع را علم شخص کردن متعارف است

جلبه با فتح اول و دوم و سوم بمعنی غوغا و فریاد نام جلبة بن عیاض لیشی است از ثقات محدثان امامیه و نیز نام جلبة بن حیان بن ابجر کنانی است که از جمیل بن دراج روایت کرد و خود صاحب کتاب نوادر است

چلیپی با فتح اول و دوم منسوبست بچلیپ بمعنی سنج و آن دو بار چه برنج مستدیر و میان تهی است که بر هم زنند و آهنگی موزون و دلکش از آن بیرون آید و چلیپی کسی را گویند که کارش سنج زنی باشد و آن لقب مصطفی بن عبدالله بن معروف بحاجی خلیفه و نیز مشهور بکاتب چلیپی است اما او را از آن روی که در آغاز پیشه سنج زنی داشته چلیپی گفتند و یا بکسی و یا بجائی نسبت رسانند درست ندانستم وی در سال ۱۰۱۰ در اسلامبول از مادر بزراد و در آغاز شغل سپاهگیری داشت و در اناطول کاتب دفتر قشون عثمانی بود کم کم رتبه اش فزونی یافت تا در شمار رؤسای دفتریان گردید و چندین سفر بیغداد و همدان و حلب کرد و کتابها پرداخت ما تند

وی در جواب گفت آری پدرش ابو سفیان با پیغمبر (ص) بچنگید و خود با وصی پیغمبر بچنگید و مادرش جگر حمزه را بخورد و فرزندش فرزندزاده پیغمبر را بکشت آیا از این منقبت فزونتر خواهی و حکیم سنائی همان مضمون را نظم کرده است

داستان پسر هند مگر نشیدی که از او سه کس او به پیغمبر چه رسید پدر او در دندان پیغمبر بشکست مادر او جگر عم پیغمبر بمسکید او بناحق حق داماد پیغمبر بستاد پسر او سر فرزند پیغمبر بیرید بر چنین قوم تو لعنت نکنی شرمت باد

لعن الله یزیداً و علی آل یزید
جلال با ضم اول بر وزن گشاد بنا بر ضبط فیروز آبادی در قاموس نام چند تن از صحابه است از جمله جلال بن سوید بن صامت اوسی صحابی گویند در شمار مناققان بود و از نفاق خود توبه کرد و رویتی نیکو پیش گرفت

نگارنده گوید جلال را با چنان ضبط در کتب لغت نیافتم حتی در قاموس آن هم فقط در مورد نام صحابه و آنچه بنظر رسد اینست که با ضم جیم و تشدید

كشف الظنون عن اسماء الكتب
والفنون و همین کتاب مایه شهرتش
گردید و آوازه فضلش را بلند کرد
و مکرر در اروپا و مصر بچاپ رسید
و در آن کتاب ۱۴۵۰۱ کتاب را باقید
نام مؤلف ذکر کرده است و در اینکار
مبتکر است و دیگر کتاب تقویم
النواریخ در جلد اول تاریخی و دیگر
کتاب الفذله در تاریخ دولت عثمانی
باختصار و کتاب تحفة الکبار فی اسفار
البحار و کتاب جهان نما در جغرافیای
عمومی و کتاب تحفة الاخیار فی الحکم
والامثال و الاشعار و کتاب سلم الوصول
الی طبقات الفحول در تاریخ سلاطین
و کتاب المیزان الحق فی اختیار
اللاحق در تصوف و در سال ۱۰۶۸
در گذشت

جلجل باضم هر دو جیم بر وزن
سنبل بمعنی سبکروح - نیز خرسند
بکار - نیز زنگوله و این جلجل کنیت
سلیمان بن حسان اندلسی است طبیب
مخصوص هشام بن حکم بن عبدالرحمن
خلیفه اموی در اندلس و مؤلف کتاب
تفسیر اسماء الادویة المفردة و هم
عنايتی بعلوم فلسفه و تاریخ پیشینیان
داشت و کتابی در تاریخ حکماء نوشت

جلفری باضم اول و سکون لام و
فتح فامنسو بست بجلفر معرب کلپرو آن
نام قریه ایست در مرو شاه جهان و ابو
نصر محمد بن حسن بن علی بن احمد
جلفری در طبقه فقیهان و متوفی ۴۶۳
بدان منسو بست

جللتانی بافتح اول و ضم لام اول
و سکون لام دوم منسو بست بجللتان
و آن قریه ایست از قرای نهر وان و ابو
طالب محسن بن علی بن شفیروز
جللتانی در شمار فقیهان شافعی و متوفی
۴۵۶ بدان منسو بست

جلودی با فتح اول و ضم لام
منسو بست بجلود و آن نام شهر است
در افریقا و قریه ایست در اندلس اما
این دو موضع با جودی مساعب
ترجمت نچسبد و بهتر اینست که نعت
ویرا بیاریم و سپس نسبت ترا بجلودی
ابو احمد عبدالعزیز بن یحیی بن احمد بن
عیسی جلودی بصری است در شمار
علمای نسب و تاریخ و سیرت و از اکابر
دانشمندان امامیه و دارای دور دست
تصنیف و تألیف مانند تاریخ
خالد بن صفوان و تاریخ الخلفاء المبراج
و کتاب منبر و قرآن المبرور المبین
و کتاب شعر علی و کتاب مدح عشق

من الشعراء و کتاب طبقات العرب و الشعراء و کتاب الجمل و کتاب الصغیر و کتاب الخوارج و کتاب المرشد و المسترشد و کتاب المتعه و ما جاء فی تحلیلها و در سال ۳۳۲ در گذشت و پیدا است که با صاحب ترجمت نه آن شهرو نه این قریت چسبد و معنی گفته اند جلود معملتی است در بغداد و یاشام و بعضی دیگر گفته اند معملتی است در نیشابور و بعضی دیگر گفته اند جلود تیره از قبیلہ ازدند اما آنچه بنظر نگارنده رسد اینست که جلود باضم اول و دوم است جمع جلد بمعنی پوست هر حیوان و جلودی کسی را گویند که پوست دباغت کند و هر گاه صاحب ترجمت چنان پیشه را نداشته است از کسی که پیوند نزدیکتر باو داشته کسب کرده است و اینکار فراران سابقه دارد و از کجا که خود جلودی صاحب چنان پیشه نبوده است با آنکه دویت جلد کتاب هم نوشته است و دانشمندان پیشین بیشتر پیشه ور بوده اند و کمتر بیکار

جلید با فتح اول و کسر لام بر وزن امیر بمعنی چاپک - نیرومند ژاله - تگرک و ابن ابی الجلید عبید

بن مسعده فزارست از مردم مدینه و در طبقه نحویان نیز ابو الجلید مسعده پدر او در شمار نحویان است و ابو الجلید همان است که وقتی کنیز سیه اندام سستبری را دید گفت

ان لم یصبنی اجل فاخترم
المتر من مالی صناعاً كالهنم
عریضة المعطس خشنا القدم

تكون ام ولد وتخدم
اذا ابناها جاء بشر لم یلم
یقتل الناس ولا یوفی الذمم

جلیس بافتح اول بر وزن انیس بمعنی همنشین لقب ابو عبدالله حسین بن هبة الله دینوری است در طبقه اعلام نحویان و صاحب کتاب تمار الصناعات جلیانی با کسر اول و سکون

لام منسوبست بجلیانہ و آن نام قریه ایست در اندلس که بجلیانہ التفاح مشهور است زیرا سبب آن قریه در مرز هو و بو ممتاز است و تفاح سبب را گویند و ابو الفضل عبدا لمنعم بن عمر بن حسان در طبقه شاعران نیکو پرداز و متوفی ۶۰۳ بدان منسوبست جلیانی چندین دیوان پرداخت دیوان حکم - دیوان سلوک - دیوان المشوقات الی الملاء الاعلی و این دو بیت از او است

من لم یسل عنک فلا تسأ لن
 عنه و لو صکان عزیز النفر
 و کن فتی لم تدعه حاجه
 الی امتهان النفس الا نقر
 جلیقی با کسر اول و تشدید لام
 منسو بست بجلیقه بر وزن صدیقه و
 آن نام ناحیتی است در شمال اندلس
 و عبد الرحمن بن مروان جلیقی که
 در ایام بنی امیه در اندلس خروج کرد
 و اخبار او را در کتب تاریخ نوشته اند
 بدان منسو بست

جلین با ضم اول و تشدید لام
 مکسور بنا بر ضبط علامه در ایضاح
 الاشتباه نام نیای ابو بکر و راق احمد
 بن عبد الله بن احمد بن جلین دوری
 است در شمار ثقات محدثان امامیه و
 صاحب کتابی در طریق روایات رد
 شمس
 نگارنده گوید دور نیست که جلین
 معرب گلچین فارسی باشد

جماز با فتح اول و تشدید میم
 و در آخر زای نقطه دار هر تیز رفتاری
 را گویند خواه انسان باشد و خواه
 حیوان و جمازه وصف مادینه است و
 در خصوص شتر تیز تک بسیار بکار
 رفته است و آن لقب محمد بن عمر بن

حماد بصری است در شمار ادیبان
 و شاعران و معاصر بابو نواس و در
 ایام خلافت هرون الرشید بیغداد
 رسید و شاهی شوخ و بلید زبان بود
 و بر متوکل عباسی در آمد و این دو
 بیت را خواند

لیس لی ذنب الی بی الشیعه الا الخلتین
 حب عثمان بن عفان بی و حب العمرین
 و از متوکل ده هزار درهم جایزه بستند و
 دور نیست ویرا از آن روی که تندر فتار
 بود جماز گفتند

جماعه با فتح اول بمعنی گروه
 مردم و آن نام جمعی است و این جماعه
 کنیت عزالدین محمد بن ابی بکر بن
 عبدالعزیز بن محمد بن ابراهیم بن
 سعد الله بن جماعه حموی است در طبقه
 ادیبان و متکلمان شامی سیوطی در
 بغیه الوعات ویرا چنین ستوده است
 استاد زمان و فخر دوران و جامع علوم
 پراکنده برابر گفتار این جبر

و کان من العلوم بحیث یقطنی
 له فی صکل کتب ما یحسب
 وهم از کتبی که در این کتاب است
 پرداخته است مانند تفسیر و حدیث
 و جدل و خلاف و نحو و صرف و معانی
 و بیان و بدیع و منطلق و هیئت و حکمت

جمانہ باضم اول بروزن گشاده
واحد جمان بمعنی تکدانه مروارید
وباین اعتبار علم مردان باشد و نام
جمانہ باعلی صحابی ازہمین رویست
وبانای تائیت علم زنان باشد

جمہاہری با فتح اول و کسر
ہای ہوز منسوبست بجمہاہریہ و آن
قلعہ ایست در شام نزدیک جبہ و ابو
الحجاج یوسف بن محمد بن مقلد تنوخی
جمہاہری در شمار مجددان عامہ بدان
منسوبست

جمعہ با ضم اول و سکون
میم منسوبست بجمع بن مصعب بن
کعب بن لوی بن غالب کہ پدر تیرہ ایست
از قبیلہ قریش و از این تیرہ است احوص
بن مسعود جمعہ صحابی و نیز ابو عبد اللہ
محمد بن سلام بن عبد اللہ بن سالم جمعہ
بصری از اعیان ادیبان و صاحب کتاب
طبقات الشعراء و کتاب غریب القرآن
ومتوفی ۲۳۲ و نیز ابو خلیفہ فضل بن
حباب بن محمد بن شعیب بن صخر جمعہ
بصری خواہر زادہ محمد بن سلام
جمعہ در شمار ادیبان و شاعران و
صاحب کتاب طبقات شعراء الجاہلیہ
و کتاب الفرسان و متوفی ۳۰۵ و این
ابیات از او است

وزیج وطب و فروسیت و رمح و نشاب
و رمل و صناعت نفع و کیمیا این
معنی نمودار گردد و سپس نامہای
پرداختہ ہای او را برده است و البتہ بیشتر
حواشی و شروح است و کثیر کتاب
مستقل و در سال ۸۱۹ در گذشت و نیز
ابن جماعہ کنیت عباد بن جماعہ فنیہ
شافعی است همان کسی کہ بر قتل شہید
فتوی داد

جماعیلی بانتح اول و تشدید میم
منسوبست بجماعیل و آن قریہ ایست
در فلسطین و میان آن و بیت المقدس
مسافت یکروز راہ است و ابو محمد
عبد الغنی بن عبد الواحد مقدسی جماعیلی
صاحب کتاب الکمال فی معرفۃ الرجال
ومتوفی ۶۰۰ بدان منسوبست

جمال بانتح اول و تشدید میم
شتردار را گویند و از رہ مجاز شتر بان
رانیز جمال نامند و آن لقب ابو محمد
صفوان بن مهران بن مغیرہ کوفی است
از ثقات مجددان سامیہ و ابن جمال
کنیت علی بن ابی بکر بن نور الدین
ہلی انصاری خراز جی مکی است در
طبقہ محققان فقہای شافعیہ و صاحب
مصنفات در فقہ و حدیث و حساب
ومتوفی ۱۰۷۲

قالوا نراك تطيل الصمت قلت لهم
ما طول صمتي من عي ولا خرس
لكنه احمد الا مريين عاقبة
عندي وابعده من منطق شكس
ا نشر البز فيمن ليس يعرفه
او انثر الدر للعميان في الغلس
قالو نراك اديباً لست ذا خطل
فقلت ها تواتوا اروني وجه مقتبس
لوشئت قلت و لكن لا اري احدا
يروى الكلام فاعطيه مدى النفس
وبعضي برآند كه آن ابيات از ابن دريد
است روزي نامه كه سپس دانسته
گرديد از دوشيزه عاشق پيشه ايست
بروش استفتاء از حكيم عشق بنخوبرويان
نزد ابو خليفه كه منصب قضائيزداشت
افكنده گرديد و اين ابيات را در آن ديد
قل للحكيم ابي الخليفه
يا زين فقه ابي حنيفه
اني قصدتك للدي
كأتمت من حذر و خيفه
ما ذا تقول لطفلة
في العسن منزلها شريفه
تصبو الي زين الوري
من غير ما بأس عفيفه
وابو خليفه در جوابش نوشت
بامن تكامل ظرفها

حال الهوى حال شريفه
ان كنت صادقة الذي
كأتمت من حزن و خيفه
فلك السعادة و الشها
دة والجلالة يا شريفه
هذا النصاح بعينه
وبه يقول ابو حنيفه
نگارنده گوید ابو خليفه پيش
از اندازه انتظار دوشيزه در فتوى
بر روا بودن چنان عشق پيش رفت
تا جائيكه سعادت و شهادت و جلالت
را بهره های عشق ورزیدن وی کرد
جمل با فتح اول و دوم شترنر
خرمابن - و ماهی كه طولش سی ذراع
باشد و آنرا جمل البحر گویند - رسن
ستبر کشتی و از آبه قرآن حتی بلج
الجمل فی سم الخياط یعنی تادر آید رسن
ستبر کشتی در سوراخ سوزن معنی
اخیر مقصود است و جمل لقب ابو عبد الله
حسین بن عبد السلام بصری است در طبقه
شاعران توانا و ستا بشکر خلفاء
وامراء و از اوست
اذا اظلماتك اكف النور
كفتاك القاعة شيعاً و ربا
فكن رجلاً رجلاً في الوري
و هامة هامة في الثريا

نیز اسبی که بردویدن نشا طامند باشد
و کسی که هوای نفس را سرداده و
عنان گسیخته باشد بدان اعتبار جموح
گویند و آن علمی است متعارف
در عرب و نام پدر عمرو بن جموح
سلمی صحابی

جمهور با ضم اول و سکون
میم بر وزن پرزور در چندین معنی
بکار رفته است توده ریک که از بسیاری
روی هم افتد - بیشتر مردم - بیشتر
از هر چیز - همه مردم و آن نام جمعی
است از جمله جمهور بن احمر عجللی
از محدثان امامیه و ابن ابی جمهور
کنیت محمد بن علی بن ابراهیم بن
ابی جمهور احسا ایست از اعلام محققان
امامیه و در احسانی گذشت و نیز
جمهور نام نیای ابوعلی محمد بن
حسن بن جمهور همی است در طبقه
کاتبان و خوشنویسان و شاعران و این
ایات از اوست

اذا تمنع صبری

و ضاق بالهجر صدری

نادیت و اللیل داج

وقد خلوت بفکری

یارب هب لی منه

وصال یوم بهمری

ایماً لنا ذی ثروة
تراه بما فی یدیه ایما
فان اراقة ماء الحیا
ة دون اراقة ماء المحیا
نگارنده گوید زیر بار خواری
وزبونی نرفتن و دشواریهای زندگی
را آسان گرفتن موضوعی است که
آزادگان آنرا پسندیده و بدان کار
بسته اند و من نیز در این باره گفته ام
زمهر خوب رویان دل بریدن
زوصل گله داران پا کشیدن
خمیده پشت بار گوه بردوش
بسنگستان چهل منزل دویدن
شبانگه در میان خار خفتن
سحر که خواب و حشتناک دیدن
لب تشنه کنار آب مردن
بریده سر میان خون طپیدن
بنزد من هزاران بار بهتر
که در دامان ذلت آرمیدن
جمل در سال ۲۵۸ در گذشت
جمالی با ضیاع پیش منسوبست بجمل
بن سعد المشیره که پدر تیره ایست
از قبیلہ مذحج و جریول بن زیاد جملی
کوفی از محدثان خاصه بدو منسوبست
جموح با فتح اول و ضم میم
بروزن صبور اسب سرکش را گویند

ابن ندیم در فهرست گفته که وی در شمار خواص اصحاب حضرت رضا (ع) است و در بصره زیست و از اوست کتاب الواحدة در اخبار مناقب و مثالب و آنرا هشت جزو قسمت بسته است
جمع بافتح اول بمعنی همه نام جمع بن عبد الرحمن عجللی کوفی است از محدثان امامیه و ابن جمیع کنیت هبة الله بن زین بن حسن اسرائیلی است که در قسطنطنیه مصر از مادر بزاد و در صناعت طب بارع گردید و کتابی دررد قانون ابن سینا نوشت و آنرا بیغداد فرستاد عبدا للطف یوسف بن محمد بغدادی گفت اگر ابن جمیع هم خود را در فهمیدن کتاب قانون بگذارند بهتر است تا دررد آن کتاب نویسد و نیز از او است کتاب الارشاد لمصالح الانفس والا جساد و در سال ۵۹۴ در گذشت

جمیل بافتح اول بمعنی زیبا روی از اعلام متعارفه است از جمله جمیل بن دراج از ثقات محدثان امامیه و باضم اول وفتح میم بر وزن زبیر بمعنی نر شترک نام جمیل بن بصره غفاری صحابی است که ابو بصره کنیت داشت

جناب بافتح اول بر وزن نهاد بمعنی آستانه و در گاه نام جمع از صحابه و محدثان است
جنابندی باضم جیم منسو بست بجنابند معرب گناباد و آن بلوکی است که میان قاینات و کاشمر و باخرز و خواف افتاده است مرکز آن جویمند است که در شمال گناباد قدیم واقع است و از این قصبه است ابو محمد عبدا لعزیز بن ابی نصر مبارک بن ابی القاسم محمود جنابندی معروف بابن الا خضر در شمار اعلام محدثان و شاگرد خطیب و صاحب کتاب معالم العترة النبویه و غیر آن و متوفی ۶۱۱ و نیز محمد قاسم بن مظفر جنابندی معروف بملا مظفر در شمار منجمان و ریاضی دانان عصر صفوی و صاحب کتاب تنبیها ت و شرح بیست باب ملا عبدا لعلی بیر جنابندی معروف بشرح بیست باب ملا مظفر سان و فاش بنظر فرسید و سید قطب الدین میر حاج جنابندی مشهور بانسی در شمار عرفای سنی معاصر سلطنت عثمانی باقر اوله میر حاج تخلص کرد و در آغاز شیوه غزاسرائیلی را پسندید و سپس غزاسرائیلی را ترک گفت و بقصیده سرانگی

پرداخت و قصایدش در مدح ائمه دین است و در سال ۸۳۵ در گذشت و از او است

باز این دل شکسته خیال وصال کرد
چیزی خیال کرد که نتوان خیال کرد
زمانه دست مرا اگر بدست یار دهد
خوشست گر همه عمرم به انتظار دهد
آنچنان از مرض عشق تو بگداخت تنم
که مرا هر که ببیند شناسد ~~صکه~~ منم
جنابی بافتح اول و تشدید نون

منسوبست بجنابه ابن خلکان گفته که
آن شهر بست در بحرین نزدیک
سیراف و یاقوت گفته شهر کیست در
در ساحل خلیج فارس و ابو سعید حسن
جنابی قرمطی که در زمان خلافت
المقتدر بالله خروج کرد و در قرمطی
ترجمتش بیاید بدان منسوبست و با
فتح و تخفیف منسوبست بجناب بن هبل بن
بکر بن کنانه پدر تیره از قبیله کنانه
جناب بافتح اول بروزن پناه
در پرندگان بمعنی بال است و در آرمیان
دست از سر انگشتان تاشانه نیز بمعنی
پناه نیز بمعنی گوشه و کرانه و آن نام
جناب بن رزین اشعری و جناب بن
عبد الحمید کوفی است که هر دو از
محدثان امامیه اند

جناد بافتح اول و تشدید نون
لشکر کش نام ابو محمد جناد بن و اصل
کوفی است از راویه های اخبار و اشعار
هرب اما از فنون ادب دانشی نداشت از
این روی اشعار را بقلط خواند و عروض
انهار ابرهم زد جبلة بن محمد کوفی از
پدرش حدیث کرد که بر جناد گذشتم
حالیکه این شعر را خواند

اعلم بان الحق مر کبه

الاعلی اهل التقی مستصعب

فاقدر بذرعك فی الامور فانما

رزق السلامة من لهایتسبب

گفتم شعر شکسته را با شعر درست
ردیف کردی و ندانست چه گفته ام
و مرا گذاشت و گذشت و صواب در
شعر اول اینست

اعلم بان الحق مر کب ظهره

الاعلی اهل التقی مستصعب

و در جصاص شعر جناد که دنبال شعر این
جصاص خوانند گذشت

جناده باضم اول بروزن گشاده

نام جمعی از صحابه و تابعان و محدثان و
دانشمندان است از جمله جناده بن
کعب بن حرث انصاری خزرجی که
با خاندان خود از مکه با امام حسین (ع)
براه افتاد و در کربلا شهید گردید و از

جمله ابواسامه جنادة بن محمد بن
 حسین هروی است از اغانم نجویان
 و لغویان و شاگرد ابومنصور از هری
 ابواسامه ناشناس بر صاحب بن عباد
 وزیر در آمد حائیکه در برش لباس
 های ژنده و خود شو خگین و کرد
 آلود بود و نزدیک صاحب نشست
 صاحب او را بدید و روی درهم کشید
 و گفت ای سگ از جایکه نشستی
 برخیز گفت سگ آنست هککه برای
 کلب (سگ) سید نام نشد صاحب
 چون این بشنید دست یازید و او را
 بنشستن در پهلووی خود خواند و نشست
 جای تو اینجا ست ابواسامه بمصر
 رفت و مصر را زیستگاه کرد و در
 جامع مقیاس (۱) بنشست و بتدریس
 پرداخت قضا را در یکی از سالها آب
 نیل چنانکه خواستند فرو نیاقت کسی
 بجا کم مصر گفت جناده مردی شوم
 و بدین است و نفسان آب نیل از شومی
 اوست جا کم که مردی تند و بیباک بود
 بی آنکه در آن سخن آیند بشدبکشش

(۱) مقیاس مستویست مدرج که افزایش
 و کاهش آب را بدان سنجند و آن مستوی
 بوده است که آنرا در جامع بکار برده بودند
 جائیکه جناده بکار تدریس سرگرم بود

اشارت کرد و بیشتر آنکه او را کشتند و
 این قضیه در سال ۳۰۰ اتفاق افتاد
 جنان با فتح بن شدید نون بمعنی
 بسیار پنهان - نیز در خفت بسیار
 پیچیده ز در هم و آن لقب عبدالله بن
 محمد جنان است در شمار محدثان
 امامزادین جنان کنیت مشهور ابوالولید
 محمد بن سعید بن محمد بن هشام کثانی
 اندلسی شافعی است در شمار ادیبان
 و نجویان و این ایضا تراوست
 حدیثی یا سمة الامام

ان خمر العنبر من خمار
 المسکران من مدابة شوا
 ان فمال من حانة الخمار
 و ان الخمر من تهر من
 فاهند ان لرا خبار
 جنابی با حشر جیم منسو بست
 بیاب الیبتان که نام او است در حلب
 و محمد بن احمد بن سمسار جنابی
 و او در عهد جنان که هر دو در شمار
 محدثان نامند بدان منسوبند

جنبی با فتح بن شدید نون بمعنی
 منسو بست پنهان و نیز در خفت بسیار
 تیره است در زمین آنکه بجنب
 نامی پیوندند و بکارین قابوس جنبی
 از محدثان خاصه امامیه و بعضی از

جنبید

جنبندی

جنبلائی

جنبجروودی

جنبب

جنبدعی

محدثان عامه نیز بدو منسوبند و جنب
بمعنی پهلو و نیز بیشتر چیز را جنب
گویند

جنبید باضم اول و سوم و سکون
نون بر وزن قنفذ بمعنی شکوفه هر
درختی است و بخصوص شکوفه درخت
نار بن و آن نام جنبیدن سبع صحابی
است که بامدادان با پیغمبر نبرد کرد
و شامگاهان حالیکه نبرد را دنبال
کرد مسلمانان گرفت

جنبندی با ضبط پیش منسو بست
بجنبید معرب گنبد فارسی و آن نام
قریه ایست در نیشابور و ابو الفضل
محمد بن عمر بن محمد جنبندی در
شمار ادیبان بدان منسو بست

جنبلائی با ضم اول و سوم و
سکون دوم منسو بست بجنبلا و آن
نام قریه است میان واسط و کوفه و ابو
عبد الله حسین بن حمدان جنبلائی
حضینی در شمار محدثان امامیه و
صاحب کتاب الاخوان و کتاب تاریخ
الائمة و کتاب السائل و کتاب اسماء
النبی و الائمة و متوفی ۳۵۸ بدان
منسو بست

جنبجروودی با فتح هر دو جیم
منسو بست بجنبجروود معرب چند رود

و آن نام یکی از قرای نیشابور
است و ابو سعید محمد بن عمرو بن
منصور جنبجروودی در بقیه محدثان
عامه و معروف بختن و متوفی ۳۴۳
بدان منسو بست و ختن بروزن حسن
پدر زن را گویند و بمناسبت اینکه
پدر زن ابوبکر بن خزیمه بوده او را
ختن گفتند

جنبب باضم اول و سوم و سکون
دوم قسمی است از ملخ و آن از اعلام
متعارفه است و نام ابو ذر جنبب بن
جناده غفاری صحابی است و در غفاری
بیاید و باید دانست که جنبب بادو هیئت
دیگر درست است باضم اول و فتح
سوم بروزن گنبد و با کسر اول و فتح
سوم بروزن درهم

جنبدعی با فتح و سکون
منسوبست بجنبدع بن مالک بن ذی
بارق که پدر تیره از قبیله همدانست
و عمرو بن عبدالله جنبدعی که در کربلا
بامام حسین (ع) پیوست و در روز
عاشورا با دشمن جنگید و از فزونی
زخمها از پادر آمد و بنی اعمامش پیش از
آنکه جکشته گردد او را بردند و
جراحاتش را درمان کردند اما پیش از
آنکه از بستر برخیزد از جهان برفته

بدو منسوبست - جندع بمعنی حبایبی است که از فروریختن باران روی آب پدید گردد و نیز بمعنی هر خزننده ایست که گزند رساند

جندله بافتح اول و سوم و چهارم و سکون نون و در آخر آن تاء وحدت بمعنی تک سنگ بزرگ و آن نام جندله بن فضله بن عمرو بن بهدله صحابی است جندی با فتح اول و دوم منسوبست بجند و آن قریه ایست در صنعاء یمن و جمعی از محدثان بدان منسوبند و با فتح اول و سکون دوم منسوبست بجند بوزن چند و آن نام قریه ایست در ترکستان در کنار نهر سیحون و قاضی یعقوب بن شیرین جندی در طبقه ادیبان و شاعران و منشیان و شاگرد ز مخشری بدان منسوبست و جندی باضم و سکون منسوبست بجند بمعنی سپاه و این جندی کنیت مشهور ابوالحسن احمد بن محمد بن عمران نهشلی شیعی است در شمار محدثان شیعه و از مشایخ نجاشی و صاحب کتاب عقلاء المجانین و کتاب الهوائف و کتاب الغیبة و کتاب الحظ و کتاب العین والورق و کتاب الانواع و این جندی بمعنی سپاهی زاده است

جندی بی باضم اول و سکون نون منسوبست بجندی بن یاقوت لفته گمانم آنست که از نواحی همدان باشد و ابو عبدالله حسین بن علی بن محمد بن عبدالله بن مرزبان جندی همدانی در شمار ادیبان و خطیبان و متوفی ۴۹۵ بدان منسوبست

جند رودی با فتح اول و سکون نون معرب دوم همان چند رودی است که در جند رود گذشت و ابوسعید محمد بن عبدالرحمن بن محمد بن جعفر بن محمد جند رودی در شمار فقیهان و ادیبان و نحویان و شاعران و متوفی ۴۵۳ بدان منسوبست سیوطی در بغیة الوعات گفته که میان وی و میان ابو جعفر زوزنی سخنانی دادوستد شد که بر میدگی طرفین کشید و ابو سعید زوزنی را هجو کرد و بدانسان که خواست بدیهای او را گفت و یابد یها بر او بست جند رودی با فتح اول و سوم و سکون دوم منسوبست بجند معرب گنجه از شهر های قفقاز و ابوالفضل اسمعیل بن علی بن ابراهیم جندی در شمار محدثان عامه و متوفی ۵۸۸ بدان منسوبست "جندی با فتح و سکون منسوبست بجند معرب گنجه و این

تعریب دوم است از گنجه و در تعریب از اینگونه بی نظمیها قراران دیده شده است و ابو حفص عمر بن عثمان بن شعیب جنزی از پیشروان ادب و در طبقه نحویان و شاعران بدان منسوبست جنزی چندی در بغداد بزیست و با پیشوایان ادب در آمیخت و از ابو مظفر ابیوردی فرا گرفت آنگاه بشهر خود باز گشت و دیگر بار سفری ببغداد کرد و از آنجا ببصره و خوزستان رفت و از افاضل آن شهر هافر او ان دانش فرا گرفت چندانکه علامه زمان خود گردید و این دو بیت از اوست

قالت و خطتك شيبه كالعین

کم تذر ف عینک ذروف العین

قد قلت لها ایا سواد العین

یزداد من الثلوج ماء العین (۱)

و در سال ۵۵۰ در مرو از جهان برفت

(۱) عین در مصراع اول بمعنی طلیعه لشکر است که دیدبان و چشم سپاه است پیش رو دتا بنگر دو یا گاماد و عین در مصراع دوم چشم است که آب از آن بجوشد و بیرون چشم و عین در مصراع سوم چشم است و عین در مصراع چهارم کاریز است که از سقوف ظرف آبیهای آنها فرونی گیرد و در این شعر تشبیه ضمنی است یعنی موهای سپیدم آب چشمم را افزون کرد چونان برف که آب کاریزها را افزونی بخشد

جنو جردی با فتح اول و ضم دوم منسوبست بجنو جرد و آن قریه ایست از قرای مرو و ابو محمد عبدان بن محمد بن عیسی جنو جردی در طبقه حفاظ حدیث و صاحب کتاب موطا و متوفی ۲۲۰ بدان منسوبست و ابو محمد کسی است که مذهب شافعی را در مرو تنه پاشی کرد و در ترویج آن بکوشید و آنرا پیرو رانید

جنی با کسر جیم و تشدید نون

منسوبست بجنن بمعنی پری و جنی

لقب است نه نسبت در مورد عمرو بن

طارق جنی صحابی و در زوابعه جنی

صحابی و نیز جنی نام پدر ابو الفتح

عثمان بن جنی است معروف بابن جنی

در طبقه اول از نحویان و صرفیان و ادیبان

و صرفش کاملتر از نجوش بود و در

گشودن در های بسته و باز کردن

گره های پیچیده ادب آیتی بود ابن

جنی در موصل از ما بزاد و در بغداد

بزیست و از ابوعلی فارسی علوم ادبیه

را فرا گرفت و کتابها پر داخت مانند

کتاب اللمع و این کتاب را جمعی از

اعلام ادب شرح کرده اند و کتاب سر

المناعه و کتاب الخصایص و کتاب

تفسیر دیوان متنبی و کتاب النوادر

المتعوه و کتاب المحتسب و کتاب تفسیر
العلویات و این کتاب تفسیر چهار قصیده
شریف رضی است و کتاب البشری
والظفر در تفسیر این شعر عضدالدوله
دیلمی

اهلا و سهلا بنی البشری و نوبتها

و با شتمال سرا یا نا علی الظفر
و کتاب المنتصف و کتاب الفائق
و کتاب الاراجیز و کتاب شرح الفصحیح
و کتاب شرح الکافی فی القوافی و غیر
اینها ابن جنی رومی زاده است و پدرش
جنی رومی بود و غلام زرخرید سلیمان
بن فهد از دی موصلی و با خوئی که
هرب در بالیدن بر نژاد داشت رومی
بودن ابن جنی را براو عیب گرفتند و
ابن جنی در پاسخ گفت و بسیار نیکو
گفت

فان اصبح بلا نسب

فعلمی فی الوری نسبی

هلی انی اول الی

قروم سادة نجب

قیامرة اذا نطقوا

ارم الدهر فی الخطب

اولا کدعا البنی لهم

کفی شرفاً دعاء نبی

و این غزل دلنشین از او است

غزال غیر و حشی

حکمی الو حشی مقلته

راه الورد یعنی الورد

دفا ستکساه حلتته

و شم با نفه الریحیا

نفا ستهداه زهر ته

و ذاق تریحه الصهبیا

فا ختلمسته نکمته

ابن جنی پیش از ۳۳۰ از مادر بزاد

و در سال ۳۹۲ در گذشت

جنید باضم اول و فتح دوم مصنف

چند بمعنی لشکر ک نام جمعی است

و مشهورترین ایشان ابوالقاسم جنید

بن محمد بن جنید خزار قواریری است

از اعظم صوفیان و در قواریری

ترجمتش بیاید و ابن جنید کنیت

مشهور ابو علی محمد بن احمد بن جنید

اسکافی است از علمای امامیه و در

اسکافی گذشت

جواربی بافتح اول و دوم

منسوبت بجوارب جمع جوارب

پایپوش معروف و فارسی آن جوراب

گویند و جواربی کسی را گویند

که جورب بیافد و یا فروشد و آن

لقب جمعی از محدثان عامه است و نیز

لقب صالح بن موسی جواربی است

از محدثان خاصه

جوالیقی با فتح اول و دوم
منسوبست بجوالیقی جمع جولق معرب
جوال فارسی وریشه آن گوال است
وجوالیقی کسی را گویند که گوال
بیافند و یا بفروشد و آن لقب جمعی
است از جمله ابو منصور موهوب بن
احمد بن حسن بن خضر جوالیقی
بغدادی از اعلام لغویان وادیبان
وشاگرد خطیب تبریزی و مدرس
علوم ادب در مدرسه نظامیه پس از
تبریزی و صاحب کتاب العروض و
کتاب التکملة فیما یلحق فیہ العامه و
این کتاب را از آن روی که درة الغواص
حریری را کامل کرد تکمله نام نهاد
و کتاب المعرب من الکلام العجمی و
متوفی ۵۳۹ و فرزندش ابو محمد
اسمعیل بن موهوب جوالیقی پیشوای
ادب در عراق پس از پدر و مؤدب فرزندان
خلفاء بخصوص و متوفی ۵۷۲ و فرزند
دیگرش ابوطاهر اسحق بن موهوب
جوالیقی نیز در شمار ادیبان و متوفی
۵۷۵ و از جمله هشام بن سالم جعفی
جوالیقی و حماد بن سیار جوالیقی
کوفی هر دو از محدثان امامیه و از
اصحاب امام صادق (ع)

جوان با فتح و تشدید و او بنابر
ضبط علامه در ایضاح الاشتباه گونه
ساز را گویند و گونه بویه دان (ظرف
عطر) باشد و بیشتر آنها را از پارچه
های چرمین بافتند و عطر در آنها
ریختند و فروختند و آن لقب خالد بن
نجیح کوفی است از محدثان امامیه

جوانی با فتح اول و تشدید و او
و هم تشدید یاد در آخر منسوبست بجوانیه
و آن نام موضع و بانام قریه ایست در
نزدیکی مدینه و ابو عبدالله محمد بن
حسن بن عبدالله علوی جوانی در شمار
فقیهان و محدثان امامیه و صاحب کتاب
ثواب الاعمال و نیز احمد بن علی بن
ابراهیم علوی جوانی بدان منسوبند
جوبانی باضم اول و سکون و او
منسوبست بجوبان و آن از قرای مرو
است و ابو عبدالله محمد بن محمد بن
ابی ذر جوبانی در شمار محدثان عامه
بدان منسوبست

جوبری با فتح اول و سوم و
سکون دوم منسوبست بجو برو آن
نام دو قریه است یکی در دمشق
و عبد الوهاب بن عبدالرحیم جوبری
و نیز احمد بن عبدالله بن یزید جوبری
که هر دو از محدثان عامه اند بدان

منسوبند و دیگر قریه ایست از قرای نیشابور و ابو بکر محمد بن علی بن محمد جوبری نیشابوری وی نیز در شمار محدثان عامه بدان منسوبست جو بقی بافتح اول و سکون دوم و فتح سوم منسوبست بجوبق و آن نام دو قریه ایست یکی در نسف و از این قریه است ابو نصر احمد بن علی جو بقی نسفی در طبقه ادیبان و شاعران و متوفی ۳۴۰ و دیگر قریه در مرو و ابو بکر تمیم بن محمد بن علی جو بقی در شمار محدثان و متوفی ۵۰۵ بدان منسوبست

جوخانی بافتح و سکون منسوبست بجوخان و آن قریه ایست در نواحی اهواز و ابو شجاع عبدالله بن علی بن ابراهیم جوخانی در شمار محدثان عامه بدان منسوبست

جوخی باضم اول و سکون دوم منسوبست بخانات جو خیه که بازار گانسرانیت در دمشق و مکی بن محمد بن سعید بن یاسین بن سلیمان بن طه بن سلیمان جوخی دمشقی در شمار ادیبان و شاعران و شارح کتاب مختصر از کار نووی و کتاب شرح الصدور و دیوان شمر و متوفی ۱۱۹۲

بدان منسوبست و او را از اینروی که در خان جو خیه تجارت داشته است جوخی گفتند

جودی باضم و سکون دوم نام کوه آرارات است در ارمنستان و آرارات بزرگ که ارتفاع آن ۵۱۵۶ متر است در ارمنستان است و آرارات کوچک که ارتفاع آن ۳۹۱۶ متر است میان خاک ایران و ترکیه واقع شده است و جودی همان کوهی است که کشتی نوح بر آن نشست باری جودی نام جمعی است از جمله جودی بن عثمان موروری اندلسی در طبقه نحوایان که بمشرق کوچید و کسانی و فرار ابدید و باندلس باز گشت و در قرطبه زیستن گرفت و نخستین کسی است که کتاب کسانی را باندلس برد و در قرطبه حلقه درسی داشت و کتابی در نحو پرداخت و در سال ۱۹۸ در گذشت و ابو الجودی کنیت یکی از تابعان است و نام او دانسته نگردد و نیز جودی نامی مرثیه سرای مشهور ایرانی است که در مرثیه اهل بیت اشعار روان نظم کرد و کتاب او بنام سراینده آن جودی شهرت یافت

جوذقانی با فتح اول و ذال
نقطه دار و سکون دوم منسوبست
بجوذقان از قرای با خرز از اعمال
نیشابور و اسمعیل بن احمد بن اسمعیل
جوذقانی با خرسی در شمار محدثان
بدان منسوبست

جوربندی با فتح اول و سکون
واو و رای بو نقطه و فتح بای ابجد
منسوبست بجوربند از قرای اسفرائین
از اعمال نیشابور و عبدالله بن محمد
بن مسلم اسفرائینی جوربندی در طبقه
محدثان و در شمار رحالان که در طلب
حدیث رحلتها کرد و مشایخ بسیار بدیده
و در سال ۳۱۸ در گذشت بدان
منسوبست

جوزاء با فتح اول و سکون
دوم بمعنی ~~کوسپندی~~ است سیاه که
وسط آن سپید باشد نیز نام برج سوم
از بروج دوازده گانه فلکی که آنرا
دوپیکر گویند و ابو الجوزاء کنیت
اوس بن خالد ر بهی تا بهی است در
شمار مفسران و خود گفت من دوازده
سال با ابن عباس در خانه او بودم و
آیتی از قرآن نماند که از او تفسیرش را
نپرسم و ابو الجوزاء با عبدالرحمن
بن اشعث خروج کرد و در دیر الجماجم

سال ۸۳ کشته گردید

جوزجانی باضم اول و سکون
دوم و سوم منسوبست بجوزجان که
نام ناحیتی است میان مرو و زوبلیخ و
هوا بع آن بسیار است و قصبه آن
یهودیه است و از قرای معروف آن
فاریاب و انبار و کلا رود و ارعونه
است و ارعونه جائیست از جوزجان که
قتل یحیی بن زید بن علی بن حسین بن
علی بن ابیطالب در آنجا اتفاق افتاد
باری جمعی از دانشمندان از جوزجان
بر خاسته اند مانند ابو عبید الله
عبد الواحد بن محمد جوزجانی از
شاگردان شیخ الرئیس و از حکیمان
بزرگ و از اینکه دیباچه کتاب
شفا را نوشت منزلتش در نظر شیخ
الرئیس دانسته گردید وی با شیخ
الرئیس بیود تا آنگاه که شیخ از
جهان برفت و از آن پس بجوزجان
رفت و در همانجا بز یست تا در سال
۴۳۸ در گذشت و مانند ابو سلیمان
جوزجانی در شمار فقیهان و پارسایان
و محدثان و از شاگردان محمد بن حسن
شیبانی ابن ندیم نوشت در فتنه امین
مردی را دید که دود و مردی دیگر را
دید که از پس او دود خالی که شمشیر

برهنه در دست دارد و فریاد زندان
مرد را بگیرد کسی آن مرد را گرفت
و فریاد کش نیز برسد و بیدرنگ او
را کشت ابوسلیمان پرسید آیا آن مرد
را شناختید گفتند هیچیک را شناختیم
گفت پس چرا کسی را که شناختید
از پویه باز دارید تا کشته گرد این
بگفت و سوگند یاد کرد که در میان
این مردم زیستن نگیرد و از ابوسلیمان
کتبی بر جای نماید جز اینکه فرات گرفت
و فرایاد داد و مانند ابو عمر منهاج الدین
عثمان بن سراج الدین جوز جانی که
ابتداء در غور زیستن داشت و سپس
به هندوستان رفت و کتاب طبقات ناصری
و در تاریخ هندوستان از قدیمترین
زمان تا سال ۶۵۸ نوشت و آنرا بنام
ناصر الدین محمود شاه از پادشاهان
فوری هند تألیف کرد و در سال ۶۹۸
در گذشت

جوزدانی باضم اول و سکون
دوم و سوم منسوبست بجوزدان و آن
قریه ایست بزرگ از قرای اصفهان
و جوزدان همان قریه جوزان است
مرکز دهکده های ماربین و ماربین
شامل شصت و یک قریه است که میوه
های خوب بخصوص به در آنها عمل

آید و از کثرت میوه خیزی بشریت
خانه ایران مشهور است و در وصف
ماربین شاعر گفته است
مار بینش چه روضه ارم است
آفتاب اندر او درم درم است
باری ابوبکر محمد بن علی
بن احمد جوزدانی در شمار مقرئان
و محدثان و متوفی ۴۴۲ بدان منسوبست
جوزرانی بافتح اول و سکون
دوم و فتح زای نقطه در منسوبست
بجوزران و آن قریه ایست در ناحیت
بغداد نزدیک عکبر و محمد بن محمد بن
هلی جوزرانی عکبری در طبقه محدثان
و مقرئان و متوفی ۴۷۳ بدان منسوبست
جوزقی بافتح اول و سکون
دوم منسوبست بجوزق و آن نام دو قریه
است یکی در ناحیت نیشابور و از این
قریه است ابوبکر محمد بن عبداللہ بن
محمد بن زکریای جوزقی نیشابوری
در شمار محدثان و مصنف کتاب التفریق
و متوفی ۳۸۸ و دیگر قریه ایست از
قرای عراق و اسحق بن احمد بن
بن جعفر جوزقی هر دو در طبقه محدثان
حادیث و متوفی ۳۵۸ بدان منسوبست
جوزی بافتح اول و سکون دوم
منسوبست بجوز و مردی را که کردو

فروشد جوزی وزن را که چنان باشد
 جوزیه گویند و جوزی نام نیای جمال
 الدین ابوالفرج عبدالرحمن بن علی بن
 محمد بکری حنبلی است معروف بابن
 جوزی در طبقه مفسران و محدثان و
 واعظان و ادیبان و صاحب کتاب المنتظم
 فی تاریخ الملوك و الامم و کتاب اعمار
 الاعیان و کتاب صفة الصفوة و کتاب
 الرد علی المتعصب العنید المانع من
 سب یزید و این کتاب رد بر عبد
 المغیث بن زهیر است که کتابی در
 فضائل یزید بن معاویه نوشت و کتاب
 اعلام الاحیاء باغلاط الاحیاء در غلط
 گوئیها و غلط رویهای غزالی در احیاء
 العلوم و کتاب تلبیس ابلیس رد بر
 صوفیه و در این کتاب بشدت بر غزالی
 تاخته و گفته است که غزالی خود راه
 تصوف را سپرد و کتاب احیاء العلوم
 خود را بر روش و هنجار صوفیان نوشت
 و آنرا از احادیث ساختگی انباشته کرد
 و باب مکاشفه را گشود و در فقه را بست
 و بیک سخن کتاب احیاء العلوم را
 کتاب بدعت و ضلالت خواند و ابن
 جوزی خود راه دینداران ساده را سپرد
 و در کتابهایی هم که پرداخت همانرا
 رفت و هر قلمی که تراشید و با آن

کتابت کرد تراشه های آنرا جمع کرد
 و وصیت کرد که آب غسلش را با همان
 تراشه ها گرم کنند و با این وصف از
 هوشمندان وزیرکان بود و در این
 باره حکایاتی از او کنند و در سال ۹۷۲ ه
 در گذشت و اما سبط بن جوزی
 ترجمتش در قزاعلی بیاید و اما ابوالقاسم
 اسمعیل بن محمد جوزی اصفهانی که
 در جوزی نیز بیاید منسوبست بسکه
 الخوز که نام گوئی در اصفهان بوده
 است و جوزی نیست و سیوطی در بغیة
 الوهاب جوزی نوشته و آنرا پرند
 خرد (صغیر) معنی کرده و اشتباهست
 و باید دانست که جوزی نیز منسوبست
 به نهر الجوز و آن نام ناحیتی است
 معمور میان حلب و بیره شامل قریه ها
 و بساتین و نیز منسوبست بجوزه و آن
 قریه است در کوهستان هکاریه نزدیک
 موصل و ندانستم ابو الحسن احمد بن
 محمد بن جعفر جوزی فقیه بکدامیک از
 آن دو موضع نسبت رسانند
 جوزیه نام مدرسه ایست در
 دمشق و پدر محمد بن ابی بکر حنبلی
 معروف بابن قیم جوزیه متولی آن
 بوده است از این روی او را ابن قیم
 جوزیه گویند و در قیم بیاید

جوفی بافتح اول منسوب است
بجوف و آن نام چندین موضع است و
اما حیان اعرج جوفی در طبقه مجددان
بیاب الجوف که نام دروازه ایست در
بصره منسوب است

جوکانی باضم اول منسوب است
بجوکان معرب او جان یکی از چهار بخش
چهاردانکه در فارس و سه بخش دیگر
آن خونکشت و خسرو شیرین و
کوشک زن است و ابو سعید عبدالرحمن
بن محمد جوکانی در شمار فقیهان
و ادیبان و مجددان که پس از ابواسحاق
شیرازی مدرس مدرسه نظامیه بغداد
گردید و در سال ۳۷۸ در گذشت بدان
منسوب است

جون بافتح و سکون و او بمعنی
سیاه و سپید از لغات اشداد است و آن
نام جمعی از صحابه و مجددان است
نیز نام جون بن ابی مالک است که
غلامی سیه چرده بود و ملوک فضل
بن عبدالله بن عبدالمطلب و امیرالمؤمنین
اورا بعمدو پنجاه دینار خریدند و او را
بخشید و بجون غلام ابوذر شهره شد
و با ابوذر برینده رفت و پس از مرگ
ابوذر با امیرالمؤمنین پیوست و پس
از امیرالمؤمنین با امام حسن (ع)

جوسقانی بافتح اول و سوم
منسوب است بجوسقان معرب جو شقان
و آن نام بلو کیست از اعمال کاشان
که هرگز آن میمه است و باقوت قریه
دیگر را بنام جوسقان چسبیده باسفر این
ذکر کرده است و هرگاه سخن باقوت
درست باشد ابو حامد محمد بن عبد
الملک جوسقانی فقیه شاگرد ابو حامد
غزالی و متوفی ۵۴۰ بدان منسوب است
جوسقی بافتح اول و سوم
منسوب است بجوسق معرب کوشک
(قصر) فارسی و آن نام چندین موضع
است - ۱ - قریه ایست از قرای دجیل
۲ - قریه ایست از قرای نهروان و از این
قریه است ابوطاهر خلیل بن علی بن
ابراهیم جوسقی در طبقه مقرران
۳ - قریه بزرگ است از قرای بلبیس در مصر
۴ - قریه ایست در قیروان ۵ - قریه ایست
از قرای قزوین و از این قریه است
هلی بن محمد جوسقی قزوینی از افاضل
مجدان

جوغانی باضم جیم منسوب است
بجوغان و آن قریه ایست از قرای
جرجان و ابو جعفر احمد بن حسن بن
هلی جوغانی جرجانی در شمار مجددان
بدان منسوب است

وسپس بامام حسین (ع) و در کربلا نیز
بامام حسین بودو در سلک شهیدان
منظوم گردید

جوتقا باضم اول و سکون و او
و فتح نون لقب علی بن هشتم است از
کتابان دیوان مأمون و از افاضل
ادیبان و مترسلان و بیشتر الفاظ پیچیده
بکار برد و کمتر الفاظ روان تا
جائیکه مأمون گفت من با همه مردم
بعادت خود سخن گفتم مگر با علی
بن هشتم چه وی در اعراب کلمه فرو
رود و ناچارم در هنگام سخن کردن
با او از عادت در سخن کردن در گذرم
و داستان رفتن و برابراز اسب فروشان
و سخن کردنش را با اسب فروش
یا قوت در معجم الادب و سیوطی در بغیه
الوہات آورده است اسب فروش در
پایان سخن علی بن هشتم گفت این
اوصاف اسب پیغمبر است

نگارند گوید جونقا لفظ عربی نیست
بلکه معرب است و گمانم آنست که
آن معرب جوانک فارسی باشد و یا معرب
جوانکا با زیادتی الف خطاب
فارسی در آخر آن بمعنی ای جوانک
و علی بن هشتم ایرانی است و خود ایرانی
بودنش فارسی بودن ریشه جونقا را

تایید میکند

جوهری با فتح و سکون و او
منسوبست بجوهر معرب گوهر و آن
هر سنگ بهادار است و جوهری کسی
را گویند که سنگهای بهادار را بفروشد
و آن لقب جمعی است از جمله ابونصر
اسمعیل بن حماد جوهری فارابی از
پیشوایان لغت و ادب و باین وصف از
خوشنویسان و خطش در خوبی ضرب
المثل شد جوهری علوم ادبیه را از ابو
علی فارسی و ابوسعید سیرافی فرا گرفت
و از آنجا بجزا رفت و با عرب عار به در
آمیخت و بلاد ربیع و مضر را در نور
دید و فراوان دانش اندوخت و از سفر
دانش پژوهی که فراغت یافت راه
خراسان را پیش گرفت و در دامغان ابو
علی حسین بن علی از اعیان کاتبان و از
اعلام افاضل از او استفادت کرد و
آنگاه او را به نیشابور فرستاد و
جوهری در نیشابور بکار تدریس و
تألیف و آموزش خط و نوشتن قرآن
سرگرم شد و آثار پایداری بر جای
گذاشت از جمله کتاب الصماح در
لغت گویند جوهری که از تألیف
کتاب صماح فراغت یافت آنرا پیش
عربان فرستاد و گفت فرهنگ خود

را از بیگانه (عجمی) بگیرد و جوهری
 نخستین کسی است که الفاظ را مرتب
 کرد و بآن نظم داد و کتاب خود را
 بدان بیار است و پیش از جوهری
 ترتیب و نظم در کتب لغب نبود و نیز
 نزدیک چهل و پنجهزار شعر عرب در
 کتاب صحاح آورد و این کتاب را
 بعضی از فضلا تلخیص کرد و شواهد
 و اشعارش را بیفکند و آنرا منتخب
 الصحاح نامید و محمد بن ابی بکر بن
 عبدالقادر رازی آنرا مختصر کرد
 و مختصر کرده را مختار الصحاح نام
 داد و جمال الدین ابوالفضل محمد بن عمر
 بن خالد تفرشی آنرا فارسی کرد و
 فارسی کرده را صراح نامید نیز از آثار
 جوهری است مقدمه در نحو و کتابی
 در عروض و در سال وفات جوهری
 باختلاف سخن کرده اند و از ۳۳۳
 نوشته اند تا ۳۹۳ و از جمله ابوالحسن
 حللی بن عبدالعزیز بن مرزبان بن سابور
 جوهری بغوی از اعظم محدثان و
 صاحب کتاب المسند که در مکه
 زیستن گرفت و کتب ابو عبید قاسم بن
 سلام را بر حجاج خواند و مزد از ایشان
 گرفت وقتی او را بر اینکار نکوهش
 کردند گفت حاجیان از مکه روند

و مرا میان دو کوه خشک گذارند و
 گذرند و از کجا روزی فراهم کنم
 نیز وی حکایت میکند که در مسجد
 الحرام پیش آموزگار خطم بودم
 که دخترک خرد سالش بنام و سناء بر
 او در آمد حالیکه پیراهن حریری در
 برداشت او را در کنار خود نشانید
 و این اشعار بخواند

وما الو سناء الا شبه در

ولاسیما اذ البست حریرا

فاحسن زیها ثوب نظیف

تکفن فیه نم اری سریرا

تهادی بین اربعة عجال

الی قبر تهاؤنا سرورا

نگارند گوید این حکایت را

نوشتیم تا بدانند که عربان چگونه

نظری با دختران آنهم پس از نزدیک

سه قرن بعد از اسلام داشتند و آن

دوشیزه که مانند در بود زیبا ترین

جامه هایش را کفردانست و آنگاه

تابوت که روی دوش چهار تن آنرا

بیند که باشتاب آنرا به مکه ببرند

و دل پدرش را از شادمانی پر کنند

باری ابوالحسن جوهری در سال ۲۸۷

در گذشت و از جمله احمد بن عبدالعزیز

جوهری در شمار محدثان و مورخان

و صاحب کتاب السقیفه و ابن ابی الحدید
در شرح نهج البلاغه از کتاب سقیفه
جوهری فراوان گرفته و نقل کرده
است و از جمله ابو عبدالله احمد بن محمد
بن عبدالله جوهری معروف بابن عیاش
معاصر شیخ صدوق و صاحب کتاب
مقتضب الاثر فی النص علی الائمة الاثنی
عشر و کتاب اخبار ابی هاشم الجعفری
و غیر اینها و در سال ۴۰۱ در گذشت و
از جمله عباس بن سعید جوهری در
طبقه منجمان عصر مأمون و صاحب
کتاب الزیج و کتاب تفسیر کتاب
اقلیدس و کتاب الاشکال النی فی المقالة
الاولی من کتاب اقلیدس و از جمله ابو
الحسن علی بن جعد بن عبید جوهری
در طبقه معدنان و از مشایخ بخاری
و ابو زرعه رازی و متوفی ۲۳۰ و از
جمله ابو محمد محمود بن عمر جوهری
زرگر هروی از شاعران توانا و
ستایشگر سلیمان بن محمد ملکشاه
و این ابیات نمونه قدرت و پختگی
نظم او است

چون صبح بر کشد علم سانه پر نیان
باید کشید زایت عشرت بر آستان
زان بیش کافتاب سر از کوه بر زند
باید مئی بیوی گل ورنک ارغوان

روحی است بی کسافت و همسی است بی
کسوف

نوریست بی تغیر و ناریست بیدخان
میخوار و میگسار و همی شاد باش از
آنک

ما را خدای وعده همی داد در جنان
می بر حرامزاده حرام است کو بعد
آزار میزبان طلبید رنج میهمان
می بر حلالزاده نباشد حرام از آنک
ز او شاد میهمان بود آسوده میزبان
سال و فاتش بنظر نرسید و از

جمله محمد باقر جوهری هروی که در
قزوین زیست و در اصفهان سال
یکهزار و دو بیست و چهل و چند در
گذشت و کتابی در مقاتل شهداء بنام
طوفان البکاء پرداخت شامل نظم و نثر و
از جمله ابو الحسن علی بن احمد جوهری
جرجانی در شمار شاعران و قصیده
سرایان و ستایشگر اهل بیت و مرثیت
سرای خاندان پیغمبر

جوهری با ضم اول و فتح و او
بروزن مسیطر مصغر جابر نام جوهری
صحابی است در شمار پار سایان
و صالحان صحابه و ابن جوهری کنیت
سید محمد مدنی است در شمار فاضلان
و صاحب مسائل مدنیات و شیخ حسن

صاحب معالم ویراستوده است
جویشی با فتح جیم و کسر و او
مشدد و نای نخذ منسو بست بجویش
و آن قریه ایست در شرقی دجله برابر
ابله و ابوالقاسم نصر بن بشر بن علی
هراقی جویشی در طبقه فقهای شافعی
ومتوفی ۴۷۷ بدان منسوبست

جویریہ باضم اول و فتح و او
مصغر جاریه نام جویریة بن مسهر عبیدی
است از خواص اصحاب امیر المؤمنین
و همان کسی است که زیاد بن ابیه در
روز کار معاویه او را بگرفت و دست
و پایش را برید و آنکاه او را بدار
آویخت و او ندی در کتاب خراج
و جرایح نوشت که از آن پیش آمد
امیر المؤمنین جویریہ را بیا گاهانید
و گذشت که جاریه از اعلام مردان
است و هم گذشت معنی آن

جویمی با ضم اول و فتح دوم
منسوبست بجویم و آن قریه ایست در
فارس و عبدان بن محمد جویمی از
محدثان امامیه که کتابی در حدیث از
امام حسن عسگری روایت کرد و ابو
محمد حجر بن احمد جویمی در شمار
ادیبان که ابو بکر محمد بن حسن بن
دریغ فضل و ادبش را ستود و در سال

۳۲۴ در گذشت بدان منسوبند
جوینی با ضم اول و فتح و او
منسوبست بجوین و آن نام ناحیتی است
که در شمال کوه جغتای خراسان افتاده
و دارای هشتاد و هشت دیه حاصلخیز
است و مرکز آن جغتای است و از این
ناحیت است امام الحرمین ابو المعانی
عبدالمملک بن ابی محمد عبدالله بن یوسف
جوینی در طبقه اول از فقیهان شافعی
و استاد غزالی و از این روی که چهار
سال در مکه بزیست و چندی در مدینه
بتدریس پرداخت او را امام الحرمین
گفتند و از او است کتاب نهایة المطلب
و کتاب الشامل و کتاب غنیة المستر
شدین و غیر اینها و در سال ۴۷۸ در
نیشابور در گذشت و در روز مردنش
بازارها بسته گردید و منبرش را که در
مسجد جامع بود شکستند و شاگردانش
که نزدیک چهارصد تن بودند خامه ها
و آینه ها بشکستند و یکسال بر مرگش
سوک نشین شدند نیز پدرش ابو محمد
عبدالله بن یوسف جوینی از پیشانی
فقه و ادب و تفسیر و صاحب تصانیف
و متوفی ۴۳۳ در نیشابور. نیز شمس
الدین محمد جوینی در شمار ادیبان
که خاندان جوینی که از مشاهیر وزراء

و کتاب و نویسندگانند بدو پیوندند
و این رباعی از اوست

چون بیرخ دابر است ایام بهار
عیشم بچه دل باشد و شادی بچه کار

در باغ بجای سبزه گوتیغ بروی
وزابر بجای قطره گو تیر بیار

نیز خواجه شمس الدین محمد جوینی
صاحب دیوان در شمار ادیبان و کاتبان و

وزیر آباقاخان و این رباعی را در مرثیت
فرزندش بهاء الدین گفته است

در ماتم تو چرخ بر آمد بخروش
من در غم تو چگونه باشم خاموش

دور تو نبود بستدی جام پدر
ایجان پدر جام پدر کردی نوش

نیز برادر کهنترش خواجه عظاملک
جوینی در شمار افاضل ادیبان و مورخان

و صاحب تاریخ جهان گشا که بجهان
گشای جوینی معروف است شامل سه

قسمت اول در تاریخ چنگیز خان و
فرزندان او تا گیوک خان دوم در

تاریخ خوارزمشاهیان و سوم در
تاریخ اسمعیلیان الموت و کتاب تسلیمه

الاخوان که در پایان عمر در شرح
مصائب خود نوشته است خواجه عطا

ملک در روزگاری که شهر بغداد
جزو قلمرو لشکر مغول شد حکمران

ایالت بغداد گردید و در سال ۶۸۱ در
گذشت. نیز خواجه بهاء الدین جوینی

فرزند خواجه شمس الدین محمد که
حکومت اصفهان بوی تفویض شد

امادر سیاست خشن بود و بسیار سخت
گیر و از کشتن و مثله کردن بیم و

بناک نداشت و همین کار بدوران عمر
اوزود پایان داد. نیز فرزند دیگرش

خواجه شرف الدین هرون جوینی
که در فن موسیقی استاد گردید و در

فنون ادب با رع و این دو شهر از اوست
مرد باید که دانش آموزد

تا زهر کس شریف تر باشد
خاک بر فرق مهتری کاورا

آلت خواجگی پدر باشد
نیز سعد الدین محمد بن مؤید بن

ابی بکر بن حسن بن محمد بن حموه
جوینی حموی که در حموی بیاید. نیز

معین الدین آوی جوینی در سلاک
عرفای قرن هشتم و صاحب کتاب

نگارستان در هفت باب بسبک سعدی
و کتاب احسن القصص در شرح و تفسیر

سوره یوسف. نیز ابو علی حسن بن
علی جوینی از اساتید خط چندانی که پس

از ابن بواب کسی بخوبی او خط نوشت
و هر چه نوشت در پایانش نوشت علی

بن حسن جوینی آنرا نوشت و خطرا
با خود بشهرهای دور دست برد و آنرا
بمصر هم رسانید و شاگردانی در آنجا
پیرو رانید و فخر الکتاب لقب یافت
و در مصر سال ۵۸۶ در گذشت فخر
الکتاب بنظم شعر نیز پرداخت و این
دوبیت زاهدانه از اوست
کم کادت الاوطان تشغلنا
بزخارف الدنيا عن الله
حتی تغربنا فکم غیر

يقطعن عقل الغافل اللاهی

جهیل بافتح و سکون بر وزن
جعفر بمعنی کلان سر (گنده سر) - پیر
سالخورده - زنت زشت روی - بز
کوهی بزرگ و آن نام جهیل بن
سیف صحابی است که خیر مرگ
پیغمبر را بحضور موت برد و نیز نام نیای
چندتن از فقیهان شام است که بینی
جهیل (جهیل زادگان) مشهورند

جهجاه با فتح هر دو جیم و
سکون های هوز نام جهجاه بن سعید
غفاری صحابی است که باعثمان بن عفان
حالیکه بر منبر بود در آویخت و عصای
اورا شکست و سخنانی اعتراض و آمیز
بر کارهای او بر زبان آورد و جهجاه
دور نیست که از دو لفظ جاه مرگ

باشد و جاه بمعنی شکوه است
جهش با فتح و سکون های
هوز برای گریستن و زاریدن آماده
شدن است و آن از اعلام متعارفه است
جهشیاری بافتح اول و سکون
دوم و کسر شین نقطه دار منسوبست
بجهشیار نام نیای ابر عبدالله محمد بن
عبدوس جهشیاری است در شمار
کاتبان و مترسلان و مورخان و صاحب
کتاب الوزراء و الکتاب و کتاب
میزان الشعر

نگارنده گوید جهشیار معرب
دهشیار است آنکس که صحبت دهش
را برگزیده است مانند بختیار و دانشیار
و از نامهای متعارف فارسیان است

جهضمی با فتح اول و سکون
دوم منسوبست بجهضم بر وزن جعفر
و آن نام نیای علی بن نصر جهضمی
بصری است در شمار نقویان و از
شاگردان خلیل بن احمد فراهیدی
و رفیق سیبویه و متوفی ۱۸۷ و فرزندش
نصر بن علی بن نصر جهضمی
در شمار فقیهان و محدثان است در
تاریخ بغداد نوشت که نصر بن علی
جهضمی از علی بن جعفر علوی برادر
موسی بن جعفر (ع) حدیث کرد که

پیغمبر (ص) دست حسین (ع) را گرفت
و گفت کسیکه این دورا و پدر و مادر
این دورا دوست دارد با من و همسنگ
من در درجه ام در قیامت خواهد بود و این
خبر بمتوکل رسید فرمان کرد هزار
تازیانه بر او زنند و جعفر بن عبد الواحد
انشدر گفت یا امیر المؤمنین این مرد بر
روش سنیان است تا متوکل از او در
گذشت و نصر بن علی در سال ۲۵۰
در گذشت و جهنم در چندین معنی
بکار رفته است ۱ مرد بزرگ سر ۲
گردروی ۳ گشاده پهلو ۴ فراخ سینه
۵ شیر بیشه

جهم بانقح سکون بمعنی شیر .

نیز آنکس که نانوایان باشد نام جهمی
از صحابه و محدثان است و نام جهم بن
خلف مازنی از قبیلہ سازن تمیم در شمار
راویہ های شعر و معاصر خلف احمر
واصمعی و هر سه تن در معرفت شعر بربک
پایه بودند و جهم بر نظم شعر نیز توانا
بود اما بیشتر اشعارش در وصف
پرندگان و خزندگان است و ابن جهم
ابوالحسن حللی بن جهم بن بدر بن جهم
است از مشاهیر شاعران و خود در باره
شهرتش گفته است

وما انا ممن سار بالشعر ذکره

ولکن اشعاری یسیر بذکری
ابن جهم بسرعت آوازه اش در آفاق
پیچید و متوکل او را نزدیک گرفت
و در اکرامش کوشید لکن یافت که
بدخواه مردم است و بسیار سعایت کار
بویژه در باره علویان از آن روی او را
زندان کرد و پس از یکسال او را برانند
و از شهر دور کرد ابن جهم در غزل
و نسیب نیز توانا بود و این اشعار
نمونه قدرت طبع نازک پردازاوست
عیون المہابین الرصافة و الجسر

جلین الهوی من حیث ادری والادری

اعدن لی الشوق القديم ولم اکن

سلوت ولکن زدن جمرأ علی جمر

سلمن و اسلمت القلوب کانا

تشق با طرف الر دینة السمر

خلیلی ما احلی الهوی و امره

و اعر فنی بالحلوفنه و بالمر

کفی بالهوی شغلاو بالشیب زاجراً

لان الهوی مما ینهنه بالزجر

جهمی با ضبط پیش منسوبست

بابو جهم بن حدیفة بن غانم بن عامر

نیای ابو عبد الله احمد بن محمد بن

حمید بن سلیمان بن حفص بن ابوالجهم

بن حدیفة جهمی قرشی در طبقه ادیبان

و شاعران و نسب شناسان و صاحب

قریه ایست در ناحیت موصل و مرج
وابوعبدالله حسین بن منصور جهنی
که در خمیس ترجمتش بیاید بدان
منسوبست

جهیر با فتح اول بر وزن امیر
بمعنی مرد زیبا روی نیز کسیکه سزد
بالو احسان کنند وزنی که چنان باشد
جهیره گویند و آن نام نیای فخرالدوله
ابونصر محمد بن محمد بن جهیر موصلی
تغلبی است معروف با بن جهیر از
وزیران باحزم و تدبیر و کار دان و برای
نخستین بار وزیر ملک الملوك نصر
الدوله ابونصر بن مروان حاکم دیار
بکر گردید و امور آن دولت را منظم
و مالیه آنرا افزایش بخشید و همین
امر سبب شهرت و آوازه اش گردید
و پس از فوت ملک الملوك القائم بامر الله
عباسی او را منصب وزارت داد و او را
فخرالدوله لقب داد اما خواجه نظام
الملک طوسی رنجشی از وی داشت
و سلطان الب ارسلان را بر آن داشت
که القائم بامر الله را بر آن وزارت
فخرالدوله را از وزارت بر کنار
کند و کرد فخرالدوله پسر بزرگ
خود عمیدالدوله را نزد سلطان الب
ارسلان فرستاد و برای خواجه نظام

کتاب انساب قریش و اخبارها و کتاب
المعصومین و کتاب المثالب و کتاب
الانتصار فی الرد علی الشعوبیه و کتاب
فضائل مصر جهمی در ریشه حجازی است
امادر عراق زیستن گرفت و برای همان
دانشی که در نسب عرب داشت بدشنام
و نکوهش مردم زبان گشود و عمریان
و عثمانیانی را بیاد هجا گرفت و
پیشینیا نشان را بزشتی نام برد یکی از
عباسیان در آن باره بالو سخن کرد
جهمی عباس را نیز بناشا بستگی یاد
کرد و خیر آن بمتوکل رسید و فرمان
کرد صد تازیانه او را بزنند و ابراهیم بن
اسحق بن ابراهیم او را تازیانه زد و
از آن پس که فارغ گردید جهمی گفت
تبری الکلو م وینبت الشعر

و لكل مورد غلة صدر
و اللوم فی اثواب منبطلح

لعینده ما ورق الشجر

جهنی با ضم اول و فتح دوم
منسوبست بجهینه پدر تیره از قبیله
قضاة و عبدالله بن انیس جهنی راوی
حدیث لیلۃ القدر در بیست و سوم رمضان
بدو منسوبست و ابن انیر در اسد
الغابه نام او را بجای عبدالله جهش نوشته
است نیز جهنی منسوبست بجهینه و آن

الملك نیز تحفه و ما یا فرستاد و زبیده
صبیه خواجه را خطبه کرد دیگر بار
بوزارت رسید و این هبایه در این
باره گفت

قل للوزیر ولا تفرعک هیئته

وان تظام واستوالی لمنصبه

اولا ابنة الشیخ یا استوزرت نانیة

فاشکر حر اصرت مولا نا الوزیر به

و این جهیر در سال ۸۳۴ در موصل

در گذشت

جهیش با ضم اول و فتح دوم

مصفر جهش نام جهیش بن اویس نهمی

صحابی است و معنی جهش گذشت

جهیم بر وزن جهیش مصفر جهیم

نام جهیم بن جعفر بن جیان است از محدثان

امامیه و نیز نام جهیم بن صلت قرشی

صحابی است و معنی جهیم نیز گذشت

جیاسری با فتح اول و کسر سین

بی نقطه منسوبست بجیاسر و آن قریه

ایست در ناحیه مرو و ابو الخلیل

عبد السلام بن خلیل مروزی جیاسری

تابعی بدان منسوبست

جیان با فتح و تشدید یای عطی

معرب کلمات فارسی است بمعنی

بزرگان جمع کنی و از همین معنی

است کیخسرو و کیقباد یعنی خسرو

بزرگ و قباد بزرگ و آن نام نیای
ابو منصور محمد بن علی بن عمر بن جیان
رازی است در طبقه اعلا ظم لغویان
و ادیبان و صاحب کتاب الشامل در لغت

و شرح الفصیح و کتاب ابنیة الافعال

و کتاب انتهاز الفرض فی تفسیر المقلوب

من کلام العرب ابن جیان در ابتدا

ندیم صاحب بن عباد بود اما از صاحب

بر میدو باصفهان رفت و گرفتار عشق

پسر بچه زیبایی که او را بر کانی (۱)

گفتند گردید قضا را بر کانی آهنگ

حج کرد ابن جیان جز اینکه با او

بجج برود هیچ چاره نداشت اما

وقتی لباس احرام پوشید گفت اللهم

لیک لییک والبرکانی سا قنی الیک

بار الهادعوت را اجابت کردم و زیارت

خانه ات آمدم اما بر کانی مرا آورد

و سپس بفراق بر کانی دچار گردید

و این دو شعر را با نوشت

یا وحشتی لفر اقمکم

اتری یدوم علی هذا

(۱) بر کانی با فتح اول و دوم و سوم این

لفظ معرب است و فارسی آن بنظر نگارنده

برجانی است بمعنی برجانب میوه دل و

گویا از فرط زیبایی او را بر جان لقب دادند

و یای آن تواند خطاب باشد و تواند نسبت

الموت والا جل المتما

ح و كل معضلة ولاذا

جیانی بافتح و تشدید منسوبست

بجیان و آن شهر یست در اندلس و

جمعی از دانشمندان بآن منسوبند از

جمله جمال الدین ابو عبدالله محمد بن

عبدالله بن مالك طائی جیانی اندلسی

شافعی معروف بابن مالك که در جیان

از مادر بزاد و در دمشق علوم ادبیه را

فرا گرفت و در حلب روزگاری بزیت

و بساط تدریس بگسترانید و باز

بدمشق برگشت و در مدرسه عادلیه

از بناهای ملك هادل برادر سلطان

صلاح الدین منصب تدریس یافت

ابن مالك در نحو و صرف و لغت

و حدیث و اشعار عرب و قرأت بارع

بود و بمطالعه کتاب رغبتی فراوان

داشت و اوقانش بتدریس و تصنیف و

عبادت گذشت و کتابها پرداخت از

جمله کتاب الالفیه فی تدوین المقاصد

النحویه و بر این کتاب فضلاء شرحها

نوشته اند و شرح تسهیل و شرح جزولیه

و نظم الفوائد و غیر اینها و بعضی از

افاضل نامهای مصنفات ویراننم کرده

است بدین مطلع

(۱) (۲) (۳)

سقى الله رب العرش قبر ابن مالك

سحائب غفر ان تناديه مطالا

و پایان نظم اینست

فجملتها عشرون تتلو ثمانیا

فدونكها نسخا و حفظا تنبلا

و در سال ۶۷۲ در دمشق از جهان بر رفت

و شرف الدین حصنی او را بقصیدتی

مرثیت گفت که مطلعش اینست

ياشتات الاسماء و الافعال

بعد موت ابن مالك المفضل

صلاح الدین صفدی گفت مرثیتی

در متوفای نحوی بلندتر از آن نیست و

از جمله ابوبکر محمد بن مسعود خشنی

جیانی اندلسی معروف بابن ابی

الركب و در رکب بیاید و از جمله ابو

عمرو احمد بن محمد بن فرج جیانی

اندلسی در طبقه علمای و شعراء و صاحب

کتاب الحدائق و این کتاب را بر اثر

کتاب الزهره تألیف ابن داود اصفهانی

پرداخته است با این فرق که کتاب ابن

داود سه باب است و در هر باب صد

بیت و کتاب جیانی در یست و در هر

و در هر باب صد بیت و در حدائق بیست و

خود گفته و فی اسوقا گفته است

و ما زال الیه من سجد اقلبی

انرا الیه من نوب الخلوب

و التذالفرام المعض منه

واستحلی به حتی حکرووی

کذاک الحب ضیف لیس یاتی

الی غیر الکرام من القلوب

واز جمله حسین بن محمد بن احمد

غسانی جیانی از اعلام محدثان و صاحب

کتاب تقیید الهمل و تمییز المشکل

و متوفی ۴۹۸ وی محدثان را بسیار

دوست داشت و هنگام دیدارشان این

اشعار را خواندن گرفت

اهلا و سهلا بالذین احبهم

و اود هم فی الله ذی الالاء

اهلا بقوم صالحین ذوی تقی

غر الوجوه و زین کل ملاء

یا طالی علم النبی محمد

ما اتم و سواکم بسواہ

جیبختی بکسر اول و فتح خای

نقطه دار منسوبست بجیبختن و آن قریه

ایست در چهار فرسنگی مرو و ابو

عبدالله محمد بن احمد بن حسن جیبختی

خلال در شمار محدثان عامه و متوفی

۵۳۹ بدان منسوبست

جیدائی با کسر جیم و فتح ذال

نقطه دار منسوبست بهجیدا و آن قریه

ایست در ناحیت واسط و ابراهیم بن

ثابت جیدائی در طبقه محدثان عامه

و متوفی ۲۳۳ بدان منسوبست

جیراخشتی با کسر اول و فتح

خای نقطه دار منسوبست بجیراخشث

و آن قریه ایست از قرای بخارا و ابو

مسلم عمر بن علی بن احمد بن ایث

بخاری جیراخشثی در طبقه حفاظ

حدیث و متوفی ۴۶۶ بدان منسوبست

جیرانی با کسر اول منسوبست

بجیران معرب تیران که قریه ایست

در کرون از توابع اصفهان و ابو العباس

احمد بن محمد بن سهل بن مبارک

جیرانی معروف به ممجه (۱) در طبقه

محدثان و متوفی ۳۰۶ بدان منسوبست

و اما جیرانی در تاج الدین ابو القاسم

احمد بن هبة الله بن سعد بن سعید

بن مقلد حلبی معروف با بن جیرانی

پیوند باشخص است نه قریه و ابن

جیرانی در طبقه اعلام مقرران و لغویان

و ادیبان است و در حلب بز است

و حلقه درسی داشت و در سال ۶۶۸ در

گذشت

جیزی با کسر اول و زای نقطه

دار منسوبست بجیز و آن شهر کیست

(۱) بافتح هردو میم و تشدید جیم و در

آخرهء معرب است اما ریشه آن چیست

ندانستم

در مصر و ابو محمد ربیع بن سلیمان بن داود بن اعرج مصری چیزی در طبقه فقهای شافعی و متوفی ۲۵۶ بدان منسوبست

جیش بافتح و سکون بمعنی سپاه نام چندتن صحابی است و ابو الجیش کنیت مظفر بن محمد خراسانی بلخی است در طبقه متکلمان و شاگرد ابو سهل نو بختی و صاحب کتاب فعلت فلا تلم و صاحب کامل بهائی از آن کتاب بسیار در کتاب خود آورده است و کتاب نقض کتاب العثمانیه جاحظ و کتابی در امامت و از این کتاب شیخ مفید در ارشاد آورده است و ابو الجیش در سال ۳۶۷ در گذشت

جیشانی بافتح و سکون دوم منسوبست بجیشان و آن قریه ایست در یمن و اسمعیل بن محمد جیشانی در طبقه محدثان بدان منسوبست

جیشبری با کسر اول و فتح شین و ضم بای ابجد منسوبست به جیشبر و آن قریه ایست در مرو و ابو یحیی محمد بن ابی علویه بن شداد جیشبری در طبقه محدثان بدان منسوبست

جییمان بافتح اول و سکون دوم بمعنی گر سنه نام نیای شرف

الدین یحیی بن معز بن جییمان است معروف بابن جییمان از مستوفیان دیوان لشکر مصر و هم در شمار دانشمندان و صاحب کتاب التحفة السنیه باسماء البلاد المصریه و متوفی ۸۸۵

جیفر بافتح اول بروزن جعفر بمعنی شتر قوی نام جیفر بن حکم عبیدی کوفی است در شمار محدثان امامیه **جیلانی** با کسر اول منسوبست بجیلان معرب گیلان و آن ایالتی است مشهور در شمال ایران و جمعی بسیار از دانشمندان و امیران و فرمانروایان از آنجا برخاسته و بدان منسوبند و از مشاهیر دانشمندان آن ایالت عبد القادر گیلانیست امام فرقه قادریه و در باز الله گذشت و نیز ابو القاسم بن محمد حسن جیلانی معروف بمیر زای قمی از اینروی که در قم زیستن گرفت در طبقه اعظام فقیهان و اصولیان و صاحب کتاب قوانین الاصول و بیش از یک قرن است که این کتاب در شمار کتب درسی است و کتاب الغایم و کتاب المناهج و کتاب مرشد العوام و کتاب جامع الشتات و غیر اینها و متوفی ۱۲۳۱ و قبرش در قم مزاری مشهور است

جیلی با کسر اول منسو بستہ
 بجیل معرب گیل و گیل نام طائفہ ایست
 کہ در طبرستان زیستن گرفتند و
 گیلان از نام آن مردم بر آن ایالت نهادہ
 شد و در نسبت بآن طائفہ گیلی و یا
 گیلکی آرند و در نسبت بایالت گیلانی
 و عبدالسلام بن عبدالقادر بن ابی صالح
 بن جنگی دوست بن ابی عبداللہ جیلی
 معروف بر کن کہ علوم او ازل رانیکو
 فرا گرفت و از کتب پیشینیان فراوان
 گرد آوری کرد و شہرتی در دانستن
 آن علوم پیدا کرد و حسودان او را
 بتعطیل (معطلہ چندین فرقہ اند فرقتیکہ
 آفریدگار را انکار کنند و فرقتیکہ
 پییر ان را و فرقتیکہ معاد را)
 نسبت دادند و دولت امامیہ ناصریہ کہ
 در گیلان قدرتی داشت او را ببغداد
 فرستاد و در جانیکہ بر جہہ معروف
 بود فرمان رفت کہ کتب او را در حضور
 مردم بسوزانند عبداللہ تمیمی بگری
 معروف بابن مارستانہ بالایی متبر رفت
 و در خطبہ کہ خواند فلاسفہ را لعن
 کرد و عبدالسلام را کن جیلو را بزشتی
 نام برد و کتابی او را در میان آتش
 افکند و سوزانید یوسف بن سبتی
 اسرانیلی حکیم گفت من در بغداد در

آن روز گار بازرگان بودم و در حلقہ
 حاضران و بینندگان در آمدم و سخن
 ابن مارستانہ را شنیدم و کتاب ہیئت
 ابن ہیشم را در دستش دیدم و بدائرہ
 فلک آن کتاب اشارت کرد و گفت
 مصیبت بزرگ و درد درمان ناپذیر
 اینست و آنرا در میان آتش انداخت
 با خود گفتم کہ نادانی و مصیبت بین
 کار را بکجا کشا نیدہ است کہ کتاب
 ہیئت را کہ قدرت خدای بیچون را
 نماید کفر نامد و ہم عبدالسلام جیلی
 را بزندان افکندند و تا سال ۵۸۹ در
 زندان ماند و آنگاہ آزاد گردید و
 عمری دراز کرد و نیز جیلی منسو بست
 بجیل و آن قریہ ایست نزدیک مدائن
 و ابوالعز ثابت بن منصور بن مبارک
 جیلی در شمار مقرران بدان منسو بست
 جینینی با کسر جیم منسو بست
 بجینین بروزن پیشین و آن قریہ ایست
 در اردن میان نابلس و بیسان و ابرہیم
 بن سلیمان بن محمد بن عبدالمزیز
 جینینی دمشقی در شمار ادیبان و
 مورخان و صاحب بعضی رسائل تاریخی
 و کتاب تکملہ تاریخ ابن عزم و متوفی
 ۱۱۰۸ بدان منسو بست
 جیہانی با فتح اول و سکون

دوم منسوبست بجیهان و آن شهر است
بر کنار نهر جیحون و از این شهر
است ابو عبد الله محمد بن احمد بن
نصر جیهانی وزیر باتدبیر و دانشمند
نصر بن احمد سامانی و در شمار ادیبان
و فاضلان و صاحب کتاب المسالك و
المالك و کتاب آیین و کتاب العهود
للخلفاء، والوزراء و کتاب الزیادات فی
کتاب آیین جیهانی با همه دانش و بینشی
که داشت بوسواس دچار بود و بمخرج
که رفت زود بیرون شدن نتوانست و ابو
الطيب طاهری در آن باره گفت .

قل للوزیر الذی عجائبه

یضرب فی سوقنا بها المثل

انت اذا کنت طول دهر

ک بالمخرج عما سواة نشتغل

فاین القاک للمحو ائج او

فی ای حین یهمک الاعمال

حاتم با کسر تالی قرشت و با

فتح تا از اغلاط مشهور است و حاتم

بمعنی داد گر است ، نیز زاغ سیاه

نیز زاغ سرخ پا و منقار و آن نام

جمعی است و مشهور ترین ایشان

ابو سفانه حاتم بن عبد الله بن سعد

بن حشرج بن امرؤ القیس طائی است

دهشکار معروف و بخششیار مشهور

عرب که داستانهای او بر سر زبانها
است و بر نظم شعر نیز توانا بود و
این ابیات از اوست

اما و الذی لا یعلم الغیب غیره

و یحیی العظام البیض و هی رمیم

لقد کنت اختار القرى طاری العشا

محا زرة من ان یقال لئیم

و حاتم از شعراء و اسخیاوی جاهلی

است و بیتش از آنکه اسلام را دریابد

در گذشت

حاتمی با ضمیمه پیش منسوبست

بحاتم و آن نام نیانی ابو علی محمد

بن حسن بن مظفر حاتمى است در

طبقه ادیبان و کاتبان و شاعران و بعضی

او را بر شاعران مدح و تحسین و جعان

دهند و در وصف تر با چنین گفته و دلپذیر

وصفی آورده است

ولیل اقمنا فیه نعل کل کما سنا

الی ان بدأ اللصیح فی الیاب عسکر

و نجم الثریا فی السماء کانه

علی حلة زر ذی الام جیب مدح

و حاتمى کتابها پند و اندرز

جمله کتاب الموضحة فی مسوی المتنبی

و کتاب حلیة المعاشرة و کتاب الہلباجة

فی صنعة الشعر و کتاب سر الصناعة

و کتاب العالی و العالی و کتاب المجاز

و کتاب عیون الکاتب و کتاب مختصر
العربیة و کتاب الشراب و کتابی در
لغت نانام و کتاب المعیار و الموازنة
تمام و کتاب متنوع الاخبار و مطبوع
الاشعار و غیر اینها و متوفی ۳۸۸

حاجب یا کسر جیم بمعنی پرده بان
- دربان - باز دارنده و باید دانست
که پرده دار درست معنی حاجب را
ندهد زیرا دار مخفف دارنده است
برابر مالک عربی و حاجب دارنده
نیست بلکه نگهبان است از اینروی
از معنی مشهور آن که لغت نویسان
آورده اند روی تافتم و معنی درست
آن را آوردم و آن لقب عمر بن ابی
بکر بن بونس کردی است که حاجب
عز الدین صلاحی و هم در شمار
سپاهیان وی بود و برای فرزندش
ابو عمرو جلال الدین عثمان که آوازه
فضلش میان مردم پیچید و باین حاجب
شهره گردید لقب حاجب بر پدر پایدار
ماند این حاجب در قریه اسنا سال
۵۷۰ از مادر زاد و در قاهره بفر
گرفتن علوم پرداخت تا جائیکه در
عربیت با رع گردید و آنگاه بدمشق
رفت و در جامع دمشق مدرس گردید
و آنگاه با سکنندریه رفت و در همانجا

سال ۶۴۶ در گذشت و از او ست
کافیة در نحو و شرح آن و وافیة و
شرح آن و شافیة در صرف و شرح آن
و ایضاح و امالی در نحو و غیر اینها
و قصیده در مؤنثات سماعیه و از این
دو شعری که باو نسبت دهند رنجش
خاطرش از مصر یان دانسته گردد .

یا اهل مصر رأیت ایدیکم

من بسطها بالانوال منقبضه

مدجتکم نازلا بار ضکم

اکلت کتبی کاتنی ارضه

حاج با تشدید جیم اسم فاعل

است بمعنی حج گذار و از زودن یادر

آخر آن از تصرفات عامیانه و از اغلاط

مشهور است و ابن الحاج کنیت ابو

العباس احمد بن محمد بن احمد ازدی

اشبیلی است در شمار ادیبان و مقرران

و شاگرد شلوبین و صاحب کتابی در

امامت و کتابی در قوافی و مختصر

خصائص ابن جنی و مختصر مستصفی

و حواشی بر کتاب سر الصناعات و

کتاب ایضاح و متوفی ۵۰۱

حاجری یا کسر جیم منسوبست

بحاجر و آن نام منزلی است در بادیه

نجد که حاجیان در آن فرود آیند و

سرزمین نجد بخصوص بارانداز عشق

و فرود گاه عاشق پیشگان است و در
اینکار سابقه دارد و شاعران نیز نجد
و دلبران نجد را زیاد بکار برده اند
و حتی بهاء الدین عاملی آنرا در اشعار
فارسی نیز آورده جائی که گفته است
باز گو از نجد و از یاران نجد

تا در و دیوار را آری بوجد
و حاجری که ترجمت آنرا
آریم نسبتی با نجد و حاجر نداشت بلکه
از مردم اربل بود و از بس حاجر را
در اشعار خود بکار برد بحاجری شهره
شد و خود در این باره گفت

لو كنت كفیت من هواك الیینا

ما بات یحاکمی دمع عینی عینا
لولاک اما ذکر ت نجداً بفمی

من این انا و حاجر من اینا
باری حاجری لقب حسام الدین
ابو یحیی عیسی بن سنجر بن بهرام
اربلی است که پیشه سپاهی داشت و
هم در لباس سپاهیان بود و هم پدرانش
سپاهی بودند و حاجری در نظم شعر
بخصوص در دوبیت و موالیای مهارتی
داشت و از او است

ما زال یحلف لی بكل الیة

ان لا یزال مدی الزمان مصاحبی

لما جفا نزل العناد بخد ه

فتعجبوا السواد و جه الکاذب

و در سال ۶۳۲ در گذشت

حاجز با کسر جیم و در آخر زای

نقطه دار آنکس و آن چیز که میان دو چیز

ویاد و کس فاصله باشد و آن نام حاجز

بن یزید است که از و کلاهی ناحیه بود

حارثی با کسر رای بی نقطه و نای

نخند منسوب است به بنی الحارث که تیره

از قبیله ارسند و نیز منسوب است بحارثیه

که نام موضعی است در غربی بغداد و

قاضی القضاة سعد الدین مسعود حارثی

از آنجا است و نیز منسوب است بحارث بن

عبدالله امیر همدانی از بزرگان تابعین و

از خواص اصحاب امیر المؤمنین و متوفی

۶۵ و منسوب باو است عزالدین حسین

بن عبد الصمد بن محمد عاملی جیمی

حارثی در شمار نقیبان و محققان و ادیبان

و شاعران و شاکر دشتی نانی و صاحب

کتاب اربعین و رساله المقدم الحسینی

در رد و سوانحیان و رساله تحفة اهل

الایمان فی قبلة عراق المعجم و خراسان

و این رساله ردیست بر شیخ ابوالفتح

عبدالمعالی کرکی که سرودم عراق عجم

و خراسان را بر آن داشت که جدی را

میان دو کتف نهند و رساله در شرح

رحلتها و سفرها که دردم است و دیوان

شعر و حاشیه ارشاد عزالدین چندی درهرات زیست و منصب شیخ الاسلام در آن شهر داشت و سپس بیچرین رفت و در آنجا بماندتسال ۹۸۴ در گذشت و نیز فرزندش بهاءالدین محمد بن حسین بن عبدالصمد حارثی در طبقه فقیهان و اصولیان و ادیبان و نجویان و مجددان و ریاضی دانان و فلکیان و فیلسوفان و شاعران که با دوزبان عربی و فارسی شعر نظم کرد و کتابها پرداخت مانند کتاب تشریح الافلاک و کتاب مشرق الشمسین و کتاب العجل المتین و کتاب العروة الوثقی در تفسیر قرآن و فقط تفسیر فاتحه را نوشت و کتاب الخلاصه در حساب و کتاب الکشکول و کتاب المخلاة و کتاب الصمدیه در نحو و وسالة الصفیحة در اسطرلاب و کتاب مفتاح الفلاح و کتاب حدائق الصالحین در شرح صحیفه و حواشی بر تفسیر بیضاوی و مطول و کشاف و اثنی عشریه و قواعد شهید و غیر اینها از کتب و حواشی و شروح و رسائل و منظومه نان و حلوا و منظومه شیروشکر و اشعار بسیار بزبان عربی و فارسی شیخ بهائی در بعلبک سال ۹۵۳ از مادر بزاد و با پدر دانشمندش حالیکه خردسال بود

بایران رسید و علوم ادبیه و ریاضیه و دینیہ را در کشور ایران فرا گرفت و از آن پس خاطرش بجهان گردی رو کرد و مدت سی سال بسیاحت پرداخت و روان خود را از گردش شهرها و کشورهای او دیدار دانشمندان و افاضل تا بنا ک کرد و صفائی بخاطر بخشید و از آن پس بایران برگشت و بکار تدریس و تصنیف و تألیف و ارشاد پرداخت تا در سال ۱۰۳۱ در گذشت و حارث بمعنی کشتکار است و ابو الحارث کنیت شیر حازمی با کسر زای نقطه دار منسوبست بحازم و آن نام نیای ابو بکر محمد بن ابی عثمان موسی بن عثمان بن حازم همدانی است مشهور بحازمی و ملقب بزین الدین در طبقه مشاهیر حفاظ و صاحب کتاب الفیصل و کتاب العجالة در نسب و کتاب الاعتبار فی بیان الناسخ و المنسوخ من الانار و متوفی ۵۸۴ و ابو حازم کنیت عبد الحمید بن عبد العزیز بصری است از اعلام دانشمندان ابن ندیم گفت که وی دانش را از اعلام بصریان فرا گرفت و در شام و کوفه و کرخ منصب قضا یافت و از اوست کتاب المعاصر و السجلات و کتاب الفرایض و کتاب ادب

القاضی و حازم بمعنی استوار کار است و کسیکه در کارها نیکو نظر کند
 حاسب با کسر سین بی نقطه
 شمارگر (کسیکه علم حساب داند)
 و در شمار حاسبان است ابو کامل
 شجاع بن اسلم بن محمد بن شجاع
 مصری حاسب که دانشمند وقت
 و حاسب زمان خود بود و تصانیف
 خوبی بیادگار گذاشت و نیز ابو الفضل
 عبدالحمید بن واسع معروف بابن
 ترك جیلی حاسب که در صناعت حساب
 مقدم بود و از اوست کتاب الجامع
 در حساب و کتاب نوادر الحساب
 و خواص الاعداد و نیز علی بن احمد
 همرانی موصلی حاسب که کتاب جبر
 و مقابله ابو کامل شجاع بن اسلم
 حاسب مصری را شرح کرد و در سال
 ۳۴۴ در گذشت و نیز محمد بن اکثم بن
 یحیی بن اکثم قاضی حاسب و صاحب
 کتاب مسائل الاعداد و نیز ابو الوفاء
 محمد بن محمد بن یحیی بن اسمعیل بن
 عباس بوزجانی حاسب صاحب کتاب
 المنازل در حساب و کتاب تفسیر کتاب
 جبر و مقابله خوارزمی و متوفی ۳۸۸
 و غیر اینان و باید دانست که حساب
 بمعنی شمردن و شماره کردن است

و شمار مرادف عدد است و شمارگر
 برابر حاسب
 حاسی با کسر سین بی نقطه
 منسوبست بحاس و آن نام موضعی است
 در معره و علی بن محمد حاسی در طبقه
 فقیهان بدان منسوبست
 حاشد با کسر شین نقطه دار
 کسیکه بچابکی ناچه را دوشد - نیز
 خوشه خرما ی پر بار - نیز آماده
 خدمت و کار و آن از اعلام متعارفه است
 و نام حاشد بن مهاجر کوفی از محدثان
 خاصه

حاشر با کسر شین بمعنی گرد
 آورنده و از نامهای پنجمین (ص) است
 و ابن حاشر کنیت مشهور ابو عبدالله
 احمد بن عبدون است از محدثان خاصه
 و از مشایخ حدیث و متوفی ۴۲۳

حاطب با کسر طای حطی
 بمعنی هیزم کش و حاطب لیل کنایت از
 کسی است که تر و خشک بهم بافتد چونان
 کسیکه در تاریکی خواند همین
 فراهم کند و آن نام حاطب است
 بلتعه (۱) لخمی صحابی است

حافظ با کسر فا بمعنی نگهدار

(۱) بلتعه بر وزن میره زن زبان دراز
 و پرگوارا گویند

و در اصطلاح مترجمان کسی است که قرآن را بنهاد (باطن) سپرد و آنرا از روی نهاد خواند و در اصطلاح محدثان کسی است که بکصد هزار حدیث را با سند آنها بدل سپرد و از دل گیرد و خواند و از ردیف حافظان بمعنی اول خواجه شمس الدین محمد شیرازی است که حافظ قرآن بود و تخلص حافظ را که وصف راستین او بود برای خود برگزید - حافظ علوم رسمیه را از اساتید عصر فرا گرفت و ظاهر را با آنها بیار است و مانند دیگر طالبان روزگاری بیعت و فحش پرداخت و در مدرسه بزیست و مغز را با قال و قیل مدرسه آشنا ساخت اما ناگهان برق روح لطیفش درخشیدن گرفت و ابر گهربار طبعش باریدن و اشعاری در نهایت روانی نظم کرد که خامان را بجوش و پختگان را مدهوش کرد و با آنکه گردش شب و روز هر نوی را کهنه و هر تازه ایرا پوسیده کند قرنها است که بر عمر نظمش گذرد و هنوز همچنان تازه است و دیوان حافظ گذشته از پرتوی که از تابش عشق و درخشش عرفان افکند مجموعه از حکمت و اندرز است

و گرانمایه دوست دانشمند علی اصغر حکمت که وزارت باو ببالد رهرا درست شناخت و استادانه دریافت که دیوان خواجه سلسله الدروس است و کتابی بنام درسی از دیوان خواجه حافظ پرداخت و آنرا دو قسمت بست قسمت نخست را از نظام تربیت و تعلیم شروع کرد و قسمت دوم را بمعارف معنوی اختصاص داد و هر قسمت را بعنوانی بیار است و در زیر هر عنوان نخست قفل را گشود و رهرا نمود و و آنگاه بدرس دادن پرداخت و این شعر سر آغاز اشعاری است که زیر عنوان طلب معرفت (عنوان نخستین) افتاده است و مانند ستاره درخشد و هنر آموز را نشاط بخشد

روندگان طریقت به نیم جو نخرند
قبای اطللس آنکس که از هنر عاریست
حافظ در سال ۷۹۱ در شیراز
بجهان دیگر پیوست و قبرش مزاری
مشهور است و از ردیف دوم جمعی
از محدثان عامه و خاصه اند که ترجمت
جمعی از ایشان گذشت و ترجمت
گروهی دیگر از ایشان بیاید

حافظ ابرو ابرو بروزن بدخو
و آن لقب شهاب الدین عبدالله بن زین

الدين لطف الله بن عبدالرشيد خواني هروی است از مشاهیر مورخان و صاحب کتاب زبدة التواریخ حافظ ابرو در هرات از مادر بزاد و در همدان کسب دانش کرد و در لشکر کشیهای امیر تیمور بسالو بود و سپس بدر بار شاهزادگان تیموری راه یافت و با شارت شاهرخ میرزا بنوشتن تاریخ عمومی پرداخت و آنرا بر چهار مجلد قسمت بست و در سال ۸۳۴ در گذشت

نگارنده گوید چنانکه نوشتم ویرا حافظ ابرو نوشته اند اما بنظر چنین رسد که آن سخن از دوروی درست نیست یکی اینکه وی بهیچ یك از دو معنی اصطلاحی مقرران و محدثان حافظ نبود و دیگر اینکه حافظ ابرو معنی ندارد بلکه چنین بنظر درست رسد که حافظ ابرو (نگهدارنده آبرو) بوده است و گویا از آن روی که در تاریخ آبروی اشخاص را نگاشته و پرده دری نکرده است او را حافظ آبرو لقب دادند و با آنکه در دربار تیموریان با چنان خوی زیسته و آبروی کسان را حفظ کرده است او را چنان گفتند

حافی با کسر فاء بمعنی پا

برهنه لقب ابو نصر بشر بن حارث بن عبد الرحمن مروزی است که در بغداد زیست و راه زهد و سلوک را رفت و داستانها از زهدش نوشته اند و نیز سخنانی حکمت بار و هم حکایت کنند که بشر از خاندان اشراف بود و در آغاز بساط باده گساری و عشرت گسترد و بنا بر کاری پرداخت و آنگاه از کار خود پشیمان گردید و بساط عشرت را در هم پیچید و خوان زهد را گسترد تا جائیکه از او پرسیدند نانت را با چه خوری گفت عافیت را ادام (نانخورش) کنم و آنرا خورم و در سال ۲۲۷ در سن ۷۵ سالگی در بغداد از جهان برفت

حافی رأسه یعنی برهنه سر

و آن لقب محمد بن عبدالله بن عبدالعزیز بن عمر بربری است در طبقه ادیبان و نجویان و متوفی ۳۸۳ و این دو شهر اثر قریب است

و معتقدان ریاسته فی الحکمة

فاصبح ممقوتاً به و هو الیوم

یجر ذبول البعث من الیوم رفعة

الا فاعجبوا من طالب الرفع بالجبر

ورفع وجر مصطلح نجویان

را در مورد ریاست طلبان بسیار زیبا

بکار برده است اما همان رفع و جرار
سعدی شیرازی در زیبا پسر نعوی
لطیفتر و دلنشین تر بکار برده جائی
که گفته است

بلیت بنحوی یصول مغاضباً

علی کز ید فی مقابله العمر و

علی جر ذیل لیس یرفع رأسه

و هل یستطیع الرفع من عامل الجر

و اورا از اینروی که چندی

سر برهنه بود حافی رأسه گفتند و

سیوطی در بغیة الوعات گفته که مرز

دار اسکندریه جامه های نوی باو داد

گفت اینها بدنم را پوشد نه سرم را

و لقب حافی رأسه از آنری براو بماند

حاکم با کسر کاف فرمانده

و در اصطلاح مجددان حاکم کسی

است که علمش همه احادیث را فرا

گیرد و آن لقب ابو عبدالله محمد بن

عبدالله بن محمد بن حمدویه نیشابوری

است معروف بابن بیع و در بیع گذشت

نگارنده گوید ابن خلکان ویرا

بمعنی اصطلاحی مجددان حاکم

ندانسته و گفته است اورا از آنروی

که در نیشابور منصب قضا داشت حاکم

گفتند و این سخن ابن خلکان درست

نیست و چنین بندارم ابن خلکان نیز

مانند دیگر دانشمندان متمصب سنیان
بر این بیع خشم فروریخته و برای میل
خاطریکه به تشیع داشت و کتاب
مستدرک او گواهی مدعی است خرسندی

ندادند که بامقام بلند حاکم شناخته گردد

حامض با کسر میم بمعنی ترش

و آن لقب ابو موسی سلیمان بن

محمد بن احمد بغدادی است در طبقه

پیشوایان نحو کوفیان و شاگرد نعلب

و صاحب کتاب خلق الانسان و کتاب

السبق والنضال و کتاب المختصر در

نحو و کتاب النبات و کتاب الوحوش

و غیر اینها و در سال ۳۰۵ در گذشت

و اورا از آنروی که تند خو بود

حامض گفتند .

حایری با کسر یا منسوبست

بحایر و آن هر زمین پستی است که

اطراف آن بلند باشد و مشهد امام

حسین (ع) را از همان روی حایر

گفتند و اکنون نام خاص آن مشهد

است و حایری منسوب بآن مانند سید

ولی الله بن سید نعمه الله رضوی حایری

در شمار افاضل مجددان امامیه و صاحب

کتاب مجمع البحرین فی فضائل السبطین

و کتاب کنز المطالب فی فضائل

علی بن ابیطالب (ع) و غیر اینها و مانند

سید نصر الله بن حسین بن علی بن اسمعیل
حسینی موسوی حایری در شمار فقیهان
و ادیبان و شاعران و صاحب کتاب
الروضات الزاهرات فی المعجزات بعد
الوفات و کتاب سلاسل الذهب المربوطة
بقنادیل العصمة الشامخة الرتب و رساله
در تحریم تن و غیر اینها و دیوان شعر .
نادر شاه در سفر دومی که بهتبات رفت
هدایا و تحفی برای کعبه فرستاد و سید
نصر الله را مأمور رساندن هدایا کرد
سید از راه نجد بر رفت و هدایا را بکعبه
رسانید و نادر شاه دیگر بار او را مأمور
کرد که بقسطنطنیه رود و سلطان
محمود اول خلیفه وقت دولت عثمانی
را ملاقات کند و نادر از اینکار
مقصودی جز بر انداختن اختلاف
مذهبی نداشت و فرستادن همان هدایا
و تحف بمکه سرفصل همین بیوند بود
اما سید نصر الله از آن پس که با سلامبول
رسید بفساد مذهب نسبتش دادند و
سلطان محمود نیز او را بکشت و این
قضیه در سال ۱۱۵۴ اتفاق افتاد

حایک با کسر یا جولاه و
کسیکه با کبر خرامد و ابن الحایک
کنیت حسن بن احمد بن یعقوب همدانی
است در طبقه ادیبان و شاعران

و مورخان و صاحب کتاب الاکلیل در
مفاخر قحطان و کتاب جزیره العرب
و اسماء بلادها و اودیتها و من بسکنها
و در فضیلت قحطان قصیدتی نظم کرد
و آنرا دامغه نامیدر مطالعهش اینست .
الا یا دار لو لا تنطقینا

فانا سا تلوک فخبیرینا

و دامغه آنست که تامغز فرو رود

و در سال ۳۳۱ در گذشت

حباب باضم اول بروزن گشاد
بمعنی مار گرزه نام نیره ایست از بنی
سلیم و نام پدر ابو خلیفه فضل بن حباب
جمعی است که در جمعی گذشت و ام
حباب کنایت از دنیا است و هم کنیت
دنیا و حباب بافتح اول بروزن سحاب
بمعنی گویچه آب و نیز نهایت چیزی
نام جمعی از صحابه و محدثان است و نام
حباب بن عامر بن کعب تیمی از قبیله تیم
اللات از شهیدان طلف و شرف
اندوزان صححه کربلا است و حباب
با فتح و تشدید بروزن عطار بمعنی
سبوساز و سبوساز و سبوساز
نه اسم

حباب باضم اول بروزن سحابه
مؤنث حباب نام ام المذنبی حبابه دختر
جعفر اسدی و البیه است مشهور بحبابه

حبابی - حبال - حبان - حبانى - حبه - حبجاب - حبش - حبشه

والبیه که در تشیع قدمی ثابت داشت و هم در طبقه محدثانست و حبابه با فتح و تشدید از نامهای متعارف زنان است

حبابی بافتح اول و تخفیف بای ابجد منسوبست بحباب و آن نام نیای سوم احمد بن ابراهیم بن حباب خوارزمی است در طبقه محدثان

حبال با فتح و تشدید زسن باف و رسن فروش را گویند و آن نام ابوالمظفر حبال بن احمد ترمذی است در طبقه فقهای حنفی و در شمار واعضان و اندر زدها ن گویند و عطفش نیکو بود و مردم را فایده رسانید

حبان باضم و تشدید جمع حب بمعنی دانه نام حبان بن منقذ صحابی است و حبان بافتح و تشدید نام جمعی از محدثان است و بر آمده شکم را حبان گویند

حبانى با کسر و تشدید منسوبست بحبان و آن نام محلی بوده است در نیشابور و محمد بن جعفر بن عبد الجبار حبانى در شمار محدثان بدان منسوبست

حبه بافتح و تشدید و در آخر تالی وحدت بمعنی تک دانه نام ابو قدامه

حبه بن جوین عربی است و در عربی پیاید

حبجاب بافتح اول و سکون دوم بر وزن کم خواب در چندین معنی بکار رفته است کوتاه - زشت رو - بد خو و آن نام ابو عقیل حبجاب انصاری صحابی است و حبجاب همان کسی است که يك صاع خرمای صدقه آورد و منافقان کار او را عیب و خود او را استهزاء کردند و این آیه فرود آمد الذین یلمزون المطوعین من المؤمنین فی الصدقات تا آخر آیه

حبش بافتح اول و دوم بمعنی نژاد سیاه و آن نام جمعی از محدثان است و نیز لقب احمد بن عبدالله مروزی است در شمار ریاضی دانان عصر مأمون که در بغداد زیستن گرفت و صاحب کتاب الزیج المأمونی و کتاب الزیج الدمشقی و کتاب الابعاد و الاجرام و کتاب الرخائم و المقاییس و کتاب عمل الاسطرلاب و غیر اینها و گویا او را از آن روی که سیه چرده بود حبش گفتند

حبشه باضبط پیش باز یادتى تا در آخر آن نیز بمعنی نژاد سیاه نام حبشه بن قیس نهمی است در شمار

شهیدان کربلا

حبشی باضبط پیش منسوبست
 بحبشه و آن کشور یست در افریقا که
 سیاه بوستان در آن زیستن دارند
 و باضم اول و سکون دوم بر وزن
 کرسی نام کوهی است در زیر شهر
 مکه و احابیش قریش که سو گندیاد
 کردند که پشت بهم دهند و یکدگر
 راپشتیبان باشند تا هر زمان که شب
 تیره باشد و روز روشن بآن منسوبند
 و باهمان ضبط نام حبشی بن جناده
 سلولی صحابی است

حبیه بافتح اول و دوم و سوم
 در دو معنی بکار رفته است ۱ نادان
 ۲ - تیز و بیشتر در تیز دادن شتران
 و گوسپندان بکار رود و آن نام نیای
 جمال الدین ابوالفضل محمد بن مکرم
 بن علی بن احمد بن ابی القاسم بن حبیه
 بن منظور انصاری مصری است در
 طبقه ادیبان و لغویان و مورخان و
 کاتبان و در ریشه از مردم افریقا است
 امدار مصر بزیست و در دیوان انشاء
 کار کرد و چندی منصب قضا در شهر
 طرابلس داشت و از اوست کتاب لسان
 العرب که از چندین کتاب لغت و ادب
 ترا فراهم آورد و نیز بسیاری از

کتاب مطول را مختصر کرد ما نند
 کتاب افغانی و کتاب مفردات ابن
 بیطار و در سال ۷۱۱ در گذشت و از
 او است

بالله ان جزت بو ادی الاراک
 و قبلت عید انه الخضر فاک
 فابعث الی عبدک من بعضها
 فانتی والله ما لی سواک
 حبلی بافتح اول و سکون دوم
 منسوبست بحبیل و آن نام قریه ایست
 در عسقلان و حاتم بن سنان بن بشر حبلی
 در شمار مجددان بدان منسوبست

حبی باضم و تشدید بر وزن
 کبری بمعنی دوست دانگتنی تر و
 خواستنی تر نام خواهر میسر است در
 شمار زنان نیکو کار و سی سال مجاورت
 خانه خدارابر گذرید تا آن گاه که میسر
 با نام صادق (ع) گفت خانم ایان حبی رفتند
 و حبی تاب ماند اگر قریه ای مدینه باز
 گردد گفت بگذارش در مکه بماند
 شاید با دعا گردنش آفت از شام دور
 گردد

حبیش باضم اول و فتح دوم
 بر وزن زیر منصرف حبش نام جمعی
 است از جمله ابوقلابه حبش بن عبد
 الرحمن که در ابوقلابه حبش بن عبد

حبیش بن موسی ضبی است در شمار ادیبان و اخباریان و معاصر متوکل و صاحب کتاب اغانی و در این کتاب نام بسیاری از مردان و زنان سازنده و خواننده را آورده است و نیز کتاب مجیدات المغنیات و از جمله حبیش بن حسن اعسم نصرانی است از شاگردان حنین بن اسحق و از مترجمان کتب یونانی و سریانی عربی و صاحب کتاب الزیادة فی المسائل التي احین و ابن حبیش کنیت عبدالرحمن بن محمد اندلسی است از حفاظ حدیث و صاحب کتاب المغازی در ۴ مجلد ابن حبیش در شهر مرسیه منصب قضا دامت و در سال ۵۸۴ در گذشت

حتات با فتح اول بر وزن سحاب به معنی بانک و غوغانام حتات بن عمر و انصاری و حتات بن یزید بن علقمه تمیمی دارمی است که هر دو در سلک صحابه منظومند

حتانی با فتح و تشدید منسوبست بعتان و آن نام قریه ایست در جبل عامل و محمد بن احمد بن محمد بن حسن بن هلی بن ابراهیم حتانى هاملی در شمار ادیبان و شاعران و فقیهان بدان منسوبست و از اوست

مسائل دور شیب رأسی و هجرها و کل اتی عن حاله فی الهوی بینی فاقسم لولا الهجر ماشاب مفرقی واقسم لولا الشیب ما کرهت قرنی حتاوی با فتح و تشدید منسوبست بحتاوه و آن قریه ایست در عسقلان و عمرو بن حلیف حتاوی در شمار محدثان بدان منسوبست

حتوف باضم اول و دوم جمع حتف بمعنی مردن و حتف انف مردن طبیعی است بی آنکه زهری خورد و یا زخمی بیند و حتف انف را در مرک عادی و طبیعی از آن روی گفتند که پنداشتند بیمار روحش از بینیش بیرون رود و زخم دار از زخمش و ابوالحتوف کنیت حارث بن سلمه انصاری است که با برادرش سعد در لشکر عمر بن سعد بودند و سپس با امام حسین (ع) پیوستند و شهید شدند

حتیف با ضم اول و فتح دوم بر وزن زبیر مصغر حتف لقب ربیع بن عمرو است در شمار شاعران و فارسان حجاج با فتح و تشدید آنکس که بدلیل بر دشمن چیره است و آن نام جمعی است از جمله حجاج بن یوسف بن حکم بن عنبیه بن مسعود بن ثقیف ثقفی والی عراقین که دو

سنگدای و خون ریزی شهره است
 و سال ۹۵ در گذشت و ابن حجاج
 کنیت مشهور ابو عبدالله حسین بن
 احمد بن حجاج نیلی بغدادی است و در
 نیلی بیاید

حجاجی باضبط پیش منسوبست
 بحجاج و آن نام قریه ایست از قرای بیهق
 در ناحیت نیشابور و ابو سعید اسمعیل بن
 محمد حجاجی نیشابوری در طبقه فقیهان
 حنفی و متوفی ۴۸۰ بدان منسوبست
 نگارنده گوید حجاج در نام
 قریه بیهق فارسی معرب است

حجاری با کسر اول منسوبست
 بحجاره و آن شهر کیست در اندلس و
 سعید بن مسعود حجاری در شمار محدثان
 و متوفی ۴۲۷ بدان منسوبست

حجاف بافتح و تشدید کسیکه
 سپر چرمین بی بی و چوب سازد و
 فروشد و ابو الحجاف کنیت داود بن
 ابی عوف بر جمعی کوفیست در شمار
 محدثان خاصه و ابو الحجاف نیز بنابر
 نقلی کنیت رؤبه بن عجاج شاعر نامور
 عرب است و بنا بر نقلی دیگر کنیتش
 ابو العجان است و رؤبه بن عجاج نام
 دو تن شاعر است و در رؤبه بیاید
 حجال بافتح و تشدید آنکس

که حجله (حجره عروس و داماد)
 بیاراید و یا آنکس که خلخال (پای
 بر نجن) بسازد و یا بفروشد و حجل
 بافتح بمعنی پای بر نجن است و آن
 لقب ابو یحیی احمد بن سلیمان حجال
 است در شمار محدثان امامیه

حجة باضم و تشدید جیم بمعنی
 دلیل و برهان و آن نام جمعی است و این
 حجت کنیت احمد بن محمد قرطبی
 است در شمار مقرران و محدثان و ادیبان
 و صاحب کتاب الجمع بین الصحیحین
 و کتاب تسدید اللسان در نحو و متوفی
 ۶۴۳ و نیز ابن حجت کنیت تقی الدین
 ابو بکر بن علی بن عبدالله حموی
 است در طبقه ادیبان و شاعران و صاحب
 کتاب نمرات الاوراق و کتاب خزانه
 الادب و متوفی ۸۳۷

حجر باضم اول و سکون
 دوم در پناه گرفتند و آن نام جمعی
 از صحابه است و نیز نام حجر بن
 عدی کنندی تابعی است از خواص
 اصحاب امیر المؤمنین و معروف است
 حجر الخیر که معاویه او را در مرج
 عذراء (نام قریه ایست نزدیک شام) سال
 ۵۱ بکشت و داستان در ازود در کتب
 تاریخ مضبوط است و نیز نام حجر بن

زائده حضرمی کوفیست از محدثان
خاصه و از خواص اصحاب صادقین (ع)
و نیز نام پدر امرؤ القیس شاعر مشهور
جاهلی است صاحب قصیده معلقه و حجر
بافتح اول و دوم بمعنی سنگ نیز نام
جمعی است و ابن حجر کنیت مشهور
ابو الفضل احمد بن علی بن حجر
عسقلانیست از اعاظم محدثان و ادیبان
و فقیهان شافعی و صاحب کتاب التقریب
و کتاب الدرر الکامنه فی اعیان
المامه الثامنه و کتاب فتح البیرونی
شرح صحیح البخاری و کتاب لسان
المیزان در رجال حدیث و کتاب
الاصابة فی معرفة الصحابه و کتاب
نخبه الفکر فی بیان مصطلح اهل
الانرو غیر اینها. ابن حجر عسقلانی
در مصر زیستن گرفت و در آنجا منصب
قضا داشت و چندی در مکه ماند و در
سال ۸۵۲ در قاهره در گذشت و نیز
ابن حجر کنیت شهاب الدین احمد بن
محمد بن علی بن حجر مکی هیشمی
است در شمار فقیهان و محدثان و
صاحب کتاب الصواعق المحرقة و
شرح قصیده برده و کتاب الخیرات
الحسان فی مناقب ابی حنیفه محمد بن
نعمان و غیر اینها و متوفی ۹۷۳

حجری بافتح اول و سکون
دوم منسوبست به حجر بن ذی رعین که
پدر قبیلہ است و نیز منسوبست به حجر
ازد کب پدر تیره از قبیلہ ازد است
و حجر بمعنی باز داشتن است و محجور
کسی است که او را از تصرف کردن
در مالش باز دارند و نیز نام قصبه
یسا مه است و نیز نام قریه ایست در یمن
و باضم و سکون هم آنرا ضبط کرده اند
و بهر کد ام جمعی نسبت رسانند
و ندانستم زید بن ربیع بن سلیمان حجری
معروف بیارد در شمار ادیبان و نعو یان
و متوفی ۳۰۰ بکدام یک پیوند رسانند
و بارد کتاب اخفش را باب باب کرد
و نظمی بآن داد و مردم کار او را پسندیدند
و بدو در نظم کتاب اقتدا کردند

حجله بافتح اول و دوم و سوم
بمعنی عشر تکه عروس و داماد و
آن خانه و یا غرفه و یا حجره و یا خیمه
است که برای عروس و داماد
بیارانید و ضبط درست حجله آنست
که نوشتم اما فارسیان همان لفظ را
بکار برده اند باین تصرف که حرف
اول را مکسور و حرف دوم را ساکن
کرده اند و اینکار را تفریس باید نام
داد یعنی فارسی کردن الفاظ بیگانه و

فارسیان عمل تفریس را در تماشا و تقاضا و تمنا و تولا و تبرا که در اصل تماشای و تقاضای و تمنی و تولی و تبری است نیز کرده اند و تماشای بایکدیگر راه رفتن است و چون اینکار بیرون از تفرج و انبساط خاطر نیست آنرا در چیزهای شگفت که دیدنی است بکار برند. باری ابن ابی حمله کنیت مشهور شهاب الدین ابو العباس احمد بن یحیی بن ابی بکر عبد الواحد بن ابی حمله تلمسانی حنبلی است که در دمشق بزیست و از آن پس بقاهره رفت و بر نظم شعر بسیار توانا بود و چندین دیوان بیادگار گذاشت از جمله دیوان ابی العباس و از جمله سکردان (۱) و در سال ۷۷۶ در گذشت

حجیر باضم اول بروزن زبیر مصنف حجر نام حجیر بن ابی اهاب صحابی است و معنی حجر گذشت

حجیه باضم اول و فتح دوم و تشدید سوم مصنف حجی بمعنی عقل

(۱) سکر باضم اول و تشدید کاف معرب شکر و دان لفظ فارسی است از ادوات ظرف و سکردان بمعنی شکر دانه است یعنی ظرف شکر و عربان دان و دار را از فارسیان گرفتند و بکار بردند مانند دفتر دار نام شخص و دفتر داریه جای دفتر دار

و زبیر کی نام حجیه بن عدی تلمسی است و ابو حجیه کنیت اجلح بن عبدالله است از محدثان امامیه

حداج با فتح اول و تشدید دال بی نقطه و در آخر جیم کسی را گویند که شتران را داغ کند و یا بارهای شتران را ببندد و یا جهاز و هودج بر شتران سوار کند و آن لقب ابو جعفر محمد بن مسلم بن رباح کوفیست در شمار فقیهان و محدثان امامیه

حداد با فتح و تشدید در چندین معنی بکار رفته است آهنگر - آهن فروش - دربان - زندان بان و آن نام جمعی است و ابن حداد کنیت مشهور ابو بکر محمد بن احمد بن محمد کسانی مصری است در طبقه فقهایی شافعی که در مصر بزیست و بکار قضا و داوری پرداخت و کتابی بنام القروع فی المذهب نوشت و جمعی آنرا شرح کردند از جمله قفال مروزی و در سال ۳۴۵ در گذشت و نیز ابن حداد کنیت مشهور حداد الدین ابو العباس احمد بن محمد بن حداد حلی است از دانشمندان شیعه و راوی قصائد سبعه حلویات از ابن ابی الحدید نظم کننده آنها

حدادی باضبط پیش منسوبست
بحداده و آن نام قریه ایست از قرای
کمش تپه (کمیشان کنونی) و محمد
بن زیاد حدادی قومی در شمار محدثان
بدان منسوبست

حدانی باضم اول و تشدید
دوم منسوبست بحدان و آن نام یکی
از محله های بصره قدیم است که
بنو حدان که تیره از قبیله تمیم اند
در آن زیستند و بنام آنان ماند و
ابو المغیره قاسم بن فضل حدانی در
شمار محدثان و متوفی ۱۶۶ بدان
منسوبست و اوس حدانی در شمار
شاعران بآن تیره نسبت رساند

حدنی بافتح اول و دوم و کسر
نای نخذ منسوبست بحدث و آن نام
قلعه محکمی بوده است میان ملطیه و
سمیساط و مرعش و جمعی از محدثان از
آنجا برخاسته و بدان منسوبند

حدسی بافتح اول و دوم
منسوبست بحدس بن ارش بن حرملة بن
لخم پدر تیره از قبیله لخم و عبدالجبار
بن حارث حدسی مناری صحابی بدو
منسوبست

حدیثی بافتح اول و کسر دوم
منسوبست بحدیثه بمعنی نو برابر عتیقه

بمعنی کهنه و نیز بمعنی نو بنیاد و قریه نو
بنیاد را حدیثه گویند و آن نام چندین
موضع است از جمله حدیثه الموصل که
قریه ایست بر کنار دجله نزدیک زاب اعلی
و از جمله حدیثه الفرات که بحدیثه
النور معر و فست و آن قلعه ایست در
وسط فرات نزدیک شهر انبار و از جمله
حدیثه الجرش که قریه ایست در غوطه
دمشق و از هر یک محدثانی برخاسته
و بعدی مشهورند

حذاء بافتح اول و تشدید ذال
نقطه دار کفشگر را گویند و آن لقب
ابوعبیده زیاد بن عیسی کوفی است از
نقات محدثان خاصه و نیز لقب ابو محمد
حسن بن ابی عقیل عمانی است و در عمانی
بباید

حذار باضم اول نام نیای
ابو القاسم جعفر بن محمد بن احمد بن
حذار مصری است مشهور باین حذار
در طبقه نویسندگان و شاعران و
صاحب دیوان شعر و از او است
جائت بوجه کانه قمر

علی قوام کانه غصن
ترنو بعین اذا تعاینها
حسبت ان فی جفونها وسن
حتى اذا ما استوت بمجلسها

وصار فيه من حسنها وثن
 غنت فلم يبق في جارحة
 الا تمت انها اذن
 ابن حذار بوزارت عباس بن
 احمد بن طولون قیام کرد لکن چون
 عباس بر پدر خروج کرد بود پدر بر
 او ظفر یافت و پسر را بر درخت آویخت
 و دست و پایش را برید و ابن حذار را
 نیز کشت و سپس مثله کرد و ایرت
 قضیه در سال ۲۶۷ اتقان افتاد

حذافی با ضم اول و فتح ذال
 نقطه دار منسوبست بحذافه که تیره
 از قبیلہ قضاعه اند و ابن قتیبہ در کتاب
 المعارف گفته که تیره از قبیلہ ایادند
 و ابو یحیی عبدالرحیم بن محمد بن
 اسمعیل بن نباتہ حذافی کہ در نباتہ بیاید
 بدو منسوبست

حذام با ذال نقطه دار بروزن
 قطار بمعنی سست پی و دیر خیز و آن
 نام دختر ریان بن جسر بن تمیم است
 همسر سعیم بن صعب شاعر و همان
 زنی است کہ در راستی گفتار باو مثل
 آرند و سعیم شویش در باره سخن
 وی گفته است

اذا قالت حذام فصدقوها

فان القول ما قالت حذام

ولولا المزعجات من الليالي
 لما ترك القطاطيب المنام
 وسبب این بود کہ عاطس بن
 حلاج حمیری کہ با عشیره حذام معادات
 داشت با سپاهش بر ایشان بتاخت
 عشیره حذام بگر یختند اما عاطس
 ایشان را دنبال کرد و پشت سرشان
 تاختن برد و عشیره بیخبر از کار عاطس
 بودند حذام دید جوقی از مرغان قطا
 آشیانہ های خود را رها کردند دانست
 کہ عاطس در دنبال ایشان است و گفت .

الا يا قوم ارتحلوا و سيروا

و لو ترك القطا ليلا لنا ما
 و سعیم شویش آن دو شعر را
 نظم کرد و بر قبیلہ حذام خواند و از
 آنجا کوچیدند و خود را در پناه کوهی
 کشا نیدند و عاطس نیز بر سیدامابر
 ایشان از آن روی کہ در پناه کوه بودند
 ظفر نیافت و بر گشت و سخن حذام
 مثل گردید

حذیفہ با ضم اول و فتح دوم نام
 جمعی از صحابه و محدثان است از حدیث
 حذیفہ بن یمان عبسی صحابی مشهور
 و متوفی ۳۶ در مدائن و ابو حذیفہ
 کنیت اسحاق بن بشر بن محمد بن
 عبدالله بن سالم قرشی است صاحب

کتاب الفتوح و کتاب الردہ و کتاب المتبدا و کتاب الجمل و کتاب الالویہ و کتاب صفین و کتاب حفر زمزم و متوفی ۲۰۶ و حدیثہ مصغر حذفہ است بمعنی زاغ خرد و نیز مرغابی خرد

حذیم با کسر اول و سکون دوم بروزن درہم نام چندتن صحابی است و نیز نام حذیم بن شریک اسدی است در شمار مجددان خاصہ و حذیم بمعنی زیرک و استاد در کار باشد

حراش با کسر اول بر وزن کنار نام حراش بن امیہ بن کعب صحابی است و نام چندتن از تابعان و حراش جمع حرش است بمعنی نشان - فریب - گروه

حرام با فتح اول بمعنی کار ناروا و آن نام جمعی از صحابہ است و در مدینہ فراوان حرام نام گزاری کنند و بنو حرام نام تیره است

حرامی با ضبط پیش منسوبست بہ بنو حرام و آن نام محلتی است در بصرہ کہ بنو حرام در آن زیستند و بنام ایشان بیاند و ابو محمد قاسم بن علی حریری حرامی صاحب مقامات کہ در حریری نیز بیاید بدان منسوبست حرائی با فتح و تشدید رای بی

نقطہ منسوبست بحران و آن شهر کیست در بین النہرین بر سر راہ موصل و جمعی از اعیان دانشمندان از آنجا برخاستہ انداز جملہ تقی الدین احمد بن عبدالعظیم حرائی معروف بابن تیمیہ و در تیمیہ گذشت و از جملہ ابواسحاق ابراہیم بن ہلال بن زہروت حرائی صابی کہ در صابی بیاید و از جملہ ابو محمد سعد بن حسن بن سلیمان نورانی حرائی کہ در نورانی بیاید و از جملہ ابوالحسن ہلال بن محسن حرائی نیز در صابی بیاید و از جملہ نجم الدین ابو یوسف یعقوب بن صابر بن برکت حرائی کہ در منجینیقی بیاید و از جملہ ابوالطیب عبدالرحیم بن احمد حرائی در شمار شاعران و مترسلان و صاحب کتابی در بلاغت و کتابی در رسائل و از جملہ ابو سعید سنان بن قرہ حرائی در طبقہ طیبیان و ہیویان و از جملہ مترجمان کتب یونانی بہ ربی و صاحب کتابی در تاریخ ملوک سریانی و رسالہ در استواء و رسالہ در نجوم و رسالہ در شرح مذهب صہبائین و رسالہ در قسمت ایام جمعہ بزکوا کب و رسالہ در فرق مترسل و شاعر و رسالہ در اخبار پدران و نیاکان خود و غیر اینہا ابو سعید

طیب مخصوص المقتدر بالله بود
 و سپس بالقاهر پیوست و قاهر بر آن
 شد که دین اسلام را برگردن او نهد
 و در اینکار پافشاری کرد ابو سعید از
 بیم وی مسلمانان گرفت لکن باز از
 قاهر خاطرش آسوده نبود و بخراسان
 گریخت و پس از چندی بیغداد برگشت
 و حالیکه مسلمانان بود سال
 ۳۳۱ در گذشت و از جمله ابوالحسن
 ثابت بن قره بن مروان حرانی در طبقه
 فیلسوفان و منجمان و مهندسان و هیویان
 و از مترجمان کتب یونانی عربی و از
 اوست کتابی در شرح سماع طبیعی
 و کتابی در قطوع استوانه و بسیط آن
 و کتابی در اختصار کتاب جالینوس در
 اغذیه و کتابی در استخراج مسامیل
 هندسیه و کتابی در مربع و قطر آن
 و کتابی در آلات کسوف و خسوف
 خورشید و ماه و غیر اینها ثابت بن
 قره در ایام معتضد عباسی بیغداد رفت
 و در آنجا بزیست و عمر را در علوم
 اوائل گذرانید و در سال ۲۸۸ در
 گذشت و از جمله ابوالحسن علی بن
 هلال بن عبد الرحمن حرانی در شمار
 ادیبان و مورخان و صاحب تاریخ
 الجزیره و متوفی ۳۵۵ و غیر اینان

از اعلام دانشمندان و حرانی باضم
 و تخفیف رای بی نقطه منسوبست
 بحران و آن نام محلیتی بوده است در
 اصفهان و عبدالمنعم بن نصر بن یعقوب
 حرانی در شمار مقرران بدان منسوبست
 حرب بافتح و سکون بمعنی
 جنگ نام جمعی از صحابه و تابعان
 است

حربوی باضم و سکون و فتح
 با منسوبست بحربی بروزن صغری و
 آن نام قریه ایست میان بغداد و تکریت
 و ابوالحسن علی بن رشید بن احمد
 حربوی در شمار کاتبان و محدثان و
 متوفی ۶۰۵ بدان منسوبست

حربین باضبط پیش منسوبست
 بحریه که نام محلیتی است در بغداد
 و حرب بن عبدالله راوندی سیه سالار
 منصور عباسی آنرا بنا کرد و بنام او
 ماند و هم حریه دو دیوان او بودند که
 بنام او خوانده شدند و ابو اسحاق
 اراهم بن اسحاق بن شیرین حرانی
 بن دیم حربی در طایفه بنی
 محدثان و ادیبان و صاحب
 کتابت کتاب العرف و کتاب
 القرآن و کتاب الهیات و السقه فیها
 و کتاب الحمام و ادابه و کتاب مناسک

الحج در ریشه از مردم مرو است اما چون با قومی از قبیله حر بیه بغداد پیوست اورا حربی گفتند وی در سال ۱۹۸ از مادر بزاد و در سال ۲۸۵ در گذشت

حردانی باضم و سحکون منسوبست بحردان بروزن گلدان و آن قریه ایست از قرای دمشق و ابوالقاسم عبد السلام بن عبد الرحمن حردانی در شمار محدثان عامه و متوفی ۲۹۰ بدان منسوبست

حرزه بافتح اول و دوم و سوم به معنی گزیده مال و خوبترین دارائی و ابو حرزه کنیت جریر بن عطیه خطفی تمیمی بصری است از مشاهیر شعرای عرب و ستایشگر خلفای اموی و معاصر بافرزدق و اخطل و پیشوایان شعر در صدر اسلام همان سه شاعرند و بیشتر دانشمندان جریر را بر آن دو دیگر برتری دهند و در این باره نویسند عبدا لملک بن مروان را اعرابی بادیه نشین بشعر ستود عبد الملک از او پرسید آیا شعری که بیشتر هجور نماید در شعرای اسلام شناسی گفت آری شعر جریر

ففض الطرف انک من نمیر

فلا کعباً بلغت ولا کلاباً
پرسید آیا شعری که بیشتر مدح را نماید دانی گفت آری شعر جریر
الستم خیر من ر کب المطایا

و اندی العالمین بطون راح
پرسید آیا شعری که رقت غزل را بیشتر نماید شناسی گفت آری شعر جریر

ان العیون التي فی طرفها حور
قتلنا نم لا یحییین قتلا نا
یصرعن ذاللب حتی لا حراک به

و هن اضعف خلق الله ار کانا
پرسید آیا جریر را شناسی گفت او را شناسم اما بدیدارش دلبنم گفت اینست جریر و اینانند فرزدق و اخطل و میان جریر و فرزدق هجو سرائی بشدت کار فرما بود و تا زیستند بجان یکدیگر هجو باریدند و جریر در سال ۱۱۰ در گذشت و هم در آنسال فرزدق در گذشت

حرسنائی با فتح اول و دوم منسوبست بحرستا که نام قریه ایست در ناحیت دمشق و جمعی بدان منسوبند از جمله قاضی عبدالصمد بن محمد انصاری حرسنائی در شمار فقیهان شافعی و متوفی ۶۱۶

حرسنی با فتح اول و دوم
منسوبست بر خلاف قیاس بحرستاو و
گذشت که آن از قرای دمشق است احمد
بن احمد بن محمد بن مصطفی حرسنی
دمشقی در شمار فقیهان حنفی و صاحب
کتاب الکواکب المضية فی فرائض
الحنیفة و متوفی ۱۱۱۵ بدان منسوبست
حرفوشی با فتح و سکون
منسوبست بحر فوش و آن نام نیای
جمعی است که در بعلبک فرمانروا
بودند و بآل حرفوش معروفند و از
این دودمان است امیر موسی بن علی
بن حرفوش در شمار ادیبان و فاضلان
و شاعران و از اوست

کان رأس جنود الضد لیس له

علم بان بلادی موطن الاسد

ومن مهابة سيفی فی القلوب عدت

ام العد و لغير الموت لم تلد

و ندانستم حرفوشی در محمد بن علی

بن محمد حرفوشی حریری عاملی

کرکی بآن خاندان منسوبست یا

بحرفوش نام نیای خود باری وی در

طبقه اعلام محققان و ادیبان و شاعران

امامیه است و صاحب کتاب طرائف

النظام و لطائف الانسجام در بهترین

اشعار و کتاب اللالی السنیة در شرح

اجر و میه و کتاب اختلاف النجاة نا
تمام و شرح صمدیه و شرح قواعد شهید
و شرح شرح قطر فاکهی و شرح زبده
و شرح تهذیب در نحو و غیر اینها و
متوفی ۱۰۵۹ و نیز فرزندش ابراهیم
بن محمد حرفوشی در شمار فاضلان
و ادیبان و در طوس سال ۱۰۸۰ در
گذشت

حرفی با ضم و سکون

منسوبست به حرف که رستاقیست در
نواحی شهر انبار و ابو عمران موسی
بن سهل بن کثیر بن سیار حرفی بغدادی
در شمار محدثان و متوفی ۲۷۸ و جمعی
دیگر از محدثان حرفی بدان منسوبند
و فیروز آبادی در قاموس گفته که
حرف تره تیزک است و آنرا حب
الرشاد نیز گویند و حرفی فرو شند
آنو حرفیان از محدثان بدان منسوبند
و درست تر بنظر نگارنده نسبت اول
است

حرق با فتح و سکون

سوختن و آن لقب جمال السیر است

عمر بن مبارک بن محمد بن علی

حمیری حنرفی است در شمار ادیبان

و فاضلان و صاحب کتاب تبصرة الحضرة

الشاهیه بسيرة الحضرة البریه و کتاب

حلیة البنات و البنین فیما یحتاج الیه
من امر الدین و کتاب النبذة المنتخبة
و ابن ککتاب تلخیص کتاب الاوائل
عسگری است و کتاب الحدیقة الانیقه
و غیر اینها و متوفی ۹۳۰

حرقوص باضم و سکون دوم
و ضم قاف بر وزن پرزور بمعنی کنه
که بتن چسبد و خون مکند - نیز بمعنی
کیک و آن نام ذوالثدیة حرقوص
بن زهیر صحابی است و در ذوالثدیة
ترجمتش بیاید

حرمازی با کسر و سکون
منسوبست بهرماز بن مالک بن عمر
بن تمیم پدر تیره از عرب و ابو علی
حسن بن علی حرمازی از اکابر
شاگردان اصمعی و ابو عبیده و ابو
زید انصاری و صاحب کتاب خلق
الانسان بدو منسو بست و بعضی بر
آند که وی بهرماز نسبت نرساند
بلکه با آن تیره جوشید و حرمازی
گردید

حرملة بافتح اول و سوم و
چهارم و با تالی وحدت بمعنی تکدانه
سپند و حرملة دانه سپند است و آن
از نامهای متعارف عرب است و نام
جمعی از صحابه و تابعان و مجددان

حرمی با فتح اول و دوم
منسوبست بهرم مکه و حرمی لقب
ابو عبدالله احمد بن محمد بن اسحاق بن
ابی خمیصه است از مردم مکه که در
بغداد زیستن گرفت و در شمار نسب
شناسان است و ابو الفرج علی بن
حسین اصفهانی فراوان از او نقل کرده
است و خود او نیز از زبیر بن بکار نسب
شناس مشهور حدیث کرد و در
سال ۳۱۷ در گذشت

حروری بافتح اول و ضم دوم
منسوبست بهرورا و آن نام قریه ایست
از قرای کوفه و جایست که نخستین
انجمن خوارج بود و عتبان بن اصیله
حروری شیبانی در شمار ادیبان و
شاعران بدان منسوبست عبد الملک
بن مروان از آن پس که شیب خازجی
را بکشت وی را بدمشق کشانید و
باتندی بوی گفت آیاتو این شعر را گفتی
فان یک منکم کان مروان و ابنه
و عمر و و منکم هاشم و حبیب
فمننا حصین و البطین و قعنب
و مننا امیر المؤمنین شیب
گفت آری اما چنانکه امیر المؤمنین
خواستند نگفته ام بلکه گفته ام
(و مننا امیر المؤمنین شیب)

و امیر المؤمنین را بنصب خواند
نگارنده گوید بنا بر رفع امیر
المؤمنین شیبیب خارجی امیر مؤمنان
گردد و بنا بر نصب آن امیر المؤمنین
منادی باشد که حرف ندای آن افتاده
است و پاک معنی بگردد و چنین شود و
شیبیب از ما است ای امیر المؤمنین
و بر خوبی فن نحو و ادب این سخن
را دلیل آرند و راستی از پاسخهای
بسیار هوشمندانه است

حرون با فتح و ضم بر وزن
زبون بمعنی اسب سرکش و ابن حرون
کنیت محمد بن احمد بن حسین بن اصبغ
بن حرون بغدادی است در شمار
ادیبان و بحسن تألیف وجودت
تصنیف او را ستایند و از او است کتاب
المطابق و المجانس و کتاب الحقایق
و کتاب الشعر و الشعراء و کتاب
المحاسن و کتاب مجالسة الرؤساء - مال
وفاتش بنظر فرسید و حرون نام نیای
او است

حریت باضم اول مصغر حرث
بمعنی کشتک نام جمعی از صحابه
و معدنان است

حریری بافتح اول منسوبست
بهریر بمعنی ابریشم و حریری کسی را

گویند که ابریشم و نیز بافته های
ابریشمی بفروشد و آن لقب جمعی است
و مشهورترین ایشان ابو محمد قاسم
بن علی بن محمد بن عثمان حریری
حرامی بصری است صاحب مقامات
در طبقه ادیبان سخن پرور و بلیغان
نیکو پرداز و کتاب مقاماتش گواه
کثرت اطلاع و وفور فضل او است
و خود گفت در مسجد بنی حرام بودم
که پیری ژنده پوش و گدائی سخنور
بمسجد در آمد و گفت ابوزیدم و از
مردم چیزی خواست و باندازه سخن
را نیکو ریخت و شیوا آنرا برشته کشید
که فضیلا درش گفت شد بمن در اندیشه
شدم که مقامه پردازم و مقامه حرامیه
را که چهل و هشتمین مقامه کتاب مقامات
سپس گردید برشته کشیدم و آنرا
بنظر انوشیروان بن خاقان وزیر رساندم
انوشیروان آنرا پسندید و مرا بافزودن
بر آن مقامه واداست و من کتاب
مقامات را در پنجاه مقامه بیان رساندم
و این کتاب را جمعی بسیار از
شرح کرده اند و زعمی برین در فضل
مقامات گفته است

ا قسم بالله و آیاته

و مشعر الحج و میقاته

ان الحریری حری بان

تکتب با ل تبر مقاماته
و نیز از حریری است کتاب درة الغواص
فی اوهام الخواص و کتاب ملحه
الاعراب و شرح آن و کتاب رسائل و
دیوان شعر حریری با آنهمه مایه فضل
کوتاه اندام و زشت منظر و گرسنه
چشم و شوخگین و بد نما بود و بکندن
موی ریش خود عادت داشت و در سال
۵۱۶ در گذشت

حریر با فتح اول و کسر دوم
بمعنی نیک نگهدار نام جمعی است
از جمله حریر بن عبدالله از دی سجستانی
در شمار محدثان و فقیهان امامیه و
صاحب کتاب نوادر و کتاب صلوة و
کتاب صیام و کتاب زکوة و حریر از
مردم کوفه بود و برای تجارت مکرر
بسجستان سفر کرد و بسجستانی شهره
گردید

حریش بر وزن امیر بمعنی
هزارها و نیز بمعنی کر کردن نام پدر
قبیله ایست و حسن بن عباس حریشی
از محدثان امامیه بدو منسوبست و نیز
نام حریش بن هلال قریمی صحابی
شاعر است

حریمی با فتح اول منسوبست

بهریم که پدر تیره از حضر موت است
و عبدالله بن یحیی حریمی در طبقه
تابعان بدو منسوبست

حزام با کسر اول هر آن
چیزیست که بدان چیزی را ببنند خواه
تنگ ستور با شد و خواه دستبند
کودک در گهواره و آن نام جمعی از
صحابه و محدثان است و حزامه با
زیادتی تادر آخر آن نام حزامه دختر
و هب است از زنان صحابیه

حزم با فتح اول و سکون
دوم بمعنی هوشیار بودن در کار
و آن نام جمعی از صحابه و محدثان
است و ابن حزم کنیت مشهور ابو
محمد علی بن احمد بن سعید بن حزم
اندلسی است از مشاهیر دانشمندان و
پدرش ابو عمرو احمد بن سعید نیز در
شمار دانشمندان و هم وزیر معتمد بن
ابی عامر ملقب بنصور و وزیر فرزندش
مظفر بود و ابن حزم نیز چندی وزیر
عبدالرحمن مستظهر بود لکن دیری
نپایید که بر وزارت پشت پا زد و بکسب
دانش رو کرد و در آغاز مذهب شافعی
را گردن گرفت و سپس از آن مذهب
روی بر تافت و مذهب اهل ظاهر را
برگزید و بتالیف و تصنیف پرداخت

شہیر عرب است و نیز نام حزمہ دختر گیس
از زنان صحابہ است

حزن بافتح و سکون بمعنی
زمین ناہموار ضد سهل ~~حکہ~~ بمعنی
زمین ہموار است و آن نام دو تن
از صحابہ است

حزنبیل بر وزن غضنفر در
چند بن معنی بکار رفته است زن
کودن - کوتاہ اندام - پیر زن
فرتوت - لب ستبر و یا ستبر لب -
گیاهی تلخ طعم و آن لقب ابو عبد اللہ
محمد بن عبد اللہ بن عاصم نمیمی است
راویہ اخبار و اشعار

حزیمہ بافتح اول بر وزن
سفینہ نیز بمعنی ہوشیار در کار نام
جمعی از صحابہ و محدثان است

حزین بافتح اول بر وزن کمین
بمعنی اندوہمند نام حزین تابعی است
از اصحاب امیر المؤمنین (ع)

حسان بافتح و نشدید سین
بی نقطہ بمعنی بسیار نیکو و آن نام
ابو الولید حسان بن ثابت بن امیہ
حرام بن عمرو بن زید بن عبد شمس
انصاری خزرجی است شاعر شہیر کہ
فرمان پیغمبر (ع) مشرکان را نکوہید
و بدیہایشان رافاش کرد و پیغمبر (ع)

و در ہر علمی از فقہ و تاریخ و منطق
ولغت و ادب و جز اینہا کتاب ساخت
و تا چہار صد تالیف و تصنیف از او
نوشته اند و این قسمت شامل ہشتاد
ہزار ورق است فاضی صاعد اندلسی
در کتاب طبقات الامم نوشت کہ پس
از محمد بن جریر طبری مورخ ہیچ
یک از کتاب پردازان باین حزم نرسیدند
و مشہورترین کتب ابن حزم کتاب
الفصل فی الملل و الاہواء و النحل او
است و دیگر کتاب جمہرۃ النسب فی
قبائل العرب و کتاب ابطال القیاس
و الرأی و استحسان التقليد و التعلیل
و کتاب الناسخ و المنسوخ و کتاب
طوق الحمامہ در ادب و کتاب الصواعق
و الرادع و کتاب الامامۃ و السیاسة
و کتاب اخلاق النفس و کتاب کشف
الالباس مابین اصحاب الظاہر و اصحاب
القیاس و غیر اینہا ابن حزم ایرانی
نژاد است و نیای ہفتمین او یزید فارسی
است غلام یزید بن ابوسفیان بن حرب
بن امیہ بن عبد شمس و خود در سال ۳۸۳
از مادر بزاد و در سال ۴۵۶ در گذشت
حزومہ با ضبط پیش با افزودن
تادر آخر آن مؤنث حزم و ہم بمعنی حزم
است و آن نام حزمہ دختر عجاج شاعر

گفت بار خدایا حسان را بروح القدس
مدد کن و حسان خود گفت

لسانی وقولی صارمان کلاهما

ومبلغ مالا يبلغ السيف مقولی

وحسان شاعران قریش و شاعران

عرب را هجوع کرد و در سال ۴۵ در

گذشت و یکصد و بیست سال در جهان

بزیست شصت سال در جاهلیت و شصت

سال در اسلام و نیز نام ابو عبده حسان

بن مالك بن ابی عبده اندلسی است از

پیشوایان ادب و شعر و وزیر المستظهر

عبدالرحمن بن هشام بن عبد الجبار بن

عبدالرحمن و این دو شعر از او است

اذا غبت لم احضر وان جئت لم اسل

فسيات منى مشهد و مغيب

فاصبحت تيمياً وما كنت قبلها

لتيم و لكن الشبيه نسيب

و در شعر دوم باین بیت شاعر

اشارت کرده است

ويفضى الامر حين تغيب تيم

ولا يسناذ نوه و هم شهود

و در حدود سال ۳۲ در گذشت

و حسان العجم لقب خاقانی است

حسحاس بافتح و سکون

بروزن نسناس بمعنی شمشیر بران و

نیز جوانمرد دهشکار و آن نام حسحاس

بن بکر بن عوف مازنی از دی صاحبی

است و بنو حسحاس تیره از عربند

حسکانی بافتح و سکون

منسو بست بهسکان بر وزن درمان و آن

نام نیای عبیدالله بن عبدالله حسکانی است

از علمای امامیه و صاحب کتاب

شواهد التنزیل و کتاب خصایص علی

بن ابیطالب فی القرآن و حسکان فارسی

معر بست

حسکه بافتح اول و درم و سوم

بمعنی خار خشک و نیز بمعنی کینه و

دشمنی و آن نام حسکه بن بابویه است از

فقیهان امامیه و نیز نام نیای ابوالحسین

جعفر بن حسین بن حسکه قمی است در

شمار محدثان امامیه

حسول بر وزن جعفر نام نیای

ابوالقاسم علی بن حسن حسول است

در طبقه کاتبان و یاقوت در معجم الادباء

نامه ای که بصاحب بن عباد نوشته آورده

است و همان نامه نمونه قدرت او است

بر کتابت و حسول نیز فارسی معرب

است

حسنویه باضم اول و سکون

دوم و فتح سوم و چهارم نام پدر علی

بن حسنویه کرمانی است از شاگردان

عیاشی و در شمار محدثان امامیه و

گذشت کہ ویہ کلمہ تحسین و اعجاب
است یعنی چه خوب زیبائی و فارسیان
باضم اول و سکون دوم و سوم و فتح
چهارم خوانند

حسینی منسو بست بامام حسن
مجتبی و فرزندان او را حسینی گویند
مانند عبدالعظیم بن عبداللہ بن علی بن
حسن بن زید بن حسن بن علی بن
ایبطالب (ع) حسینی از اعلام مجددان
و صاحب کتاب خطب امیر المؤمنین
و در شمار پارسایان و صالحان کہ در
ری زیست و درری در گذشت و قبرش
درری مزاری مشہور است

حسینی منسو بست بحسین بن
علی بن ایبطالب (ع) و دودمانی کہ
باو پیوندند حسینی اند خواه موسوی
باشند و خواه رضوی اینست کہ گاهی
حسینی آرند و گاه موسوی حسینی و
اینکار را با علوی نیز گفتند و گویند
علوی حسینی و یا علوی حسینی و یا
علوی موسوی اما حسینی در محمد
حسین بن محمد حسن قزوینی در شمار
شاعران و عارفان تخلص است نہ نسبت
با حسین بن علی (ع) وی بر نظم شعر
توانا بود و شعر را روان و بی تکلف
برشته کشید و چندین مثنوی نظم کرد

مثنوی الہی نامہ و مثنوی شتر نامہ
و مثنوی مہر و ماہ و مثنوی وامق و
عذراء و این ابیات از مثنوی شتر
نامہ او است در ترغیب بعشق

خیز شتر بان کہ بشد قافلہ
ما و تو ماندیم در این مرحلہ
قافلہ عشق بمنزل رسید
کشتی عشاق بساحل رسید

ہر کہ از این قافلہ غافل شود
ہمچو من دالشدہ بیدل شود
نغمہ عشق است کہ آرد شغب
بادہ حسن است کہ آرد طرب

سلسلہ زان زلف دو تا بایدم
ور نہ بسی سلسلہ ہا بایدم
ای زدہ بر خرمن صحر آتشم
سوزم و زین آتش سوزان خوشم

حشرج بروزت جعفر بمعنی
گوزہ نازکی کہ آب را در خود سرد
کند - مفاکی کہ آب در آن صاف شود
و آن از اعلام است و نام حشرج صحابہ

حشیشہ بروزت کمینہ بمعنی
گیاہ خشک و ابو حشیشہ کنیت
مشہور ابو جعفر محمد بن علی بن امیر

است در طبقہ موسیقی دانان و صاحب
کتاب المغنی المجید و کتاب اخبار
الطنیب و ریخت

حصری با ضم اول و سکون
دوم منسوبست بهحصیر جمع حصیر و
بوریا باف را حصری گویند و بعضی
بر آنند که حصری نام شهر است در
اندلس و این سخن بر فرض درست
باشد بر همه کسانی که بهحصری شهره
اند راست نیاید و آن لقب ابو محمد
ابراهیم بن علی بن تهیم حصری قیروانی
است در طبقه شاعران نیکو پرداز و
ادیبان ماهر و صاحب کتاب زهر الاداب
و کتاب النورین و کتاب المصون
والدر المکنون و کتاب الجواهر فی
الملح والنوادر و متوفی ۴۱۳ و این
ابیات از قریحت رقت بار او است
یا هل بکیت کما بکت
ورق الحمام فی الفصون
هتفت سعیراً و الاربی
للقطار را فعة الجفون
فیکما نها صاغت علی
شجون شجی تلك اللجون
ذکر نفی عهداً مضی
للانس منقطع القرین
فتصرمت ایامها
و کانهما رجع الجفون
و نیز ابوالحسن علی بن عبدالغنی
قروی حصری اندلسی در شمار نحویان

و شاعران و با آنکه نابینا بود شهر
های اندلس را بگردید و ملوک آن
کشور را ستایش کرد و از او است
و اما تمایل من سکره
و نام د بیت لا عجا زه
فقال و من ذا فجا و بته
عم بستدل بعکاز ه
حصرفکی با کسر اول و سکون
دوم منسوبست بحصن کیفا و آن قلعه
ایست در دیار بکر میان شهر آمد و
جزیره ابن عمر و قیاس در نسبت
مر کب آنست که از مجموع دو اسم
نسبت آرند همچنانکه در نسبت عبدالله
و عبد شمس و عبدالدار و رأس عین
گویند عبدای و عبشمی و عبدزی و
رسعنی لکن رعایت این قیاس را در
همه جا نکرده اند چنانکه در ذیل
حصنی بیاید باری معین الدین ابوالفضل
یحیی بن سلام بن حسین بن محمد معروف
بخطیب حصرفکی در طبقه ادیبان و
شاعران و خطیبان امامیه و صاحب دیوان
شعر و دیوان ر سائل بدان منسوبست
خطیب حصرفکی در بغداد دانش
آموخت و در میا فارقین بزیست و در
شرو نظم و انشای خطب بار ع گردید
و در سال ۴۵۹ در گذشت و از او است

وانسیة زارت مع النوم مضجعی
فعاقت غصن البان منها الی الفجر
اسائلها این الوشاح وقد سرت
معطلة منه معطرة النشر
فقات و اومت للسوار نقلته

الی معصمی اما تقلقل فی خصری
و نیز علاء الدین محمد بن علی بن
محمد حصیفکی دمشقی در طبقه مجددان
و ادیبان و مفتیان و شارح المنار نسفی
و شارح الملتقی حلبی و متوفی ۱۰۸۸
بدان منسوبست

حصنی با کسر و سکون
منسوبست بحصن منصور و آن قریه
ایست در غربی فرات نزدیک سمیساط
و ابوهر عبد الجبار بن نعیم بن اسمعیل
حصنی در شمار مجددان بدان
منسوبست و نیز منسوبست بحصن
مسلمه و آن قلعه ایست در جزیره میان
رأس عین ورقه و اسمعیل بن رجاء
حصنی نیز در طبقه مجددان بدان
منسوبست و نسبت در این دو مورد بر
خلاف قیاس آمده است چه قیاس در
اول حصنی و در دوم حصمی است
و همین بی نظمیهاست که راه دانشوری
را پر پیچ و خم کند

حصیب بر وزن زبیر مصغر

حصیب بمعنی سنگ ریزه از اعلام
است و نام جمعی از صحابه و مجددان
حصین بر وزن زبیر مصغر
حصن بمعنی حصارک نام جمعی از صحابه
و تابعان و مجددان است و بر وزن امیر
بمعنی استوار نیز آمده است و ابو
الحصین با فتح حای بی نقطه کنیت
عثمان بن عاصم تابعی است نیز کنیت
عبدالله بن احمد از مشایخ نسائی و ابو
حصین باضم حا رو باد است

حصینه باضم و فتح بر وزن
جهینه و ابن ابی حصین کنیت مشهور
امیر ابو الفتح حسین بن عبدالله بن
احمد بن عبد الجبار معری است در
طبقه ادیبان و شاعران و امیران و از
ستایشگری با مارت و ثروت رسید و
در سال ۵۷۲ در گذشت و از او است
بکت علی غداة الیوم من رات

دستی بیخوش و در ای حال بی پروت
قدمعتی ذریب باقوت علی ذهب

و دمها ذوب بر فرق باقوت
حصینی باضم اول و فتح
منسوبست بحصین و در این قریه ایست
بر کنار شام خابور از اعمال مرسل
و احمد بن محمد حصینی در شمار
مجددان امامیه بدان منسوبست

حضرمی حضیر حنین حنینی حطاب حطانات حطیثہ

حضرمی بافتح و سکون ضاد نقطہ دار منسوبست بحضرموت و آن نام ناحیتی است کہ در آخر یمن در امتداد دریای عمان قرار گرفته و ساکنان این ناحیت را حضرمی گویند و ابو بکر عبدالله بن محمد حضرمی در شمار محدثان امامیہ بدان منسوبست و نیز حضرمی نام قبیلہ ایست از قبائل عرب یمن و از این قبیلہ است ابو الحسن علی بن مؤمن حضرمی اشبیلی معروف با بن عصفور و در عصفور بیاید و نیز ابو مروان عبیدالله بن عمر بن هشام حضرمی اشبیلی در شمار ادیبان و شاعران و صاحب کتاب الافصاح و کتاب دریدیه و متوفی ۵۵۰ هـ و نیز ابو اسحاق ابراهیم بن محمد بن منذر بن سعید حضرمی اشبیلی در طبقہ نحویان و صاحب شرح حماسه و کتاب النکت و متوفی ۵۸۴ هـ

حضیر بر وزن زبیر نام پدر اسید بن حضیر بن سماک اوسی انصاری صحابی است و او را حضیر الکتاب گفتند (حاضرک سپاه)

حنین بر وزن زبیر مصغر حنین بمعنی در بر گرفتن و در بر گرفتن و آن نام ابو ساسان حنین

بن منذر تابعی است کہ در صفین بیرق دار لشکر امیر المؤمنین بود و نیز نام حنین بن مغارق بن عبد الرحمن سلولی است از محدثان امامیہ

حنینی باضبط پیش منسوبست بابو ساسان حنین و اسحاق بن ابراهیم حنینی از محدثان خاصہ بدو منسوبست حطاب با فتح و تشدید هیزم فروش را گویند و آن از اعلام است و نام حطاب بن حارث قرشی جمعی صحابی است

حطان با کسر و تشدید آهوی فرو نیز بزور در فارسی بزور را تکہ گویند و آن از اعلام است و نام ابو جریر حطان بن خفاف جرمی از محدثان خاصہ و نیز نام حطان بن عوف است کہ اخنس تغلبی شاعر با دختر او را تشبیب را سپرد و گفت لابنة حطان بن عوف منازل

کمارقش العنوان فی الرق کاتب حطیثہ با ضم اول بر وزن جهنیہ و آن لقب ابو ملیکہ جرول بن اوس عبسی است و او را از آن روی کہ کوتہ اندام بود و نزدیک بزمین حطیثہ گفتند حطیثہ از شعرای نامور عرب است کہ در آفاق بگردید و بزرگانرا

بستوداما بیخبل موصوف بودوز بیر بن
بکار نسب شناس معروف عرب گفت
بنخیلان عرب چهارند حطیئه و حمید
ارقط و ابو الاسود دلمی و خالد بن
صفوان و حطیئه هنگامیکه رهسپر
جهان دیگر بود گردش انجمن شدند
و گفتند بوصیت کردن پرداز گفت
وای بر آن شعریکه نا درست آنرا
روایت کنند گفتند وصیت کن گفت
بفلان قبیله و بهمان عشیره گوئید که
شاعر شما برترین شعراء است که چنان
و چنین گفته است گفتند این سخنان ترا
بکار ناید از خود سخن کن گفت

الشعر صعب و طویل سلمه

اذا ارتقی فیه الذی لایعلمه

زلت به الی الحضیض قدمه

یرید ان یر به فیمجمه

گفتند حاجتی داری گفت نه لکن

بر آن شعر خوبی که نا اهل را بان ستایند

ناراحتم گفتند در باره غلامان و کنیزان

چه گوئی گفت تا شب و روز پیمانند غلام

و کنیزند گفتند برای محتاجان چیزی

وصیت کن گفت بر اینان است که در

خواستن پافشاری کنند و در پیشه گدائی

مبرم باشند گفتند در خصوص مالت چه

گوئی گفت دخترانم دو برابر پسرانم

بیرند گفتند این سخن درست نیست گفت
ندانم شما آمده اید مرادیدن نکنید
و یا آنکه طریق خصومت با من سپرید
گفتند در حق یتیمان چه گوئی گفت
اموالشان را بخورید و مادرشان را
بکایید گفتند آیا جز اینها که گفتی
باز وصیت داری گفت آری مرا بر
ماده خر بنشانید و بگردانید تا جان
دهم چه زرک مرد بر فراش خود
نمیرد و تا کنون نیز کسی بر پشت ماده
خر نمرده است و او را بر پشت ماده خر
نشانند و گردانند تا جان داد و
و حطیئه از شعرای مخضرم است که
دوران جاهلیت و اسلام را دریافت و
در سال ۵۹ در گذشت و ابی حطیئه
کنیت مشهور ابوالعباس احمد بن
عبدالله لخمی فارسی است در شمار
مقرئان و کاتبان و متوفی ۵۶۰

حطینی با کسر اول و دوم

منسوبست بحطین و آن قریه ایست

میان قیساریه و ارسوف در خاک

فلسطین و ابو محمد هیاج بن محمد بن

عبید بن حسین حطینی در شمار محدثان

و متوفی ۴۷۲ بدان منسوبست

حظیری با فتح اول منسوبست

بحظیره و آن قریه ایست بزرک از

اعمال بغداد و جمعہ از دانشمندان از آنجا برخاسته اند از جمله ابوالمالی سعد بن علی بن قاسم بن علی بن قاسم انصاری حظیری بغدادی معروف بہ دلال الکتب در شمار ادیبان و فاضلان و شاعران و صاحب کتاب زینة العصر و عصرة اهل العصر فی ذکر لطائف شعراء العصر و این کتاب ذیل دمیة القصر با خرسی است و دمیة القصر با خرسی ذیل یقیة الدهر ثمالی و نیز کتاب امح الملح و دیوان شهر و از او است و معذر فی خندہ

و ردوفی فمه مدام

مالانی حتی تثنی

صبح طلعه ظلام

کالمهر بجمع تحت را کب

و یعطنه اللجاء

و در سال ۵۶۸ در گذشت

حفده بافتح اول و دوم و سوم

جمع حافد در چندین معنی بکار رفته

است پیروان - یاوران - فرزندان

فرزند و آن لقب ابو منصور عمدة

الدین محمد بن اسماعیل شاپوری است در

طبقه فقیهان شامی و از شاگردان

بغوی و سمعانی و بیشتر بو عظروا درز

پرداخت و در سال ۵۷۱ در تبریز از

جهان رفت

حفری با ضم و سکون

منسو بست بحفره و آن نام موضعی

است در قیروان معروف بحفره ایوب

و یحیی بن سلیمان حفری در شمار

مقرئان بدان منسو بست

حفصا باذی با فتح و سکون

منسو بست بحفص آباد از قرای سرخس

و ابو عمرو عثمان بن ابی نصر حفصا پادی

در شمار محدثان و متوفی ۵۳۰ بدان

منسو بست

حفص بافتح و سکون بمعنی

زنبیل چرمین نیز خانه خرد نیز بیچ شیر

از اعلام است و ابو حفص کنیت عمر بن

فرخان طبری است در شمار فیلسوفان

و منجمان و در آغاز بیحیی بن خالد

بن برمک پیوست و سپس بفضل بن سهل

و فضل او را بمأمون شناسانید و مأمون

نیز او را نزدیک گرفت و کتب بسیاری

بفرمان مأمون بعرابی ترجمه کرد و از

اوست کتاب المحاسن و کتاب اتفاق

الفلاسفه و اختلافهم فی خطوط

الکواکب و کتاب تفسیر اربع مقالات

لبطلیموس

حفصه باضبط پیش با زیادتی

تا در آخر آن از نامهای زنان است و

نام دختر عمر بن خطاب زوج پیمبر
و ابو حفصه کنیت نیای سلیمان بن
یحیی بن ابی حفصه است معروف
به روان بن ابی حفصه که از مردم پیامه
بود در بغداد زیست و مهدی و هرون
عباسی را بقصایدی ستود و شاعر مخصوص
معن بن زائده بود و از شاهکار های او
قصیده لامیه او است که معن بن زائده
را در آن ستود و اموال بسیاری از او
ستود در سال ۱۸۱ در بغداد در گذشت
حفصویه مرکب است از دو
کلمه حفص و ویه و گذشت که ویه
کلمه تحسین و اعجاب است و حفصویه
نام یکی از افاضل کاتبان است و ابن
ندیم در فهرست نوشت که وی نخستین
کسی است که در خراج کتاب تألیف
کرد و در صناعت خراج بردیگران پیش
بود و نیز کتاب رسائل پرداخت

حفصی بر وزن زبیر مصنف
حفص و آن لقب حفص بن سلیمان بن
مغیره اسدی کوفی فاخری است از
شاگردان عاصم بن ابی النجود و هم از
راویان قرائت او و متوفی ۱۸۰

حنفاوی با فتح و سکون
منسوبست بحفنا و آن قریه ایست در
صعید مصر و ابو محمد عبدالله بن

معاویه بن حکیم حنفاوی در شمار
فقیهان و محدثان و متوفی ۲۵۰ بدان
منسوبست

حنفی با فتح و سکون منسوبست
بحفنه و حفنه همان حنفا است و گذشت
که از قرای مصر است و ابوالمکارم
نجم الدین محمد بن سالم بن احمد حنفی
مصری در طبقه ادیبان و محدثان و
صاحب حواشی بر شرح همزیه
ابن حجر و متوفی ۱۱۸۱ بدان
منسوبست

حقیقی با فتح و کسر قاف
منسوبست بحقیقه بهمن باردان و نیز
آنچه از پس قربوس زین نهند و آن
لقب نیای محمد بن عبداللہ حقیقی علوی
حسینی مدنی است در شمار محدثان
امامیه و نیز بنابر نقلی لقب اسمعیل بن
بن عبد الرحمن کوفی است در طبقه
و نهائی از محدثان کوفی و بنابر نقلی
لقب او حقیقه است در شهر جفن

حکیم با فتح ال و دوم بهمن
دادور و نیز میانجی اراغان است
جمعی از صحابه و محدثان را در کتب
کنیت عبید اللہ بن حکیم بن عبدالله بن
محمد باهالی مغربی است در شمار طبیبان
و ادیبان و صاحب کتاب حافظ الصحه

ورساله در امراض معدہ و دیوان شعر
وارجوزه بنام معرة البيت و موضوع
آن دعوتی است که از ظریفان و
وندیمان کنند و در ضمن غرامات کشند
بدین مطلع

معرة البيت على الانسان

یطری بلاشك على الانسان

و در دمشق زیست و در سال ۵۴۹

در گذشت

حکمی با ضبط پیش منسوبست

بحکم بن سعد المشیره پدر تیره در

یمن و جراح بن عبدالله حکمی امیر

خراسان بدو منسوبست

حکمی بافتح اول منسوبست

بحکیم نیای ابو عبد الله محمد بن

احمد بن ابراهیم بن قریش حکمی در

شمار ادیبان و کاتبان و مورخان و

صاحب کتاب حلیة الادباء و کتاب

سقط الجواهر و کتاب الشباب و کتاب

الفکاهة و الدعابة

حلاء باسج و تشدید بمعنی زیور

سازو آن لقب ابو العسین علی بن عبدالله

بن وصیف است که بناشی اصغر مشهور

بود و ناشی کسی را گویند که در فنی از

فنون ادب بارع گردد و بعبارتی از ریشه

خود آن در آن فن نشود نما کند و او را

حلاء از این روی گفتند که از مس زیور
ساخت و بعضی دیگر گویند شمشیر
هارا زیور کرد و حلاء در صنعت شعر
بارع گردید و در علم کلام نیز قدرتی
یافت و در این فن از شاگردان ابوسهل
اسمعیل بن علی نوبختی است و بیشتر
اشعارش در مدایح اهل بیت است تا
جائیکه بشاعر اهل بیت شهره گردید
و از اوست

ولو آمنوا بنبی الهدی

و باللهذی الطول ما خالفوا

و لو یقتنوا بمعاد لما

از الوالنصوص و لا مانعوا

ولکنهم کتموا الشک فی

اخیک النبی و ابدوه فیکما

و نیز تصانیفی پرداخت از جمله

کتابی در امامت و در سال ۳۶۶ در

گذشت

حلاج بافتح و تشدید دانه

کش را گویند آنکس که دانه از پنبه

بیرون کشد و نداف پنبه زن را و آن

لقب ابومغیث حسین بن منصور حلاج

است که از مردم بیضای فارس بود

و در واسط نشو و نما کرد و در شوش

از ابو محمد سهل بن عبدالله شوشتری

دانش فرا گرفت و از آنجا بیغداد رفت

و در سلك صحبت جنید در آمد و با
صوفیه در آمیخت و دیگر بار بشوشر
رفت و باز پس از زمانی ببغداد باز
گردید و از آنجا بمکه معظمه رفت
و یکسال در صحن مسجد بزیست و جز
برای طهارت و طواف از جای خود
بر نخاست و از گزند تابش آفتاب
ورزش باران باک نداشت و هر روز
قرصی نا و کوزه آب او را دادند و از
نان جز چند لقمه نخورد و از آب جز چند
شربت ننوشید و پس از یکسال از مکه
بیرون رفت و بشوشر رسید و در این
هنگام مردم شوشر دست ارادت بوی
فرادادند و در دلهای مریدان منزلتی
بزرگ پیدا کرد و بر خوبستن بترسید
و از میان مریدان بیرون رفت و مدت
پنجسال خود را پوشیده و پنهان داشت
و در این مدت در شهرهای خراسان و
سیستان و افغانستان و ترکستان
و فارس و عراق عجم بگردید و هنگامی
که با صفهان نزدیک گردید و آثار
شهر را بدید این اشعار را بگفت حالیکه
در برش کهنه پلاسی و در دستش
کوزه و عصائی بود
لئن امسیت فی ثوبی عادیم
لقد بایا علی حر کریم

فلا یحزنک ان ابصرت حالا
مغیره عن الحال القدیم
ولی نفس ستلف او سترقی
لعمرك بی الی امر جسمیم
و از آن پس با هو از رفت و
آوازه اش بلند گردید و از آنجا بمصره
رفت و از مصره باز دیگر بمکه رفت
و از مکه آمهنگ هندوستان کرد و
شهرهای هند و سپس چین را بدید
و ببغداد باز گردید قضا را جنید
از دنیا برفت و حلاج در بغداد بزیست
و بانشای اسرار و رازهای درون
پرداخت و سخنانی که با ظواهر دین
هیچ سازش نداشت بر زبان و خاشه
آورد و قتیبهان بغداد کفرش حکم
کردند و سرش را در شهر
و الله تدر بالله غایب بایستی فرمان
شرد او را دو هزار تازیانه زدند
و آنگاه دست و پایش را بر آنگاه
سری را از تن جدا کردند و آنگاه
بدنش را سوزانیدند و خاکسترش
را در آب حله ریختند و بقیه در سوزان
۳۰۹ نفر افتادند و در سوزان
و پایش را بر آنگاه سوزانیدند و آنگاه
له اسلم النضی لاسلام بانها
ان العلمی بان الوصل بجمیها

نفس المصعب علی الامام صابرة

لعل مستعملها یو ما یدا و بیها
ابن ندیم امامیانی کتب مصنفه
حلاج را نام برده است و از آنها است
کتاب طاسین الازل و کتاب الهیاکل
و کتاب الکبریة الاحمر و این چند
کتاب او را نام برده است کتاب بستان
المعرفة و کتاب الجسم الاکبر و کتاب
الجسم الاصغر و کتاب نور الاصل و
نیز از حلاج است

والله ما ظلمت شمس و ما غربت

الا و ذکرک مقروون با فاسی

ولا ذکرک محزوننا ولا فرحا

الا وانت منی قلبی و وسواسی

ولا جلست الی قیوم احد نهم

الا وانت حدیثی بیت جلاسی

حلاس با ضم اول بر وزن

گشاد بمعنی جل از اسلام است و نام

حلاس بن عمر و هجری است از

اصحاب امیر المؤمنین و حلاس بافتح

و تشدید بمعنی جل فروش لقب است

حلال بافتح اول بمعنی روا

نقیض حرام از اسم است و نام چند تن

از محدثان و بافتح و تشدید بمعنی گره

گشاو باسماز گره گره لقب احمد

بن عمر است از محدثان خاصه و از

اصحاب حضرت رضا (ع)

حلبی بافتح اول و دوم منسوبست

بحلب و آن ز شهرهای مشهور سوریه

است و جمعی از اعلام از آنجا بر

خاسته اند از جمله ابو الصلاح تقی الدین

بن نجم حلبی از فقهای امامیه و شاگرد

سید مرتضی و صاحب کتاب تقریب

المعارف و کتاب الکافی و کتاب

البدایة و شرح ذخیره سید مرتضی و

از جمله ابو المکارم حمزة بن علی بن

زهره حلبی معروف بابن زهره از

اعلام فقیهان و متکلمان امامیه و

صاحب کتاب غنیة النزوع الی علمی

الاصول و الفروع و کتاب قبس الانوار

فی نصره الائمة الاطهار و کتاب

النکت در نحو و متوفی ۵۸۵ و از جمله

برادرش سید عبدالله بن علی بن زهره

حلبی در شمار ثقات فقیهان و صاحب

کتاب التجرید در فقه و کتاب تبیین

المجعه فی کون اجماع الامامیه حجه

و کتاب التبیین لمسئلتی الشفاعة و

عصاة المسلمین و غیر اینها و بنو زهره

خاندان مشهور بدانش حلب اند و از

جمله ابوالحسن محمد بن احمد بن

طالب حلبی در شمار فقیهان و ادیبان

و صاحب کتاب الشبان و الشیب و

متوفی ۳۷۲ و از جمله هرون بن
احمد بن عبد الواحد بن هاشم حلبی
خطیب و صاحب کتاب اللحن الخفی
و هنگامیکه منصب خطابت حلب را یافت
و بخطبه خواندن پرداخت ابو عبدالله بن
قیسرانی شاعر او را در آغوش کشید
و این شعر را خواند
شرح المنبر صدرا
لتلقیک ر حیباً
اتری ضم خطیباً
منک ام ضمخ طیباً
و در سال ۵۳۷ در گذشت و از
جمله محب الدین محمد بن یوسف بن
احمد بن عبد الدائم حلبی در شمار
نحویان و حاسبان و شارح تلخیص و
شارح تهسیل و متوفی ۷۷۸ و از جمله
ابوالطیب عبدالواحد بن علی حلبی
در شمار ادیبان و لغویان و صاحب
کتاب شجر الدر و کتاب لطیف الاتباع
و متوفی پس از ۲۵۰ و از جمله علی بن
برهان الدین شافعی حلبی صاحب کتاب
انسان العیون فی سیرة الامین و المأدون
معروف بسیره حلبیه و متوفی ۱۰۴۴
حلهولی بافتح اول منسوبست
بعاجول بر وزن کشکون و آن قریه
ایست میان بیت المقدس و شهر خایل

گویند قبر یونس بن متی در آنجا است و
عبدالرحمن بن عبدالله حلهولی در شمار
محدثان و متوفی ۵۴۳ بدان منسوبست
حلوانی با ضم و سکون
منسوبست بحلوان و آن نام چند موضع
است از جمله حلوان عراق که نام
قریه ایست که پیشتر بسیار آباد
بود و آبادی خود را سپس بقصر
شیرین داد و قبر احمد بن اسحاق قمی
در آنجا است و ابو سهل احمد بن
محمد بن عاصم حلوانی در شمار محدثان
و ادیبان و صاحب کتاب المجانین
الادبیه و متوفی ۳۳۳ و سلمان بن عبدالله
بن محمد حلوانی نهر رانی از افاضل
ادیبان و لغویان و صاحب کتابی در
تفسیر قرآن و کنای در قرأت و
کتاب قانون در لغت و شارح ایضاح
ابوعلی نرسی و شارح دیوان متنبی
و غیر اینها و متوفی ۹۳ بدان منسوبست
و از زبان فرزند گفته است
تقول بنیتی ایتی تقنع
ولا تعلمح الی الاطماع
ورض بالیاس نفسک فهم
واذین فر الودع و هایت اعرد
نلو کنت الخلیل و سمویه
او الفراء از کمت المبر د

لما ساویت فی حی رغیفاً
و لا تتباع بالماء المبرد
نیز حلوان قریبہ ایست از قرای
مصر در دو فرسنگی فسطاط و حلوانی
بافتح اول و دوم و سوم شیرینی بز و
شیرینی فروش را گویند و جای نون
همزه نیز آرند و حلوانی گویند و بعضی
از محدثان چنان پیشه داشته اند

حلوی با فتح اول و دوم
منسوبست بمدرسه حلویہ از مدارس
شهر حلب و ابو الفتوح نجیب الدین
احمد بن محمد بن علی بن محمد بن زین
الدین حلوی حلبی در شمار ادیبان
و شاعران و خطیبان و صاحب کتاب
سعاده الدارین فی بر الوالدین و کتاب
الفوائد البہیہ فی مولد خیر البریہ و
کتاب المعاطر الانسیہ فی الفضائل
القدسیہ و کتاب مطالب السعادات فی
الصلوٰۃ والسلام علی سید السادات و
دیوان خطب و دیوان شعر و متوفی
۱۱۹۵ بدان منسوبست

حلی با کسر اول و تشدید لام
منسوبست بحلہ و آن شهر است میان
کوفہ و بغداد و جمعی از اعظام اعلام
بدان منسوبند مانند نجم الدین
ابو القاسم جعفر بن حسن بن یحیی بن

سعید حلی مشہور بمحقق در طبقہ
اعظام فقیہان و محققان و صاحب
کتاب شرایع الاسلام و بر این کتاب
شروح بسیار نوشته اند و کتاب
النافع و کتاب المعتمر و کتاب نکت
النهاية و کتاب المسلك فی اصول الدین
و کتاب المعارج فی اصول الفقه و
کتاب الکهنہ فی المنطق و غیر اینها
و نظمش نیز پخته و روان بود و این
ابیات از او است

یارا قدا و المنا یا غیر را قده
و غافلا و سهام الموت تر میہ
بم اغقرارک و الا یام مرصده
والدھر قد ملاء الاسماع و اعیہ
اما راتک اللیالی نسج دخلتها
و غدرها بالتی کانت تصافیہ
رفقا بنفسک یا مغرور ان لها
یوماً نشیب النواصی من دواہیہ
و در سال ۶۷۶ در گذشت و
قبرش در حلہ مزاری مشہور است و
مانند جمال الدین ابو منصور حسن
بن یوسف بن علی بن مطہر حلی
مشہور بعلامہ حلی از اعیان فقیہان
و اعظام محققان و اعلام مفسران
و متکلمان و حکیمان و ادیبان و
صاحب تصانیف بسیار چندا نکہ تا

پانصد تصنیف نسبت باو داده اند از جمله کتاب تذکرة الفقهاء و کتاب منتهی المطلب فی تحقیق المذهب و کتاب مختلف الشیعه و کتاب التحریر و کتاب القواعد و کتاب نهج الایمان فی تفسیر القرآن و کتاب کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد و کتاب المحاکمات بین شراح الاشارات و غیر اینها و در سال ۷۲۶ در گذشت و در نجف مدفون گردید و مانند محمد بن احمد بن ادریس حلی مشهور بابن ادریس از اعلام محققان و صاحب کتاب السرائر و کتاب تعلیق البیان و متوفی ۵۹۸ و غیر اینان از افاضل و اعلام

حلیس بر وزن زیر مصغر حلیس بمعنی مهتر مردم و حلیس بمعنی مهتر مردم و آن از اعلام است و نام چند تن صحابا بی و ام حلیس کنیت پیرزنی است که رؤیة بن عجاج ابن شمر را در وصف لاغری او گفته است
ام الحلیس لعجوز شہر بة

ترضی من اللحم بعظم الرقبة
یعنی ام حلیس پیرزن سالخورده ایست نزار که از گوشت بدن باستخوان کردن خرسندی دهد و ام حلیس بمعنی

ماده خراست

حلیمی بافتح اول و کسر دوم لقب قاضی لطف الله بن ابو یوسف است در شمار دانشمندان و ادیبان و شاعران ترکیه کنونی و عثمانی پیش و صاحب کتاب القاسمیه معروف بفرهنگ حلیمی که لغت ترکی بفارسی است و کتاب بحر الغرائب و کتاب نثار الملک بنام بایزید بن سلطان محمود و در سال ۸۷۲ آنرا بیایان رسانده است و دیوان شعر بزبان فارسی و حلیمی تخلص کرده است

حماک با فتح و تشدید بمعنی بسیار ستاینده از اعلام است و نام حماد عجرد در طبقه شاعران توانا و در عجرد بیاید و نام حماد بن میسرہ بن مبارک دیلمی که در راویہ بیاید و ابن حماد کنیت ابو الحسن علی بن عبیدالله بن حماد عدوی است و در عدوی بیاید و حمادہ با زیادتی تادیر آخر آن از اعلام زنان است و نام حمادہ دختر رجاء بن زیاد در شمار محدثان

حمار با کس اول بر وزن کنار بمعنی خراست است و نام حمار بن مالک از مردم عاد که در کفر با و مثل زند و گویند اکثر

من حمار کافرتر از حمار و داستانش
 اینست که چهل سال خدا را پرستید
 و از آن پس پسرانش که ده تن بودند
 برای شکار بصحرا و کوه رفتند و
 صاعقه فرارسید و همگان را بسوزانید
 و حمار خبر آنرا شنید و گفت بخدائی
 که فرزندانم را بکشید و بسوزانید کافر
 و از پرستش وی روی برتافت و ذوالحمار
 لقب اسود عنسی است و در ذوالحمار
 بیاید و حمار با فتح و تشدید کسی را
 گویند که خربکری دهد و چنان
 کسی را فارسیان خربنده گویند و
 آن لقب داود بن سلیمان بن حماد
 کوفی است در شمار مجددان امامیه
 حمار عزیز حمار بروزن کنار
 و عزیز بروزن زبیر بمعنی خر عزیز
 و آن لقب ابوالعباس احمد بن عبیدالله
 بن محمد بن عمار ثقفی است در شمار
 ادیبان و مورخان و صاحب کتاب
 الامیضة در مقال طه لیلین و کتاب
 الانواء و کتاب مثالب ابی نواس و
 کتاب اخبار سلیمان بن ابی شیخ و
 کتاب الزیادة فی اخبار الوزراء
 تألیف ابن جراح و کتاب اخبار
 حجر بن عدی و کتاب اخبار ابی نواس
 و کتاب اخبار ابن الرومی و مختار

شعره و کتاب المناقضات و کتاب اخبار
 ابی العتاهیه و کتاب الرساله فی
 بنی امیه و کتاب الرساله فی تفضیل
 بنی هاشم و موالیهم و ذم بنی امیه
 و اتباعهم و کتاب الرساله فی مثالب
 معاویه و غیر اینها و آن لقب را ابن
 رومی بروی نهاد از آن پس که فقر
 و تهیدستی گرد ابو العباس را گرفته
 بود و از شدت فاقه در رنج بسر برد
 و زبان بنکوهش اشراف گشود و با
 قضا و قدر در آویخت و روز دار را
 بیاد بدگویی گرفت ابن رومی گفت
 ترا عزیز نام دادم پرسید چگونه
 عزیزم نام کردی گفت زیرا عزیز از
 خدا خواست که خون هفتاد هزار کس
 از بنی اسرائیل را بدست بختنصر بریزد
 و در اجابت دعای خود پانشاری کرد
 خداوند باو وحی کرد که اگر اصرار
 و رزی نام ترا از دیوان پیمبران
 بستم و ابن رومی در آن باره گفت
 و فی ابن عمار عزیزیه

یخا صم الله بهار القدر
 ماکان لم کان و ما لم یکن
 لم ام یکن فهو و کیل البشر
 لابل فتی خا صم فی نفسه
 لم لم یغز قدما و فاز البقر

وکل من کان له ناظر

صاف فلا بد له من نظر
وعزیر به صفت عزیر داشتن است
وسپس از همانندی عزیر افتاد و حمام
عزیر گردید و ابن عمار راه تشیع را
سپرد و در آن راه پائی استوار داشت
و در سال ۳۱۴ در گذشت

حماس با کسر بر وزن کنار
دلیری و نیرومندی و سرسختی است
و حماسه دلیر شدن و دیوان حماسه که
ابو تمام گرد آورد دیوان اشعار دلیران
عرب بود و آن نام حماس لیشی صحابی
است و نیز نام حماس بن نامل شاعر
مخضرم است که دو دولت اموی و
عباسی را دریافت

حمال با فتح و تشدید بمعنی
بار بردار و یا بمعنی بسیار بارکش
از اعلام است و از آن روی الف و لام
بر آن در نیاید و هم نام پدر ابی بن
حمال سبائی ماری صحابی است

حمام با فتح بر وزن قطار
بمعنی کبوتر و هر مرغ طوق دار از
اعلام است و نام حمام بن جهوح بن
زید انصاری صحابی است و حماسه
باز یادت تا در آخر آن نیز نام حماسه
اسلامی صحابی است

حمای با فتح و تخفیف منسوبست
بحمام بمعنی کبوتر و حمای کسی را
گویند که کبوتر پیرو راند و پیراند
و آن لقب اسعد بن سعد بن محمد
حمای رازی فقیه امامی است و نیز
لقب جمعی از محدثان عامه

حمائی با کسر و تشدید
منسوبست بحمان که تیره ایست از بنی
تمیم و ابوزکریا یحیی بن عبدالحمید
بن عبد الرحمن بن میمون حمائی
کوفی در شمار محدثان و متوفی ۲۲۸
و جابر بن نوح تمیمی حمائی نیز از
محدثان بد و منسوبند

حمید با فتح و سکون بمعنی
ستودن از اعلام است و نام ابو سلیمان
حمید بن محمد بن ابراهیم بن خطاب
و در خطابی بیاید و نیز نام حمید بن حمید
بن محمود است در شمار ادیبان و نحویان
و شاگرد ابن جوزی و متوفی ۶۱۲
و این دو شعر در شایسته تلف از اوست
روت لی احادیث الفراء سبائی
باسناده عن ابی العلی

عن الدمع عن طرفه بن
عن الیهوی عن یونس بن قلیبی
الجریج عن الوجد
و حمایه باز یادت تا در آخر آن

از اعلام زنان است

حمدان بیاضیادنی الف و نون
در آخر آن از اعلام است و نام حمدان
بن عبدالرحیم اناری است و در اناری
گذشت و ابن حمدان کنیت مشهور
ابوالقاسم جعفر بن محمد بن حمدان
موصالی است در شمار شاعران و
ادیبان و فقیهان شافعی و صاحب کتاب
الباهر در اشعار مجدین و کتاب الشعر
والشعراء نسا تمام و کتاب السراقات
نا تمام و کتاب محاسن اشعار المجدین
ابن حمدان در موصل مقامی بلند
داشت و با وزیران و امیران دوست
و با مبرد و نعلب و دیگر دانشمندان
عصر مربوط و مانوس بود در آن میان
پیوید یکی از فرزندانش را از
خوابش برید و فرزندی او را از خود
انکار کرد حامدان بر او بشوریدند
و محشری نوشتند و زشت کار بها
بوی نسبت دادند و آنرا را از موصل
بیرون کردند و ابن حمدان بیفداد
گریخت و محشری خلیفه عباسی را
بقتل آمدن بلند کرد و آزاری که از مردم
موصول باور رسیده بود در آن آمود
و قصیده ۱۵۰ بیت است و در پایان
قصیده نامهای عازم ادبیه و دینییه که

دا نسته آورده است مطلع قصیده

اینست

اجدك ماينفك طيفك ساريا

مع الليل مجتابا الينا الفيا

و در سال ۳۲۳ در گذشت

حمدانی با ضبط پیش منسوبست

بحمدان و آن نام نیای خاندان

حمدان است که بدایری و فضل و کرم

منسوبند و از اینان است سیف الدولة

بن عبد الله بن حمدان که در شام

فرمانروا بود و دانش پرورد و شاعران

را نواخت و پسر عمش حارث بن

سعید بن حمدان معروف بابو فراس

حمدانی در شمار ادیبان و شاعران

و در فراس بیاید و نیز نام نیای برهان

الدین ابوالحارث محمد بن ابی الخیر

علی بن ابی سلیمان بن ظفر حمدانی

است در شمار مفسران و فقیهان و

صاحب کتاب مفتاح التفسیر و کتاب

دلایل القرآن و کتاب عین الاصول

و نیز نام نیای برهان الدین محمد بن

علی حمدانی است در طبقه متکلمان

و صاحب کتاب تخصیص الیبراهین

ونقض المسئلة فی الامامه من کتاب

الاربعین للمفخر الرازی

حمدون بر وزن کم خون از

اعلام مردان است و ابن حمدون
کنیت مشہور ابو عبد اللہ احمد بن
ابراہیم بن اسمعیل بن داود بن حمدون
است در طبقہ لغویان و ادیبان و کاتبان
و اورا از آن روی کہ در صحبت متوکل
خلیفہ عباسی و از مخلصان وی بود
ندیم گفتند و شیخ طوسی او را در
شمار مصنفان امامیہ آورده است
و از اوست کتاب اسماء الجبال و المیاء
و الاودیہ و کتاب بنی مرہ بن عوف
و کتاب بنی نمر بن قاسط و کتاب بنی
عقیل و کتاب بنی عبد اللہ بن غطفان
و کتاب طی و کتاب شعر العجیر السلولی
و صنعتہ و کتاب شعر ثابت بن قطنہ
و پس از چندی متوکل او را از پیش
خود براند و مدتی دور از شہر بغداد
زیست و آنگاہ دیگر بار متوکل او را
نزدیک گرفت و کنیزی ~~کے~~ صاحب
نام داشت با و بخشید و این ابیات
نمونہ نظم او است کہ بعلی بن یحیی
نوشته است

من غدیری من ابی حسن

حین یجفونی و یصر منی

کان لی خلا و کنت لہ

کامتراج الروح با لبدن

لوشی و اش فقیرہ

و علیہ کتاب یحسدنی
انما یزداد معرفتہ
بودادی حین یفقدنی
و نیز ابن حمدون کنیت بہاء الدین
ابوالفضل محمد بن حسن لغوی است
کہ در دربار خلفا مکناتی یافت و بہ
کافی الکفایات ملقب گردید ولی سپس
المسنجد از وی برانجید و او را در
زندان افکند و در زندان سال ۵۶۲
در گذشت و از اوست کتاب التذکرہ
در لغت

حمدونہ با شیط پیش با

زیادتی تا در آخر آن از اعلام زنان
است و نام حمدونہ دختر زیاد بن
تقی وادی آشی اندلس است و بعضی
نام او را بجای حمدونہ ~~کے~~ نوشته اند
حمدونہ در شمار زنان ادب دوست و
سخن پرور و نظم نویسندہ ہند انکہ
اورا خنساء مشربہ کہ از اوست

و اما ابی الراشون لہ فریاد

و ما لہم عندی من نیک من نیک

و شنوا علی اسماعیل بن یحیی

وقل حمدانی من غم الی غم الی

غزوتہم من غم الی غم الی

ومن نفسی بالسم والسم والسم والنار

حمدونی مشہورست بہ حمدون

نام نیای محمد بن بشر حمدونی
سوسنجدی از شاگردان ابو سهل
نوبختی و خود در شمار متکلمان و
صاحب کتاب المقنع در امامت و کتاب
المنقذ نیز در امامت
حمدویہ مرکب است از دو
کلمہ حمد و ویہ و گذشت کہ ویہ کلمہ
تحسین و اعجاب است و آن از اعلام است
و نام حمدویہ بن نصیر شاهی است از
نقات معدنان امامیہ و ابن حمدویہ
کنیت شمر بن حمدویہ مروی است
در شمار ادیبان و لغویان و صاحب
کتاب غریب الحدیث و کتاب الجبال
و الاودیہ و کتابی در لغت کہ از حرف
جیم آغاز کرد و نیکو کتابی بود اما
از اینکہ نسخت آن را بر گیرند
بخل ورزید و پس از مرگش پاک از
میان رفت

حمدیس بروزن پرویز نام
نیای ابو محمد عبدالجبار بن ابی بکر
بن محمد بن حمدیس ازدی صقلی
است معروف با بن حمدیس در طبقہ
شعرا ی نیکو پرداز و شیرین سبک
و از کودکی بنظم شعر پرداخت و
روزگاری در اندلس بسر برد و در
سال ۵۲۷ در گذشت و دیوان شعری

از او برجای ماند و این ابیات نمونہ
قدرت او است
و مطرد الاجزاء یصقل متنہ
صبا اعلنت للعین ما فی ضمیرہ
جریح باطراف العصبی کما جری
علیہا شکمی او جاغہ بخیرہ
کان حبا بأربیع تحت عبابہ
فا قبل یلقى نفسه فی غدیرہ
کان الدجی خط المجرۃ بیننا
وقد کللت حافاته بیدورہ
شربنا علی حافاته کاس خمرہ
و اقل سکر امنہ عینا مدیرہ
حمران با ضم اول بروزن
جنبان نام حمران بن جابر حنفی بامی
صحابی است و نام حمران بن اعین
شیبانی برا در زرارۃ بن اعین از
نقات معدنان امامیہ و حمران جمع
احمر است بمعنی سرخ

حمر اوی با فتح و سکون
منسوبست بحمراء و آن نام چندین
شهر و قریہ است از جملہ قریہ ایست
در مصر و از این قریہ است شیخ حسن
مصری حمر اوی در شمار فاضلان
و مجدثان و صاحب کتاب مشارق
الانوار فی فوز اهل الاعتبار و کتاب
النور الساری من شرح الجامع

الصحيح البخاري و كتاب الفصاحات
 الشاذليه في شرح البردة البوصيرية
 و كتاب بلوغ المسرات و متوفى ۳۰۳
 حمزی با فتح و سکون
 منسوبست ب حمزه و آن نام شهر بست
 در اندلس و ابو القاسم عبد الملك بن
 عبدالله بن داود حمزی مغربی در طبقه
 فقیهان و متوفی ۵۲۷ و ابو اسحق
 ابراهیم بن یوسف حمزی که در
 قرقر قول بیاید بدان منسوبند و باید
 دانست که حمزه از اعلام است و
 چنان نیست که حمزی در هر مورد
 منسوب به شهر باشد بلکه در آن
 دو مورد که یافتیم با شهر پیوند دارند
 و پیوند با شخص را نیافتیم هر چند
 قیاس در نسبت حمزوی و با حمزئی
 است و حمزه بمعنی شیر است و هم
 بمعنی تره ترش مزه و ابو حمزه کنیت
 انس بن مالک است که پیغمبر با و
 داد هنگامیکه آن تره را چید
 با و گفت ابو حمزه و آن کنیت
 براو ماند

حمصی با کسر و سکون
 منسوبست ب حمص و آن شهر کیست
 میان دمشق و حلب و قبر خالد بن ولید
 در آنجا است و ابو العباس احمد بن علی

بن معقل از دی مهابلی حمصی در
 طبقه ادیبان و شاعران شیعه که بجله
 رفت و از دانشمندان حله داش آموخت
 و ببغداد رفت و از ابوالبقاء عکبری
 و وجیه واسطی فرا گرفت و بدمشق
 رفت و از ابوالیمن کنندی کسب دانش
 کرد و کتابها پرداخت و نظمش نیز
 پخته و روان بود و ایضاً ابوعلی را
 نظم کرد و در سال ۶۴۴ در گذشت
 بدان منسوبست و اما سدید الدین
 محمودی علی بن حسن حمصی رازی
 از اعلام متکلمان امامیه و صاحب کتاب
 التعلیق الکبیر و کتاب التعلیق الصغیر
 و کتاب التبیین و التقیح فی التحسین
 و التقیح و کتاب بدایة الهدایة و کتاب
 المنقذ من التقليد و المرشد الی التوحید
 و کتاب المصا در فی اصول الفقه و غیر
 اینها و سال وفاتش بنظر نرسیدند انستیم
 ب حمص مذکور منسوبست و با بجائی
 دیگر و فیروز آبادی در ماده حمص
 گفته و محمود بن علی حمصی باده
 ضم مشدد استاد فخر رازی از علمای
 کلام است و بعضی بر آنند که حمص
 نام قریبه ای بوده است نزدیک ری
 که ویران گردیده است و حمصی
 بکسر اول و دوم مشدد منسوبست

بدار الحمص کہ نام موصغی است در
مصر و عبدالله بن منیر حمصی مصری
بدان منسوبست

حمق با فتح اول و کسر دوم
بمعنی حکم خرد نیز کیسکہ موی
ریشش کم باشد و آن نام پدر عمرو بن
حمق خزاعی است از اعلام صحابہ و
از خواص اصحاب امیر مؤمنان و در نامہ
کہ امام حسن بمعاویہ نوشت این قسمت
مستطور است کہ معاویہ تو آنی کہ
عمرو بن حمق آن بنده شایسته کاری
را کشتی کہ صحبت پیغمبر (ص) را
را دریافت و عبادت بدنش را فرسوده
و نزار و رنگش را زرد کردہ بود از
آن پس کہ او را امان دادی و پیمانہا
بستی و ہر گاہ چنان پیمان و عہد را با
پرندہ بستہ بودی آن پرندہ آشیانہ خود
را ترک کردی و فراسوی تو شتافتی

حمل با فتح اول و دوم بمعنی
برہ از اعلام است و نام دو تن صحابی
حمن بروزن جعفر نام حمن
بن عوف زہری صحابی است کہ شصت
سال در جاہلیت و شصت سال در اسلام
زیست و حمن مخفف حمنان است بمعنی
کنہ های ریز - نیردانه های انگورهای
خرد در میان دانہ های کلان

حموی با فتح اول و دوم منسوبست
بحماة و آن از شہرہای شام است و جمع
بسیار از اعلام دانشمندان از آن شہر بر
خاستہ اند مانند ابو عبدالله شہاب الدین
یاقوت بن عبدالله رومی حموی کہ در
ریشہ از مردم روم بود و در شہر حماہ
از مادر بزاد و در کودکی اسیر گردید
و عسکر بن ابی نصر ابراہیم کہ از
بازرگانان بغداد بود او را بخرید و چون
دانش و خطی نداشت او را با آموزگار
سپرد تا از خط او در کار تجارت
سود برد یا قوت غیر از خط و حساب علوم
ادبیہ را نیز فرا گرفت و از آن پس بکار
بازرگانی پرداخت و بجزیرہ کیش و عمان
بدستور کار فرمایش سفر کرد لکن این
کار چندان نپایید و ازرنجشی کہ میانشان
پدید گردید کار با آزادی یا قوت کشید
و بکار رونوشت کتاب پرداخت و از
مزد آن معاش کرد و از این رہگذر
اطلاعات بسیاری بدست کرد و عسکر نیز
بر سر مہر شد و باز او را بکار تجارت خود
گماشت و بجزیرہ کیش او را فرستاد
اما هنگامیکہ یا قوت از سفر برگشت
عسکر مردہ بود و از اموالی کہ در دستش
بود چیزی ببا زماندگان عسکر داد و با
بقیت اموال تجارت کرد و بتجارت کتاب

نیز پرداخت و از آنجا که کتب خوارج را خوانده بود علی بن ابیطالب (ع) را دشمن گرفت و در بازار دمشق با کسیکه مهر علی را داشت مناظره کرد و در میان گیر و داز سخنی گفت که آتش بر جان طرف پاشید و شراره آن بدیگر دوستان علی رسید و جنبشی کردند و شهر دارد مشق نیز بر آن سر شد که او را دستگیر کند یا قوت خود را از شهر در پوشیدگی بیرون کشید و بگریخت و از شهری شهری دیگر رفت و چندی در مرو زیست و از آنجا بخوارزم رفت و با طغیان مغول سال ۶۱۲ رو برو شد و از آنجا نیز بگریخت و خود را بار نجهای فراوان بحلب رسانید و در آنجا بماند تا در سال ۶۲۶ در گذشت و مصنفاتی از او ماند از جمله معجم البلدان و این کتاب را صفی الدین بن عبدالحق متوفی ۷۳۹ مختصر کرد و آنرا مرصدا لاطلاع علی اسماء الامم و البقاع نام داد و کتاب معجم الادباء و کتاب معجم الشعراء و کتاب المشترك و وضعاً المختلف صقما و کتاب المبدء و المال در تاریخ و حکایات الدول و کتاب المقتضب فی النسب در انساب عرب و کتاب اخبار المتنبی و غیر اینها و مانند جمال

الدین یوسف بن حسن بن محمد بن حسن بن مسعود بن علی حموی در طبقه ادیبان و نحویان و ققیهان و شارح الفیه ابن مالک و شارح فرائض المنهاج و شارح مختصر الامام و متوفی ۸۰۹ و مانند شرف الدین ابو القاسم عمر بن ابی الحسن علی بن مرشد بن علی حموی مصری معروف بابن فارض و در فارض بیاید و مانند ابو الفوارس امیر حسین بن محمد حموی شامی معروف بابن اعوج (۱) که در حماه از مادر بزاد و در شام زیست و بر شاعران شام پیش افتاد و از طرف سلطان مراد عثمانی چندی حکومت حماه و زمانی حکومت معرة النعمان داشت و در سال ۱۰۱۵ در گذشت و این غزل دلنشین از اوست
عجبا اننی ارید رضایا
وهی فی حاله الرضا غضبانه
لست اخشی فی حبه من عدول
فدعوه فینا یطول لسانه
حاصل الامران یقال فلان
صار صیفا بحبه انان
انا صب بحبه مستهیم
ملك الحب سره و عیانہ
(۱) اعوج بر وزن احمر یعنی کوز نام و یا لقب یکی از نیاکات او است

محبوب الاولیاء و بادوزبان فارسی و
 عربی شعر گفت و از اوست
 آنم که جهان چو حقه در مشت منست
 وین قوت حق ز قوت پشت منست
 کونین و مکان و هر چه در عالم هست
 در قبضه قدرت دو انگشت منست
 دل وقت سماع ره بدیدار برد
 جان ره بسرا پرده اسرار برد
 این نغمه چو مر کبی است مر روح ترا
 بردارد و خوش به عالم یار برد
 هفتاد و دو ملتند بر یک سر حرف
 فی الجملة کسی نه که گشاید در حرف
 من نقطه حرف بر سر حرف زدم
 بگشاد در حرف و شدم بر سر حرف
 و نیز منسوب بدو است سالک
 الدین محمد حموی که در یزد
 زیستن داشت و مانند پدرانش راه
 تصوف را سپرد و اشعار عارفانه نظم
 کرد و نیز فرزندش ابوالعالم
 کاشف الدین محمد حموی یزدی که
 رهسپر طریقت بود و در سال ۹۱۰
 کشته گردید

حموینی این لفظ را بهمین
 هیئت در نسبت شیخ الاسلام ابواسحق
 ابراهیم بن سعد الدین محمد حموینی
 که ترجمتش سپس آید آورده اند

لست انسی امامی و رقیبی
 عینه من بدی الکری ملانه
 و قضینا الوصال رشفوا وضما
 بقلوب هیمانه حیرانه
 و اراد الجموح طرف التصابی
 فلوینا عما اراد عنانه
 و ملکنا نفوسنا برضاها
 و زجرنا بعفة شیطانها
 فدع العاذلات ینقلن عنی
 آه من لی بظلمة فتانها
 و اما سعد الدین محمد بن مؤید
 بن ابی بکر بن حسن بن محمد بن
 حمویه (۱) حموی منسوب بآن شهر
 نیست بلکه منسوب بحمویه نیای او
 است وی از مردم جوین است و
 بنحوارزم وقت و بنجم الدین کبری از
 مشایخ عرفا پیوست و نیز بصحبت
 محیی الدین عربی و صدر الدین
 قونیوی رسید از آن پس که شهرهای
 فلسطین و سوریه و آسیای صغیر را
 بگردید و در پایان عمر بخراسان
 بازگشت و در سال ۶۵۰ بسن ۶۳ در
 همانجا از جهالت برفت و از اوست
 کتاب سجنجل الارواح و کتاب
 (۱) حمویه مرکب است از دو کلمه حم بمعنی
 خویش وویه بمعنی چه خوب خویشی

در صورتیکه صاحب ترجمت بهمان حمویه پیوندی که نیای خاندانی است مشهور و در ذیل حموی گذشت و قیاس در نسبت حموی است نه حموی و نه حموی و از اینگونه آشفتگیها فراوان در نسبتها دیده شود باری ابواسحق ابراهیم فرزند سعد الدین محمد بن ابی بکر محمد است که ترجمتش در ذیل حموی گذشت وی در طبقه اعظام محدثان و اعلام حفاظ عامه است و مشایخ بسیاری از عامه و خاصه بدید و از ایشان روایت کرد و کتابی در حدیث پرداخت بنام فرائد السمطين فی فضائل المرتضى والبتول والسيطين در دو سمط اول در فضائل علی بن ابیطالب و سمط دوم در فضائل دیگر اهل بیت و در سال ۷۱۶ از تألیف آن فراغت یافت و در سال ۷۲۲ در گذشت

حمیدی با ضم اول و فتح دوم منسوبست بحمید و آن نام نیای ابو عبدالله محمد بن فتوح بن عبدالله بن حمید ازدی اندلسی است در طبقه حفاظ حدیث و از کسانی است که در جستجوی حدیث رحلتها کرد و در بغداد بزیست و از اوست کتاب چند و

المقتبس فی اخبار علماء الاندلس و کتاب تاریخ الاسلام و کتاب تسهیل السبیل الی علم الترسیل و کتاب الجمع بین الصحیحین للبخاری و مسلم و کتاب الذهب المسبوك فی و عظ الملوك و کتاب من ادعی الامان من اهل الایمان و کتاب الامانی الصادقه و غیر اینها و از سخنان او است که در دانستن حدیث سه چیز شرط است ۱ شناختن علل و بهترین کتابی که در این فن نوشته شده است کتاب دارقطنی است ۲ شناختن نامهای مشتبه و بهترین کتابی که در این باره نوشته شده است کتاب امیر ابی نصر بن ماکولا است ۳ و فیات شیوخ و در این خصوص کتابی نوشته نشده است و من بر آنم که این کتاب را پردازم و آنرا بر پایه سال بنهم و این موکولا مرا گفت که بر ترتیب حروف هجا آنرا

بنه و این دو شعر از حمیدی است

لقاء الناس ليس يفيد شيئاً

سوی الهدیان منی نفعی

فاقلل من لقاء الناس الا

لاخذ العلم او اصلاح حال

و در سال ۴۸۸ در گذشت

حمیر بر وزن زبیر مضمون حمار

بمعنی خراك نام جمعی است از جمله
حمیر بن اسجج در سلك صحابه و
حمیر بن عدی در شمار مقرران

حمیراء با ضم اول و فتح دوم
مغیر حمراء بمعنی سرخ رخسارک
و آن لقب عایشه دختر ابوبکر بن ابی
قحافه زوجه پیغمبر است

حمیری با کسر و سکون
منسوبست به حمیر (بر وزن درهم)
بن سبا که پدر قبیله ایست و از این
قبیله است سید الشعراء اسمعیل بن محمد
مشهور بسید حمیری در صنف اول از
شعرای مدیحت سرای اهل بیت و در
طبقه شاعرانی که فراوان شعر نظم
کرده اند تا جائیکه گویند سید حمیری
تنها هفتصد قصید و میمیه نظم کرد
و در بغداد باربری (حمالی) را دیدند
که باری سنگین بر دوش داشت
پرسیدند با رت چیست گفت قصاعبد
میمیه سید و بشار بن برد شاعر
شهر گفت اگر سید حمیری را مدیحت
بنی هاشم مشغول نگرده بود مارا برنج
انداخته بود و این همه شعر داروان نظم
کرد و غریب شعر در اشعارش کمتر
بود و خود گفت من چنان شعر گویم
که خردو کلان آنرا بفهمند و سید تا

جائی در مدایح اهل بیت پیش رفت
که وقتی بمجلس ابو عمرو بن علا در
آمد و سخن از کشت و نخلستان بمیان
آمد سید برخاست و سبب پرسیدند
گفت مجلسی که خاندان پیغمبر در
آن یاد آوری نشوند دوست ندارم
و آنگاه خواند

انی لا کره ان اطلیل بمجلس

لاذکر فیه لاهل بیت محمد

لاذکر فیه لا حمد و وصیه

و بنیه ذلک بمجلس قصف ردی

ان النبی ینسأهم فی مجلس

حتی یفارقه لغیر مسد د

و حمیری سید نبود و لقب سید

را امام جعفر صادق (ع) باو داد و هم

در آغاز شیعه کیسانی مذهب بود و

سپس مذهب جعفری را برگزید و از

قصاید معروف سید حمیری قصیده

مذهبییه او است که شریف مرتضی

علم الهدی آنرا شرح کرد و مروان

بن ابی حفصه که خود در طبقه شاعران

توانگر بود بهر بیت آن که رسید

گفت منزله است خدا چه اندازه این

نظم شگفت انگیز است و هم عتبی

قصیده لامیه سید را که مطلق اینست

هل عند من احببت تنويل

ام لافان اللوم تضليل

خواند تاباين دو بيت رسيد

اقسم بالله و آلايه

والمرء عما قال مسئول

ان على بن ابي طالب

على التقى والبرمجبول

گفت اينست شعری که بی پرده

بردل در آيد وسيد در سال ۱۷۳ در بغداد

در گذشت اشرف بغداد هفتاد کفن

برای او فرستادند هر و ن الرشيد همه را

رد کرد و از مال خود او را کفن کرد و

مهدی عباسی بر او نماز خواند

حنائى با کسر اول و تشديد

نون منسو بست بچناه و آن بر گيست

سبز ~~که~~ آنرا گویند و ساینند و خمیر

کنند و دست و پا و مورا بآن خضاب

کنند و فارسیمان آنرا حنا گویند بر

وزن قبا و این نیز نوعی از تفریس

است و حنائى کسی را گویند که حناه

بفروشد و آن لقب جمعی از مجددان

است که پیشه حنا فروشی داشته اند و این

حنائى کنیت حسن بن علی قسطنطنینى

است در شمار کاتبان و مترسلان و ادیبان

و صاحب کتابی در تند کره شعراى دولت

همانی از آغاز استقلال دولت عثمانی

تا عصر خود و در سال ۱۰۱۲ در گذشت

حناط بیافتح و تشديد نون

گندم فروش را گویند - نیز کسی که

حنوط نروشد و حنوط هر چیز

خوشبوئی است که بدن مردگان را

بآن شویند تا مانع رسیدن عفونت

بدماع باشد و مسلمانان کافور را بکار

برند و حناط لقب جمعی از مجددان است

از آن روی که پیشه گندم فروشی و یا

حنوط فروشی داشته اند مانند ابو الفضل

سالم حناط کوفی از مجددان امامیه

حنان بر وزن زبان در چندین معنی

بکار رفته است مهر - بخشش - روزی -

برکت - هیبت و وقار - نازک دلی و آن

نام حنان بن سدید صیرفی است از مجددان

امامیه و حنان با تشديد نون از نامهای

خدا است و نام شاعری از قبیله جهینه

حنائى با کسر و تشديد منسو بست

بچنان و آن لغتی است در حناه و حنائى

کسی را گویند که حنا فروشد و آن لقب

محمد بن ابراهیم بن سهل حنائى است

در شمار مجددان عامه

حنبلى منسو بست به حنبل بر

وزن جعفر و حنبل در چندین معنی

بکار رفته است کوتاه اندام ستم

شکم - پوستین کهنه - موزه کهنه

از اعلام است و نام نیای ابو عبد الله
 حمد بن محمد بن حنبل شیبای مروزی
 است که در بغداد بزرگ شد و هم در
 آن شهر زیست و یکی از چهار پیشوای
 فقه سنن است و مؤسس فرقه حنبلی
 ابن حنبل فراوان حدیث حفظ داشت
 تا جائیکه گویند دو هزار هزار
 (دو میلیون) حدیث در خاطر داشت
 و کتابها پرداخت از جمله کتاب المسند
 شامل چهل و چند هزار حدیث و
 کتاب العلل و کتاب التفسیر و کتاب
 الناسخ و المنسوخ و کتاب الفضائل
 و کتاب الزهد و کتاب الایمان و کتاب
 المسائل و کتاب الرد علی الجهمیه و
 کتاب طاعة الرسول و کتاب المسائل
 و غیر اینها و در سال ۲۴۱ در گذشت
 و در تشییع جنازه اش هشتصد هزار
 مرد و شصت هزار زن حاضر شد و
 متوکل فرمان کرد تا جائی را که
 بر ابن حنبل در آنجا نماز خواندند
 مساحت کنند و یافتند که جای دو میلیون
 و پانصد هزار نماز گزار بود

حندری باشم اول منسوبست
 بحندر بر وزن کندر و آن قریه ایست
 از قرای عسقلان و سلامه بن جعفر رملی
 حندری در شمار محدثان بدان منسوبست

حندوثائی با فتح و سکون
 و ضم دال بی نقطه منسوبست بحندوثا
 و آن نام قریه ایست در معرة النعمان
 و ابو عبدالله حسین بن احمد حندوثائی
 در شمار محدثان بدان منسوبست

خزابه با کسر اول و سکون
 دوم بر وزن دل داده نام مادر پدر
 ابو الفضل جعفر بن فضل بن جعفر بن
 محمد بن موسی بن حسن بن فرات
 است معروف بابن خزابه وزیر بنی
 الاخشید در مصر و در شمار محدثان
 و دانشمندان و از آنجا که دانش دوست
 و علم پرور بود دانشمندان بخصوص
 محدثان آهنگ خدمتش کردند و
 دار قطنی که سپس ترجمتش بیاید
 کتاب مسند خود را بنام او نوشت
 و هم از او حدیث کرد و متنبی شاعر
 مشهور از آن پس که بمصر رفت و کافور
 اخشیدی راستود ابن خزابه وزیر را نیز
 بقصیده‌ای مدح کرد که مطلعش اینست
 بادر هواك صبرت ام لم تصبرا

وبكائك ان لم تجرد معك ام جری
 و نام جعفر را در ردیف قوالی
 آورد اما وزیر آنرا نپسندید و متنبی
 همان قصیده را بنام ابن عمید قمی کرد
 و در آنجا آن بر او خواند و از

شاهکارهای قصائد متنبی است و از شگفتیهای اطوار ابن حنزابه اینست که از دیدن مارها و کژدمها و دیگر حشرات لذت برد و خانه را برای این کار آماده کرد و مارگیران و افعی گیران و کژدم گیران مزد بنا از او دریافت کردند و حشرات با و دادند و در وقتی معین خود را بغرفه رسانید و بدیدن اقسام مارها و کژدمها و دیگر حشرات پرداخت و از آنکار لذت برد و در سال ۳۷۱ در گذشت و فقط این دو شعر را با و نسبت داده اند

فن اخمل النفس احياءها و روحها

ولم يبت طلوايا منها علي زجر

ان الرياح اذا اشتدت هواصفها

فليس ترمي سوي العالی من الشجر

و حنزابه بمعنی زن کوتاه اندام

ستبر است

حنش بر وزن کمر بمعنی مار

کرزه از اعلام است و نام حنش بن

عقیل صحابی و حنش بن معتمر تابعی

حنظلی با فتح و سکون

منسوبست بحنظله بن مالک پدر تیره

از قبیله تمیم و اصبع بن نباته تمیمی

حنظلی سکونی از خواص اصحاب

امیر المؤمنین (ع) و ابویعقوب اسحق

بن ابراهیم حنظلی معروف با بن راهویه و در راهویه بیاید بدو منسوبند

حنفی با فتح اول و دوم

منسوبست بحنیفة بن لجم بن صعب بن

علی بن بکر بن وائل پدر قبیله بزرگ

از عرب و حنیفه لقب است و نام او اثال

بروزن گشاد و او را حنیفه از آن روی

گفتند که پایش کز بود و جمعی از

مشاهیر بدو منسوبند از جمله ابوالفضل

عباس بن احنف بن اسود بن طلحه

حنفی یمامی در طبقه شعرای غزل سرای

دوات عباسی و از شاعرانی است که از

غزل رخ نتافت و بمدیحت پرداخت و

در دیوان او از فنون شعر جز غزل

یافت نشود و عباس پیشوای زیبا

طلبان و رهبر عشق پیشگان است و

از اوست

اليوم طاب الهوى يامشر الناس

و البست فوز حنى كل الباس

لم انس لا انس يانا ما معظفة

علی فرزادی . پسرانها علی راسی

قالت وانسان ماء الم من في

يکاد ينطق عن شراب ووسواس

يطفو و بر سو غریقا ما بکفکفه

کف فیالک من طاف و من راس

و اشعار عباسی همه در نهایت

روانی و دلپذیر است و در سال ۱۹۲ در گذشت و از جمله حمزة بن بیض حنفی کوفی است در طبقه شاعران نیکو پرداز دولت اموی و با عبدالملک بن مروان و هشام بن عبدالملک و فرزندان مہلب داستانها دارد و وقتی بر قومی در آمد و از او پذیرائی گرم و میهمانی دلچسبی نکردند و در پیش استریش نیز گاه ناگواری ریختند حمزه استر را نوازش کرد و گفت

احسبہا لیلۃ ادا لجتہا

فکلی ان شئت بتنا او ذری

قداتی مولاک خبز یا بس

فتغدی فتغدی و اصبری

و در سال ۱۱۹ در گذشت و نیز

حنفی منسوبست با ابو حنیفه نعمان بن

ثابت بن زوطی بن ماد (۱) کوفی یکی از

چهار پیشوای فقه سینان که در سال

۸۰ از مادر بزاد و چهار تن از صحابه

را بدید انس بن مالک و عبدالله بن

ابی و سهل بن سعد ساعدی و ابو الطفیل

عامر بن وائل و در استنباط احکام راه

رأی و قیاس را سپرد و چنین گویند

(۱) زوطی با ضم و سکون بر وزن

کوشا فارسی عرب است و زوطی نیای

اواز مردم کابل بود و ریشه آن چیست

ندانم

که با وضوی نماز خفتن (عشا) چهل سال نماز صبح را خواند و شب را بخواندن قرآن پایان برد آنهم تمامت قرآن آنهم در یک کمت از نماز و هفت هزار قرآن در سر زمینی که جان داد خواند و در سال ۱۵۰ در گذشت و در مقبره خیزران بخاک رفت و در سال ۴۵۹ شرف الملک ابو سعد محمد بن منصور خوارزمی که از طرف ملکشاه سلجوقی منصب استیفا داشت مرقد ابو حنیفه را بنا نهاد و در جنب آن مدرسه ساخت

نگارنده گوید نزدیک به نیمی

از سنیان پیرو ابو حنیفه اند و بالقب حنفی

مذکورند و نباید پیوند با حنیفه بن اجمیم

پدر قبیله مشهور عرب را بانسبت با ابو

حنیقه درهم آمیخت و هر کدام را جدا

گرفت مانند احمد بن محمد بن عبدالله

دمشقی حنفی معروف با بن عربشاه

که با سه زبان تازی و فارسی و ترکی

کتابها پرداخت مانند کتاب عجائب

المقدور فی اخبار نواب تیمور و این

کتاب را ادیب توانا مرتضی معروف

بنظمی زاده بغدادی در سال ۱۱۱۰

بترکی ترجمه کرد نیز کتاب فاکهة

الخلفاء و مفا کة الظرفاء و کتاب مرزبان

نامه و غیر اینها و متوفی ۸۵۴ منسوب
بابو حنیفه است نه حنیفه - نیز باید
دانست که در نسبت مردان حنفی و در
نسبت زنان حنفیه گویند و اما محمد
حنفیه فرزند امیر مؤمنان حنفیه و صف
مادر او خوله است دختر جعفر و محمد
را بایو ند مادر خواندند

حنه با فتح و تشدید بمعنی
مهربان بودن از اعلام است و نام
مادر مریم

حنیش بروزن زیر مصغر حنش
بمعنی گرزه مارك نام نیای ابوالقاسم
عبدالصمد بن احمد بن حنیش خولانی
حمصی است در طبقه نحویان و ادیبان
و این دو شعر از او است

لا و حسن الانصاف بالالاف

و تصافی الاحباب بعد التجافی

ما شربت السلاف لکن اییا

تک قامت عندی مقام السلاف

حنیف بروزن زیر مصغر حنف

بمعنی کژی پانیز راستی دین از اعلام

است و نام پدر سهل بن حنیف صحابی

انصاریست که در تمام مشاهد با پیغمبر

بود و هم در بصره از طرف امیر

مؤمنان والی بود و در سال ۳۸

در گذشت و امیر مؤمنان بر او

نماز خواند

حنین بروزن زیر مصغر حنف

بمعنی مهر بانك از اعلام است و نام

حنین کفشگر که بدان مثل زنند و

گویند رجع بختی حنین یعنی باد و موزه

حنین برگشت و داستان اینست که

اعرابی از حنین کفشی خریدن خواست

اما پس از گفتا گفت (۱) آنرا نخرید

ورفت حنین بر سر خشم شد و برخواست

و تان موزه مورد گفتا گفت را بر سر

راه اعرابی افکند و تان موزه دیگر

را نیز بر سر راهش اما قدری دورتر

و خود در کمین نشست اعرابی تان

موزه را بدید و با خود گفت چه اندازه

بموزه حنین شبیه است و ابکاش

جفتش بدست شدی و شتر راها کرد

و بجستجوی جفت شد حنین فرصت

بدست کرد و شتر را ربود و اعرابی

نیز موزه را یافت اما وقتی که

برگشت شتر را ندید و همچنان بظرف

(۱) گفتگو که بر سر زبانها است

و درست آن گمانا گفت آن را

و رفتارفت و کیرا که آن را در جانی

بکار برند که سخن بدان دو کس باشد

چونانکه هر دو بگویند اما بترتیب و اگر نه

غوغا باشد و غوغا سخن دو یا چند کس

است که در هم افتد

قبیله رفت از او پرسیدند با خود چه آوردی گفت موزه حنین را آوردم و سخن او مثل گردید و در جائی آنرا گویند که از رفتن جز نومیستی بهره نیاورند نیز نام ابو زید حنین بن اسحاق عبادی طیب مشهور و یکی از مترجمان کتب یونانی بعربی است و در عبادی بیاید

حوار با ضم اول بروزن گشاد بمعنی شتر بچه که از مادر زاید و یا مادام که شیر خورد و آن نام نیای حمید بن حماد بن حوار تیمی کوفیست از محدثان خاصه

حواری منسوبست بحوار بر وزن قرار و آن از قرای نیشابور است و تاج الدین محمود بن ابی المعالی حواری نیشابوری از اعلام ادیبان و شاعران و شاعر دسمید بن ابی الفضل میدانی و صاحب کتاب ضالة الادیب فی الجمع بین الصحاح و التهذیب که تا سال ۱۰۰۰ در جهان زیستن داشت و پسین آن دانسته نیست بدان منسوبست

حوتی با ضم و سکون منسوبست بحوت بن سبع بن صعب بن معاویة بن کثیر بن مالک بن چشم

بن همدان پدر تیره از قبیله همدان و حارث اعور حوتی همدانی از خواص اصحاب امیر مؤمنان بدو منسوبست و حوت بمعنی ماهی است و بعضی بر جای حوت حوث بانای نخذ ضبط کرده اند

حورانی با فتح و سکون منسوبست بحوران و آن بخشی است آباد در قسمت جنوبی دمشق و ابوالبیان نباء بن محمد بن محفوظ قرشی حورانی دمشقی در طبقه ادیبان و فقیهان و شاعران و صاحب منظومه در صناد و ضاد و دیوان شعر و متوفی ۵۵۱ بدان منسوبست و بعضی او را ابن حورانی ضبط کرده اند بمعنی حورانی زاده یعنی کسیکه در حوران از مادر زاد

حوری با فتح و سکون منسوبست بحوره و آن قریه ایست از قرای دجیل از اعمال بغداد و سلیم بن عیسی بن عبد الله حوری در شمار زاهدان و پارسایان بدان منسوبست

حوزی با فتح و سکون منسوبست بحوز و آن نام قریه ایست در طرف شرقی واسط و ابو الکریم خمیس بن علی بن احمد بن علی بن

حسن واسطی حوزی در طبقه حفاظ قرآن و حفاظ حدیث و متوفی ۵۱۰ بدان منسوبست و از او است
ترکت مقالات الکلام جمعیها
لمبتدع يدعو بهن الی الردی
ولازمت اصحاب الحدیث لانهم
دعاة الی سبل المکارم والهدی
وهل ترک الانسان فی الدین غایة
اذا قال قلت انبی محمد
و اما ابوبکر محمد بن ابراهیم
بن عمران بن موسی حوزی فارسی
در شمار ادیبان و مفسران و نسب
شناسان و از شاگردان ابن درید و
متوفی ۳۵۴ از حوز فارس است که نام
قریه ایست از قرای فارس

حوشب بروزن کوکب در این
چند معنی بکار رفته است خرگوش
- روباه - گوساله شکارگاه دست
و پای ستور - برآمدگی تهیگاه
ستور - گروه مردم از اعلام است و
نام پدر اصرم بن حوشت بجلی است
در شمار محدثان خاصه

حوط بفتح و سکون بمعنی
پاس داشتن و نگاه داشتن و گرداگرد
چیزی استوار کردن و حوط الله نام
نیای او محمد عبدالله بن سلیمان بن

داود بن عبدالرحمن بن سلیمان بن عمر بن
حوط الله حارثی اندلسی است در شمار
ادیبان و فقیهان و شاعران و بادست چپ
نوشت و دست راست را از زیر جامه
بیرون نکرد و کسی عذرش را در اینکار
ندانست و در اشبیلیه و قرطبه و مرسیه
منصب قضا داشت و مصنفات پرداخت
و در سال ۶۱۲ در غرناطه در گذشت
حوطی بفتح و سکون
منسوبست بحوط و آن قریه ایست از
قرای حمص و ابو عبدالله احمد بن عبد
الوهاب بن نجده حوطی در شمار
محدثان بدان منسوبست

حوفی بفتح و سکون
منسوبست بحوف و آن نام دو موضع
است یکی در مصر و آن قریه ایست
بنام شبرا النخله و از این قریه است
علی بن ابراهیم بن سعید بن یوسف
حوفی در طبقه ادیبان و مفسران و
مقرئان و صاحب کتاب الموضح در
نحو و کتاب البرهان در تفسیر قرآن
و متوفی ۴۳۰ و قسیه بن احمد بن

حوفی در شمار مفسران و دیگران
موضعی است در عمان

حوقل بروزن کوکب بمعنی
پیر فرتوت نام نیای ابوالقاسم محمد

است مشهور بابت حوقل در شمار دانشمندان جغرافی که در سال ۳۳۱ از بغداد بیرون شد و آهنگ دیدن شهرها و کشورها کرد و شرق و غرب را بگردید و کتاب المسالك والممالك را در جغرافیا پیرواخت و از وی آگهی های کمی در دست است

حویرث باضم اول وفتح واو مصغر حارث بمعنی کشتکارک نام حویرث بن عبدالله غفاری صحابی و نام حویرث بن زیاد همدانی است از محدثان امامیه

حویزی با فتح اول و کسر دوم منسوبست بهویزه و آن بخشی است در مغرب اهواز و مرکز آن سوسن گرد است و علی بن جمعه حویزی در شمار فقیهان و ادیبان و مفسران و شاعران امامیه و صاحب کتاب نورالثقلین در تفسیر قرآن و شرح لامیه العجم و غیر اینها و شیخ عبدالقاهر بن حاج عبد بن رجب عبادی حویزی در طبه متکلمان و فقیهان و شاعران و صاحب کتاب العقاید الدینیة عن البراهین العقلیة و کتاب المستمسكات القطعیة الیقینیة و کتاب صفوة صفوة الاصول و نفی هفوة الفضول و کتاب

ریاض الجنان و حدائق الغفران و کتاب الفرائد الصافیة علی الفوائد الوافیة و این کتاب حاشیه بر شرح جامی است و رساله نیلوفریه و غیر اینها از کتب و رسائل و حواشی و دیوان شعر و عبدالعلی بن رحمة حویزی در شمار ادیبان و عروضیان و شاعران و صاحب کتاب کلام الملوك ملوك الکلام در ادب و کتابی در موسیقی و سه دیوان شعر بزبان تازی و فارسی و ترکی و شیخ فرج الله بن محمد بن درویش بن محمد بن حسین بن حماد حویزی در شمار فقیهان و ادیبان و شاعران و صاحب کتاب الرجال در دو مجلد و کتاب المرقعه و کتاب الغایه در منطق و کلام و کتاب الصفوه در اصول و کتاب تذکره العنوان در نحو و منطق و عروض و شرح تشریح الافلاک شیخ بهائی و منظومه در معانی و بیان و دیوان شعر و غیر اینان از اعلام افاضل بدان منسوبند

حویطب باضم اول وفتح ذوم مصغر حاطب بمعنی هیزم کشتک نام حویطب بن عبدالعزی قرشی عامری صحابی است حیان با فتح و تشدید یا از

نامہای متعارف عرب است و جمعی از صحابه و محدثان و دانشمندان بدان نام باشند و ابو حیان کینت علی بن محمد بن عباس شیرازیست ~~که~~ ترجمتش در توحیدی گذشت و نیز کنیت اثیرالدین محمد بن یوسف غرناطی اندلسی است از اعیان ادیبان و مفسران و مورخان و از اعظام نعویمان و میان متأخرین چنان بوفور دانش در فن اعراب شهرت دارد که سیبویه در متقدمان و صلاح الدین صفدی گفت در میان استادان خود هیچیک را در کثرت اشتغال معلوم مانند ابو حیان ندیدم که یا تدریس کرد و یا کتاب نوشت و یا کتاب نزدش خوانده شد و ابو حیان کشورهای مصر و حجاز و شام و شمال افریقا را برای کسب دانش بگردید و در مصر بزیست و علی بن ابیطالب را بجان دوست داشت و کتا بها پرداخت از جمله کتاب البحر المحيط در تفسیر و کتاب اتعاف الاریب بمافی القرآن من الغریب و کتاب التذییل والتکمیل فی شرح التسهیل و کتاب الارشاف و کتاب التجرید لاحکام کتاب سیبویه و کتاب التذکرۃ فی العربیه و کتاب عقد اللالی فی القراءات بروزن و قافیہ

شاطیبه و کتاب الحلل العالیه فی اسانهد القرآن العالیه و کتاب نجاه الاندلس و کتاب الا بیات الوافیہ فی علم القافیہ و کتاب منطق الفرس فی اسان الفرس و کتاب الادراک للسان الاتراک و کتاب مجانی الهصر فی تواریخ اهل العصر و از اوست در شکر گذاری از دشمنان عیبجو

عدای لهم فضل علی و منة
فلا اذهب الرحمن عنی الاعادیا
هم بعثوا عن زلتی فاجتنبتها

و هم نافسونی فا کتبت المعالیا
وفیز از او است در انس بکتاب
ارحت روحی من الایناس بالناس
لما غنیت من الا کیاس بالیاس
وسرت بالبیت و حدی لاری احدأ
بنات فکری و کتبی هن جلاسی
و در سال ۸۴۵ در قاهره از دنیا
رفت

حیدرہ بافتح و سکون بمعنی
میل کردن و بجانبی کث شدن و آن
نام حیدرہ بن معزم صحابی است
حیدرہ بروزن سیطره بمعنی
شیر بیشه و آن نامی است که فاطمه
بنت اسد بر فرزند خود علی (ع) نهست
نهاد و سپس محمد او را علی نامید و

نیز لقب علی بن سلیمان یمنی تمیمی است در طبقه نحویان و صاحب کتاب کشف المشکل در د و مجلد در علم نحو و متوفی ۵۹۲ و بعضی بر جای حیدره حیده لقب اورا ضبط کرده اند حیری با کسر و سکون منسو بست بحیره و آن شهری بوده است در سه میلی کوفه که ملوک حیره در آن زیستند و بریه عبادی حیری از محدثان خاصه بدان منسو بست و نیز منسو بست بحیره که محلی بود است در نیشابور و ابو عبدالله اسمعیل بن احمد بن عبدالله حیری نیشابوری در طبقه مفسران و مقرران و فقیهان و محدثان و صاحب تصانیف در علوم قرآن از جمله کتاب الکفایه در تفسیر و متوفی ۴۳۰ و ابو عثمان سعید بن اسمعیل حیری نیشابوری در طبقه مشاهیر عرفاء و متوفی ۲۹۸ بدان منسوبند

حیسمان با فتح و سکون و ضم سین بی نقطه بمعنی مرد گندم گون سببر نام حیسمان بن ایاس خزاعی صحابی است

حیص و بیص با فتح و سکون در هر دو بمعنی درهم آمیختن و در

سختی و فشار بودن است و آن لقب شهاب الدین ابو الفوارس سعد بن محمد بن سعد بن صیفی تمیمی است مشهور بابن صیفی و مشهورتر از آن بحیص و بیص و او را حیص و بیص از آن روی گفتند که روزی مردم رادر پیش آمدی که آنرا ندانست مضطرب اندیشه و پریشان خاطر دید پرسید مال الناس فی حیص و بیص چونست که مردم بیقرار و پریشیده خاطرند و آن لقب براو ماند باری حیص و بیص در شمار فقیهان شافعی است و بر مسائل خلافیه احاطتی داشت لکن ادبش بر فقہش غلبه کرد و نظمش بر نثرش چربید و در طبقه شاعران توانا که بحسن سبک و جزالت الفاظ شعرش موصوف است در آمد و دیوان شعر و دیوان رسائل پرداخت ابن خلکان نوشت که نصرانته محلی گفت در واقعه امام علی بن ابیطالب (ع) را دیدم و گفتم شما مکه را فتح کردید و گفتید آنکس که بخانه ابوسفیان در آید ایمن است و آنگاه با فرزندت حسین کردند آنچه کردند گفت مگر اشعار ابن صیفی را نشنیدی گفتم نشنیدم گفت از او بشنو و از آن پس که از

خواب بر خاستم بخانه حیص و بیص
رفتم و خوابم را براو خواندم بانگش
بگریستن بلند شد و گفت این اشعار
رادیشب نظم کردم و سو گند یاد کرد
که آنرا برهنیچکس نخواندم و آنگاه
خواند

ملکنا فکان العفو منا سجیة

فلما ملکتم سال بالدم ابطح
و حللتم قتل الاسارى فطالما
غدونا على الاسرى فنعفو ونصفح
فحسبکم هذا التفاوت بیننا

و کل اناء بالذی فیه ینضح

و در سال ۵۷۴ در بغداد در

گذشت

حیوان بافتح و سکون بروزن
پیمان از اعلام است و نام جمعی و اصل
آن حیوان بافتح اول و دوم است
بمعنی زنده و اصل آن نیز حیوان
است و حیوانی منسوبست بحیوان و
کسی را حیوانی گویند که جاندار
بفروشد خواه چرنده باشد و خواه
پرنده و آن لقب جمعی از محدثان
است از جمله سعدالله بن نصر حیوانی
محدث

حیوس بافتح و تشدید یا بر
وزن تنور و آن نام نیای صفی الدوله

ابوالفتیان محمد بن سلیمان محمد بن
حیوس بن محمد غنوی است در طبقه
مشاهیر شعرای شام و ستایشگر آل
مراس و در ستایش شرف الدوله سلم
بن قریش گفت

انت الذی نفق الثناء بسوقه

وجری الذی بعروقه قبل الدم

و با آن مایه از توانائی بر نظم

توانست نروتنی اندوزد و در سال ۴۷۳

در حلب از جهان برفت و حیوس بمعنی

رسن تاب است

حیویه مرکب است از دو کلمه

حی بمعنی زنده و ویه کلمه اعجاب و

آن نام پدر محمد بن حیویه بن مؤمل

کرجی است در طبقه انجویان و متوفی

۳۷۲

حیه بافتح و تشدید بمعنی مار

و ابو حیه کنیت هیشم بن ربیع بن زرارة

بن کثیر بن حباب امیری است در طبقه

شاعران متبحرین دو دولت اموی و

عباسی و در فن رجز بیشتر شعر برداخت

و در بصره زیست و شمشیری داشت

که آنرا لعاب المنیة نامیدند و بیضا مشیر

چوبین چندان فرقی نداشت و برداش

بیم و ترس چیره بود و با این وصف

بخل هم ورزید قضا را در شب سنگی

بخانه اش رفت و پنداشت که دزد است
و از بیم بانك جانوران برداشت و سك
از خانه بیرون شد و گفت خدا را
سپاس که ترا بصورت سك برگردانید
و مرا از گزند رسانیدین بتو کفایت
کرد

خابوری منسو بست بخابور
بر وزن کافور و آن نام نهریست در
جزیره که بخشی وسیع را مشروب
کند و سپس بشط فرات ریزد و ابو
العباس احمد بن عبدالله بن زبیر
خابوری که در بصره زیست و در فن
نحو و فقه و قرأت بارع گردید و هم
منصب خطابت شهر بصره را یافت و
قصیده شاطبی را سخاوی از او روایت
کرد و تا سال ۶۸۲ زنده بود بدان
منسوبست

خاتون فارسی است و معنی
آن بزرگ زن (سرور زنان) و آن
نام دختری یکی از سلاطین ایوبی است
که بانای آل خاتون (خاتون زادگان)
از دواج کرده و از آنان فرزندان
دانشمندی بوجود آمد که بابناء خاتون
معروفند از جمله جمال الدین احمد بن
محمد بن علی بن محمد بن محمد بن
خاتون عاملی عینانی از مشایخ اجازات

و از جمله جمال الدین احمد بن نعمه الله
بن علی بن احمد بن محمد بن خاتون
صاحب کتاب مقتل الحسین و از جمله
محمد بن علی بن خاتون عاملی صاحب
ترجمه کتاب اربعین شیخ بهائی بفارسی
و شرح ارشاد و مشهورترین خاتون
زادگان همین است و در حیدرآباد هند
زیست و در سال ۱۰۶۸ در گذشت
خاتون آبادی نام محلی است
در اصفهان و محمد باقر بن محمد اسمعیل
خاتون آبادی اصفهانی معروف بملا
باشی در شمار ادیبان و فقیهان و شاگرد
محقق سبزواری و صاحب تألیفات از
جمله ترجمه کتاب مکارم الاخلاق و
متوفی ۱۱۲۷ و جمعی دیگر از اعلام
بدان منسوبند

خاجوئی منسو بست بخاجو
بر وزن بازو و آن نام محلی است در
اصفهان و مولی اسمعیل بن محمد حسین
بن محمد رضا خاجوئی در شمار
حکیمان متأله و فقیهان محقق و صاحب
کتاب فوائد الرجالیه و کتاب هدایه
الفؤاد الی احوال المعاد و کتاب
جامع الشتات فی النوادر و المتفرقات
و شرح مدارك و شرح دعای صباح و
غیر اینها و متوفی ۱۱۷۳ بدان

منسوبست وی از مردم مازندران بود
و در محلت حاجوی اصفهان زیستن
گرفت و بنجاجوئی شهره گردید
خاخسری بافتح هر دو خا
منسوبست بنخاسر بروزن نامردو آن
قریه ایست در دو فرسنگی سمر قند
و عتیق بن عبدالعزیز بن عبدالکریم
خاخسری سمر قندی در طبقه ادیبان
و شاعران که در نیشابور زیست و سال
۶۵۰ در گذشت بدان منسو بست

خارجی با کسر رای بی
نقطه منسو بست بخارجه و آن قریه
ایست از قرای تونس و ابوالقاسم بن
محمد بن ابی القاسم خارجی در شمار
فقیهان مالکی بدان منسوبست و نیز
خارجی وصف هر کسی است که بر
خلیفه عسر بتازد و از فرمانش سر
بتابد و بمخالفت و دشمنیش گراید
مانند ذو الشدیه خارجی که بر امام
علی بن ابیطالب خروج کرد و مانند
شیب خارجی که بر عبدالملک بن
مروان تاختن برد و اینان را خارجی
گویند از هر تیره و قبیله باشند و
خارجه نام جمعی از صحابه و محدثان
است

خارزنجی منسوبست بخارزنج

بروزن بادرنگ و آن قریه ایست از
قرای بست نیشابور و ابو حامد احمد
بن محمد بستى خارزنجی پیشوای
ادیبان خراسان و صاحب کتاب
التکمله و کتاب التفسله و کتاب
تفسیر ایبات ادب الکاتب و متوفی ۳۴۸
بدان منسوبست خارزنجی کتاب خود
را تکمله از آنروی نامید که بآن
کتاب خواست کتاب الین خلیل بن
احمد را کامل و رسا کند و در دیباچه
آن نامهای کتبی که سرچشمه اطلاعات
و سند او در تألیف کتاب تکمله بود
نام برده است

خارقى با کسر رای بی نقطه
وقاف منسوبست بخارق پدر تیر از
عرب و ابراهیم خارقى در شمار محدثان
خاصه بدر منسوبست و بعضی خارثی
بافا ضبط کرده اند

خارکى منسوبست بخارک
بروزن بادرنگ و آن نام جزیره ایست در
خلیج فارس و خارکى شاعر معاصر
مأمون عباسی بدان منسوبست و
آنها بافتح رای بی نقطه منسوبست
خازمى بدان معنی دار
منسوبست بخازم و آن نام نایب حسین
بن ثوبان خازمی است در شمار محدثان

خاصه و نیز خازنیان از مجدثان عامه منسوبند به نیایشان و خازم در لغت کسی است که لؤ لؤ را سفته کند - نیز هر کس که چیز را سوراخ کند هر چند بینی شتر باشد برای آنکه حلقه در آن کنند و خازم از نامهای متعارف عرب است و بشرین ابی خازم شاعر است از قبیله بنی اسد

خاستی منسو بست بخاست بروزن راست و آت قریه ایست از قرای بلخ و ابو صالح حکم بن مبارک خاستی در شمار مجدثان و از روایان انس بن مالک و متوفی ۲۱۳ هـ در منسو بست و بعضی باشند نقطه دار آنرا ضبط کرده اند و در تعریب از اینگونه بی نظمیها هست

خاسر با کسر سین بی نقطه بمعنی زیانکار و آن لقب سلم بن عمرو بن حماد بصری است از شعرای دولت عباسی و او را خاسر از اینروی گفتند که ثروت موروث را در راه تحصیل ادب خرچ کرد و تهیدست گردید کسی از خاندانش او را گفت انك لخاسر الصنفه تو در این سودا گری زیان کردی و لقب خاسر بر او ماند تا آنگاه که هرون الرشید را

بقصیدتی ستود و یکصد هزار در هم جایزت ستد و هم هرون او را گفت با این مال گفتار آنکس که ترا خاسر خواند تکذیب کن و خود گفت من سلم رابحتم نه سلم خاسر (سلم سود بر نه زیان بر) سلم شاگرد بشار بن برد و دوست ابوالعتاهیه بود بشار در قصیدتی که پرداخت چنین گفت

من راقب الناس لم يظفر به حاجته وفاز بها لطيبات الفا تك اللهج وسلم پس از چندی همان معنی را گرفت و گفت

من راقب الناس مات غما وفاز بها للذة الجسور و بشار خبر آن رسید و در خشم شد و گفت بخدا قسم شعر سلم جای شهرت و اعتبار شعر مرا گرفت و چنان شد که گفته بود و همان نیز سبب رمیدگی فیما بین شد و در باره قدرت سلم بر نظم گفتند که وی مخترع نظم شعر بر يك حرف است و عرب تا کمتر از دو حرف نتوانست بنیان نظم را بنهد مانند نظم در ید بن صمه

یالیتنی فیها جندع به اخب فیها و اقع وسلم در ستایش موسی هادی خلیفه عباسی گفت

موسی المطر غیث بکر
 ثم انهمر لما اغتفر
 ثم غفر لما قدر
 ثم اقتصر هدل السیر
 باقی الاثر خیر البشر
 فرع مضر بدر بدر
 لمن نظر هو الوزر
 لمن حضر و المفتخر
 و در سال ۱۸۰ در گذشت
 خاضبه با کسر ضاد نقطه دار
 زنیست که غضاب کند و ابن خاضبه
 کنیت مشهور ابو بکر محمد بن احمد
 بن عبدالباقی بن منصور بن ابراهیم
 دقاق است در طبقه حفاظ حدیث و
 متوفی ۴۸۹

خاقانی منسوبست بخاقان
 کبیر منوچهر بن فریدون بن شروانشاه
 و خاقان بمعنی پادشاه بزرگ لقب
 پادشاهان ترکستان بود و سپس در
 ردیف القاب شاهان عجم در آمد و
 خاقانی تخلص افضل الدین ابراهیم
 بن علی نجار شروانیست در طبقه اول
 از شعرای ایران و شاگرد ابو العلاء
 گنجوی و معاصر با حکیم نظامی و
 رشید و طواط و جمال الدین اصفهانی
 و انیر الدین اخیسکتی پدرش علی

پیشه درود گری دانت و مادرش
 نخست دین عیسوی و مذهب نسطوری
 داشت و سپس اسلام آورد و گویا
 نخست نامش بدیل بود و سپس آنرا
 با ابراهیم بدل کرده است زیرا در جائی
 گفته است

بدل من آمدم اندر جهان سنائی را
 بدیت دلیل پدر نام من نهاد بدیل
 و در جائی دیگر گفته است

بخوان معنی آرائی ابراهیمی بدید آید
 زیشت آذر صنعت علی نجار شروانی
 و خاقانی بمناسبت قصیده هر بی
 که در وصف بغداد نظم کرد حسان
 المعجم لقب گرفت و در آغاز حقایقی
 تخلص کرد و تخلص خاقانی را پس از
 پیوستن بخاقان کبیر از استاد خود
 ابو العلاء یافت چنانکه گفته است
 چو شاعر شدی بر دمت نزد خاقان
 بخاقانیت من لقب بر نهادم
 خاقانی از شاعران بسیار توانا است
 چندانکه در فنون شعر الفاظ را چنانکه
 خواست برشته کشید و با آنکه در
 هنر خود را در قصیدت بر نازی بهار
 برد غزل را نیز روان و دلپذیر نظم کرد
 و از قصائد مشهور او که در وعظ و هجرت
 نظم کرده قصیده ایست که در وصف

ایوان کسری گفته است بدین مطلع
هان ای دل عبرت بین از دیده نظر کن هان
ایوان مدائن را آئینه عبرت دان
و در نکوهش کسانی که در
شمر راه اورا روند گفته است

خاقانی آنکسان که طریق تو میروند
زاغند و زاغ را روش کبک آرزو است
بس طفل کارزوی ترا زوی زر کند
نارنج از آن خرد که ترازو کند ز پوست
دیرم که مار چوبه کند تن بشکل مار
کو زهر بهر دشمن کو مهره بهر دوست
و در سال ۵۹۵ در گذشت و در
سرخاب تبریز جائیکه بمقبرة الشعراء
معروفست دفن گردید و نظامی در
مرثیت وی گفت

همیگفتم که خاقانی در یغا گوی من باشد
در یغا من شدم آخر در یغا گوی خاقانی
خال بر وزن فال بمعنی شامه
نیز برادر مادرو آن لقب هید العی بن
علی بن محمد بن محمود دمشقی است
در شمار ادیبان و شاعران و مشهور با بن
طویل و صاحب کتاب مرور الصبا و
الشمول مرتب برده باب و هر باب شامل
نوادری و حکایات و اشعار و شیخ عبد
الفنی نا بلسی تقریظی بر آن کتاب
بشعر گفته است بدین مطلع

انقطة العلم نقطة الخال
فی الخد مما یثینه الخال
و خال در فن موالیا و موشح زبر
دست بود و در سال ۱۱۱۷ در گذشت
خالدی با کسر لام منسوبست
بقریه خالدیه از قرای موصل و ابو
عثمان سعد بن هاشم بن سعید بن و علة
بن عرام بن عبدالله خالدی و برادرش
ابوبکر محمد بن هاشم خالدی هر دو
در طبقه ادیبان و شاعران بزرگ مایه
و هر دو صاحب کتاب اخبار الموصل
و کتاب اخبار ابی تمام و معاصرین شعره
و کتاب اختیار شعر ابن الرومی و
کتاب اختیار شعر البحتری و کتاب
اختیار شعر مسلم بن الولید و اخباره
و کتاب الاشباه و النظائر و کتاب
الهدایا و التحف و ابو عثمان متوفی
۳۷۱ و ابوبکر متوفی ۳۸۰ و این دو
برادر را خالدیان نیز گفتند و چنانکه
از یک پشت و یک زاهدان بیرون شدند
در یک مهده بزرگ شدند در یک راه
رفتن گرفتند و یک مقصد را دنبال کردند
و حتی با هم کسان را سفودند و با هم
جایزت ستندند و با شرکت یکدیگر
کتابها پرداختند چنانکه گذشت و
نعالی در وصف قدرشان بر نظم شعر

گفته است این هذان لساحزان در
 سخن گستری دوجادو گرند و از آن
 پس که بفضل و ادب شهره شدند
 بدربار سیف الدولة بن حمدان
 پیوستند و در سلك شعرای آن آستان
 منظوم گشتند و نیز خزانه دار کتب
 وی شدند وقتی خالدیان ابوالحسن
 شریف حسینی را بقصیدتی ستودند
 و در جایزت ایشان تأخیری رفت این
 قطعه را بدو فرستادند
 قل للشریف المستجار
 به اذا عدم المطر
 و ابن الائمة من
 قریش و المیامین الغرر
 ا قسمت بالریحان و
 النعم المضاعف والوعر
 لئن الشریف مضی
 و لم ینعم لعبدیه النظر
 لنشاکت بنی امیه
 فی الضلال المشتهر
 و نقول لم یغضب ابو
 بکر و لم یظلم عمر
 و نری معاویة اما
 ما من یخالفه کفر
 و نقول ان یزید
 ماقتل الحسین وما امر

و نعد طلحة و الاز
 بیر من المیامین الغرر
 و یکون فی عنق الشر
 یف دخول عبیدیه سقر
 شریف را آن قطعه بسیار دلپذیر
 افتاد و صلت ایشان را بداد و ابن منیر
 طرا بلسی اسلوب قصیده تقریه را که
 بسیار روان و دلپذیر افتاده است از
 قطعه خالدیان اقتباس کرده است -
 نیز خالدی منسوبست بسکه خالد که
 نام محلتی بوده است در نیشابور و
 ابوالحسن محمد بن احمد خالدی در
 شمار محدثان بدان منسوبست

خالع با کسر لام بمعنی خرما
 پخته (رسیده) نیز زنی که از شویش
 بمالی که دهد رهد - نیز شتریکه
 برجستن نتواند نیز شتریکه توسنی
 کند وقتی بر او سوار شوند و آن لقب
 حسین بن محمد بن حنظل بن محمد بن
 حسین رانقی است در حقیقه ادیبان و
 لغویان و نجویان و صاحب کتاب الامثال
 و کتاب الاودیة و الجبال و الرمال و
 کتاب صناعة الشعر و شرح شعر ابی
 تمام و متوفی ۳۸۸

خالفی با کسر لام منسوبست
 بخالفه که تیره ایست از قبیله لغم و

حاطب بن ابی بلتعہ خالیفی لخمی صحابی بدایت منسوبست و خالیفه بمعنی گول و کم خرد و نیز خالیفکار است

خالویه با فتح لام و واو در عربی و سکون لام در فارسی و آن مرکبست از دو کلمه خال و ویه و گذشت که خال بمعنی شامه است و نیز برادر مادر و ویه کلمه اعجاب است و با هر دو معنی خال ویه سازد و آن نام نیای ابو عبد الله حسین بن احمد بن خالیویه بن حمدان است معروف باین خالیویه از اعظام لغویان و نحویان و ادیبان و شاگرد سیرانی و ابن درید و نقضویه و صاحب کتاب الجمل در نحو و کتاب الاشتقاق و کتاب لیس و موضوع کتاب اینست که لیس فی کلام العرب کذا و کتاب الال و آل را در دیباچه بیست و پنج قسم بسته است و ائمه اثنی عشر و موالید و وفياتشان را در ضمن نوشته است و کتاب المقصور و الممدود و کتاب المذکر و المؤنث و کتاب اسماء الاسد و در این کتاب با تصد اسم برای شیر نوشته است و کتاب البدیع در قرأت و کتاب اعراب ثلاثین

سوره و شرح مقصوره ابن درید و غیر اینها ابن خالیویه از مردم همدان است و در بغداد کسب دانش کرد و بشام رفت و بآل حمدان پیوست و در حلب بزیست و خود گفت روزی بر سیف الدوله در آمدم گفت اقعده و نگفت اجلس (۱) و دانستم که بر اسرار و درمور ادب احاطت دارد و از اوست در نکوهش صدر نشینان اذا لم یکن صدر المجالس سیدا

فلا خیر فیمن صدرته المجالس و کم قائل مالی رأ یتک راجلا فقلت له من اجل انک فارس و در سال ۳۷۰ در حلب در گذشت

خانی منسوبست بخان لنجان که نام موضعی است در فارس و ابو عبد الله محمد بن احمد بن محمد خانی معروف بمجلی در شمار محدثان و متوفی ۴۲۳ بدان منسوبست

خانیه با کسر نون و فتح بای ایجاد و ابن خانیه کنیت ابو جعفر احمد بن عبد الله بن مهران کرخی است از

(۱) سرش اینست که ادب شناسان بکسیکه ایستاده است گویند اقعده بنشین و بآنکس که خفته و یا در سجده است گویند اجلس

ثقات محدثان امامیه و صاحب کتاب التادیب ابن خانبه از مردم ایران بود و در کرخ بغداد زیستن گرفت و در سال ۲۳۴ در گذشت و باید دانست که خانبه نام نیای او است و هم معرب است اما ریشه آن در فارسی چیست ندانستم خباب بافتح و تشدید باء بمعنی فریبکار و آن نام خباب بن ارت صحابی است که امیر المؤمنین بر قبرش بایستاد و او را ثنا گفت و ضبط ارت گذشت

خباز با فتح و تشدید بمعنی نان پز و آن لقب محمد بن احمد بن حسین بلندی موصلی است در شمار ادیبان و شاعران امامیه و معاصر صاحب ابن هباد و از اوست

متی ما قلت ان السیف امضی
من اللحظات فی قلب الشجی
لقد فعلت جفونک فی فؤادی

کفعل یزید فی آل النبی
و این خباز کنیت مشهور احمد بن حسین بن احمد اربلی موصلی است در شمار لغویان و نحویان و با آنکه نابینا بود از دانش بهره کافی داشت و کتابها پردها خت از جمله کتاب النهایه در لغت و شرح الفیه ابن

معط و در سال ۶۳۷ در گذشت خبایقی بافتح و تخفیف منسوبست بخبایق و آن قریه است در مرو و ابوالحسن علی بن عبدالله خبایقی در شمار صوفیان و محدثان و متوفی ۱۹۵۰ بدان منسوبست

خبیری بافتح و سکون منسوبست بخبر یا قوت گفته که آن شهر کیست در شیراز و نگارنده را گمان آنست که خبر همان خفر باشد و بی نظمی تعریب آنرا گاهی خبر و گاهی خفر کرده است و جمعی از اعلام بدان منسوبند از جمله ابو حکیم عبدالله بن ابراهیم بن عبدالله بن حکیم خبیری در شمار فقیهان و ادیبان و شاگرد ابواسحق شیرازی و شارح حماسه و شارح دیوان بختیاری و شارح چند دیوان دیگر و متوفی ۴۷۳ و از جمله فضل بن حماد خبیری صاحب مسند کبیر و از جمله ابوالعباس فضل بن یحیی بن ابراهیم خبیری صاحب کتاب التلخیص

خبزارزی خباز و آن بدان معنی نان و ارز بره زن عنق بمعنی برنج و خبزارزی نان برنج پز را گویند و آن لقب ابوالقاسم نصر بن

احمد بن نصر بن مأمون بصری است که در مرید بصره نان برنج پخت و با آنکه خواندن و نوشتن ندانست شعر را روان و بدون تکلف نظم کرد و مردم برای شنیدن اشعارش گردش انجمن شدند و ابی لنگک که از شاعران توانای بصره و معاصر او بود نیز با او طرح موانست ریخت و بشنیدن اشعار او رغبتی داشت و از اوست

رأیت الهلال ووجه الحبيب

فكانا هلالين عند النظر

فلم ادر من حيرتى فيهما

هلال السما من هلال القمر

ولولا التورد فى الوجنتين

وما را عنى من سواد الشعر

لكنت اظن الهلال الحبيب

وكنت اظن الحبيب القمر

و نیز از اوست

بات الحبيب منادى

والسكر يصبغ و جنتيه

ثم اغتدى وقد ابتدا

صنع الخمار بمقلتيه

وهبت له عيني الكرى

و تعوضت نظرا اليه

شكر الاحسان الزمان

کهما يساعدهنى عليه
و در سال ۳۱۷ در گذشت و
در ارز پنج لغت دیگر است که جای
نوشتن آن لغت است نه اینجا

خوشانی با فتح اول و ضم
دوم منسوبست بخوشان از قرای
نیشابور و ابوالبرکات نجم الدین محمد
بن موفق بن سعید خوشانی در طبقه
فقیهان شافعی و صاحب کتاب المحيط
در شرح و سیطره شازده مجلد و
متوفی ۵۸۷ بدان منسوبست صلاح
الدین ایوبی و قتی بر مصر استیلا
یافت ابوالبرکات را احترام کرد
و مدرسه که مجاور قبر شافعی بود
عمارت کرد و تدریس آنرا ابوالبرکات
گذاشت

خبیب بر وزن زبیر بمعنی
فریبکار که از اعلام است و خبیبین
بهیغه تشینه عبدالله بن زبیر و برادرش
مصعب است در شعر حمید بن مالک
ارقط

قدنى من نصر الخبیبین قدی

لیس الامام بالشحیح الملعود
وابو خبیب کنیت عبدالله بن زبیر
است و خبیب فرزندان او
خبیصی با فتح اول منسوبست

بخیبص و آن بلو کیست در شرق
 کرمان و ابو بکر خیبصی شارح حاجیه
 مشهور بنام الموشح بدان منسوبست
 ختلانی با فتح و سکون
 منسوبست بختلان و آن قصبه ایست
 در ترکستان نزدیک شهر سمرقند و
 برهان الدین عبدالله ختلانی از مشاهیر
 عرفاء و صاحب کتاب کشف الحجاب
 و شارح کتاب لمعات شیخ فخرالدین
 عراقی و متوفی ۸۹۳ بدان منسوبست
 و از او است

گفتم بشمارم خم زلفینک جا دوش
 یک پیچ به پیچید و غلط کرد شمارم
 ختلی با فتح و سکون منسوبست
 بر خلاف قیاس بختلان و نصر بن محمد
 ختلی در شمار فقیهان حنفی و شارح
 کتاب قدوری و جمعی دیگر از
 دانشمندان بدان منسوبند و باضم اول
 و تشدید تالی مفتوح منسوبست بختل
 و آن شهر است در ما وراء النهر و
 جمعی از محدثان بدان منسوبند

ختن بر وزن حسن بمعنی داماد
 نیز هر کس از طرف زن قرابت داشته
 باشد و آن لقب ابو عبد الله محمد بن
 حسن فقیه شافعی است شارح تلخیص
 و او را از این روی که داماد ابو بکر

اسمعیلی فقیه بود ختن گفتند و ختن
 در سال ۳۸۶ در گذشت

ختنی با ضم اول و فتح دوم
 منسوبست بختن و آن شهر است در
 ترکستان و ابو داود سلیمان بن داود
 بن سلیمان معروف بعبجاج ختنی در
 شمار محدثان بدان منسوبست

ختیل بر وزن زبیر مصغر ختل
 بمعنی فریفتنک و آن نام پدر عبد الله
 بن ختیل لخمی است از اصحاب
 امیر المؤمنین که در صفین شهید
 گردید

ختمی منسوبست بختعم بر
 وزن جعفر و آن نام ختم بن انمار
 است پدر تیره از قبیله معد بن عدنان
 و ابو القاسم عبد الرحمن بن عبد الله
 بن احمد بن اصبع بن حبیب ختمی
 سهیلی اندلسی در طبخه مقرئات و
 لغویان و ادیبان و مفسران و محدثان
 و صاحب کتاب الروض الانف و کتاب
 التعریف و الاعلام بما فی القرآن من
 الاسماء و الاعلام و مسئله السرفی و
 الدجال و مسئله ربه الله و النبی فی
 المنام و شارح جمل نامم و متوفی ۵۸۱
 بدو منسوبست و از او است

((۳۳))

یا من یری ما فی الضمیر ویسمع
 انت الاعد لکل ما یتوقع
 یا من یری رجی للشدائد کلها
 یا من الیه الماشکی و المفزع
 یا من خزائن رزقه فی قول کن
 امنن فان الخیر عندک اجمع
 مالی سوی فقری الیک وسیلة
 فبالافتقار الیک فقری ا دفع
 مالی سوی قرعی لباک حيلة
 فلتن ردت فأی باب اقزع
 ومن الذی ادعو واهتف باسمه
 ان کان فضلك من فقیرک يمنع
 هاشا لفضلك ان تقنطها صیاً
 افضل اجزل و المواهب اوسع
 و خثیم بمعنی شیر است نیز نام

سکوهی

خثیم بر وزن زبیر مصفر خثیم
 بمعنی پهن بینات و ستمبر گو شک از
 اعلام است و نام پدر بیع بن خثیم بن
 هاند بن عبدالله اسدی نوزی تمیمی
 است از اعلام پارسایان و یکی از هشت
 زاهد مشهور است که بیست سال مهر
 سکوت بر لب زد و خاموش ماند و در
 سال ۶۱ و یا ۶۳ در گذشت و قبرش
 در بیرون شهر مشهد مزاری مشهور
 است و خثیمه باز یادتی تا در آخر آن

نیز از اعلام مردان است و نام خثیمه
 بن حارث صحابی

خجندی منسو بست بنخجند
 بروزن بلند و آن نام شهر بست مشهور
 در ترکستان روس در قسمت
 تاجیکستان که اکنون آنرا استالین
 آباد گویند و ضیاء الدین محمود بن
 جلال الدین مسعود خجندی فارسی
 (از ایشروی که بسلامان فارسی نسب
 رساند) و در شمار متکلمان و ادیبان
 و شاعران و شارح کتاب محصول
 فخر رازی بدان منسو بست وی در
 آغاز بدر بارخوارز مشاهیان پیوست
 و سپس از کار کنار گرفت و چندی
 از معاصر امام فخر رازی کسب دانش
 کرد و سپس راه تصوف را رفت و
 بنجم الدین کبری ارادت ورزید و شعر
 فارسی را نیکو نظم کرد و در سال ۶۲۲
 در هرات از جهان برفت و از او است
 شب تا بر وز کار من و روز تا بشب
 نالیدن است از غم تو یا گریستن
 گفتمی ز درد من اگر سستی و بر حقی
 فرق است از فشاندن خون تا گریستن
 روز ندانم چگونه شب کند آنکس
 کز تو امید شب وصال ندارد

* * *

گفتا بهای بوس من آمد هزار جان
 اینهم ز لطف اوست که چندین بهانه کرد
 آتشین با دمر را بستر اگریبی یادت
 می نهی هیچ شب از عشق تو سر بر بالین
 نیز کمال الدین مسعود خجندی
 در طبقه عرفا و شعرای غزلسرا و
 معاصر خواجه حافظ شیرازی و صاحب
 دیوان شعر نزدیک هشت هزار بیت
 کمال در خجند از مادر بزاد و در آغاز
 جوانی آهنگ حج کرد و پس از
 ادای حج بشهر تبریز رسید و در آن
 شهر بزیست تا آنگاه که توفتیمش
 خان تبریز را گرفت ویرا بترکستان
 برد و پس از چهار سال بار دیگر
 کمال خود را بتبریز رسانید و با
 پادشاهان جلایر پیوست و سلطان
 حسین بن اویس جلایر برای او خانه
 ساخت و در سال ۷۹۲ و یا ۸۰۳ در تبریز
 در گذشت و از اوست

ای روشنی از روی تو چشم نگران را
 این روشنی چشم مبادا دگران را
 فرمان خرد بر دل هشیار نویسنده
 حکمی نبود بر سر دیوانه قلم را
 نیست او را دهن اما سخنی ساخته اند
 سخنی ساخته شیرین تر از این نتوان یافت
 هر گل که ز خاک من بروید

عاشق شود ا ر کسی بیو یه
 دوست داران بجز از دوست نخواهند
 ز دوست

که نباشد به از او آنچه از اومی طلبند
 ما خانه خراب صخره گان را
 در دل غم خا نمات نباشد
 یا دوست گزین کمال یا جان
 در خانه نه د و میهمان نباشد
 من نه باختیار خود میروم از قفای او
 کان دو کمان غنبرین میکشدم کشان کشان
 نیز ابو محمود حامد بن خضر
 خجندی در شمار ریاضی دانان و
 راصدان و در سال ۳۶۴ بفرمان فخر
 الدوله دیلمی رصدی شروع کرد و
 آنرا رصد فخری نام نهاد نیز سید نور
 الدین علی بن محمد حسنی خجندی در
 شمار فقیهان و پارسایان امامیه بدان
 منسوبند

خداش با کسر اول بر وزن
 کنار جمع خدش بمعنی خراش - نیز
 نشان زخم پس از بهبودی از اعلام
 است و نام خداش بن سلامه صحابی
 و نام خداش بن ابراهیم کوفیست از
 معدنان خاصه

خدري با ضم و سحكون
 منسوبست بخدره بن عوف پدر تیره

از قبیلہ خزرج و ابو سعید سعد بن
 مالك بن سنان خزرجی صحابی
 مشهور با ابو سعید خدری در شمار
 پارسایان صحابه و در طبقه حفاظ و
 فقیهان بدو منسوبست این قتیبه در
 کتاب الامامة و السیاسة نوشت که در
 وقعه حره ابو سعید در خانه نشست
 و با شورشیان نیا میخت با این وصف
 تنی چند از لشکر شام در خانه او
 رفتند و با آنکه کار کنار گرفتنش را
 ستودند از او با زور چیزی خواستند
 گفت ندارم از او نپندیرفتند و موی
 ریشش را کردند و هم او را بزدند و
 هر آنچه که در خانه او یافتند بغارت
 بردند حتی سیر و حتی يك جفت
 کبوتر و در سال وفات ابو سعید
 سخن با اختلاف کرده اند و از ۷۳ تا
 ۷۵ نوشته اند

خدیج بروزن امیر بمعنی بچه
 ناقه که ناقص و بازودتر از مدت حمل از
 زهد آن آید از اعلام مردان است و نام
 خدیج بن سلامه صحابی و خدیجه با
 زیادتی تا در آخر آن از اعلام زنان
 است و نام خدیجه ام المؤمنین دختر
 خویلد زوجه پیغمبر و اول زنی بود
 که به پیغمبر گریه و ثروت خود را

در راه پیشرفت اسلام در اختیار پیغمبر
 گذاشت و از مجاهدت تا جائی که
 توانست دریغ نکرد و چهار دختر
 بنام فاطمه و زینب و رقیه و ام کلثوم
 و يك پسر بنام قاسم از پیغمبر (ص)
 آورد و در سال ۱۰ در گذشت

خرادینی بافتح اول منسوبست
 بقریه خرا دین از قرای بخارا و ابو
 موسی هرون بن احمد بن هرون
 خرادینی در طبقه حفاظ حدیث و متوفی
 ۳۴۳ بدان منسوبست

خرادینی بافتح اول منسوبست
 بقریه خرا دین از قرای ری و علی بن
 عباس خرا دینی رازی در شمار محدثان
 و صاحب کتاب الآداب و المروآت بدان
 منسوبست و بعضی با جیم آنرا ضبط
 کرده اند و دور نیست با دو صورت
 نام آن قریه را تعریب کرده اند

خراز بافتح و تشدید رای
 بی نقطه و در آخر زای نقطه دار
 آنکس که مهره برشته کشد و فروشد
 و آن لقب جمعی از محدثان و دانشمندان
 است از جمله ابوالحسن عبد الله بن
 محمد بن سفیان خرا در طبقه نحویان
 و شاگرد نعلب و میرد و صاحب کتاب
 المختصر در نحو و کتاب المقصور

والممدود و کتاب معانی القرآن
و کتاب المذکر والمؤنث و متوفی ۳۲۵
و ابن خراز کنیت مشهور ابو عبد الله
محمد بن یحیی بن عبدالعزیز قرطبی
است در شمار فقیهان و نحویان
و متوفی ۳۹۹

خراش با کسر اول بروزن
کنار از اعلام است و بمعنی داغی که
بر شتر نهند نیز سگی که با سگ دیگر
بجنگد و ابو خراش کنیت خویند بن
مره هذلی است در طبقه شعرای
مخضرمین که بیشتر عمر را در جاهلیت
بسربرد و کمتر در اسلام و در دویدن
بر اسب پیش افتاد ابو الفرح اصفهانی
گفت که ابو خراش در عصر جاهلیت
بمکه رفت ولید بن مغیره را دید که
در اسب دوانی خواهد شرکت کند و
اسب برای اینکار آماده کرده است
گفت اگر من در دویدن بر اسبهای تو
پیش افتم مرا چه خواهی داد گفت هر دو
اسب را بتو بخشم ابو خراش بدوید
و اسبان بدویدند و در تک بر اسبان
پیش افتاد و هر دو اسب را از ولید
بستد و ابو خراش در زمان خلافت عمر
در گذشت و خراشه باضم اول بروزن
کشاده بمعنی آنچه از خراشیدن

و تراشیدن بریزد نیز از اعلام است
و ابو خراشه کنیت خفاف بن ندبه است
که عباس بن مرداس سلمی شاعر او
را مخاطب کرده و گفته است
ابا خراشه اما انت ذافر

فان قومی لم یأکلهم الضبع

خرایطی با فتح اول جمع

خریطه و آن کیسه است از چرم و
غیر چرم که چیزها در آن نهند و در
آنها بندند و خرایطی کسی است که
آنها بسازد و آن لقب ابو بکر محمد
بن جعفر بن محمد بن سهل بن شاکر
خرایطی است از مردم سامرا و در
شمار ادیبان و فاضلان و صاحب کتاب
اعتلال القلوب فی اخبار العشاق و
کتاب مکارم الاخلاق و کتاب مساوی
الاخلاق و کتاب قمع الحرص بالقضاء
و کتاب هواتف الجنان و عجیب
ما یحکی عن الکهان و کتاب
القبور و در سال ۳۲۷ در هسقلان
در گذشت

خر باق با کسر و سکون

دلدار بمعنی دراز و نیز تند رفتار
و آن نام خراباق سلمی صحابی
است ملقب به ذوالیابین راوی حدیث
سهو النبی (ص) و او را از جهت درازی

دستش ذوالیدین گفتند و یا از آن روی
 که با هر دو دستش کار کرد
 خر بود با فتح اول و تشدید
 رای بی نقطه مفتوح و ضم بای ابجد
 و سکون و او و در آخر ذال نقطه دار
 نام پدر معروف بن خر بود مکی
 است در شمار ثقات مجددان اسامیه و
 از اصحاب صادقین (ع) و خر بود
 دور نیست معرب خر بود فارسی باشد
 بهمنی شب پره بزرگ نیز هر مرغی
 که شب پرواز کند

خرتنگی منسوبست بخرتنگ
 بر وزن فرسنگ و آن قریه ایست
 نزدیک سمرقند و قبر محمد بن اسمعیل
 بخاری صاحب صحیح معروف در آنجا
 است و ابو منصور غالب بن جبرائیل
 خرتنگی که بخاری در خانه او
 زیست و هم در خانه او بمرد و حکایاتی
 از بخاری نقل کرد بدان منسوبست
 خر جردی با فتح و سکون
 و کسر جیم منسوبست بقریه خر جرد
 از قرای جام مولد عبد الله هاتفی
 جامی خواهر زاده عبد الرحمن
 جامی و ابو بکر احمد بن محمد بن
 اسمعیل خر جردی نقیه و شاگرد ابو بکر
 شاشی و ابو مظفر سمعانی و متوفی

۵۴۳ بدان منسوبست

خر خانی با فتح هر دو خای
 نقطه دار منسوبست بخرخان از قرای
 قومس و ابو جعفر محمد بن ابراهیم
 خر خانی قومسی در طبقه فقیهان
 شافعی بدان منسوبست

خر داذبه با ضم و سکون
 معرب خردادبه (خرداد خوب) نام نیای
 ابو القاسم عبیدالله بن احمد بن
 خردادبه است معروف بابن خردادبه
 در شمار علمای جغرافی و موسیقی و
 تاریخ و صاحب کتاب المسالك و
 الممالك و کتاب ادب السماع و کتاب
 جمهرة انساب الفرس و کتاب اللهو
 و الملهی و کتاب الشراب و کتاب
 الانواء و کتاب الندماء والجلساء و ابن
 خردادبه در نواحی جبل کار دار برید
 (پست) و گرفتن و رساندن خبر بود
 و با معتمد خلیفه عباسی نزدیک و از
 مخصوصان وی بود و در حدود سال
 ۳۰۰ در گذشت و خردادبه نیایش در
 آغاز دین مجوس داشت و بدست
 برامکه دین اسلام را برگزید و بدینسان
 کیش اسلام در دودمانش ماند

خرزاد با ضم و سکون معرب
 خورزاد نام نیای بهزاد بن ابی یعقوب

نجیرمی است و در نجیرمی بیاید و نیز نام پدر حسن بن خرزاذ قمی است در شمار محدثان و صاحب کتاب اسماء رسول الله و کتاب المتعه و علامه حلّی در ابضاح الاشتباه آنرا با ضم خای نقطه دار و تشدید رای بی نقطه مفتوح ضبط کرده است

خرزی با فتح اول و دوم منسوبست بخرز و نیز خرزه بمعنی مهره و خرزی کسی را گویند ~~صکه~~ مهره فروشد و آن لقب عباس بن یزید خرزی است در شمار محدثان

خرشه با فتح اول و دوم و سوم بر وزن طلبه بمعنی مکس از اعلام است و نام خرشه بن حر حارثی صحابی و نام پدر سماک بن خرشه صحابی مشهور خرفی با ضم و سکون منسوبست بخرفه از قرای نصیبین و تقی الدین ابوالعباس احمد بن مبارک بن نوفل نصیبی خرفی در طبقه ادیبان و فقیهان و مقرران و شارح دریدیه و شارح ملحه و صاحب کتابی در احکام و کتابی در عروض و کتابی در خطب و منظومه در فرائض و متوفی ۶۴۴ بدان منسوبست

خرقاء بر وزن صحراء از

نامهای زنان است و نام خرقاء عامریه است از قبیله بنی عامر بن صعصعه که ذوالرمله غیلان بن عقبه شاعر شهیر عرب با او راه تشبیب را سپرد و زیباییها و معاسرت او را شمرد و تا جائی در وصف وی پیش رفت که در حقش گفت تمام الحج این تقف المطایا

علی خرقاء و اضعه اللئام و نیز نام زنی است سیاه اندام که جاروب کشی مسجد پیغمبر (ص) کرد و خرقا زنی را گویند که کم هوش باشد و راه تصرف در کارها را نداند و در مثل است لا تعدم الخرقاء العله خرقا نیز دلیل قضیه را داند کنایت از اینکه حلل حکم از بس زیاد و روشن است زن کم هوش نیز آنها را داند چه جای زیرک و در جائی آن مثل را گویند که عذر کسی را نخواهند پذیرند

خرقانی با فتح اول و دوم منسوبست بخرقان از قرای بسطام و ابوالحسن علی بن جعفر خرقانی در طبقه پیران راه و از مشاهیر عارفان و شاگرد طریقت شیخ ابوالعباس آملی مشهور بقصاب و متوفی ۴۲۵ بدان منسوبست و از اوست

اسرار ازل رانه تو دانی و نه من
 این حرف معمانه تو خوانی و نه من
 هست از پس پرده گفتگوی من و تو
 چون پرده بیفتد نه تو مانده و نه من
 آن دوست ~~که~~ دیدنش بیاراید چشم
 بی دیدنش از گریه نیاساید چشم
 ما را ز برای دیدنش باید چشم
 گر دوست نبیند بچه کار آید چشم
 و خرقان بافتح و سکون از
 قرای سمر قند است و ابوالفتح احمد
 بن حسین بن عبدالرحمن خرقانی شاشی
 در طبقه ادیبان و متوفی ۵۰۵ بدان
 منسوبست

خرقه با کسر و سکون از
 نامهای مردان است از جمله
 نام خرقه بن نباته بن زید بن
 عمر و بن عبد مناة کلبی در طبقه
 شمرای اسلامی و متوفی ۱۱۵ خرقه
 باامیدی که بمطای حرب بن خالد بن
 یزید بن معاویه داشت خود را بدمشق
 رسانید اما حرب او را بدش نتوانست
 و خرقه او را با این دو شعر بنکوهید
 کانی و نضوی عند حرب بن خالد
 من الجوع ذئبا قفرة علزات
 و بیانت حلینا جفوة ما نعجبها
 و بتنا نقاسی لیلۃ ککثمان

و خرقه بمعنی گله ملخ و نیز
 پاره جامه است و خرقه با فتح خا و
 کسر رای بی نقطه از اعلام زنان است
 بمعنی زبرک و هوشمند و نام دختر
 نعمان بن مند ر است از ملوک حیره
 که بر سعد بن وقاص از آن پس که
 امیر قادیسیه گردید با کنیزانش در
 آمد حالیکه در جامه کنیزانش بود
 و از کنیزانش شناخته نشد سعد پرسید
 خرقه کدا مین زن است گفتند این
 سعد گفت آیا خرقه توئی گفت آری
 و چرا مکرر پرسیدی آری این دنیا
 است که بریک حال نیاید و مردمش
 را گاهی زیر و گاهی بالا برد و ما پیش
 از تو ملوک اینسرزمین بودیم و خراج
 آن بما رسید و مردمش فرمان ما را
 کردن گرفتند اما آن دولت نیاید
 و اکنون چنینم که مرا بینی و
 دنیا چنانست که وصف کردم آنگاه
 خواند

فینا نسوس الناس والامر امرنا
 اذا نحن فیهم سوقة نتنصف
 فاف ل دنیا لایدوم سرورها
 تقلب تارات بنا و تصرف
 سعد گفت عد بن زید امیر اد
 گویا این منظره را نگریست که

گفت

ان للدهر صولة فا حذرنها
 لا تبين قدا امننت الشرورا
 قد يبيت الفتى معافى فيزري
 ولقد كانت آمنة مسرورا
 آنگاه خرقه را بجایزتی نواخت
 خرقه گفت دعایی که ملوک یکدیگر
 را کنند ترا ~~کنم~~ مبادا حاجت
 بنا کس افتد و مبادا کریم جز بر تو
 اظهار حاجت کند و زنان حیره وقتی
 از خرقه پرسیدند امیر با توجه کرد
 گفت کریم کریم را نوازد

حاط لی ذمتی و اکرم وجهی

انما یکرم الکریم کریم
 خرقی با فتح اول و دوم
 منسوبست بخرق و آن قریه ایست از
 قرای مرو و شمس الدین ابوبکر
 احمد بن ابی بشر خرقی مروزی در شمار
 ریاضی دانان و صاحب کتاب التبصره
 در هیئت و متوفی ۵۳۳ بدان منسوبست
 و خرقی با کسر اول و فتح دوم جمع
 خرقه کسی است که پاره های جامه
 فروشد و ابن خلکان در ذیل ترجمت
 ابوالقاسم عمر بن ابی علی حسین بن
 عبدالله بن احمد خرقی از اعیان فقیهان
 حنبلی و متوفی ۳۳۴ خرقی را در

مورد صاحب ترجمت لقب دانسته است
 از آنروی که پیشه پاره جامه فروشی
 داشته امانکارنده را چنین بنظر رسد
 که ابن خلکان را مبنی دارفته است
 و درست همان نسبت اول است

خرکنی با فتح اول و سکون
 دوم و فتح سوم منسوبست بخرکن
 و آن از قرای نیشابور است و ابو
 عبدالله محمد بن حمویه خرکنی
 نیشابوری در شمار محدثان بدان
 منسوبست

خرگوشی با فتح اول و سکون
 دوم منسوبست بخرگوش و آن نام
 معلنی بوده است در نیشابور و ابو
 سعد عبد الملک بن محمد نیشابوری
 خرگوشی در طبقه حفاظ حدیث و
 صاحب کتاب دلائل النبوة و کتاب
 الزهد و کتاب شرف المصطفی و
 متوفی ۴۰۶ بدان منسوبست خرگوشی
 در شمار حفاظی است که برای فرا
 گرفتن حدیث رحلتها کرد و بمراق
 و حجاز و دیار مصر رفت و مشایخ
 بسیاری بدید و هم در راه زهد پزشکی
 افتاد و وعظش نیز نیکو بود و مردم
 را فایده رسانید و چندی نیز مجاررت
 کعبه را برگزید و در پایان به نیشابور

برگشت و در آنجا بزیت و هم در آنجا در گذشت
 خرنق با کسر اول و سکون
 دوم و فتح نون بمعنی بچه خرگوش
 نیز خرگوش جوان نام زنیست شاعر
 در عرب و لقب سعید بن ثابت انصاری
 است و خرنقا با زیادتی الف در آخر
 آن و صف عمر بن حسین است
 موصوف به غلام ابن خرنقا در شمار
 مشاهیر خطاطان و در خط پیرو
 طریقت علی بن هلال معروف باین
 بواب بود و در سال ۵۵۲ در گذشت
 خروف بر وزن کبود بمعنی
 بره که گیاه خوردن تواند نیز کره
 اسب شش ماهه یا هفت ماهه و آن نام
 نیای نظام الدین ابو الحسن علی بن
 محمد بن یوسف بن خروف اندلسی است
 معروف با بن خروف در طبقه اعلام
 نعوین و شارح کتاب سیبویه و شارح
 کتاب جمل و صاحب کتابی در فرائض
 و متوفی ۶۱۰ این خروف شهری را
 برای زیستن و خانه ابر برای آرمیدن
 اختیار نکرد بلکه در کاروانسراها
 زیستن گرفت و همسری برای خود
 نگزید و آمیزش بدی با مردم داشت و
 در پایان عمر دیوانه شد و با عورت باز

در بازار هارفت و در اشبیلیه در گذشت
 خریم بر وزن زبیر بمعنی
 سوراخ بینیک نام خریم بن فاتک اسدی
 صحابی است
 خریمی با ضبط پیش منسوبست
 بخریم بن عمرو که او را خریم الناعم
 گفتند و خریمی عجمی و از مردم سفد
 بود و پیوندی با خریم نداشت جز اینکه
 غلام او بود و بخریمی شهره گردید و
 خریمی ابو یعقوب اسحاق بن حسان
 سفدی است در طبقه شاعران و خود
 گفته است

انی امرؤ من سراة السفد البسنی

عرق الاعاجم جلد اطیب الخیر
 خریمی بمحمد بن منصور بن زیاد
 کاتب برامکه پیوست و قصایدی در
 مدیحت وی نظم کرد و پس از مرگش
 قصیدتی در مرثیت او برشته کشید اما
 پیاپی مدیحتهائی که گفته بود نرسید
 گفتند این فا صله از چیست گفت
 مدیحت را با امید گفتم و مرثیت را
 بوفای هر ذر وفا داری با امید واری
 نرسد و هم در پایان عمر کور گردید
 و در آن باره گفت

فان تک عینی خیا نورها

فکم قبلها نور عین خیا

فلم یعم قلبی و لیکنما
اری نور عینی الیه سری
فا سرج فیہ الی نورہ
سراجاً من العلم یشفی العمی
و این مضمون را از شعر
عبد الله بن عباس بن عبد المطلب
گرفته جایی که در نا بینائی خود
گفته است

ان یا خدا لله من عینی نورهما
ففی لسانی و قلبی منهما نور
قلبی ذکی و عقلی غیر ذی دخل
وفی فمی صام کالسیف ما نور
و اشعار خربمی همه روان و دارای
لطف و گوارش است

خریت با کسر و تشدید رای
بی نقطه بر وزن سکین بمعنی راهنمای
زیرک نام خریث بن راشد ناجی
صحابی است

خزاز با فتح و تشدید خزدوز
و خز فروش را گویند و آن لقب
جمعی است از جمله ابوالقاسم علی بن
محمد بن علی خزاز قمی در شمار
نقات معدنان و صاحب کتاب کفایة
الانرفی النصوص علی الائمة الاثنی
عشر و از جمله ابوجعفر احمد بن
حارث بن مبارک خزاز در طبقه ادیبان

و مورخان و صاحب کتاب المسالك و
الممالک و کتاب اسماء الخلفاء و کتابهم
و الصحابه و کتاب مغازی البحر فی
دولة بنی هاشم و ذکر ابی حفص
صاحب اقریطش (جزیره کرت از
جزائر دریای مدیترانه) و کتاب القبائل
و کتاب الاشراف و کتاب ابناء السراری
(کنیز زادگان چه سراری کنیزانی
باشند که همچون زنان آزاد ایشان را
خانه دهند و از ایشان تمتع گیرند)
و کتاب نوادر الشعراء و کتاب مغازی
النبی و سرایاه و از واجه و غیر اینها و
در سال ۲۵۲ در بغداد در گذشت

خزاعی با ضم اول منسوبست
بخزاعه که تیره ایست از قبیلہ ازد و از
این تیره است جمال الدین ابوالفتوح
حسین بن علی بن محمد بن احمد
خزاعی رازی از اصحاب مشران و
و معدنان و ادیبان و صاحب کتاب
روض الجنان فی تفسیر القرآن و کتاب
روح الالباب فی شرح الشهاب فی
الفتوح تفسیر روض الجنان را در
و با سبب کئی پنجه روان نوشت و
عبارات را با آنکه بیشتر در ترجمت
گفتارهای مفسران است که تفسیرهای
خود را بر بی پرداخته اند آسان و

بدون پیچیدگی و پوشیدگی آورد و از این رهگذر بزبان فارسی بخصوص در تفسیر که در شمار علوم است نیرو داد و نیز از این تیره است دعبل بن علی خزاعی شاعر شهیر عرب که در دعبل بیابد و نیز محمد بن محمود بن منصور بوسنجی خزاعی معروف بابن ابی الازهر در طبقه اخبار یاسان (مورخان) و صاحب کتاب الهرج و المرج در اخبار مستعین و معتز عباسی و کتاب اخبار عقلاء المجانبین و کتاب اخبار قدماء البلغاء و متوفی ۳۲۵

خز امه با کسر بر وزن کناره بمعنی حلقه موئن که در بینی شتر کنند و حلقه گوهرین که زنان بر بینی آویزند و تسمه که بدان نعل را بر پا بندند از اعلام است و نام چند تن صحابی و خزام با فتح و تشدید کسی است که خزامه بفروشد

خزرجی منسوبست بخزرج بر وزن جعفر بدر قبیله بزرگ در مدینه و یکی از دو قبیله انصار و باین قبیله بسیاری از صحابه و دانشمندان پیوندند از جمله سعید بن اوس بن ثابت بن بشیر بن قیس بن زید بن نعمان بن مالک بن نعلبه بن کعب بن خزرج

خزرجی بصری مشهور با بوزید انصاری در شمار امامان ادب و شاکرد ابو عمرو بن علاء و استاد ابو عبید قاسم بن سلام و عمرو بن عبید و ابو العیناء و ابو حاتم سجستانی و عمر بن شبه و رؤبه بن عجاج و غیر اینان و صاحب کتاب بیوتات العرب و کتاب الامثال و کتاب غریب الاسماء و کتاب اللغات و کتاب اللامات و کتاب المنطق و کتاب النوادر و کتاب المقتضب و غیر اینها ابو زید مورداستایش دانشمند آن عصر خود بود سیبویه او را نقه گفت (نقه کسی است که دل بخبری که دهد آرام گیرد) و سفیان نوری نقه تر و اصمعی سرور ویش را بوسید و گفت بیست سال است که ابو زید آموزگار ما است و ابو زید در ۹۳ سالگی در بصره سال ۲۱۴ در گذشت و از جمله عبدالوهاب بن ابراهیم بن عبدالوهاب خزرجی زنجانی در شمار ادیبان و نحویان و صرفیان و صاحب کتاب الهادی و شرح آن و از پرداختن آن سال ۶۵۴ فراغت یافت و چار بردی از شرح کتاب الهادی در شرح شافیه فراوان نقل کرده است و نیز کتاب التصریف و چند کتاب دیگر در عروض

وقافیہ و از جمله موفق الدین ابو العباس احمد بن قاسم بن خلیفہ خزرجی شافعی معروف بابن ابی اصیبعہ (۱) در طبقہ منجمان و ریاضی دانان و طبیبان و ادیبان و صاحب کتاب عیون الانباء فی طبقات الاطباء و کتاب اصابۃ المنجمین و کتاب حکایات الاطباء فی علاجات الادواء و کتاب معالم الامم فی اخبار ذوی الحکم و کتاب الادویۃ المرکبہ ابن ابی اصیبعہ بیشتر در مصر زیست و چندی در بیمارستان قاهرہ بکار معالجت بیماران پرداخت و در سال ۶۶۸ در گذشت

خزعل بر وزن جعفر بمعنی گفتار از اعلام است و نام ابو محمد خزعل بن عسگر بن خلیل شیبانی است در شمار ادیبان و نحویان و بر نظم شعر نیز توانا بود و حافظ عطار گفت از نظمش خواندن خواند ستم بیداهت این بیت را خواند
 یقولون انشدنا من الشعر قطمة
 فقلت امثلی ینشد السادة الشعرا
 ومن کان مثلی فی الحضیض محله

(۱) اصیبعہ باضم اول و فتح دوم و سکون سوم و کسر چہا رم و فتح پنجم و در آخر ها مصفرا صبعہ بمعنی انگشتک و ندانسم نیای اورا از چه روی ابی اصیبعہ گفتند

اینشد شعراً من علا قدره الشعری و در سال ۶۲۳ در گذشت
 خزیمہ بروزن جہینہ از اعلام است و نام خزیمہ بن ثابت اوسی صحابی و در ذوالشہادتین بیاید و ابن خزیمہ کنیت مشہور ابو بکر محمد بن اسحاق بن خزیمہ سلمی نیشابوری است در طبقہ حفاظ حدیث و صاحب مصنفات بسیار و متولد ۲۲۳ این خزیمہ از اسحاق بن راہویہ حدیث کرد و مشایخ بسیاری را بدید و ریاست و امامت خراسان بدو منتہی گردید

خسرو جردی منسوبست بخسرو جرد از قرای بیہقی نیشابور و ابو بکر احمد بن حسین بن علی خسرو جردی بیہقی شافعی صاحب کتاب السنن الکبیر و غیر آن و متوفی ۵۸۱ بدان منسوبست خسرو جردی در نشر مذهب شافعی بجائی رسید کہ امام الحرمین گفت شافعی را بر گردن ہمہ پیروان خود منت است مگر خسرو جردی کہ بر گردن شافعی منت تمام است
 گردن هر شافعی منت تمام است

خشاب با فتح و کشید بمعنی چوب فروش نام نیای ابو محمد عبدالله بن احمد بن احمد بن عبدالله

بن عمر بن خشاب بغدادی است مشهور با بن خشاب در طبقه ادیبان و نعویمان و مفسران و معدنان و حاسبان و فیلسوفان جز اینکه فن ادبش بر دیگر فنونش چربید و در شمار اعظام ادیبان و معربان گردید و از اوست شرح جمل و شرح لمع ورد بر این بابشاه در شرح جمل ورد بر خطیب تبریزی در تهذیب اصلاح المنطق ورد بر حریری در مقامات و غیر اینها و متوفی ۵۶۷ گویند این خشاب با آنهمه مایه دانش تنک نظر بود و جامه اش شوخگین و بزند گاهی بست دلیند و با عامه در کوی و برزن نشست و شطرنج بازی کرد و در حلقه با زیگران و شهبده بازان بیاستاد و با زیگری بوزینگان و خرسان را نگر بست و بسیار مزا حگر بود و عمامه که بر سر بست از سر نیفکند تا پاره پاره گردید و از شدت کثافت و پلیدی رنگ آن سیاه نمود و زرق پرندگان بر آن افتاد و آنرا نزدود و در تمامت عمر زن نگرفت و بهنگام خریدن کتاب فروشنده را غافل گیر کرد و ورقی از کتاب کند و بیپا نه تا تمام بودن کتاب آنرا بیپای کم

خرید و کتاب عاریت را بعذر اینکه در میان کتابها است و نتوانم آنرا جست رد نکرد و کتب بسیاری فراهم کرد و بر دانشجویان و قف کرد - نیز خشاب لقب حجاج بن ر فاعه کوفی است در شمار معدنان امامیه خشاف بافتح و تشدید بمعنی راهنمای قوم نیز کسیکه بشب رود نام خشاف کوفی است صاحب کتابی در لغت و متوفی ۱۷۵

خشخاش بافتح و سکون بمعنی ثمر کو کنار - نیز گروه مردم با سلاح نام خشخاش بن حارث صحابی است و ابوالعشخاش کنیت شاعر است خشم بر وزن جعفر بمعنی گروه مکس انگبین نیز سردار مکس انگبین نام خشم بن حرث بن منذر صحابی است

خشکناجه با ضم و سکون معرب خشکنانک است و آن لقب ابوالحسن علی بن وصیف بغدادیست در شمار کاتبان و بلیغان و دوست ابن ندیم و صاحب کتاب النشر الموصول بالنظم و کتاب صناعة البلاغة و کتاب الفوائد و دیوان شعر و در موصل در گذشت و بعضی بجای خشکناجه

خشکنا که ضبط کرده اند مانند خود
ابن ندیم و این اثر آشفتمگی و بی
نظمی تعریب است

خشینی باضم اول و فتح دوم
منسو بست بر خلاف قیاس بخشین بن نمر
پدر تیره از عرب و محمد بن حارث
خشینی اندلسی در طنقه فقیهان
و محدثان و مورخان و صاحب کتاب
اخبار القضاة بالاندلس و کتاب اخبار
الفقهاء و المحدثین و کتاب الاتفاق
والاختلاف لمالك بن انس و اصحابه
و غیر اینها و متوفی در حدود ۳۳۰ و
ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن ثعلبة
بن زید خشینی قرطبی در شمار شاعران
و ادیبان و محدثان و متوفی ۲۸۶ و غیر
اینان از اعلام بدو منسوبند

خشوعی باضم اول و دوم
منسو بست بخشوع بمعنی فروتنی و
خشوعی کسی را گویند که بمعنی
خشوع پیوند رساند و آن لقب ابو
طاهر بر کات بن ابراهیم خشوعی
است و در فرشی بیاید و او را خشوعی
از آن روی گفتند که در هنگام نماز
خاشع بود و هم در محراب از دنیا
رفت و دودمان او را خشوعیین گویند
خشینی باضم اول و فتح دوم

منسو بست بخشین بن نمر پدر تیره از
قبیله قضاعه و جرهم خشینی صحابی
بدو منسو بست و نیز در نسبت خشینی آید
با حذف یا از آن چنانچه گذشت و جمعی
از تابعان و محدثان بدو نسبت رسانند
خصاف بافتح و تشدید بمعنی
نعل دوز نیز کسی که بسیار دروغ گوید
و آن لقب ابو بکر احمد بن عمر بن
مهیر شیبانی است در شمار علمای حنفی
و صاحب کتاب الخراج و این کتاب
را برای المهتدی بالله خلیفه عباسی
نوشت و در سال ۲۶۱ در گذشت

خصیب بر وزن امیر بمعنی زمین
پر گیاه نیز مردی که خیرش بسیار
باشد از اعلام است و نام نیای احمد بن
اسمعیل بن ابراهیم بن خصیب انباری
است معروف بازن خصیب در شمار
ادیبان و شاعران و کاتبان و خود کاتب
عبدالله بن عبدالله بن طاهر بود و با
این معتز پیوند نامه نگاری داشت و
نامه های شکفت وی را فرستاد و
شکفت جوابهای نامه ها از او
کرد و هم دیوان در کمال پرداخت
کتاب الطبیخ و کتاب طبقات الکتاب
و کتاب اسما و الجموع المنقول
من الرقاع و این کتاب شامل

موضوعهائی است که از دانشمندان شنیده و یا از ایشان دیده است و کتاب صفة النفس و کتاب رسائل که بدوستان و برادران خود نوشته است سال وفاتش بنظر نرسید

خصی باضم اول و کسر صاد مشدد منسوبست بخصانیز باصاد مشدد و آن از قرای دجیل است و ابوالحسن علی بن محمد خصی در شمار مقرران و متوفی ۶۱۸ بدان منسوبست

خضراوی با فتح و سکون منسوبست بجزیره خضراء اندلس و ابو عبد الله محمد بن یحیی بن هشام خضراوی اندلسی خزرجی انصاری از پیشوایان ادب و استاد شلو بین و صاحب کتاب فصل المقال فی ابنیة الافعال و کتاب المسائل النخب و کتاب الافصاح بفوائد الايضاح و کتاب الاقتراح فی تلخیص الايضاح و کتاب غرر الاصباح فی شرح ابیات الايضاح و غیر اینها و متوفی ۶۴۶ و ابوالحکم حسن بن عبدالرحمن بن عبد الرحیم خضراوی نیز در طبقه نحویان و ادیبان رشاگرد ابن عصفور و صاحب کتاب المفید فی اوزان الرجز و القصید و کتاب الاغراب فی اسرار

الحركات فی الاعراب بدان منسوبند خضری با ضم و سکون منسوبست بخضربه معنی سبز پدر تیره از عرب و از این تیره است حکم بن معمر بن قنبر بن جعاش بن سلمة بن ثعلبة بن مالک بن طریف بن محارب خضری در طبقه شعرای اسلامی و در ذیل ضبط جعاش و جعدر ترجمتی کوتاه از او کردم این شاعر نیز نیروی خود را بر نظم شعر در نکوهشگری بکار برد و رماح بن ابرد معروف باین میاده راهدف کرد و روز گاری دراز بکدیگر راهجو کردند و نکوهیدند تا آنگاه که ابن میاده بکار نکوهیده خود پایان داد و از خضری نیز خواست که بصلح گراید و خضری هم پذیرفت و باین ترتیب میا نشان سازش افتاد و آن آتشی را که مدتی میان آن دو شاعر شراره پاهی کرد و بجان دو قبیله افتاد از سخن کوتاهی که میا نشان رفت مایه گرفت و داستانش اینست که خضری در محراب مسجد پیغمبر (ص) برای مردمی که گردش انجمن بودند قصیده خود را خواند بدین مطلع امن الدیار کانه لم تعمر بین الکناس و بین برق محجر

تا باین شهر رسید در وصف ابر
یا صاحبی الم تشیما با رقاً
نضح الصراد به نهضب المنهر
قدبت ارقبه و بات مصداً
نهض المقید فی الدهاس الموقر
ابن میاده گفت فصیده سرا تو
کیستی گفت حکم بن معمر خضری
گفت تو از خاندان ناموران نیستی
و از ریشه شعر روئیدن نگرفتی گفت
بر چه چیز شعر من عیب گرفتی گفت
ادهست و او قرت (۱) ابر را با بار
سنگین بیابان هموار بردی پرسید
تو کیستی گفت ابن میاده چرا
از پیوند پدر جدا گشتی و بمادر شتر
چرانت پیوستی و اما ادھاس و ایقارم
از آنست که من از شهرم نان خوردن
نخواستم و هر گاه مهر خا موشی بر
لب نهی ترا بهتر باشد و از همان
مجلس نکوهش بیکدیگر با ریدند
و با معادات و مهاجرات از هم جدا گشتند
سال وفاتش بنظر نرسید

خضرمی با کسر و سکون
منسوبست بخضرم قبیله که در شام
(۱) یعنی بکنان هموار رفتی و با بار سنگین
رفتن گرفتی و ابن میاده از همین دو جمله
در یافت که فصیده سرا یا بان نشین است
و با ناموران پیوند نرساند

زیستن گرفتند نیز منسوبست بخضرمه
که شهر بست در یمامه و خضر میون
از محدثان به قبیله منسوبند
خضیب بروزن امیر نام
خضیب بن عبدالرحمن وابشی زاهد
کوفیست از محدثان اما میه و خضیب
بمعنی رنگین است

خضیر بروزن ز بیر بمعنی
سبزک از اعلام است و نام پدر بریر بن
خضیر همدانی مشرقی در شمار شهیدان
کربلا

خضیری با ضبط پیش منسوبست
بخضیر به که نام محلی بوده است
در شرقی بغداد نزدیک قبر ابوحنیفه
و اسمعیل بن علی خضیری در شمار
ادیبان و فاضلان و شاعران و صاحب
تصانیف و رسائل و دیوان شعر و متوفی
۳۰۶ بدان منسوبست و اما ابو بکر
بن ناصر الدین محمد بن سابق الدین
ابو بکر خضیری سیوطی در طبقه
ادیبان و مقرران و صاحب کتابی در
قرآت و کتابی در مناجات توکل و
غیر اینها و متوفی ۸۵۵ منسوبست
بخضیر نام نیای خود به بمکان
و محتمل است وی خضری باشد چه
نام نیای پنجم او خضر بن نجم الدین

است و زیادتی یا در آن از تصرف
و یا اشتباه رو نویسان کتاب باشد
خطاب بافتح و تشدید آنکس
که بسیار خطبه خواند نیز آنکس
که بسیار در کار زنت گرفتن باشد
و خطبه با ضم اول سخن بوعظ و
اند رز کردنست و خطبه با کسر آن
زنت خواستن و باد و شیزه برای
زناشوئی سخن کردنست و خطاب از
اعلام است و ابوالخطاب کنیت محمد
بن مقلاص اسدی کوفیست رئیس فرقه
خطابی از فرق غالیان شیعه که پیروان
خود را بالو هیت میبران و امامان خوانند و
گفت الو هیت فروغیست در نبوت و نبوت
فروغیست در امامت و عیسی بن منصور
عباسی او را برای فساد عقیدتش کشت
خطابی باضبط پیش منسوبست
بن خطاب پدر عمر خلیفه دوم و از آن
پیوند است ابوسلیمان حمد بن محمد بن
ابراهیم خطابی بستی در طبقه فقیهان
و شاعران و محدثان و ادیبان و صاحب
کتاب غریب الحدیث و کتاب اعلام
السنن در شرح صحیح بخاری و کتاب
معالم السنن در شرح سنن ابو داود
و کتاب اصلاح غلط المحدثین و کتاب
العزله و کتاب شأ ن الدعاء و کتاب

الشجاج و غیر اینها و متوفی ۳۸۸
و از نظم او است
تسامح و لا تستوف حقاك كله
و ابق فلم يستقص قط کریم
ولا تغل فی شئی من الامر و اقتصد
کلا طرفی فی قصد الامور ذمیم
و در مقایسه کزند رسان درندگان
با کزند رسان آدمیان گفته و بسیار
حکیمانه گفته است
شر السباع الضواری دونه و زر
والناس شرهم ما دونه و زر
کم معشر سلموا لم يؤذهم سبع
و ما تری بشرأ لم تؤذ به بشر
نیز در وصف مدارات و ترغیب
بان گفته است
ما دمت حياً فدار الناس حکلمهم
فا نما انت فی دار المدا رات
من بدرداری و من لم بدرسوف بری
عما قليل ندیماً للندامات
و باید دانست که خطابی بزید بن خطاب
پیوند رساننده با برادرش عمر بن خطاب
خطاط بافتح و تشدید بمعنی
بسیار نویس امادر این معنی کمتر و
در خوشنویس بیشتر بکار رفته است
تا جائیکه هر جا خطاط گویند مقصود
زیبا نویس است و از مشاهیر خطاطان

ابو علی محمد بن علی بن مقله است که خود نیز خط نسخ را ابتکار کرد و در مقله بیاید نیز حسن بن حسین بن علی فارسی کاتب دیوان عضد الدوله مبتکر خط تعلیق امالین خط از حدود مراسلات تجاوز نکرد و بخط ترسل معروف گشت زیرا بسیار پیچیده بود و کار را بر نویسنده دشوار ساخت نیز خواجه میر علی تبریزی که خط نستعلیق را ابتکار کرد و آنرا مانند خط نسخ در تحت قاعده بیرون آورد و میر علی حسینی مروی خطاط شهیر و متوفی ۹۴۰ آنرا تکمیل کرد نیز مرتضی قلیخان شاملو حاکم هرات خط شکسته را ابداع کرد و در هر رشته خطاطان ناموری ظهور کردند

خطامی با ضم و تخفیف منسوبست به خطامه که پدر تیره ایست از قبیل طای و ما زن طائی خطامی که در سلك صحابه منضم است بدو منسوبست

خطفی بافتح اول و دوم و کسر سوم لقب حذیفه بن زید بن مسلمه است نیای جریر بن عطیه شاعر شهیر عرب و او را خطفی از ایشروی گفتند

که در شعرش خطف را بکار برده بود و شعرش اینست
یرفعن باللیل اذا ما اسدفا
اعناق جنات دهاقا رجفا
وعتقا یا تی الرسیم خطفا
و بسیاری از شاعران عرب از الفاضلی که در اشعار خود بکار گرفتند القا بمنت شدند مانند مرقش و متلمس و مزدور و غیر اینان و خطف بمعنی جستن است و برق خا طف بمعنی برق جهان

خطی بافتح و تشدید منسوبست بخط و آن نام بخشی است در بحرین که قطیف و قطر و عقیر در آن بخش افتاده اند و نیز هابی خطی منسوب باین بخش است و ابو البحر جعفر بن محمد بن حسن بن علی بن فاضل بن عبد الامام خطی بحرانی در شمار ادیبان و شاعران فاضلان بدان منسوبست

خطیب بر وزن امیر بمعنی خطبه خوان آنکس که مردی را خطبه دهد و راه درست را بگوید و فن خطابه را از دیر زمان میان ادو ام کار فرما بوده و خطیبان ناموری میان همه طوایف ظهور کرده اند و در دین اسلام از

آن روی که پغمبر (ص) خود بخطبه خواندن پرداخت و در بعضی موارد آنرا فریضه گردمانند خطبه خواندن در نماز جمعہ و عیدین فن خطابه پیشرفت شایانی کرد و خطیبان توانائی ظہور کردند و هر گاہ کتبی که در خطب دانشمندان پرداخته اند یکجا فراهم آید دانسته گردد که خطابه چه اندازه در اسلام پیش از سایر ملل پیش رفته است و از آنپان جمعی با لقب خطیب شهره اند مانند ابوبکر احمد بن علی بن ثابت بن احمد بغدادی شافعی معروف بخطیب بغداد که در روزهای جمعہ و اعیاد در جامع بغداد خطبه خواند و بی از اعیان حفاظ حدیث است و صاحب کتاب تاریخ بغداد که در چهارده مجلد بچاپ رسیده است و کتاب الکفایه فی قوانین الروایه و کتاب الجامع لاداب الشیخ والسماع و غیر اینها و متوفی ۶۶۴ خطیب بغداد آهنگش خوش و بانگش رسا و خطش زیبا بود و در فتنه ارسلان ترکی که بر خلیفه عباسی خروج کرد از بغداد بیرون رفت و در دمشق زیست و باز ببغداد برگشت و در پایان عمر نابینا گردید و مانند ابوالمعالی محمد بن

عبدالرحمن بن عمر بن احمد شافعی معروف بخطیب دمشق که در جامع طولون دمشق خطبه خواند و بخطیب شهره گردید و در علوم عربیت با رع بود و از اوست کتاب تلخیص الافتاح که تفتازانی آنرا دو شرح کرد یکی مطول و دیگری مختصر و کتاب الايضاح فی فنون الافصاح و متوفی ۷۳۹ و مانند محمد بن اسمعیل بن نباته معروف بخطیب مصری که در نباته بیاید و مانند ابواسحق ابراهیم بن منصور شافعی مصری که بخطیب عراقی مشهور است از آن روی که چندی در بغداد زیست اما در جامع مصر خطبه خواند و کتاب المہذب ابواسحق شیرازی را شرح کرد و در سال ۵۹۶ در گذشت و مانند فرزندش ابومحمد عبدالحکم که پس از پدر منصب خطابه خواندن یافت و در انشاء خطب و رسائل توانا بود و شعر را نیز نیکو نظم کرد و از اوست قامت تطالبنی بلؤلؤ نعرها
 امارات عینی تجود بدرها
 وتبسمت عجبا فقلت لصاحبی
 هذا الذی اتهمت به فی نعرها
 و در سال ۶۱۳ در گذشت و مانند

نهاد و با این وصف در مدرسه نظامیه بغداد تدریس کرد و آوازه فضلش در آفاق پیچید و پیشوای ادب در عصر خود گردید

خفاجه بروزن صحابه از اعلام

است و نام نیای ابو اسحق ابراهیم بن ابی الفتح بن عبدالله بن خفاجه اندلسی است معر وف با بن خفاجه در طبقه شاعران نیکو پرداز و صاحب دیوان شعر و متوفی ۵۳۳ و از اوست

مالمعدار کانت و جهك قبله

قد خط فيه من الدجی معرا با

واری الشباب و کان لیس بخاشع

قد خرفیه را کما و انا با

ولقد علمت بکون نقرک بارقا

ان سوف یرجی للمعدار سعابا

خفاجی باضبط پیش منسوبست

بنخفاجه که تیره از قبیله بنی عامرند

و از این تیره است ابو محمد عبدالله بن

محمد بن سنان خفاجی معروف با بن

سنان در طبقه ادیبان و شاعران و

صاحب کتاب سر الفصاحه در ادب و

از نظم او است

یا لمة کفرت و فی افواهها

القران فیہ شانها و رشادها

اعلی المنا بر تعلقون بسیه

شمس الدین محمد بن یوسف شافعی معر وف بخطیب جزری که در جامع طولون خطبه خواند و در صناعت اعراب و ادب تدریسی داشت و بر نظم شعر مهارتی و از او است شرح الفیه ابن مالک و شرح تحصیل و شرح منهاج بیضاوی و دیوان خطب و دیوان شعر و متوفی ۷۱۱ و مانند خطیب حصفکی و در حصفکی گذشت و غیر اینان و اما ابو زکریا یحیی بن علی بن محمد بن حسن بن بسطام شیبانی معروف بخطیب تبریزی را ندانستم از چه روی خطیب گفتند و سیوطی در بغیة الوعات گفته خطیب بوی گفتن محض پندار است یعنی خطیب بمعنی درست آن نبود وی در سلك مشاهیر ادیبان و اعظم لغویان منظوم است و شاگرد ابوالعلاء معری و عبد القاهر جرجانی و شارح سقط الزند معری و شارح مفضلیات و شارح دیوان متنبی و شارح دریدیه و شارح لمع ابن جنی و شارح حماسه ابو تمام و صاحب کتاب الکافی در عروض و قوافی و کتاب مقاتل الفرسان و غیر اینها و متوفی ۵۰۲ گویند وی پیوسته باده نوشید و حریر پوشید و عمامه زردوز بر سر

و بسینه نصبت لکم اعوادها
 تلك الخلابق بینکم بدریة
 قتل الحسین و ما خبت احفادها
 و در فرط هو شمندی ابن سنان
 حکایت کنند که محمود بن صالح
 حکمران حلب بر آنسر شد که ویرا
 دستگیر کند ابن سنان خود را بقلعه
 اعزاز رسانید و متحصن شد محمود با ابو
 نصر محمد بن نجاس و زیر خود که
 با ابن سنان بشدت دوست بود گفت نامه
 دوستانه باو بنویس و او را بحلب بخوان
 ابو نصر نامه را چنانکه محمود گفته
 بود نوشت و در پایان نامه نوشت
 ان شاء الله و نون را مشدد کرد خفاجی
 وقتی نامه را خواند و بنون مشدد رسید
 دانست که اشارتی است بکشتن او
 ما خود از قرآن ان الملاء یا تمرون
 بک لیقتلوك در جواب اظهار اطاعت
 کرد اما در پایان نوشت انا الخادم
 المعترف بانعام و همزه را مکسور و
 نون را مشدد کرد ابو نصر وقتی نامه
 را گشود دانست که قضیه را در یافته
 است و اشاره است بآیه قرآن و انالین
 ندخلها مادام و اقیها مادام که در شهرند
 ما بشهر اندر نشویم و شاد شد اما محمود
 بر ابو نصر سخت گرفت و ابو نصر

ابن سنان را با خشکنا نجه (خشکنا ناک)
 زهر آلود سال ۶۶۶ کشت و نیز از
 آن تیره است شهاب الدین احمد بن محمد
 بن عمر مصری خفاجی در شمار ادیبان
 و فاضلان و صاحب کتاب ریحانة الالباء
 فی طبقات الادباء و کتاب شفاء العلیل
 و شرح درة الغواص و شرح شفاء قاضی
 عیاض بنام نسیم الریاض و متوفی ۱۰۶۹
 خفاف با فتح و تشدید بمعنی
 کفشگر و کفش فروش لقب ابو بکر
 یحیی بن عبدالله جذامی مالقی است
 معروف بخفاف در طبقة نحو یان و
 شاگرد شلوبین و شارح کتاب سیبویه
 و شارح ایضاح ابو علی فارسی و
 شارح لمع ابن جنی و در سال ۶۵۷ در
 قاهره در گذشت

خفیری با فتح و سکون منسوبست
 بخفر و آن نام بلو کیست در قسمت
 جنوبی شیراز و شمس الدین محمد بن
 احمد خفیری در شمار اعلام حکیمان
 و منجمان و شاگرد امیر محمد صدر
 الدین دشتکی و صاحب کتاب منتهی
 الادراک فی مدرک الافلاک در هیئت
 و کتاب التکلمة فی شرح التذکره
 مشهور بتذکره خفیری و رساله در اثبات
 واجب و رساله در علم رمل و رساله

عبد الله بن نجم بن شاس است از
فقیهان مالکی و صاحب کتاب الجواهر
الشمیثه فی مذهب عالم المدینه و متوفی
۶۱۶ و نیز لقب ابو الغنایم محمد بن
احمد بن عمر خلاد است در طبقه
نحویان و لغویان و شاگرد سیرافی و
ابوعلی فارسی و ابو الحسن رمانی و
نیز لقب ابوسلمه خلاد حلی بن
سلیمان همدانیست و زیر ابو العباس
سفاح و اول کسی است که وصف وزیر
گرفت و پیش از او کسی را وزیر
نگفتند و میان سفاح و ابوسلمه خلاد
الفتی بود و شبها بایکدیگر گذرانند
چه از یکطرف ابو سلمه ثروت مند
بود و ثروت خود را در راه پیشرفت
دعوت عباسیین گذاشت و از طرف
دیگر ادیب و شیرین سخن و نیکو
محضر بود اما دولت بر او نیاید و
بدستور ابو مسلم خراسانی شبانه
شمیر کشان بر او تاختند و او را
کشتند و بامدادان گفتند که خوارج
اورا کشتند و این قصیه در سال ۱۳۲
اتفاق افتاد و مدت وزارت ابو سلمه
چهار ماه بود و باید دانست که ابو
سلمه سر که فروش بود بلکه در کوی
سر که فروشان زیست و بخلال شهره

در حل مالا ینحل و حاشیه بر شرح
حکمة العین بنام سواد العین و حاشیه
بر اوائل شرح تجرید و غیر اینها خفربری
از آن پس که در شیراز کسب دانش
کرد بکاشان رفت و در آن شهر
زیست و هم در آن شهر سال ۹۴۲
در گذشت

خلاد با فتح و تشدید آنکس
که پیوسته بیاید و آن نام جمعی از
صحابه و معدنان است و ابن خلاد
کنیت مشهور ابو محمد حسن بن
عبد الرحمن بن خلاد را مهر مزی
است در طبقه ادیبان و اخباریان و در
تصنیف راه جاحظ را رفت و از اوست
کتاب ربیع المتیم فی اخبار العشاق
و کتاب الملل فی مختار الاخبار و
کتاب امثال النبی و کتاب الرجحان
بین الحسن و الحسین (ع) و کتاب
النوادرو الشوارد و کتاب ادب الناطق
و کتاب الرثاء و التعازی و کتاب الشیب
و الشباب و کتاب ادب الموائد و کتاب
المناهل و الاطمان و الحنین الی
الاطمان و غیر اینها و در حدود ۳۶۰
در گذشت

خلال با فتح و تشدید سر که
فروش را گویند و آن لقب ابو محمد

گردید

خل - بافتح و تشدید در چندین معنی بکار رفته است سرکه - لاغر اندام - کهنه جامه - دریدگی جامه - لاغر و فریه و در این صورت از اضافة است و ابن الخلد کنیت ابو الحسن محمد بن مبارک بغدادی است در صبه فقیهان شافعی و صاحب کتاب توجیه الغنیه و متوفی ۵۵۲ ابن الخلد خطش زیبا و دلچسب بود و مردم خواهان آن بودند و بیبانه استفتاء (پرسیدن حکم) بی آنکه بدانستن حکم نیازی داشته باشند از او استفتاء کردند و کار را بر او سخت و وقت را از او گرفتند ناچار قلم را شکست و جواب پرسشها را با خامه شکسته نوشت و با این حیلت از رنج فتوی نوشتن رست

خلدون با فتح و سکون بوزن کم خون نام نیای ابو زیند عبدالرحمن بن محمد بن خلدون اشبیلی است معروف با بن خلدون از اعلام مورخان و ادیبان و در علم اجتماع بارع بود و از مقدمه که بر کتاب تاریخ معروف خود العبر نوشته اندازه احاطت او بعلوم دانسته گردد ابن خلدون در سال ۷۳۲ از

مادر زاد و پس از فرا گرفتن علوم ادبیه و منطق و فلسفه رهسپر دربار امراء و شاهان گردید و شایسته زندگانی سیاسی شد و در پیشرفت کار خود يك سياست را دنبال کرد که از هر مغلوب و یا ناتوانی زود باید برید و بفرز ماند و توانا پیوست از این روی بامیری پس از امیر دیگر پیوست تا آنگاه که از کار نا توان گردید و یا برای انجام تألیف جاوید خود ناچار از کار کناره گرفتن بود و مشهور ترین آثارش را که همان کتاب تاریخ العبر است نوشت و نیز کتابی بنام تاریخ البربر در تاریخ بربریان نیز مقدمه مشهور خود را شامل کلیه علوم متداول آنروزی پرداخت و در سال ۸۰۸ در قاهره در گذشت

خلدی با ضم و سکون منسو بست بخلد نام محلی در بغداد که قصر خلد از بناهای منصور عباسی در آن محلت بوده است و ابو الخواص جعفر بن محمد بن نصیر خلدی از مشایخ صوفیه و متوفی ۳۴۸ بدان منسو بست

خلعی با کسر اول و فتح دوم منسو بست بخلع جمع خلعت بمعنی

جامه که بدیگری بخشند و یا مخصوص
جامه دوخته و خلعی کسی باشد که
خلعت فروشد و آن لقب ابو الحسن
علی بن حسن بن حسین قاضی موصلی
است معروف بخلعی از آن روی که
در مصر بملوک خلعت فروخت در طبقه
محدثان و شاعران و پیرو مذهب شافعی
و حافظ احادیث بسیار و ابو نصر احمد
بن حسین بزاز هر آنچه که از او
شنید در کتابی فرا هم کرد و آنرا
خلعیات نامید و از قصائد مشهور او
قصیده را میه او است در ستایش امیر
مؤمنان بدین مطلع

سارت بانواع علمك السیر

وحدثت عن جلالك السور

خلف بافتح اول و دوم آنکس
که پس از دیگری آید و باین اعتبار
فرزند را خلف گویند و پدر را سلف
و باز با همین نظر گذشتگان را
اسلاف گویند و حاضران را اخلاف و
خلف از نامهای متعارف عربست و
جمعی از صحابه و محدثان و شاعران
و دانشمندان بدان نام باهند

خلقانی با ضم و سکون
منسوبست بخلقان بر وزن عثمان جمع
خلق بر وزن قمر بمعنی جامه های

کهنه و خلقانی کسی را گویند که
جامه های کهنه بفروشد و آن لقب
عبد الکریم بن هلال جعفی است از
محدثان امامیه

خلکان این لفظ را بسه هیئت
ضبط کرده اند - ۱ - بافتح اول و تشدید
لام مکسور و این ضبط از دو ضبط
دیگر مشهور تر است و بر اساس این
ضبط گویند که نیای صاحب ترجمت
که سپس آید پیدر این خود بالید
کسی از حاضران گفت خل کان ابی
کذا یعنی این سخن را که پدرانم
کیان بودند رها کن و خلکان بر او
ماند ۲ باضم اول و تشدید لام مفتوح
۳ با کسر اول و لام

نگارنده گویند این اختلاف
نشان دهد که هر سه ضبط پایه درستی
ندارد و اساس آنها پندارست خصوص
ضبط اول که حکایتی از خود ضبط
ساخته اند و ضبط را بدان حکایت
آراسته اند و نظیر این ضبطهای پنداری
در مورد نام شهرها و دیارها و کوهها
و پاره از اعلام مردان و زنان بسیار
دیدم شود و آنچه بظن درست آید
اینست که خلکان عرب است و ریشه
آن فارسی است اما ریشه آن معلوم

نیست و در صورتیکه ریشه تعریب در دست نیاید دشوار است که اصل آنرا تعیین کرد و دور نیست که ازدو کلمه فارسی و عربی مرکب باشد مانند عبدکان و در بختکان گذشت که در زبان فارسی لفظی که بهای غیر ملفوظ مختوم باشد در جمع بگاف بدل شود و اینکار را با الفاظ عرب نیز کرده اند مانند عبدکان و قحجیگان و سفلیگان و هرگاه نگوئیم که این ترکیب غلط است ناچاریم آنها را نوعی از تفریس بشمریم و قیاس در جمع فارسی الفاظ مختوم بهای ملفوظ حفظ کلمه است و افزودن الف و نون با آخر آن اگر از جانداران باشد مانند روبهان در جمع روبه مخفف روباه و مانند بهان در جمع به به معنی خوب و مانند کهان در جمع که به معنی خرد و مهان در جمع مه به معنی بزرگ و در جمع قحجیگان و سفلیگان قحجیهان و سفلیهان باری تاد ریشه خلکان در فارسی دانسته نگردد بتوان اصل آنرا نشان داد و ضبط مشهور آن در عربی همان ضبط اول است و خلکان نام نیای چهارم شمس الدین ابو العباس احمد بن محمد بن ابراهیم بن ابی بکر بن

خلکان است از دودمان برامکه و از نژاد فارسیان و متولد در اربل سال ۶۰۸ و در طبقه ادیبان و مورخان و صاحب تاریخ مشهور و فیات الایمان فی ابناه الزمان شامل ۸۶۴ ترجمه و صلاح الدین صفدی شارح لامیه العجم ذیلی بر آن نوشت و آنرا الوافی بالوفیات نامید و شیخ تفری بن برزی در تجمیع آن کتابی نوشت بنام المنهل العسافی والوافی بالوافی ابن خلکان در اصول عقاید پیرو اشاعره بود و در فروع پیرو شافعی و در مصر بزیست و منصب قضا داشت و در سال ۶۸۱ در گذشت

خلمی باضم و سکون منسوبست بخلم از قرای بلخ و ابو عمرو عثمان بن محمد بن احمد خلمی در شمار فقیهان و خطیبان بدان منسوبست

خلنجی با فتح اول و دوم منسوبست بخلنج معرب خدنگ و آن نام درختی است سخت که از چوب آن تیر و نیزه و ظرفها سازند و تیر خدنگ تیر است که از چوب آن تراشند و سازند و خلنجی کسی را گویند که سازنده چنان ابزار از چوب خلنج باشد و یا فروشنده آنها و آن لقب احمد بن همدوس خلنجی است در شمار

محدثان و صاحب کتاب نوادر

خلید بروزن زبیر مصغر خلد
از اعلام است و نام ابو الربیع خلید
بن اوفی شامی در شمار محدثان
خاصه و نام خلید عنین در طبقه شعراء
و در عنین بیاید و خلیدی منسوبست
بخلید نیای عیسی بن حماد خلیدی
کوفی از محدثان امامیه

خلیج بروزن امیر آنکس که
پرده شرمگینی بدرد و آن لقب ابو
علی حسین بن ضحاک بن یاسر بصری
است در طبقه اول از شعراء دولت
عباسی و معاصر با ابونواس و در ریشه
از مردم خراسان بود اما در بصره از
مادر زاد و نشو و نما کرد و او را از
آنروی که بسیار شوخ (۱) و بیباک بود
خلیج گفتند و با این وصف نزد خلفاء
مکانتی داشت مگر مأمون که او را
از پیش خود براند برای این شعری
که در ستایش امین گفته بود
هلا بقیة لسد فاقتنا

(۱) شوخ در فارسی بمعنی چرک است
که بر بدن و لباس نشیند نیز بمعنی فضول
و بیشرم برابر خلیج عربی و در شوخی
بمعنی خوشمزگی و خوش طبعی و شیرین
سخنی و لطیفه گوئی برابر مزاح عربی
هیچ بکار نرفته است

ابدأ و كان لغيرك التلف
فلقد خلفت خلائفاً سلفوا

ولسوف يعوز بعدك الخلف
اما از آن پس حکه مأمون
در گذشت و معتصم جای او نشست
خلیج را از بصره طلبید و خلیج نیز
او را بقصیدتی که مطلعش اینست
ستود

هلا سالت تلدد المشتاق

و مننت قبل فراقه بتلاق
معتصم او را نزد يك گرفت و
دهانش را از گهر های گران بها پر
کرد و خلیج در غزل نیز زبر دست
بود و از ارست

صل بغدی خد يك تلق عجيبا

من معان يحار فيها الضمير
فيخسد يك للمربيع ريباض
و بغدی من الدموع غدیر
و در سال ۲۵۰ در گذشت

خایای منسو بست بغلیل که
شهر کیست در فلسطین و قبر ابراهیم
خلیل الرحمن و اسحق و یعقوب و
یوسف (ع) در آنجا است و عینالمعنی
بن محیی الدین خلیجی در طبقه فقیهان
شافعی و صاحب تألیفات و رسائل و
ومتوفی ۱۱۵۴ بدان منسوبست

خمار - خمایجانی - خمر کی - خمری - خمقری - خمیشنی - خمیر - خمیس - خمیسی

خمار با فتح و تشدید بمعنی میفروش و ابن خمار کنیت مشهور ابو الخیر حسن بن سوار بن بابابن بهرام بغدادیست در طبقه افسا ضل منطقیان و فیلسوفان و معاصر ابن ندیم و صاحب کتاب الیهولی و کتاب تفسیر ایسا غرجی و کتاب سیرة الفیلسوف و کتاب الصدیق والصدیقة و کتاب الهاللة والقوس والضباب و غیر اینها و در سال ۳۳۱ از مادر زاد خمایجانی باضم اول منسوبست بقریه خمایجان از قرای کازرون شیراز و ابو عبدالله محمد بن حسن بن احمد خمایجانی در شمار فقیهان و محدثان بدان منسوبست

خمر کی با ضم و سکون منسوبست بخمرک بروزن اردک و آن قریه ایست در ماوراءالنهر و ابو الرجاء مؤمل بن مسرور شاشی خمر کی در شمار محدثان و متوفی ۵۱۶ بدان منسوبست

خمری باضم اول و دوم منسوبست بخمر جمع خمار بمعنی سرپوش زنان و خمری کسی را گویند که معجز زنان فرود شد و آن لقب بعضی از محدثان است از آن روی که پیشه خمار فروشی

داشته اند

خمقری با ضم و سکون منسوبست بخمقری مخفف خمس قری (پنج دبه) و آن نام پنج دبهی است در خراسان و ابو المحاسن عبدالله بن سعید بن محمد خمقری در طبقه مشاهیر فضلا و متوفی ۵۶۵ بدان منسوبست خمیشنی باضم اول و کسر دوم و سکون سوم و فتح نای نخندت منسوبست بخمیشن از قرای سمرقند و ابو یعقوب یوسف بن حیدر خمیشنی سمرقندی در طبقه فقیهان بدان منسوبست

خمیر بروزن زیر مصفر خمر نام خمیر بن زیاد است در شمار محدثان خمیس بروزن امیر لشگری را گویند که از پنج گروه فراهم گردد مقدمه - قلب - میمنه - میسره - ساقه و از اعلام است و ابن خمیس کنیت مشهور ابو عبدالله حسین بن نصر بن محمد بن حسین کعبی مؤصلی جهنی است در طبقه فقیهان شافعی و از شاگردان ابو حامد غزالی و صاحب کتاب مناقب الابرار و کتاب اخبار المنامات و غیر اینها و متوفی ۵۵۳ و خمیس نام نیای پنجمین اوست خمیسی با ضبط پیش منسوبست

بخمیس و آن نام نیای ابواسحق
خازم بن حسین خمیسی است در شمار
محدثان اما میه

خناجندی باضم اول و کسر جیم
منسوبست بخناجن از قرای یمن و ابو عبد
الله محمد بن احمد بن عبدالله خناجندی در
شمار محدثان بدان منسوبست
خناصری باضم اول و کسر
صاد بی نقطه منسوبست بقریه خناصر
از قرای حلب و متنبی آنرا در شعر
خود آورده و گفته است
احب حمصاً الی خناصره

و محکل نفس تعب محیاها
و ابو یزید بن خالد بن محمد بن
هانی خناصری در طبقه محدثان بدان
منسوبست

خنافر باضم اول و کسر فا
بر وزن مشاور نام خنافر بن عوام
حمیری است در شمار کاهنان عرب از
قبیله حمیر که به شرف صحبت پیغمبر
(ص) رسید و دین اسلام پذیرفت

خنبونی بافتح و سکون
منسوبست بخنبون بر وزن کم خون
از قرای بخارا و ابوالقاسم و اصل بن
حمزة بن علی بن نصر خنبونی در شمار
محدثان که در طلب حدیث سفرها

کرد و شهرها بگردید و مشایخ حدیث
بدید بدان منسوبست

خندف با کسر اول و سوم و
سکون نون لقب لیلی دختر حلوان
بن عمران زن الیاس بن مضر بن نزار
است و یزید در شعرش پیوندد خود را
باو خواسته است جایی که گفته است
لست من خندف ان لم انتقم

من بنی احمد ما کان فعل
و خندف قسمی از تند رفتن است
خندقی منسوبست بخندق بر
وزن جعفر و آن نام محلی است در
جرجان و ابو تمیم کامل بن ابراهیم
خندقی جرجانی بدان منسوبست و نیز
نام قریه ایست در بیرون قاهره و ابو
عمران موسی بن عبدالرحمن خندقی
رمیسی (۱) در شمار محدثان بدان
منسوبست

خنساء بر وزن صحراء زنی
را گویند که بینی او پس رفته و سر
بینیش اندکی بلند باشد نیز بمعنی
ماده گاو کوهی و باین معنی امر
گویند خنساء لقب تماضر (۲) دختر

(۱) رمیسی منسوبست بر میس بر وزن
زیر و آن نام وضعی است در فسطاط مصر
(۲) تماضر باضم اول و کسر تماضر نقطه دار

هر و بن شرید بن ر یاح بن نعلبه سلمیه
 است در طبقه اول از زنان شاعره که
 دو دوران جاهلیت و اسلام را دریافت
 و بر پیغمبر (ص) در آمد و دین اسلام
 را گردن گرفت و در آغاز پیدایش
 ذوق نظم شعر در او دوشهر و سه شعر
 نظم کرد تا آنگاه که برادرش معاویه
 و سپس صخر در گذشتند و قریحتش
 از شدت علاقه که با برادران خود
 خصوصاً صخر داشت بشدت درخشیدن
 گرفت و بمرثیت سرائی پرداخت و
 بیشتر اشعارش در مرثیت است مانند
 این بیت که کسی بر او در مضمون آن
 پیشی نگرفته است

اشم ابلج تأتم الهداة به

کانه علم فی رأسه نار

نیز از اوست

مثل الردینی لم تکبر شیبته

کانه تحت طی الثوب اسوار

لم ترأه جارة یبشی بسا ختها

لریبة حین یغلی بینه الجار

اودی به الدهر عنها فهی مزرمة

لها حنینان اصفار و اکبار

یوماً با وجع منی یوم فارقتی

صخر و لدهر احلاء و امرار

و خنساء در سال ۶۴ میلادی در گذشت

خنلیقی با ضم و سکوت
 منسوبست بخنلیق از قرای دربند و
 حکیم بن ابراهیم بن حکیم خنلیقی
 دربندی در طبقه فقیهان شافعی و
 شاگرد غزالی و متوفی ۵۳۸ بدان
 منسوبست

خنیس بروزن زیر نام خنیس
 قرشی صحابی است شوهر حفصه
 دختر عمر بن خطاب و در جنگ احد
 جراحتی یافت و بر آن اثر جان داد
 و پیغمبر (ص) پس از او حفصه را بزنی
 گرفت و ابن خنیس کنیت مشهور
 ابو عبد الله محمد بن عبدالرؤف بن
 محمد بن عبد الحمید قرطبی است
 در شمار ادیبان و کاتبان و مورخان
 و صاحب کتبی در شعراء اندلس و
 متوفی ۳۴۳

خوات بافتح و تشدید و او بمعنی
 دلیر - نیز کسیکه هر ساعت خورد
 اما کم خورد نام خوات بنت جبیر
 صحابی است متوفی ۴۰

خواتیمی با فتح اول و دوم
 منسوبست بنفواتیم جمع خاتم بمعنی
 انگشتر (۱) و خواتیمی کسی را

(۱) انگشتر مخفف انگشتر است بمعنی
 (ما بقی در ستون اول صفحه بعد)

گویند که انگشتر بفروشد و آن لقب حسین بن علی خواتیمی و نیز لقب خالد خواتیمی است که هر دو در شمار محدثان امامیه و هر دو غالی مذهب بوده‌اند و امامان را بیش از حد خود بالا برده‌اند

خواجو بر وزن بازو و در خواجه معنی آن بیاید و باید دانست که واو خواجو جای های خواجه نشسته است و در این واو سحنی است که جای نگارش آن اینجا نیست و خواجو تخلص کمال الدین ابوالعطاء محمود بن علی بن محمود کرمانی است از مشاهیر شعرای غزلسرای ایران و دیوانش شامل قصاید و غزلیات و مقطعات است و پنج مثنوی نیز پرداخت ۱ روضه الانوار بسبک مخزن الاسرار نظامی ۲ گل و نوروز بر وزن خسرو شیرین نظامی ۳ کمالنامه هموزن

(بقیه از صفحه قبل)

در انگشت و انگشتری کسی است که پیشه انگشترسازی دارد مانند زرگری و مسگری و آهنگری و بسازرگانی و رنگریزی و رنگریزی (رنگرز صباغ و رنگریز طراح است «نقشه کش») و بای آن جزو ریشه کلمه نیست و این اشتباه از ادیبان است که پنداشته‌اند بای انگشتری جزو کلمه است و از اغلاط خواص است

هفت پیکر نظامی و گوهر نامه در اخلاق و تصوف و همای و همایون که داستانی عاشقانه است بجز تقارن . خواجو در بهار جوانی بشاعری شهره گردید و سفرهائی بشام و فلسطین و حجاز و عراق کرد و خاطرش بتصوف گرائید و بعلاء الدوله سمنانی ارادت ورزید و در شیراز سال ۷۵۳ در گذشت و از اوست در وصف کاملان

آن معرمان مخزن اسرار کردگار
آن مالکان تختگاه ملک افتقار
پیران نوجوان و جوانان پیر طبع
دیوانگان هاقل و مستان هوشیار
پابسته همچو کوه و جهانگرد چون فلک
بخشنده همچو نخل و تهیدست چون چنار
هم ناظران روضه و هم روضه را نظیر
هم زایران کعبه و هم کعبه را مزار
از ورطه مضایق تقلید شانت عبور
در سایه سرادق تحقیق شانت قرار
خواجه بمعنی سرور است

خواه مترخانه و شهر و کشور باشد
و خواه سرور مردم خواه مصداق
باشد مانند وزراء و حکام و خواه
مصدر کار نباشد و از مشاهیر خواجگان
خواجه نظام الملک طوسی است و در
رادکالی بیاید نیز خواجه نصیر الدین

محمد بن محمد بن حسن طوسی است و در طوسی بیاید نیز خواجه عبد الله انصاری است و در انصاری گذشت نیز خواجه شمس الدین شیرازیست و در حافظ گذشت نیز خواجه رشید الدین محمد فضل الله بن ابی الخیر عماد الدولة بن موفق الدولة علی همدانی وزیر الجایتو محمد خدا بنده و صاحب تألیفات سودمند مانند کتاب جامع التواریخ در تاریخ عالم از آغاز خلقت تا سال ۷۰۳ و کتاب جامع التصانیف و کتاب لطایف الحقایق در اخلاق و معارف و حکم و کتاب مفتاح التفاسیر و کتاب بیان الحقایق و مکاتبات رشیدی و غیر اینها خواجه رشید الدین در آغاز پیشه طبابت داشت و سپس طبیب مخصوص ابا قاسم گشت و آنگاه وزیر و در دوران وزارت کارهای بزرگی کرد و اموال بسیاری صرف ساختن مدارس و مسجد و بیمارستان و انتساح کتب و کتابخانه کرد تا در زمان پادشاهی ابوسعید بهادر با اتهام مسموم کردنش سلطان الجایتورا ویرا در تبریز سال ۷۱۸ گشتند نیز خواجه شمس الدین جوینی و خواجه عطا ملک جوینی که

در جوینی گذشتند نیز خواجه سعد الدین محمد آوجی (آوج نیز معرب دیگر آوه است و آن دیهی است در شش فرسنگی قم) وزیر دانشمند و دانش دوست که چندی وزیر غازان خان و الجایتو بود و علامه حلی رساله سعیدیه را بنام او نوشت و نظام الدین نیشابوری شرح مجسطی را بنام او پرداخت لکن در پایان روزگارش بر گشت و بقتل رسید

خواری منسوبست بخوار مروزن یا روان نام بلو کیست از توابع تهران شامل هفتاد قریه که مجموع آنها را خوار گویند و ابو یحیی زکریا بن مسعود خواری در شمار محدثان بدان منسوبست نیز خوار بنا بگفته یاقوت قریه ایست از قرای بیهق نیشابور و ابو محمد عبد الجبار بن محمد بن احمد خواری بیهقی از ائمه حدیث و متوفی ۵۳۶ و تاج الدین محمود بن ابی المعالی خواری نیشابوری در شمار ادیبان و لغویان و فاضلان و صاحب کتاب ضالة الادیب فی الجمع بین الصحاح و التهذیب و تا حدود سال ۵۸۰ زنده بود بدان منسوبند

خوارزمی منسوبست بخوارزم

و آن نام بخشی است وسیع میان رود جیحون و کرانه شرقی دریای خزر و همان نام را بشهری که در آن واقعست داده اند و خوارزمشاهیان که از سال ۴۷۰ تا سال ۶۲۸ سلطنت کرده اند شاهان همان سرزمین اند و جمعی از اعلام نیز از آنجا برخاسته اند از جمله موفق الدین احمد خوارزمی که در اخطب گذشت و از جمله ابوبکر محمد بن عباسی خوارزمی که در طبر خزی بیاند و از جمله صدر الافاضل ابو محمد قاسم بن حسین بن محمد خوارزمی در شمار ادیبان و فاضلان و شاعران و فقیهان و صاحب کتاب المجره و کتاب السبیکه و کتاب التجمیر هر سه در شرح مفصل و کتاب التوضیح در شرح مقامات و کتاب شرح سقط الزند و کتاب لهجة الشرع در شرح الفاظ فقه و کتاب شرح النموذج و کتاب خلوة الریاحین در محاضرات و کتاب عجائب النحو و کتاب عجمالة السفر در شعر و کتاب بدائع الملح و کتاب شرح الیمینی للمعتبی و از اوست من کان یفخر بالبخیان والشرف (۱)

(۱) شرف با ضم اول و فتح دوم جمع شرفه یعنی کنگره است و باشرف بمعنی بزرگی و بلند مقامی جناسی نیکو دارد

فلیس فخری بغیر المجد و الشرف ما قيمة الدار لو لا فضل ساکنیها وای وزن بدون الدر للمصدف ان کان یعجینی خشب مسندة فلسات ا کرم نجل من بنی خلف صدر الافاضل در سال ۵۵۵ از مادر زاد و سال وفاتش بنظر نرسید

خواص بافتح و تشدید بمعنی زنبیل باف نیز بمعنی برگ خرما فروش است چه خواص بمعنی برگ درخت خرماست که از آن بوریاوزنبیل و بادزن و چیزهای دیگر یافتند و آن لقب ابو اسحق ابراهیم بن احمد بن اسمعیل است از اعلام صوفیه و متوفی ۲۹۱

خوافی منسوبست بخواف از بلوک نیشابور و مرکز آن نیز خواف نام دارد و از این قریه است ابوالمظفر احمد بن محمد بن مظفر خوافی در طبقة فقیهان شافعی و همدرس ابو حامد غزالی و مشهور بحسن مناظره و متوفی ۵۰۰ در طوس گویند غزالی بهره دانشجوئی را از تصانیف او شنید که پرداخت برد و ابوالمظفر در حسن مناظره نیز ابو منصور عبدالله بن سعید بن مهدی خوافی در طبقة ادیبان و حاسبان و شاعران و کاتبان و صاحب کتاب خلق

الانسان و کتاب رجمة العفریت در
ردمعی و متوفی ۴۸۰ وی خواف را
ترك کرد و در بغداد زیست و در همان
شهر در گذشت و از اوست

فلاتیاس اذا ماسد باب

فارض الله واسعة المسالك

ولا تجزع اذا ما اعتناص امر

لعل الله يحدث بعد ذلك

نیز محمد بن حسام الدین خوافی

مشهور با بن حسام در شمار پارسایان
و شاعران و صاحب دیوان قصاید در

ستایش نامه علیهم السلام و نیز مثنوی

خاوران نامه در شرح غزوات علی بن

ایبیطالب (ع) ببحر تقارب که بخاور نامه

معروف است وی پیشه کشتکاری

داشت و از همان رهگذر نان خورد

و اشعاری که روزانه نظم کرد بردسته

بیل نوشت و سپس آنها را باوراق

سپرد و در سال ۸۷۵ در گذشت و قبرش

در روستای خوسف در کنار رودی

واقعست و از اوست

بر بود دل زدستم بکرشمه دلستانی

صنعی سمن هذاری قمری شکر زبانی

بدو جزع سحر سازی بدو اعل حقه بازی

بدو لاله دلنوازی بدو نانه جان ستانی

نیز میر قوام الدین نصر الله خوافی

در شمار صوفیان و صاحب کتاب

جنون المجانین و معاصر شاهرخ میرزا

و متوفی ۸۳۰ و از اوست

آخر بکنند فلك شمار من و تو

باز اندازد بحشر کار من و تو

هم پیش من و پیش تو آرد آنروز

کردار من و تو کردگار من و تو

نیز رکن الدین محمود خوافی

در طبقه صوفیان و مرید خواجه

مودود چشتی و ملقب بشاه سنجان و

این لقب را از پیر راه خود خواجه

مودود گرفت و سنجان مولد او است

از قرای خواف و در سال ۵۹۹ در گذشت

و از اوست

غواصی کت گرت گهر میباید

غواصان را چار هنر میباید

سر رشته بدست یار جان بر کف دست

دم نازدن و قدم ز سر میباید

خوجانی با ضم و سکون

منسوبست بخوجان از قرای نیشابور

و ابوالفضل محمد بن علی بن منصور

خوجانی در شمار محدثان و متوفی

۵۳۸ بدان منسوبست و دور نیست

همان خبوشان باشد که در تعریب

بآن هیئت در آمده است

خورا با ضم و سکون واو

بنا بر ضبط علامه در ایضاح الاشتباه
لقب محمد بن موسی کوفی است در شمار
نقات محدثان خاصه و صاحب کتاب
الصلوة

نگارنده گوید هیچ ندانستم
از چه روی او را خورا لافتند اینست که
بهمان ضبط علامه اکتفا کردم

خورجانی باضم و سکون این
لفظ را نیز چنان که نوشتم در ترجمت
محمد بن موسی خورجانی راوی
حدیث زیارت سلمان ضبط کرده اند
و چنین باندیشه رسد که جوزجانی
است منسوب بجوزجان جانی که یحیی
بن زید بن علی بن العسین در آن
کشته گردید و ضبط آن گذشت و
خورجانی معرف آن و یا معرب دوم
آن باشد و یا اشتباه رو نویسان
خوری باضم و سکون
منسوبست بخور از قرای بلخ و ابو
عبدالله محمد بن عبدالله بن عبدالحکیم
خوری در شمار محدثان و متوفی ۳۰۵
بدان منسوبست

خوریانی باضم و سکون
منسوبست بخوریان از قرای بسطام
و خواجه نظام الدین رستم خوریانی
در شمار شاعران نیکو پرداز و دارای

دیوان قصیده و غزل و متوفی ۸۳۴
بدان منسوبست

خوزانی باضم و سکون
منسوبست بخوزان و آن نام چندین
موضع است از جمله قریه خوزان مار
بین اصفهان که خوزان معرب آنست
و ابراهیم بن غیاث الدین محمد خوزانی
اصفهانی در شمار فقیهان امامیه و
صاحب چندین رساله درباره از فروع
فقه مانند رساله فی ان الدرهم و الدنانیر
مثلیات او قیمیان و رساله فی تعزیم
الغناء و انت رساله رد برسید ماجد
بهرانی است و احمد بن محمد خوزانی
اصفهانی در طبقه شعراء بدان منسوبند
و از شاعر خوزانیست

خذنی الشباب من الهی بنصیب
ان المشیب الیه غیر حبیب
ودع اغترارک بالخشاب و هارم
فالشیب احسن من سواد خضیب
خوستی بافتح و سکون
منسوبست بخوست و آن ناحیتی است
است در طغاریستان از اعیان طغاریان
ابو علی حسن بن ابی علی بن حسین
خوستی طغاریستانی در شمار محدثان
و متوفی ۵۱۸ بدان منسوبست
خوط باضم و سکون بعضی

تنومند و نیکو سرشت نام خوط بن
عبد العزی و خوط انصاری است که
هر دو در سلك صحابه منظومند
خولانی با فتح و سحکون
منسوبست بخولان بن عمرو بدر قبیلہ
که در شام زیستند و ابو مسلم عبدالله
بن ثوب خولانی از اعلام تابعان و
یکی از هشت زاهد مشهور و متوفی
۵۲ بدو منسوبست نیز ابو عبد الرحمن
طاوس بن کیسان خولانی یمانی وی
نیز از اعلام تابعان و در شمار فقیهان
و پارسایان و متوفی ۱۰۶ ابن خلکان
نوشت که یکروز پیش از ترویج در
مکه از جهان برفت و از فزونی مردم
جنازه را بیرون بردن نتوانستند
تا ابراهیم بن هشام مخزومی امیر
مکه پاسبانان فرستاد که مردم را از
مزاحمت یکدیگر باز دارند و عبدالله
بن حسن بن حسن علی بن ابیطالب (ع)
سریر (تابوت) را بردوش نهاد و عمایه
اش از سرش بیفتاد و ردایش از پشت
سردرید نیز احمد بن محمد اشبیلی
معروف بابن ابار خولانی در طبقه
شعرا می توانا تا جا می که قدرت او را
بر نظم کسی انکار نکرد و این غزل
دلپذیر از او است

لم تدر ما خلدت عینای فی خلدی
من الافرام و لاما کابدت کبدی
افدیہ من زامر رام الدنوفلم
یسطمه من غرق فی الدمع متقد
خاف العیون فوافانی علی عجل
معطلا جیده الا من البید
عاطیته الکاس فاستحیت مدامتها
من ذلك الشنب المعسول والبرد
حتى اذا غازلت اجفانه سنة
و صیرته يد الصیبا طوم بدی
اردت تو سیده خدی و قلت له
فقال کفک عندی افضل الوسد
نبات فی حرم لا غدر يد عره
و بت ظمان لم اصدر ولم ارد
بدر الم و بدر التم ممتعق
والافتی معلولک الارجاه من حسد
تعبیر اللیل منه این مطلع
امادری اللیل ان البدر فی عضدی
و در سال ۴۳۳ در گذشت

خوله با فتح و سحکون بروزن
دوره بمعنی ماده آهو از اعلام زنان
است و نام بیست زن صحابی از جمله
خوله دختر حکیم بن امیه همسر
عثمان بن مظعون از زنان نیکوکار
و همان زنی است که پس از مرگ
شویش خود را به پیغمبر هدیه کرد

و این آیه فرود آمد و امرأة مؤمنة
 ان وهبت نفسها للنبي ان اراد النبي
 ان يستنكحها خا لمة لك من دون
 المؤمنین نیز نام خوله دختر جعفر بن
 قیس حنفی است همسر امام علی بن
 ایطالب و مادر محمد حنفیه و محمد
 را با همان مناسبت ابن خوله گفتند
 خوی بافتح و سکون و کسر
 لام و در آخر یای مشدد آنکس که
 مال را خوب نگاهدارد و نیکو آنرا
 بکار اندازد از اعلام است و نام خولی
 بن اوس انصاری صحابی و نام خولی
 بن یزید اصبحی حامل سر امام حسین (ع)
 بکوفه و باضم و سکون چنانچه بر سر
 زبانها است غلط است

خونجی باضم و سکون
 منسوبست بخونج بروزن کوسج و آن
 نام قریه ایست در آذربایجان و افضل
 الدین ابو هید الله محمد بن ناساوار
 (۱) خونجی در طبقة طبیبان و فیلسوفان
 و فقیهان و صاحب کتاب کشف الاسرار
 در منطق و کتاب الجمل نیز در منطق
 و کتابی در ادوار حمیات و شرح مقالة
 نبض ابن سینا و کتابی در حدود و رسوم
 و متوفی ۶۶۴ بدان منسوبست خونجی
 (۱) نام او را معرب نامور است بمعنی صاحب نام

در قاهره مصر زیست و در پایان عمر
 منصب قضا یافت و عز الدین محمد بن
 حسن اربلی قصیدتی در مرثیت او گفت
 و این بیت از آنست

قضى افضل الدنيا فلم يبق فاضل
 و ماتت بموت الخونجی الفضائل
 خوی باضم و تشدید و او
 مکسور منسوبست بخوی از شهرهای
 آذر بایجان و قیاس آن در نسبت خوی
 با یای مشدد است و اکنون بلفظ
 خوئی گویند و همین بیج و خم نسبت
 مرا بر آن داشت که آنرا در ضبط آرم
 با آنکه بیشتر فارسی زبانان آن
 شهر را شناسند و از این شهر است
 ابوالقاسم ناصر بن احمد بن بکر نوری
 در طبقة ادیبان و محققان و شرح کتاب
 اللمع ابن جنی و ترمذی و غیره و از نظم
 او است

نسیب ترا با کلمات این سخن
 و صفة العدم و صفة الهم
 فتباً لعیش نصیر السد و ام
 و وجدان حظاً قریب الهم
 نیز ابو یعقوب یوسف بن طاهر
 بن یوسف خوی در شمار فقیهان و ادیبان
 و صاحب کتاب تنزیه القرآن الشریف
 عن و صفة اللحن و التعریف

و مقتول ۵۴۹

خو یلد باضم وفتح مصغر خالد
 بمعنی جاویدانک از اعلام است و نام
 چندتن از شاعران از جمله خو یلد
 بن مطاعل هذلی سرور قبیله هذیل و
 در شمار شاعران واز اوست
 لعمرک للیاس غیر المر یث
 خیر من الطمع الصکاذب
 و المر یث تحفزه با لنجا
 ح خیر من العجل الغائب
 یری الشاهد الحاضر المط

مثنی ما لا یری الغائب
 خیاز با کسر اول بر وزن
 کبار بمعنی گزیدن و از همین معنی
 اختیار را گرفته اند و آنرا در نیروی
 کار بکار برده اند و مقصود نیروی
 گزیدن است خواه خوب را گزینند
 و اینرا حسن اختیار گویند و خواه
 بدرا و اینرا سوء اختیار خوانند و آن
 نام خیاز بن اوفی نهدی است در طبقه
 شاعران اسلامی و از او است در
 نکوهش شراب

انهد بن زید لیس فی الخمر رفعة (۱)

(۱) نهید بن زید بدر تیره نهیدیان است
 و مقصود تیره نهیدی است بحذف مضاف
 ای ابنی نهید بن زید یعنی ای نهید بن
 زید زادگان

فلا تقر بوهما انتی غیر فاهل
 فانی وجدت الخمر شیئاً ولم یزل
 اخوا الخمر حلالا شرار المنازل
 فکم قدر اینا من فتی ذی جهالة
 صحا بعد الزمان و طول تجاهل
 و من سید قد قنعته مذلة
 فعاش ذایلا ضحکة فی المعافل
 فله اقوام تما دوا بشر بها
 فاضحوا وهم احدیة فی القوائل
 و در زمان خلافت یزید بن معاویه
 در گذشت

خیاط با فتح و تشدید بمعنی
 دوختگر و ابن خیاط کنیت مشهور
 ابو عبدالله احمد بن محمد بن علی دمشقی
 است در طبقه کاتبان و شاعران واز
 اوست

و بالجزع حی کلما عن ذکرهم
 امات الهوی منی فواداً واحیاه
 تمنیتهم با لرقمتین و دارهم
 بوادی الفضا یا بعد ما اتمناه
 ابن خیاط شهرها بگردید و
 سروران را مدیحت گفت و در حلب
 حالیکه تهیدست و پریشان حال بود
 در آمد و باین حیوس شاعر مشهور
 حلب این دوبیت نوشت

* * *

لم یبق لی شئی یباع بدرهم
 یکفیک منی منظری عن مخبری
 الا بقایا ماء وجهه صنته
 هن ان یباع وقد وجدتك مشتری
 ابن حیوس گفت اگر گفته بود
 هن انت یباع وانت نعم مشتری
 نیکوتر بود و ابن خیاط در دمشق سال
 ۵۱۷ در گذشت

خیام با فتح و تشدید بمعنی
 خیمه نشین و خیمه هر جایگهی است
 که از غیر آجر و سنگ و خشت سازند
 خواه از چوب باشد و خواه از پارچه
 و کسانی که از لغت نویسان خیام را
 بمعنی خیمه دوز معنی کرده اند خطا
 رفته اند و سازنده و فروشنده آنرا
 خیمی گویند و خیام لقب ابو الفتح عمر
 بن ابراهیم نیشابوری است در طبقه
 مشاهیر فیلسوفان و ریاضی دانان و
 منجمان و صاحب تصانیف مانند کتابی
 در جبر و مقابله و رساله در شرح
 مشکلات اقلیدس و رساله در طبیعات
 و رساله در کلیات وجود و رساله در
 تعیین مقدار طلا و نقره در جسم مرکب
 و رساله در کون و تکلیف و رساله
 لو ازم الا ممکنه و رساله در زیج
 ملکشاهی و غیر اینها و چنانچه دیده

میشود مصنفات خیام نسبت بمقام فضل
 و علمش اندک است و چیزیکه بیش
 از هر چیز خیام را بزرگ کرد جسارتی
 بود که در اظهار عقیدت داشت و هم
 قدرتی که عقاید خود را بنظم و نشر
 آنهم بسیار روان و شیوا پیرا کند و
 خود را نیز خیام خواند تا همچون
 خیمه نشینان در جهان زیست کند که
 خانه بدوشند نه بر دوش خانه و از
 خویشتن چنین گوید

اذا رضیت نفسی بمیسور بلطفه
 یحصلها بالکفر کفی و ساعدی
 امنت تصاریف الحوادث کلها
 فکن یازمانی موعدی او موعدی
 الیس قضی الافلاک من دورها بان
 تعید الی نفس جمیع الامساء
 فیا نفس صبراً هن مقیلک انما
 تخر ذراہ با نقضاً عن القواهد
 و نیز روان خود را در قدرت
 بر بیرون دادن دانشها و درون خویشتن
 رابدور بودن از فحشا و بلیدیهها چنین
 ستاید

یدیر لی الدنیا بل السیعة الا ولو
 بل الافق الاعلی اذا جاش خاطری
 اصوم عن الفحشاء جهراً و خفیه
 هفاناً و افطاری بتقدیس فاطری

و اما نظم فارسی او باندازه پخته و شیوا و روان است که بی اختیار بردل نشیند چنانکه گفته است

این گوزم چو من عاشق زاری بوده است
در بند سر زلف نگاری بوده است
این دسته که در گردن اومی بینی
دستی است که بر گردن یاری بوده است
گر گوهر طاعت نسفتم هر گز
و در گرد گنه زرخ نرفتم هر گز
نو مید نیم ز بار گاه ~~سکر~~ مت
زیرا که یکیرا دو نگفتم هر گز
نا کرده گناه در جهان کیست بگو
و انکس که گنه نکرد چون زیست بگو
من بد کنم و تو بد ~~مکافات~~ دهی
پس فرق میان من و تو چیست بگو
و باید دانست که مجموع رباعیاتی
که بنخیم نسبت داده و بنام او چاپ
کرده اند از او نیست و سخن آنکس
که هفده رباعی از او دانسته است دور
از صواب نیست و خیام از پایه دانش
گستر نبوده بلکه از پرا کیدن آن
بخل ورزیده است و گواه آن قدرت
طبع و قلم او است بر نظم و نثر و فراوانی
مایه دانش او است بر تصنیف و با این
وصف آثاریکه از او مانده در جنب
فضل و شهرتش بسیار ناچیز است و

در این باره نیز از او حکایت کنند که
حجة الاسلام غزالی از او پرسید اجزای
فلک با آنکه متشا به است تعیین يك
جزء و ترجیح آن در حرکت قطعه
چیست خیام رشته سخن را در حرکت
کشید که حرکت از چه مقوله است
و آنقدر در این باره سخن گفت که
اذان نماز ظهر را گفتند غزالی برخواست
و رفت بی آنکه پاسخ پرسش خود را
در یافت کرده باشد و خیام در سال
۵۱۷ در گذشت و قبرش در خارج شهر
نیشابور مشهور است

خیبری بافتح و سکون بروزن
حیدری بمعنی مار سیاه نام خیبری
بن نعمان طائی صحابی است نیز نام
خیبری بن هلی بن طحان سکوفی از
محدثان خاصه

خیران بروزن حیران از اعلام
است و نام خیران بن خادم قراطیسی
از محدثان امامیه و ابن خیران کنیت
مشهور ولی الدوله ابو محمد احمد بن
هلی بن خیران مصری است در شمار
ادیبان و شاعران و در روزگار شناسی
خود گفته است
عشق الزمان بنوه جهلا منهم
و علمت سوء صنیه نشسته

نظروه نظرة جاهلین فرهم
 ونظرتہ نظر الخیر فخطه
 ولقد اتانی طائعا نصیحة
 و ابا حنی ا حلی جناہ فمفتہ
 و در وصف تشیع خود گفته است
 انا شیعی لال المصطفی
 غیرانی لاری سب السلف
 اقصد الاجماع فی الدین ومن
 قصد الاجماع لم یخش التلف
 لی بنفسی شغل عن کل من
 للهوی قرظ قوما ا و قذف
 ابن خیران کاتب دیوان انشاء
 مصر بود و در سال ۴۳۱ در گذشت و
 نیز ابن خیران کنیت حسین بن صالح
 بن خیران است در طبقه فقیهان شافعی
 و متوفی ۳۲۰ گویند منصب قضا بوی
 دادند و پذیرفت و گفت خواستم مردم
 بدانند حکم در این زمان کسی
 هست حکم از پذیرفتن منصب قضا
 سر باز زند

خیرانی با ضبط پیش منسوبست
 بنخیران از قرای قدس فلسطین و احمد
 بن عبدالباقی بن حسن ربعی خیرانی
 در شمار محدثان بدان منسوبست و
 نیز منسوبست بنخیران بن نوف بن
 همدان پدر تیره از قبیلہ همدان

و عبدخیر بن یزید خیرانی از اصحاب
 امیر المؤمنین بدو منسوبست
 خیر بروزن دیر بمعنی خوبی
 از اعلام مردان است و ابن ابی الخیر
 کنیت خواجه رشید الدین فضل الله
 است و در خواجه گذشت و نیز کنیت
 پدر شه مردان بن ابی الخیر از مردم ری
 و معاصر حکیم عمر خیام و از اعیان
 منجمان قرن پنجم و صاحب کتاب
 روضة المنجمین و نزهت نامه علامی
 شه مردان گذشته از تدریسی که در علم
 نجوم داشت دبیر و کاتب نیز بود و
 بیشتر در گرگان و استرآباد زیست
 و سال وفاتش بنظر نرسید و خیره با
 زیادتی تادر آخر آن از اعلام زنان
 است و نام خیره دختر عبدالرحمن در
 طبقه محدثات و ابو خیره کنیت نهشل
 بن زید است از اعراب بادیه نشین که
 شهر نشین گردید و در حیره زیست
 و بفصاحت و لغت شناسی موصوف بود
 و از اوست کتاب العشرات

خیرون با زیادتی و او و نون
 آخر آن نیز از اعلام است
 خیطال بروزن بیطار لقب ابو
 عبدالله علی بن محمد بن سید بطمیوسی
 است در طبقه نحویان و لغویان و متوفی

۴۸۸ وخیطل بروزن حیدر در چند
معنی بکار رفته است گر به - سگ
داهیه - عطار - گروه ملخ وخیطال
در کتب لغت مضبوط نیست و یا مرت
آنها نیانتم

خیط باطل بافتح و سکون
بمعنی ذرات هوا که از روزن نمودار
گردند و آن لقب مروان بن حکم
بن ابی العاص است که پس از معاویه
بن یزید بن معاویه بخلافت رسید و
خلافت در دودمان او بماند و در سال
۴۵ در گذشت و او را خیط باطل از
ایشروی گفتند که دراز اندام و بیقرار
بود و بسیار جنیان و شاعر گفته است
لحی الله قوم املکوا خیط باطل

علی الناس يعطی من بشاء و يمنع
خیل بروزن سیل بمعنی گروه
اسبان نیز بمعنی سوارگان در برابر
پیادگان و آن لقب زید بن مهلهل طامی
است که او را زید الخیل گفتند از ایشرو که
دایر بود و پیغمبر (ص) او را زید الخیر نام داد
خیلامی بافتح و سکون
منسوبست بخیل از قرای فرغانه و
حمزة بن علی بن محسن خیلامی در
شمار فقیهان و متوفی ۵۲۳ بدانت
منسوبست

خینی با کسر و سکون منسو
بست بخینت از قرای طوس و
ابو الفضل مظفر بن منصور خینی در
طبقه ادیبان و شاعران بدان منسوبست
خیوانی بافتح و سکون منسوبست
بخیوان از قرای یمن و ابو زید عماره بن
زید خیوانی همدانی در شمار
معتمدان بدان منسوبست

خیوقی با کسر اول و سکون دوم
منسوبست بخیوق معرب خیوم از شهر
های خوارزم و از مشاهیر این شهر نجم
الدین احمد بن عمر خیوقی خوارزمی است
از اعاظم مشایخ طریقت و در کبری بیاید
داب بروزن سر و بمعنی بکار
کوشیدن و بکار دامنه دادن و آن نام
نیای ابو الولید عیسی بن یزید بن بکر بن
داب است مشهور بابن داب از قبیله
کنانه و معاصر موسی هادی عباسی و
در شمار ادیبان و اخباریان و شاعران
و آل داب (دودمان داب) بیشتر در
شمار اخباریان و مورخان عرب بودند
و ابن داب بموسی خلیفه عباسی بسیار
نزدیک بود و مسعودی در مروج الذهب
چیزی چند از اخبار او را بموسی نوشته
است و ابن داب در سال ۱۷۱ در گذشت
دابقی منسوبست بدابق بروزن

داجونی داحه دارابجری دارانی دارقزی دارقطنی دارکانی

و ابو حفص عمر بن محمد بن معمر بن احمد دارقزی در شمار محدثان بدان منسوبست و قز بمعنی ابریشم است و گویا آن محلت حریر بافان و یا حریر فروشان در بغداد بوده است

دارقطنی باضم قاف و سکون طین منسوبست بدان قطن نیز ناله محلتی در بغداد میان کرخ و نهر عیسی بن علی و ابوالحسن علی بن عمر بن احمد بن مهدی بغدادی دارقطنی از مشاهیر حفاظ و فقیهان شافعی و نیز حافظ چندین دیوان شعر از جمله دیوان سید حمیری و صاحب کتاب المسند و این کتاب را برای ابن حنزابه وزیر نوشت و کتاب المختلف والمؤتلف و غیر اینها و متوفی ۳۸۵ در بغداد و ابو حامد اسفرائینی بر جنازه او نماز خواند و در نزدیک قبر معروف کرخی بنحاک رفت و نیز ابوبکر محمد بن حسن بن محمد بن زیاد بن هرون بن جعفر دارقطنی شعرانی معروف باین نقاشی و در نقاشی بیاید و قطن بمعنی پنبه است و دارالقطن محلت پنبه‌زاران و یا پنبه فروشان بوده است

دارکانی بافتح سوم منسوبست بدان کان از قرای مرو و ابوالحسن

مادر و آن نام قریه است از قرای حلب و عیبدالله دابقی در شمار محدثان بآن منسوبست

داجونی باضم جیم منسوبست بدان چون از قرای رمله شام و ابو بکر محمد بن احمد بن عمر بن احمد بن سلیمان داجونی رملی در شمار مقرران بدان منسوبست

داحه بروزن داده بمعنی دنیا است و یا کنایت از دنیا و ابن داحه ابراهیم بن سلیمان مزنی است که جاحظ در کتاب الحيوان او را آورده است

دارابجردی منسوبست به دارابجرد از توابع فارس و ابو علی حسن بن محمد بن یوسف دارابجردی خطیب بآن منسوبست

دارانی منسوبست بر خلاف قیاس بقریه دارها از قرای دمشق و ابو سلیمان عبدالرحمن بن احمد بن عطیه هندی دمشقی دارانی از پیران طریقت و صاحب سخنانی در حکمت و متوفی ۲۰۵ بدان منسوبست

دارقزی بافتح قاف و تشدید زای نقطه دار مفتوح منسوبست بدان قز که نام محلتی بوده است در بغداد

دارکی دارمی دارونی داره داری داغری دالانی دالی

ماه و نیز خرمن ماه و ابن داره کنیت
سالم بن مسافر اسدی است در طبقه
شاعران و داره نام مادر او است و از
جهت زیبایش او را داره گفتند

داری منسوبست بدار بن هانی
بن حبیب بن نماره بن لخم پدر تیره
از عرب و ابو بکر احمد بن محمد بن
موسی بن بشیر بن حماد بن ابی لقیط
داری کنانی قرطبی در شمار ادیبان و
شاعران و مورخان و صاحب مؤلفات
در تاریخ اندلس و متوفی ۳۴۴ با و
منسوبست

داغری با کسر غین نقطه دار به معنی
ناپاک مفسدت انگیز - نیز ذلیل و خوار
نام نیای شرف الدین محمد بن نصر
مغزومی است در طبقه ادیبان و شاعران
و در قیسرانی بیاید

دالانی با فتح اول و همزه
منسوبست بدالان بن سابقه بن یاسر بن
مالک بن چشم پدر تیره از قبیله همدان
و سلیمان بن سلمه دالانی کوفی در شمار
محدثان امامیه بدو منسوبست و دالان
بمعنی شغال است

دالی با فتح اول و سکون
همزه منسوبست بدال بن بکر بن
کنانه پدر تیره از قبیله کنانه و از این

علی بن ابراهیم سلمی مروزی دارکانی
در طبقه محدثان و متوفی ۲۱۳ بدان
منسوبست

دارکی با فتح سوم منسوبست
بدارک از قرای اصفهان و از این قریه
است ابو القاسم عبد العزیز بن عبد الله
بن محمد دارکی در طبقه اعظام نقیبهان
شاعری و شاگرد ابو اسحق مروزی
و ابو حامد اسفراینی و متوفی ۳۷۵
دارکی در نیشابور فقه فرا گرفت
و بیغداد رفت و در آنجا بزیست و
هما نجا در گذشت

دارمی با کسر سوم منسوبست
بدارم بن مالک بن حنظله بن مالک
بن زید مناة بن تمیم پدر تیره از قبیله
تمیم و از این تیره است دکین بن
سمید دارمی تمیمی راجز و در دکین
بیاید و نیز ربیعه بن عامر دارمی و در
مسکین بیاید و نیز اعین بن ضبیعه دارمی
از اصحاب امیر المؤمنین (ع)

دارونی منسوبست بدارون
بروزن قارون و آن قلعه ایست در
غزه شام بر سر راه مصر و ابو بکر
ارونی که از شقیق بلخی و عبد العزیز
عطا حدیث کرد بدان منسوبست

داره بروزن پاره به معنی قرص

تیره است ابو الاسود ظالم بن عمرو بن سفیان بن جندل بن یعمر دعلی کنانی در شمار سادات تابعان و در طبقه ادیبان و نحویان و شاعران و نخستین کسیکه علم نحو را از امام علی بن ابیطالب فرا گرفت و آنرا پایه نهاد و قرآن را معرب کرد و نقطه نهاد و نیز در سلاک حاضر جوابان و داستانها از او حکایت کنند و هم سخنان حکیمانه از او آورند و در نصیحت فرزند خود ابو حرب که از تحصیل رزق و فراهم کردن روزی خویشتن داری کرد این آیات حکیمانه را گفت

وما طلب المعیشة بالتمنی

ولکن الق دلوک فی الدلاء

تجئک بملئها یو ما و یو ما

تجئک بحمأة و قلیل ماء

ولا تقعد علی کسل التمنی

تحیل علی المقادیر والقضاء

فان مقادیر الرحمن تجری

بارزاق الرجال من السماء

مقدرة بقبض او بیسط

و عجز الامر اسباب البلاء

و در ستایش علم و ترغیب به

دانشجویی گفته و بسیار نیکو گفته است

العلم زین و تشریف لها حبه

فاطلب هدیت فنون العلم و الادب
کم سید بطل آباؤه نجیب
کانوا رؤساً باضحی بعمدهم ذنباً
و مقرف خامل الایاء ذی ادب
قال العمالی بالاداب و الرتبا
العلم ککنز و ذخیرة نقادله
نعم القرین و نعم الذخیر ان صحبها
و جامع العلم مغبوط به ابدأ
فلا یحاذر منه الفوت و السلبا
یا جامع العلم نعم الذخر تجمهه
لا تعد ان به درأ ولا ذهباً
و نوادر ابو الاسود بسیار است
از جمله مردی را شنید که بانگش
بلند بود که کیست امشب گرسنه را
سیر کند ابو الاسود او را پیش خود
خواند و سیرش کرد مرد خواست برود
گفت کجا میروی ترا سیر کردم که
مردم را با آن بانگت برنج نیفکنی
و پای او را درزنجیر نهاد و بامدادان
او را آزاد کرد و هم ابو الاسود در طبقه
محدثان است و وصیت نامه طولانی
پیغمبر (ص) را با بوفرضی که در
مجلسی آنرا بفارسی تفسیر و شرح
کرد و آنرا عین الحیوة نامید وی
روایت کرد و در سال ۶۷ در طاعون
عام در گذشت و باید دانست که دال

را بصورت اتصال همزه بلام نیز نویسند
باین شکل دئل همچون سأل و سئل نیز
باید دانست که دأل بر وزن شهر و
دؤل بر وزن شتر بمعنی شغال است
و همین درست بودن چند ضبط در آن
مایه اختلاف شده است

داماد لقب میر محمد باقر بن
شمس الدین محمد حسینی است معروف
بمیر داماد و آن لقب پدر او است که
داماد محقق ثانی شیخ علی بن هبید
العالی کرکی بود و بر فرزند ماندوی
در طبقه اعظام علمای بارعین و حکمای
محققین است و صاحب کتاب القیسات و
کتاب الصراط المستقیم و کتاب الرواشح
السماویه و کتاب الجبل المتین و کتاب
السبع الشداد و کتاب خلسة الملوك
و کتاب نبراس الضیاء و غیر اینها و
دیوان شعر و از اوست

چشمی دارم چوروی شیرین همه آب
بختی دارم چو چشم خسرو همه خواب
جسمی دارم چو جان بجنون همه درد
جانی دارم چو زلف لیلی همه تاب
نتوان ز غم تو دل بتدبیر برید
مکوک دک تقوان بمهد از شیر برید
بر من نتوان بست بر نجیر دات
و ز تو تقوان دام بشمشیر برید

واشراق تخلص کرد و در سال
۱۰۴۰ در نجف از جهان رفت

دامانی منسوبست بدامان
بروزن شاهان و آن از قرای رافقه
است در بحرین و سبب آن در سرخی
ضرب المثل است و احمد بن فهر بن
بشیر دامانی در شمار محدثان بآن
منسوبست

دانی منسوبست بدانیه از شهر
های اندلس و از این شهر است ابو عمرو
عثمان بن سعید بن عثمان دانی در طبقه
اول از مقرئان و طبقه دوم از محدثان
و صاحب کتاب طبقات القراء و کتاب
جامع البیان فیما رواه فی القراءات
و کتاب المحکم فی النقط و کتاب
المحتوی فی القراءات الشواذ و کتاب
المقنع و کتاب التیسیر و کتاب الفتن
و الملاحم و کتاب التحدید فی الاتقان
و التجوید و کتاب الارجوزه فی اصول
السنه و غیر اینها ابو عمرو خود گفت
هر آنچه از دانش دیدم نوشتم و هر آنچه
نوشتم بخاطر سپردم و هر آنچه بخاطر
سپردم از خاطرم نرفت و در سال ۴۴۴
در گذشت و نیز از آن شهر است ابو
عبدالله محمد بن طاهر بن علی بن عیسی
دانی اندلسی در شمار نحویان و

صاحب کتاب التحصیل و کتاب هین الذهب من معدن جوهر الادب فی علم مجازات العرب وی سخت به وسواس (اندیشه بد) دچار بود بخصوص در گرفتن وضوء تا جائیکه روزها براو گذشت و اماز نتواند از آن روی که وضوئیکه خواست گرفتن نتوانست و در سال ۶۱۹ در بغداد در گذشت

داوردانی منسوبست بدوردان بروزن مادر جان و آن نام ناسحینی است نزدیک واسط و ابوالعباس احمد بن محمد بن علی بن حسین طائمی داوردانی از علمای مرتاضین و در شمار مقرران و صالحان و متوفی ۴۵۵ بدان منسوبست

داهری با کرسوم منسوبست بداهریه و آن قریه ایست در سه فرسنگی بغداد کنار نهر عیسی و عبدالله بن احمد بن بکران داهری در طبقه مقرران و معروف باین بنت الشیخ و متوفی ۵۷۵ بدان منسوبست

دایه بروزن سایه بمعنی قابله (زایشگر) نیز پرستار طفل - نیززن شیرده و آن لقب نجم الدین ابوبکر عبدالله بن محمد اسدی رازی است مشهور بدایه از اعلام صوفیان و افاضل

نویسندگان و صاحب کتاب مرصاد العباد من المبدء والمعاد و کتاب بحر الحقایق والمعانی در تفسیر و رساله عشق و عقل و غیر اینها دایه ازری بنخوا رزم رفت و بشیخ نجم الدین کبری سرسپرد تا در سال ۶۱۸ که لشکر مغول بنخوا رزم رسید و نجم الدین کبری کشته گردید راه ری را پیش گرفت اما یافت که لشکر مغول آهنگ ری دارند بهمدان رفت و از آنجا از راه اردبیل باسیای صغیر رهسپار گردید و خود را در کنف حمایت ابو الفتح کیقباد بن کیخسرو بن قلج ارسلان سلجوقی روم افکند و در شهر قونیه پابخت او بزیست و قسمتی از شرح حال خود را در مقدمه مرصاد العباد تا رسیدن بقونیه نوشت و باصدرالدین قونیوی و جلال الدین رومی نزدیک شد و پس از چندی ببغداد رفت و در آنجا سال ۶۵۴ در گذشت و نزدیک قبر جنید بغدادی و سری سقطی بخاک رفت و از نظر او است

هر سبزه که در کنار جوئی رسته است گوئی زخبط بنفشه موئی رسته است تا بر سر لاله یا بنخواری تنهی

کان لاله زخاک مامروئی رسته است
 شمع ارچه چومن داغ جدائی دارد
 با گریه و سوز آشنائی دارد
 سر رشته شمع به که سر رشته من
 کان رشته سری بروشنائی دارد
 و گویا ویرا از اینروی که در
 طریقت پرستار مردم بود که حکم
 کودکان دارند دایه گفتند و نیز دایه
 لقب یوسف بن ابراهیم کاتب است
 صاحب کتاب اخبار الطب و او دایه
 ابراهیم بن مهدی بود و سپس
 کاتب او و ابن الدایه کنیت فرزندش
 احمد بن ابی یعقوب یوسف بن ابراهیم
 است از افاضل طبیبان و منجمان و
 حاسبان و مورخان مصر و صاحب کتاب
 سیره احمد بن طولون و کتاب سیراته
 الی ابی الجیش و کتاب سیره هرون
 بن ابی الجیش و اخبار غلمان بنی
 طولون و کتاب المكافات و کتاب
 حسن العقبی و کتاب اخبار الاطباء
 و کتاب مختصر المنطق و کتاب الثمرة
 و کتاب اخبار المنجمین و کتاب اخبار
 ابراهیم بن مهدی و غیر اینها و متوفی
 ۳۴۰

دباس با فتح و تشدید شیره
 ساز و شیره فروش را گویند و آن

لقب حسین بن محمد بن عبدالوهاب بن
 محمد بن حسین حارثی بکری بغدادی
 است معروف ببارع در طبقه لغویان
 و مقرران و نحویان و شاعران و صاحب
 تصانیف در قرائت و دیوان شعر و از
 اوست در وصف بستان
 لم لاهیم الی الریاض و حسنھا
 و اظل منها تحت ظل ضافی
 و الزهر حیانی بشفر با سم
 و الماء و افانی بقلب صافی
 و در وصف زمستان
 یوم من الزمهر بر مقررور
 علیه نوب الضباب مزرور
 کما نما حشو جوه ابر
 و ارضه فر شها قواریر
 و شمس حره مخدرة
 لیس لها من ضیا به نور
 و میان او و ابن هبار به شاعر مزاحگر
 بود و در پایان عمر کور گردید و در
 سال ۵۲۴ در گذشت و نیز دباس لقب
 ابو القاسم عمر بن عبدالله بن ابی السعادت
 است در طبقه نحویان و لغویان و متوفی
 ۶۰۱

دباغ با فتح و تشدید بهمن
 پوست پیرا و آن لقب ابو عبدالله مبارک
 دباغ کوفی است در شمار معدنان

اما میه وابت و باغ کنیت مشهور
ابوالقاسم خلف بن قاسم بن سهل
ازدی قرطبی است در طبقه حفاظ
حدیث و صاحب کتابی در زهد و متوفی

۳۹۳

دبری با فتح اول و دوم
منسوبست بقریه دبر از قرای صنعای
یحیی و ابو یعقوب اسحاق بن ابراهیم بن
عباد دبری صنعانی در شمار محدثان
بدان منسوبست

دبزندى باضم اول و سکون دوم
منسوبست بدبزند بروزن پر قند از
قرای مرو و ابو عثمان قریش بن محمد
دبزندى مروزی در شمار ادیبان و
فاضلان و متوفی ۲۴۸ بدان منسوبست
و بعضی بر جای دبزندى دبزندى ضبط
کرده اند

دبوسى بافتح اول و ضم دوم
منسوبست بدبوسیه از قرای سفند در ماوراء
النهر و ابوزید عبدالله بن عمر بن عیسی
دبوسى در شمار فقهای حنفی و صاحب
کتاب الاسرار و کتاب تقویم الادله
و متوفی ۴۳۰ بدان منسوبست گویند
ابوزید در مجلسی با فقیهی مناظره
کرد و هر چند در الزام آن فقیه بسیار
کوشید در برابر جز خنده ندید این

دوشعر بگفت
مالی اذا الزمته حجة
قابلنی بالضحك و الفقهه
ان كان ضحك المرء من فقهه
فالدب فی الصحراء ما افقهه

و نیز از آن قریه است ابوالقاسم علی
بن ابی یعلی بن زید بن حمزه حسینی
دبوسى در شمار فقیهان شافعی و مدرس
مدرسه نظامیه بغداد و از فحول
مناظرین و متوفی ۴۳۲

دبیشی با ضم اول و فتح دوم
و کسر نای نغذ منسوبست بدبیشا از
قرای واسط و ابن دبیشا (دبیشا زاده)
ابو عبدالله محمد بن ابن المعالی سعید
بن ابی طاب یحیی دبیشی واسطی
است در طبقه فقیهان و مورخان شافعی
و در شمار حفاظ حدیث و صاحب
کتابی در تاریخ واسط و ذیل تاریخ
عبدالکریم سمعانی در سه مجلد و متوفی
۶۳۷

دبیس بروزن زبیر نام دبیس بن
یونس بزار کوفی و نام ابو دبیس دبیس
بن حمید کوفی است که هر دو در شمار
محدثان امامیه اند و دبیس لقب محمد
بن یزید است از شاگردان کندی و در
شمار کیمیاگران (شیمی دانان) و صاحب

کتاب الجامع و کتاب عمل الاصباع
و المداد والحبر

دیلمی منسوبست بدیل بروزن
امیر و آن نام قریه ایست در شام از
اعمال رمله و از این قریه است ابو
عبدالله محمد بن وهبان دیلمی نیهانی
از مشایخ تلمکبری و در شمار ثقات
محدثان امامیه و صاحب کتاب اخبار
الرضا و کتاب ترویج القلوب بطرائف
الحکمه و کتاب اخبار الصادق مع
المنصور و غیر اینها و نیز از این قریه
است ابوالقاسم شعیب بن محمد بن
احمد بن شعیب بن بزیع بن سنان
دیلمی معروف با بن سوار همدی از
محدثان امامیه و دیلم نام دو موضع
دیگر نیز هست

دجاجی باسه حرکت دال بی
نقطه منسوبست بدجاج بمعنی ماکیان
و دجانه بمعنی تک دانه آن و دجاجی
کسی را گویند که مرغان خانگی
فروشد و آن لقب معمر بن یحیی بن
بن بسام کوفی است در شمار محدثان
خاصه و نیز لقب بعضی از محدثان
امامیه است

دجاکنی باضم اول منسوبست
بقریه دجاکن از قرای نسف و اسمعیل

بن یعقوب دجاکنی نسفی در
طبقه مقرران و متوفی ۴۸۲ بدانت
منسوبست

دجانه باضم اول و تخفیف
جیم بنابر ضبط فیروز آبادی در قاموس
و ابو دجانه کنیت سماک بن خرشاه
خرزجی صحابی است از دلیران صحابه
و از دلیربهای او در جنگ حکایتها
کنند و در جنگ مسلمین با مسیلمه سال
۱۱ هجری کشته گردید

دجیلی منسوبست بدجیل و
آن نام نهریست که از دجله جدا کرده
اند و بخشی را میان سامرا و بغداد
مشروب کند و جمعی از محدثان و
وراقان بدان منسوبند

دحمان بر وزن رحمن لقب
عبدالرحمن بن احمد بن نهبک سمری است
در شمار محدثان امامیه و نیز نام دحمان
بن عبد الرحمن بن قاسم بن دحمان
بن عثمان الصاری مالقی است در شمار
نحویان و مقرران و باید دانست که
بعضی لقب عبد الرحمن را دحان
بروزن دحان ضبط کرده اند اما درست
همان دحمان است

دحیه بر وزن سر که بمعنی
سردار سپاه نام دحیه بن خلیفه کلبی

صحابی است

دخفندی منسو بست بهدخفند
بروزن در بند و آن قریه ایست در
بخارا و ابو ابراهیم عبدالله دخفندی
در شمار مجددان و متوفی ۲۷۳ بدان
منسو بست

دخیمسی منسو بست بقریه و
دخیمس بروزن درویش از قرای مصر
و ابو العباس احمد بن ابی الفضل بن
ابی المجد بن ابی المعالی بن وهب
دخیمسی وزیر محمد بن ملک مظفرو
متوفی ۶۱۷ بدان منسو بست

دخن بروزن زبیر مصفردخن
بمعنی ارزن و گاورس نام دخن بن عامر
است در شمار تابعان

دده بر وزن دهه ترکیست
بمعنی پدر بزرگ نیز بمعنی کنیزی
که فرزند بزرگ کند و آن لقب
ابو المکارم محمد بن مصطفی بن
حبیب ارضرومی است در شمار فقیهان
حنفی و قاضی قسطنطنیه و صاحب
کتاب السیاسة والاحکام و رساله در
فقه و رساله در مولد نبی (ص) و دیوان
شعر به فارسی و ترکی و متوفی ۱۱۴۶
در باضم اول و تشدید دوم
یعنی مر و ا ر پیدا از اعلام مردان

است و دره با تایی تا نیت از اعلام
زنان و ابوالدر کنیت یاقوت بن عبدالله
رومی است در طبقه ادیبان و شاعران
و از دانشجویان مدرسه نظامیه بغداد اما
شعرش بر دیگر فنون ادبش چر بیدو
دیوان شعری پر داخت و از نظم اوست

لك منزل فی القلب لیس یجله
الا هواك وعن سواك اجله
یا من اذا جلیت محاسن و جهه

هلم العذول بان ظلماً عدله
الوجه بدر دجی عذارك ليله
والقد غصن نقا و شعرك ظلّه

هنی جفونك اعربت عن سحرها
و عذار خدك كاد ینطق نمله
عار لمثلی انت یری متسلیاً

و جمال و جهك لیس بوجد مثله
هل فی الوری حسن اهییم بهبه
هیجات اضحی الحسن عندك كنه

و در سال ۶۲۲ در گذشت

درا بروزن وفا نام نیای محمد
بن نورالدین شامی است معروف با این
درا در شمار ادیبان و شاعران است
که دلش از عشق خوب رویان پر بود
اشعارش برقت لفظ و کوارش ممتاز
گردید و هم شرحی بر سقط الزند
نوشت اما پیش از آنکه آنرا پایان

درا بجر دی دراج درازی دراع دربی در بندی در تائی در داء

رساند مرگ بزند گیش پایان داد و
در دیباچه آن قصیدتی آورد که مطلعش
ایست

خذ یمین الی نسم بدور

طلعت فی دجی الشعور تنیر

و در سال ۱۰۶۵ در گذشت

درا بجر دی همان دارا بجر د

است که گذشت و تعریب از اینگونه

تفنیها بالفاظ بسیار کند و علی بن حسن

بن موسی در ا بجر دی در شمار محدثان

بدان منسوبست

دراج باضم و تشدید بر وزن

رمان بمعنی برنده معروف نام پدر

جمیل بن دراج نخعی است در شمار

نقات محدثان و فقیهان امامیه و ابو

دراج کنیت علی بن محمد است از

محدثان عامه و ابن دراج کنیت مشهور

ابو عمر احمد بن محمد عاصمی اندلسی

است در شمار کاتبان و شاعران و متوفی

۴۲۱

درازی بافتح اول و دوم منسوبست

بقریه دراز از قرای بحرین و شیخ

یوسف بن احمد بن ابراهیم درازی

بحرانی صاحب کتاب الحدائق الناضره

که در بحرانی گذشت بدان منسوبست

در اع بافتح و تشدید زره ساز

وزره فروش را گویند و آن نام پدر
علیاء بن دراع اسدی است از محدثان
امامیه

درنی با فتح و سکون

منسوبست بدرب بمعنی در بزرگ و

فارسیان چنان در را دروازه گویند و

آن نام موضعی است در بغداد و عمر بن

احمد بن علی قطان دربی که دار قطنی از

او حدیث کرد بدان منسوبست

در بندی منسوبست بدربند و

آن نام چندین موضع است از جمله

شهر کیست نزدیک شیروان که عربان

آنها باب الابواب گویند و در بند بمعنی

تنگناره است و از این شهر کست

ملا آقا بن هابد بن رمضان علی بن

زاهد در بندی شیروانی در شمار فقیهان

و اصولیان و از شاگردان شریف العلماء

و صاحب کتاب اسرار الشهاده و کتاب

السعادة الناصریه و غیر اینها و متوفی ۱۲۸۶

در تائی با ضم و سکون

منسوبست بدرتا و آن نام موضعی

است در بغداد و ابو الحسن علی بن

مبارک بن علی بن احمد در تائی در شمار

محدثان و متوفی در حدود ۵۳۰ بدان

منسوبست

در داء بر وزن صحراء زنی را

گویند که دندانهایش ریخته باشد و مرد را که چنان باشد ادرد بر وزن احمد گویند و ابوالدرداء کنیت عامر بن زید انصاری خزر جی است در شمار صحابه ابن قتیبه در کتاب الامامة والسیاسة نوشت که معاویه ابوالدرداء و ابوهریره را فرمان کرد که پیش علی بن ابیطالب بروند و با او درباره کشندگان عثمان سخن کنند و چنان کردند و گفتند ما فضیلت و تقدم ترا انکار نمیکنیم و معاویه از تو کشندگان عثمان را طلبید و هرگاه کشندگان عثمان را باو سپری و باز معاویه راه جنگ کردن با ترا سپرد ما با او بجنگیم و ترا کمک کنیم علی گفت کشندگان عثمان را شناسید گفتند آری گفت آنها را بگیرید و سه تن را گرفتند محمد بن ابی بکر و عمار بن یاسر و اشتر اما با این سه تن بیش از ده هزار پیوستند و گفتند ما همه کشندگان عثمانیم ابوالدرداء و ابوهریره برگشتند بی آنکه کاری توانستند کرد

درست باضم اول و دوم و سکون سوم نام درست بن منصور واسطی است از محدثان امامیه و باید دانست

که درست لفظ پارسی است برا بر صحیح عربی و ضد آن در بدنهای بیماری است و در کارها ناقص و در کالاها معیوب و شکسته و در همه موارد يك معنی بیشتر نیست و بعضی فرهنگ نویسندگان پنداشته اند که آنچه موارد معانی آن هستند و نیز باید دانست که درست از مورادی است که تعریب در آن راه نیافته و با همان صورت فارسی در زبان عربی بتکرار رفته است درستویه باضم پیش با افزودن ویه کلمه اعجاب باخر آن و آن نام نیلای ابو محمد عبدالله بن جعفر بن درستویه بن مرزبان فارسی است معروف باین درستویه از اعاظم علمای عربیت و شاگرد مبرد و ثعلب و صاحب کتاب غریب الحدیث و کتاب ادب الکاتب و کتاب معانی الشعرو کتاب العقی والمیت و کتاب الارشاد و کتاب اخبار النهو بین و کتاب جوامع العروش و کتاب التوسط بین الاخفص و ثعلب و کتاب اسرار النهو نا تمام و شرح التمام نا تمام و شرح التمام نا تمام و شرح التمام نا تمام و شرح التمام نا تمام کتاب الهدایه و غیر اینها و متوفی ۳۴۷ این درستویه از مردم فسای فارس بود و در بغداد بزیست و هم در بغداد

در گذشت و پدرش از اعیان
 معدن است نیز باید دانست
 که ضبط ابن ماکولا که در ستویه را
 با فتح اول و دوم ضبط کرده بیرون
 صواب است و ضبط سمعانی و سیوطی
 که بصورت همان ضبط فارسی است
 درست است آری چون پشت سر هم
 افتادن چند ساکن در عربی سنگین
 است تالی در ستویه را عربان بفتح
 خوانند.

در غمی منسوبست بدر غم
 بر وزن جعفر از توابع سمرقند و
 صابر بن احمد در غمی سمرقندی در
 شمار واعظان و محدثان و متوفی ۵۱۸
 بدان منسوبست

در کالی با فتح اول و دوم
 منسوبست بدرکان از قرای جوشقان
 و خواجه جلال الدین بن خواجه
 شهاب در کالی در شمار شعرای ستایشگر
 قزل ارسلان بدان منسوبست وی در
 نظم شعر سبک ظهیر فارابی را پسندید
 و تربیت وی را پذیرفت و چندی در
 تبریز زیست و از آنجا بخراسان رفت
 و بنجم الدین کبری اودت ورزید و
 از نظم اوست
 ز کرد شیر همکارش هنوز تا کرمان

بسان پیرهن یوسف است خون آلود
 کمند زلف چو بر بام آسمان فکنی
 ستاره را بزمین بوس خویش باز آری
 مگر که مو کب سلطان گل رسید از راه
 که ساکنان چمن را فزود رونق و جاه
 در کجینی منسوبست بدر کجین
 معرب در جزین و آن بلو کیست تابع
 همدان و آنرا در جزین نیز گویند و
 ابواحمد شیرویه بن شهر دار بن قاسم
 بن احمد در کجینی در شمار ادیبان
 و قوام الدین ابوالقاسم بن حسن
 در جزینی وزیر سلطان محمد بن
 ملکشاه و در طبقه ادیبان و مقتول
 فرمان طغرل بن ملکشاه بدان منسوبند
 گویند قوام الدین در جزینی بر کشتن
 و در بند کردن دلیر بود و فرمان او
 عین القضاة همدانی را بر در مدرسه
 که درس داد از حلق آویختند و نیز
 فرزندش جلال الدین بن قوام الدین
 ابوالقاسم در جزینی وزیر سلطان
 محمد بن محمود وزیر فاضل و ادیب بود
 اما دانشش نتوانست راه درست را باو
 بنماید لاجرم در دهش اسراف کرد و
 پشتش زیر بار و امهای گران ناتوان
 گردید و او را معاها ن در دیوان مزاحم
 او قاتش شداد و هم در آن حال

ابوالنجیب شمس الدین درگزینی دل
امراء و اربکان را بدهش خود نواخت
و جلال الدین چون این بدانست این
قطعه را نوشت و نزد سلطان محمد
فرستاد

خصم ز بهر تربیت خویش و عزل من
بفریفت خلق را بزور سیم بیکران
خصم اگر بسیم و زر خویش و انقست
من بنده و انقم بخدای و خدا یگان
اما هیچ فایدتی از آن نگرفت
و معزول گردید و شمس الدین جای او را
گرفت و همچنان در گوشه نا مردای
بماند تا از جهان بر رفت

دروازقی منسوبست بدروازق
مغرب دروازه و آن قریه ایست در
یکفرسنگی مرو و عیسی بن عبید
کندی دروازقی در شمار محدثان
بدان منسوبست

درود بر وزن سرور بنا بر
ضبط سیوطی لقب عبد الله بن سلیمان
بن منذر بن عبدالله بن سالم اندلسی
قرطبی است در طبقه نحویان و شارح
کتاب کسائی و متوفی ۳۲۵ درود کور
بود و هم بر نظم شعر توانا و درستایش
گوری گفته است

قول من للعلمی با لحن قلت لها

کفی عن الله فی تصدیقه الخیر
القلب یدرک ما لا عین یدرک
والعین ما استحسنته النفس لا البصر
و ما العیون التي تعمی اذا نظرت
بل اقلوب التي تعمی بها النظر
نگارنده گوید درود لفظ عربی
نیست بلکه معرب است و سیوطی گفته
که گاهی نیز درود را معبر کنند
و در بود گویند

دروقی با فتح اول و دوم و
سکون و ا و منسوبست بدروقه از
قرای اندلس و ابو زکریا یحیی بن
عبد الله بن خیره دروقی در شمار
مقران و متوفی ۳۰۰ بدان منسوبست
دری قی با فتح اول و کسر
دوم منسوبست بدریقی معرب دریجه
و آن قریه ایست از قرای مرو و عبد
العزيز بن حبیب اسدی در یجقی در شمار
تابعان بآن منسوبست

درید بر وزن زبیر معبر
ا درد وصف کسیکه دندانهایش بیفتند
و اینگونه تصغیرها را تصغیر ترخیم
گویند از آن روی که همزه را از آن
بیفکنند و آنکاه معبر میکنند مانند
اسود و زهر در تصغیر سوید و زهیر
و درید نام نیای ابوبکر محمد بن

حسن بن درید از دی لخطائی است که در بصره از مادر زاد و علوم ادبیه را در بصره فرا گرفت و بهمان رفت و چندی در آنجا زیست و آنگاه بجزیره ابن عمر رفت و از آنجا بفارس کوچید و روزگاری در فارس بماند و از آنجا آهنگ بغداد کرد و تا پایان عمر در بغداد زیست و در سال ۳۲۱ در گذشت این درید از اساطیر ادب و در طبقه حفاظ شعر و لغت است و مسعودی معاصر او در مروج الذهب نوشت این درید در شعر بر همسران پیش افتاد و در لغت بمقام پیشوائی رسید و جای خلیل بن احمد نشست و موادی از لغت فراهم کرد که در کتب دیگران نبود و شعر را هر طور که خواست نظم کرد و الممارش بیش از آنست که بشمرم و با در کتابم آورم و از نظم پنخته و ادیبانه او مقصوره او است که آغازش اینست
 یا ظیبة اشبه شئی بالمها
 تر من الخزامی بین اشجار النقی
 اما تری و آسی ساکی او نه
 طرة صبیح نعت اذبال الدجی
 و اشتعل المبیض فی مسوده
 مثل اشتعال النار فی جزل الفضا
 و این مقصوره را بسیاری از ادیبان

شرح کرده اند و در ستایش امیر ابو العباس اسمعیل بن عبد الله بن میکائیل رئیس نیشابور است و در ضمن بسیاری از ادب و اخبار و حکم عرب را در آن گنجا نیده است و هم جمعی از شعرا بسبک مقصوره این درید شعرا بسبک مقصوره ها نظم کرده اند اما هیچکدام بیایه مقصوره این درید نرسیده است و صریح الدلاء بر سبیل طبیعت بسبک مقصوره این درید و با همان وزن مقصوره گفته که توان گفت بس یک شعر آن حکیمان است و این بیت نیزه راه عکس مقصود ناظم را سپرده است و شاید در صریح چیزی چند از آن بیاورم . باری این درید را از هر دانشوری شاعر تر و از هر شاعری دانشور تر گفتند و از تصانیف او است کتاب الجمله در لغت و کتاب المعنی و کتاب الامالی و کتاب اشتقاق اسماء القبا ئل و کتاب الملاحن و کتاب المقنن و کتاب الوشاح و کتاب الخیل الکبیر و کتاب الخیل الصغیر و کتاب غریب القرآن و کتاب تقویم اللسان و کتاب الانواء و کتاب السلاح و غیر اینها و از نظم این درید است در وصف فرجس

هیون ما یلم بها الرقاد
 و لا یجمعوها سنها السهاد
 اذا ما اللیل صافعها استهلقت
 و تضعک عین ینحسرا لسواد
 لها حدق من الذهب المصفی
 صیاغة من ید بیت له العباد
 واجفان من الدر استفادت
 ضیاءه مثله لا یستفاد
 علی قضب الزبرجد فی ذراها
 لاین من یلاحظها مراد
 ابن شهر آشوب ویرا از شعرای
 اهل بیت بنام آورده و اشعاری که
 دلیل بر امامی بودن او است نقل
 کرده است

دریدی با ضبط پیش منسوبست
 بابن درید و آن پیوند ابوالمحسن علی
 بن احمد فارسی دریدی است که وراق
 ابن درید بود و کتب او را انتساح کرد
 و کتب ابن درید بر حسب وصیتش
 پس از مرگش باو رسید بنا بر این
 دریدی جز پیوند دوستانه و وراقانه
 با ابن درید نداشت و همان پیوند هم او
 را دریدی کرد

درقی منسوبست به ذوق بر
 وزن سپر و آن نام چندین قریه است از
 جمله قریه مروالروذ و از این قریه است

ابوالمالی حسن بن محمد بن ابی جعفر
 درقی بلخی در شمار فقیهان و قاضیان
 و متوفی ۴۸۵ هـ

دستجردی منسوبست بدستجرد
 و آن نام قریه های بسیاری است که
 در عراق عجم و فارس و خراسان و
 ماوراءالنهر افتاده اند و همه را دستجرد
 (دستگرد) گویند و در نسبت باید
 پیوند آنها را با شهرها معلوم کرد تا
 شناخته گردند که دانشمندان از کدام
 يك آنها برخاسته اند مانند ابوهمد
 سعد بن محمد بن ابی جعفر دستجردی
 مروی در شمار فقیهان و علمایان و متوفی
 ۴۷۲ که از دستجرد مرو است و اما
 مجدالدین علی بن حسن دستجردی
 در شمار فقیهان و علمایان امیریه دانسته
 نیست که با کدام یک از قرانی دستجرد
 پیوند رسانند

دستیمانی منسوبست بدستیمان
 مهرب دشت میشان و آن بخشی است
 در غرب اهواز و در کران قزوین
 است که اکثر آنرا دستیمانی
 گویند از این نام منسوبست ابومحمد
 سهل بن مروان بن عبدالعزیز (۱) دشت
 (۱) راهمون با فتح عین هوز و ضم بادر
 عربی مهرب را همان است یعنی نگهبان راه

میشانی در طایفه کاتبان و شاعران و ادیبان و حکیمان و در شمار شعوبیان که عجمان زائر عربان فضیلت دهند و صاحب کتاب نمله و عفره و این کتاب را بروش کتاب کلیده و دمنه نوشت و کتاب الیهنلیة و الخزومی و کتاب النمر و المطلب و کتاب الروامق و العذراء و کتاب ندود و ورد و الود و کتاب التخریب و کتاب الفزالین (دو آهو) و کتاب ادب اسل بن اسل و کتاب تدبیر الملک و السياسة و کتاب دیوان رسائل و غیر اینها دشتمیشانی بمأمون عباسی پیوست و مأمون او را خزانه دار کتب خود کرد و هم بیخبل موصوف بود و کتابی در ستایش بیخبل نوشت و نسختی از آنرا نزد پسران اعمامش (راعیان زادگان) فرستاد و نسختی از آنرا نزد حسن بن سهل وزیر مأمون اما وزیر آنرا نپسندید و بر آن کتاب نوشت که تو چیزی را ستودی که خدا آنرا نکوهید و چیزی را زیبا شمردی که خدا آنرا زشت گردانید و مزاح الفاظ نتواند فساد معنی را ببرد و ما پاداش حکارت را شنیدن گفتارت گرفتیم و جا حظ آنرا در کتاب بخلاء آورده است و دشتمیشانی

در سال ۲۱۵ در گذشت

دستوایی با فتح و سکون منسوبست بدستوا و آن نام قریه ایست در اهواز و از این قریه است ابواسحق ابراهیم بن سعید بن حسن دستوایی در شمار محدثان و نیز نام قریه ایست در فارس و اما ابوبکر هشام بن ابی عبدالله دستوایی بصری در شمار محدثان و از راویان قتاده و متوفی ۱۵۲ بهیچیک از آن دو قریه منسوب نیست بلکه از آنروی که جامه های دستوایی فروخته او را دستوایی گفته اند و دستوایی در مورد او لقب است و نشان پیشه نه نسبت دسگری منسوبست بدسگره

بروزن چنبره نام چندین موضع است از جمله نام قریه ایست در غربی بغداد و ابو منصور منصور بن احمد بن حسین بن منصور دسگری در شمار سروران قوم بدان منسوبست و از جمله نام قریه ایست در خوزستان و ابو العباس احمد بن بکر بن عبدالله دسگری که ابوبکر خطیب از او روایت کرد و در سال ۴۳۱ در گذشت بدان منسوبست

دشتکی منسوبست بدشتک بروزن طشتک و آن نام محلی است در شیراز و جمعی از اعظام از آن محلت

را خاستند از جمله صدر الدین ابوالمعالی
 محمد بن ابراهیم شرف المله بن محمد
 صدر الدین دشتکی شیرازی معروف
 به صدر کبیر از مشاهیر حکماء و فلاسفه و
 معاصر بامولی جلال الدین دوانی و
 صاحب حواشی بر شرح تجرید و بر
 شرح مطالع و بر شرح شمسیه و بر تفسیر
 کشاف و بر مختصر الاصول ابن حاجب
 غیر اینها از جمله آثارش بنای مدرسه
 منصوریه است در شیراز و در سال ۹۰۳
 دست تر کمانان بایندریه بقتل رسید
 از جمله فرزندش امیر غیاث الدین
 منصور بن محمد در شمار حکمای
 رغان و فلاسفه محققان وی بفرمان
 شاه اسمعیل صفوی رصد خانه مراغه
 که ویران شده بود آباد کرد و در
 زمان سلطنت شاه طهماسب چندین
 منصب صد ارت یافت اما این منصب
 او چندان نپایید و از کار بر کنار
 گردید و منشاء آن هم مباحتی بود
 که میان او و محقق کرگی در مجلس
 شاه طهماسب در گرفت و سخن از
 شاه صواب بگردید و بجای بد کشید
 از آن پس بشیر از برگشت و در
 نجا بزیست تا سال ۹۴۸ در گذشت
 از او است کتاب المعاکمات که

میان حواشی صدر الدین والدش و
 حواشی جلال الدین دوانی بر شرح
 تجرید مجامع مکرمه است و
 کتاب المعاکمات نیز میان
 آن دو دانشمند در حواشی بر مطالع
 و کتاب هیات الورد و کتاب تعدیل
 المیزان در منطق و کتاب اللوامع و
 المعارج در هیئت و کتاب التجرید در
 حکمت و کتاب معالم الشفاء در طب
 و کتاب خلاصة المناجیس در معانی و
 بیان حواشی بر الهیات شفا و بر
 تفسیر کشاف و بر اشارات و بر تجرید
 و غیر اینها و از جمله اصیل الدین ابو
 المفاخر عبدالله بن عبد الرحمن بن
 عبداللطیف حسینی دشتکی شیرازی
 از خاندان معروف شیراز که بهرات
 رفت و در آنجا بزیست و بهروی نیز
 شهره گردید و صاحب کتاب المجتبی
 فی سیرة المصطفی و کتاب درج الدرر و
 درج الفرر فی میلاد سید البشر و کتاب
 همدة العین در ادعیه و او را در کتاب
 معراج الاعمال در ادعیه و او را در
 کتاب مقصد الاقبال السلطانی و
 مرصد الاعمال الخفائیة در مزارات
 هرات اصیل الدین در شمار معدنان
 و واعظان است و هفته یک بار در

مدرسه گوهرشاد هرات مردم را وعظ کرد و اندرز داد و در سال ۸۸۳ در گذشت و از جمله سید جمال الدین عطاءالله بن فضل الله حسینی دشتکی شیرازی از شاگردان اصیل الدین که چندی در نیشابور زیست و سپس بهرات رفت و بکار وعظ و اندرز پرداخت و در مدرسه سلطانیه هرات مردم را پند داد و از اوست کتاب روضه الاحباب فی سیره النبی والال واصحاب و کتاب تحفة الاحباء فی مناقب آل عبا و کتاب ریاض السیر و در سال ۹۲۶ در گذشت

دعامه بروزن نشانه بمعنی ستون نام دعامه بن عزیز سدوسی صحابی است و ابو دعامه کنیت علی بن برید قیسی است در شمار ادیبان

دعبل با کسر و سکون بر وزن کشمش بمعنی ناقه توانا-ایر بیضه غوک نام ابوعلی دعبل بن علی بن رزین خزاعی است در طبقه شعرای توانا و در شمار ستایشگران اهل بیت و قصیده تائیه او در درجه اول از مدائح اهل بیت است و در آن قصیده گفته است

مدارس ایات خلت من تلاوة

و منزل وحی مقفر العرصات

قفانستل الدار التي خفاهلها
مقی عهدها بالصوم والصلوات

و ان فخر وایوما اتوا بمحمد
وجبریل والفرقان ذی السورات

اری فیثهم فی غیرهم متقسما
و ایدیه من فیثهم صغرات

اذا و تروا مدوا الی و اتریهم
اکفا عن الاوتار منقبضات

و این قصیده را بر امام علی بن موسی الرضا خواند و ده هزار درهم و یک

طلاقه برد جایزت بستد و از سخنان دعبل است که مردم هر در و غگومی

را نکوهند جز شاعر را تا جائیکه هر اندازد در و غگومی را بیشتر کند

فزون تر او را ستانید و با زبان اکتفا نکنند و بدروغ بر آن

سوگند یاد کنند و گویند احسنت و الله یعنی سوگند بخدا که نیکو گفتی

و نظامی همان مضمون را گرفته و در نصیحت فرزندش گفته است

در شعر مپیچ و در فن او چون اکتبا و است احسن او

دعبل عمری طولانی کرد و خلفاء و زرا و اشراف را بشعر نکوهید و خود

گفت من پنجاه سال است که چوبه دارم را بر دوش کشم و تا کنون

کسی حلقم را بر آن نیاویخته است
 واز محاسن شعر او است
 این الشباب و ایه سلکا
 لا این یطلب ضل بل هلکا
 لا تعجی یا سلم من رجل
 ضحک المشیب برآسه فبکا

و نیز

خلیلی ماذا ارتجی من غذا مرئی
 طوی الکشح عنی الیوم و هو مکین
 وان امرء اقد ضن منه بمنطق
 یسد به فقر امرء لضنین
 ودعبل کتابی در طبقات شعرا پرداخت
 و دیوان شعر و در سال ۲۶۶ در گذشت
 و او تمام طائی پیش از او در گذشت
 و بختری در مرثیت هر دو گفت
 قد زاد فی کلفی و او قد او عتی
 مئوی حبیب یوم مات و دهبل
 دعشور بروزن پر شور بمعنی
 گروه چهار پایان نیز حوضیکه بنیان
 آن شکسته و فرو ریخته باشد و آن
 نام دعشور بن حارث غطفانی صحابی
 است

دعاچی منسو بست بد علیج بر
 وزن جعفر و آن بنا بر ضبط نجاشی نام
 موضعی است در بغداد و آنرا دعاچه
 گویند و ابو محمد عبدالله بن محمد بن

عبدالله حذاء دعاچی بغدادی در شمار
 فقیهان امامیه و صاحب کتاب الحج
 بدان منسوبست

دعووان بروزن درمان نام ابو
 محمد دعوان بن علی بن حماد بن صدقه
 جبائی است در طبقه مقرران و ادیبان
 و قرآن را با روایات آن فرا گرفت و
 فریاد داد و در سال ۵۲۴ در گذشت
 دغشی منسو بست بدغش (بر
 وزن حسن) بن عمرو پدر تیره از
 قبیله طی و حسن بن عطیه حناط دغشی
 کوفی در شمار محدثان خاصه بدو
 منسوبست و دغش بمعنی تاریک است
 دغفل بروزن جعفر بمعنی بچه
 گرگ و بچه فیل نام دغفل بن حنظله
 سدوسی است در شمار نسب شناسان عرب
 دقماق بافتح و تشدید بمعنی آرد
 فروش و آن لقب ابو علی حسن
 نیشابوری است در شمار مفسران و
 واعظان و صاحب کتابی در وعظ شامل
 ۳۶۰ مجلس و متوفی ۴۰۵ و او را از
 آن روی ~~که~~ آرد فروش بود گفتند
 گفتند و نیز دقماق لقب جعفر بن علی
 بن سهل بن فروخ دوری است در شمار
 محدثان خاصه و از مشایخ تلمکبری
 دقماق بروزن در مان معرب

تقماق ترکی است بمعنی بتك و میخ
 کوب و ابن دقیق کثیت صادم الدین
 ابراهیم بن محمد مصری است از
 مشاهیر مورخان مصر و صاحب کتاب
 نزہة الایام فی تاریخ الاسلام و کتاب
 الكنوز الخفیة فی تاریخ الصوفیة و
 کتاب نظم الجنان در طبقات حنیفة و
 کتاب عقد الجواهر فی سیرة الملك
 الظاهر و کتاب ترجمان الزمان و
 کتاب فرائد النوائد در تعبیر خواب
 ابن دقیق استاد مقریزی و پیر و ابو حنیفة
 بود و در کتابی که در طبقات حنیفة
 نوشت از مقام امام شافعی ککاست و
 بدینکار او را نازبانہ زدند و بزندان
 افکندند و در حدود سال ۸۰۹ در گذشت
 دقیقی منسوبست بدقیق بمعنی
 آرد و دقیق کسی را گویند که آرد
 بفروشد و آن لقب ابو القاسم علی بن
 عبیدالله است در طبقه اعلام نجویان
 و شاگرد ابو علی فارسی و ابو سعید
 سیرافی و ابو الحسن رمانی و شارح
 کتاب الجرمی و کتاب الايضاح و صاحب
 کتابی در عروض و متوفی ۴۱۵ و نیز
 دقیق لقب ابو الحسن محمد بن علی است
 در شمار نجویان و شاگرد رمانی و صاحب
 کتاب المرشد در نحو و کتاب المسموع

من کلام العرب و در سال ۳۸۴ از مادر
 زاد و نیز لقب دقیقی ابو عبد الغنی سلیمان
 بن بنین بن خلف مصری است در طبقه
 نجویان و شاگرد ابن بری و صاحب
 کتاب لباب الالباب فی شرح التکتاب
 و کتاب منتهی الادب فی منتهی کلام
 العرب و کتاب الروض الاریض فی
 اوزان القریض و کتاب احکام الشوافی
 فی احکام القوافی و کتاب انوار
 الازهار فی معانی الاشعار و کتاب
 الاقوال العربیة فی الامثال النبویة
 و کتاب اخلاق الکرام و اخلاق
 اللئام و کتاب الدررة الادبیة فی نصره
 العربیة و کتاب تجبیر الافکار فی تعریر
 الاشعار و غیر اینها و متوفی ۶۱۳ نیز
 دقیق بمعنی نازک است و از ابن
 معنی ابو منصور محمد بن احمد شاعر
 شهیر ایرانی تخلص دقیقی را برگزیده
 است از آن روی که بار یک برداز بود و
 نظمش در نهایت دقت و درست دانسته
 نیست که در کدام شهر از مادر زاد
 بلخ و یا بخارا و یا سمرقند و یا مرو
 و دقیق در دوره سامانی ظهور کرد
 و شعرش نیز بخته و بسیار استادانه
 است اما مایه شهرتش تنها قدرت او
 بر نظم نیست بلکه ابتکاری بود که

در نظم شاهنامه کرد و آنرا پایه نهاد
و را هرا بر فردوسی باز کرد و
بحقیقت شاهنا مهرا او بوجود آورد و
فردوسی مجموع نظم شاهنامه او را
که هزار و پنجاه و چهار بیت است در
داستان گشتا سب آورده است و از
نظم دقیقی است

گویند صبر کن که ترا صبر بر دهد
آری دهد و ایک به مرد گر دهد
من عمر خویش را بصبری گذاشتم
عمری دیگر بیاید تا صبر بر دهد
در افکنندای صنم ابر بهشتی
جهان را خلعت آرد به بهشتی
بدان ماند که گوئی از می و مشک
مثال دوست بر صحرانوشتی
ز بوی گل گلاب آید بدینسان
که پند آری گل اندر گل سرشتی
دقیقی چار خصلت دوست دارد
بگیتی از همه خور بی و زشتی
لب یاقوت رنگ و ناله چنگ
شراب لعل کیش زرد هشتی
و در سال ۳۴۱ بدست غلام ترکی که
مملوک او بود کشته شد

دقیقی باضم اول و تشدید قاف
مکسور منسوبست بدقی و آن از
قرای دمشق است و ابوبکر محمد بن

داود دقی که از مردم دینور بود و
در دق شام زیستن گرفت و در سلاک
عرفاء منظوم گر دید واردات بزقاق
کبیر ورزید و در سال ۳۴۹ در گذشت
بدان منسوبست

د کین بروزت زبیر مصغر
ادکن بمعنی خاکستری رنگ و آن
نام د کین بن سعید دارمی تمیمی است
در طبقه شاعران و ندیم عمر بن عبدالعزیز
وقتی که عمر والی مدینه بود و از آن پس
که بخلافت رسید او را باشعاری ستود
و از او مختصر جایزتی ستد و در سال
۱۰۹ در گذشت و نیز نام د کین بن رجاء
فقیمی است را جز مشهور وی بر ولید
بن عبد الملک در آمد حالیکه ولید
آماده اسب درانی بود د کین نیز اسبش را
برای مسابقه آماد کرد و بیدان رفت
ولید از دیدن اسب د کین برنج شد
و گفت این اسب بدست کیست و از
میدان مسابقه بیرون در پیش آید
یا امیر المؤمنین جناب اسب بدست
و هر گاه در مسابقه بر اسب د کین
پیشی نکند آنرا در مسابقه دوم
ولید بخندید و اسبش را نشانید و اسب
د کین بر دیگر امیانت پیش افتاد
و از نظم د کین فقیمی است بنا بر نقل

ابن قتیبه در طبقات الشمره
 اذا المرء لم يدسر من اللوم عرضه
 فكل ودا، یر تدیه جمیل
 وان هو لم یصرح عن اللوم نفسه
 فلیس الی حسن الثناء سمیل
 ودر سال ۱۰۵ در گذشت

دلاصی بافتح اول منسو بست
 بدلاص بر وزن دمار و آن نام قصبه
 ایست در مصر در طرف غربی نیل
 و ابو القاسم حسن بن غالب بن نجیح
 دلاصی از راویان مالک بن انس
 و متوفی ۲۲۳ بدان منسو بست

دلاصه بر وزن گشاده بمعنی
 سیاه و ابو دلامه کنیت زنده بن چون
 کوفی است که مردی سیه چرده بود
 و بادب و نظم شهره گردید و پایان دولت
 بنی امیه را در یافت و در دوران
 خلفای عباسی بلند آوازه گردید و
 وسفاح و منصور و مهدی را بدید و
 در خلافت مهدی سال ۲۶۱ در گذشت
 و نوادر او با خلفا و امراء بسیار است
 و داستانها از نوادر او بر سر زبانها
 و در متون کتابها است از جمله دختر
 هم منصور دوانیقی در گذشت و منصور
 بر سر تریش نشست و بر مرگ او
 بسیار اسفناک بود در آن میان ابو دلامه

رسید منصور گفت برای این خانه و
 اشارت بقبر کرد چه اند و ختہ گفت
 دختر هم خلیفه را منصور از شنیدن
 آن سخن چندان بخندید که بر پشت
 افتاد و گفت مرا رسوا کردی و از
 جمله منصور دوانیقی فرمانت کرد
 اصحابش جامه سیاه در بر کنند و کلاه
 باند بر سر نهند و جبهه پوشند که بر
 آن نوشته باشد فسیکفیکم الله وهو
 السميع العليم و شمشیر را بکمر بند
 آویزند ابو دلامه باهمان زی بر
 منصور در آمد منصور پرسید ابو
 دلامه بر چه حالی گفت در بدترین
 حالها پرسید چرا گفت یا امیر المؤمنین
 حال آنکس که صورتش در وسط
 بدنش باشد و شمشیرش بر در کونش
 و قرآن در پشت سرش و جامه اش سیاه
 میخواهی چگونه باشد منصور بشدت
 خندید و فرمان کرد آن زی را تغییر
 دهند و ابو دلامه در آن باره گفت
 و کنا رجی من امام ز یادة

فجاد بطول زاده فی القلانس
 تراها علی امام الر جال کانها
 دنان یهود جلالت بالبرانس
 و از جمله ابودلامه بر مهدی در آمد
 و گفت مادرم مرد و کسیکه جام آبی

بدستم د هدا نندارم مهدي هزار
 در هم اورا داد تا بان کنیزی خرد
 مادر دلامه بدانسان که مهدي نفهمد
 برخیز ران زن مهدي در آمد و گفت ابو
 دلامه مردو من تک مانندم خیز ران هزار
 درهم اورا داد در آن میان مهدي برخیز
 ران در آمد حالیکه اندوهمند بود
 خیز ران پرسید یا امیرال مؤمنین چونست
 که اندوهها کی گفت مادر ابو دلامه
 مرد و ابو دلامه بی سر پرست ماند
 خیز ران گفت پس مادرش پیش من آمد
 و گفت ابو دلامه مرد و من تک مانندم
 و هر دو دانستند که فریب خورده اند
 و از جمله وقتی مهدي از ری بیغداد
 رسید ابو دلامه برای مبارکباد بر او در
 آمد و این دو شعر را خواند
 انی حلفت لئن رأیتک سالما
 بقری العراق و انت ذو وفر
 لتصلینت علی النبی محمد
 و لتملآن دراهمها جبر می
 مهدي گفت صلوات را فرستادم
 اما دامت را از دراهم پرنه میکنم ابو
 دلامه گفت متعلق قسم دو چیز است و از هم
 جدا نیستند گفت دامنش را از دراهم
 پر کنید ابو دلامه نشست و دامنهایش
 را بهت کرد و از دراهم آنها را پر

کردند مهدي گفت کوفت بر خیز
 گفت دامن پیرهنم میبرد بگذار آنها را
 در کیسه کنم و بر خیزم

دلایتی منسوب است بدلا لایه بر
 وزن صحابه و آن نام قریه است نزدیک
 مریه از شهر های اندلس و ابو العباس
 احمد بن عمر بن انس بن دلهات دلایتی
 مری صاحب کتاب الرکام النبوة و کتاب
 نظام المرجان فی المسالك و العمالك
 و متوفی ۴۷۸ بدان منسوب است

دلغاتانی منسوب است بدلفاطان

بروزن سر بازان از قرای مرو و ابو
 بکر فضل الله بن محمد بن ابراهیم
 دلغاتانی در عقبه نقیبهان و ادیبان و
 مفسران و متوفی ۵۷۰ بدان منسوب است
 دالف بروزن گهر از دالف

معدول است همچون غیر از عامر و دانی
 بمعنی لشکر است که در تارزار پیش
 رود و از اسلام است و از دالف است
 ظالم بن عبس بن ابراهیم منسوب است
 از امیران لشکر مأمور بود و منسوب است
 و بدلیزی و نیرومند و شجاع است
 گویند در یکی از اشعار پیر سواری
 نیزه فرود آورد نه از او گذشت و
 بسوار دیگر رسید و مرد و را کشت
 و بکر بن بطاح گفت

قالوا وينظم فارسيين بطمنه
 يوم الهمياج وما ترام كايلا
 لا تمجبوا لو ان طول قنانه
 ميل اذا نظم الفوارس ميلا
 ونيز در طبقات يعثمنند گان عربست
 و شاعران از دهش او فراوان سيم و
 زر اندوختند و او را ستودند و نيز در
 طبقة فاضلان واديبان و شاعران و از
 او است كتاب سياسة الملوك و كتاب
 البراق و الصيد و كتاب السلاح و كتاب
 النزه و در سال ۴۴۲ در گذشت و ابن
 ما كولا علي بن مبره الله عجلي صاحب
 كتاب الاكمال از دودمان او است
 دلفی با ضبط پيش منسوبست
 بابو دلف قاسم بن عيسى و ابو الفتح
 دلال بن ابراهيم دلفی در شمار نقات
 علمای اماميه و صاحب كتاب الرد على
 مبرور آثار الرسول و اعتمد على نتایج
 المهرول و نيز ابو الحسن محمد بن عبدالله
 بن محمدان دلفی عجلي در طبقة نعویمان
 و شاگرد زمانى و شارح دیوان منبى
 و مترجم است و منسوبند
 شاعران و شاعران و منسكوت
 منسوبست بدلوویہ و آن نام نیای ابو
 حامد احمد بن محمد بن احمد بن
 محمود بن دلوویہ استوائى است در

شمار فقیهان شافعی و در اصول پیرو
 اشاعره و متوفی ۴۳۴
 دلوویہ مرکبست از کلمه دل
 فارسی که در تعریب دال آن مفتوح
 گردیده است و ویه کلمه اعجاب بمعنی
 چه شکفت دلی و دلوویہ نام نیای
 دلووی مذکور است و لقب زیاد بن
 ایوب طوسی در شمار محدثان
 دلہم بروزن جعفر بمعنی تاریک
 نیز گرگ نام دلہم بن صالح کندی
 کوفی است در شمار محدثان خاصه
 دلہمجانى با کسر اول و دوم
 منسوبست بدلیجان و آن قریه ایست در
 چهارده فرسنگی قم و از توابع محلات و
 عربان در تعریب آنرا باضم اول و فتح دوم
 آرند و ابو العباس احمد بن حسین بن
 مطهر دلہمجانى معروف بخطیب در
 شمار محدثان بدان منسوبست و از
 اوسه دختر بنام ام الولید و لامعه
 وضوء الصباح مانند که هر سه در شمار
 محدثات و از پدر حدیث کردند
 دلہم بر وزن زبیر مصغر
 ادلم بمعنی سیه چرده نام دلہم صحابی
 است
 دماعینی منسوبست بدماعین
 بروزن فرامین و آن قریه ایست

بزرگ در مصر در طرف شرقی نیل
 و بدرالدین محمد بن ابی بکر بن عمر
 بن ابی بکر بن محمد بن سلیمان بن
 جعفر قرشی مخزومی مالکی در طبقه
 اعلام نحویان و ادیبان و صاحب کتاب
 تخفة الغریب فی حاشیة مغنی اللیب
 و شرح بخاری و شرح تسهیل و شرح
 خزر جیه و کتاب جواهر البعور در
 عروض و کتاب مقاطع الشرب و کتاب
 نزول الغیث و این کتاب حاشیه بر
 کتاب الغیث الذی انسجم فی شرح
 لامیة العجم است و کتاب عین العیوة
 و این کتاب تلخیص کتاب حیوة الحیوان
 دمیری است و غیر اینها دمامینی در
 اسکندریه سال ۷۳۶ از مادر زاد و در
 فنون ادبیه با رع گردید و از علم فقه نیز
 بهره کافی برد و در جامع ازهر مصر
 تدریس کرد و از آنجا با اسکندریه
 رفت و بتدریس و هم بکار تجارت
 پرداخت و از آنجا باز بقاهره رفت
 و منصب قضا یافت اما روی دل بآن
 منصب نشان نداد و از آنجا بدمشق
 رفت و از آنجا بمکه و پس از ادای
 مناسک حج با اسکندریه رفت و خطیب
 جامع گردید و بدو مکار دل سپرد
 تدریس علم و تحصیل مال و در تحصیل

مال پیشه بافندگی را برگزید و چرخ
 بزرگی بر او انداخت اما آتشی در
 کار گاه افتاد و اموالش بسوخت و از
 بیم و امنخواهان بمصر گریخت و
 و امنخواهان نیز او را دنبال کردند و
 در قاهره بر او ظاهر یافتند اما تقی
 الدین بن حجه و ناصر الدین بارزی
 همیش را کفایت کردند و از آنجا
 باز بمکه رفت و از آنجا در یمن بار
 گرفت و در جامع زبید تدریس کرد
 اما بدنیائی نرسید و از آنجا به هندوستان
 رفت و مردم هند بر او رو آوردند و از
 معضرش استفادت کردند و اموالی از
 آنرا فراهم کرد و در سال ۸۳۷ در
 گذشت و از نظم او است

رمانی زمانه بیما ساهنی

فجائت نحوس و غابت سعود

و اصیحت بین الوری بالمشیب

علیلا فلیت الشباب یعود

و در باره زنی که بیمناک بود اما غمزه

شور افکنی داشت گفت

مذتعمات صناعة الجبین خود

قتلتنا هم بها الفتانة

لا تقل لی کم مات فیها قتیل

حکم قتیل بیده الجبانة

دممی با کسراول و دوم و سوم

منسوبست بقریه دوما از قرای فلوجه
بر کنار فرات و ابوالبرکات محمد بن
محمد بن رضوان دومی در شمار مجددان
و متوفی ۴۹۳ بدان منسوبست

دمنهوری منسوبست بدمنهور
بروزن حسن پور و آن نام قریه ایست
در صعيد مصر و تاج الدین یحیی بن
عبد الوهاب بن عبدالرحیم دمنهوری
در شمار فقیهان و ادیبان و صاحب
تصانیف و متوفی ۷۲۱ و احمد بن
عبد المنعم بن خیام دمنهوری در طبقه
ادیبان و طبیبان و صاحب شرحی بر
رسالة استعارة سمرقندیه و متوفی
۱۱۹۲ بدان منسوبند

دمیاطی منسوبست بدمیاط
بروزن شمشاد و آن از شهرهای مصر
است و شهاب الدین احمد بن محمد بن
احمد بن عبدالغنی دمیاطی مصری در
شمار فقیهان شافعی و صاحب کتاب
اتحاف البشر فی القراءات الاربعة
عشر و مختصر سیره حلبیه و متوفی
۱۱۱۷ و شیخ محمد مشهور بخضری
دمیاطی نیز در شمار فقیهان شافعی
و صاحب حواشی بر شرح ابن عقیل
بر الفیه ابن مالک و متوفی ۱۲۸۷ بدان
منسوبند

دمیری منسوبست بدمیره بر
وزن چریده از قرای مصر نزدیک دمیاط
و کمال الدین محمد بن موسی بن عیسی
دمیری شافعی در شمار ادیبان و فاضلان و
صاحب کتاب حیوة العیوان و شرح سنن
ابن ماجه و شرح منهاج نووی و کتاب
الجوهر الفریدفی علم التوحید و متوفی
۸۰۸ و صفی الدین عبدالله بن علی
دمیری وزیر الملك العادل ابوبکر بن
ایوب سلطان مصر و شام و جزیره و
وزیر فرزندش الملك الكامل و متوفی
۶۲۲ بدان منسوبند

دمیک بر وزن زبیر و ابن ابی
دمیک کنیت مشهور ابوالحسن منصور
بن مسلم بن علی حلبی است در شمار
ادیبان و فاضلان و نحویان و شاعران و
صاحب تصانیف از جمله تتمیم شرح
حماسه ابن جنی و از نظم اوست
أحبا بنا ان خلف البین بعد کم
قلوبنا ففیها للمتفرق نیران
رحلتهم علی ان القلوب دیار کم
و انکم فیها علی البعد سکان
و عیش الفتی طعمان قند و علقم
کما حاله قسمان رزق و حرمان
و در عذر از جدا شدن از هم نشین
گفته است

وقائل كيف تهاجر تما
فقلت قولاً فيه انصاف
لم يك من شكلي فتار كنه
و الناس اشكال و الاف
و در کتمان عشق و اظهار آن گفته
است

ان كتمت الهوى تز ايد سقمى
و اخاف العيون حيت ابوح
لابوحن با لذى فى ضميرى
من هواه لعلمنى استريح
دمينه باضم اول وفتح دوم بر
وزن جهينه نام مادر ابوالسرى عبدالله
بن عبیدالله است از عشیره عامر بن تیم
الله در طبقه شعرای غزلسرا و نیکو
پرداز عرب و این ابیات نمونه طبع
رقت بار اوست

الایا صبا نجد متی هجت من نجد
لقد را دنی مسراك و جد اعلی وجد
لقد هفت ورقاء فی رونق الشحی
علی فنن غض النبات من الزند
بکیت کما بیبکی الولید و لم اکن
جزو عار ابدیت الذی لم یکن یبدی
و قد زعموا ان المحب اذا دنی
یمل و ان الای یشفی من الوجد
بککل تدا و ینا فلم یشف ما ینا
علی ان قرب الدار خیر من البعد

علی ان قرب الدار لیس بنا فع
اذا کان من تهواه لیس بنی و د
ابن دمینه در طبقه شعرای اسلامی
است و اشعارش دلپذیر و روان و دارای
لطف و رقت مخصوصی است از این روی
بخواندن اشعارش رغبت داشتند و از
اخبار ابن دمینه کمی در دست است
از جمله زنی داشت که در پنهانی با
یکی از هشیمره مادری ابن دمینه عشق
ورزید و در پوشیدگی بگریگر را
دیدند و ابن دمینه در کمین نشست و
جوان را بکشت و آنگاه زنش را و
از آن پس بکی از نزدیکان مقتول
ابن دمینه را کشت و دمینه و سفر دمینه
است بمعنی آتار خانه نیز مزبله نیز
کنیه دیرین

دندان بر روزن درمان لقب ابو
جعفر احمد بن حسین بن سعید بن سواد
بن سعید بن مهران اهوازی است در
شمار محدثان امامیه و صاحب کتابی
احتجاج و دندان فارسی است و
آن معروف و ندانستم را از آن
دندان گفتند

دندانقانی منسوبست بدندانقانی
بروزن سردار خان و آن نام قریب است
در ناحیه مرو شاه جهان و ابو محمد

فضل اللہ بن محمد بن اسمعیل دندانی نقاہی
در شمار فقیہان و متوفی ۵۵۲ ہجری
منسوبست

دواد باضم اول بروزن گشاد
بمعنی گرم ریزہ نیز مرد شتابکار از
اعلام است را بن ابی دواد کنیت احمد
بن ابی دواد قاضی معروف عصر
مأمون و معتصم و وانی و متوکل است
کہ در سال ۲۶۰ در گذشت و علامہ
بغلیط آنرا ابن ابی داود خوانند و
ابو دواد کنیت جاریہ بن حجاج ایادی
است و بعضی او را حنظلة بن شرقی
آوردہ اند در طبقہ شعرانی نیکو پرداز
و معاصر کعب بن امامہ ایادی کہ با
رفیقش در راهی رفت و آبی کہ داشت
بر رفیقش داد و خود از تشنگی بمردو
بجود و ایثار او عرب مثل زند و از نظم
ابی داود است

ا کل امرء تجسین امرأ

و نار تحرق باللیل نار

نیز

الماء یجری و لا یثلم له

لو یجد الماء مخرقا خرقه

دوانی منسوبست بہ دوان

بروزن دوان و آن از قرای گزازون
فارس است و در تعریب آنرا دوان

بروزن دیان گفته اند و از آن قریہ
است جلال الدین محمد بن سعد الدین
سعد دوانی گزازونی معروف بعلامہ
دوانی در شمار اعظام حکمای محققان
و صاحب کتاب انموذج العلوم و بہستان
القلوب و سہ حاشیہ بر شرح تجرید
فوشچی بنام حاشیہ قدیم و جدید و واجد
و نیز حواشی بر شمسیہ و بر اشارات و
بر تمایز منطلق و کتاب او امع الاشراف
فی الحکمة العملية و المنزلیة و المدنیہ
و شرح ہیاکل النور و در حکمت
اشراق و شرح عقاید عضدیہ و شرح
سی فصل خواجہ نصیر الدین طوسی
و رسالہ در معنی عدالت بنارسی و رسالہ
عرض نامہ بفارسی و غیر اینہا از کتب
و رسائل و حواشی و شروح جلال الدین
سال ۸۳۰ در قریہ دوان از مادر زاد
و علوم ادبیہ را از پدر خود فرا گرفت
و سپس بشیراز رفت و بفرا گرفتن
علوم نقلیہ و عقلیہ کوشید تا جائیکہ
در آنہا متبحر گردید و از آن پس
بوزارت یوسف بن میرزا جہا نشاہ
قراقرینلو رسید و در زمان سلطنت
آق قویونلو منصب قضای فارس یافت
و ہم سفری بہ ہندوستان کرد و رسائلی
بنام شاہان آن کشور پرداخت و اموال

بسیاری فراچنگ کرد و بایران
برگشت و گویا از آن نظر این بیت
را نظم کرده است

مرا بتجربه معلوم شد در آخر حال
که قدر مرد بعلم است و قدر علم بمال
و میان او و میر صدرالدین دشتکی
که معاصر او بود مباحثات و مناقشات
در گرفت و برد یکدیگر کتابها و
رسائل پرداختند و پس از هفتاد و اندی
عمر در سال ۸۰۹ در گذشت و در
دوان جنازه اش بنحاک رفت و از نظم
او است

بنور خاطر خود میرویم در ره عشق
چراغ خاطر دون همگان چه نور دهد
اگر چه فیض خدا شامل است و یکسان
بیست

نه هر جبل که تو بینی سدا چه طور دهد
قامت دلکش و رخسار دلفروز ترا
اهل عرفان شجر و آتش موسی خوانند
سخن از قد تو گفتم چه دوانی زانروز
سخنانم همه در عالم بالا خوانند
و در ستایش امیر مؤمنان این
رباعی گفته است

ای مصحف آیات الهی رویت
وی سلسله اهل ولایت موبت
سرچشمه زندگی لب داجویت

مهراب نماز عارفان ابرویت
دوانیقی منسوبست بدوانیق
جمع دانق معرب دانک و آن شش
یک درهم و دینار است و آن لقب ابو
جعفر منصور دوانیقی خلیفه عباسی است
و او را دوانیقی از این روی گفتند که در
کندق خندق کوفه از هرتنی از مردم یک
دانق گرفت و هم بیخبل شهره بود
گویند روزی خزانه را گشود و تنها
از خزانه مروان بن محمد آخرین خلیفه
اموی آنهم از یک رشته آن دوازده
هزار بسته قماش خرد در آن دید و یک
طاقه از آنها برداشت و بزبیع گفت
اینرا دو نیم کن یکیرا برای من بگو
جبه کنند و یکیرا برای محمد فرزندش
ملقب به مهدی زبیع گفت از آن طاقه
دو جبه نتوان گرفت پس یک جبه
و یک کلاه برای من کن و برای فرزندش
جبه جدا نکرد تا وقتیکه خلافت
بمحمد مهدی فرزندش رسید و گذرش
بر خزانه افتاد و تمامت خزانه را میان
غلامان و خدمتکارانش قسمت کرد
و منصور سال ۱۵۸ در مکه از جهان
رفت

دوبانی منسوبست بدوبان
بروزن خوبان و آن از قرای جبل عامل

است نزدیک شهر صور و ابو عبدالله
محمد بن سالم بن عبدالله دوبانی در
شمار محدثان بدان منسوبست

دوخله بر وزن روزنه بمعنی
زنبیل لقب علی بن منصور بن طالب
حلبی است معروف بابن قارح ودوخله
همانست که رساله نوشت و نزد ابو
العلاء معری فرستاد و بر رساله ابن قارح
شهره گردید و ابو العلاء در جواب او
رساله الففران برداشت دوخله در شمار
ادیبان و شاعران است و هم حافظ
لغت و شعر و هم راوی اخبار و هم پیشه
مهامی و مؤدبی در شام و مصر داشت و
از این رهگذر روزی خورد و از او
خواستند که این شعر را اجازه کند (۱)

(۱) اجازه در لغت بمعنی گذراندن است
امامیان محدثان و ققیان و شاعران در
معنی مصطلح هر یک بکار رفته است و اکنون
با اصطلاح ققیان و محدثان کاری نداریم و
اصطلاح شاعران را که مناسبت ذکر
آنها اینجا کرد بیآوریم و اینست که
شاعر مصرعی را که دیگری گفته تمام
کند مانند مدبران که معتمد بن عباد در
وصف آب بر آنکه نسیم بر آن وزید
و سلاج آرا مانند دانه های زره نمود گفت
نسج الريح علي الماء زرد
وره یکنه دخترش که بر کنار بر که بود گفت
یا له در عا منیماً لو جمد
(بقیه در ستون بعد)

لعل الذی تخشاه یوم به تنجو
و یا تباک ما تر جو ه من حیث لا تر جو
گفت

فتق بعکم لا مرد لکم
فما لک فی المقدور دخل ولا خرج
و در سال ۳۵۱ در حلب از مادر
زاد و سال وفاتش بنظر نرسید
دورانی با فتح اول و دوم و
تشدید رای بی نقطه منسوبست بدوران
از قرای فم الصلح واسط و از این قریه
است مصدق بن شیب دورانی صلحی
در طبقه نحویان و در صلحی بیاید
دورقی منسوبست بدورق بر

(مابقی از ستون قبل)

و نیز اینست که شاعر بر شعر دیگری شعری
ببفزاید مانند شعر دوخله و مانند این دو
شعر که مانی موسوس شنید
حجیوها عن الريح لانی
قلت یا ریح بلغیها السلام
لورضوا بالحجابها نولکن
منعوها عند الوداع کلاما

و گفت

فتنفت ثم قلت لطیفی
ویک ان زرت طیفها الماما
حیها بالسلام سرا والا
منعوها لکیدهم ان یناما
و نیز اجازه را شاعران در این معنی بکار
برند که حروف روی در مخرج از یکدیگر
دور باشند مانند طاودال

وزن رونق و آن نام قصبه ایست در خوزستان و ابو مسلم محمد بن شیرویه تاجی دورقی که ابن مردویه حافظ مشهور از او حدیث کرد بدان منسوبست و نیز دورقی منسوبست بدورقه از قرای اندلس و ابو محمد عیدالله بن حوش دورقی در شمار مقرران و نحویان و شاعران و متوفی ۵۱۲ و ابوالاصبع عبدالعزیز بن محمد بن سعید بن معاویه بن داود انصاری دورقی صاحب کتاب شرح الشهاب و متوفی ۵۳۴ بدان منسوبند

دوری منسوبست بدوربروزن کور و آن نام هفت موضع است از جمله دور بغداد و از این جااست ابو عمر حفص بن عمر بن عبدالعزیز از دی دوری بغدادی در طبقه مقرمان و نعویان و پشوای قاریان در عصر خود و راوی ابو عمر بن علاء و کسانی و هم از شاگردان آن دو و صاحب کتاب ما اتفقت الفاظه و معانیه من القرآن و کتاب اجزاء القرآن و غیر اینها و متوفی ۲۴۶ و از جمله دور سامرا و ابوالطیب محمد بن فرخان بن روزبه دوری که از جنید حکایاتی در تصوف نقل کرد بدان منسوبست

دوریستی منسوبست بدوریست بر وزن خو نیست معرب درشت از قرای تهران در کنون وری در پیش و ابو عبدالله جعفر بن محمد بن احمد بن عباس دوریستی رازی در طبقه اعلام علمای امامیه و معاصر شیخ طوسی و صاحب کتاب الکفایه در عبادات و کتاب یوم ولایة و کتاب الاعتقادات و کتاب الرد علی الزیدیه و غیر اینها و ابو محمد نجم الدین عبدالله بن جعفر بن محمد بن موسی بن جعفر دوریستی در شمار ققربان و صالحان امامیه و متوفی ۵۰۰ بدان منسوبند

دولابی منسوبست بدولاب بر وزن پوشاک و آن لقبی است از جمله دولاب مبارک در شرف بغداد و ابو جعفر محمد بن صبیح از دولابی بغدادی در شمار مجددان است احمد بن حنبل از او درایت کرد و در سال ۲۲۲ در گذشت بدان منسوبست و از جمله دولاب دبی که از دولابی بود و اکنون بنام دولاب است و ابو بشر محمد بن سعید بن سعد دولاب رازی در طبقه مجددان و مورخان و صاحب تصانیف در موالید و وفیات علماء از جمله کتاب الکنز

والاسماء و متوفی ۳۲۰ از آن قریه است
دول بروزن غول از اعلام است
و نام نیای احمد بن محمد بن حسین بن
حسن بن دول قمی است صاحب
تصانیف از جمله کتاب خصایص النبی
و کتاب شواهد امیر المؤمنین و فضایله
و کتاب المناقب و کتاب المثالب و
غیر اینها و متوفی ۳۵۰

دولعی منسوبست بدو لعیه
بروزن کونریه و آن از قرای موصل
است و ابوالقاسم عبدالملک بن زید بن
یاسین دولعی معروف بخطیب دمشق
که سال ۵۰۷ در قریه دولعیه از مادر
زاد و در دمشق زیستن گرفت و در سال
۵۹۸ در گذشت بدان منسوبست

دومی بروزن رومی از اعلام
است و نام دومی بن قیس صحابی
خرزجی و لقب ابوالقاسم عمر بن جعفر
بن محمد زعفرانی از اعیان علمای شعر
و عروض و صاحب کتاب العروض در
پنج مجلد بزرگ و کتاب القوافی
و کتاب اللغات و نیز دومی منسوب
است بدومه بروزن حکوفه از قرای
دمشق و ابوعبدالله عبدالله بن هلال بن
فرات دومی در شمار زاهدان و محدثان
بدان منسوبست

دونقی منسوبست بدو نق بر
وزن رونق از قرای نهاوند و عمیر بن
مرداس دونقی از راویان عبد الله بن
نافع صاحب مالک بن انس بدان
منسوبست

دونی منسوبست بدون بروزن
خون از قرای دینور و ابو محمد
عبدالرحمن بن محمد بن حسن دونی
در شمار صوفیان و محدثان و متوفی
۵۰۱ بدان منسوبست

دویری منسوبست بدویر بر
وزن زبیر از قرای نیشابور و ابوعبدالله
محمد بن عبدالله بن یوسف بن خورشید
دویری نیشابوری در شمار محدثان
و از راویان اسحاق بن راهویه و متوفی
۳۰۷ بدان منسوبست

دویسی منسوبست بدویس بر
وزن زبیر از قرای بیهق و ابوعبدالله
جعفر بن محمد بن عباس دویسی در طبقه
فقیهان و متولد ۳۸۰ بدان منسوبست
نگارند گوید چنین بنظر رسد
که دویر و دویس نام یک قریه است
و بی نظمی تعریب آنرا بصورت دو کلمه
و بدو شکل بیرون داده است
دویم بروزن زبیر نام بدو
عمرو بن دویم همدانی کوفی است از

اصحاب امیر المؤمنین و باید دانست
کہ دویم مصغردوم و ہرد و از اعلامند
و نیز دومان بروزن سوهان از اعلام
است

دوینہ منسوبست بدوین بر
وزن امیر از قرای ایران آذربایجان
و سلاطین ایرانی از آنجا برخاستند
و نیز ابو الفتح نصرانہ بن منصور بن
سہل دوینی در شمار فقیہان شافعی و
متوفی ۴۶۶ ہجری بدان منسوبست

دہان بافتح و تشدیدهای هوز
کسیکہ از مواد نباتی روغن گیرد
و یا روغن آنها را فرود و این لفظ
درست ہمار است کہ آنرا در روغن
گیر نباتی نگارند در صورتیکہ عصار
بمعنی ہر فشرندہ است نہ خصوص
فشرندہ مواد نباتی باری دہان لقب جمعی
است و این دہان کنیت جمعی از جمله
ابو محمد سعید بن مبارک بن علی بن
عبد اللہ بن سعید انصاری معروف
باہن دہان از اعیان نحویان و افاضل
لغویان و شاگرد رمانی و استاد خطیب
تبریزی و صاحب تفسیر قرآن در چهار
مجلد و شرح ایضاح فارسی و شرح
لمع ابن جنی بنام حکتاب الغرہ و
کتاب الاضداد و کتاب الدروس فی

النحو و کتاب الدروس فی العروض
و کتاب الریاضہ و کتاب الغنیہ و کتاب
المعقودہ فی التصور و الممدود و دیوان
شعر و دیوان رسائل و غیر اینها و از
نظم او است

بادر الی المیش و الایام راقدة
و لا یکن لصروف الدھر تنظیر
فالعمر کالکاس یبذ و فی اوائلہ

صفو و آخرہ فی قعرہ الکرد
اہن دہان را عماد کتاب سیبویہ
ہم خوانند و در وصفش نوشت
در بنائست حکمہ کاشش پذیرد و
داشت ریست کہ از کمالش چشم نتوان
پوشید

نگارندہ گوید این دہان با آن
مایہ از دانش فضل ایضا شکرناخر
و جہل را شکرناخر تقسیم دانستہ جانی
کہ گتہ است

اری الفضل مناخ النأخر اعلہ
و جہل النأخر یسوی النأخر
کذاک اری النأخر یسوی النأخر
و یسوی النأخر یسوی النأخر
و در لغت عربی سواد و سواد
و از جمله این است مبارک بن مبارک بن
سعید و اسد بن معروف باہن دہان و
ملقب بوجیہ الدین در شمار فقیہان

و ادیبان و مفسران از مردم واسط بود و هم از زیور چشم بی بهره و با پدرش بیغداد رفت و هم در آنجا بزیست و در چندین علم با رع گردید و بدانش پروری پرداخت و از خصایص او دو چیز بود یکی نشاط خاطر تا آن جا که بی نشاط بزیست و دیگر بردباری چندانکه بخشم فرو رفت و هر اندازه کوشیدند خشمش را بحرکت آرند نتوانستند و این خبر یکی از حریفان رسید گفت چنان نیست که گوئید و هنوز حریفی را در میدان خود ندیده است تا او را بخشم آرد و گرنه بخشم شود و بر او در آمد و از او پرسشی از نحو کرد و پاسخی آنرا گرفت گفت چنان نیست که گفتی و در پاسخم راه خفتنا رفتی گفت بار دیگر جواب را بشنو شاید منعمم از مقصودم کوتاه تر بود و پاسخ را چنان که خواستی بتو فرسافتم و باز پاسخ را واضحتر داد گفت همچنان در پاسخ گویی بنحط رفتی و شکفت از تست که با این بیداشی خرد را از حریفان خوانی باز بیشتر با او ملافت کرد و گفت شاید جواب را درست دریافت نکردی و هر گاه بخواهی واضحتر از آن دوبار برایت

بگویم گفت چیز برا ~~مکه~~ تو گفتی دانستم و جاهل تو پنداشت که من آنرا نفهمیدم این دهان دانست که آهنگ آن دارد که از هر دری ~~مکه~~ تواند او را بخشم آرد گفت مقصودت را دانستم و بدان که مثل تو و من مثل پشه و فیل است و چنین گویند که پشه بر پشت فیل نشست و چون خواست بپرد گفت پای استوار دار تا پیرم فیل گفت نشستن ترا بر پشتم هیچ ندانستم تا چه رسد پیردنت و وجیه الدین در مذهب پائی استوار نداشت زیرا در آغاز مذهب حنبلی داشت و از آن مذهب بگردید و مذهب حنفی را برگزید و از آن مذهب نیز سپس روی گردانید و بذهب شافعی گرایید و از نظم او است

اطلت ملامی فی اجتنای لعمش
 طعام ائام جود هم غیر مرتجی
 تری با بهم لا ببارک الله فیهم
 علی طالب المعروف ان جاء مرتجا
 حموا مالهم والدين والعرض منهم
 مباح فما بخشون من هجومن هجا
 اذا شرع الاجواد فی الجود منهجا
 لهم شرعوا فی البخل سبعین منهجا
 و در سال ۶۱۲ در گذشت

دهایه بروزن صحابه به معنی
 زيرك بودن است و آن نام نیای ابوالا
 زهر ضحاک بن سالم است و در مرثی بیاید
 دهجی منسوبست بد هججه بر
 وزن پنبه معرب دهجی از قرای اصفهان
 و ابوصالح محمد بن حامد دهجی در
 شمار محدثان بدان منسوبست
 دهرانی منسوبست بدهران بر
 وزن غلطان از قرای یمن و ابویحیی
 محمد بن احمد بن محمد دهرانی در شمار
 مقرران بدان منسوبست
 دهشوری منسوبست بدشور
 بروزن سرشور از قرای غربی نیل از
 از اعمال جیزه و ابواللیث عبد الله بن
 محمد بن حجاج بن عبدالله بن مهاجر
 دهشوری در شمار محدثان و متوفی
 ۳۲۲ بدان منسوبست
 دهقان با کسروسکون معرب
 دهقان است بمعنی نگهبان ده نه معرب
 دهگان و نه بمعنی کشتکار و هر دو از
 اغلاط خواص است و جای توضیح
 بیشتر آن اینجانیست و آن لقب محمد
 بن صالح بن محمد همدانی است در
 شمار محدثان خاصه
 دهقی منسوبست بد هق بروزن
 رمق معرب دهك فارسی بمعنی ده

کوچک و نام یکی از قرای ری و علی
 بن محمد دهقی در شمار ثقات امامیه و
 صاحب کتاب الاصول الخمس و کتاب
 النبیات بدان منسوبست
 دهکی بافتح اول و دوم منسوبست
 بد هك معرب دهك فارسی و آن نام
 همان قریه است که در ری است و تعریب
 در صورت دوم فقط بفتح اول آن اکتفا
 کرده است و تعریب از این تفتنها بسیار
 دارد و ابوالقاسم علی بن ابراهیم بن
 محمد دهکی در شمار راویان اخبار
 و گرد آوران اشعار و از شاگردان
 ابوالفرج اصفهانی صاحب اغانی بدان
 منسوبست و نیز دهك نام مجلتهی است
 در قزوین و عزیز الله دهکی معروف
 بدرویش دهکی در شمار شاعران قرن
 نهم و از ندیمان سلطنت یعقوب بدان
 منسوبست درویش در آغاز پیشه
 جولاهی و خشت مالی داشت بتدریج
 خاطرش بنظم شعر مایل گردید و
 بمناسبت سر آغاز شعری که در مجلس
 سلطنت یعقوب خواند و پسند یافت
 سلطنت گردید و در سلطنت ندیمان وی
 منظوم گشت و از نظم اوست
 رفتی بسوی غربت و این بود رای تو
 کز رفتن تو جان دهم ایجان فدای تو

از شہت درست تیر اگر بر جگر زدم
فی رویدم ذہب اوز آن نیشکر خورم
به از پیکان دودھر و خدنگ راه پیمایش
چونیکو میرود با آنکه پیکان است در
پایش

دھن الخصا دھن بروزن قفل

بمعنی روغن و چربی و حصا بروزن
کجا جمع خصیہ بمعنی خایہ و آن لقب
حسین بنت ہبہ اللہ موصلی است از
اعیان شعر و ادب و در آغاز حاکم موصل
اورا نواخت و در همان شہر بتدریس
پرداخت و سپس روی از او بگردانید
ناچار بطرف صلاح الدین کوچید و
از او و سپس از فرزندش نوازش دید و در
حلب بتدریس و آموزگاری روزگار
گذرانید و در سال ۶۰۸ در گذشت و از
نظم او ست کہ عید خود را از عید دیگران
بہو سیدن معشوق جدا گرفته است
بہتہج الناس با عیاد ہم

لا جن ذیح اول انطار

و انما عظم سروری بہا

اللثم من اھوی بلا عار

ارقبہا حول الی قابل

لانہا غایبہ اوطاری

و در عذر از تاخیر دیدار گفته است

وانی وان اخرت عنکم زیارتی

لہذہ فانی فی المودۃ اول
نما ا لود تکریر ال زیارۃ دائماً
واکن علی مافی القلوب المعول
دھنی باضبط پیش منسوبست بد

ہن بن معاویہ بن اسام بن احمد بن غوث
کہ پدر تیرہا است از قبیلہ بجیلہ و ابو معاویہ
عمار بن خباب بجلی دھنی کوفی در شمار
فقیہان و مجددان خاصہ بدو منسوبست
دیار بکری منسوبست بدیار

بکر کہ نام ولایتی است در آسیای
صغیر و ہم نام شہری است در آن و
حسین بن محمد بن حسن دیار بکری
در طبقہ فقیہان مالکی و از قضات مکہ
و صاحب کتاب تاریخ الخمسین در سیرت
نبویہ و رسالہ در مساحت کعبہ و مسجد
الحرام و متوفی ۹۸۲ بدان منسوبست
دیباچہ بروزن بی پایہ در

چندین معنی بکار رفتہ است پارچہ
حریر کہ تار و بود آن ابریشم باشد۔
رخسار و بخصوص گونه و دیباچتان
دو گونه اند۔ سر آغاز کتاب و دیباچہ
بمعنی دوم لقب محمد بن امام جعفر
صادق است و اورا از آن روی کہ زیبا
روی بود دیباچہ گفتند ابو الفرج
اصفہانی در کتاب مقاتل الطالبیین
نوشت کہ دیباچہ مردی فاضل بود

بن عبدالله بن احمد بن سهل دیباجی
بغدادی است از مشایخ تلمعکبری و
صاحب کتاب ایمان ابوطالب و متوقی
۳۳۰

دیبیع بر وزن حیدر لغت نوبی
است بمعنی سفید و بعضی باغین نقطه
دار آنرا ضبط کرده اند و آن لقب
نیای ابو عبدالله و حمیه الدین عبدالرحمن
بن علی بن حمد بن عمر شیبانی زبیدی
است در شمار اعلام فقیهان و محدثان
و ادیبان و مورخان و صاحب کتاب بغیة
المستفید فی اخبار مدینة زبید تا سال
۹۰۱ و کتاب قرۃ العیون فی اخبار
یمن المأمون و کتاب احسن السلوک
فی من ولی زبید من المملوک و کتاب
تیسیر الوصول الی جامع الاصول من
حدیث الرسول و کتاب تمییز الطیب
من الخبیث مما یدور علی السنة الناس
من الحدیث و کتاب فضائل الایمن و
اعلمه ابن دیبیع از دانشمندان است که
در عصر خود بلند آوازه گردیدند
و دانشجویان از شهرها میآوردند
کوچیدند و از دانشش بهره ها بردند
و چیزیکه بیشتر شهره اش ~~حضرت~~
کتابهای سودمندی بود که پراکند
و مردم را بدانشش رهنمون گردیدند و

و از پدرش بسیار حدیث گرد تا آنجا که
نوشت و در دهش بدان پایه بود که
خدیبچه دختر عبید الله بن حسین بن
علی گفت هرگز از خانه بیرون نرفت
که باهمان جامه که پوشیده بود بر گردد
و آنرا نبخشد و شیخ مفید در ارشاد
نوشت که دیباجه مردی دایر بود و
یکروز روزه گرفت و یکروز افطار
کرد و بارای زبیده که امام بایدشمشیر
کشد و بیرون تازد موافق بود و سال
۱۹۹ در مکه خروج کرد و زبیده
چارو دبه با او گرویدند و نصرتش را
کردن گرفتند و عیسی جلودی از طرف
مأمون با او بجنگید و یارانش را از
گردش پراکند و خود او را نیز دستگیر
کرد و نزد مأمون فرستاد و مأمون او را
بنخود نزدیک گرفت و جایزتی باو داد و در
خراسان با بنی اعمامش زیست

دیباجی منسوبست با اسمعیل بن
ابراهیم بن حسن مشنی بن حسن بن
علی بن ابیطالب ملقب بدیباج اکبر
و محمد بن قاسم حسینی دیباجی از
اعلام علمای امامیه و در معیه بیاید بدو
منسوبست و نیز دیباجی کسی را گویند
که دیبا (ابریشم) بفروشد و با پارچه
های ابریشمی و آن لقب سهل بن احمد

هم توجه مخصوصی بود که الملك الظافر بارداشت و قریه ها و مزارع باو بخشید و خلعتهای گرانبها او را داد و در جامع زبید او را بسمت تدریس برقرار کرد و ابن دیبع نیز از عمر خود بر آن اثر حد اکثر استفادت را کرد و در سال ۹۴۴ در سن هفتاد و شش سالگی در گذشت و چنانچه نوشتند دیبع لقب زیبای او است و غلامی از مردم نوبه که زر خریدشان بود او را در کونک کی دیبع (سفید) خواند و بر او ماند

دیپلی بافتح و سکون یای حطی و ضم بای ایجد منسو بست بدیبل و آن شهر است مشهور در ساحل دریای هندو احمد بن نصر الله دیپلی تتوی که در تتوی گذشت بدان منسو بست و چون در ذیل تنه ترجمتش باختصار گذشت در اینجا مانده آنرا بنویسم نصر الله پدر وی در شمار نقیبات حنفی و در شهرتته منصب قضا داشت و خود مذهب امامیه را برگزید و از تنه بخراسان کوچید برفقه و حدیث و ریاضیات و کلام راز اساتید آنجا فرا گرفت و از آنجا آهنگ شیراز کرد و چندی از محضر مولی میرزا جان شیرازی استفادت کرد و از آنجا بهندوستان

رفت و بار زیستن گرفت و بتدریس و تألیف پرداخت و از آثار او است کتاب الفی در وقایع یک هزار سال پس از رحلت ختمی مرتبت امانا و وقایع سال ۹۸۴ از رحلت مطابق با ۹۹۹ از هجرت بیش نوشت نیز رساله در اخلاق و رساله بنام خلاصه الحیوة در تاریخ حکماء و رساله در اسرار حروف و رموز اعداد و پس از یک هزار و کسری در لاهور کشته گردید

دیر بلوطی دیر بر وزن خیر و بلوط بر وزن تنور منسوبست بدیر بلوط و آن قریه است از توابع رمله و ابوالحسن عبدالله بن محمد بن فرج بن قاسم لخمی دیر بلوطی در شمار مقرران بدان منسو بست

دیر عاقولی عاقول بر وزن شاپور و آن منسو بست بدیر عاقول میان مدائن و نعمانیه از توابع بغداد و ابوالحسن عبدالکریم بن هیشم بن زیاد بن عمران قطان دیر عاقولی در شمار محدثان از آن قریه است

دیر قنی قنی باضم و تشدید نون منسو بست بدیر قن از قرای بغداد و ابو بشر متی بن یونس دیر قنی در طبقه حکیمان و معاصر با المقتدر و الراضی

هباسی و شارح کتب قدماء و صاحب
کتاب نقل اصل البرهان و کتاب نقل
اصل الشعر و کتاب الکون و الفساد
و کتاب السماء و العالم و متوفی ۳۰۸
بدان منسوبست

دیری منسوبست بدیر برون
خیر و آن نام معبد رهبانان است که
دور از آبادی و اجتماع مردم سازند
و دیر های رهبانان بسیار است و جمعی
از دانشمندان بخصوص در آن باره
کتاب نوشته اند و در نسبت آنرا با
چیزی که بآن چسبیده است آرند
و نیز منسوبست بدیر و آن بخصوص
نام قریه ایست از قرای نعمانیه بغداد
و ابو عبدالله حسین بن هداد بن محمد بن
ثابت دیری معروف بنوری در طبقه
نحویان و مقرران و فقیهان و شاعران
بدان منسوبست دیری نابینا بود و در
بغداد بزیست و بتدریس نحو و لغت و
قرآت پرداخت و چندین دیوان عرب
را حفظ داشت و راه پارسائی را رفت
و نظمش پخته و نیکو بود و از نظم
او است

با بی ر تم تبلیح لی
عن رضی فی طیه غضب
وارانی صبیح طلعتی

بظلام الصدق منتقب
وسقی بالکأس مترعة
صهباء مثل الشمس تلتهب
فهی شمس فی یدی عمر
و کلا عقد یهما الشهب
و لها من ذاتها حلب
و لهذا یرقص العجب
و در سال ۵۶۲ در گذشت
دیز کی با کسر و سکون
منسوبست بدیزک از قرای سمرقند
و عبدالعزیز بن محمد دیز کی سمرقندی
در شمار محدثان و واعظان و متوفی
۳۰۸ بدان منسوبست

دیسیم بر وزن حیدر بهمنی
خرس و بچه آن نیز روباه و بچه آن از
اعلام است و نام دیسیم بن ابی داود
کوفی است در شمار محدثان انامیه
دیک الجن دیک بر وزن نیک
و جن برون سن بهمنی جانوری که
در مرغزار ها باشد و آن لقب ابو محمد
عبد السلام بن رغان حمصی است
شعرای دولت عباسی و در زمان
موصوف است و در کتابی امام حسین
قصائد و دیوانی نیز دارد و او توان
وقتی گذرش بر حسن افتاد آهنگ
دیدن دیک الجن کرد اما دیک الجن

خود را کوچکتر از ابو نواس دانست
و در بیخ داشت او را دیدار کند ابو نواس
در یافت و بکنیز کی که در خانه دیک
الجن ایستاده بود گفت بمولای خود
بگو تو دلہائی مردم عراق را باین شعر
خود شیفته کرنی و در فتنه افکندی
موردة من کن ظہی کانا

تناولہا من خدہ فادارہا
دیک الجن از شنیدن آن سخن
نیروئی گرفت و از ابو نواس پذیرائی
گرمی گرد و پیش از آن ابیات زیرا است
بہا غیر معدون فدار خمارہا

وصل بحبالات الغبوق ابتکارہا
ونل من عظیم الردف کل عظیمہ

اذا ذکر ت خاف الحفیضان نارہا
وقم انت فاحث کأسہا غیر صاغر

ولا تسق الا خمرہا و عقارہا
فقام یکاد الکأس تحرق کما

من الشمس او من و جنتیہ استعارہا
ظلمنا بایدینا نتمتع رو حہا

فناخذ من اقدامنا الراح نارہا
و در سال ۲۳۵ در گذشت

دیلم بروزن حیدر در چندین
معنی بکار رفته است سختی - جائی

از کنار حوض که مورچگان و کنگان
در آن گرد آیند - سپاہ بسیار و این

معنی را از همان اجتماع مورچگان
بعاریت گرفته اند - در اج نری - مردمی
که در دیلمان گیلان زیستند و آن نام
دیلم بن فیروز ححیری صحابی است و
باید دانست که این شخص غیر از فیروز
دیلمی است که از مردم عجم بود و
اسود عنسی را کشت

دیلمانی منسوبست بدیلمان و
آن نام بخشی است در گیلان در جنوب

لاهیجان دارای جنگلہای فراوان و
مرکز آن نیز بنام دیلمان است و این

بخش مرکز حلوان یف دیلم است که
دارای اقتدار شدند و از این قریہ است

ابو محمد عبد اللہ بن اسحاق بن یوسف
دیلمانی در شمار محدثان

دیلمی منسوبست بطایفہ دیلم
که در دیلمان زیستند و از این طایفہ و

یا منسوب بآن طائفہ است ابو محمد
حسن بن ابی الحسن محمد دیلمی از

اعلام علماء و محدثان و صاحب کتاب
ارشاد القلوب در حکم و مواعظ و در

وصف این کتاب سید علیخان گفته است
اذا ضلت قلوب عن ہداہا

فلم تدر العقاب من الثواب
فار شدہا جز اک اللہ خیرا

بارشاد القلوب الی الصواب

نیز کتاب غرر الاخبار و درر الانار
و کتاب اعلام الدین فی صفات المؤمنین
و از نظم او است

صبرت و لم اطلع هوای علی صبری
واخفیت مابی منك من موضع الصبر
مخافة ان يشكو ضمیری صبا بیتی
الی د معنی سرأ فتجری و لا ادری
و در عصر شهید اول زیسته است

نیز ابو شجاع شیرویه بن شهر دار
دیلمی در طبقه حفاظ حدیث و صاحب
کتاب الفردوس و تاریخ همدان و
کتابی در حکایات و منامات و متوفی
۵۰۹ نیز ابو یعلی سلار بن عبدالعزیز
دیلمی و در سلار بیاید

دیماسی منسوبست به دیماس
بروزن بیدار و آن نام موضع مرتفعی
است در وسط شهر همدان کنار مسجد
جامع و ابوالحسن محمد بن عمر بن
عبدالعزیز دیماسی در شمار محدثان
بدان منسوبست

دیمرتی منسوبست بدیمرت
بروزن بیدار و آن از قرای اصفهان
است و صاحب بن عبادوزیر در اشتیاق
بآن گفته است

یا اصفهان سقیم الغیث من بلد
فانت مجمع اوطاری و اوطانی

ذکرت دیمرت اذ طال الشواء بها
و این دیمرت من اکناف خرجان
و ابو محمد قاسم بن محمد دیمرتی
اصفهانی در شمار ادیبان و صاحب
کتاب تقویم الالسنه و کتاب العارض
فی الکامل و کتاب تفسیر الحماسه و
کتاب غریب الحدیث و کتاب الابانه
بدان منسوبست

دیمسی منسوبست بدیمس بر
بروزن بیکس از قرای بخارا و ابو
طاهر محمد بن یعقوب دیمسی بخاری
در شمار اعلام محدثان و متوفی ۴۳۰
بدان منسوبست

دینار بروزن بیدار بمعنی زر
مسکوک از اعلام است و این دینار
همدانی در شمار نقیبهان شامی است
و صاحب کتاب الشروط این ندیم در
فهرست گفته که کتاب الشروط کتاب
بزرگی است و نزدیک هزار ورق و
در نهایت خوبی

دیناری منسوبست بدینار
نیای ابوالحسن علی بن محمد بن حسن
دیناری در شمار ادیبان و متوفی ۴۶۳
و پدرش ابو الفتح محمد بن حسن دیناری
نیز در شمار ادیبان و محدثان و متوفی ۴۵۳
نیز دینار نام محاتی بوده است درری

و حسین بن علی دیناری رازی در شمار
محدثان بدان منسوبست

دینوری منسوبست بدینور بر
وزن بیشتر و عربان آنرا بافتح نون
خوانند و آن قصبه ایست در جنوب
سنقر بر سر راه همدان بکرمانشاهان
مرکز آن صحنه است و ده بیستون
در این قسمت واقعست و جمعی از اعلام
دانشمندان از آن قصبه اند از جمله
ابو محمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه
دینوری مشهور باین قتیبه و در قتیبه
بیاید و از جمله ابوحنیفه احمد بن داود
بن و تند دینوری در طبقه نجویان
و لغویان و مهندسان و منجمان و
حاسبان و شاگرد ابن سکیت و متوفی
۲۹۰ و صاحب کتاب الباه و کتاب
ما یلحقن فیه العامه و کتاب الفصاحه
و کتاب الانواء و کتاب حساب الدور
و کتاب البعث فی حساب الهند و کتاب
الجبر و المقابله و کتاب البلدان و کتاب
النبات و کتاب الرد علی لغز الاصفهان
و کتاب الجمع و التفریق و کتاب
الاخبار الطوال و کتاب الوصایا و
کتاب اصلاح المنطق و کتاب القبلة
و الزوال و کتاب الکسوف و غیر اینها
ابوحنیفه دینوری از نوادر ایام بود

و ابوحیان توحیدی در کتاب تقریظ
الجاحظ نوشت که من بر آنم که اگر
جن و انس بر ستایش سه تن اتفاق
کنند تا گیتی گیتی است از مقدار
استحقاقی که دارند بر نیایند اول ابو
عثمان عمر و بن بحر جاحظ دوم ابوحنیفه
دینوری و سوم ابو زید احمد بن
سهل بلخی و از جمله ابو علی احمد
بن جعفر دینوری پدر زن ثعلب
در شمار اعلام نجویان و صاحب کتاب
المهذب در نحو و کتاب اصلاح المنطق
وی از دینور بیصره رفت و از مازنی
کتاب سیبویه را فرا گرفت و آنگاه
بیفداد رفت و از مبرد استفادت کرد
و از آن پس بمصر رفت و در سال ۲۸۹
در گذشت و از جمله ابو عبدالله حسین
بن هبة الله دینوری معروف بجلیس
نحوی و در جلوس گذشت

دیوانجی منسوبست بدیوانجه
از قرای هرات و ابو عبدالله رحمة الله
بن عبدالرحمن بن موفق بن ابی الفضل
دیوانجی در شمار محدثان و متوفی
۵۰۵ بدان منسوبست و بعضی دیوقانی
آنرا ضبط کرده اند و این تعریب نا
پسند آن است

دیوانی با کسر اول منسوبست

بدیوان و معنی آن راسپس آرم و آن لقب مجد الدین محمد بن ناصر بن محمد است که شیخ منتجب الدین او را در شمار فضلاء بنام آورده است و نیز لقب حمدان دیوانی است که در طریق شیخ صدوق افتاده است و باید دانست که دیوان باهمین شکل در زبان فارسی و عربی هر دو بکار رفته و مغرب است و ریشه آن در فارسی دانسته نشد که چیست و این چند معنی را دهد ۱ دفتری که در آن لشکریان و عطایای مردم در آن نوشته شود ۲ جایی که صحیفه ها و نامه ها انباشته شود ۳ کتابی که در آن اشعار و رسائل ثبت گردد ۴ مکانی که در آن به دعای اشخاص رسیدگی شود و از همین معنی عدالتخانه و در بارشاهی مأخوذ هستند و دیوانی کسی است که بایکی از آن موارد معنی پیوند رساند

دیوری منسوبست بدیور بر وزن بیسر از قرای بیهق و ابو علی احمد بن حمدویه بن مسلم بیهقی دیوری در شمار اعلام معدنان که با اسحاق بن راهویه در طلب حدیث رحلتها کرد و در سال ۲۸۹ در گذشت بدان منسوبست ذابل با فتح ذال نقطه دار بر

وزن کامل به معنی لاغرا اندام - نیز باریک نام ذابل بن طفیل سدوسی صحابی است ذاذیخی با فتح هر دو ذال نقطه دار منسوبست بذاذیخ از قرای حلب و حسین بن احمد بن ابوبکر ذاذیخی حلبی در شمار ادیبان و صاحب کتاب الفیض المتبوع فی المسموع و کتابی در سیاست و قصیده در بدیع بنام البدیعیه الغراء که در آن بغنون بدیع اشارت کرده است و متوفی ۱۱۷۵ و صالح بن ابراهیم ذاذیخی حلبی از شاعران قرن دوازدهم بدان منسوبند

ذؤیب بر وزن زبیر مصغر ذؤب بمعنی گرگک از اعلام است و نام ذؤیب بن کلیب بن ربیعہ خولانی صحابی است و نخستین کسی است از مردم یمن که به پیغمبر گروید و پیغمبر او را عبد الله نام داد و ابو ذؤب کنیت خوبلد بن خالد بن مجز بن زبید هذلی است در منطقه شرای منضمین که دوره جاهلیت و اسلام را دید اما پیغمبر را ندید پس از وفات پیغمبر بمدینه رسید و در مدینه را دید که چونان حاجیان ده بتلبیه بانگ بردارند بگریند پرسید چرا چنان گریند گفتند پیغمبر در گذشت و در جنگ افریقیه که با عبد الله

بن زبیر رفت در خلافت عثمان سال
۲۷ در گذشت ابو ذریب در شاعری
بدان پایه بود که از حسان بن ثابت
وقتی پرسید از هر کسی شاعر تر
کیست گفت از قبیله که شاعرند پرسید
گفتند آری گفت قبیله هنذیل و از
قبیله هنذیل ابو ذریب پسر شپور ترند
قصاید او ذریب قصیدت عینیه او است
که در مرگ فرزندانش گفته است
و در این قصیدت بر همه شاعران پیش
افزوده است و شاید مرگ پنج فرزند
او در یک سال آنها در طاعون آنها
در معبر بود که قریبت او را آماده
کرده است و ایاتی چند از آن
بیاورم

امن المشرق و ربه تنو جمع

والدعیر ایس بمعتب من یجزع

از دی بنی فاعوئی مسرة

بند السرور و عبدة ما تنلح

فالمن بعد هم نمان حد اقبها

گفتند ایس بمعتب عور تدمع

واتد حرمت من ذلک فاعهم

واذا التیة اقلت لا تدفع

واذا التیة اشیت اعنارها

الفیت کل تامة لا تنفع

و تعادنی لسانین اریهم

انی لریب الدعیر لا اتضعضع

لا بد من تلف مقیم فانتظر

ابارن قومک ام باخرن المضعضع

والنفس را غیبة اذا رغبها

واذا ترد الی قلیل تنفع

کم من جمیع الشمل مدعی الهوی

کا بوا عیش ناعم فتصدعوا

والد هر لایبی علی حد نانه

چون السحاب له حد اندازبع

و آن قصیده هفتاد بیت است گویند

وقتی جعفر پسر منصور در انقی مرد

منصور بر بیع گفت بین در عشیره من

کسی هست که قصیدت عینیه ابو ذریب

را بنهاد سپرده با آمد بر بیع فگر بست

و گفت بنی هاشم همه حاضرند اما

هیچ کد ام آنرا بخاطر نسپر داند

گفت مصیبت من در عشیره ام از

مصیبتهم در مرگ فرزندانم بیشتر است

از ایس و می که بناد بنی اعنسا بند

آننگاه گفت بین در لشکر بنان و دیگر

مردم کسی هست که آنرا از حفظ خواند

چه من دوست دارم آنرا از دهان کسی

بشنوم بر بیع پیرم دی را حاضر کرد

و پیر قصیده را خواندن گرفت و خواند

والدعیر ایس بمعتب من یجزع

منصور گفت راست گفت و این

مصراع را صدبار بخوان تا این مصراع
بر من نیک در آید تا باین شعر رسید
والدهر لا یبقی تا آخر گفت ابو ذؤیب
باین شعر دلارام گردید

ذبان با کسر اول و تشدید بای
ابجد جمع ذباب بمعنی مگس و نیز مگس
انگین و ابو الذبان کنیت عبد الملك
بن مروان دومین خلیفه مروانی از بنی
امیه است و در زمان خلافت عبد الملك دو
حادثه مهم اتفاق افتاد یکی طغیان عبد الله
بن زبیر بود در مکه و حجاج بن یوسف
سال ۷۳ هجری بآن پایان داد و پیاداش
آن از طرف عبد الملك والی عراق
گردید و دیگر خروج مختار بن ابی
عبیده ثقفی بود که بین النهرین و بخشی
از ایران اطاعت او را گردن نهادند
امادر جنگی که مختار با مصعب بن
زبیر کرد کشته گردید و عبد الملك
یکسر متوجه بر انداختن عبد الله بن
زبیر شد و عبد الملك در سال ۶۵
بخلافت نشست و در سال ۸۶ در دمشق
در گذشت و ابن شجنه حنفی نوشت که
عبد الملك را از این روی که دهانش بد
بو بود ابو الذبان گفتند تا جا می که
مگسان وقتی از پیش دهانش بر یبندند
مردند و ابن خالکان نوشت که لبابتدختر

عبد الله بن جعفر بن ابیطالب (ع)
همسر عبد الملك بود عبد الملك وقتی
سیبی را دندان زد و بطرف لبابتدافکند
لبابتد کاردی طلبید عبد الملك پرسید
کارد را برای چه خواهی گفت خواهی
گزند را از آن دور کنم عبد الملك
او را طلاق داد و بعلی بن عبد الله بن
عباس بن عبد المطلب شوهر کرد
ذبیانی منسوبست بذبیان بر
وزن عثمان و با کسر اول نیز درست
است و آن نام پدر قبیله ایست از عرب و
از این قبیله است نایفه ذبیانی شاعر
شهر عرب و در نایفه بیاید

دخکشی منسوبست بدخکشت
بر وزن جعفر از قرای ماوراء النهر و
ابو نصر احمد بن عثمان بن احمد
دخکشی در شمار پیشروان حدیث و
متوفی ۵۰۶ بدان منسوبست

ذر با فتح و تشدید جمع ذره
بمعنی مورچگان نیز دانه مان دیز که
در هوا پراکنده اند و ابو ذر از
جذاب بن جناده عفار بن ابی ذر
پادسایان و سبایه زبیر بن ابی جندب
آرنده از جمله پیغمبر (ص) گفت که آسمان
سبز گون سایه افکند و زمین تیره
گون در بر نگرفت راستگو تر از

ذراع ذرعینی ذریح ذعلب ذکوان ذکوانی ذکی

ابی ذر را در روز گاری که عثمان خلیفه بود با طرف سفر کرد و بخصوص بشام و مردم را بر ضد عثمان بشورانید و عثمان او را بیدینه کشانید و او را با عصا بسیار زد و آنگاه او را بر بنده فرستاد و در آنجا بود تا سال ۳۲ در گذشت و مالک اشتر و ابن مسعود بدنش را دفن کردند و باید دانست که مور چکان در فارسی درست برابر صفار النمل عربی است که معنی ذر است و مور چکان موران ریزند

ذراع بافتح و تشدید کسی را گویند که با ذراع (آرنج) چیز را بپماید و ذراع از مقیاسهای حرب است و تقریباً برابر پنجاه سانتیمتر و آن لقب محمد بن علی ذراع است در شمار محدثان خاصه و لقب اسمعیل بن صدیق از محدثان عامه

ذرعینی منسوبست پدر عینه بروزن چرمینه از قرای بخارا و ابو زید عمران بن موسی ذرعینی در شمار محدثان بدان منسوبست

ذریح بروزن امیر بمعنی پشته نیز فحلی از شتران که شتر خوب را بدو منسوب کنند و از اعلام است و نام پدر تیره و نام ابوالولید ذریح بن محمد

بن یزید معاری در شمار محدثان خاصه

ذعلب بروزن دلبر بمعنی ناقه تندرو از اعلام است و نام ذعلب یمانی از اصحاب امیر المؤمنین که مردی سخنوز و دلیر بود روزی از مولی پرسید آیا پروردگارت را دیدی گفت ای ذعلب چگونه پرستم پروردگاری را که ندیدستم پر سید چگونگی دیدستی گفت چشمها او را نمیمنند اما دلها که بحقیقت ایمان رسند او را بینند

ذکوان بروزن درمان بمعنی تیز هوش نام جمعی از صحابه و محدثان است و ابو ذکوان کنیت قاسم بن اسمعیل است در شمار ادیبان و اخباریان و صاحب کتاب معانی الشعر

ذکوانی با ضبط پیش منسوبست بد کوان پدر تیره از قبیله سلیم و حارثه بن اضبط ذکوانی صحابی بدو منسوبست

ذکی بروزن صفی بمعنی ذیرک لقب ابو عبد الله محمد بن فرج بن ابی القاسم کنانی مالکی است در شمار نحویان و لغویان و فقیهان و از مردم صقلیه بود و بغداد رفت و از آنجا بخراسان کوچید و شهرهای خراسان

را بدید و از آنجا بهندوستان رفت و با بزرگان و پیشوایان در بحث و مناظره افتاد و ایشان را بنکوهید و در سال ۵۱۶ در گذشت

ذماری منسوبست بدمار بر وزن کنار و آن قریه ایست در دو فرسنگی صنعای یمن و ابو نزار ربیعه بن حسن بن علی بن عبدالله بن یحیی بن نزار یمنی حضرمی ذماری در طبقه ادیبان و شاعران و خوشنویسان و پارسایان و متوفی ۶۰۹ بدان منسوبست و از نظم اوست

بیت لها کم بساتین مز خرفة

كانها سرقت من دار رضوان

اجرت جداوله ذوب المجدین علی

حصبها من الدرہ مخلوط بمقیان

والطیر تهتف فی الاغصان صادحة

کضیا ربات مزامیر و عیدان

و بعد هذا لسان الحال قائله

ما اظیب العیش فی امن وایمان

و نیز عبدالملک بن عبد المؤمن

ذماری ملقب بمزنه در شمار زاهدان

و مقرئان و فقیهان و محدثان و از قضیات

دمشق بدان منسوبست

ذو بروزن مو بمعنی صاحب

از نامهای شش گانه ایست که در علم

نحو اعراب بخصوصی دارند باین معنی که و او در آنها نشان رفت و الف نشان نصب و یا نشان جراست و ذو بال سعی که در پس آن افتد بمعنی وصف دهد و بسا که کار لقب کند مانند مواردی که سپس آید و باید دانست که ملوک حمیر را که در یمن سلطنت کردند از این روی که در صدر القابشان ذو بود از واه گفتند مانند ذویزن و ذونواس و ذوریاش

ذو الاذنین اذنین تشبیه اذن بر

وزن شتر بمعنی گوش و ذو الاذنین بمعنی

صاحب دو گوش لقب انس بن مالک

صحابی است و گویند پیغمبر (ص) او را

چنان لقب داد لکن ابن اثیر گفته که برای

انس بن مالک چنان لقبی معروف نیست

ذو الاصبع اصبع بر وزن

دایر بمعنی انگشت و ذو الاصبع بمعنی

صاحب انگشت لقب حرثان بن

حرث بن عمرو بن عبادة بن بشکر بن

عدوان است در طبقه شعرای جاهلی

و در شمار فارسان و دایران و در

شمار حکیمان شاعران و او را

ذوال اصبع از آن روی لقب دادند که

ماری انگشت پایش را گزید و آنرا

برید و از قصاید معروف ذو الاصبع

قصیدہ ایست کہ پسر ہمیش را خطاب
کرده و بابنی اعمامش حکیمانہ سخن
کرده است و این ابیات از آن قصیدہ
است

لی ابن عم علی ما کان من خلق
منھا لف لی اقلیہ و یقلینی
از روی بنا اننا شمالت نعامتنا

فخالنی دو نہا و خلته دونی
لا ہ ابن عمک لا ا فضلت فی
حسب عنی ولا انت دبانی فتخزونی
ولا تقوت عیالی یوم مسبئہ

ولا بنفسک فی الاضراء تکفینی
ان الذی یقبض الدنیا و یبسطها

ان کان اغناک عنی سوف یغنینی
اللہ یعلمنی و اللہ یعلمکم
واللہ یجز یکم عنی و یجزینی
ماذا علی وان کنتم ذوی رحمی

الا احبکم انت لم تعبونی
انی لعمرک ما با بی بمنغلق
علی الصدیق ولا خیری بممنون
ولالسا نی علی الام دن بمنبسط

بالفاحشات و لا فتکی بمأمون
عنی ا ایک نما امی بر ا عیہ
ترعی المنحان ولاری بمغبون
وا نتم معشر زید علی ما نة
فاجمعوا امر کم شتی فکیدونی

فان علمتم سبیل الرشدفانطلقو
وان جهلتم طریق الرشدفاتونی
رددت باطلهم من رأس قائلهم

حتی یزالو خصو ما ذا افانین
یا صاحب لولنت لی الفیتنی بشرأ

سمحاً کریماً اجازی من بجازینی
ذوالاکله اکله برون و معنی

لقمه وهم قرصه (گرددہ نان) و آن
لقب ابو الولید حسان بن ثابت
انصاری است کہ تر جمش در حسان
گذشت و ندانستم ذوالاکله او را از
چه روی گفتند

ذوالبجادیین بجاد بر وزن
کنار بمعنی جاہہ ایست خط دار و

ذوالبجادیین لقب عبدالله بن عبد نهم
صحابی است در شمار صحابہ پرہیز
کار و فاضل و قرآن خوان و در غزوہ
تبوک کشته گردید و او را ذوالبجادیین
از این روی گفتند کہ وقتی خواست
بشرف حضور پیغمبر (ص) رسد مادرش

جامہ منخططی را کہ بجاد گفتند در
نیم کرد و عبدالله نیمی از آنرا لنگ
کرد و بکمر بست و نیمی را بر پشت
افکند و ذوالبجادیین لقب یافت

ذوالثدیہ ثدیہ باضم و تشدید دال
بی نقطہ و فتح یا و در آخر ہا مصغرندی

بمعنی پستان و ذوالثدیبه بمعنی صاحب
 پستانك لقب حر قوس بنت زهیر
 سر لشکر خوارج است که از
 امیر المؤمنین روی بگردانیدند و سپس
 با او جنگ کردند و در جنگ پیروان
 شکست خوردند و داستانش دراز
 است و او را ذوالثدیبه از این روی
 گفتند که در سینه پستانی چونان پستان
 زنان داشت و بعضی پستان او را بر
 شانه اش نوشته اند و امیر المؤمنین
 وقتی کشتگان خوارج را نگر بست
 و بنوالتدیبه رسید گفت با پیغمبر بودم
 حالیکه میان ما غنیمتی را قسمت کرد
 و همین ذوالثدیبه آمد و گفت یا محمد
 داد گزینی کن و سو گناه بندها که امروز
 بعد از رفتن تو نگر دینی گفت مادرت
 بسو گت نشنید آشر من بعد از تو گتم
 چه کس بعد از کار کند عمر گذرد آیا
 چنین مرد گستاخیر را نکند گت
 بگذارش چه کسی هست که از او بکشد
 ذوالجوشن جوشن بر وزن
 روغن بمعنی زره نیز بمعنی سینه و
 ذوالجوشن لقب شریل بن قریط
 بن اعور رضایی است پدر شمر سر
 کرده پیادگان سپاه عمر بن سعد در
 کربلا و او را ذوالجوشن صاحب

زره از این روی گفتند که در سینه بر
 آمدگی داشت و او را بزره مانند
 کردند و یا آنکه کسری او را زرش
 داد و یا آنکه اول کسی بود از
 عرب که جوشن در بر کرد و هر سه
 سخن را در باره لقب او نوشته اند
 ذوالانمار حمار بر وزن
 کنار بمعنی خر و ذوالانمار بمعنی
 صاحب خر لقب اسود عنسی است
 است که در معنای یسند دعوی
 پیغمبری کرد و جمعی با او کار کردند
 و بر آن اثر عمال پیغمبر را از پس
 پیر و آن کرد و شهر بن باذان عامل
 معاویه را کس و ذوالانمار را کس کرد
 آوازها از پیش تا آوازها که از روز
 دیار او را با آنکه از آن روز
 کشتند و این از آن روز که
 را ذوالانمار از این روی
 خری سپاه داشت و او را
 چنان بر آورده بود که ریش
 گت برورد گت را بچند
 بنام انمار و وقتی از
 بر زمین که از آن بر زمین
 ذوالانمار حمار بر وزن
 بمعنی معرب بنان و آن لقب جوشن
 ربیع است که در یک دو بر سر

افکنند و بایلان در آویخت و بسیاری را شمشیر و نیزه زدو چون از مجروحان پرسیدند چه کسی ترا زخم زد گفت ذوالحمار آنکس که معجز بر سر داشت و این لقب بر او ماند

ذوالدمعه دمه بر وزن شجنه بمعنی صاحب اشک لقب حسین بن زید بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب است در شمار مجددان و پارسایان که در شام سال ۱۱۶ از مادر زاد و امام صادق (ص) او را بفرزندگی گرفت و در کنار خود پرورانید و ام کاشوم دختر محمد بن عبد الله بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب (ع) که زنی صاحب جمال و ثروتمند بود بزنی باو داد و از این رهگذر ثروت و مکنث رسید و او را ذوالدمعه از این روی گفتند که در پان شب و هنگام تهجد گریست و در سال ۱۳۵ و یا ۱۴ در گذشت و از دودمان او است بهاء الدین نیلی در شمار فقیهان و شاعران و عالمان و در نیلی بیاید و نیز بهاء الشرف نجم الدین ابوالحسن محمد بن حسن بن احمد که نامش در اول صحیفه کامله مسطور است و جمعی از اهل امام مانند عمید الرؤسا و شیخ علی

بن سکون و شیخ محمد بن مشهدی از او حدیث کرده اند و نیز ابوالبرکات همربن ابراهیم بن محمد بن محمد بن احمد بن علی بن حسین ذوالدمعه در در شمار پیشوایان ادب و فقه و حدیث و متوفی ۵۳۹ و نیز ابوالحسن یحیی بن عمر بن یحیی بن حسین ذوالدمعه که در روزگار خلافت المستعین عباسی در کوفه بشورید و مردم را بخورد خواند و جمعی از مردم کوفه و جمعی از اعراب بیابان نشین دست بیعت باو فرادادند و جنبش کرد و بیت المال (خزانه) کوفه را تصرف کرد و آنرا میان یارانش پیرا کند و زندانیان را آزاد کرد و عامل خلیفه را از کوفه براند و مردمش بیشتر شدند تا آنگاه که محمد بن عبد الله بن طاهر امیر بغداد لشکری برای سرکوبی او فرستاد و در قریه شاهی زدیک کوفه جنگ میان دو لشکر در گرفت و لشکر خلیفه فیروزگردید و سپاه ابو الحسن شکست خورد و پس از فرو نشستن گرد و غبار ابو الحسن را کشته دیدند و این قضیه در حدود سال ۲۵۰ اتفاق افتاد ابو الفرج در مقابل الطالبین نوشت که با ابو الحسن

یحییٰ جمعی از افاضل و بلند نامان کوفه بیرون تاختند و در مرانی وی شعراء قصاید بسیار نظم کردند و چنان اتفاق افتاد که در عصر شهادت او تنی چند از شاعران نیکو پرد از که بر عقیدت خروج زیستند در میان بودند از جمله ابن رومی شاعر شهیر که او را بقصیدتی غراء مرثیت گفت و این مرثیت از قصاید برگزیده او است و این ابیات از آنست

اما مک فا نظر ای نهجیک تنهج

طر یقان شتی مستقیم و اعوج

افی کل یوم للنبی محمد

قتیل ز کی بالدماء مضر ج

تبعون فیه الدین شرا ئمة

فله دین الله قد کان یمزج

بنوالمصطفی کم یا کل الناس شلو کم

لبلو اکم عما قایل مفرج

اما فیهم راع لعق نبیه

ولا خائف من ربه یتخرج

لقد عمهوا ما انزل الله فیکم

کانت کتاب الله فیهم مجمع

ابعد المکنی بالبحین شهید کم

تضییعی مصابیح السماء فتسرج

لنا وعلینا لا علیه و لاله

تسبح اسراب الدموع و تنسج

و آن قصیده یکصد و ده بیت است و تمامت ابیات آن بلند افتاده است و محمد بن حسین بن سمیدع گفت عم مرا گفت که از یحییٰ بن عمر پارسا تر ندیدم و منش گفتم اگر تنگدستی ترا بر خروج وا داشته است اینک هزار دینار از من بستان و بدان که جز آن ندارم و از این راهی که رفتی باز گرد و بر من که هزار دینار دیگر از بارانم بستانم و بتو دهم گفت ز من از من بطلاق باین جدا باد اگر خروج جز برای خدا باشد گفتم دستت را فراده تا بانو بیعت کنم و بانو بیعت کردم و بانو بیرون تا ختم ذوالرمحین رمحین تشبیه رمح بر وزن قفل بمعنی نیزه و ذوالرمحین صاحب دو نیزه و آن لقب عمرو بن مغیره است که او را از جهت درازی پایش ذوالرمحین لقب دادند نیز لقب مالک بن ربیع بن عمرو است که بادو نیزه جنگید ذوالرمه رمه باضم و تشدید و میم بر وزن جبه بمعنی پاره از رسنه آن لقب ابوالحرث غیلان بن ثقیف بن مسعود بن حارثه عدوی است از مشاهیر شعرای عشاق عرب و معاصر با فرزدق و جریر و بامیه دختر مقاتل بن طلحة بن قیس بن عاصم منقری عشق و رزید

وروزگاری بر عاشق پیشگی وی
گذشت و میہ اورا ندید و بس اشعار
اورا شنید و نیز با خرقاء کہ زنی از بنی
عامر بن صعصعہ بود راہ تشبیب را سپرد
ابن قتیبہ در کتاب الشعر والشعراء
نوشت کہ ذوالرمہ در یکی از سفرهایش
کہ بیادیہ کرد خرقاء را دید و خوب او
را نگریست و برداش نشست و بیہانہ
فزونتر دیدنش انباش را درید و بخرقاء
زدیک گردید و گفت من مردی
رہگذرم و انبان چرمینم دریدہ آنرا
بدوز گفت من آنرا و هیچ کاری را نیکو
ندانم چہ من خرقایم و خرقاء زنیست
حکہ از جہت بلندی منزلتش در
خانوادہ اش کار نکند و بیکار زید
و ذوالرمہ نام خرقاء را بر او نهاد و با
اشعار خود اورا ستود و خاطر خود را
بعشق او پروراند و او را ذوالرمہ از
اینروی گفتند کہ از زنی آب خواست
حالیکہ پارہ رسنی بر شانہ داشت زن
اورا گفت ذوالرمہ (صاحب پارہ رسن)
بیا آب بیاشام و بعضی گویند در
کودگی بدرد چشم دچار گردید و
تعویذی کہ پارہ رسنی آنرا بسته بودند
بر او آویختند و برای آویختگی پارہ
رسن بر او ذوالرمہ اورا لقب دادند

و بعضی گویند برای نظم این شعر
ذوالرمہ گفتندش
لم یبق منها ابد الا بید
غیر ثلاث ما ثلاث سود
و غیر موضوع القفا موتود
فیہ بقایا رمة لتقلید
چنانکہ نوشتیم میہ معشوقہ ذوالرمہ
آرزو مند بود کہ عاشق دلباختہ خود را
بیند و بر ذمت خود نہاد کہ شتری در راہ
خدا قربان کندا گراور ا بیند قضا را در
ہمان ایام ذوالرمہ را دید و از جہت سیمہ
چردگی و زشتی منظرش نہ پسندید و از
رسوائی و فضیحت خود نا لید و از آن پس
آرزوی ذوالرمہ برای دیدار میہ سخت
بجانبش آمد چہ اورا جز در زیر نقاب
ندید و نقاب را نفرین کرد و گفت
جزی اللہ البر اقع من ثياب
من الفتیات شرأما بقینا
یو ارین الملاح فلا تراها
و یخفین القباح فیردھینا
تا آنکہا کہ بہ آرزویش رسید و میہ
نقاب از چہرہ برداشت اما رخسار میہ را
چنانکہ خواست ندید و یا بتلافی سخن
میہ این ابیات گفت
علی و جہ می مسعہ من ملاحہ
و تحت الثياب العار لوکان با دیا

الم تر ان الماء یخبث طعمه
 و ان كان لون الماء ابيض صافیا
 فوا ضیعة الشعر الذی لیج فانقضی
 بمی وان لم املك ضلال فؤ اذیا
 و ذوالرمه در سال ۱۱۷ در گذشت
 ذوالریاستین (صاحب دو
 سروری) و آن لقب فضل بن سهل
 سرخسی وزیر مأمون است که در
 آغاز کیش مجوس داشت و بوفور
 حکمت و فطانت موصوف بود و در
 علم فلسفه و نجوم مهارتی بسزا داشت
 و بر دست مأمون مسلمانی گرفت و
 سپس در زندگی سیاسی در آمد
 و چندی نگذشت که بوزارت مأمون
 رسید و هم سپهسالار و امیر اشگر
 گردید و از این روی که دو منصب را
 در یافت او را ذوالریاستین گفتند
 و هنگامی که مأمون آهنگ رفتن
 بغداد را داشت و بسر خسر رسید
 فضل بن سهل بحمام رفت و غالب بن
 اسود مسعودی و قسطنطین رومی و
 فرسخ دیلمی و موفیق صقلیبی با
 شمشیرهای کشیده گرداگردش را
 گرفتند و او را کشتند و سپس
 گریختند و مأمون ایشان را دستگیر
 کرد و بقتل رسانید و سرها ایشان را

نزد حسن بن سهل فرستاد اما مادر
 فضل آرام نگرفت و از گریستن باز
 نایستاد مأمون بدلا رامیش کوشید که
 من بجای فضل فرزند تو ام مادر
 فضل گفت چسان بر فرزند من نگریم
 که امیر المؤمنین خود را بجای وی
 فرزند من شمرد و این قضیه در سال
 ۲۰۲ اتفاق افتاد و پس از ذوالریاستین
 برادرش حسن بن سهل بوزارت رسید
 و پیوسته بر سر کار بود تا سال ۲۳۶ در
 گذشت و از وقایع مهم این دوره
 ازدواج تاریخی مأمون است یا بوران
 دختر حسن بن سهل بشرحی که
 مورخان آنرا نوشته اند

ذوالشمالین شمالین تثنیه
 شمال بر وزن کنار بمعنی دست چپ و
 ذوالشمالین (صاحب دو دست چپ)
 لقب عبید بن عمرو صحابی است
 که باک و دست کار کرد و هم با دو
 دست کار زار کرد و در جنگ بدر
 کشته گردید و بعضی نام او را
 بن عبید عمر و نوشته اند

ذوالشهادتین (صاحب دو
 گواهی) و آن لقب خریبه بن ثابت بن
 شمارده اوسی خطیبی صحابی است
 و پیغمبر (ص) او را ذوالشهادتین لقب داد

ذو ظلم

ذو العنق

ذو العینین

ذو الغصه

ذو الفقار

و شهادتش را بجای دو شاهد گرفت و در جنگ صفین سال ۳۷ پس از عمار بن یاسر کشته گردید

ذو ظلم ظالم بر وزن زبیر بمعنی صاحب ستمك و آن لقب حوشب تا بهی است که با عشیره خود در جنگ صفین در میان سپاه معاویه بود و کشته گردید و ابن عبد البر او را در شمار صحابه آورده اما در ست اینست که تابعی است نه صحابی

ذو العنق عنق بر وزن شتر بمعنی گردن لقب یزید بن عامر لیشی و خویلد بن عامر بن هلال کلبی و سه دیگر هاعر جدامی است و ایشان را از جهت سطربری گردن صاحب گردن (ذو العنق) گفتند

ذو العینین (صاحب دو چشم) و آن لقب قتاده بن نعمان بن زید انصاری صحابی است که گویند در جنگ احد یکی از دو چشمانش آسیبی دید چندانکه بر گونه اش افتاد و نزد پیغمبر رفت و گفت در خانه زنی زیبا و جوان دارم که مرا خواهد و منش خواهم و از آن ترسم که اگر چشمم آسیب ببیند خاطرش از علاقه که با من داشت بگردد پیغمبر

چشمش را بر جایش نهاد چونان که بود و از آن روی او را ذوالعینین گفتند و در سال ۲۳ در گذشت و یکی از فرزندان او بر عمر بن عبد العزیز در آمد عمر پرسید که این مرد کیست خود گفت انا ابن الذی سالت علی العین خده فردت بکف المصطفی احسن الرد فعادت کما کانت لاول مرة فیا حسن ما عین و یا حسن ما رد همرا این شعر خواند

تلك المکارم لا قعبان من ابن شيبا بماء فعادا بعد ابو الا ذوالغصه غصه بر وزن جبه بمعنی اندوهی که راه گلورا گیر دو آن لقب حصین بن یزید حارثی صحابی است که در گلویش چیزی شبیه بچینه دان بود و نتوانست سخن را آشکار گوید و با این وصف یکصد سال عمر کرد ذوالفقار فقار با فتح اول بر وزن قرار جمع فقاره بر وزن شراره بمعنی مهره های پشت و آن نام شمشیر امام علی بن ابیطالب (ع) است از آن روی که مهره هائی داشت شبیه به مهره های استخوان پشت و این شمشیر عاص بن منیه بود که در روز بدر کشته شد و به پیغمبر رسید و پیغمبر (ص) آنرا بعلی

داد و نیز ذوالفقار لقب مشعر بن عمرو
همدانی است و نام چندتن از علمای
امامیه از جمله سید عماد الدین ابو
الصمصام ذوالفقار بن محمد حسینی
از مشایخ ابن شهر آشوب و در شمار
فاضلان و محدثان

ذوالقرنین قرن ثنیه قرن
است بروزن وزن و در چندین معنی
بکار رفته است شاخ - گیسو - کوه
خرد - یکصد سال - روزگار - و
ذوالقرنین لقب اسکندر مقدونی است
از آنرو که شرق و غرب را که بمنزلت
دو شاخ زمینند گرفت و با از آنرو که
بر دو طرف سرش دودسته موی تافته
بود و باین اعتبار نیز لقب مندر بن
ماه السماء است که دودسته موی ازدو
موی سرش آویخته بود و نیز لقب امام
علی بن ابیطالب است از روی حدیثی
که از پیغمبر آرند که گفت یا علی ترا
در بهشت خانه و در نقل دیگر گنجی
است و تو صاحب دو قرن بهشتی یعنی دو
طرف آن

ذوالقلبین قلبین تشبیه قلب
بمعنی دل و ذوالقلبین (صاحب دودل)
لقب جمیل بن معمر بن حبیب قرشی جمحی
صحابی است که هیچ را از ی را گویند

نتوانست در دل نگاه دارد و در سال فتح
مکه حالیکه پیر سالخورده اسلام آورد
ذوالقلمین صاحب دو قلم لقب
دیگر فضل بن سهل سرخسی ملقب
بنو الریاستین است

ذوالکفایتین بمعنی صاحب دو
کفایت کفایت شمشیر و کفایت خامه
و آن لقب ابوالفتح علی بن محمد بن
حسین بن سعید قمی است که پس از
پدر وزیر کن الدوله دیلمی شد و پس
از رکن الدوله وزیر فرزندش مؤید
الدوله و با آنکه بیست و دو سال داشت
که بوزارت رکن الدوله رسید از عهد
کار بر آمد و ذوالکفایتین لقب گرفت
تا آنگاه که عضد الدوله از او برنجید
و برادرش مؤید الدوله نوشت که او
را بزندان افکند و اموالش را بستاند
و مؤید الدوله او را مصادره کرد و
در زندانش افکند و کسی را که شکنج
اش کند بر او کماشت و شکنج
نخست چشمش را کور کرد و سپس
موی ریشش را بکند و آنکس
را برید و آنگاه بدیگر شکنج
ها پرداخت و در آن حال ذوالکفایتین گفت
بدل من صورتی المنظر

لکنه ما بدل المنظر

ولیس اشفاقاً علی هالك

لكن علی من لی يستعبر

و واه القلب بما مسنی

مستخبر عنی و لا یخبر

فقل لمن سر بما سائنی

لا بدان یسلك ذا المعبر

و چون دانست که آن همه شکنجه

ها برای گرفتن اموال او است و سپس

کشتن گریبان جبهه اش را درید و نامه

که در آن همه گنجها و ذخائرش ثبت

بود در میان آتشی که پیش رویش بود

افکند و آنگاه بشککنجه گر گفت

کنون هر چه خواهی بکن که یک

دینار از گنجهای پنهانم بسطمان نرسد

و همچنان او را شکنجه کرد و

ذوالکفایتین در آن حال گفت

راعوقلیلا فلیس الدهر عهد کم

کما تظنون و الایام تنتقل

تا آنگاه که از جهان رفت و

پس از مرگش در دیوار زندانش این

ایات را نوشته دیدند

ملك شد لی هری المیشاق

بامان قد سار فی الافاق

لم یحل رأیه ولیکن دهری

حال عن رأیه فشد وثاقی

فقری الروحش من عطامی و لعمی

وسقی الارض من دم المهرق

فعلی من تر کته من قریب

او حبیب تحیه المشتاق

ذوالکفایتین در شمار فاضلان و

مترسلان و ادیبان و شاعران بود و در

ادب و جوانمردی راه پدرش را رفت

و پیش از آنکه گرفتار گردد این دو

بیت را خواند

ملك الدنيا اناس قبلنا

رحلوا عنها و خلوها لنا

و نزلناها کما قد نزلوا

و نخلیها لقوم بعدنا

و در سال ۳۳۷ از مادر زاد و در

سال ۳۶۶ در گذشت و دولت خاندان

عمید چونان برامکه بر افتاد و شاعر در

آن باره گفت

آل العمید و آل برمک مالکم

قل المعین لکم و زال الناصر

کان الزمان یحبکم فبدا له

ان الزمان هو الخون الغادر

و صاحب بن عباد وزیر از پیش

در خانه آل عمید گذشت و دهلیز را که

روزگاری از طبقات مردم پر بود خالی

دید این ایات گفت

ایها الربع لم علاک اکتساب

این ذاک الحجاب و الحجاب

این من کان یفزع الدهر منه
فهو اليوم فی التراب تراب
قل بلار هبة و غیر احتشام
مات مولای فاعترا نی اکتشاب
ذوالکلاع کلاع بر وزن
گشاد بمعنی دلیری و نیرو مندی نیز
صبر بر سختیهای کارزار و آن لقب
یکی از ملوک حمیر است بنام یزید
بن نعمان نیز لقب سمیع بن ناکور
بن عمر و است رئیس قبیله حمیر
و همان کسی است که پیغمبر با و
نوشت که مسلمین را در کشتن اسود
عنسی کمک کند و نیز همان کسی است
که بشام رفت و در شام زیست و در
جنگ صفین با معاویه بود و هم در
جنگ صفین کشته شد

ذواللسانین بمعنی صاحب

دو زبان و آن لقب موله (۱) بن
کنیف صحابی است و او را از اینری
که سخنور و شیوا بود ذواللسانین
گفتند نیز ذواللسانین لقب بدیع الزمان
ابوعبدالله حسین بن ابراهیم بن احمد
نطنزی است در طبقه ادیبان و فاضلان
و در اصفهان زیست و باد و زبان عربی

(۱) موله بر وزن توله بمعنی عنکبوت
(جولاه)

و فارسی سخن کرد و کتاب نوشت
و از همین روی او را ذواللسانین
گفتند و در سال ۴۹۷ در گذشت و
از او است کتاب الغلاص و صحکتاب
دستور اللغة و کتاب المرقاة و این
دو کتاب در لغت عربی بفارسی است
ذوالنسبین بمعنی صاحب دو
پیوند لقب ابو الخطاب عمر بن حسن
بن علی است که از طرف پدر بدحیه
بن خلیفه کلبی صحابی و از طرف
مادر بامام علی هادی پیوند رساند و
از همان روی او را ذوالنسبین
گفتند و ی از اعیان فضلالی اندلس
است و در طلب حدیث سفرها بمراکش
و مصر و شام و عراق و ایران و
ماوراء النهر کرد و کتاب التلویر فی
مولد السراج المنیر بهر داخت و در
سال ۶۳۳ در قاهره از دنیا رفت

ذوالنون نون بر وزن خون

بمعنی ماهی نیز دوات و آن لقب یونس
پیغمبر است که در شکم ماهی رفت
و داستانش در قرآن مسطور است
نیز لقب ابوالفیض نوبخت بن ابراهیم
مصری است در طبقه عارفان و صوفیان
بلکه از مشاهیر ایشان و چنین گویند
که وی نخستین کسیست که اسرار

طریقت را در قالب الفاظ ریخت و در آن زمینه تحقیق کرد و جنید آنرا بسط داد و در فن کیمیاگری نیز دستی داشت و کتاب الرکن الاکبر و کتاب الثقة فی الصنعة پیرداخت و متوکل عباسی او را از مصر بسرمن زای کشانید و چندی نیز در بغداد زیست و از آن پس بمصر برگشت و در سال ۲۴۶ در گذشت و از ذوالنون حکایات بسیار نقل کرده اند و هم سخنان صوفیانه از جمله گفته است سه سفر کردم و سه علم آوردم در سفر اول علمی آوردم که خاص و عام پذیرفت و در سفر دوم علمی آوردم که خاص فقط پذیرفت و در سفر سوم علمی آوردم که نه خاص پذیرفت و نه عام و تنها وی کس مانند ذوالودعات و دعوات بر وزن حسنات جمع و دعه بر وزن حسنه بمعنی مهره سپید و آن لقب یزید بن نروان قیسی است معروف بهبنقه از مشاهیر احمقان و کودکان تاجائیکه در حلق باو مثل زنند و گویند احمق من هبنقه یعنی کودت تراز هبنقه و در حلق او داستانها آرند از جمله گویند شتری گم کرد و میان قبیله بانک برداشت

هر آنکس که شترم را بیاید و بیارد دوشتر او را دهم و از جمله از مهره های سفید کردن بندی بگردن آویخت کسی از او پرسید برای چه چنان کردن بندی را بر گردن آویختی گفت از آن روی که خودم را بآن بشناسم و هم گم نشوم و اینست سبب ~~که~~ او را ذوالودعات گفتند و در دنبال آن نوشتند که شبی برا درش کردن بند او را چنانکه نفهمید از گردنش بیرون کرد و بگردن خود آویخت بامدادان که هبنقه از خواب بچست و گردن بند را در گردن برادر دید گفت تو منستی پس من کیستم و اینگونه کارها و سخنان احمقانه او را بحمق شهره کرد تاجائی که نامش در اشعار افتاد و از جمله ابو محمد یحیی بن مبارک یزیدی در نکوهش شیبة بن ولید عیسی گفت

عش بجد ولا یضرك نوك

انما عیش من تری بالجدود

رب ذی اربة مقل من المال

و ذی عنجهیة مجید و د

عش بجد و کن هبنقه القیسی

او مثل شیبة بن الولید

و سبب نظم آن ابیات این شد

که ابو محمد یحیی بن مبارک با کسانی

در مجلس مهدی عباسی مناظره کرد
 و شیبۀ بن ولید از کسانی جانب داری
 کرد و بریحیی حمله برد و یحیی بدان
 ایات و دیگر مقاطیع او را نکوهید
 ذوالیدین بمعنی صاحب دو
 دست لقب خرباق اسلمی صحابی
 است که در خرباق گذشت و هم گذشت
 که او را از آن روی که دراز دست بود
 و با با هر دو دست کار کرد ذوالیدین
 گفتند

ذوالیمینین بمعنی صاحب دو
 دست راست لقب ابو الطیب طاهر بن
 حسین بن مصعب بن زریق بن ماهان
 خزاعی است سپهسالار لشکر مأمون و
 فاتح بغداد و در جنگی که میان امین
 و مأمون در گرفت دلیر بها کرد و درری
 بالشکر امین بسر کرد گی علی بن عیسی
 بن ماهان بچنگید و لشکر امین را
 شکست داد و علی بن عیسی را
 بکشت و سرش را برای مأمون
 فرستاد گویند برید مسافت میان ری و
 خراسان را سه روز رفت و ذوالیمینین
 از ری ببغداد کوچید و شهر بغداد را
 در میان حصار گرفت و نیروی امین را
 بزانی در آورد و بغداد را از تصرف
 قوای امین بیرون کرد و امین را کشت

و سرش را نزد مأمون فرستاد و در
 جنگی که در ری کرد بکتن سپاهی
 را با دست چپ بزد و او را دونه کرد
 و خبر این نیرومندی بمأمون رسید
 مأمون او را ذوالیمینین لقب داد و
 یکی از شاعران گفت کلتاید یک
 یمین حین تضربه یعنی هر دو دستت
 دست راست است و قتی آنرا بکار زدن
 بری و در روزهایی که بغداد را محاصره
 کرد بیول حاجتمند شد و بمأمون نوشت
 مأمون نیز بخالد بن ما جیلویه نوشت
 که با او وام دهد اما خالد از وام دادن
 سر باز زد و ذوالیمینین بغداد را گرفت
 و خالد را پیش کشید و گفت ترا
 با سختترین عفو بنها بکشم خالد اموال
 بسیاری داد تا از کشتنش در گذرد
 ذوالیمینین پذیرفت خالد گفت اشعاری
 گفته ام آنرا گوش کن و آنگاه هر
 چه خواهی کن ذوالیمینین گفت بخوان
 گفت

زعمو بان الصقر صادف مرة
 عصفور بر ساقه العنبر
 فتكلم العصفور نعت جاحه
 والصقر منقش عليه يعطير
 ما كنت يا هذا المثلک لقمه
 و لئن شويت فانتی لحقير

فتهاون الصقر المدلل بحسبده
 کرما فاقلت ذلك المصفور
 ذوالیمینین از شنیدن آن ابیات در
 شکفت شد و او را تحسین کرد و از
 گذشتش در گذشت و نام او ذوالیمینین
 را در سال ۲۰۰ والی خراسان کرد و در
 سال ۲۰۷ در گذشت و فرزندان او مدت
 پنجاه و سه سال در خراسان ولایت کردند
 و این سلسله را طاهر یان گویند و
 هرگز حکومتشان شهر نیشابور بود
 ذهبی منسوبست بن هب بر
 موزن طرب بمعنی زر و ذهبی کسی را
 گویند که طلا فروشد و آن لقب جمعی
 است از جمله شمس الدین ابو عبدالله
 محمد بن احمد بن عثمان بن قایمار
 شافعی در طبقه حفاظ حدیث و علمای
 تاریخ و رجال و صاحب کتاب میزان
 الاعتدال فی قبال الرجال و کتاب تجرید
 اسماء الصحابة و این کتاب تلخیص
 است الفایده است و کتاب تذکره الحفاظ
 و غیر اینها وی در دمشق سال ۶۷۳ از
 مادر زاد و از خرد سالی بفرافرفتن
 حدیث پر داشت و در طلب حدیث
 رحلت کرد و از وقت از هزار و
 دویست محدث را بدید و دمشق بر
 گذشت و استاد حدیث گردید و از هر

سو حدیث طلبان فراسویش کوچیدند
 و روزگار را بتدریس و تالیف
 گذرانید تا در سال ۷۴۸ در گذشت و از
 جمله احمد بن محمد بن حسن بن عتیق
 ذهبی بلنسی در شمار فیلسوفان و طبیبان
 و ادیبان و فقیهان و صاحب شرح کتاب
 مسلم و غیران و متوفی ۶۰۱

ذهبی منسوبست بذهل بروزن
 قفل و آن نام ذهل بن شیبان بن
 نعلبه بن حکایه است که پدر تیره ایست
 از قبیله بکر و از این تیره است تاج
 الدین محمود بن محمد بن صیفی بن محمد
 وراق ذهلی حنفی در شمار فقیهان
 و ادیبان و صاحب کتاب المقصد در
 نحو و کتاب الجهاد در فقه

ذیمونی منسوبست بذیمون
 بروزن میسوت از قرای بخارا و
 ابوالقاسم عبدالعزیز بن احمد بن محمد
 بخاری ذیمونی در شمار فقیهان شافعی
 بدان منسوبست

رئاب بروزن کتاب جمع رئاب
 بروزن صعب بمعنی پیوند کردن کاسه
 شکسته و دیوار شکسته و نظایر اینها
 و بعاریت آنرا در کسیکه مردم را
 بصلاح آرد و مصلح باشد بکار برند و
 رئاب از اعلام است

رابعه بر وزن فاعله بمعنی
چهارمین و آن نام ام الخیر دختر
اسمعیل عدوی بصری است از مشاهیر
زنان صوفی مشرب و معاصر با سفیان
ثوری گویند ثوری در حضور رابعه
گفت و احزنانه داد از اند و همندیدم
رابعه گفت چنان سخن دروغست زیرا
در چنان حالی نفس کشیدن نتوانی و
وبهتر آنست که بگوئی و اقله حزناه
داد از کمی اند وهم و از سخنان او
است

اکتوا احسانا تکم که مانگتمون سیئاتکم
یعنی چو نانکه بدیهای خود را
پوشیده دارید خودیهای خود را پوشید
و از نظم او است

انی جملةك فی الفرد معدنی

و ابحت جسمی من اراد جلاوسی

فالجسم منی للجایس موافق

و حبیب قلبی فی الفرد انیسی

و در سال ۱۳۵ در گذشت و بعضی در

سال ۱۸۵ نوشته اند و شاید وی

چهارمین فرزند اسمعیل بوده که او

را رابعه نام داده است

راجز بر وزن ناصر کسی را

گویند که بیعر رجز شعر برشته کند

و یا سراید و رجز یکی از بجز شعر

است بر وزن مستعلن شش بار و بر
د و گونه است یا ابیات آن دارای
یاك قانیت است مانند ابیات حریری
و بدر تم انز لقه بدر ته

و مستشیط تلافی جمر ته
اسر نچو اه فلانت سر ته

و کم اسیر اسامته اسر ته
انفذه حتی صفت مسر ته

و حق مولی ابدعته فطر ته
اولا التقی اقلت جلمت قدر ته

و یا هر دو بیت دارای يك قانیت است
مانند این شعر

یا سائلی عن الکلام المنتظم

حدأ و نوعاً و الی کم ینقسم

حد الکلام ما انما المستمع

نحو شعر زید و عمر و منیع

و گونه دوم را مزدومه گویند

و این قسم بیشتر در ضمیمه قواعد رباعی

فتون بکار رود و منیع آنرا از جوزه

گویند مانند از جوزه این مثال است

نحو بنام الفیه و از جوزه این است

عبدالله بن حجاج و در جوزه این است

در جوزه و مثالها را از جوزه ابو عبد الله

قرمیلی در نامه ای به فریدوار جوزداین

سینا در طلب وار جوزه امیر الدین
محمد بن علی مجابی عروسی در هروش

وارجوزه محمد بن علی بن هالی در
فرائض وارجوزه ابو مرجان محمد بن
حرب حلبی در معارج حروف و
ارجوزه ابن حرب در حساب عقود و
ارجوزه بحر العلوم در فقه وارجوزه
حکیم سبزواری در منطق و حکمت
و راجز اغلب جمعی از شاعران است که
بخصوص در شعر رجز شعر نظم کرده
اند و گویند اول کسی که رجز را ابتکار
کرد اغلب بن چشم بنت سعد عجمی
را جز است که دو دوره جاهلیت و
اسلام را دید و در وقت نهانند کشته شد اما
در سنایست که اغلب مبتکر آن نیست
بلکه اغلب رجز را طولانی کرد و
پیش از اغلب پیش شعر و یا دوشعر در
بجز رجز نظم کردند و اغلب آنرا تا
حد فصیح رسانید

راد کانی منسو بست برادکان
بروزن بادبان از قرانی طوس و از این
قریه است خواجه نظام الملک ابو علی
حسین بن علی بن اسحاق بن عباس راد کانی
طوسی از مشاهیر وزراء که در سال
۴۰۸ از مادر زاد و فقه و حدیث و ادب
را در خرد سالی فرا گرفت و از آن
پس بلاخ رفت و بعلی بن شاذان عمید
بلاخ پیوست و چون در هر سال او را

مصادره (۱) کرد خواجه ازوی رمید
و بهر گریخت و بجعفر بیک داود بن
میکال سلجوقی پدر الب ارسلان
پناهیید و از گذشته و کنون خود چیزی
چند بر او خواند چندا نکه در دل
جعفر بیک سخنش افتاد و او را نزد فرزند
خود الب ارسلان فرستاد و پیام کرد
که او را کاتب و مشار و از تدبیر و
مشورتش استفادت کن و خواجه نزد
الب ارسلان زیست تا آنگاه که الب
ارسلان عمید الملک کندری وزیر را
بکشت و وزارت را بخواجه سپرد و
از آن پس که الب ارسلان در سال
۴۶۵ در گذشت خواجه سلطنت
ملکشاه را بسلطنت برداشت و کار
یکسره بدست خواجه افتاد و مدت سی
سال دوران وزارت خواجه طول کشید
ده سال در عصر الب ارسلان و بیست
سال در روزگار ملکشاه و در این

(۱) مصادره مالی را از کسی بزور ستند
است و اینکار را ناخذ شکنجه دادن بک
نا گوش و دماغ بریدن بردند و بعضی ا
شاهان زورگو برای مصادره شکن
خانه ترتیب دادند و تنوری از آهن برا
عذاب کردن و در شکنجه افکندن ساء
بود و کسانی که مصادره خواست کر
در آت تنور آهن افکند

مدت از یکطرف بتدبیر امور کشور پرداخت و از طرف دیگر مدرسه ساخت و مساجد بنیان نهاد و املاک بر آنها وقف کرد و مدرسه نظامیه بغداد از ساختن نهایی تاریخی او است و خواجه مدرسه سازی را ابتکار کرد و با فقیهان و دانشمندان و سوفیان انس گرفت و مجلسش از فضلا پر بود و خود نیز مردی نیکو سیرت و نیکو رفتار بود گویند میان او و تاج الملك ابو الفنايم موافقتی نبود و مانند همه سروران که رقیب یکدیگرند بدخواه یکدیگر بودند از این روی تاج الملك با بن هباریه شاعر گفت چنین و چنان است دهم اگر خواجه راهجو کنی و بنکوهی این هباریه گفت چگونه کسی را بنکوهم که در خانه ام هر چه بینم از گرم او است گفت چاره نیست و این هباریه این ابیات گفت

لا غر و ان ملك ابن

اسحق و ساعده القدر

و صفت له الدنيا

و خص ابو الفنايم بالکدر

والدهر کالد و لا ب

لیس يدور الا بالبقر

و بنخواجه رسید گفت در شعر اخیر

بمثل مشهور اشارت کرده است که مردم طوس گاوند و نظام الملك از همان گاو است و با این وصف بروی ابن هباریه ایام آورد اما در پایان میان او و سلطان ملکشاه را ترکان خاتون تیره کرد چه خواجه میل خاطرش به برکیاروق بود که جانشین ملکشاه گردد و ترکان خاتون هوایش در سلطنت فرزندش محمود بود و همین موضوع سبب قتل خواجه شد و بدست یکتن دیلمی بنام ابو طاهر که در لباس تصوف بود و در شمار فدائیان حسن صباح جراحات کاردی بدو رسید و فردای آن روز در گذشت و این واقعه سال ۴۸۵ نزدیک نهار اتفاق افتاد و جنازه او را با صندل بر دند و در آنجا بخاک سپردند گویند خواجه از آن پس که مجروح گردید این ابیات بگفت

یکچند باقبال تو ای شاه جهاندار

گر دستم از چهره ایام ستمدار

طفرای نکو نامی و منشور ستمدار

پیش ملک العرش بتدریج تو بر دم

آمد ز قضا مدت عمرم نود و سه

و ندر سفر از ضربت یک کارد بمردم

بگذاشتم آن خدمت دیرینه بفرزند

او را بخدا و بخداوند سپردم
وبالین وصف سلطان ملک شاه
وزارت را بتاج الملک رقیب خواجه
و وزیر ترکان خاتون بخشید و خود
نیز پس از هیجده روز در گذشت و
معزی در این باره گفت

رفت در یک ماه فردوس برین دستور پیر
شاه برنا از پی او رفت در ماه دیگر
کرد ناگه قهر یزدان بجز ساجدان آشکار
قهر یزدانی بمین و عجز سلطانی نگر
و از تألیفات خواجه کتابی است
در آئین جهانگیری بنام کتاب سیاست
نامه و یا سیر الملوک

راذانی منسوبست بر اذان بر
وزن دامن و آن نام باو کیست در
ناحیت بغداد شامل دیها و مزارع و
ابو عبدالله محمد بن حسن راذانی در
شمار زاهدان و متوفی ۴۸۰ هجری بدانت
منسوبست و نیز نام موضعی ایست در
مدینه و ابو سعید ولید بن کثیر بن
سنان مدنی راذانی در شمار محدثان
بدان منسوبست

راذانی منسوبست بر اذان بر
وزن تابان و آن از قرای اصفهانیست
و ابو عمرو خالد بن محمد راذانی
اصفهانی در شمار محدثان و ابو الرجا

بدر بن ثابت بن روح راذانی اصفهانی
در شمار صوفیان و محدثان و متوفی
۵۳۲ هجری منسوبند و نیز نام محلی
است در بروجرود و ابو النجم زید بن
صالح بن عبدالدار راذانی بروجرودی
در شمار نقیبان و متوفی ۵۴۷ هجری از آن
مجلت است

رازی منسوبست بر خلاف قیاس
بری و آن از شهرهای بزرگ ایران
بود که در فتنه مغول رو بویرانی نهاد
و شهر تهران کنونی سپس جای آنرا
گرفت و اکنون در همه ایران شهری
آباد تر و باشکوه تر از تهران نیست
و نه شهری شماره مردم آنرا دارد و
نیز در زمان پیش چنان بود و از این
شهر دانشمندان بزرگ و نامور
بر خاستند مانند ابو جعفر محمد بن
عبد الرحمن رازی از اعظم متکلمان
که در قبه بیاید و مانند ابو علی احمد
بن محمد بن یعقوب رازی که در
مسکویه بیاید و مانند شیخ نجم الدین
رازی که در دایه گذشت و مانند قطب
الدین ابو جعفر محمد بن محمد بویه
رازی از دو مان آل بویه و در طبقه
حکیمان و نقیبان و ادیبان و محققان
و صاحب کتاب المعاکمات و شرح

شمسیه منطق و شرح المطالع و شرح قواعد علامه و دو حاشیه بر کشف کوچکتر بنام بحر الاصداف و بزرگتر بنام تحفة الاشراف و غیر اینها قطب الدین رازی در قریه ورامین ری از مادرزاد و چندی از محضر علامه حلی استفادت کرد و در دمشق سال ۷۷۶ در گذشت و در صالحیه بخاک رفت و مانند ابوبکر محمد بن زکریای رازی در طبقه فیلسوفان و طبیبان و شیمی دانان جز اینکه فن طبش بر دیگر فنون چربید و سرآمد طبیبان عصر اسلامی گردید و از امثال طبیبان است که طب معدوم بود و جالینوس آن را بوجود آورد و پراکنده بود و رازی آنرا فراهم کرد و ناقص بود و ابن سینا آنرا کامل کرد رازی بیش از دو بیست کتاب پرداخت و کتب طبی او در نهضت علمی اروپا بسیار موثر بود و سالیان بسیار کتب او در مدارس طبی اروپا تدریس شد و نامهای کتب او را اینندیم در فهرست و قطعی در اخبار الحکماء و دیگران بنام آورده اند از جمله کتاب الحاوی یعنی شامل جمیع ابواب طب و بزرگترین کتب طبی وی و کتاب المنصوری و این کتاب

را برای منصور بن اسمعیل حاکم ری تألیف کرد و کتاب من لا یحضره الطیب و شیخ صدوق کتاب من لا یحضره الفقیه را از نام آن کتاب گرفته است و کتاب الادویة الموجودة بكل مکان و کتاب الطب الملوکی و کتاب بره الساعه و کتاب فی ان صناعه الکیمیا الی الوجوب اقرب منها الی الامتناع و کتاب تقسیم الامراض و علاجاتها و غیر اینها رازی چندی در بیمارستان ری کار کرد و سپس در بیمارستان بغداد بمعالجت رنجوران پرداخت گویند وقتی در درمانگاه نشست شاگردان پیش رویش نشستند و سپس شاگردان شاگردانش و آنگاه شاگردان شاگردان شاگردانش و باین ترتیب معالجت بیماران را کرد و بیماران نخست نزد زبردستان رفتند و هرگاه از معالجت درماندند نزد زبردستان رفتند و بهمین ترتیب تا رازی رساند و از سخنان او است تا توانی خوبان را بغذا درمان کنی بدو در میان مکان و تا توانی بک دوا خویشن را معالجت کنی بداروهای چندپرداز و نیز اگر بزشتک دانا و بیمار فرمانبردار باشد در رنگ مرض در بدن بسیار کم باشد

و رازی در پایان عمر نابینا گردید و در سال ۳۱۱ در گذشت و مانند ابو عبد الله محمد بن عمر بن حسین بن حسن بن علی ثومی رازی معروف با امام بخاری و ملقب بفخر الدین و مشهور با این خطیب در شمار متکلمان و فقیهان و فیلسوفان و از این روی که در فن کلام تدریجی بسزاداشت او را امام المتکلمین گفتند و صاحب کتاب تفسیر بزرگ بنام مفاتیح الغیب و کتاب اسرار التزویل و انوار التأویل و کتاب المحصول در علم اصول و کتاب المحصل و کتاب لباب الاشارات و کتاب شرح الاشارات و کتاب الاربعین فی اصول الدین و کتاب زبدة الانکار و عمارة العقائد و کتاب السر المستور و کتاب شرح سقط الزند و کتاب المطالب العالیه فی الیهودیه و کتاب المباحث المشرقیه و کتاب المانحس در حکمت و کتاب فضا ئل الصحابه و کتاب شرح نهج البلاغه امام و غیر اینها فخر الدین در آغاز نهدست بود و سه مرتبه بهر اساتذ و ماوراء النهر گردید از آنجا از خراسان برگشت و بخوارزمشاه محمد بن تکش پیوست و منزلتش بزراک شد و دنیایش معمور و در شهر هرات زیست و در

همانجا بماند تا سال ۶۰۶ در گذشت و در دوزبان فارسی و عربی شعر گفت و این ابیات از نظم عربی او است
 نهایة اقدام العقول عقال
 و احتشش سعی العالمین ضلال
 و ارواحنا فی وحشة من جسمنا
 و حاصل دنیا نا اذی و وبال
 ولم نستفد من بحثنا طول عمرنا
 سوی ان جمعنا فیه قیل و قال
 و کم قدر اینامن رجال و دولة
 فباد و اجمیعا مسرعین و زانو
 و کم من جبال قد علت شرفاتها
 رجال فزالو و التجبال جبال
 و از نظم فارسی او است
 کسه خردم در خور اثبات تو نیست
 و آرامش جان بجز مناجات تو نیست
 من ذات ترا بواجبی کی دانم
 داننده ذات تو بجز ذات تو نیست
 هرگز دل من ز علم محروم نشد
 کم ماند ز اسرار ~~که~~ معلوم نشد
 هفتاد و دو سال فکر کردم شب و روز
 معلوم شد ~~که~~ هیچ معلوم نشد
 ترسم بروم عالم جان نا دیده
 بیرون شوم از جهان جهان نادیده
 در عالم جان چون روم از عالم تن
 در عالم تن عالم جان نا دیده

و مانند امین احمد رازی فرزند
خواجہ احمد در شمار ادیبان و صاحب
کتاب هفت اقلیم در جغرافیای شهرها و
هم در ترجمت علماء و شعر او این کتاب
را در مدت شش سال بانجام رساند و در
سال ۱۰۰۲ از تالیف آن فراغت یافت
و مانند شمس الدین محمد بن قیس
رازی در شمار اعلام ادیبان بخصوص
در فن عروض و قافیت و صاحب کتاب
المعجم فی معایر اشعار العجم و کتاب
المعرب فی معایر اشعار العرب و کتاب
حدائق المعجم شمس الدین چندی در
ماوراء النهر و خراسان زیست و در
هنگام هجوم سپاه مغول بعراق کوچید
و از آن پس بفارس رفت و باتابک سعد
بن زنگی نزدیک گردید و پس از وی
بفرزندش ابو بکر بن سعد پیوست و
مانند ابو الفتوح حسین بن علی رازی
که در خزاعی گذشت

رأس المدری رأس بر وزن

بأس بمعنی سرو مدری منسوبست بمدر
بر وزن حجر بمعنی شهری و رأس
المدری بمعنی سر و مردم شهر و
باید دانست که عربان شهریان را اهل
المدر و مدری گویند و صحرا نشینان
را اهل الو بر و وبری خوانند و

سرش اینست که عربان شهرها را از
خاک و گل بنا کردند و در آنها زیستند
و در صحرا از و بر (پشم) چادر بافتند
و خیمه بپا کردند و در آن مسکن
گرفتند و اهل المدر بمعنی مردم خانه
و اهل الو بر بمعنی مردم خیمه نیز
مدری بمعنی شهری است و وبری بمعنی
خیمگی است و رأس المدری لقب جعفر
بن عبدالله بن جعفر بن عبدالله بن جعفر بن
محمد بن علی بن ابی طالب است از ثقات
فقیهان و مجددان خاصه و مادرش آمنه
دختر عبدالله بن عبدالله بن حسن بن
علی بن حسین است و اعتناش در
کوفه و بصره زیستند و بعضی از
افاضل اعلام در معنی رأس المدری
راه پیچ و خمی را رفته و پس از
پوئیدن چندین پیچ و خم و پشت سر
هم انداختن چندین احتمال باز با اعمان
سرگشتهگی نخستین پاییده است و چنین
است راه پندار

راسبی منسوبست بر اسبی

وزن کاسب و آن نام راسبی است
بن مالک بن نضر بن اریط است پدر
تیره از قبیلہ ازد و از این تیره است
عبدالله بن مسلم راسبی بصری در
شمار مجددان خاصه و نیز هفانی بن

مهند راسبی بصری در شمار دلیران و
 موالیان امیر المؤمنین و در همه
 جنگها با او بود و پس از شهادت مولی
 بامام حسن (ع) پیوست و پس از وی
 بامام حسین (ع) و از آن پس که
 شنید امام حسین بعراق رسید از
 بصره بیرون تاخت و همی راه نور دید
 تا بکربلا رسید اما وقتی رسید
 که امام حسین را کشته بودند و سپاه
 عمر بن سعد از آن پس که دانستند
 برای چه مقصودی بآن سرزمین
 آمده است آهنگ کشتنش کردند
 هفتاد نیز دلیرانه جنگید تا کشته
 گردید و نیز از آن تیره است عبدالله
 بن وهب راسبی رئیس خوارج و
 نخستین کسی است که پس از قضیه
 تحکیم خوارج با او بیعت کردند و او
 را بریاست بزرگزدند و راسبی بمعنی
 درد (ته نشین) و نیز مرد گران بار
 است

راشدی منسوبست به بنی راشد
 که تیره از قبیله انجم اند و جمعی از
 صحابه و مجددان بدان منسوبند و اما
 قاسم بن یحیی بن حسن راشد در
 شمار مجددان خاصه و صاحب کتاب
 آداب امیر المؤمنین منسوبست به نیای او

راصد بروزن شاهد بمعنی
 دیده دوز و در اصطلاح ستاره شناسان
 کسیست که چشم بر ستارگان دوز
 و جنبش آنها را نگرد و ضبط کند و
 رصد خانه جائیست که نگریستنهای
 منجمان در آنجا باشد و راصد وصف
 هر کسی است که چنان باشد و بخصوص
 وصف تقی الدین محمد راصد در
 شمار ریاضی دانان و منجمان و علمای
 رصد و صاحب کتاب بغیة الطالب و
 کتاب کواکب دریه و کتاب دستور
 الترجیح و کتاب ریحانة الروح
 و کتاب منتهی الافکار و متوفی ۹۹۳
 راعی بروزن داعی کسی است
 که گوسپند و یا شتر و یا گاو چرانند و
 آن لقب حسین بن معاویه نمیری است
 در طبقه شاعران اسلام و معاصر با فرزدق
 و جریر و اوراز ایثروی که در شعرش
 وصف چریدن کرد راعی گفتند و در
 عذر از ترك زیارت گفته است
 انی و ایاك فی الشکوی التی قصرت
 خطوی و نایك و الوجد الذی تجد
 کالماء و الظالم العمدیان من عطش
 هو الشفاء له و الری لو یرد
 راغب با کسر غین نقطه دار
 کسی است که دل در چیزی نهد اگر

پس از آن فی آید و کسی است که دل از چیزی بردارد اگر پس از آن، عن باشد و آن لقب ابو القاسم حسین بن محمد بن مفضل اصفهانیست در طبقه معربان و لغویان و مجددان و کاتبان و حکیمان و صاحب کتاب مفردات القرآن و کتاب افانین البلاغه و کتاب المعاضرات و کتاب الذریعه الی مکارم الشریعه و تفسیر قرآن ناتمام و کتاب تفصیل النشائین و تحصیل السعادتین و از نظم او است

یا من تکلف اخفاء الهوی کافا

ان التکلف یأتی دو نه التکلف

و للمحب لسان من ضمایره

بما تحن من الالهواء یعترف

و در سال ۵۶۵ در گذشت

رافعی منسو بست با بو رافع

ابراهیم صحابی که در سلك کاتبان

امیر المؤمنین بود و در شمار

برگزیدگان شیعه است و اسمعیل بن

حکم را فعی در شمار مجددان بلند قدر

امامیه باو نسبت رساند و اما ابو القاسم

عبدالکریم بن محمد بن فضل رافعی

قزوینی در طبقه فقیهان شافعی و در شمار

مجددان و مفسران و فقیهان و صاحب

کتاب التدریس فی علماء قزوین

و شارح کتاب الوجیز غزالی در فروع در دو شرح بزرگ و کوچک و بزرگ آن بنام فتح العزیز و این شرح همان است که فیومی در غریب آن کتابی نوشت بنام مصباح المتیر فی غریب الشرح الکبیر و متوفی ۶۲۳ منسو بست بر افع بن خدیج صحابی رافعی در دو زبان عربی و فارسی شعر گفت و از نظم عربی او است اقیما علی باب الرحیم اقیما

ولا تنیا فی ذکره فتهیما

هو الرب من یفرع علی الصدیق بابه

یجده رؤفا بالعباد رحیما

و از نظم فارسی او است

رخت دلم هر چه بود عشق بفارت ببرد

صبر نه راهی است خوار عشق نه راهی

است خرد

هر که بمیدان عشق گام نهاد کام یافت

هر که در ایوان صبر پای نهاد دوست برد

بار جفا های دوست کوه نتاند کشید

حلقه زلفین بار باد نیا رود

وصل شد و هجر دانند آمدن

خار ببری رسید کل بجوانی ببرد

و نیز این رباعی از او است

در جامه مصوف بسته ز نار چه سود

در صومعه رفته دل بی بازار چه سود

ز آزار کسان راحت خود میطلبی
 یکراحت و صد هزار آزار چه سود
 و بعضی او را از قریه بنام رافعات
 قز وین دانند اما درست آنست که
 نوشته گردید و نیز رافعی لقب پدر او
 ابوسعید محمد بن فضل است در شمار
 هار فان و شاعران و حکیمان و حکیم
 خاقانی او را مدیحت گفته است و از
 نظم او است

طلب کردن علم از آنست فرض
 که بی علم کس را بحق راه نیست
 کسی تنگ دارد ز آموختن
 که از تنگ نادانی آگاه نیست
 و این دو شعر را بعضی بفرزند او
 هید الکریم نسبت دهند

رافقی منسوبست بر افقه از
 قرای بحرین و از این قریه است محمد بن
 خالد بن بجیله رافقی در شمار محدثان
 و از مشایخ بخاری و نیز منسوبست بر افقه
 از قرای عراق بر کنار فرات که آنرا
 رقه نیز گویند و از این قریه است
 عیسی بن معلی بن مسلمه رافقی در شمار
 ادیبان و شاعران و صاحب کتاب تبیین
 الفموض فی علم العروض و از تألیف
 آن سال ۹۰۰ فراغت یافت و کتاب
 المونه در نحو و دیوان شعر و متوفی

۶۰۵ و ندانستم عهد الله رافقی که در
 طریق صدوق افتاده است بکدام یک
 از دو قریه نسبت رساند

رامشی با ضم قیم منسوبست
 برامش و آن نام دو قریه است یکی
 در بخارا و گویا معرب ناقص همان
 رامیشن باشد که در را میثنی بیاید و
 از این قریه است ابواسحق ابراهیم
 رامشی در شمار محدثان و دیگری از
 قرای نیشابور و از این قریه است ابو
 نصر محمد بن محمد بن احمد بن همام
 (۱) رامشی نیشابوری در شمار مقرران
 و محدثان و ادیبان و شاعران و از
 شاگردان ابوالعلاء معری و متوفی ۴۹۴
 و از نظم او است

و لما برزنا للرحیل و قربت
 کرام المطایا و الרכاب تسیر
 وضعت علی صدری یدی مباردا
 فقلنا و اومحبا للعناق یشیر
 فقلت و من لی بالعناق و انما
 تدارکت قلبی حین کا دیطیر
 و در قدرت زر و نیرو مندی آن
 گفته است

(۱) همام با فتح اول و دوم و سوم
 معرب است و ریشه فارسی آن را
 ندانستم

وا ذمہ اقیبت صعوبتہ فی حاجۃ
 فا حمل صعوبتہا علی الدینار
 و ابعثہ فیما تشتیہہ فا نہ
 حجر یلین سائر الاجہار
 و در سنگینی وظائف زندگی
 بردوران سالخورگی خود گفته است
 و کنت صحیحاً والشباب منادی
 و انہلنی صفو الشباب و علنی
 وزدت علی خمس نمازین حجة
 فجاء مشیبی با لضا و اعلنی
 سمیت تکالیف الحیاة و علنی
 و ما فی ضمیری من عسی و لعلنی
 رامیشنی منسوبست برامیشن
 بروزن کافتر از قرای بخارا و ابو
 ابراہیم روح بن مستنیر رامیشنی بخاری
 در شمار محدثان و خواجہ علی نساج
 مشہور بخواجہ عزیزان رامیشنی در شمار
 اعظام سلسلہ نقشبندیہ و از مشایخ طریقت
 بدان منسوبند خواجہ علی در رامیشن
 پیشہ یافتند گی داشت و از همان رہگذر
 معاش کرد و اشعاری نیز نظم کرد و
 از او است
 نفس مرغی مقید در درون است
 نکہدارش کہ خوش مرغی است دمساز
 ز پایش بند نکسل تا نہ پرد
 کہ نتوانی گرفت بعد پر و از

چون ذکر بدل رسید دلت درد کند
 آن ذکر بود کہ مرد را مرد کند
 هر چند کہ خاصیت آتش دارد
 لیکن دو جہانت در دل تو سرد کند
 خواجہ علی در پایان عمر بنحو اوزم
 رفت و در همانجا سال ۷۲۱ در گذشت
 راوندی منسوبست بر او ندر
 وزن پابند از قرای کاشان و جمعی از
 اعظام علماء از آن قریہ برخاستند از
 جملہ ضیاء الدین او الرضا فضل اللہ
 بن علی بن عبید اللہ حسینی راوندی
 کاشانی در شمار فقیہان و ادیبان و
 محدثان و صاحب کتاب ضوء الشہاد
 و کتاب نظم العروض لقلب المرونی
 و کتاب ادعیۃ السر و کتاب الودع
 الکافی فی علم العروض و القوافی و
 کتاب النوادر و شرح الرسالة الذہبیۃ
 و شرح نهج البلاغہ و کتاب التریبین
 و غیر اینها سمعانی در کتاب انساب او
 را بیاکگی و دانشمندی ستوده و گفته
 است در کاشان آہنگ دیدارش کردیم
 و چون بدر خانہ ائی رسیدیم در
 خانہ اش این آیہ را بر تابلو ہم
 انما یرید الیہ ایزدہب عنکم الارجس
 اھمل الیبت و یتاہر کم تظاہیرا
 آنرا گواہ طہارت و پاکی او گرفتیم

و آنگاه بدیدارش رسیدم و او را بالا
تراز آنچه شنیدم دیدم و قطعاً منی از
شعرش نوشتم و این ابیات را بخط خود
نوشت و بمن داد

هل لك يا مفروور من زاجر

او حاجز من جهلك الغامر

امس تقضى و غد أ لم تجبى

و اليوم يمضى لمحة الباصر

فد لك العمر كذا ينقضى

ما شبه الماضى بالغابر

و از جمله قطب الدین ابوالحسن

سعید بن هبة الله بن حسن راوندی در

طبقة ققیهان و محدثان و مفسران و

متکلمان و صاحب کتاب المعنى و

کتاب خلاصة التفاسیر و کتاب منهاج

البراهه فی شرح نهج البلاغة و کتاب

حل المعقود فی الجمل و العقود و

کتاب الضحی ایح و الجرایح و کتاب

قصص الانبیاء و کتاب تهافت الفلاسفه

و کتاب المستقصى فی شرح الذریعه و

کتاب زهر الباعثه و نمر المناقشه و

کتاب البینات فی جمیع العبادات و

کتاب نفثة المصدور و کتاب لب اللباب

و غیر اینها قطب الدین دارای ذوق

نظم شعر بود و کتاب نفثة المصدور

او دیوان شعر او است اما ارباب

تراجم از منظومه اش چیزی نیاورده
اند و در سال ۵۷۳ هـ گذشت و قبرش در
صحن جدید قم مزاری مشهور است
و ابن راوندی کنیت مشهوراً ابو الحسن
احمد بن یحیی بن اسحاق راوندی است
در شمار مشاهیر متکلمان و مناظران
و در بغداد زیست و با علمای معاصر
خود بسیار مناظره کرد و بکسب
و چهار ده کتاب پرداخت از جمله
کتاب التاج و کتاب الزمره و کتاب
القصب و کتاب الامامه و کتاب اللؤلؤ
و کتاب فضیحة المعتزله و کتاب الفرند
و کتاب التمدیل و التحویر و کتاب
عبث الحکمة و این ابیات از نظم او
است

معن الزمان كثيرة لا ينقضى

وسروره يا تيك كالا عياد

ملك الاكارم فاسترق رقابهم

و تراه رقا في يد الا و غاد

نیز از او است

ليس عجيبا بان امر وَا

لطيف الغصام دقيق الكلم

يموت و ما حصلت نفسه

سوى علمه انه ما علم

نیز از اوست

سبحان من وضع الاشياء موضعها

و فرق العز و الا ذلال تفر بقا
 کم عاقل عاقل اعیت مذاهبه
 و جاهل جاهل تلقاه مرزوقا
 هذا الذی ترک الا وهام حائرة
 و صیر العالم النحریر زندقا
 ابن راوندی در فن کلام نخست راه
 اعتزال را رفت و طریقت معتزله را
 برگزید و سپس از آن مذهب بگردید
 و در نقض آن کتاب فضیحة المعتزله
 پرداخت و این کتاب درست برابر
 کتاب فضیلة المعتزله جا حظ است
 ابو الحسین خیاط کتاب الا تنصار را
 رد بر کتاب ابن راوندی نوشت و از همان
 تاریخ است که الخادوز ندقه ابن راوندی
 بر سر زبانها افتاد و دشمنانش آوازه
 الحاد او را بلندتر کردند و ابن راوندی
 نیز پاره بالا تر گذاشت و گستاخانه
 باظهار نظر پرداخت تا جائیکه اگر
 یهودیان نیز سخنی پایه دارداشتند از
 آن طرفداری کرد و مسلمانان اگر
 سخنی بی پایه گفتند برضد آن کتاب
 نوشت و دامنه الحاد او کشیده تر و
 شهرت زنده اش بیشتر شد تا آنگاه
 که سال ۲۴۵ فرارسید و ابن راوندی
 در گذشت و کتابهایش نیز از میان
 رفت و از جمله نجم الدین محمد بن

علی بن سلیمان راوندی در شمار ادیبان
 و شاعران و صاحب کتاب راحة الصدور
 در تاریخ سلجوقیان که در سال ۵۹۹
 از تألیف آن فراغت یافت نجم الدین
 در راوندی از مادر زاد و پس از طی مراحل
 ابتدائی عمر بدر بار طغرل بن ارسلان
 سلجوقی پیوست و از مخصوصان
 سلیمان شاه بن قلیج ارسلان سلجوقی
 گردید و پس از انقراض سلجوقیان
 بروم رفت و بسلاطین غیاث الدین
 ابوالفتح کیتسرو و بن قلیج ارسلان
 نزدیک شد و بنقر ب او سرافراز
 گشت و از جمله عزالدین علی بن فضل
 اندر راوندی فرزند شیخ الدین ابوالرضا
 که ترجمتش گذشت در شمار افاضل
 اعلام فقیهان و صاحب کتاب طراز
 المذهب فی ابراز المذهب در تفسیر
 قرآن و کتاب مجمع اللطائف و منبع
 الطرایف و کتاب نشر اللثالی لفخر
 المعالی و کتاب غمائم المهموم و کتاب
 غنیة المستغنی و منیة المنوی و کتاب
 وزن العزیز و غیر اینها
 راوندی مشهور است بر او و بر
 وزن هارون از فرای طهارستان شرقی
 بلخ و عبدالسلام راوندی در شمار فقیهان
 و قاضیان و مجددان بدان منسوبست

راونسری منسوبست براونسر
بروزن آہنگر ازقرای ارغیان از
توابع نیشا پور و ابوالعباس عمر بن
عبدالله بن احمد را ونسری ارغیانی
در شمار فقیہان و محدثان و متوفی ۵۳۴
بدان منسوبست

راویہ بروزن بادینہ کسی را
گویند کہ بسیار روایت کند و تنہای
آخر آن نشان نائیت نیست بلکہ نشان
مبالغت است و جا ٹیکہ خواہند
فزوننی و صف را بنمایند آن را با آخر
کلمہ بچسبانند و آن لقب جمعی است
از جملہ حماد بن میسرۃ بن مبارک بن
عبید دیلمی مروف بجماد راویہ سر
چشمہ اخبار و اشعار و انساب و لغات
و ایام عرب و در این فنون آیتی بود
و خلفای امیہ برای همان مایہ دانشی
کہ داشت او را نزد یک گرفتند و ولید بن
یزید روزی باو گفت از چہ روی ترا راویہ
گویند گفت از این روی کہ من از ہر
شاعری کہ او را شناسی و یا نام و وصفش را
شنیدی شعر روایت کنم و از بسیاری
از شاعران کہ نہ ایشان را شناسی و نہ
نامشان را شنیدی شعر روایت کنم و
اشما رکہن و نو را از یکدیگر جدا
کنم و اید گفت اینست دانش بزرگ

اکنون بر گو کہ چہ مقدار شعر
بخاطر داری گفت بسیار اما برابر
ہر حرفی از حرف ہجا یکصد
قصیدہ بزرگ خوانم آنہم از
شاعران جاہلی نہ از شعرای اسلامی
و لید گفت ترا اکنون بیا زما یم و
بخوان حماد بخواندن شعر شروع
کرد و آنقدر خواند تا و لید ملول
گردید آنگاہ کسی را براو گماشت
حصہ بقیت قصاید را بر او خواند
و دو ہزار و نہصد قصیدت طولانی
خواند و ولید او را صد ہزار درہم
جایزت داد و ہشام بن عبد الملک او
را از کوفہ طلبید و گفت ترا برای
ین طلبیدم کہ شعری را کہ خاطر
بآن شاد است و گویندہ آن را ندانم
بگوئی و شعر اینست

و دعوا بالصبح یوم انجا ت

قنیۃ فی یمینہا ابریق
گفت از عدی بن زید عبادی است و
آن شعر از جملہ قصیدتی است گفت
بخوان و خواند

بکر العاذلون فی وضح الصبح

يقولون لا تستفيق

و بلو موت فيك يا اية عبد

الله والقلب عندكم مو هو ق

لست ادري اذا كثرو العذل فيها
 اعدو و يلو مني ام صد يق
 زانها حسنها و فر ع عييم
 و اثيث صلتا لجبين ا نيق
 و ثنا يا مفلجات عذاب
 لا قصار تری ولا هن روق
 و دعوا بالصبوح يوما فجات
 قينة في يمينها ا بر يق
 قدمته على عقار كعين الد
 يك صفى سلا قها الر اووق
 مرة قبل مزجها فاذا ما
 مزجت لذ طعمها من يدوق
 و طفا فوقها فقا قيع كالذ
 ر صفار يشيرها التصفيق
 ثم كان المزاج ماء سحاب
 لا صرى آجن ولا مطر ووق
 وداستان ابن اشعار و حماد راویہ دراز
 است و کوتاہ آنرا آورد اما از
 آوردن اشعار آن از بس بلند و دلپذیر
 است نتوانستم بگذرم باری حماد راویہ
 چنانست که نوشتم و تنها چیزیکه بر
 حماد راویہ توان گرفت قدرت او است
 بر نظم شعر و وسعت اطلاع او است
 بر مواد لغات عرب از اینروی قصاید
 و قطعات نظم کرد و بشاعران نسبت
 داد از جمله قصاید سبعمه معلقه است

که ابو جعفر احمد بن محمد نجاس از
 اعظام علمای ادب و متوفی ۳۳۷ گفت که
 حماد خود آنها را فراهم کرد و درست
 نیست که آن قصائد بر کعبه آویخته
 بوده است باری اخبار حماد بسیار است
 و در سال ۱۵۵ در گذشت و ابن کناسه
 شاعر او را باین اشعار مرثیت گفت
 لو كان ينبغي من الردي حذر
 اجاك مما اصابك الحذر
 يرحمك الله من اخي ثقة
 لم يك في صفو وده ~~مكدر~~
 فهكذا يفسد الزمان و بفتنى
 العلم فيه و يد رس الخمر
 راهبوں ضبط و معنی آن در
 ذیل دستمیسائی گذشت
 راهویہ مرکب است از دو کلمه
 راه و ویه کلمه اعجاب یعنی چه شکفت
 راهی و تعریب فقط در حرکت اعرابی
 آن راه یافته و آنرا مفتوح کرده است
 و آن نام نیای ابو یعقوب اسحاق بن
 ابراهیم بن مخلد مروزی نیشابوری
 است معروف باین راهبوں و در حدیث
 فقیهان و محدثان و معاصر با محمد بن
 ادریس شافعی و احمد بن حنبل او را
 باین جمله ستود این راهویہ یکی از
 امامان مسلمین است و از جسر بغداد

فقیه تراز اسحق نکذاشت و خود گفت
 من هفتاد هزار حدیث بخاطر سپردم
 و با یکصد هزار حدیث سخن کنم و
 هیچ خبری نشنیدم جز آنکه آنرا حفظ
 کردم و هیچ چیز را بخاطر نسپردم
 که از خاطرم رفته باشد و این راهویه
 از مردم مرو بود و در نیشابور زیست و
 هنگام گذشتن حضرت رضا (ع) از
 نیشابور این راهویه میان انبوه محدثان
 زمام نایب آنحضرت را گرفت و استدعای
 حدیث کرد آنحضرت حلقه های سند
 حدیث را از پدرانش شروع کرد و به
 پیغمبر رسانید و از پیغمبر بجبرئیل تا
 بخدا که گفت لا اله الا الله حصنی فمن
 دخل حصنی امن من عذابی و میان او
 و شافعی در مکه مناظرتی در گرفت
 و این راهویه کرایه دادن خانه های
 مکه را رواندانت و شافعی گفت باین
 چند دلیل رواست الذین اخرجوا من
 دیارهم بغير حق و خانه هارا بمالکان
 نسبت داد و پیغمبر در فتح مکه گفت
 آنکس که در خایه اش را ببندد ایمن
 است و عمر دار السجین (زندانبخانه) را
 خرید و آیا آنرا جز از مالک آن خرید
 این راهویه گفت شافعی سخن بدست
 کرد و من سخن خود را راها کردم و سخن

اورا کار بستم و در سال ۲۳۷ در نیشابور
 در گذشت

رایض کسی است که اسب را
 رفتن آموزد و در ریاضت مصدر آنست و
 از همین معنی علمای اخلاق ریاضت
 را گرفته اند و این رایض کنیت مشهور
 ابو منصور فضل بن عمر بن منصور
 بن علی است از مردم بغداد و در شمار
 حفاظ قرآن و هم در طبقه مقرران و
 شاگرد ابن عساکر بطائعی و هم
 در سلك خطاطان و خوشنویسان و
 متوفی ۶۰۹

رباب بر وزن شراب بمعنی ابر
 سپید نیز بمعنی تار و ربابه بمعنی تک
 پاره ابر سپید و تالی آن نشان وحدت
 است و رباب از اعلام زنان است از
 جمله رباب دختر امرؤ القیس بن عدی
 کلبی زوجه امام حسین در شمار
 عقایل زنان و در باره او و دخترش
 امام حسین گفت

لعمرك اننی لاحب داراً

تكون بهاسكينة والرباب

احبهما و ابدل جل مالی

ولیس اعائب عندی عتاب

فلس لهما و ان عابوا مطیعاً

حیاتی او یغیبنی التراب

و نیز نام رباع معشوقه زعد است از
مشاهیر عشاق عرب

ربابی باضبط پیش منسوبست
بر باب بمعنی تار و کسی را ربابی
گویند که تار بنواز دو آن لقب ممدود
بن عبد الله و اسطی است تار زنت
معروف که در آن فن باو مثل زنند
و عارف همدانی باباطاهر موی زلف
یار را بتار رباع تشبیه کرده و از
تشبیهای بسیار لطیف است جایی که
گفته

دو زلفانت بود تار رباعم

نمیبرسی تواز حالم خرابم

تو که باماسر یاری نداری

چرا هر نیمه شو آئی بخوابم

رباع با فتح اول بر و زنت

صبحا بمعنی باده نیز سودی که از

بازرگانی بر ننداز اعلام است و نام

جمعی از صحابه و محدثان و کنیت

پدر عطاء بن ابی رباع در طبقه

فقهای تابعان و در شمار مفتیان مکه

و ابراهیم بن عمر و بن کیسان

گفت خلفای بنی امیه هنگام فرا

رسیدن فریضه حج جارچی در میان

مردم راه دادند جارچی بابانگ

رسا بگوشهای مردم رسانید که جز

عطاء بن ابی رباع هیچکس نباید فتوی
دهد و در سال ۱۱۵ در سن هشتاد و
هشت سالگی در گذشت

رباعی باضبط پیش منسوبست
بر رباع و آن نام قلعه ایست در طلیطله
از شهر های اندلس و ابو عبد الله
محمد بن یحیی بن عبد السلام از دی
رباعی اندلسی در طبقه فقیهان و
ادیبان و شاعران و شاگرد ابن اعرابی
و ابن ولاد و نحاس و متوفی ۳۵۳
بدان منسوبست و از نظم اوست

طوی عنی مو دته غزال

طوی قلبی علی الاخران طیا

اذا ما قلت یسلوه فؤادی

تجدد حبه فاز داد غیا

احبیه و افدی به بنفسی

و ذاك الوجه اهل ان یحیا

رباعی منسوبست بر رباع بر

وزن کنار نیای علی بن حسن بن رباع

بجلی کوفی در شمار ثقات مجددان امامیه

رباعی با فتح اول و دوم منسوبست

بر بنده بر وزن دهنه و آن نام فرزند

در سه میلی مدینه جانی که عثمان سومین

خلیفه ابو ذر را با آنجا راند و هم در

آنجا سال ۳۲ در گذشت و هم در آنجا

مدفون گردید و از آن قریه است

ابو عبدالغزیز موسی بن عبیده بن نشیط
ربندی در شمار محدثان

ربعی با کسر اول و سکون
دوم منسوبست بر بیع و از اعلام است
و نام ربعی بن خراش کوفی در شمار
پارسیان تابعان گویند دروغ نگفت
و بر خویشین نهاد که نخندد تا بداند
در بهشت است یا در دوزخ و در سال
۱۰۱ در گذشت و ربعی با فتح اول و
دوم منسوبست بر بیعة بنت عامر بن
مصعبه پدر تیره از قبیله هوازن و جمعی
از صحابه و محدثان بدو منسوبند و
نیز با همان ضبط منسوبست بر بعه بر
وزن طلبه و آن نام حصار بست در
ذمار یمن و از این قلمه است ابو البرکات
جبر بن علی بن عیسی بن فرج بن صالح
ربعی زهرین از مشاهیر یهودیان و
کاتبان نبوتی ۴۴۹ و ربعی با فتح و
سکون منسوبست بر بعه بر وزن دسته
پدر تیره از قبیله اسد و اوس بن عبدالله
ربعی تابعی از این تیره است و باید
دانست که در این تیره قبیله دیگر ربیعه
نام هستند که پدر تیره اند ما در بیعة بن
مالک ربیعه بن حبط قین مالک که هر دو
پدر تیره اند در قبیله تمیم و مانند ربیعه بن
عقیل که پدر تیره است در قبیله عقیل و

مانند ربیعة الفرس که همان ربیعة بن نزار
بن معد بن عدنان است و پسر دیگر
نزار ربیعة العمراء است و در ربیعه
در همه موارد ربعی با فتح اول و دوم
بر وزن سجری آید و تشخیص اینکه
مورد ترجمت بکدام تیره و قبیله و یا
حصار یمن که آنهم ربیعی آید نسبت
رساند بر عهده قرائن است

ربن با کسر رای بی نقطه و
وسکون بای ابجد از القاب پیشوایان
یهود است نیز ربین و ربان و ربن نام
طیب و منجم یهودی است از مردم
طبرستان و این ربن کثرت مشهور
فرزند او ابو الحسن علی بن ربن طبری
است نیز در شمار طبیبان زبردست و
طیب مخصوص امرای طبرستان و
در فتنه که در طبرستان پدید گردید
بری گریخت و محمد بن زکریای رازی
در عمان از ذات او استقامت
کرد و طب را پیش او خواند و گویند
دانش بسیاری از او فرا گرفت و از
آن پس این ربن بر من رأی رفت و
بردست معنیم عباسی مسلمانان گرفت
و در عهد متوکل از جمله ندیمان او
گردید و از او است کتاب فردوس
الحکمه و کتاب تحفة الملوك و کتاب

کناش الحضره و کتاب منافع الاطعمه
و کتاب ترتیب الاغذیه و تا سال ۲۳۵
زنده بود و سال وفاتش دانسته نیست
و باید دانست که بعضی او را علی بن
سهل بن ربن طبری نوشته اند و چنین
پندارم که سهل نام خود ربن بوده و ربن
لقب او و علی فرزند بدون واسطه ربن
است و اشتیاد از کاتبان و یامتر جمان است
ربیعة الراى بمعنی ربیعه اندیشه
و ربیعة الراى لقب ابو عثمان ربیعه بن
ابى عبدالرحمن فروخ است در سلاک
فقهایی تابعان و آموزگار مالک بن
انس و از صحابه دو کس را دید انس
بن مالک و سایر بن یزید و در حاقه
درشش چهل تن حاضر شدند و بعضی
بن سعید انصاری گفت زبراک تر از
ربیعة الراى ندیدم و این ربیعه در
فهرست نوشته که ربیعة الراى مردی
سخنبدان و شورا بود جز اینکه وقتی
سخن گفت آنقدر بسختن خود دنیا را
داد که شتران در بازار گریه تا باریکه
گویند روزی اسرا بن مریاس سخن را پیش
در آمد و سخنانش را شنید ربیعه از
او پرسید عجز و در مانند کی چیست
گفت همان چیز که تو در آنی و از
آنجا که خود بسیار سخن گفتن را

دوست داشت گفت خاموشی حالتی
است میان خفتن و گنگ بودن یعنی
ساکت میان آن دو حال است و در
سال ۱۳۶ در گذشت

رجانى بافتح و تشدید جیم
منسوبست بر جان و آن بنا بر گفته یاقوت
نام شهر است اما آن شهر کجا است
نوشته است و نیز نام رود است در نجد و
حسین بن عبداللہ رجانی در شمار محدثان
خاصه و از اصحاب امام صادق است یکی از آن
دو موضع منسوبست نگارنده گوید
گمانم آنست جکه رجانی غلط
نویسند گمان باشد و درست آن ار جان
است که ضبط آن گذشت و اینک نام
شهری بوده میان ناز و شوزستان و
نزد بکتر باشند اینست که رجانی
باشم رای بنی ناسه و فتح علی حدلی
باشد منسوب بر رجانی و آن نام تلمه
است در حدیث و تلمه است در حدیث
رجانى بافتح اول و نام دوم
منسوبست بر جینه و آن نام بنی
در اندلس و این که رجانی
الدور بن خلف بن رجانی در شمار
لایقان و اربابان و در حدیث و معانی در
علوم ادبیه و متوفی ۲۰۱ هجری است
منسوبست

رحال بافتح و تشدید بروزن
بقال و صفت کسی است که بسیار سفر
کند و آن لقب بشر رحال است از
محدثان خاصه که پنجاه بار سفر حج
کرد و لقب ابو محمد سکین بن عماره
نقفی کوفی است نیز در شمار محدثان
امامیه

رحبی منسوبست بر حبه بر
وزن کعبه بنا بر ضبط صاحب قاموس
و بروزن جمع بنابر ضبط یاقوت و
آن نام چندین موضع است قریه ایست
در يك منزلی کوفه بر سر راه حجاج
که از راه جبل بکوه روند و محلی
است در کوفه و دهی است در دمشق
و نیز محلی است در آن و نام قریه
ایست در یمامه و بنو رحبه تیره ایست
از قبیله حمیر و بنو رحب بر وزن
رحب تیره ایست از قبیله همدان و
ندانستم حریر بن عثمان رحبی در
شمار محدثان و از کسانی که
آشکاراً امام علی بن ابیطالب را
دشمن داشت و در هر بام و شام هفتاد
بار او را لعن کرد بکند امیک نسبت
رساند

رحضة بروزن طلبه نام رحضة
غفاری صحابی است و ذهبی صحابی

بودنش را بعید دانسته است

رحیل بروزن زیر نام رحیل
بن معاویه بن خدیج جعفی کوفی است
در شمار محدثان خاصه

رخانی با فتح و تشدید خای
نقطه دار منسوبست بر خان و آن قریه
ایست در شس فرسنگی مرو و ابو
عبدالله احمد بن محمد بن خطاب
رخانی در شمار محدثان بدان
منسوبست

رخجی باضم و تشدید خای
نقطه دار منسوبست بر خج از قرای
کابل و محمد بن فرج رخجی در شمار
محدثان خاصه و از ثقات اصحاب
عسگر بن و برادرش عمر بن فرج
رخجی از اعیان نویسندگان معتصم
و متوکل عباسی بدان منسوبند و یکی
از شعراء عمر بن فرج رخجی را
نکو هیده و بیگناه مردم رخج را از
مردان و زنان هجو کرده و گفته است
ابلق نجا حأفتی الکتاب مالکة

تمضی بها الريح اصداراً و ایرادا
لا یخرج المال صفواً من بدی عمر
او تمد السیف فی فودیة اغمادا
الر خجیون لا یوفون ما وعدوا
و الر خجیات لا یخلفن میعادا

رخشی رداد رذانی رزاز رزازی رزمی رزیک رزیقی

از ثقات محدثان امامیه و از مشایخ

کلینی و متوفی ۳۱۰

رزازی منسوبست برزام بر

وزن کنار و آن نام رزام بن مالک بن

حنظله بن مالک است پدر تیره از قبیله

تمیم و محمد بن زید رزازی خدمتکار

حضرت رضا بدو منسوبست و رزام بمعنی

مرد قوی و سخت پی است و هم از اعلام

و نام رزام بن مسلم کوفی است در

شمار محدثان خاصه

رزمازی منسوبست بر زماز

بروزن سرباز از قرای سمرقند و ابو

بکر محمد بن جعفر بن جابر بن فرقان

رزمازی سمرقندی در شمار محدثان

و متوفی ۳۷۹ بدان منسوبست

رزمی منسوبست بر زم بروزن

بزم و آن نام موضعی است در مسکن

قبیله مراد و عبدالرحمن بن محمد بن

عبدالله رزمی فزاری در شمار محدثان

خاصه بدان منسوبست

رزیک بروزن زبیر مصغر رزیک

بمعنی روزیک از اعلام است و بدان منسوبست

از محدثان

رزیقی منسوبست برزیک بر

وزن امیر و آن نام محلی بوده است

در مرو و گویند فیر بریده اسلامی

رخشی باضم و تشدید منسوبست

برخ و آن نام موضعی است در نیشابور

و ابو موسی هر و ن بن عبدوس بن

عبدالله بن حسان رخشی نیشابوری

در شمار محدثان و متوفی ۳۸۵ بدان

منسوبست

رخشی منسوبست بر رخش بر

وزن بخش و آن نام کاروانسرای

بوده در نیشابور و ابو بکر محمد بن

احمد بن عمرو به رخشی نیشابوری

در شمار محدثان صحیح در آن

کاروانسرا بازرگانی داشته و متوفی

۳۵۳ بدان منسوبست

رداد بروزن شداد بمعنی بر

گر داننده نام پدر محمد بن رداد

لیثی مدنی است در شمار محدثان

امامیه

رذانی منسوبست بر ذان بر

وزن دهان از قرای نسا و ابو جعفر

محمد بن احمد بن ابی جعفر عون رذانی

نسوی در شمار محدثان و متوفی ۳۱۳

بدان منسوبست

رزاز بافتح اول و تشدید زای

نقطه دارو در آخر نیز زای بمعنی برنج

فروش لقب جمعی از محدثان است از

جمعا لقب ابوالعباس محمد بن جعفر رزاز

صحابی در آنجا است و احمد بن عیسی
رزیقی در شمار محدثان از اعظام
اصحاب ابن مبارک بدان منسوبست و
ابن مبارک کنیت مشهور ابو عبد
الرحمن عبدالله بن مبارک مروزی است
در طبقه تابع تابعان و در شمار محدثان
وزاهدان و ابو اسامه گفت ابن مبارک
در میان محدثان همچون امیر المؤمنین
است در میان مردمان و ابن عیینہ گفت
صحابہ را نگریستم و ابن مبارک را
و ندیدم بر فضیلت بر او بچربند جز اینکه
بشرف صحبت پیغمبر رسیده اند و با
او پیچنگ رفته اند و عمار بن حسن او
را بدین دو بیت ستود

اذا سار عبد الله من مرو ليلة

فقد سار معها نورها و جمالها

اذا ذكر الاحبار في كل بلدة

فهم انجم فيها و انت هلالها

و ان نظم ابن مبارک است

قد انزلنا و استرحنا من غد و وروح

و اتصال بامیر و وزیر ذی سماح

بمستاف و کتاف و قنوع و صلاح

و جعلنا الیاس مفتاحا لالبواب النجاح

و نیز از او است

فقد يفتح المرء حانوتا لم تجره

وقد فتحت لك العانوت بالدين

بين الاساطين حانوت بلا غلق
تبتاع بالدين اموال المساكين
صيرت دينك شا هينا تصيد به
وليس يفلح اصحاب الشواهد
گویند در شام قلمی بهاربت
گرفت و بانطاکیه سفر کرد در آنجا
بخاطرش رسید که قلم را فراموش
کرد که بصاحبش برگرداند و از آنجا
پیاده بشام برگشت و قلم را بصاحب
آن داد و در سال ۱۱۸ در مرو از مادر
زاد و در سال ۱۸۱ در گذشت

رزین بر وزن امیر بمعنی سنگین
نیز آرام از اعلام است و نام جمعی از
صحابه و محدثان و نام رزین عروضی
است در طبقه معاصران و معاصر و
مصاحب دعبل خزاعی و دعبل گفت با
رزین بر مردی از بنی مخزوم در آمدم
که ما را پذیرش نکردند و ضیافتی
نیکو بیای نبردند من گفتم

حسابه من بنی مخزوم بت بهم

بحيث لا تطمع المسحاة بالطين

و برزین گفتم آنرا اجازت (۱)

کن گفت

في مضع اعراضهم من خبزهم عوض

بنی النفاق و ابنا الملاعین

(۱) یعنی اجازت در ذیل دو خله گذشت

و نیز از نظم رزین است
 كان بلا د الله و هي عريضة
 على الخائف المطلوب كفة حابل (۱)
 تؤدى إليه ان كل ثنية
 تيممها ترى إليه بقا تل
 و رزین در سال ۲۴۲ در گذشت و ابو
 رزین کنیت ثابت بن حسن بن خلیفه بن
 عبدالکریم نخعی است در طبقه نعو بیان
 و ادیبان و از مردم اسکندریه و متوفی
 ۶۲۵ و از نظم او است
 العلم يمنع اهله ان يمنعا
 فاسمع به تنل المحل الارفعا
 واجمله عند المستحق و دبیعة
 فهو الذی من حقه ان یودعا
 والمستحق هو الذی ان حلزه
 یعمل به او ان تلقنه وها
 رسان بافتح و تشدید سین
 بی نقطه رسن باف و رسن فروش را
 گویند و آن لقب فضل بن زبیر رسان
 است و نیز لقب برادرش عبد الله بن
 زبیر رسان و هر دو بازید بن علی خروج
 کردند و ابن ندیم در فهرست فضل بن
 زبیر رسان را در شمار متکلمه ان زبیده بنام
 آورده است و گفته وی از اصحاب
 (۱) کفة با کسر اول و تشدید فا بروزن
 شدة و کفة حابل دام شکارچی است

محمد بن علی و ابو خالد واسطی و
 منصور بن ابی الاسود است
 رستنی منسو بست بر ستن
 بر وزن بستن و آن قره ایست میان
 حماة و حمص که رو بویرانی نهاد و
 ابو عیسی حمزة بن سلیم هنبسی رستنی
 در شمار محدثان بدان منسو بست
 رسته با ضم اول بر وزن
 شسته فارسی است و در صورتیکه
 بمعنی روئیده باشد عربان هیچ
 تصرفی در آن نکرده اند اما چنین
 بنظر رسد که معرب رسته بر وزن
 بسته باشد بمعنی رها شده و نجات
 یافته و آن نام رسته بن ابی الایض
 اصفهانی است در طبقه شاعران و در
 شعر سبک بشار بن برد را پسندید و
 از آن پیروی کرد و با آنکه از زیور
 چشم بی بهره بود بطرف بغداد کوچید
 و خود را بزبیده عمسره رون الرشید
 رسانید اما زشتی منظرش او را از نظر
 زبیده دور کرد و گفت شنیدن نامت
 به از دیدنت بود گفت مرد زشتی
 و خامه اش لیست و اشعار خود را بر او
 خواند و جایزت خود را بستد و بیرون
 رفت و از نظم او است

❖ ❖ ❖

قدمات ککل نبیل

ومات ککل نبیه

ومات ککل ادیب

وفاضل و فقیه

لا یوحشک طریق

ککل الخلاق فیه

و در سال ۱۲۵ در گذشت و ابن

رسته کنیت مشهور ابوعلی احمد بن

عمر اصفهانی است از علمای قرن سوم

هجری و صاحب کتاب الاطلاق النفیسة

و چنین بنظر رسد که برسته شاعر

بیرون رساند

رسعنی بافتح اول و سکون دوم

و فتح سوم منسوبست برأس عین از قرای

جزیره میان حران و نصیبین و

ابو الفضل جعفر بن محمد بن فضل

رسعنی در شمار محدثان بدان منسوبست

رشاطی باضم اول اقبا ابو محمد

عبدالله بن علی بن عبدالله بن خلف بن

احمد بن عمر نخعی رشاطی اندلسی

است در شمار محدثان و مورخان

و صاحب کتاب اقتباس الانوار والتماس

الازهار فی انساب الصحابة و رواة

الاخبار و متوفی ۵۴۲ ابن خلکان در

ذیل ترجمت رشاطی نوشت که رشاطی نه

منسوبست بقبیله و نه بشهر بلکه رشاطی

خود در کتابش نوشت که نیای او

خال بزرگی در بدن داشت و خدمتکاری

که از مردم غیر عرب بود هر وقت

با او بازی کرد با و رشاطه گفت و

آن لفظ بر او ماند و هم بر رشاطی

مشهور گردید

رشد بروزن دهن بمعنی بره

شدن از اعلام است و نام رشد بن زید

جعفی کوفی است در شمار محدثان

خاصه و رشد بر وزن پشت بمعنی

بره ضد غی بمعنی بیره نیز از اعلام

است و ابن رشد کنیت مشهور را بو

الولید محمد بن احمد بن محمد بن

رشد اندلسی است از اعظام فلاسفه

قرن ششم و نیز در طبقه فقیهان و

طیبیان و محدثان و صاحب کتاب

التحصیل و کتاب نهیة المجتهد و کتاب

منهاج الادله و کتاب التلخیص و کتاب

کلیات در طب و شرح کتاب نفس ارسطو

و شرح کتاب الحیوان و کتاب تهافت

التهافت و این کتاب در تهافت الفلاسفه

غزالی است و در آن کتاب بر غزالی

تاختن برده و در بیان گفته است بدون

تردید غزالی چونانکه راه فلسفه را درست

نیافت و در آن بخطارفت راه شریعت

را نیز دگرگون رفت و راه درست

آنها نیافت و هر گاه پای ضرورت جستجوی حق از اهل حق نبود در آن باره هیچ نگفتم کنایت از اینکه راه درست فلسفه را باید از من پرسند نه از غزالی و من باید بیان کنم نه وی و من بر غزالی رد نوشتم تا مردم راه طلب را گم نکنند با ری این رشد در عصر خود بلند آوازه گردید و سرش تنها دانستن فلسفه نبود بلکه در تحایل مسائل فلسفی بسیار توان بود و کتب او از این رهگذر بسیار ارزشمند است و در نهضت علمی اروپا کتب این رشد نیز با در میان داشت و سالها بدر است و خواندن آنها پرداختند و شگفت اینجا است که کتب این رشد همچنان که پیشوایان اسلام را برداشتی او برانگیخت و بر ضد او شوریدند تا جائیکه خلیفه وقت بنا بر مصلحت حکم داد کتبش را سوزانند با آنکه باو ارادت داشت همچنین پیشوایان دین مسیح را بر ضد او برانگیخت و اسافه پاریس و اکسفورد در قرن سیزدهم نظیر همان علمی را که تقویان اسلام بر حرمت در است و مصلحت کتب این رشد آورده بودند آوردند و بر حرام بودن آن فتوی دادند و از

سخنان ابن رشد است آنکس که بفرافرفتن علم تشریح پردازنايمانش بخدا افزون گردد و در سال ۵۹۵ در گذشت

رشدان بروزن دندان صفت کسی است که بره باشد و آت نام رشدان جهنی صاحب است که در دوره جاهلیت ثیمان بروزن منان یعنی بیره (گمراه) نام داشت و از آن پس که دین اسلام را پذیرفت پیغمبر (ص) او را رشدان نام داد و بنور رشدان تیره از عربند

رشید بروزن امیر آنکس به بره رود از اعلام است و رشید بروزن زبیرد صغیر رشد بمعنی بره است نیز از اعلام است و نام رشید همچنین از خواص اصحاب امیر المؤمنین در قرآن مجید رشیدی بالفتح اول منسوب است بر رشیدی از توابع است که در راه و ابو بکر محمد بن فرج بن یعقوب رشیدی معروف با این اختروش در شهر مدینه بدان منسوب است

رشیق در لغت معنی زبیرد است نام پدر ابو علی حسن بن رشیق قیروانی است و فرزند را از آن روی این رشیق گویند و با همان

کنیت شهره است در شمار ادیبان و لغویان و عروضیان و شاعران و صاحب کتاب العمدۃ فی صناعة الشعر و نقده و عیوبه و در ستایش این کتاب ابن خلدون مغربی در مقدمه گفته که بهترین کتب بی است که در صناعت و نقد و عیوب شعر تالیف گردیده است و کتاب الانموذج در شعرای قیروان و کتاب الشذوذ در لغت و در این کتاب هر کلمه که بندرت بکار رفته نوشته است و کتاب قراضة الذهب فی نقداشعار العرب و غیر اینها ابن رشیق در قریه محمدیه از قرای قیروان از مادر سال ۳۹۰ زاد و در قیروان بکسب دانش پرداخت و بمعز بن بادیس بن منصور امیر افریقیه نزدیک گردید و با این شرف قیروانی که معاصر او بود بر یکراه نرفت و کنا بها در رد او نوشت و چنین است هنجار دو دانشمند که مقام یکدیگر رشاک برند و حسد ورزند و بر گفتن و نوشتن توانا باشند و از نظم او است در وصف نزاری خود

وقائلة ماذا الشجوب و ذا الضنا

فقلت لها قول المشوق المتيم

هو اك اتاني و هو ضيف اعزه

فا طعمته لعمري و اسقيته دمي
و در وصف شبی که بامعشوق پیوسته
گفته است

ومن حسنات الدهر عندي ليلة

من العمر لم نترك لا يامها ذنبا

خلونا بها نفى القذاعن عيوننا

بلؤ لؤة مملوؤة ذهبا سكبها

و ملنا لتقبيل الثغور و لثمها

کمیل جناح الطير يلتقط الحبا

و در عنبر روگردانیدن از دوستان

گفته است

احب اخي و ان اعرضت عنه

و قل على مسامحة كلامي

و لی فی و جهة تغطيب راض

كما قطبت فی و جه الامام

و رب تعجبم من غير بفض

و ضغن كما من تحت ا بتسام

و در سال ۶۶۳ و یا ۶۵۶ در قیروان در

گذشت و درست همان سال اول است

رصاصی باضم اول منسوب است

برصافه و آن نام چندین موضع است

از جمله رصافه بغداد که نخست مهدی

آنها لشکرگاه کرد و سپس مردم

رابر آن داشت که در آنجا خانه

بسازند و بسرعت آباد گردید و سپس

مسجد جامع در آن ساخت و هم

مقا بر خلفا گردید تا آنگاه ~~صفا~~
 مستنصر گرد اگر آن دیواری از
 آجر کشید و از این رصفانه است ابو
 عبدالله محمد بن بکار بن ریان رصفانی
 در شمار مجددان و از جمله رصفانه
 قرطبه در اندلس و آنرا عبدالرحمن
 بن معاویة بن هشام بن عبد الملك
 ساخت و عبدالرحمن همان کسی است
 که از بیم منصور دوانیقی از شام
 گریخت و باندلس کوچید و بسرعت
 در اندلس پیشرفت کرد و مردم را
 بخود خواند و در قرطبه روز هید
 اضحی سال ۱۳۸ در سن بیست
 و پنج سالگی مردم با او بخت بیعت
 کردند و نخستین خلیفه امویست در
 اندلس و از آن رصفانه است ابو
 عبدالله محمد بن غالب رصفانی
 اندلسی در شمار شاعران اندلس که
 دارای سبکی لطیف بود و از او است
 ومهفف كالغصن الا انه

تتحیر الا لباب عند اقامه

اضحی بنام وقد تکلل خده

عرقاقلت الورد درش بمائه

رصفانی روزی بر پسر بچه نگاهش
 افتاد که با آب دهان دیدگان را تر
 کرد و نمود که گرید اما گریبان نبود

و گفت

عذبری من جذلان یبکی کأ به
 و اضلعه مسا یحسا و له صفر
 یبل ما قی ز هر تیه بر یقه
 و یحکی البکاء مدا کما یقسم الزهر
 و یوهم ان الدمع بل جفونه
 و هل عصرت یومامن النرجس الخمر
 و در سال ۵۷۲ در شهر مالقه در
 گذشت و از جمله رصفانه شام و آنرا
 هشام بن عبد الملك در طرف غربی
 رقه ساخت از این نظر که در تابستان
 بآنجا رود و کمتر از آبهای حوضهای
 سار و جین بنو شد و اینکار را در
 هنگامی که طاعون بشام افتاد کرد
 و شاید چنان پنداشت که آبهای چشمه
 سارها از آبهای حوضهای سار و ج
 دار گوارا تر است و مرض طاعون
 از آن دورتر و از این رصفانه است
 ابو منیع عبدالله بن ابی زیاد رصفانی
 دمشق در شمار مجددان و از جمله
 رصفانه بصره که قریه ایست نزدیک
 بصره و از آن قریه است ابو منعم
 حسن بن علی بن ابراهیم رصفانی بصری
 در شمار مقرران و از جمله رصفانه
 واسط و آن قریه ایست در ده فرسنگی
 واسط عراق و حسن بن عبد المجید

رضوانی واسطی در شمار محدثان از آنجا است و از جمله رصافه نیشابور که نام مزرعه بود است در کنار آن و از جمله رصافه حجاز و رصافه کوفه و رصافه شهر انبار از بناهای ابو العباس سفاح

رضوان بروزن دهقان بمعنی خوشنود شدن نام پدر ابو الحسن هلی بن رضوان بن علی بن جعفر مصری است که فرزند بابن رضوان شهره است در شمار مشاهیر طبیبان و منجمان و صاحب بیش از یکصد جلد تصنیف و تألیف در طب و نجوم و از این رهگذر خدمتی بسزا بجهان دانش کرد اما از طرف دیگر بر فاضلان معاصر تاخت برد و بجد کوشید که سخن دیگران را نپذیرد و بخود گویندگان برگرداند و اینکار را بیشتر با ابو الحسن مختار بن حسن بن عبدون طبیب مشهور بغدادی کرد که بابن بطلان معروف بود و از کتابهایی که برد و بیا نکوهش او پرداخت اندازه دشمنش بر وی دانسته گردد ما بندگان کتاب ان ماجهله ابن بطلان یقین و حکمة وان ما علمه غلط و سفسطه یعنی ابن بطلان آنرا که ندانست حکمت

ویقین است و آنرا که دانست نادرست و باوه است و مانند کتاب ابن بطلان لا یعلم کلام نفسه فضلاعن کلام غیره یعنی ابن بطلان سخن خود را نفهمید چه جای سخن دیگران و کتاب التنبیه علی مافی کتب ابن بطلان من الهندیان یعنی خواهم آگاهت کنم که در کتابهای ابن بطلان چه سخنان بی اندیشه و بی پایه است چونان هندیان و ابن بطلان نیز بمعارضه برخاست و کتاب وقعة الاطباء (در افتادن طبیبان) را پرداخت و در این کتاب ابن رضوان را تمساح الجن (نهنگ پنهان) لقب داد و بمناسبت فزونی که در فن ادب داشت در این کتاب ابن رضوان را بیاد نکوهش گرفت و بنظم و نشر هجوش کرد و از نظم او است در هجو ابن رضوان

فلما تبدی للمقوابل و جهة

نکصن علی اعقابهن من الندم

وقلن واخفین الکلام تسترا

الایمتنا کنا تر کناه فی الرحم

و بآن دو بیت زشتی رخسار

او را نکوهیده و گفته است وقتی

زایشگران رخسار او را دیدند از

پشیمانی بعقب برگشتند و با پوشیدگی

سخن کردند که کاش او را در زهدان گذاشتیم و از رحمت بیرون نیاوردیم و ابن رضوان کتابی در عذر از زشتی چهره اش نوشت و داستان آن دو دانشمند دراز است و هم نمونه معادلات دانشوران باشد و با شرط توانا بود نشان بر گفتن و نوشتن باری ابن رضوان سال ۴۵۳ در مصر در گذشت

رعاد بروزن شداد نوعی از ماهیان دریا است که بدنش دارای نیروی الکتریسته است و آنرا ماهی رعد نیز گویند و ابن رعاد کنیت زین الدین محمد بن رضوان بن ابراهیم بن عبدالرحمن عذری محلی است در شمار ادیبان و شاعران و شاگرد ابو عمرو بن حاجب و متوفی ۷۰۰ ابن رعاد همیشه خیاطی (دوزندگی) داشت و از آن رهگذر معاش کرد و دست پیش شراف نیا زید و سرپیش امراء فرود نیاورد و دانش را بدینا داران نفروخت و از نظم او است

أیت حبیبی فی المنام معانقی

و ذلك للمهجور مرتبة علیا

وقدرق لی من بعد هجر وقسوة

وماضرا ابراهیم لو صدق الرؤیا

بیز از او ست در پاس حرمت هم

نشینان

انی اذا ماکان لی صاحب

ارعاه فی الغایب والشاهد

اصدقه الود فان ذمنی

لم اک غیر الشاکر الحامد

ولست ارضی ان اكون امرؤا

یقابل الفاسد با لفساد

وندانستم او را ابن رعاد از چه روی

گفتند و از شعری که شرف الدین

بوصیری در هجوش گفته دانسته

گردید که نظم بوصیری را ناتمام و

یا نا پخته گرفته است چه بوصیری

صاحب برده در نکوهشش گفت

لقد عاب شعری فی البریة شاعر

ومن عاب اشعاری فلا بد ان یهجا

فشعری بحر لایری فیه ضفدع

ولا یسلك الر عاد یوما له لجا

رعینى منسوبت بنی رعین

بروزن زبیر نام یکی از ملوک اذواء

حمیر فرزند حرث بن عمرو بن حمیر

بن سبا که پدر تیره است از قبیله

حمیر و از این تیره است احمد بن محمد

رعینى اندلسی در شمار ادیبان و

مورخان و صاحب کتابی بزرگ در

جغرافیای اندلس و متوفی ۷۵۰ و نیز

منسوبت برعین که نام قصبه است در

یمن و جابر بن یاسر رهنی قتبانی
صحابی بدان منسوبست

رغال بروزن کنار و ابورغال
آنست که در سنن ابی داود حدیثی
در باره او آرند بدین مضمون
که ابن عمر گفت از پیغمبر شنیدم
حالیکه فراسوی طائف کوچیدم و
و بقبری رسیدیم که گفت اینست قبر
ابو رغال و او پدر قبیله ثقیف است
و خود از قبیله ثمود بود و در این
حرم زیست و بلا از او دور بود تا
وقتی که بامردم خود کوچید و هاین
مکان رسید هذاب او را در رسید و
در همین جا دفن گردید اما جوهری
در صحاح اللغة گفته که ابو رغال^۴
کسی است که همیشه راهی که راه نمود
و در راه مرد و بعضی دیگر گویند
ابو رغال بنده شعیب بود و پیشه
هشاری داشت و ستمگر مردی بود

رفاء بر وزن بناء بمعنی

رفوگر و آن لقب جمعی است از
جمله ابو الحسن سری بن احمد بن سری
کندی موصلی معروف بسری رفاء در
طبقه شاعران پدرش او را در خردسالی
بر رفوگران موصل سپرد و پسته
رفوگری آموخت و با این و صف

بنظم شعر پرداخت و در همان حال
بیکى از دوستانش نوشت
بکفیک من جملة اخباری

یسری من الحب و اعساری
فی سوقة افضلهم مرتد

قصاً نفضلی بینهم عاری
و کانت الابرۃ فیما مضی

صائمة وجهی و اشعاری
فاصبح الرزق بها ضیقاً

کانه من ثقبها جاری
و از پیشه رفوگری بمناسبت

کمی در آمد آن چنانچه اعمار بالا
نماید و یا بمناسبت پرواز گرفتن بیشتر

در فضای ادب دست کشید و پیشه و راقه
و انتساح کتب را پیش گرفت اما تنگی

معیشت را نتوانست چاره کند و بحلب
رفت و بسیف الدولة بن حمدان پیوست

و او را ستود و بزندگیش آبروی
بخشید و از آن پس که سیف الدوله

در گذشت بیفداد کوچید و وزیر مہلبی
و دیگر امراء و رؤساء را ستود و

بزندگانی والاتری رسید و نامش
میان مردم پیچید و شعرش در آفاق

بگردید و نیز کتاب الدیره و کتاب
المحب و المحبوب پرداخت و در

ترغیب بکوچیدن گفت و خود از

همان رهگند و فایده آنها برد و بلند آوازه
گرددید

قوض خیامك من ارض تھان بها
و جانب الذل انت الذل یجتنب
و ارحل اذا كانت الاوطان مضيعة
فالمدل الرطب فی اوطانه حطب
و در غزل نظم کرد

بیضا تنظر من طرف قلبه

مفرق بین اجسام و ارواح

ماء العیم علی دیباج و جنتها

یجول بین جنی ورد و تفاح

رقت فلو مزج الماء القراح بها

والراح لا متزجت بالماء والراح

و در سال سیصد و شصت و چند

در گذشت و از جمله احمد بن عبد الله

بن احمد رفاء در شمار محدثان امامیه

و صاحب کتاب الجمعة و از جمله ابو علی

حامد بن محمد بن عبد الله بن محمد

معروف بر رفاء هروی در شمار محدثان

و متوفی ۳۵۶

رفاعه بافتح و کسر و ضم اول

بمعنی برداشتن بانك و یا بشدت بانك

برداشتن از اعلام است و نام

جمعی بسیار از صحابه و محدثان

رفاعی باضبط پیش منسوبست

به بنی رفاعه که تیره از عربند و از این

تیره است ابو اسحق ابراهیم بن
سعید بن طیب رفاعی و بعضی برانند
که از آن تیره نبود بلکه بان تیره
بدوستی و یا غلامی پیوست و رفاعی
گردد ابو اسحق رفاعی نا بینا بود و با
تنگدستی حالیکه خردسال بود بواسط
حکوپید و در حلقه درس عبد الغفار
حصینی در آمد و قرآن را فرا گرفت
و از آنجا بیفداد رفت و علوم ادبیه را
از ابو سعید سیرافی آموخت و بواسط
برگشت و عبد الغفار را مرده دید و
شاگردانش را بی آموزگار و بجای
او نشست و بتدریس پرداخت و پس از
چندی بزبیدیه واسط رفت و در آنجا
زیست تا در سال ۴۱۱ در گذشت و
ابو نعیم احمد بن علی مقری گفت
هنگام غروب آفتاب بود که نگریستم
جنازه ابو اسحق رفاعی را بگورستان
برند و دو کس آنرا تشیع کرد و این
سخن را با ابو الفتح بن مختار نحوی
گفتم پرسید آن دو کس را شناختی
گفتم نه گفت من بودم و ابو اسحق
بن بشران و از شکفتیهای روزگار
است که چنان دا نشمند مرد و چنان
جنازه اش بخاک رفت و فردای آن
روز مردی از فر و ما یگان مرد

و مردم شهر دکانها بستند و بر جنازه اش
نماز خواندند و بجنازه اش از فزونی
مردم دست نرسید و همچنان او را
بردند و بخاک سپردند و از نظام ابو
اسحاق رفاعی است

واحبة ما كنت احسب اننى

ابلى بينهم فبنت و بانوا

نأت المسافة نالتد کر حظهم

منى و حظى منهم النسيان

و نیز ابوالعباس احمد بن ابی العباس

علی رفاهی در قریه ام عبیده (۱)

زیست و مردی ادیب بود و در دقه پیرو

شافعی و مردم ام عبیده باو گرویدند و

سپس درویشان در حلقه ارادتش زانو

زدند و بتدریج اعتقادشان در حق وی

بزرگ شد خصوصاً از آن پس که

در سال ۵۷۸ در گذشت و بر ارادت

پیروان افزوده گشت و بنام فرقه رفاعیه

معروف شدند و این خلیکان نوشت

پیر و انش کارهای شگفت میکنند

مارهای زنده خورند و در تنورهای

فروزان روند و بر پشت درندگان

نشینند و از نظم ابوالعباس رفاعی است

اذا جن لیلی هام قلبی بند کر کم

(۱) عبیده بروزن چکیده و ام عبیده نام

قریه ایست از قران واسط

انوح كما نوح العمام المطوق
وفوقی سحاب یمطر الهم والاسی
و تحتی بحار بالاسی تمتد فوق
سلوالم عمرو کیف بات اسیرها
تفك الاساری دونه و هو مونیق

فلا هو مقتول و فی القتل راحة

ولا هو ممنون علیه فیطلق

و این بطوطه در رحله نوشت که

گذرم بر قبر رفاعی در قریه ام عبیده

افتاد و جمعی از درویشان را

دیدم که رقصند و بارهای هیزم را دیدم

که بر زمین افکنده اند و سپس آنها

را آتش زدند و در میان آتش رفتند و

رقصیدند و بعضی میان آتش غلطیدند

و بعضی آتش در دهان بردند و خوردند و

اینکار خصوص طایفه احمدیه است

و همگان چنان نیستند و بعضی دیگر

از پیروانش را دیدم که ماری بزرگ

گرفت و کله آنرا با دندانهایش کند

رفید بروزن زبیر مصفر رفت

بکراول و بفتح آن نیز درست است

بمعنی دهشك و بخشك و آن نام رفید

بن مصقله عبیدی کوفی است در شمار

محدثان خاصه

رقاد بروزن گشاد بمعنی خواب

ویا خصوص خواب شب نام رقاد بن

عقبه صحابی است

رقاشی با فتح اول منسوبست
 برقاش با کسر شین و قیاس کسر شین
 را سپس نویسم و آن از اعلام زنان
 است و مادر تیره در قبیلہ بکربن
 وائل نیز مادر تیره در قبیلہ کلیب نیز
 مادر تیره در قبیلہ کنده و رقاشیان در
 هر تیره باشند بمادرشان نسبت رسانند
 و ندانستم فضل بن عبد السمدر قاشی
 بصری در طبقه شاعران توانای دوات
 عباسی بکدام يك از تیره‌ها پیوندد
 رقاشی هرون الرشید را بقصیدتی ستود
 و جایزتی از او گرفت لکن برامکه
 او را بخود نزدیک گرفتند و از دیگران
 بی نیازش کردند و رقاشی نیز پاس
 خدماتشان را منظور کرد و با برامکه
 بزندان رفت و هنگامی که فضل بن
 یحیی را بر تنه درخت آویختند گفت
 اما والله لولا خوف واش
 و عین الخلیفة لا تنام
 لطفنا حول جدعك واستلمنا
 كما للناس للمحجر استلام
 فما ابصرت مثلك یا بن یحیی
 حساماً حنفة السیف الحسام
 علی اللذات و الدنيا جمیعاً
 و دولة آل برمک السلام

و بهرون الرشید خبر آن ابیات
 رسید هرون باتندی بر قاشی گفت چرا
 دشمن مرا مرثیت گفتی و ستودی
 گفت بامن نیکها کرد و چنان روزش
 را که نگرستم محبتهایش در روحم
 جنبشی پدید آورد و نتوانستم خویشتن
 داری کنم هرون پرسید در هر سال
 ترا چه داد گفت هزار دینار گفت من
 دو هزار دینار دهم و در حدود سال
 دویست هجری در گذشت

باید دانست که رقاش بمعنی مار است
 و رقاش با کسر شین چنانچه نوشتم
 از اعلام زنان است و حجازیان هر اسمی
 که بر وزن فعال باشد و معدول از
 فاعله با دو شرط یکی الف و لام بر سر
 آن نشاید که در آید و دیگر آنکه
 جمع بسته نشود مانند قطام و حذام و
 غلاب آخر آنرا با کسر خوانند و
 نجدیان آنرا همچون اسم فیر منصرف
 گیرند مگر آنکه آخر آن حرف را
 باشد مانند جمار و حضار و سفار و ویرار
 در این صورت با حجازیان موافق اند
 و آخر آنرا با کسر خوانند

رقعمق بر وزن سمیر و ابو
 رقعمق کنیت ابو حامد احمد بن محمد
 انطاکی است در شمار شعراء که در

مصر بزیست و در فنون شعر متصرف بود و بر نظم جد و هزل شعر توانا و چنان در مصر بود که ابن حجاج در عراق و از قصاید بلندش قصیدتی است که ابوالفرج یعقوب بن کلس را بدان ستوده است و از آنست
قد سمعنا مقاله واعتماده

و اقلنا ذنبه و عشاره
و المعانی لمن عنیت ولكن
بك عرضت فاسمعی یا جاره
من ترادیه انه ابد الدهر

تراه محللا از راه
و در سال ۳۹۹ در گذشت

رقیق بر وزن امیر بمعنی زر
خرید نیز بمعنی نرم و آن لقب ابراهیم
بن قاسم قیروانی است در شمار کاتبان
و مترسلان و شاعران و مورخان قرن
چهارم و صاحب کتاب تاریخ افریقیة
و المغرب و کتاب النساء و کتاب الراح
و الارتیاح و کتاب نظم السلوک فی
مسامرة الملوک و از نظم او است در
غزل

رئم اذا ما معاریض المنی خطرت
اجله اللمتنی عن اما نیه
یا اخوتی أأقاحی فیه اقبل لی
ام خط راه بن من مسک علی فیه

ام حسن ذاک التراخی فی تکلمه
ام حسن ذاک التهادی فی تشیه
ام سخطه ام رضاه ام تحیته
ام عطفه ام نواه ام تدانیه
نفسی فداؤک مالی عنک مصطبر
یا قاتلی کل معنی من معانیه
و شاید اورا از این روی که نظمش
لطیف بود رقیق گفتند چنانچه گویند
فلان رقیق الالفاظ یعنی الفاظش روان
و آسان است و رقیق المعانی یعنی
مضمونهایش لطیف است

رقیم بر وزن زبیر مصغرا رقم
بمعنی مار سیاه و سفید (پیس) و رقیم
بمعنی مارک پیس نام رقیم بن ثابت
انصاری صحابی است نیز نام رقیم بن
الیاس بن عمرو بجلی در شمار محدثان
امامیه و رقیم بر وزن امیر بمعنی لوح
و نبشته و قریه و یا کوه و یا وادی اصحاب
کهف از اعلام نیست

رقی بافتح اول منسوبست برقه
بر وزن حبه بمعنی زمینی که آب آنرا
فرا گیرد و سپس از آن برود و نیز زمینی
که خاکش نرم باشد و رقه بخصوص
نام قریه ایست بزرگ بر کنار فرات
و از این قریه است ابونابت ربیع بن
نابت اسدی رقی در طبقه شاعران

دولت عباسی و مهدی خلیفہ را بچندین قصیدت ستود و از او جایزت ستد و نیز عباس بن محمد بن علی بن عبد اللہ بن عباس را بقصیدتی بسیار بلند ستود و از آن قصیدہ است

ما ان اعد من المکارم خصلة

الا وجدتك عمها او خالها

واذا الملوك تسايروا في بلدة

كانو كوا كبها و كنت هلالها

ان المكارم لم يزل معقولة

حتى حلت براحتيك عقالها

و عباس اورا دودینار جایزت داد

ورقی اورا بچندین شعر نکو هید

بدین مضمون کہ منت خواستم در شمار

گرام آرم و تو خواستی در طبقه لثام

باشی و منت مدیحت گفتم و مدیحتم در

مورد تو مرثیت شد و عباس شکایت آنرا

نزد هرون الرشید برد و هرون چندان

بخشم رفت کہ آهنگ کشتن رقی کرد

اما رقی گفت یا امیر المؤمنین فرمانش

ده تا قصیدتی را کہ اورا ستودم بیاورد

و هرون چون شنید بر گوینده آفرین

گفت و بر عباس خشمگین گردید و

رقی را سی هزار درهم داد و گفت از

این پس عباس را هیچ در شمرت میاور

و هرون بر آن بود کہ دخترش را

بعباس دهد و همان کار عباس اورا از آهنگش برگردانید و رقی در سال ۱۹۸ در گذشت و نیز از آن قریہ است داود بن کثیر رقی و علی بن سلیمان بن داود رقی و علی بن مهدی بن صدقہ رقی ہر سه از محدثان خاصہ و نیز ابو بکر محمد بن خلیل رقی در شمار طبیبان و معاصر با مقتدر و قاهر عباسی و همان کسی است کہ مسائل حنین بن اسحق را در طب تفسیر و شرح کرد و از رموز و پوشیدگیهای آن پردہ برداشت و پیش از او مسائل حنین برای پیچیدگی و پوشیدگی کہ داشت مورد استفادت نبود و گویند تا بادہ اورا سرمست نکرد و نشاط در او ند مید بر تفسیر و شرح آنها توانا نبود

رقی باضم اول و فتح دوم و

تشدید یاء مصغر رقی است بر وزن سعی

بمعنی افسون و آن بمعنی افسونک و

افسون چیز یست کہ نویسند و بر آن

دمند و بر گردن آویزند باین بندار کہ

از گزند جن و جنون صاحب آن است

دارد و رقی از اعلام مردان است و رقیہ

با افزودن تالی تأنیث در آخر آن از

اعلام زنان

رقیات جمع رقیہ و آن لقب

هنکام خور دن چنان خور که
 عبد الملك را خور دنت ناپسند آید
 عبد الملك پرسید پسر جعفر این کیست
 گفت دروغگو ترین مردم و عکسی
 است که گفته است

ما نعموا من بنی امیه الا
 انهم یعملون ان غضبوا
 وانهم معدن الملوك و لا
 تصلح الا علیهم العرب
 عبد الملك گفت گناهش را بخشیدم اما
 از عطایا که دیگران گیرند معروم
 است و عبدالله بن جعفر از عطای
 خود چیزی او را داد و در ستایش
 عبدالله بن جعفر گفت

تعدت بی الشهباء نعموا بن جعفر
 سواء علیها لیلها و نهارها
 و والله لولا ان تزور ابن جعفر
 لكان قليلا فی دمشق قرارها
 اتینا ک نشی بالندی انت اهلها
 عليك کما انتی علی الروض جارها
 رکاب سالار رکاب بروزن
 تجار جمع را کب بمعنی سوارگان
 و سالار بمعنی امیر و رکاب سالار بمعنی
 امیر سوارگان لقب مشهور علم الدین
 ابو الحسن علی بن اسمعیل جوهری
 بغدادیست در شمار علمای مبرز

عبدالله بن قیس است از قبیلہ بنی
 عامر بن لوی در شمار شاعران دولت
 اموی و او را رقیات از این روی
 گفتند که چندین زن در بند همسری
 خویشان در آورد که همگان رقیه
 نام داشتند و این سخن اصمعی است و یا
 از این روی که با سه زن که هر سه رقیه
 نام بودند راه تشبیب سپرد و عشق
 ورزید و این سخن ابن قتیبہ است در
 کتاب الشعر و الشعراء و یا از این روی
 که چندین جده داشت که رقیه نام
 داشتند و رقیات مصعب بن زبیر اباین
 ابیات ستود

انما مصعب شهاب من الله

تجلت عن وجهه الظلماء

ملکه ملک رحمة لیس فیہ

جبروت یخشی ولا کبریا

یتقی الله فی الامور وقدا

فلح من كان همه الا تقاة

کیف نومی علی الفراش ولما

تشمّل الشام غارة شعوا

و از آن پس که مصعب کشته گردید

و عبدالله بن مروان فرمانروای همه

گردید رقیات بعبدالله بن جعفر بن

ایطال لب پناه برد و او را بشفا عت

برانگیخت عبدالله گفت با من باش و

ریاضیات و نجوم و بر نظم شعر نیز
 بارع بود و از اوست
 تحسن بافعالک الصالحات
 و لا تعجبین بحسن بدیع
 فحسن النساء جمال الوجوه
 وحسن الرجال جمیل الصنیع
 و نیز از او است

فلا تحسبوا انی تغیرت بعد کم
 عن العهد لا کان الیغیر للعهد
 غرامی غرامی والهوی ذلک الهوی
 و وجدی بکم وجدی و وری لکم وودی
 و لیس محباً من یدوم و راده

مع الوصل لکن من یدوم مع الصد
 نگارنده گوید چنین بنظر رسد که
 رکاب سالار یا تعریب کلمه بیگانه است
 یا ترجمه لفظ بیگانه و بهر تقدیر
 ترکیب رکاب سالار عربی نیست

رکانه بافتح اول بر و زب
 شبانه بمعنی پابرجای بودن و آرهیدن
 و آن نام رکانه بن عبد برید بن هاشم
 قرشی مطلبی صحابی است از زور
 مندان قریش گویند با پیغمبر (ص) در
 کشتی گرفتن گروید و با پیغمبر (ص)
 کشتی گرفت و پیغمبر (ص) او را بر زمین
 زد و در سال ۴۲ در گذشت و بعضی در
 گذشت او را در خلافت عثمان

نوشته اند

رکابی باضم اول منسو بست
 بر کانه بر وزن گشاده و آن قریه است
 در اندلس از توابع بلنسیه و ابو محمد
 عبدالله بن محمد بن سعدان رکابی
 یحصی در شمار ادیبان بدایت
 منسو بست

رکب باضم اول و فتح دوم
 جمع رکبه بمعنی زاو و این ابی
 الرکب کنیت مشهور ابو بکر محمد بن
 مسعود خشنی اندلسی جباری است از
 مشاهیر نحویان اندلس و شارح کتاب
 سیمویه و متوفی ۲۴۵ و از نظم او
 است

بساط ذی الارض سندسی

و ما لها الذب او لوی

کانها البکر حین تجلی

والزهر من فوقها النجلی

رکبی بضم ریش منسو بست

بر کب و آن نام قصبه است در یمن و

از این قصبه است محمد بن احمد

محمد بن سلیمان بن یحیی بن یحیی

شمار نحویان و لغویان و در بیان و معانی

و صاحب کتاب المستعدب فی شرح

غریب المذهب و کتاب اربعین فی لغت

الاربعین و کتاب اربعین فی اذکار المساء

والصباح و متوفی سید و شصت و چند
 رکین بر وزن زبیر مصغر
 رکن بمعنی پایه نام رکین بن ربیع
 و رکین بن سوید کلابی جعفی است
 هر دو از محدثان امامیه

رماح بافتح و تشدید بر وزن
 فتاح بمعنی نیزه ساز و نیزه فروش
 نام رماح بن ابرد مری است و در
 میاده بیاید

رماحی باضبط پیش منسوبست
 برماح پدر تیره از قبیلہ کلیب و اسمعیل
 بن نجیح رماحی در شمار محدثان
 بدان منسوبست

رمادی منسوبست بر ماده بر
 وزن نهاده و آن نام چندین موضع
 است از جمله رماده مغرب و از این
 جاست ابوبکر یوسف بن هرون کنندی
 رمادی قرطبی در شمار شاعران نیکو
 پرداز و معاصر بامتنبی شاعر و گفتند
 شعر بکنده آغاز شد و بکنده پایان
 یافت و مقصودشان از کنده نخست
 امرؤ القیس کنندی است و از کنده
 دوم رمادی رمتنبی اما رمادی باهمه
 مهارتی که در نظم شعر داشت تبه روز
 و تهیدست بود و از شعرش نتوانست
 بسیم وزری برسد و از تنگدستی برهد

و قدرتش بر نظم او را بر آن داشت
 که اشعاری برشته کشد که خاطر
 خلیفه را بر نچاند و خلیفه او را بزندان
 افکند و روز گاری در از در زندان بود
 و در زندان قصایدی که روی خلیفه
 را بوی برگرداند نظم کرد اما خلیفه
 التفاتی بدو نکرد تا آنگاه که ابوعلی
 قالی باندلس رسید رمادی باو پیوست
 و او را بقصیدتی ستود و شیوه شاعران
 است که در آغاز قصیده راه تشبیب
 سپرند و گفت

من حاکم بینی وین عنولی
 الشجو شجوی و العویل عویلی

فی ای جارحة اصون معذبی
 سلامت من ا لتعذیب و التنکیل

ان قلت فی بصری فثم مدامی
 او قلت فی کبیدی فثم غلیلی

لکن جعلت له المسامح موصفاً
 و حجبتها من عدل کل عدول

و چنانچه از شعر دوم پیدا است
 رمادی تردید کرده که محبوب خود را

در کدام عضو خود جای دهد متنبی
 وقتی آنرا شنید گفت در کوش او

را جای دهد رمادی قدحی شکفت تر
 از متنبی کرد زیرا وقتی متنبی بوصف

لاغری خود پرداخت و گفت

کفی بجسمی نحو لانتی بشر
لولا مخاطبتی ایاک لم ترنی
یعنی در لا غریم همین بس که اگر
بانگم را نشنوی مرا نبینی رمادی
گفت چنان کسی گوز است زیرا که
بانگ او را بشوند و خود او را نبینند و
رمادی با ترسا پسری عشق ورزید و
اشعاری دلپذیر در وصف او گفت از
جمله

بدر بدا یحمل شمساً بدت

و حدها فی الحسن من حده

تقرب فی فیه و لکنها

من بعد ذاتطلع فی خده

و در سال ۴۰۳ در گذشت و از جمله

رماده یمن و از این جا است ابوبکر

احمد بن منصور رمادی که بغوی و ابن

صاعد از او روایت کنند در شمار محدثان

و متوفی ۲۶۵

رمانی باضم اول و تشدید میم

منسوبست بر خلاف قیاس بقصر الرمان

که نام ناحیتی است در واسط و از

آنجا است ابو الحسن عالی بن عیسی

بن علی بن عبدالله واسطی رمانی

معروف باخشیدی از این روی که در

هلم کلام شاگرد ابن اخشید متکلم

بود و طریقت اعتزال را سپرد و

بافضلیت امام علی بن ابیطالب (ع) پس
از پیغمبر عقیدت مند بود و در نحو
شاگرد ابن درید و زجاج و ابن سراج
بود و از آنجا که فن منطق و کلام را
نیکو دانست نحو را با آن آمیخت و
ابو علی فارسی گفت اگر نحو آنست
که رضائی گوید ما را از آن بهره
نیست و اگر آنست که ما گوئیم ویرا
از آن نصیبی نه و از رمانی است
کتاب تفسیر القرآن و کتاب الحدود
الاکبر و کتاب الحدود الاصغر و کتاب
شرح الموجز و کتاب شرح مختصر
الجرمی و کتاب اعجاز القرآن و کتاب
شرح اصول ابن سراج و کتاب المسائل
المفردات من کتاب سیبویه و کتاب
الالفاظ فی القرآن و کتاب شرح
المقتضب و غیر اینها و در سال ۲۹۶ از
مادر زاد و در سال ۳۸۲ و یا ۳۸۴ در
گذشت

رمله بروزن شنبه بمعنی تک

دانه ریک از اعلام است و نام رمله ام

حبیبه زوجه پیغمبر و رمیلان نام او

و فتح دوم مصغر آنست

رمانی منسوبست برمله بروزن

شنبه و آن نام چندین موضع است از

جمله شهر کیست در فلسطین و تا

بیت المقدس هژده میل فاصله دارد و از این رمله است ابو العباس شهاب الدین احمد بن حسین بن حسن بن علی بن یوسف رملی مقدسی در شمار فقیهان شافعی و از شاگردان قلقشندی و سراج الدین بلقینی و صاحب منظومه صفوة الزبد در توحید و فقه و غیر اینها و متوفی ۸۴۴ و از آنجا که در پایان عمر ببیت المقدس کوچید و در آن شهر زیست او را مقدسی نیز گفتند و نیز شهاب الدین احمد بن حمزه رملی که در مصر زیست و منظومه صفوة الزبد رملی را شرح کرد وی نیز در شمار فقیهان شافعی است و ریاست علمای شافعی مصر با او رسید با این همه کارهای مر بوط بزندان خود را خود کرد خود بیزار رفت و خود خرید و خود بمنزل رسانید و این کار از صفات ستوده او است و در سال ۹۵۷ در گذشت و نیز فرزندش شمس الدین محمد بن شهاب الدین احمد بن حمزه رملی که جمعی بر آنند وی مجدد مذنب شافعی است در قرن دهم و در فقه و تفسیر و ادب بارع بود و کتابها پرداخت از جمله نهاية المحتاج الی شرح المنهاج و متوفی ۱۰۰۴ و نیز

ابو عبد الله احمد بن یحیی رملی در شمار پیران راه و از مریدان شیخ ابو تراب نخشبی و معاصر ذوالنون مصری و از سخنان او است آنکس را که ستایش و نکوهش برابر افتد زاهد با شد و نیز ابو علی حسین بن بشر رملی در شمار شاعران تعالبی در تمة الیتمیه آورد که وی بعشق زینب پسر ی از مردم رمله گرفتار گردید که در زیبایی کم ماند بود و پدرش بشر او را بر آن کار نکرهید و از عشق ورزیدن با زیبا پسران او را ملامت کرد تا روزیکه پدر و پسر هر دو بیرون خانه در رهگذر نشسته بودند که همان زیبا پسر از پیش نظرشان گذشت تو گوئی که با چشم یوسف صدیق نگریست و پدر چنان دلباخته جمال او گردید که بی اختیار گفت پسر جان اگر کسی را بجان باید دوست داشت همان زیبا پسر است که بر ما گذشت و چرا او را بدوستی نگرفتی ابو علی سر بزیر افکند و گفت

ابصره عاذلی علیه

ولم یکن قبلها راه

فقال لی لو هویت هذا

مالامك الناس فی هواه

فظل من حیث ایس بدری

یا امر بالحب من نهاه

رمیث بروزن زبیر نام رمیث

بن عمرو است که شیخ طوسی اورادر

شمار اصحاب امام حسین (ع) آورده

است وزمیث مصفر رمث است ورمث

بمعنی مرد کهن جامه و ناتوان پشت

رمیلی باضم اول و فتح دوم

منسو بست برمیله مصفر رمله و آن

قریه است دو فلسطین کو چکتر از

رمثه و از این قریه است ابو القاسم

مکی بن عبدالسلام رمیلی مقدسی در

شمار محدثان و از کسانی است که در

فرا گرفتن حدیث رحلتها کرد و در سال

۴۹۲ بردست لشکر فرانسه کشته گردید

رنانی باضم اول منسو بست

برنان از قرای اصفهان و ابو العباس

احمد بن محمد بن هانی رنانی اصفهانی

در شمار مقرران و متوفی ۵۳۵ و ابو

نصر اسمعیل بن محمد بن احمد رنانی

اصفهانی در شمار محدثان و صوفیان

و متوفی ۵۳۱ بدان منسو بند

رندقه بر و زن رندقه معرب

است و ریشه آنرا ندانستم چیست و

ابن ابی رندقه کنیت مشهور ابو بکر

محمد بن ولید بن محمد بن خلف

بن سلیمان بن ایوب طرطوشی فهری

است در شمار فقیهان مالکی و صاحب

کتاب سراج الملوك در مواهظ در

۶۴ فصل شامل سیرت انبیاء و اولیاء

و اندرزهای علماء و حکماء و نوادر

سلاطین و خلفاء و کتاب الفتن و کتاب

سراج الهدی و کتاب بر الوالدین و از

نظم او است در بر والدین

لوکان بدری الابن ایه غصه

بتجرع الابوان عند فراقه

ام یهم بو جدہ حزانه

واب تسیح الدمع من آماقه

بتجرعان لبینه غصص الردی

ویبوح ما کتماه من اشواقه

لرنی لام سل من احشائها

و بکی لشیخ هام لی آفاقه

ولیبذل الخلق الابی بمطفه

و جزاهما بالمعذب من اخلاقه

ابن ابی رندقه سال ۴۵۱ در

طرطوشه از شهرهای اندلس از مادر

زاد و چندی در بغداد و شام زیست و

از آنجا با سکنندریه رفت و چندی نیز

بفرمان افضل بن امیر الجیوش صاحب

مصر در قاهره زیست و پس از قتل افضل

باز با سکنندریه بارزیستن افکنند و در طول عمر راه پارسائی و پرهیز کاری را سپرد و بقوت اندک خرسند بود تا در سال ۵۲۰ در گذشت

رندی منسوبست برنده بر وزن کننده و آن نام قلعه ایست در اندلس میان مالقه و اشبیلیه و علی بن محمد رندی اندلسی نحوی که در خروف گذشت و ابوعلی عمر بن محمد رندی ادیب بدان منسوبند

رواجینی منسوبست برواجن جمع راجن و معنی آن سپس آید و آن لقب ابوسعید عباد بن یعقوب رواجینی اسدی است در شمار اعظام محدثان خاصه و صاحب کتاب المعرفة فی معرفة الصحابه و کتاب المهدی و با آنکه راه تشیع را رفت سینان او را توثیق کردند و چنین بنظر رسید که تقیه کرد و شیعی بودنش را پنهان داشت تا آنگاه که محدثانی بلند نام و مورد اعتماد عامه مانند بخاری و ترمذی و ابن ماجه احادیثش را پذیرفتند و در کتب صحاح خود نوشتند و عجب اینست که علامه حلی در کتاب خلاصه او را در قسم دوم که مخصوص است بر او بیان ضعیف آورده و گفته است عباد بن یعقوب

رواجینی عامی مذهب است و این سخن علامه درست برابر سخن سمعانی است در انساب که عباد بن یعقوب رواجینی رافضی است و مردم را بر فاض خواند تا آخر سخن سمعانی و رواجینی در سال ۲۵۰ در گذشت و اما رواجینی چنانچه نوشتم منسوبست برواجن بمعنی مرغانی که با خانه الفت و انس گیرند و یا غیر مرغان مانند گوسفندان و رواجینی کسی است که چنان مرغان و گوسفندانی را پیرو راند و رواجن و دواجن بادل بی نقطه هرد در آن معنی بکار رفته اند و جوهری نیز در صحاح اللغه بآن تصریح کرده و گفته است شاة داجن و راجن اذا الفت البیوت و استأنست بمعنی گوسفند داجن و راجن آنست که با خانه ها انس و الفت گیرد بنابراین نیازی بتصحیح سمعانی نیست که در کتاب انساب گفته که رواجینی در اصل دواجینی بادل بی نقطه است منسوب بداجن و آن گوسفند است که در خانه نگاه دارند و فربه کنند و مردم آنرا رواجینی کردند و روح بر وزن نهاد بمعنی شبانگاه و نیز بمعنی پسین زوال از اعلام است و نام پدر حسن بن روح

بصر بست در شمار معدنات خاصہ
 رواحہ بروزق نہادہ بمعنی
 نشاط و مسرتی کہ در روح بر اثر پیدایش
 یقین پدید گردد و راحت نیز بدان
 معنی است و در فارسی آسودن در
 آن معنی بکار رود زیرا روح تابیین
 نرسد نیاساید و از رنج تکاپو نیفتد و
 بنشاط یکدلی نرسد و رواحہ نیز از اعلام
 است و نام پدر عبد اللہ بن رواحہ بنت
 امرؤ القیس انصاری خزرجی است در
 شمار خوبان صحابہ و یکی از امیران
 لشکر در جنگ موتہ و از این روی کہ
 خط نوشت و خطاط در عصر پیغمبر (ص)
 کم بود و شعر نیگو نظم کرد تا جائیکہ
 بعضی او را در ردیف حسان بن ثابت
 شمرند میان صحابہ بلند آوازہ گردید
 و از داستانها کہ از او آرند نیز شهرتش
 دانستہ گردد مانند داستان او و زنش
 بدین روش کہ عبد اللہ بنت رواحہ
 کنیزی داشت کہ در پوشیدگی با او
 ہم آغوش شد چندان کہ زنش خبر
 نشد تا روزی کہ ناگهان آن دورا در
 میان بوس و کنار دید و بعد اللہ گفت
 تو کنیزی را بر آزاد رجحان دادی
 و او را همچون من بزنی گرفتی عبد اللہ
 گفت منش بزنی نگرفتم و کامی کہ

مردان از زنان گیرند از او نگرفتم
 گفت اگر براست سخن کنی آیتی از
 قرآن بخوان و عبد اللہ این شعر را
 خواند

شہدت بان وعد اللہ حق

وان النار مشوی الکافرینا

گفت آیتی دیگر بر آن بیغزا

گفت

وان العرش فوق الماء طاف

وفوق العرش رب العالمینا

گفت باز آیتی بر آن بیغزا گفت

وتحملہ ملائکة کرام

ملائکة الاله مقربینا

گفت اکنون گفتار ترا باور کنم

و چشمم را بچیزی کہ دیدم متهم کردم

تو راست گفتی و چشمم دروغ دید

و ابن رواحہ خبر آنرا نزد پیغمبر برد

و پیغمبر خندید و برد او چیزی نکفت

نگارنده گوید آن داستان را

بچند طریق نقل کرده اند و اشعاری

کہ بجای آیات قرآن خوانندہ است

نیز دیگر کون نوشته اند و سید القیس

رواحہ را بخواندن اشعار بر جای آیات

قرآن این اصل واداشت کہ بر جنب

خواندن قرآن بمذہب سنیان حرام است

و زنش نیز از همان روی گفتار ابن

رواحه را تصدیق کرد و دیدار خود را
تکذیب و ابن رواحه در جنگ موته سال
۷ در گذشت

رواسی با ضم اول بروزن
کلاهی بمعنی بزرگ سرو باین معنی
یای آن مفید نسبت نیست و آن لقب
ابو جعفر محمد بن حسن بن ابی ساره
کوفی است در طبقه اعلام نحویان و استاد
کسانی و فراه و صاحب کتاب الفیصل
و کتاب معالی القرآن و کتاب التصغیر
و کتاب الوقف و کتاب الابداء الکبیر
و غیر اینها رواسی نخستین کسی است
که نحو کوفیان را پایه نهاد و در نیل
(قریه ایست میان کوفه و بغداد) زیست
و به نیلی شهره گردید و در راه پارسائی
رفتن گرفت و این ایات زهد منشانه
از اوست

الایا نفس هل لك من صیام

عن الدنيا لعلك تهتدینا

یکون الفطر بعد الموت منها

لعلک عندہ تستبشرینا

اجیبینی هدیت و اسعفینی

لعلک فی الجنان تغلدینا

و رواسی با فتح و تشدید و او

منسوبست برواس بن حارث بن کلاب

بن ربیعہ بن عامر بن صعصعه پدر تیره

از عرب و افلح بن حمید رواسی کوفی
و جراح بن ملیح رواسی کوفی هر دو
در شمار محدثان خاصه بدو منسوبند

روبائی منسوبست بروبا بر
وزن گویا و آن قریه ایست در دجیل
و ابو حامد طیب بن اسمعیل بن علی
روبائی حربی در شمار محدثان و متوفی
۵۲۴ بدان منسوبست

رؤبه باضم اول و سکون همزه
و فتح با بمعنی پاره چوبی که سوراخ
چیزی را بآن گیرند نیز پاره از شب
نیز حاجت و آن نام رؤبه بن عجاج
بصریست در طبقه شاعران مخضرمین
که دودولت اموی و عباسی را دهد
و در نظم شعر بحر رجز را برگزید
و از رجز گویان مشهور عرب است و
از نظم او است

من یک ذابت فهدا بقی

مقیظ مصیف مشقی

اخذته من نعجات تست

و نیز از اوست

اذا لعجوز غضبت فطلق

ولا ترضاها ولا تملق

واعمد لاخری ذات دل موق

لینة المس کمس الخرنق

اذا مضت مثل السیاط المشق

رو به موش خوار بود و چون بر اینکار ملامتش کرد دند گفت موش از مرغانت خا نگی شما پا کیزه تر و از پلیدی دورتر است چه مرغان عذره خورند و موشان گندم پاك و خالص طعام و در سال ۱۴۵ در زمان خلافت منصور در گذشت

روح بر وزن موج بمعنی آسایش نیز نسیم از اعلام است و نام روح بن عبدالرحیم کوفی در شمار محدثان خاصه و بر وزن نوح بمعنی جان نیز از اعلام است و نام ابورحبه روح بن زبایغ چندامی و عبدالملك بن مروان در ستایش او گفت روح بن زبایغ هوش عراقیان رفقه حجازیان و فرمانبر داری شامیان را در خود جمع کرد و نیز نام پدر ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی است در شمار ثواب خاصه در زمان غیبت و چنان با تقیه کار کرد که سنیان نیز بر تشیع او وقوف نیافتند جز از راه سخن مردم تاجامیکه در مجلسش میان دو کس سخن از افضلیت علی و ابوبکر در گرفت یکی علی را افضل و دیگری ابو بکر را افضل گفت ابو القاسم گفت اتفاق صحابه است که ابوبکر بر همگان پیش است

و آنگاه عمر و آنگاه عثمان و آنگاه علی و وقتی شنید در بانس معاویه را امن کرد او را از پیش خود براند و دیگر او را بخدمت نپند یافت و در سال ۳۲۶ در گذشت

روحی بانتیج اول منسوبست بروحه بروزن توبه از قرای قیروان و ابو عبدالله محمد بن ابی السرور روحی فقیه بدان منسوبست

رود آوری منسوبست برود آور بر وزن زور آور و آن نام قریه بوده است از قرای تویرکان و از میان رفته است و بگفته مؤلف بستان السیاحه اثری از آن ظاهر نیست مگر تلی و بعضی بر آنند که خواجه حافظ شمس الدین محمد شیرازی در آنجا از مادر زاد و در شیراز نشو و نما کرد و این رباعی را گواه مدعی آرند

مقبول همه خوانم و مشهور عوام خوش اهیچم و وزون حرکت پدر تمام در خطه شیراز بنام است و رود آوردی و در شیراز بنام باری ابوبکر احمد بن علی بن احمد بن محمد بن فرج رود آوردی در شمار اعلام محدثان و از مشایخ ابوبکر شیرازی

و صاحب کتاب سنن و کتاب معجم الصحابه و متوفی ۳۹۸ بدان منسوبست نیز ظهیر الدین ابوشجاع محمد بن حسین بن محمد بن عبدالله رود آوری از وزرای دولت عباسی و از شاگردان ابواسحاق شیرازی و صاحب کتاب ذیل تجارب الامم از آن قریه است ابوشجاع در سال ۴۷۵ بفرمان المقتدی بانه بر مسند وزارت نشست و مؤید الدوله صفی امیر المومنین لقب یافت و سیرت پسندیده پیش گرفت و تا چیزی از قرآن ننوشت و یا آنرا تا جائیکه توانست نخواند از خانه بیرون نشد و هم زکوة اموال خود را بدرویشان داد و هم در پنهانی بفقیران تصدق کرد و در پایان عمر بمدینه رفت و مرگ خود را که نزدیک نگر بست گفت مرا بروضه پیغمبر برسانید و در روضه این آیت را خواند و لو انهم اذ ذلوا انفسهم جاؤک فا ستغفروا لله و استغفر لهم الرسول لوجدوا لله توأباً رحیماً و آنگاه بشدت گریست و گفت گنا همنده آمده ام و امیدم بشفاعت تست و او را بخانه بر گردانند و جان داد و این قضیه در سال ۴۸۸ اتفاق افتاد و در مشهد ابراهیم فرزند پیغمبر بضاک رفت

رود باری منسوبست بر رود بار و آن نام چندین موضع است از جمله رود بار اصفهان در کنار زاینده رود و از این جا است بنا بگفته مؤلف بستان السیاحه ابوعلی احمد بن محمد بن قاسم بن منصور رود باری در شمار پیران راه و از اعظم صوفیان و معاصر با جنید چندانکه جنید بفضیلتش اقرار کرد و ابوعلی کاتب که خود نیز از مشایخ طریقت بود در ستایش او گفت ندیدم کسی را همچون ابوعلی رود باری حکمه علوم شریعت و طریقت و حقیقت را یکجا فراهم کرده باشد ابوعلی در مصر زیستن گرفت و کتابها پرداخت و سخنان زننده اظهار کرد و چنان سخنان را شطحیات گویند و در سال ۳۲۲ در گذشت و بنا بر گفته باقوت ابوعلی از رود بار طوس است و هم از رود بار طوس است ابوعلی حسین بن محمد بن نجیب بن علی رود باری طوسی در طبقه مشاهیر محدثان و از مشایخ حاکم نیشابوری و ابو بکر بیهقی و متوفی ۴۰۳ و از جمله رود بار بغداد که نام قریه ایست از قرای آن و از جمله رود بار همدان و از جمله رود بار کیلان و

غیر اینها

رودکی منسوبست برودک بر
وزن پوشك از قرای سمرقند و عربان آن
را رودك با ذال نقطه دار خوانند و از این
قریه است ابو عبد الله جعفر بن محمد
رودکی پیشرو کاروان نظم شعر
فارسی و استاد سخن و هر چند پیش از
او شاعران بوده اند اما قافله سالار
شاعران نبوده اند و رودکی قافله
سالار است و شعراء با اقتضای او راه رفتند
و پیش از رودکی شاعری که دارای
دیوان شعر آنهم در فنون شعر باشد در
زبان فارسی وجود نداشت و رودکی
بود که در نظم فارسی دیوان شعر بوجود
آورد و سخن گستران رامایه داد و راه
نمود و باین وصف موسیقی دان نیز
بود و از شاهکارهای او قصیده ایست
که بخواش امراء نظم کرد و بدان
قصیده امیر نصر بن احمد سامانی را
که آهنگ زیستن در هرات داشت از
آهنگش برگردانید و او را بجانب
بخارا کوچانید و این ابیات از آن
قصیده است

بوی جوی مولیان آید همی

باد یار مهربان آید همی

ریك آموی و در شتیهای او

زیر پایم بر نیان آید همی
آب جیحون با همه پهنای
خنک مارا تا میان آید همی
ای بخارا شاد باش و شادزی
شاه زی تو میهمان آید همی
شاه ما هست و بخارا آسمان
ماه سوی آسمان آید همی
شاه سرو است و بخارا بوستان

سرو سوی بوستان آید همی
و در بند و اندرز گفته است
زمانه بندی آزاده وار داد مرا
زمانه را چون کوبنگری همه پند است
بروز نیک کسان گفت غم مخور زینهار
بسا کسا که بروز تو آرزو مند است
و از آن از مهم او نظم کلیده و دمنه
است اما از آن نظم جز ابیاتی برجای
نیست و هم چنین نظم اشعار بسیاری
را باو نسبت دهند تا جائیکه رشیدی
سمرقندی گفته است

شعر او را بر شمر دم سیزده صد هزار
هم فزون آید اگر چونانکه باید بشمری
اما دیوانی که از او بر جای
مانده است خیلی کمتر از آن شمارش
است و رودکی در سال ۳۲۹ در گذشت
روز بهان جمع فارسی روزبه
است بمعنی خوب روزان و از مواردیست

که جمع را علم (نام شخص) کرده اند و آن نام ابو محمد روز بهان بن ابی نصر فسوی شیرازیست معروف بشیخ شطاح در شمار عرفای محققین و صاحب کتاب تفسیر عرایس و کتاب الانوار فی کشف الاسرار و شطحیات و غیر اینها و از نظم او است

دل داغ تو دارد ار نه بفرو ختمی
در دیده توئی اگر نه بردو ختمی
جان منزل تست ورنه روزی صد بار

در پیش تو چون سپند بر سو ختمی

گردست بر آن زلف نگون اندازی

زهاد بصو معه بخون اندازی

و در عکس جمال خود برون اندازی

بنها بسجود سر نگون اندازی

تا چند سخن ترا شی و رنده زنی

تا کی بهدف تیر پراکنده زنی

گر یک سبق از علم خموشی دانی

بسیار بدین گفت و شنو خنده زنی

نیز این دو بیتی از او است

اگر آهی کشم صحرا بسوزم

جهان را جمله سرتاپا بسوزم

بسوزم عالم ار کارم نسازی

چه فرمایی بسازم یا بسوزم

روز بهان بسیار سفر کرد و چندی در

مکه زیست و بسراج الدین محمود

بن خلیفه بن عبد السلام بن احمد ارادت و رزید و با شیخ ابو نجیب سهروردی روزگاری بیود و در حال غلبه وجد سخنانی بالاتر از اندازه مقام خود و یا بقول عرفاء برتر از فهم مردم گفت و از این روی بشیخ شطاح شهره گردید و در سال ۶۰۶ در گذشت و نیز روز بهان نام پدر ابوالخیر امین الدین فضل الله بن روز بهان شیرازی است معروف بخواجه ملا در شمار افاضل اعلام و صاحب کتاب تاریخ عالم آرای امینی در تاریخ خاندان آق قویونلو و کتاب بدیع الزمان فی قصة حی بن یقظان و کتاب ابطال نهج الباطل و افعال کشف العاقل معروف با بطل الباطل رد بر کتاب نهج الحق و کشف الصدق علامه حلی و بر آن کتاب قاصی نور الله شوشتری رد نوشت بنام کتاب احقاق الحق و نیز کتاب سلوک الملوك و شرح وصایای عبد الخالق انجذانی و شرح قصیده برده شرف الدین بو صیری و غیر اینها امین! لدین از افاضل سنیان است اما بسیار متعصب بود و از آن پس که شاه اسمعیل صفوی اصفهان را گرفت بر خویشتن بترسید و بکاشان

گریخت و از آنجا باموراء النهر رفت
و در سمرقند زیست و از پایت
زندگانش اطلاع درستی ندارم
روق بر وزن شوق در چندین
معنی بکار رفته است پاره‌از شب نیز
آغاز جوانی نیز سر آغاز هر چیز نیز
دوستی بی آرایش نیز پرده نیز آهنگ
نیز اسب نیکو منظر نیز آب صاف
و غیر اینها از اعلام است و ابو روق
کنیت عطیة بن حرث همدانی کوفی
است در شمار تابعان

رومان بر وزن خوبان نام
رومان بن نعجه صحابی است و ام رومان
مادر عایشه دختر ابو بکر زوجه
پیغمبر است و ام رومان خود دختر
عامر بن عویم کنانی است که در سال
۴ و یا ۵ و یا ۶ هجری در گذشت

رومی بر وزن خوبی بمعنی
بادبان کشتی از اعلام است و نام رومی
بن ذرارة بن اعین شیبانی است در
شمار معدنان خاصه و ابن رومی کنیت
ابو الحسن علی بن عباس جریح
بغدادیست از مشاهیر شاعران عصر
عباسی اماد ر بند تطیر بود چندانکه
نامها را بفال بد گرفت و در این
باره نوشتند که یکی از امراء غلام خود

را که اقبال نام داشت نزد او فرستاد
تا شاید از شومی تطیری که گرفتار آن
است برهد و با این وصف تطیر کار
خود را در این رومی کرد و غلام را
نپند برفت و بمولایش برگردانید و
گفت برو و بمولای خود پیوند که
ممکوس تولایقا است و گویند همان
تطیر او را خانه نشین کرد و کمتر از
خانه بیرون رفت و از نظم او است در
ستایش ممدوح

ارأؤ کم و وجوهکم و سیوفکم
فی الحادثات اذا دجون نجوم
منها معالم للهدی و مصابیح
تجلو الدجی و الاخریات رجوم
و در شکایت از روزگار گفته
است

رأیت الدهر یرفع حکل وغد
و ینخفض ککل ذی شیم رضیه
کمثل البحر یفرق فیه حی
ولا تنفک تطفو فیه جیفه
او المیزان ینخفض کل و اف
و یرفع ککل ذی زنة
و در سال ۲۸۴ و یا ۲۸۸ در گذشت
و نیز رومی منسوبست بروم و آن نام
کشور است معروف و ترکیه اروپای
کنونی بخشی از روم دیرین است

و منسوب باین بنفش است جلال الدین محمد بن بهاء الدین محمد بن حسین بلخی معروف بملای رومی از این روی که در قونیه روم زیست و برومی شهره گردید پدرش در شمار دانشمندان عارف منش باخ بود و بشیخ نجم الدین کبری ارادت ورزید و هم در طریقت جانشین او گردید و با آنکه سلطان محمد خوا رزمشاه باو ارادت داشت درست دانسته نیست که از چه روی باو راه بی مہری سپرد تا جائیکہ بہاء الدین مجبور بمہاجرت شد و از بلخ با کسانش بیرون شد و آہنگ حجاز کرد و در نیشابور شیخ عطار را دید و جلال الدین در آن وقت شش سال داشت و شیخ مثنوی اسرار نامہ را باو داد و سفارش تربیتش را بپدر کرد و از آنجا ببغداد کوچید و از بغداد رہسپار مکہ گردید و از آنجا بروم رفت و بفرمان سلطان علاء الدین کیقباد دوازدهمین سلاطین سلجوقی روم در قونیه مقر فرمانروائی او بزست و پس از چندی در گذشت و جلال الدین بجای پدر نشست گویند در حلقہ درس جلال الدین چہار صد کس از افاضل حاضر شدند در این میان شمس الدین

محمد بن علی تبریزی کہ از مشایخ طریقت بود و دارای نیروی جاذبہ جلال الدین را مجذوب کرد و روح وی را کہ آمادہ پرواز گرفتند بود آمادہ ترک کرد و براہنمائی او راہ طلب را طی کرد و بمقام وصل رسید و بزرگترین آثار جاوید خود را در کتابی بنام مثنوی برجای گذاشت و این کتاب برای سالکان راہ تصوف حکم کتاب طب دارد برای طیب و عجب اینست کسانیکہ رہسپرہر فان و تصوف نیز نیستند کتاب مثنوی را انیس خلوت گیرند و برای نمونہ ایاتی پراکنده از آن بیاورم

شاد باش ای عشق خوش سودای ما
ای طیب جملہ علتہای ما
کار پاکان را قیاس از خود مگیر
گرچہ باشد در نوشتن شیر شیر
چند صورت آخرای صورت پرست
جان بی معنیت زین صورت پرست
گر بصورت آدمی انسان بدی
احمد و بوجہل ہم یکسان بدی
تف ہمی نازد بخوبی و جمال
روح پنهان کردہ کرو فرو بال
گویدش ای مز بلہ تو کبستی
پک دو روز از پرتو من زیستی

غنچ و نازت می نکنجد در جهان
 باش تا که من شوم از تو جهان
 بینی از کند تو بگر یزد کسی
 که پیش تو همی مردی بسی
 بر تو روحست نطق و چشم و گوش
 پر تو آتش بود در آب جوش
 همچنانکه پر تو جان بر تنست
 پر تو ابد ال بر جان منست
 گفت معشوقی بعاشق کوفتی
 تو بفر بت دیده بس شهرها
 ز اینهمه بر گو کدامین خوشتر است
 گفت آن شهری که در روی دایر است
 هر کجا تو با منی من خوشدل
 گر بود در قعر چاهی منزل
 اسم خوانندی رو مسمی را بجو
 ماه در بالا است بی در آب جو
 باده در جوشش گدای جوش ما است
 چرخ در گردش اسیر هوش ما است
 باده از ما مست شدنی ما از او
 قالب از ما هست شدنی ما از او
 سیرتی کان در وجودت غالبست
 هم بر آن تصویر حشرت واجبست
 میرود از سینه ها در سینه ها
 از ره پنهان صلاح و حکینه ها
 ما بروت را تنگیم و قال را
 ما درون را بنگیم و حال را

تا دل مرد خدا ناید بدرد
 هیچ قومی را خدا رسوا نکرد
 نفس از درها است او کی مرده است
 از غم بی آلتی افسرده است
 آزمودم مرگ من در زندگی است
 گر در هم زین زندگی پایندگی است
 آسمان شو ابر شو باران بیار
 آب اندر ناودان ناید بکار
 آب باران باغ صد رنگ آورد
 ناودان همسایه در جنگ آورد
 قرب نی بالا و پستی رفتن است
 قرب حق از قید هستی رستن است
 جان گرگان و سگکان از هم جدا است
 متحد جانهای شیران جدا است
 و نیز دیوان غزلی پرداخت بنام شمس
 تبریزی و غزلهای عارفانه بلند در آن
 آمد و در سال ۶۷۳ در قونیه در
 گذشت و در مقبره پدرش بخاک رفت
 رومی منسوبست برون برون
 خون از توابع دشت خاوران و از
 این جا است ابوالفرج بن مسعود که
 در شمار اساتید شعرای فارسی زبان
 و ستایشگر سلطان ابراهیم بن مسعود
 غزنوی و پسرش مسعود بن ابراهیم و
 هم با مسعود به هندوستان رفت و در سال
 ۵۱۰ در گذشت ابوالفرج رومی را

اساتید سخن بنموده اند انوری در ضمن
قصیده گفته است

در مناسبت خیل اقبال چو شعر بوالفرج
در عنایت مشرب عیشت چو نظم فرخی
و مسعود سعد گفته

خاطر خواجه بوالفرج بدرست
گوهر نظم و شر را کان گشت
ذهن باریک بین و دور اندیش
سخن او بدید و حیران گشت
واز نظم او است

بما در گفتم ای بیمهر ما در
نیبره دوست من دشمن نه نیکو است
جوابم داد گفت آن دشمن تست
نیباشد دشمن دشمن مگر دوست

نیز
در آن زمین که تو در چشم خلق خوار شوی
مکن در رنگ در آنجا رو بجای دیگر
درخت اگر متحرک شدی ز جای بجای
نه جور اره کشیدی و نه جفای تبر
مه بر سر خود نهاده کاین رونی منست
وز مشک زره ساخته کاین موی منست
از خلد دری گشاده کاین بوی منست
آتش بجهان در زده کاین خوی منست
از درد فراقت ای بلب شکر ناب
نه در روزم قرار و نه در شب خواب
دور از تو دل و دیده ام ای در خوشاب

صحرای پر آتش است و درزیای پر آب
رویانی منسوبست رویان
بروزن خوبان از شهرهای طبرستان
و از اینجا است فخر الاسلام ابوالمعاسن
عبدالواحد بن اسمعیل بن محمد بن
احمد رویانی طبری از اعظام فقیهان
و صاحب کتاب بحر المذهب بزرگترین
کتب فقه شافعی و کتاب مناصیح الامام
الشافعی و کتاب الکافی و کتاب التجربه
و کتاب حلیة المؤمن و غیر اینها و مورد
احترام خواجه نظام الملک وزیر و
هم مقبول علمای عامه و خاصه تاجائیکه
قاضی ابو محمد عبدالله بن یوسف در
کتاب طبقات ائمة الشافعیین او را از
نوادر عصر و از ائمه فقه شمرده است
و ابوبکر بن هبة الله حسینی ملقب بمصنف
در کتاب طبقات الشافعیه او را وجیه
در ریس و مقبول ملوک و سلاطین نوشته
و گفته در مذهب شافعی بی پایه رسید
که گفت اگر همه کتابهای شافعی
بسوزد من از خاطر همه را املا کنم
و جمعی از علمای خاصه او را در شمار
فقیهان شیعه بنام آورده و از اوستایشها
گفته اند و کتابها که نوشته و روشی
را که در زندگی داشته بر تقیه حمل
کنند و مسلم آنست که مردی دانشمند

و با هوش بوده و توانسته است میان دو فرقه با آبرومندی بماند و اما تحقیق موضوع بر عهده کتابی دیگر است و در محرم سال ۵۰۲ در آمل طبرستان بدست یکی از فدائیان باطنیه کشته گردید و نیز ابو نصر شریح بن عبد الکریم بن ابی العباس رویانی طبری در شمار فقیهان شافعی و قاضی شهر آمل طبرستان و صاحب کتاب روضة الاحکام و کتاب زینة الاحکام و متوفی ۵۰۵ و نیز نظام الدین عبد القادر بن حسن رویانی طبری در شمار دانشمندان فلکی و ریاضی و از شاگردان مولی علی قوشچی و صاحب کتاب تحفه نظامیه در حساب بنام نظام الدین سلطانی یحیی کیا و کتاب ملخص میرزائی بنام سلطان میرزا علی از ملوک گیلان و این کتاب همان زیج میرزائی است که در حدود سال ۸۹۱ آنرا انجام داد و خود در سال ۹۲۵ در هرات در گذشت

رویه باضم اول بروزن چینه مصفر روبه که ضبط و معنی آن گذشت نام پدر عماره بن رویه صحابی است

رویفغ باضم اول بر وزن مسیطر مصفر رافع نام جمعی است از جمله رویفغ بن ثابت بن سکن انصاری

صحابی که در سال ۶۶۷ معاویه او را امیر طرابلس کرد

رویم بروزن زیر مصفر روم بمعنی نرمه گوش و ابورویم کنیت نافع بن عبدالرحمن بن ابی نعیم مدنی است یکی از قراء سبعه و پیشوای مدنیان در علم قرائت ابن خلکان نوشت ابو رویم سیه چرده و مزا حگر بود و اصمعی از او حدیث کرد که من از مردم اصفهانم و قرآن را از ابو میمون مملوک ام سلمه فرا گرفت و از ابورویم دو کس روایت کند و رش و قالون و در سال ۱۶۹ در گذشت و نیز ابورویم کنیت طلاب بن حوشب شیبانی کوفی است در شمار محدثان خاصه

رهاطی منسوبت برهاط بر وزن گشاد و آن نام موضعی است در سه منزلی مکه و سهیل بن عمرو رهاطی که از عایشه زوجه پیغمبر حدیث کرد بدان منسوبت

رهاوی باضم اول منسوبت برها و با فتح اول نیز درست است و آن نام رها بن منبج حریف بن عبد الله بن خالد بن مالک است پدر نیر از قبيله مذحج و مالک بن مراره رهاوی صحابی ملقب بذی بزن همان کسیکه

انصاری است در شمار مجددان خاصہ
و ابو رہم کنیت جمعی از صحابہ است
از جملہ ابورہم کلثوم بن حصین غفاری
کہ در سال فتح تیری بگلو گاهش
رسید و باین مناسبت اورا منجور لقب
دادند و بنورہم قبیلہ از عربند

رہمہ بر وزن کھنہ بمعنی
باران ریز کہ بیابی باردورہیمہ مصغر
آن بروزن جہینہ هر دو از اعلامند
رہنی منسوبست برہنہ بروزن
کھنہ از قرای کرمان و ابو الحسین
محمد بن بحر رہنی شیبانی در شمار
اعلام متکلمان و فقیہان شیعہ و صاحب
کتاب نحل العرب و کتاب القلائد و
کتاب البرہان و کتاب البدع و کتاب
الدلائل علی نحل القبائل و غیر اینہا بدان
منسوبست

ریاب بافتح و تشدید بروزن
شداد نام ریاب بن حنیف بن ریاب
انصاری صحابی است کہ در ہرمعونہ
شہید گردید

ریب بروزن خیر نام پدر
مالک بن ریب است از قبیلہ مازن
تمیم و در شمار شاعران عرب و ہم
از دزدان و راهزنان و از مضمونہای
بی سابقہ او این شعر است

نامہ پیغمبر را نزد ملوک حمیر برد و
جواب آورد با و منسوبست و نیز با
ہمان ضبط منسوبست برہا کہ نام
قریہ ایست میان موصل و شام و ابو
محمد عبد القادر بن عبد اللہ بن عبد
الرحمن رھاوی در شمار حفاظ حدیث
و متوفی ۶۱۲ بدان منسوبست و ندانستم
محمد بن ایمن رھاوی در شمار شاعران
کہ سبک ابو العتاہیہ را پسندید و در نظم
شعر راہ اورا رفت بپدر تیرہ و یا بقریہ
منسوبست و از این رھاوی است

قنعت بالقوت من زمانی
فصنت نفسی عن الہوان
من کنت عن ما له غنیاً
رأ یتہ ککالذی یرانی
نیز از او است

ان المککارم کلہا لو حصلت
رجعت جملتہا الی شیئین
تعظیم امر اللہ جل جلالہ
و السعی فی اصلاح ذات البین
و نیز

انا ننافس فی دنیا مفارقة
و نحن قد نکفی منها بادناها
حذرتک الکبر لا یعلقک مہمہ
فانہ ملبس ناز عتہ الالہا
رہم بروزن قفل نام رہم

العبد یقرع بالعصا

والعرب کفیه الوعید

و در نکوهش حجاج بن یوسف نقی
گفته است

فما ذاعسی الحجاج یبلغ جهده

إذا نحن جاو زنا قنائة زیاد

فلولا بنو مروان کان ابن یوسف

کما کان عبداً من عبید ایاد

زمان هو العبد المقر بذلة

یرواح صبیان القرى و یغادی

وریب بمعنی شک نیز گردش زمانه

است

ریاحی منسوبست بریاح بر

وزن کنارو آن نام ریاح بن ربوع بن

حنظلة بن مالک بن زید بن مناة بن

تمیم بن مره است پدر تیره از قبیله

تمیم و از این قبیله است حر بن یزید

بن ناجیه بن سعید ریاحی از سران سپاه

کوفه که با سپاه خود راه را بر امام حسین

(ع) گرفت و او را در کربلا فرود آورد

و سپس از کار خود پشیمان گردید و

آخرت را بدینا برگزید و با امام حسین

(ع) پیوست و در گروه شهیدان درآمد

و امام حسین باو گفت تو چونانکه

مادرت نامت داد آزادی و نیز ریاحی

نام محلتی است در بصره که بنور ریاح در

آن زیستند و بنام ایشان ماند

ریاشی با کسر اول منسوبست

بر یاش پدر تیره از قبیله جذام و از این

تیره است ابو صخره احمد بن ابی

نعیم ریاشی در شمار شاعران دولت

عباسی و در نکوهش یحیی بن اکنم

قاضی گفت

انطقنی الدهر بعد اخر اس

لنا ثبات اطلان و سواسی

یا بؤس للدهر لا یزال کما

یرفع من ناس یحط من ناس

لا افلحت امة و حق لها

بضول نکس و طول انعاس

ترضی بیحیی یکون سائسها

و لیس یحیی لها بسواسی

قاضی یری الحد فی الزنا، ولا

یری علی من یلوط من یاس

گویند مأمون بیحیی بن اکنم

گفت کدام شاعر است که گوید قاس

یری الحد یعنی کسی را که نکوهیم

قضاوت پیشه ایست که رایش در مورد

زنا کار حد زدن است اما بر او

حرجی قائل نیست یحیی بن اکنم که از

احمد بن ابی نعیم بزهکار است که گفته

است

* * *

حاکمنا یرتشی و قاضینا
 یلوط و الرأس شرماً رأس
 لا احسب الجور ینقضی و علی
 الامة و ال من آل عباس
 و مامون سر افکنده گردید و
 گفت چنان شاعر را باید بکشورسند
 راند و اما ابو الفضل عباس بن فرج
 ریاشی در شمار مشاهیر نجویان و معربان
 بر یاش پدر قبیله منسوب نیست بلکه
 پدرش مملوک ریاش پدر قبیله بود از
 اینروی او را ریاشی گفتند ابو الفضل
 ریاشی لغت را از اصمعی فرا گرفت و
 کتب اصمعی و کتب ابو زید را حفظ
 کرد و نحو را از مازنی آموخت و مازنی
 لغت را از او گرفت و مازنی خود گفت
 که ریاشی کتاب سیبویه را پیش من
 خواند و من نیز از او لغت و شعر فرا
 گرفتم اما او از من بیشتر فایده برد
 و نیز ریاشی استاد ابو العباس مبرد و
 ابو بکر محمد بن درید است و از او
 است کتاب الخیل و کتاب الابل و کتاب
 ما اختلف اسماء من کلام العرب و
 غیر اینها و در بصره در خلافت معتمد
 عباسی در واقعه زنج سال ۲۵۷ کشته
 گردید
 ریان بافتح و تشدید به معنی سیر آب

نام ریان بن شیبب دانی معتصم خلیفه
 عباسی است در شمار ثقات محدثان
 امامیه و در قم زیست و کتابی در احادیث
 رسیده از حضرت رضا پرداخت و
 حدیث رضوی او که در روز اول محرم
 امام هشتم بر او خواند از مشاهیر
 احادیث است

ریانی با ضبط پیش منسوبست
 بریان و آن نام محلتی است در بغداد
 و از این محلت است ابو العالی هبة
 الله بن حسین بن حسن بن ابی
 الاسود معروف بابن البلی و در شمار
 محدثان

ریحانی منسوبست بریحان و آن
 بمعنی هر گیاه خوشبو است و فارسیان
 در خصوص شاهسپرم آنرا بکار برند
 و ریحانی وصف کسی است که ریحان
 بفروشد و آن لقب جمعی از محدثان
 عامه است که پیشه ریحان فروشی
 داشتند و یا بکسی که ریحان فروش
 بوده منسوبند و از اینان است علی بن
 عبیده ریحانی در شمار متکلمان و
 نویسندگان توانا تا جائیکه بعضی او
 را بر جاحظ فضیلت دهند و در تصانیفش
 حکمت و فلسفه بکار برد و از اینروی
 او را بزندقه نسبت دادند و با این

ریخی

ریذویه

ریطه

ریمی

ریوندی

زایی

وصف بامامون عباسی اختصاص داشت و باونزدیک بود و اخبار او با مامون بسیار است و از او است کتاب المصون و کتاب التدرج و کتاب الطارف و کتاب شمل الالفه و کتاب روشنائدل (معرب روشنائی دل) و کتاب سفرالجتہ و کتاب العقل و الجمال و کتاب الخطب و کتاب النملة و البعوضه و کتاب امتحان الدهر و کتاب الايقاع و کتاب الیاس والرحاء و کتاب ادب جوانخیر و کتاب صفة العلماء و غیر اینها و ابوالفضل احمد بن طاهر گفت در مجلسی بودم که علی بن عبیده ریحانی نیز بود و هم کنیز کی که ریحانی او را دوست داشت و هنگام زوال رسید و ما بنماز پرداختیم و ریحانی و کنیزك همچنان در گفتن و شنودن بودند و آنقدر سخنانشان دنباله پیدا کرد که نزدیک بود نمازشان فوگ شود گفتم برخیز و نماز کن گفت تا آفتاب و اشارت بکنیزك کرد غروب نکند وقت باقی است و از کنایتش در شکفت شدم

ریخی با کسر اول منسوبست بر یخ و آن نام موضعی است در خراسان و کافی بن علی ریخی وزیر علاء الدین محمد بن تکش و متوفی ۶۱۸ بدان

منسوبست

ریذویه این لفظ را بارای بی نقطه و باو ذال نقطه دار ضبط کرده اند و درست آن زید و به است و زید از اعلام مشهور است و و به کلمه اعجاب یعنی چه شکفت زیدی و آن نام نیای حسن بن احمد بن زید و به قعی است در شمار معدنان و صاحب کتاب المزار

ریطه بروزن صیغه بمعنی چادر يك لغت که زنان بر سر کنند از اعلام زنان است و نام دوزن صحابی

ریمی منسوبست بریمه بروزن دهنده و آن نام ناحیتی است در یمین و محمد بن عیسی ریمی در شمار شاعران بدان منسوبست

ریوندی منسوبست بر یوند بر وزن بی قند از قرای نیشابور و ابوسعید سهیل بن احمد بن سهل ریوندی در شمار معدنان و از مشایخ ابو عبدالله حاکم مشهور باین بیع و متوفی ۳۵۰ بدان منسوبست

زایی با زای نقطه دار منسوبست بزای و آن نام ناحیتی است در اندلس و محمد بن حسن تیمی زایی و جعفر بن عبدالله بن صباح زایی که هر دو در سلك فضلاء بوده اند از آنجا

بر خواسته اند و نیز منسوبست بزابو
آن نام دونهی است در کشور عراق
میان موصل و اربیل یکپرا زاب اعلی
و دیگری را زاب اسفل گویند و
یوم الزاب روزی است که میان مروان
بن محمد آخرین خلیفه اموی و میان
ایرانیان بسرگردگی ابو مسلم
خراسانی در میان آن دونهی جنگ
در گرفت

زادان بر و زن شاهان
معربست و از اعلام فارسیان و ریشه آنرا
در فارسی ندانستم چیست و بعضی گویند
بمعنی زاده است و خصوص در مورد
زادان فرخ از علمای نجوم اما این سخن
بر فرض که در مورد زادان فرخ درست
باشد در همه موارد درست نیست زیرا در
مورد ابو حمزه زادان در شمار اصحاب
امام علی بن ابیطالب (ع) نام است و
جز زادات نام دیگری را برای او
ضبط نکرده اند

زادویه مرکبست از دو کلمه
زاد وویه کلمه اعجاب و دور نیست که
زاد معرب زاده باشد بمعنی چه شکفت
و یا چه خوب زاده و آن لقب ابو الخیر
صالح بن حماد رازی است در شمار
محدثان امامیه و صاحب کتاب خطب

امیر المؤمنین و کتاب النوادر
زاری منسوبست بزاد قرای
سمرقند و یحیی بن خزیمه زاری در
شماره محدثان بدان منسوبست
زاغولی منسوبست بزاغول
بر وزن پاپوش از قرای مرو و محمد بن
حسین بن محمد زاغولی در شمار
مفسران و محدثان و ادیبان و صاحب
کتاب قیدالا و ابند در تفسیر و حدیث
وفقه و ادب در چهار صد مجلد بدان
منسوبست

زاغونی منسوبست بزاغون
بر وزن خاتون و یا قوت احتمال داده
از قرای بغداد باشد و ابو الحسن علی
بن عبیدالله بن نصر زاغونی در شمار
محدثان و ادیبان و صاحب کتابی در
تاریخ و متوفی ۵۲۷ بدان منسوبست
زاقفی منسوبست بزاقف بر
وزن واقف از قرای مصر و ابو عبیدالله
محمد بن محمود زاقفی معروف باین
نقطه در شمار ادیبان و فاضلان و
شاگرد ابو البقاء عبد الله بن حسین
عکبری بدان منسوبست

زاکانی منسوبست بزاکان و
آن نام تیره ایست از عرب بنی خفاجه
که در قزوین زیستند و از این تیره

است نظام الدین عیبید الله زاکانی در
 شمار ادیبان و شاعران و صاحب کتاب
 اخلاق الاشراف و کتاب نوادر الامثال
 و کتاب مقامات و رساله تعریفات مشهور
 بده فصل و رساله دلگشا و مثنوی
 عشاقنامه و داستان منظوم موش و
 گربه و رساله ریش نامه و دیوان شعرو
 رساله صد پند و رساله فالنامه و مکتوبات
 قلند ران عیبید زاکانی از این روی که
 ادب خود را با طیبیت آمیخت و جد و
 هزل را با هم الفت داد و کتابهای خود
 را با چنان ترکیب ساخت و پرداخت
 پیش از معاصرین خود در ادب شهره
 گردید و دلها بادب او مایل گشت و
 سخنانش بر سر زبانها افتاد و رساله
 تعریفات یکی از آنها است که در آن
 ماه رمضان را هادم اللذات (در هم
 شکننده خوشیها) تعریف کرده است
 و شب هید فطر را لیلۃ القدر و وعظ
 را سخنی که گویند و نکند و در کتاب
 اخلاق الاشراف نخست سخنان علمای
 اخلاق را در معنی خلق و فضائل
 اخلاقی از قبیل حکمت و عدالت و
 عفت و شجاعت آورده و هر کدام را
 مطابق رای پیشینیان تعریف کرده
 است و سپس بزرگان عصر خود

پرداخته و در مورد اخلاق معاصران
 مذهب جدیدی بوجود آورده و آنرا
 مذهب مختار نامیده و اخلاق موروث
 قدما را مذهب منسوخ و از این رهگذر
 کتابش بسیار لطیف و شیرین افتاده
 است و در رساله ریشنامه ریش را بیاد
 نکویش گرفته و جور و چفائی که
 ریش بر خوبرویان کرده بطرزی
 مرغوب بیان کرده است و در نظم نیز
 جد و هزل را بهم آمیخت چنانکه در
 مناجات گفت

خدایا دارم از لطف تو امید

که ملک عیش من معمورداری

بگردانی بلای زهد از من

قضای توبه از من دورداری

و در عیрт گفت

ای عیبید این گل صدبرگ بر اطراف جان

هیچ دانی که سحر گاه چرامی خست

با وجود گره غنچه و تنگی دل او

حکمتی هست نه از باد هوا می خست

چون نبات فلک و کار جهان می بزد

بیقای خود و بر غفلت ما می خست

و در تعریض بر دستگام خلعت

گفت

آن که گردون فراشت و انجم کرد

عقل و روح آفرید و مر دم کرد

زَام

زَامِي

زَامِيْنِي

زَاوَهِي

زَاهِرِي

رشته کاینات در هم بست
 پس سر رشته در میان گم نکرد
 عبیدالله در سال ۷۷۲ در گذشت
 زام با فتح و تشدید میم لقب
 سعد بن ابی خاف زهری است در شمار
 محدثان خاصه و زام کسی را گویند
 که بینی شتر را برای مهار کردن
 سوراخ کند

زاهمی منسوبست بز ام معرب
 جام از توابع نیشابور و در جامی
 گذشت و ابو جعفر محمد بن موسی
 بن عمران زامی نیشابوری در شمار
 نحویان و ادیبان بآن منسوبست تعالی
 در یتمه او را چنین ستوده است که
 وی از اعلام ادیبان و شاعران خراسان
 و یکی از حسنات نیشابور است و در
 میدان فضیلت پیشقدم و در ترازوی
 خردسنگین و مزیت دار بود و همان مایه
 ادبش او را بدیوان رسائل بخارا را
 رسانید و آوازه اش پیچید و بشماره
 مو (کتابت از بسیاری شعر) شعر
 گفت جز اینکه در شعرش جناس زیاد
 بکار برد و شعرش را از رونق انداخت
 مانند این شعر

مضی رمضان المر مضی الذی لری
 و اقبل شوال شیول به قهرا

لیا لك شهر اشهر الله قدره
 ولو اشهرت فیه سیوف الهدی شهرا
 زامینی منسوبست بز امین بر
 وزن شاهین از قرای بخارا و ابو جعفر
 محمد بن اسد بن طاوس زامینی بخاری
 در شمار محدثان و هم سفر ابو العباس
 مستغفری در طلب حدیث و متوفی ۴۱۵
 بدان منسوبست

ز او هوی منسوبست بز او ه
 وزن باده از توابع نیشابور و ابو الحسن
 جمیل بن محمد بن جمیل زاوهی
 نیشابوری در شمار محدثان و
 از مشایخ حاکم ابو عبدالله نیشابوری
 از آنها است

زاهری منسوبست بزاهر نیای
 ابو جعفر محمد بن سنان زاهری در شمار
 محدثان خاصه و از اصحاب امام موسی بن
 جعفر و رضا و جواد (ع) و صاحب کتاب
 الطرایف و کتاب الشرایع و کتاب
 الاظله و متوفی ۲۲۰ و زاهر نیای او
 فرزند عمرو اسلمی کنندی است مولای
 عمرو بن حنق خزاعی و در سال ۶۰ هجری
 بمکه رفت و بامام حسین (ع) پیوست
 و با او بکربلا رفت و شهید گردید و
 ندانستم ابو عبدالله محمد بن احمد بن
 سلیمان بن احمد بن ابراهیم زاهری مالکی

اندلسی در شمار ادیبان و محدثان بآن
 زاهر منسوبست و یا بزاهر نام دیگر وی
 در مالقه از مادر زاد و شهرهای اندلس را
 بگردید و فراوان علوم ادبیه را فراچنگ
 کرد و از آنجا بمصر کوچید و از مشایخ
 آن کشور حدیث فرا گرفت و از آنجا
 بشام و از آنجا بجزیره و از آنجا ببغداد
 کوچید و فضلا را بدید و از ایشان
 استفادتها کرد و از آنجا باصفهان و از
 آنجا بشهرهای جبل رفت و در پایان
 در بروجرد زیستن گرفت و کتاب
 البیان والتبیین فی انساب المعدنین و
 کتاب البیان فیما ابهم من الاسماء
 فی القرآن و کتاب اقسام البلاغه و
 واحکام الصناعات و شرح ایضاح در نحو
 و شرح مقامات و شرح بمینی پر داخت
 و در ماه رجب سال ۶۱۲ سپاه مغول
 او را کشت

زاهی منسوبست بزاه از قرای
 نیشابور و ابو القاسم علی بن اسحق
 زاهی بغدادی در شمار شعرای مدیعت
 سرای اهل بیت و نیز ستایشگر سیف
 الدوله بن حمدان و وزیر مملوکی و متوفی
 ۳۵۲ بدان منسوبست ابن خلکان
 نوشت که زاهی در جمیع فنون شعر
 گفته و از او است

صدودك فی الهوی هتك استتاری
 و عاونه البکاء علی اشقاری
 ولم اخلع عذاری فیک الا
 لما عانت من حسن العذار
 و کم ابصرت من حسن ولكن
 علیک لشقوتی وقع اختیاری
 و در تشبیه بنفشه گفته
 ولا زورد یة اوفت بزرقتهها
 بین الریاض علی زرق البواقیت
 کا نها فوق طاقات صفقن لها
 اوائل النار فی اطراف کبریت
 و از نظم او است در مرانی اهل بیت
 یا آل احمد ماذا کان جرمکم
 فکل ارواحکم بالسیف تنتزع
 تلقی جموعکم شتی مفرقة
 بین العباد و شمل الناس مجتمع
 و استبا حوت اقماراً منکسة
 تهوی وارؤسها بالسمر تنتزع
 ما للحوادث لا تجری بظالمکم
 ما للمصائب عنکم ایس ترتدع
 منکم طرید و مقتول علی ظمأ
 و منکم دنف بالسم مسموع
 و هارب فی اقاصی الغرب مغترب
 و دارع بیدم اللبسات مندرع
 و مقصد من جدار ظل منکدرأ
 و آخر تحت ردم فوقه يقع

و من محرق جسم لایزار له
 قبر ولا مشهد یا تیه مرتدع
 و نیز از آن قریه است محمد بن
 اسحق بن شیرویه در شمار محدثان و
 زاهدان و متوفی ۳۳۸

زبادی منسوبست بزباد بروزن
 نهاد و آن نام موضعی است در افریقا
 و مالک بن حبر زبادی اسکندرانی
 در شمار محدثان بدان منسوبست

زبال بافتح و تشدید بروزن بقال
 کسی را گویند که سر کین بزمین باشد
 و زمین را با آن نیرو دهد و فارسیان آنرا
 کود کش و کودپاش گویند و آن نام
 پدر علی بن زبال مشرفی همدانی کوفی
 است در شمار محدثان خاصه

زباله بافتح اول بروزن نهاده
 نام زباله دختر عنبسه بن مرداس است
 از زنان شهر پرداز عرب و میان او و
 خواهرش خوله که او نیز شهر پرداز
 بود مهاجرات بود و یکدیگر را بشعر هجو
 کردند و نکوهیدند و ابن زباله از
 دانشمندان نسب شناس است و صاحب
 کتاب اخبار المدینه

زبالی با ضم اول منسوبست
 بزباله بروزن گشاده و آن نام قریه
 ایست بر سر راه مکه از طریق کوفه

و از آنجا است ابو بکر محمد بن حسن
 بن عیاش زبالی در شمار محدثان
 زبان بافتح و تشدید بروزن
 منان نام زبان بن قیسور کلفی صحابی
 است و نیز نام ابو عمر و زبان بن علاه
 بن عمار مازنی بصری از قراء سبعه و
 هر چند در نام او باحتلاف تلفظ کرده
 اند و تا بیست و یک قول در آن گفته
 اند اما درست همان زبان است زیرا
 فرزوق شاعر او را نکوهید و سپس
 برای اینکه عذر هجو کردنش را
 بگوید نزد ابو عمرو زبان رفت ابو
 عمرو گفت

هجوت زبان ثم جئت معتذرا
 من هجو زبان لم تهجو ولم تدع
 ابو عمرو در سال ۵۵ و یا ۵۸
 در مکه از مادر زاد و در مکه و مدینه
 و کوفه و بصره از مشایخ بسیار علم
 قرائت و ادب فرا گرفت و گویند در
 میان قراء هیچکدام با اندازه وی مشایخ
 ندیدند و ابو عمر و استاد خلیل بن
 احمد و یونس بن حبیب بصری و ابو
 محمد یزیدی در نحو بود و نیز استاد
 ابو عبیده معمر بن مثنی و اصمعی و
 معاذ بن مسلم در لغت و شعر و در عصر او
 در علوم ادبیه و قرآن و ایام عرب

و شعر دانا تر نبود و یونس بن حبیب
بصری گفت اگر هر چیزی را رواست
از يك كس گرفتن آن يك كس ابو
عمرو است و ابو عبیده گفت ابو عمرو
از هر كس بقرائت و عربیت و ایام عرب و
شعر آگاہ تر بود و دفاترش تا سقف حجره
اش را پر کرد اما از آن پس که راه عبادت
را پیش گرفت و زهد را پیشه کرد آنهارا
بسوزانید و سال ۱۵۴ در گذشت

زبدقانی منسوبست بزبدقان
بروزن تر زبان و آن قریه ایست بر
کنار نهر خابور در سرزمین جزیره
و ابو العصب ربيع بن سلیمان بن
فتح زبدقانی و ابو الوفاء سعد الله بن فتح
هر دو شمار شاعران از آن قریه اند
زبرقان با کسر اول و سکون دوم
و فتح رای بی نقطه بمعنی ماه نیز کسیکه
موی ریشش تنگ باشد و آن لقب حصین
بن بدر معاصی است

زبیری با کسر اول و فتح دوم و
سکون عین بی نقطه و کسر رای بی نقطه
و در آخر یا بمعنی بدخو نیز مطبر نیز
آنکس که موی صورت و ابروانش
انبوه باشد نیز مادینه نهنک نام پدر
عبدالله بن زبیری است از شعرای قریش
و مشهور بابت زبیری و همان کسی

است که مسلمین را هجو کرد و کفار را بر
جنگ با مسلمین بر غبت آورد و همان کسی
است که در جنگ احد این ابیات گفت
یا غراب البین اسمعت فقل

انما تندب امرأ قد نعل
لایت اشیاخی بیدر شهیدوا
جزع الخزرج من وقع الاسل
قد قتلنا القوم من ساداتهم

و عند لناه بیدر فاستدل
و یزید در روزیکه بازماندگان
امام حسین را و در آمدند و فیروزی خود
را در برابر سر بریده آن امام و اسارت
خانندان وی دید همان اشعار را خواند
و در بعضی ابیات لفظ را گریه کرد
و این زبیری گذشت از آنکس و معنی مسالمت
پنجم بر رانیز هجو کرد تا روز فتح مکه را
رسید و این زبیری گریخت و سپس فرود
را په پیغمبر رسانید و این ابیات خواند
انی لامتد ر الیک من الذی

اسدیت اذانا فی العذاب انهم
فاغفر فذالك والذی صلاهما
زاللی فسا ناک را احسن
و لقد شهدت بان ذی القدر
حق و ارتد فی الیهاد جسم
و پنجم بر او را بخشد

زبیبی منسوبست بزبیبه بر وزن

حمیبیه و آن نام محلاتی است در بغداد
 و ابوبکر عبدالله بن ابی طالب زبیدی
 بغدادی در شمار مقرران بآن منسوبست
 زبید بروزن زبیر مصفر زبید
 بمعنی دهشک از اعلام است و ابوزبید
 کنیت منذر بن حرمه طائی است در
 شمار شعرای عرب و ندیم ولید بن
 عقبه والی کوفه و در کیش نصاری
 زیست و با همان دین در گذشت و
 عثمان بن عفان ولید بن عقبه را از همان
 روی ~~که~~ با ابوزبید پیوسته بود از
 حکومت کوفه بر کنار کرد و حدباده
 گساری بر او فرود آورد و در باره
 پیوستگی خود با ولید گفته
 من یخناک الصفاء او یتبدل
 او یزل مثل ما تزول الظلال
 فا علمن اننی اخوک اخواله
 عهد حیاتی حتی تزول الجبال
 لیس یخل علیک منی بیال
 ابدأ ما اقل شیفاً حمال
 فلك النصر بالیدین و با
 لکف اذا کان للیدین مصال
 و زیاده باز یادتی تا در آخر آن
 از اعلام زنان است و نام زبیده دختر
 جعفر بن ابی جعفر منصور و زوجه هرون
 الرشید و بعضی گویند نامش امه العزیز

بود و لقبش زبیده و هرون الرشید او
 را در سال ۱۶۵ بزننی گرفت و از او
 محمد امین بوجود آمد و در سال ۲۱۶
 در گذشت زبیده از زنان نیکو کار بود
 و از دوستان ان فضل و ادب و گویند
 او را صد کنیز بود که همگان حافظ
 قرآن بودند و از قصرش آهنگ قرآن
 بلند بود و از کارهای بزرگ او آوردن
 آب بود از طایف بمکه و ده میل مسافت
 مجری را از کوهها عبور داد و سنگهای
 خار را شکافت و شکم کوه را درید
 تا آب را بمکه رسانید و وقتی و کیل
 او گفت مصارف اینکار بسیار است
 گفت بکار پرداز من در برابر همیشه
 و کلنگی که زنند یک دینار دهم و نیز
 در راه مکه حوضهای بزرگ ساخت
 تا از آبهای باران پر گردد و کاروانان
 از آن آب بردارند

زبیدی منسوبست بزبید بروزن
 امیر و آن نام زبید بن صععب بن سعد
 العشیره است پدر تیره در قبیله منحج
 و از این تیره است عمرو بن معدیکرب
 زبیدی منحجی که در زمان پیغمبر
 دین اسلام را گردن گرفت و پس از
 پیغمبر از دین اسلام رو گردانید و دیگر
 بار بآت گروید و در جنگ قادسیه

ویرموک حاضر گردید و در سال ۲۱ در گذشت و صمصامه (شمشیر) عمرو بن معدی کرب از شمشیر های مشهور عربست گویند عمر بنت خطاب از معدی کرب خواست که آن شمشیر را باو بنماید و عمر و شمشیر را آورد و عمر آنرا آزمود و چندان نپسندید عمرو قضیه را دریافت و گفت من شمشیر را پیش تو نهادم نه دستی که آنرا بکار برد و نیز از آن تیره است ابو بکر محمد بن حسن زبیدی اشبیلی در شمار لغویان و لغویان بلکه از پیشوایان ایشان و صاحب کتاب الواضح در نحو و کتاب طبقات النحویین و کتاب ما یلحن فیه عوام الاندلس و مختصر کتاب العین و این کتاب از بهترین مختصرات کتاب العین خلیل بن احمد است و از نظم او است که باو مسلم بن فید نوشته است

ابا مسلم ان الفتی بجنانه
ومقوله لا بالمراکب واللبس
ولیس نیاب المرء تغنی قلامه
اذا کان مقصوراً علی قصر النفس
ولیس یفید العلم والعلم والحجی
ابا مسلم طول القعود علی الكرسي
ابو بکر زبیدی را المستنصر بالله

خلیفه اموی اندلس برای آموزگاری ولیمهدش هشام برگزید و از اینره بدنای پنهان و ری رسید و هم قاضی اشبیلیه گردید و در سال ۳۷۹ در گذشت و نیز زبیدی با همان ضبط منسوبست بزبید از شهر های یمن و ابو قبری موسی بن طارق زبیدی یمنی در شمار محدثان که از ثوری حدیث فرا گرفت و باحمد بن حنبل و اسحق بن راهویه و دیگر محدثان رسانید از آن شهر است و نیز زبیدی باضم اول و فتح دوم منسوبست بزبید و آن نام محلی است در بغداد و از آن محلات است علی بن یوسف معروف با برت بقال در شمار شاعران و ندانستم محمد بن محمد حسینی زبیدی معروف بسید مرتضی واسطی زبیدی در شمار اعلام ادیبان و لغویان و صاحب کتاب تاج العروس در شرح قاموس در ده مجلد و کتاب اتعاف السادة المتقين و کتاب نشوة الارتیاح فی بیان فضائل المیسر والقдах و غیر اینها یکی از نیاگان خود منسوبست بزبید مرتضی زبیدی در سال ۱۱۴۵ از مادر زاد و در مصر زیست و در سال ۱۲۰۵ در گذشت و تاج العروس او

یکی از آثار گرانمای او است و نیز
یکی از منابع بزرگ لغت

ذبیری منسوبست بزبیر بن
عوام اسدی قرشی از مشاهیر صحابه
پنجمبر (ع) و ابو عبد الله زبیر بن بکار بن
عبدالله بن مصعب بن ثابت بن عبدالله بن
زبیر بن عوام در شمار نسب شناسان و
اخباریان و صاحب کتاب انساب قریش
و اخبارها و کتاب اخبار العرب و ایامها
و کتاب نوادر اخبار النسب و کتاب
الموفقیات فی الاخبار و این کتاب را
برای الموفق بالله پسر متوکل عباسی
پرداخت و کتاب اغارة کثیر
علی الشعراء و غیر اینها بدو منسوبست
موسی بن هرون گفت در مجلس امیر
محمد بن عبدالله بن طاهر بودم که
زبیر بن بکار پس از گرفتن اجازت
بر او در آمد و امیر او را احترام کرد
و گفت اگر نسبه از مادور شد آداب
بما نزدیک گردید و امیر المؤمنین مرا
فرمان داد که ترا منصب قضا دهم
زبیر بن بکار گفت آیا از آن پس که
من پیر شدم و در باره قضا حدیث
کردم (آنکس را که بکار قضا دارند
بسی وساطت دارد او را سر بریده اند)
قاضی کردم امیر گفت پس خود را

بامیر المؤمنین در سر من رأی برسان
وده هزار درهم و ده دست لباس و
مرکبی که او را و بارهایش را بمنزل
رساند باو داد و گفت از روایاتی که
داری و دانی برای ما چیزی بخوان گفت
بلی من از عمره معمرم باز گشتم و باثابة
العرج (۱) رسیدم و مردی را دیدم
انجمن شدند من نیز بایشان پیوستم و
دیدم مردی را که آهویی بدام آورده بود
و او را سر برید اما آهو در همان حال
بشدت شاخش را در سینه شکارچی
فرو برد و شکارچی را کشت و دختر
جوانی را دیدم که بطرف انجمن
آمدن گرفت و این ابیات خواند

یا خشن او بطل ایکنه اجل

علی الاثابة ما اودی به البطل

یا خشن جمع احشائی و اقلقها

و ذاک یا خشن اولاً غیر جلال

اضحمت فتاة بنی نهد هلا نية

و بعلها فی اکف القوم محتمل

و حکمت را غبة فيه اضن به

فعال من دون ظبی ریمه الاجل

واز آن پس آهی کشید و جان

(۱) اثابة العرج نام موضعی است میات

مکه و مدینه و تامدینه بیست و پنج فرسنگ

را هست و اثابه بروزن شبانه است و عرج

بروزن خرج

دادومن از آن سه چیز شگفت انگیز
 تر ندیدم و زبیر بن بکار قاضی مکه
 گردید و در همانجا سال ۲۵۶ در گذشت
 و نیز منسوب باوست ناصر الدین
 احمد بن محمد بن محمد بن محمد بن
 عطاء الله اسکندرانی زبیری در شمار
 ادیبان و نحویان و فقیهان و شارح
 تسهیل و مختصر ابن حاجب و قاضی
 اسکندریه و سپس قاهره و متوفی ۸۰۱
 زجاج بافتح و تشدید بروزن
 عطار شیشه گر را گویند و آن لقب
 ابواسحق ابراهیم بن سری بن سهل
 است از پیشوایان نحو را از شاگردان
 مبرد و در آغاز پیشه شیشه گری داشت
 و روزانه یکدرهم و نیم سود برد و
 بمبرد گفت مرا نحو آموز من تازنده
 ام روزی یکدرهم ترا دهم و همچنان
 مرا نحو آموخت و منش روزانه یکدر
 هم دادم تا آنگاه که نامه از بنی مارقه
 باورسید و از او درخواست آموزگار
 نحو برای فرزندان خود کرده بودند
 و منش گفتم مرا نام بیرو آموزگارشان
 کن و رفتم و هر ماه سی درهم باو
 رساندم و از آن پس بصحبت عبیدالله
 بن سلیمان وزیر اختصاص یافت و
 آموزگار فرزندان قاسم گردید و

از آن پس که قاسم بوزارت رسید
 بدنیای پهنآوری دست یافت و اموال
 بسیاری از ناحیت او اندوخت و مصنفاتی
 پرداخت مانند کتاب معانی القرآن و
 کتاب الاشتقاق و کتاب خلق الانسان
 و کتاب مختصر النحو و کتاب القوانی
 و کتاب العروض و کتاب النوادر و
 شرح ابیات سیبویه و کتاب الامالی
 و غیر اینها و میان زجاج و مردی دانشمند
 بنام مسیند تیرگی افتاد تا حدی که
 زجاج او را بیاد دشنام گرفت مسیند
 باو این ابیات نوشت

ابی الزجاج الاشتم عرضی

لینفمه فآتمه و ضمه

و اقسام سادقا ماکان حد

لیطابق لغظه فی شتم حرم

و لو انی سکر رت لمر منی

و لکن للمنون علی نوره

فما صبح قد وقاه الله شری

لیوم لا وقاه الله شره

زجاج وقتی آیت ابواسحق

آهنگ وی کرد و از او پرسید

و زجاج سال ۳۱۱ در گذشت

زجاجی باشیط پیش از یادش

یاد در آخر آن شیشه فروش را گویند

و آن لقب جمعی است از جمله ابوالناسم

یوسف بن عبد الله زجاجی در شمار ادیبان و نحویان و لغویان و بلیغان و شارح کتاب الفصیح و کتاب عمدة الکتب و کتاب خلق الانسان و کتاب خلق الفرس و کتاب اشتقاق الاسماء و کتاب الریاحین و غیر اینها و از جمله ابو عمرو محمد بن ابراهیم زجاجی نیشابوری در شمار عارفان که در مکه زیستن گرفت و هم بصحبت جنید رسید و از او پرسیدند چرا هنگام گفتن الله اکبر حالت دیگرگون گردد گفت ترسم بدروغ سخن کنم و نماز را بدروغ بگشایم زیرا کسیکه گفت خدا بزرگتر است و در دلش چیزی بزرگتر از خدا باشد دروغگو است و در سال ۳۴۸ در مکه از دنیا رفت و نیز منسوبست بزجاجیه و آن قریه ایست در صعید ممر میان قوص و قفط و ابوعلی سوار زجاجی در شمار ادیبان و صاحب تصانیف در ادب از آن قریه است و اما ابو القاسم عبدالرحمن بن اسحق صیمری زجاجی از اعلام نحویان منسوبست باو اسحق زجاج از آنروی که شاگرد و ملازم او بود و در بغداد بکسب دانش پرداخت و در شام زیستن گرفت و از اوست کتاب الجمل در نحو و کتات

الایضاح و کتاب الکافی و کتاب المختار و در قوافی و کتاب الامالی و شرح خطبه ادب الکاتب و غیر اینها و بر کتاب الجمل او دانشمندان شروح نوشته اند و از کتب مشهور نحو است گویند آن کتاب را در مکه تصنیف کرد و از نوشتن هر بابی از آن مکه فراغت یافت هفت بار در خانه طواف کرد و برای خود و خواننده آن آمرزش خواست و در سال ۳۳۹ در طبریه شام در گذشت

زجاجلی بانته اول و کسر جیم دوم منسوبست بزجاجیه که نام محلتی است در شهر قرطبه و ابو بکر عبد الله بن عبدالرحمن بن عبد الله زجاجلی قرطبی وزیر مستنصر خلیفه اموی که مردی فاضل و ادیب و برد بار بود و در سال ۳۷۵ در گذشت بدان منسوبست

زحر با حای بی نقطه بروزن شهر از اعلام است و نام زحر بن قیس است که در آغاز در شمار اصحاب امام علی بن ابیطالب (ع) بود و سپس با مویان پیوست و در کربلا جزو سپاهیان اموی با امام حسین (ع) پیوست و باز ماندگان او را بشام نزد

را گویند و آن لقب جمعی است از جمله زید زراد از محدثان امامیه
 زرارہ بر وزن گشاده نام جمعی از صحابه و محدثان است از جمله زرارۃ بن اعین شیبانی در شمار ثقات محدثان امامیه و ابن ندیم در فہرست او را چنین ستوده است
 رجال الشیعہ فقہا و حدیثا و معرفۃ بالکلام و التشیع یعنی زرارہ در فقہ و حدیث و کلام و شناختن آیین تشیع بزرگترین رجال شیعہ است
 زراری باضطہایش منسوبست بزرارۃ بن اعین و ابو غالب احمد بن محمد بن محمد بن سلیمان بن حسن بن جہم بن بکیر بن اعین زراری شیبانی از افاضل فقیہان و محدثان امامیہ و از مشایخ تلمذ کبری و صاحب کتاب تاریخ فاطمہ و کتاب الافضال و کتاب مناقب الحج وغیر اینها و متوفی ۳۶۸ و ابو طاہر محمد بن سلیمان بن حسن بن جہم بن بکیر بن اعین زراری در شمار ثقات محدثان و در کتاب الادب و المواعظی کتاب السنن و مناقب ۳۰۱ و ابو العباس عبید اللہ بن احمد بن محمد بن محمد بن سلیمان بن حسن بن جہم بن بکیر بن اعین در شمار

یزید برد
 زحف بر وزن کھف بمعنی رفتن بزاف و شکم است نیز لشکر یکہ بسوی دشمن رود و ابو زحف کنیت عطاء خطفی است در شمار شعراء و پسر عم جریر شاعر شہیر عرب و از نظم اوست
 اشکو الیک و جمعاً بر کبتی و ہد جانالم یکن من مشیتی کہد جان الرال خلف الہیقۃ
 مزوز یا لما رأوها زوزت
 زحل بروزن عمر لقب ابو حفص عمر بن عبدالعزیز بصری است در شمار محدثان خاصہ و غلام زحل لقب ابو القاسم عبید اللہ بن حسن است در شمار اعلام منجمان و در بغداد زیست و با ابو سلیمان منطقی دوستی داشت و در سال ۳۷۶ در گذشت و از او است کتاب التیسیرات و کتاب احکام النجوم و کتاب الاختیارات و کتاب الجامع الکبیر و کتاب الاصول المجرده
 زر با کسر و تشدید بمعنی گوی گریبان و آن نام زر بن عبداللہ قیسی صحابی و نام زر بن حبیش صحابی است از افاضل صحابه و متوفی ۸۳
 زراد بروزن عطار زرمساز

شاعر ان از طرف مادر باو منسو بند
 و از نظم ابوا لعباس زرداری است
 لی صدیقی قد صیغ من سوء عهد
 و زمانی از ما ت منه بصد
 سگان وجدی به فصار علیه

و طریف زوال وجد بو جد
 زر جینی منسو بست بزر جین
 بروزن بد بین و آن نام معلتی است
 در مرو و زربن ابی زربن سراج زر جینی
 در شمار محدثان که از عکرمه حدیث
 کرد بدان منسو بست

زر خشی منسو بست بزر خشی بروزن
 بنفش از قرای بخارا و ابوداود سلیمان
 بن سهل بن ظفر زر خشی بخاری در شمار
 محدثان و متوفی ۳۲۸ بان منسو بست
 زردی منسو بست بزر دبروزن
 مرد از قرای اسفرا بن و ابو عمر و
 احمد بن محمد بن عبد الله زردی
 نیشابوری از اعظم ادیبان و بلیغان و
 در شمار محدثان و متوفی ۳۳۸ بدان
 منسو بست گویند او عمر و زردی
 مردی ناتوان و رنجور بود و بر پشت
 دراز گوش سوار شد لکن وقتی بسخن
 گفتن پرداخت دانشمندان را به حیرت
 افکند و از سخنان او است علم دو قسم
 است علمی که بخشند و علمی که شنود

زرعه بروزن قرعه بمعنی بذری
 که در زمین افشانند از اعلام است
 و ابو زرعه کنیت جمعی است از جمله
 ابو زرعه احمد بن محمد را زی در
 شمار عرفا و از مشایخ این سلسله گویند
 وی خوشرو و بسیار مزاحگر بود
 و برا گفتند چونست که آن حد راه
 طیبیت سپری گفت مرا هیچ بهره نیست
 که بدرویشان رسانم جز اینکه بسخنان
 خود ایشانرا بخندانم و از سخنان او
 است که دنیا را آسان گیرید تا بر شما
 آسان گذرد و در پایان عمر مکرر گفت
 بدنی آمدمی چه کردی و چون بار سفر
 آخرت بندی چه خواهی کرد و از
 جمله ابوزرعه عبد الوهاب بن محمد
 اردبیلی که در شیراز زیستن گرفت
 و در سلك عرفا درآمد و معاصر ابو
 عبد الله بن خفیف بود و از سخنان او
 است که آزار کسان نخواهید بلکه
 در راحتی ایشان کوشید که ما را در
 طریقت غیر از آن نیست و حافظ گفته
 است

مباش در پی آزار و هر چه خواهی کن
 که در طریقت ما غیر از این گناهی نیست
 و در سال ۳۱۵ در گذشت و ابن
 زرعه کنیت مشهور ابوعلی عیسی بن

ابی زرعه اسحق بن زرعه نصرانی است در شمار فیلسوفان و منطقیان و از مترجمان کتب یونانی به عربی و صاحب کتاب اختصار کتاب ارسطوفی المعمور من الارض و کتاب اغراض کتب ارسطو طاليس المنطقیه و کتاب الحيوان لارسطو طاليس و کتاب تفسیر منافع اعضاء الحيوان وغير اينها و در سال ۳۹۸ در گذشت

زرقاء بر وزن صحراء زن کبود چشم را گویند و آن نام زنیست از قبیله جدیس که چشمش مسافت سه روز راه را دید و در اینکار باو مثل زنند و گویند ابصر من زرقاء الیمامه یعنی بیناتراز زرقاء یمامه و ابن الزرقاء کنیت مروان بن حکم بن ابی العاص بن امیه بن عبد شمس است که در سال دوم هجری از مادر زاد و پدرش حکم در سال فتح مکه مسلمان شد گرفت و پیغمبر او را بطائف راند و او را رانده پیغمبر گفتند و همچنان در طائف بود تا وقتیکه عثمان بخلافت رسید و او را از طائف بمدینه باز گردانید و در خلافت عثمان در گذشت و عثمان بر او نماز خواند و مروان از آن پس که معاویه بن یزید بن معاویه

خود را از خلافت برکنار کرد بخلافت رسید و در راه رسیدن بآن کوششها کرد و گفته سلطنت پس از معاویه بن یزید بهره کسی است که بر دشمن چیره گردد و هوا خواهانش او را گفتند که ما بیمی بر تو نداریم جز از راه خالد بن یزید بن معاویه و هر گاه مادر او را بزنی بگیری بیم ما برود و مروان مادر خالد زوجه یزید بن معاویه دختر هاشم بن عقبه بن ربیعہ را بزنی گرفت اما دیری نگذشت که بردست همان زن کشته گردید و کوتاه داستانش اینست که مروان بخالد بن معاویه دشنام داد و مادرش را بصفت بد نام برد و خالد خیر آنرا بمادر خود داد و مادرش در خشم فرو رفت و شبانگاه حالیکه مروان خواب بود و ساده بردهانش افکند و با کمک کبیراش او را خفه کرد و این واقعه در سال ۵۰ اتفاق افتاد و عبد الملک بن مروان جای پدر نشست

زرقان بر وزن صحراء محمد بن آدم مدائنی است در شمار محدثان خاصه و معروف بزرقان مدائنی و نیز لقب ابو جعفر زیات است از محدثان عامه

زرقانی منسوبست بزرقان
بروزن عثمان و آن نام چندین موضع
است از جمله نام قریه ایست در قم
واز جمله قاضی است در حضر موت
و ندانستم ابو عبدالله محمد بن عبدالباقی
بن یوسف زرقانی مصری در شمار
فقیهان مالکی و صاحب شرح موطا و
شرح المواهب اللدنیة بالمنح المحمدیة
قسطلانی و متوفی ۱۱۲۲ بشخص و
یا بموضع منسوبست

زررقی باضم اول و فتح دوم
منسوبست بزریق بن عامر بن زریق
بن عبد حارثة بن مالک بن غضب بن
جشم بن خزرج پدر تیره در قبیلہ
خزرج و بنو زریق فرزندان آن پدرند
واز این تیره است جبیر بن ایاس زرقی
خزرجی صحابی و باید دانست که
زریق در نسبت زرقی آید همچون
قریش و قرشی و زرقی بافتح و سکون
منسوبست بزرق بر وزن فرق و آن
از قرای مرواست و جائیست که یزدجرد
آخرین ملوک ساسانی در آنجا کشته
گردید و ابو احمد محمد بن یعقوب
زررقی مروزی در شمار محدثان بدان
منسوبست

زرکشی منسوبست بزرقش

وزرکشی کسی را گویند که پیشه
زرکشی داشته باشد و آن نقشی است
که بازر روی پارچه کشند و آن
لقب بدرالدین ابو عبدالله محمد بن
بها در بن عبد الله ترکی مصری
منهاجی است که در خرد سالی پیشه
زرکشی داشت و سپس کتاب منهاج
را حفظ کرد و او را منهاجی گفتند و
برای فرا گرفتن دانش بحلب و دمشق
رفت و در مصر زیست و کتاب یقظة
العجلان در اصول فقه و سلاسل الذهب
در اصول و کتاب زهر العریش فی
احکام العیش و کتاب تشنیف المسامع
فی شرح جمع الجوامع و غیر اینها
پرناخت و در سال ۷۴۵ در گذشت

زرکوب زرکوب کسی
را گویند که پیشه اش آراستن چیزها
بطلا باشد و آن لقب و هم تخلص
شیخ نجم الدین تبریزی است در شمار
عرفا و شعراء و از نظم او است
دشمن ما را سمادت یار باد

روز و شب با عز و نازش کار باد
هر که کافر خواند ما را گویند خوان
او میان مؤمنان دیندار باد
هر که خاری مینهد در راه ما
خار مادر راه او گلزار باد

هر که چاهی میکند در راه ما
چاه مادر راه او هموار باد
هر که ملک و مال ما را حاسد است
ملک و مالش در جهان بسیار باد
هر که رامستی زر کوب آرزو است
گو که مامستیم او هشیار باد
نیز این رباعی
تا طارم نه سپهر آراسته اند
تا باغ جهات طبع پیراسته اند
در خار فزودند وز گل کاسته اند
چتوان گردن که این چنین خواسته اند
نیز این قطعه
منم زر کوب و محصولم ز صنعت
بجز فریادی و بانگی نباشد
همیشه در میان زر نشینم
ولیکن هر گزم دا نگی نباشد
زرنجری منسوبست بزرنجر
بروزن سمنبر و آن از قرای بخارا
است و ابو الفضل بکر بن محمد بن
علی بن فضل زرنجری بخاری در
شمار قبیهان حنفی و مشهور با ابو حنیفه
اصغر و متوفی ۵۱۲ بدان منسوبست
زرنندی منسوبست بزرند بروزن
گنند و آن نام بلو کیست میان ساوه
و تهران و ابو عبدالله محمد بن عباس بن
احمد بن محمد بن خالد بن یزید زرنندی

در شمار نحویان و محدثان بدان
منسوبست و نیز نام بلو کیست در کرمان
و ندانستم جمال الدین محمد بن یوسف
زرنندی مدنی در شمار حفاظ حدیث و
صاحب کتاب در السبطين فی فضائل
المصطفى و المرتضى و البتول و
السبطين و متوفی هفتصد و پنجاه و چند
بکدام يك منسوبست

زرندری با زیادتی رای بی
نقطه پیش از حرف آخر همان
زرنندی است که تعریب يك را بر آن
افزوده است و ابو عبدالله حسین بن
محمد بن عبدالله زرندری در شمار
محدثان و صوفیان و متوفی ۵۶۲ بدان
منسوبست

زرهونی منسوبست بزرهون
بروزن کم خون و آن نام کوهیست
در کشور بر برستان نزدیک شهر فاس
و مسکن جمعی است و ابو العباس احمد
بن حسین بن علی زرهونی فقیه بدان
منسوبست

زریق بر وزن زریق
است که کمی از گنجشک بزرقتر
است و آنرا ابو زریق نیز گویند و
زریق از اعلام است و نام جمعی از
صحابه و محدثان و نیز نام پدر تیره

ایست در قبیلہ انصار و بنو زریق باو پیوندند

زطی باضم اول و تشدید طای بی نقطه منسوبست بزط که طایفه از مردم هندند و در بیاع زطی گذشت که بافته های آن طایفه را زطی و فروشند آنها را بیاع زطی گویند و اسباط بن سالم کوفی از محدثان خاصه چنان پیشه داشته است

زعفرانی منسوبست بزعفرانیه از قرای بغداد و بیشتر محدثان بغداد که زعفرانی لقب دارند از آن قریه اند از جمله ابوعلی حسن بن محمد بن صباح زعفرانی بغدادی شاگرد محمد بن ادریس شافعی و از راویان قدیم اقوال او و متوفی ۲۶۰ و از سخنان او است که اصحاب حدیث خفتگان بودند و شافعی بیدارشان کرد و هیچ محدثی نیست که خامه و آمه (قلم و دروات) بگیرد جز اینکه شافعی بر کردن او منت دارد

باید دانست که راویان قدیم اقوال شافعی چهار کس بودند زعفرانی و ابو ثور و احمد بن حنبل و کرابیسی و راویان حدیث اقوالش شش کس باشند ربیع بن سلیمان جیزی و

ربیع بن سلیمان مرادی و بویطی و مزنی و حرمله و یونس بن عبد الاعلی نیز زعفرانی منسوبست بزعفران از قرای همدان و ابو القاسم عمر بن جعفر زعفرانی در شمار لغویان و ادیبان و شاعران که در دومی گذشت از آن قریه است و بعضی لقب او را روی با رای بی نقطه نوشته اند و اشتباه است و از نظم ابو القاسم زعفرانی است که در دومی نیاردم و آنرا بر صاحب بن عباد خوانند و از جمله قهیدتی است که صاحب را بآن ستود

ایا من عطا یا تهدی الغنی

الی راحتی من نای اودنی

کسوت المقیمین و الزائرین

کسالم یخل مثلها ممکنه

وحاشیة الدار یمشون فی

صنوف من الخز الا انبا

صاحب بن عباد گفت در اخبار

معن بن زائده شیبانی خواندم که مردی

ویرا گفت امیرا مرا بر مر کبی نشان

معن گفت اورا اسبی و اشتری و شتری

و دراز گوش و کنیزی دهند و آنگاه

گفت اگر باری تعالی مر کبی جز آنها

آفریده بود ترا دادم و من نیز ترا جبه

و پیراهن و لباده و شلوار و دستمال و

عبا ورداء و کسا و جوراب و همیان
خزدهم و اگر دانستم که از خز کسوت
دیگریست ترا دادم و نیز زعفرانی
کسی را گویند که زعفران فروشد و
آن لقب جمعی از محدثان است ~~که~~
چنان پیشه داشته اند مانند عمران بن
عبد الرحیم زعفرانی و محمد بن احمد
بن حسین زعفرانی عسکری هر دو در
شمار محدثان خاصه ~~است~~

زغرتانی منسوبست بزغرتان
بروزن ترزبان از قرای هرات و ابو
محمد خالد بن محمد بن عبد الرحمن
بن محمد زغرتانی هروی در شمار
محدثان بدان منسوبست

زغول بروزن پر زور بمعنی
کودک نیز مردچالاک لقب سعد زهلول
پاشا رئیس حزب وفد مصر و شاگرد
سید جمال الدین افغانی و همکار شیخ
محمد عبده بود گویند اصلاحات
آخر کشور مصر نتیجه کوششها و
مجاهدتهای او است و در سال ۱۳۴۵
در گذشت نیز لقب برادرش احمد
فتحی پاشا زغلول است از نویسندگان
شهر مصر و از مترجمان کتب اروپائی
عربی

زغیلی منسوبست بزغیل بر

وزن زیرو آن نام زغیل تیمار (خرما
فروش) است از مشایخ ابن شاهیست
و گویند محمد بن عتبه زغیلی از
محدثان خاصه منسوب باو است و
بعضی بر آنند که وی منسوبست بزغیل
با عین بی نقطه پدر تیره از عرب در
قبیله کعب بن حارث است

زفر بروزن عمر بمعنی شیر -
دلیر - دریا - نهر پر آب - بخشایگر
- نیرومند - باربر - پیشرو سپاه از
اعلام است و نام جمعی از صحابه و
محدثان ~~است~~

زقاق بروزن عطار مشک ساز
و مشک فروش را گویند و آن لقب
ابوبکر احمد بن نصر مصری است در
شمار صوفیان قرن سوم و در سلسله اقران
جنید و ابن زقاق کنیت علمی بن قاسم
است از مشایخ قراء و از اعلام نجویان
که در دمشق زیست و کتاب الجمیل را در
چهار مجلد شرح کرد و نیز کتاب
مفردات القراءت پرداخت و در سال ۱۳۰۰
در گذشت

زقیقه باضم اول بروزن همینه از
اعلام است و ابن زقیقه کنیت محمود بن
عمر نسائی است در شمار طیبیان و شاعران
زکار بر وزن نهاد نام زکار

بن حسن دینوری است در شمار
نقات محدثان خاصه و صاحب کتاب
الفضایل نیز نام زکار بن یحیی واسطی
است در شمار محدثان امامیه

زکرمی منسو بست بزکرم
بروزن جعفر و آن نام قریه ایست در
افریقا و یادر اندلس و بانام قبیلہ ایست
از بربرو تردید از یاقوت است و ابو
حفص زکرمی عروضی در شمار ادیبان
و شاعران بدان منسوبست

زکیر بروزن زبیر نام پدر
عاصم بن زکیر حنفی کوفی است در
شمار محدثان خاصه

زلازل بر وزن منازل و ابن
ابی الزلازل کنیت مشهور ابو عبد الله
حسین بن عبدالرحیم بن ولید بن عثمان
بن جعفر کلابی است در شمار ادیبان
و لغویان و کاتبان و شاعران و از
شاگردان ابوالقاسم زجاجی و ابوبکر
خراطی و صاحب کتاب انواع
الاسجاع و متوفی ۳۵۶ و از نظم او
است در هشت چیز یکی بزندگان
پسر آدم چسبیده است

نمائیة قام او جو د بها فهل
تری من معیص للموری من نمائیة
سرور و حزن و اجتماع و فرقة

و عسر و یسر ثم سقم و عافیة
بهن انقضت اعمار او لا آدم
فهل من رأی احوالهم متساویة
و در تهنیت عید یکی از امیران گفته
است

عید یمن مؤ کد با ما ن
من تصاریف طارق الحدثان
جعل الله عید عامک هذا
خیر عید و ذاک خیر التهانى
ثم لازلت من زمانک فی صف

وومن شرب صرفه فی امان
آ خدا ذمة من ال د هر لا
تخفر معقودة باوفى ضمان
نافذ الامر عالی القدر محمو

دالمساعی مؤ ید السلطان
زمانی با کسر اول و تشدید
میم منسو بست بزمان بن تیم الله بن
نعلبة بن عکایة بن صعب بن بکر بن
وائل پدر تیره در قبیلہ بکر بن وائل
و محله بنی زمان در بصره منسوبست
بفرزند آن پدر و معمر بن کلاب
زمانی صحابی ~~صکة~~ مسیلمه کذاب را
موعظه کرد و از راهی که پیش گرفته
بود او را نهی کرد بد و منسو بست
و باید دانست که زمان نیز نام پدر
تیره ایست در قبیلہ هوازن و زمان با

فتح اول و تشدید میم پدر تیره ایست
 در قبیله مذحج
 زمخشری منسوبست بزمخشر
 بر وزن سمنبر از قرای خو ارزم و
 ابوالقاسم محمود بن عمر بن احمد
 زمخشری خوارزمی در شمار اعظام
 ادیبان و مفسران و معتزلیان و نحویان
 و لغویان و صاحب کتاب الکشاف در
 تفسیر قرآن و کتاب الفائق در غریب
 حدیث و کتاب نکات الاعراب فی غریب
 اعراب القرآن و کتاب اطواق الذهب
 در مواعظ و کتاب اساس البلاغه در
 لغت و کتاب القسطاس در عروض و
 کتاب ربیع الار فی الادب
 و المعاضرات و کتاب اعجب العجب
 فی شرح لامیه العرب و کتاب النموذج
 در نحو و کتاب المفصل در نحو و کتاب
 شقائق النعمان در مناقب امام ابو
 حنیفه و غیر اینها زمخشری سال ۴۶۷
 در قریه زمخشر از مادر زاد و بیکی از
 دو پایش آفتی رسید که از بریدن
 آن چاره ندید گویند برف آنرا فاسد
 کرد و دامغانی متکلم گفت از زمخشری
 سبب آنرا پرسیدم گفت نتیجه نفرین
 مادر است چه من در کودکی گنجشکی
 را گرفتم و پایش را بریسمانی بستم

و گنجشک را آزاد کردم و بسوراخی
 رفت و من ریسمان را کشیدم چندانکه
 پایش جدا گردید و مادرم آنرا بدید
 و دلش بهم برآمد و گفت پایت بریده
 باد چونانکه پای این گنجشک را
 بریدی و از آن پس بیخارا رفتم و از
 ستور بیفتم و پایم شکست و جراحان
 جز از بریدن آن چاره ندیدند و از آن
 تاریخ بابای چوبین راه رفت و در
 سفری که بمکه رفت بیفداد رسید و
 ابوالسعادات هبة الله بن شجری مقدمش
 را تهنیت گفت و باین شعر سخن را گشود
 کانت مساء لة الر کبان تخبرنی
 عن احمد بن دواد اطیب الخبر
 حتی التقینا فلا والله ما سمعت
 اذنی باحسن مما قدرای بصری
 و نیز این بیت را خواند
 واستکبر الاخبار قبل لقائه
 فلما التقینا صغر الخبر الخبر
 آنگاه بسخن گفتن پرداخت و
 زمخشری را بسخنانش ستود و
 از سخن گفتن فراغت یافت و زمخشری
 گفت زید الخیل بر پیغمبر (ص) در آمد
 و چشمش ککه بر او افتاد بانکش
 بشهادتین بلند شد و پیغمبر (ص) گفت
 زید الخیل وصف هر آنکس را که

نزد من گفتند کمتر از آن دیدم که
شنیدم مگر و صف ترا که بالا ترا از آنی
که و صفت کرده اند و همچنان است سید
شریف و زمشخری بمکه رسید و چندی
در آن شهر زیست و بجا رانده (همسایه
خدا) شهره گردید و در جرجانیه
خوارزم سال ۵۳۸ در گذشت و از نظم
او است

كثير الشك و الخلاف و كل

يدعى الفوز بالصراط السوى

فما عتصمى بلا اله سواه

نم حبی لا حمد و علی

فاز کلب بعب اصحاب کعب

کیف اشقی بعب آل نبی

و نیز این ابیات را باو نسبت دهند

اذا سئلوا عن مذهبی لم ابح به

و اکتبه حکیمانہ لی اسلم

فان حنفیاً قلت قالوا بانثی

ابیح الطلاوه و الشراب المحرم

و ان مالکیاً قلت قالوا بانثی

ابیح لهم لحم الکلاب و هم هم

و ان شافعیاً قلت قالوا بانثی

ابیح نکاح البنت و البنت تحریم

و ان حنبلیاً قلت قالوا بانثی

تقیل حلولی بغیض مجسم

زمردی منسوبست بزمرد از

سنگهای قیمتی و زمردی کسی را
گویند که آنرا بفروشد و آن لقب
شمس الدین محمد بن عبدالرحمن بن
علی است در شمار ادیبان و نحویان و
فقیهان و صاحب شرح المشارق در
حدیث و شرح الفیه ابن مالک و کتاب
المبانی در معانی و کتاب الثمر الجنی
فی الادب السنی و کتاب نتایج الافکار
و حاشیه بر کتاب مغنی ناتمام و غیر اینها
و متوفی ۷۷۲ و از نظم او است

لا تفخرن بما اوتیت من نعم

علی سواک و خف من مکر جبار

فانت بالا صل بالفخار مشتبہ

ما اسرع الکسر فی الدنیا لفخار

زमेعه بروزن شنبه و بروزن

دهنه نیز درست است نام پدر عبدالله

بن زमेعه بن اسود بن مطلب اسدی

است خواهر زاده ام سلمه ام المؤمنین

و نیز نام پدر سوده است که پیغمبر

پس از خدیجه کبری ام المؤمنین او را

بزنی گرفت و در آخر خلافت عمر بن

خطاب از دنیا رفت

زمل با کسر اول بروزن

کبر بمعنی ردیف از اعلام است و

نام زمل بن ربیعہ صحابی است

زملکانی منسوبست بزملکان

کتاب رأی الفقهاء السبعة من اهل المدينة
وما اختلفوا فيه و کتاب الفرائض و در
سال ۱۷۴ در بغداد از دنیا رفت
زنباع با کسر اول و در آخر
عین بی نقطه بروزن دلدار نام پدر
روح بن زنباع جدا می است از کار
فرمایان دولت اموی

زنبقی منسو بست بزنبق بر
وزن سرور بمعنی گل یاسمین و گاهی
زنبق رادر معنی عطر آن بکار برند
وانوری گفته

(زکا و عنبر سارا زیا سمین زنبق)
وزنبقی کسی را گویند که عطر گل
یاسمین گیرد و یا فروشد و آن لقب
منهال بن مهلب گوفی زنبقی است در
شمار محدثان

زنجویه مرکب است از کلمه
زنج بروزن زنج وویه و آن نام پدر
ابو عمران موسی بن زنجویه ارمینی است
در شمار محدثان خاصه

زنجی با کسر و سکون بر
اول نیز درست است منسوب به
عرب زنگ که مردی از سوادانند
و باهمان ضبط نام نیای ابو عبدالله
محمد بن اسمعیل بن زنجی انباری است
از اعلام کتاب عصر معتقد عباسی تا

بروزن تر زبان و آن نام دو قریه است
یکی در شام و از این قریه است ابو الازهر
جمامیر بن احمد بن محمد بن حمزه
زملکانی دمشقی در شمار محدثان و
از مشایخ ابوبکر مفری و گاهی نون
را از آخر آن بیفکنند و زملکا
گویند و دیگر قریه ایست در بلخ

زمیلی باضم اول و فتح دوم
منسو بست بزمیله بر وزن جهینه نام
پدر تیره در قبيله تجیب و ابو عبدالله
حرملة بن یحیی بن عبدالله بن حرملة
مصری زمیلی تجیبی در شمار فقیهان
شافعی و صاحب کتاب المبسوط و کتاب
المختصر و متوفی ۲۴۳ باو منسو بست
زهی بافتح اول و تشدید میم

منسو بست بزم و آن قریه ایست بر سر
راه جیهون از طریق ترمذ و ابو
یوسف یحیی بن یوسف بن ابی کریمه
زمی در شمار محدثان و متوفی ۵۲۵
بدان منسو بست

زناد بروزن کنار جمع زند
بمعنی بند دست نیز چوب بالایین
آتش زنه و چوب زیرینت را زنده
بز یادتی تا در آخر آن گویند و
ابو الزناد کنیت عبدالله بن ذکوان است
در شمار فقیهان و محدثان و صاحب

زند زندجانی زندچی زندخانی زندوردی زندنی زنده پیل

ایام راضی و صاحب کتاب الکتب
والصناعه و کتاب رسائل و متوفی ۳۳۴
وزنجی باضم و سکون منسوبست
بزنج از قرای نیشا بور و ابو نصر
احمد بن منصور بن محمد بن قاسم زنجی
نیشابوری در شمار محدثان و متوفی
۵۳۳ بدان منسوبست

زند بروزن بند معنی آن در
زند گذشت و آن نام ابو دلامه زند بن
جون است که ترجمتش در ابو دلامه
گذشت

زند جانی منسوبست بزند
جان بر وزن زند گانت از قرای
پوشنک و ابوالیمن عبدالقنی بن احمد
بن محمد دارمی زند جانی در شمار
محدثان و متوفی ۵۴۵ بدان منسوبست
زند جی بروزن زندگی این
لقب را بعضی در ترجمت ابو علی
حسین بن ابی العلاء خفاف ازدی آورده
اند و درست آن همان ازدی است و
وزندچی از اشتباه نسخه گیران است
وی در شمار محدثان خاصه و صاحب
کتب و برادرانش نیز بنام علی و
عبدالحمید در شمار محدثان امامیه اند
زندخانی منسوبست بزندخان
بروزن سروران از قرای سرخس و ابو

حنیفه نعمان عبدالجبار بن عبدالحمید
بن احمد زندخانی در شمار محدثان و
متوفی در حدود پانصد بدان منسوبست
زندوردی منسوبست بزندورد
بروزن شهرگرد و آن شهری بوده
است در نزدیکی واسط که پس از شهر
شدن واسط بتدریج آبادانی خود را
از دست داد و ویران گردید و حسن بن
حیدره بن عمر زندوردی در شمار
فقیهان و محدثان و از مشایخ ما کم
و متوفی ۳۵۳ بدان منسوبست

زندنی منسوبست بزنده بر
وزن دمدمه از قرای بخارا و از این
قریه است ابو جعفر محمد بن سعید بن
حاتم بن عطیه بن عبدالرحمن بخاری
زندنی در شمار محدثان و متوفی ۳۲۰
زنده پیل بمعنی پیل بزرگ چه
زنده بمعنی بزرگ نیز آمده است و این
سخن صاحب برهان قاطع است و نظر
نگارنده در ذیل ترجمت آورده میشود
و آن لقب ابو نصر احمد بن ابی الحسن
بن محمد بن جریر بن عبدالله بن لیت
بن جریر بن عبدالله بجلی است از
مشاهیر هرفاء و از مشایخ و پیران راه
و در سال ۴۴۱ در قریه نامق از توابع
جام از مادر زاد و در بیست و دو مالگی

بکسوت تصوف در آمد و مدت هیجده سال در کوهی بعبادت پرداخت و از آن پس بارشاد خلق همت گماشت و مردم بسیاری را بطریقت خود راه نمود و از این روی او را بزرگترین مشایخ این فرقه شمارند و در سال ۵۳۶ در سن ۹۵ سالگی در گذشت و از او است کتاب سراج السائرين و کتاب مفتاح النجاة و کتاب بحار الحقیقه و کتاب کنوز الحکمة و کتاب فتوح الروح و دیوان شعرو از نظم او است خواستم شرح غم دل، بقلم بنویسم آتشی در قلم افتاد که طومار بسوخت غره مشو که مرکب مردان راه را در سنکلاخ بادیه پیهها بریده اند نوه پندهم مباش که رندان باده نوش ناگه بیک ترانه بمنزل رسیده اند چون تیشه مباش و جمله بر خود متراش چون رنده ز کار خویش بی بهره مباش تعلیم زاره گیر در عقل معاش چیزی سوی خود میکش و چیزی میپاش با درد بساز چونت دواي تو منم در کس منگر که آشنای تو منم گر بر سر گوی عشق ما کشته شوی شکرانه بده که خونبهای تو منم تا یکسر موی از تو هستی باقی است

آئین دکان خود پرستی باقی است گفتی بت پندار شکتستم رستم آن بت که ز پندار پرستی باقی است نگارنده گوید که زنده پیل محرف زنده پیر است و صرفیان راهنما (مرشد) را شیخ و پیر راه گویند و زنده پیر همان پیر زنده است و پیران دیگر غیر از خضر بدل زنده اند و خضر هم بجان وهم بتن زنده است و اما از چه روی او را زنده پیل کردند ندانستم

زنکان بروزن در مان معربست و ریشه فارسی آنرا ندانستم و آن نام پدر ابو سلیمان داود بن ابی زید زنکان نیشابوری است در شمار مجددان خاصه و صاحب کتاب الهدی

زنیب بروزن زبیر مصنف اذاب بهمنی فرقه از اعلام مردان است و نام نیای عمرو بن زنیب تابعی و زبیه از اعلام زنان و ابو زبیه کنیت محمد بن سلیمان بن مسلم است در شمار مجددان خاصه

زواد بروزن شیدای زبیدی بردار نام زواد سید ریست در شمار مجددان امامیه

زواری منسوبست بزواره بر وزن شراره مؤلف بستان الساحیه گفته

زواری نام دو ولایت است یکی در عراق
 شهر آن اردستان است و چهل پاره
 قریه دارد و دیگر در خراسان شهر آن
 تربت است قریب پنجاه پاره قریه دارد و از
 زواری عراق (اصفهان) است فخرالدین
 علی بن حسن زواری در شمار فقیهان
 و محدثان و مفسران و از شاگردان
 محقق کرکی و سید غیاث الدین بن
 جمشید زواری و استاد مولی فتح الله
 کاشانی و صاحب تفسیر کبیر فارسی
 بنام ترجمه الخواص که بتفسیر زواری
 معروفست و شرح نهج البلاغه بفارسی
 بنام روضة الابرار و ترجمه کشف الغمہ
 علی بن عیسیٰ اربلی بنام ترجمه المناقب
 و ترجمه مکارم الاخلاق ابو نصر حسن
 بن فضل طبرسی بنام مکارم الکرائم
 و ترجمه عدة الداعی احمد بن فهد حللی
 بنام مفتاح النجاح و ترجمه کتاب
 الاحتجاج علی اهل اللجاج ابو منصور
 علی بن ابوطالب طبرسی بنام کشف
 الاحتجاج و ترجمه اعتقادات صدوق
 بنام وسیلة لاجازة و کتاب مجمع الهدی
 در تاریخ انبیاء بفارسی و کتاب الوامع
 الانوار الی معرفة الائمة الاطهار و
 این کتاب تلخیص احسن الکبار فی
 مناقب الائمة الاطهار محمد بن ابی زید

در امینی است و کتاب تحفة الدعوات
 و کتاب مرآت الصفا در زیارات و
 ترجمه کتاب الطرائف سید بن طاوس
 بنام طراوة اللطائف و ترجمه کتاب
 امان الاخطار سید بن طاوس بنام نشر
 الامان فی الامصار و الاوطان
 فخرالدین زواری بیشتر بنشر
 کتب بزبان فارسی پرداخت و تا
 توانست کتب عربی را فارسی کرد
 و در دسترس فارسی زبانان گذاشت
 سال وفاتش بنظر نرسید و نیز از آنجا
 است سید حسین طباطبائی زواری
 از شاعران زبردست و متخلص بمجموع
 و متوفی ۱۲۲۵ مجمر چندی در اصفهان
 زیست و از آنجا بتهران کوچید و جزو
 شاعران دربار قاجاریه بشمار رفت و
 هم لقب مجتهد الشعرائی گرفت و
 مثنوی بسبک تحفة العراقین خاقانی
 پرداخت بدین مطلع

ای سوز درون سینه ریشان

پنهان ز تو سینه های سوزان

و دیوان شعر شامل سه هزار و اند

بیت و از نظم او است

با چنین حسن و ملاحظت اگر اینان بشرند

راب و خاک دگر و شهر و دیار دگرند

گر بنوشند کنون خون جگرها چه عجب

که بطفلی همه پرورده خون جگرند
 بی سروپائی ما بین که گدایان ما را
 می نمایند بمردم که چه بی پا و سرند
 اثر ناله من بین که بشبهای فراق
 ها شقان بیخبر از ناله مرغ سحرند
 نیست از دل خبرم در غم خوبان مجرم
 تا بگویم حکم که ز احوال دلم بیخبرند
 نیز

تو اگر صاحب نوشی و اگر ضارب نیش
 دیگران راست که من بیخبرم با تو
 ز خویش

بچه عضو تو ز من بوسه نداند چه کند
 بر سر سفره سلطان چون نشیند درویش
 از تو در شکوه و غافل که نشاید در عشق
 طفل نادانم و آگه نه ز نادانی خویش
 همه در خورد وصال تو و ما از همه کم
 همه حیران جمال تو و ما از همه بیش
 میزنی تیغ و ندانی که چسان میگذرم
 گرگ در کله ندارد خبر از حالت میش
 آخر این قوم چه خواهند ز جانهای فکار
 آخر این جمع چه خواهند ز دلهای پریش
 تا چه بر درد کشان می رود از آتش می
 صوفیان را چه با فلاك برد دود حشیش
 رفت مجرم بدر شاه بگو گردون را
 هر چه کردی بمن آید پس از اینت در
 پیش

زواوی منسوبست بزواوه بر
 وزن نهاده و آن نام قبیله بزرگ است
 که در بجایه از اعمال افریقا زیستن
 دارند و از این قبیله است زین الدین
 یحیی بن معطی بن عبد النور مغربی
 زواوی در شمار ادیبان و نحویان و
 صاحب کتاب الفصول الخمسون در نحو
 و الفیه در نحو و حواشی بر اصول ابن
 سراج و نظم صحاح جوهری نا تمام
 و نظم کتاب جمهره ابن درید و نظم
 کتابی در عروض و شرح ابیات سیبویه
 و شرح الجمل در نحو و کتاب العقود و
 القوانین در نحو و کتاب المثلث و دیوان
 شعر و غیر اینها و از نظم او است
 قالوا تلقب زین الدین فهواه
 نعت جمیل به اضحی اسمه حسنا
 فقلت لا تعذوه ان ذاقب
 وقف علی کل نحس و الدلیل انا
 و نیز

و اذا طلبت العلم فاعلم انه
 عبء لتنظر انی عبء لتجد
 و اذا علمت بانك منسأب
 فاشغل فؤادك بالذی هو افضل
 این معط زواوی نحو را از
 جزولی فرا گرفت و حدیث را از ابن
 مسا کرو چندی در دمشق تدریس کرد

وازا آنجا بمصر رفت و در جامع عتیق
بآموزگاری پرداخت و نیروئی که
بر نظم شعر داشت در نظم علوم ادبیه
بکار برد و ابن مالک الفیه خود را
بسبک الفیه ابن معط نظم کرد و در
سال ۶۷۴ از مادر زاد و در سال ۶۳۸
در قاهره از دنیا رفت

زوزنی منسوبست بزوزن
بروزن روشن از توابع خوفا و از
آنجا است ابو عبد الله حسین بن علی
بن احمد زوزنی در شمار اعلام ادیبان
و صاحب کتاب ترجمان القرآن و
کتاب المصادرو شرح معانی و منوفی
۴۸۶ و نیز ابوالقاسم اسعد بن علی بن
احمد زوزنی معروف بیارع در شمار
ادیبان و شاعران و از نظم او است در
زیارت معشوق

قد اقبل المعشوق فاستقبلته
مستشفیاً مستشفیاً من ريقه
نشوان والا بریق فی یدہ ولی
من ريقه ما ناب عن ابريقه
لو کنت اعلم انه ای زائر
لرشتت من دمعی تراب طریقه
ولکننت اذ کی جمر قلبی فی الدجی
بطریقه کی بهتدی ببريقه
فزویت و جوی عن مدامة کأسه

و شربت کاسان مجاج عقیقه
یا قوت در معجم الادبیه نوشت
که در بعضی از کتب خواندم فاضلانی
که در خراسان لقب بارع دارند سه
کسند یکی بارع هر وی است صاحب
کتاب طرائف الطرف دیگر که در
رتبت پسترا از دو دیگر است بارع
بوشنجی است سه دیگر بارع زوزنی
است که از همه برتر است و نیز از نظم
بارع زوزنی است در غزل

قمر سببی قلبی بعقرب صدغه

لما تجلی عنه قلب العقرب

فاجبته ا ل دیک قلبی قال لا

لکن قلبک عند قلب العقرب

و در سال ۴۹۲ در گذشت و نیز

ابو جعفر محمد بن اسحق زوزنی که
در بھائی گذشت و نیز ابو بکر محمد
بن احمد یوسفی زوزنی در شمار شاعران
و مترسلان ثعالبی در تلمذ الیتمیه نوشت
که حاجتمندی او را از زوزن بیرون کرد
و روزگاری در از در میان بیگانگان
زیست و آنگاه بزوزن برگشت بی
آنگه مقصود را با خود آورد و لم یلبث
ان انتقل من ضیق العیش الی ضیق القبر
ولم یلق بین الضیقین فسحبه یعنی از آن
پس که بزوزن رسید اندکی در جهان

ماند واز تنگنای زند کی رهید و به
تنگنای قبر رسید و میان آن دو تنگنای
گشایشی ندید و آنگاه فصولی از نشر
ادیبانه و فاضلانہ او آورده و سپس
چیزی از نظمش و از نظم او است
و کلفنی من بلا یا الف را
ق حکیمایطاع و مان یطاق
ر قیب یعوق و خل یعق
و حسن یروق و دمع یراق
و قلب یصب و دمع یصب
و نفس تشاق و روح تساق
سقی الله حالین من دهرنا
طراد العناق و طیب العناق

و نیز

اننان اجمع اهل الا * داب ان لایعابا
المستمیح شر اباً * والستعیر کتابا
و نیز ابوبکر احمد بن محمد زوزنی
در شمار فاضلان و شاعران و در کله از
فقیهان که اسرافیل غزنوی را به پیشوائی
برگزیدند گفته است

لنا فقهاء شرهم جد معکم

و ان زل خیر منهم فهو ینسج
اقاموا علی الناس القيامة جهرة

وجاؤا باسرافیل فی الصور ینفج

و نیز ابو یعلی زوزنی در شمار

فاضلان و شاعران ظریف زوزن و

از او است

انلمی یا حلیف المجد سولی
ولا تنظر الی ثقل الرسول

فان ضرورة الا یام تلجی

احا نینا الی الر جل الثقیل

و نیز ابو الحسن علی بن ابی علی

بن جعفر زوزنی در شمار ادیبان و

شاعران و از نظم او است

کفی الشیب عیبا ان صاحبها اذا

اردت له و صفنا به قلت اشیب

و کان قیاس الاصل ان قست شایبا

و لکنه فی جملة الیب یحسب

مقصود اینست که عیوب آدمی در کلام

عرب بیشتر بر وزن افعال آید مانند عور

اعرج اعمی اسرول افرع عاصم ابهر و از آن

جمله است اشیب و همان بودن آن بر

وزن افعال در عیب بودن پیری کافی است

باید دانست که زوزن بصره

کوچک معروفست و بصره کوچک از

اینروی آنرا گفتند که ادیبان و شاعران

و فاضلان بسیار بیرون داد و اینان را

زوازه گویند

زوطی بر وزن غوغا نام نیای

ابو حنیفه نعمان بن ثابت بن زوطی است

یکی از چهار امام سینان

* * * * *

زول بروزن قول بمعنی دلیر نیز پخشنده لقب نیای احمد بن علی بن هبة الله است از فرزندان مأمون عباسی و معروف بابن المأمون و در شمار فقیهان و قاضیان و ادیبان و خوشنویسان و چندی منصب قضا داشت تا آنگاه که مستنجد خلیفه عباسی قضات را بزندان انداخت ابن المأمون نیز بزندان رفت و مدت یازده سال زندانی بود و در آن مدت هشتاد مجلد کتاب نوشت و کتاب الفصیح را شرح کرد و کتابی دیگر بنام اسرار العروف پرداخت تا آنگاه که مستضیی بخلافت رسید و زندانیان قضات را آزاد کرد و وظائف و رواتب همه را پرداخت و ابن المأمون در سال ۵۰۹ از مادر زاد و سال ۵۸۶ در گذشت

زولاق بروزن پوشاک نام نیای ابو محمد حسن بن ابراهیم بن حسین بن حسن بن علی بن خلف بن راشد بن عبدالله بن سلیمان بن زولاق مصری لیشی است مشهور بابن زولاق در شمار مورخان و فاضلان و صاحب کتاب خطط مصر و کتاب اخبار قضاة مصر و کتاب سیرة محمد بن طفج الاخشید و کتاب سیرة جوهر و کتاب سیرة کافور

و کتاب سیرة المعزو کتاب سیرة العزیز و کتاب سیرة الما ذرائین و متوفی ۳۸۶ و یا ۳۸۷ ابن زولاق در فتن حدیث نیز کار کرد و در شمار محدثان در آمد اما از بس بتاریخ دلبنده فن حدیثش در سایه آن افتاد و خود ابن شعر را مکرر خطاب بخود خواند ما زلت تکتب فی التاریخ مجتهداً حتی رأیتک فی التاریخ مکتوباً زولاهی منسوبست بزولاه بر وزن پوشاک از قرای مرو و ابو منصور محمد بن علی بن محمود بن عبد الله زولاهی در شمار محدثان و متوفی ۵۲۵ بدان منسوبست

زهر بروزن قفل نام نیای خاندانی است در اندلس که فرزندان بابن زهر شهره اند و از این خاندان است ابو مروان عبد الملك بن محمد بن مروان بن زهر در شمار طبیبان و فاضلان که چندی در مصر زیست و سپس باندلس برگشت و در شهر دانیه بار زیستن افکند و در نزد امیر مجاهد که فرمانروای آن کشور بود بزرگ مکانتی یافت و آوازه فضلش بدان سبب در اندلس پیچید و از آنجا باشبیلیه رفت و در همان شهر در گذشت و ابن

خلکان وفات اورا در شهر دانیه نوشته است و نیز ابو العلاء زهر بن ابی مروان عبد الملك بن محمد بن مروان بن زهر که در صناعت طب از پدر بلند آوازه تر گردید و کتابها پرداخت مانند کتاب الخواص و کتاب الادویة المفردة و کتاب الايضاح و کتاب حل شکوک الرازی علی کتب جا لینوس و کتاب مجربات الطب و کتاب النکت الطبیة و غیر اینها ابو العلاء بسلاطین مرا بطین (۱) پیوست و نزد آنان مکانتی بزرگ یافت و در سال ۵۲۵ در گذشت و نیز ابو مروان عبد الملك بن ابی العلاء زهر بن عبد الملك طیب مخصوص عبد المؤمن بن علی کومی پادشاه شیعی مذهب مغرب و چندان بوی نزدیک گردید که پادشاه بی اجازت او غذا نخورد و آب ننوشید و از این رهگذر در صناعت طبابت شهرتی بزرگ یافت و کتابها پرداخت مانند کتاب التیسیر فی المدارات والتدبیر و کتاب الاغذیه (۱) مرا بطین بر وزن مخالفین یکی از سلاسل سلاطین مغرب بودند و از این سلسله چهار کس سلطنت کردند و مدت ملکشان هشتاد سال بود و عبد المؤمن بن علی کومی در سال ۵۴۲ دولت مرا بطین را برانداخت و خود بر بلاد مغرب مستولی گردید

و کتاب الزینه و کتاب التذکره و کتاب الاقتصاد فی اصلاح النفس والاجساد و در سال ۵۵۹ در اشبیلیه در گذشت و نیز ابو بکر محمد بن عبد الملك بن زهر در شمار طبیبان و ادیبان و طبیب مخصوص عبد المؤمن و فرزندش یوسف بن عبد المؤمن و از نظم او است در اشتیاق بفرزند خود ولی ولد مثل فرخ القطا
صغیر تخلف قلبی لدیه
نات عنه داری فیا وحشتی
لذاک الشخیص و ذاک الوجیه
تشو قنی و تشو قته
فیبکی علی و ابکی علیه
وقد تعب الشوق ما بیننا
فمنه الی و منی الیه
و در سال ۵۹۵ در گذشت و وصیت کرد این سه شعر را بر لوح قبرش نویسند
تأمل بحقک یا ارقنا
ولاحظ مکاننا دمننا الیه
تراب الضریح علی و جانی
کأبی ام امس یومنا علیه
ادای الا نام حذار المنون
و هالنا قدصرت رهنا لدیه
و نیز ابو محمد عبد الله بن محمد

بن عبد الملك بن زهر که در جوانی در فتن طبابت با رع گردید و طبیب مخصوص ابو عبد الله محمد الناصر گردید و هم در جوانی سال ۶۰۲ در گذشت

زهرانی منسوبست بزهران بروزن درمان و آن نام زهران بن کعب بن عبدالله بن مالک بن نصر بن ازد است پدر تیره در قبيله ازد و جناده بنت ابی امیه زهرانی از دی صحابی بدو منسوبست

زهرای منسوبست بزهران که نام شهر کیست در اندلس نزد یک قرطبه و از این شهر کست ابو الحسن علی بن سلیمان زهرای در شمار طبیبان و حاسبان و نیز سلیمان بن محمد زهرای در شمار ادیبان و صاحب شرح ادب الکاتب وی بشرق کوچید و ابو جعفر نحاس و ابو سعید سیرانی و ابو القاسم زجاجی را بدید

زهره بروزن غره نام نیای خاندانی است در حلب که بدانش و ادب مشهورند و مشهورترین ایشان ابو المکارم حمزة بن علی بن زهره حسینی حلبی است از اعلام فقیهان و متکلمان و در حلبی گذشت و اما بنو

زهره که از علامه حلی اجازت حدیث دارند و در مجلد آخر بحار الانوار اجازت نامه ایشان مسطور است نامهایشان بدین ترتیب است علاء الدین علی بن محمد بن علی بن حسن بن زهره و فرزندش شرف الدین ابو عبدالله حسین بن علی و برادرش سعید الدین محمد و دو فرزند برادرش احمد و حسن فرزندان محمد

زهرون بروزن کم خون نام نیای ابراهیم بن هلال صابی است از اعظام مترسلان و در صابی بیاید

زهری منسوبست بزهره بر وزن غره و آن نام زهره بن کلاب بن مره است پدر تیره در قبيله قریش و از این تیره است ابو بکر محمد بن مسلم بن عبیدالله بن عبدالله بن حرث بن شهاب بن زهره بن کلاب مدنی در شمار فقیهان تابعان گویند علم فقهای سبعة مدینه را حفظ داشت و ده تن از صحابا به را بدید و جمعی از پیشوایان علم حدیث از او روایت کردند مانند مالک بن انس و سفیان بن عیینه و سفیان ثوری و هم با عبد الملك بن مروان و هشام بن عبد الملك و یزید بن عبد الملك پیوسته بود و از طرف یزید بن

عبد الملك چندى منصب قضا داشت
 و نیز گویند وقتى بخانه رفت کتابهای
 خود را گرداگرد خود نهاد و بمطالعت
 آنها پرداخت و از هر چیز چشم دوخت
 و از هر کار رخ تافت و همسرش از اینکار
 بتنگ آمد و گفت این کتابها از سه
 ضربه (ضربه دوزن و یا چند زنیست که
 در نکاح يك مرد باشند) بر من جان
 گزارند و در سال ۱۲۴ در گذشت و نیز
 ابو اسحق ابراهیم بن سعد بن ابراهیم
 بن عبدالرحمن بن عوف زهری مدنی
 در شمار محدثان و حدیث را از پدرش
 وهشام بن عروه و ابن شهاب و غیر
 اینان فرا گرفت و با احمد بن حنبل
 و علی بن جعد و غیر اینان رسانید و در
 سال ۱۴۸ ببغداد رسید و هرون الرشید
 مقدمش را گرامی گرفت و او را نوازش
 کرد و از حکم غنا (خوانندگی)
 پرسید و بحلال بودن آن فتوی داد و
 بعضی از محدثان برای فرا گرفتن
 حدیث نزدش رفتند و شنیدندش که
 تغنی کند گفتند ما بر شنیدن حدیث از
 تو حریص بودیم اما اکنون خاطر
 بگرفتن آن از تو رغبتی ندارد گفت
 من نیز بر آنم که از این پس هر آنکس
 از من خواست حدیث شنود نجات

غنا بعنوانم و آنگاه حدیث کنم و این
 خبر در میان مردم بغداد پیچید و بهرون
 الرشید رسید هرون او را نزد خود
 خواند و گفت حدیث مخزومیه که
 پیغمبر دست او را در دزدیدن زیور برید
 چه بود گفت عودم را بیاورید هرون
 پرسید عود (عود بمعنی چوبست و نیز
 مزمار ساز معروف) افروختنی گفت
 بلکه عود نواختنی و شاید خبر آن
 سفیه مرد دیروزی ترا رسیده است و
 من سوگند یاد کردم که حدیث نکنم
 تا نخست غنا نخواهم هرون ساز عود
 را طلبید و ابو اسحق زهری این شعر
 خواند با مصلحه ان الیین قد افدا

قل الثواء لئن كان الرحیل غدا
 هرون پرسید از فقیهان کدام
 کس است که غنا را پسندد گفت
 آنکس که خدا داش را استوار دارد
 پرسید در این باره از مالک بن انس
 چیزی شنیدی گفت از مالک نشنیدم اما
 پدرم مرا خبر داد که فقیهان در رعایت
 بنی یربوع حاضر شدند و در میان
 میان ایشان بود اما در نطق از همه کم
 مایه تر بود و با ایشان دایره ها و چنگها
 و مزمارها بود و خواندند و سازها
 نواختند و مالک دایره کوچک و چهار

گوشه داشت و این شعر را خواند
 سلیمی اجمعت بینا * فاین لقا وها اینا
 وقد قالت لا تراب * لها زهر تلاقینا
 تعالین فقد طاب * لنا العیش تعالینا
 هرون بخندید و اموال بسیاری
 باو بخشید و ابواسحق زهری در بغداد
 زیست و در سال ۱۸۵ در گذشت

زهر بر وزن زبیر مصغر زهر
 از اعلام است و نام زهیر بن قین از یاران
 امام حسین و از شهیدان کربلا و نیز نام
 زهیر بن ابی سلمی مزنی در شمار اعلام
 شاعران جاهلیت و صاحب قصیده معلقه
 بدین مطلع

امن ام اوفی دمنه لم تکلم

بحو مانه الدراج فالمتلم
 و در پایان قصیده باندرز دادن
 و راهنمایی کردن پرداخته و از ابیات
 خوب و حکیمانه او است

رأیت المنایا خبط عشواء من تصب
 تمته و من تحظی یعمر فیهرم
 و من لا یصانع فی امور کثیره
 یضرس با نیاب و یوطا بمنسم
 و من یجعل المعروف من دون عرضه
 یفره و من لا یتق الشتم یشتم
 و من یک ذا فضل فیبخل بفضله
 هلی قومه یتغرن عنه و یندم

و من یوف لا ینم و من یهد قلبه
 الی مطمئن البر لا یتعجم
 و من هاب اسباب المنايا ینلنه
 و ان یرق اسباب السماء ینلم
 و من یجعل المعروف فی غیر اهله
 یکن حمده ذماً علیه و یندم
 و من لا یند عن حوضه بسلاحه
 یهدم و من لا یظلم الناس یظلم
 و من یقترب بحسب عدواً صدیقه
 و من لا یکرم نفسه لا یکرم
 و عمر بن خطاب زهیر بن ابی
 سلمی را از شعر شاعری مقتدر ترشورد و
 در نامه که با ابو موسی اشعری نوشت
 این شعر زهیر را در آن آورد
 فان الحق مقطعه ثلاث

ببین او نفا را و جلا
 و عبد الملك بن مروان از شاعران
 در باری خود پرسید کدام بیت شعر
 است که بیشتر ستایش را رساند همه
 بر این بیت زهیر اتفاق کردند
 ترا ما اذا جئته متلهللا
 كأنک تعطیه الذی انت سائله
 و چنین گفتند که درد دمان هیچ
 شاعری در جاهلیت مانند زهیر شاعر پدید
 نگردید و در اسلام درد دمان جریر
 زیات بر وزن شداد کسی را

گویند که روغن زیتون بگیرد و یا بفروشد و آن لقب جمعی است از جمله ابو الحسین بسطام بن سابور زیات واسطی از ثقات محدثان خاصه و ابن زیات کنیت محمد بن عبدالملک زیات است در شمار ادیبان و کاتبان و شاعران و وزیران و در آغاز در شمار کاتبان دربار معتصم خلیفه عباسی بکار کتابت پرداخت و چنین اتفاق افتاد که از عاملی نامه رسید و در آن لفظ کلاه بود معتصم از احمد بن عماد بصری وزیر خود پرسید کلاه چیست گفت ندانم گفت خلیفه امی (درس ناخوانده) باشد و وزیر عامی آنگاه پرسید در دربار از نویسندگان کهست گفتند ابن زیات معتصم او را نزد يك خواند و معنی کلاه را از او پرسید ابن زیات گفت هر گیاهی را خواه تر باشد و خواه خشك کلاه گویند و تر آنرا اخلاء و خشك آنرا حشیش نامند و آنگاه در قسمت بندی گیاهها سخن ~~مکورد~~ چند آنکه معتصم فضل و ادب او را کردن نهاد و منصب وزارت را باو داد و پس از معتصم وزیر و ائق گردید و پس از و ائق وزیر متوکل اما وزارت متوکل دیری بر او نپایید که متوکل

او را گرفت و در تنور آهنین افکند همان تنوریکه برای مصادره مردم خود ساخته بود و اموالش را ضبط کرد و مدت چهل روز در آن تنور معذب بود و سپس در گذشت مسعودی نوشت که ابن زیات از تنوربان دوات و کاغذ و قلمی خواست تا چیزی بر آن نویسد و تنوربان از متوکل اجازت طلبید و پس از حصول اجازت باورسانید ابن زیات این شعر را بمتوکل نوشت

هی السبیل فمن یوم الی یوم
کأ نه ماتریک العوت فی نوم

لا تجز عن رویداً انہا دول

دنیا تنقل من قوم الی قوم
اما در آن روز از بسیاری کار
نامه بمتوکل نرسید و فردای آنروز
نامه را خواند و گفت او را از تنور
بیرون آرید و چون به تنور رسیدند
او را مرده دیدند و این قضیه در سال
۲۳۳ اتفاق افتاد و نیز از نظم ابن زیات
است

سماعاً یا عباد اللہ

و کفو عن ملاحظۃ الملاح

فان العب آخره المنا یا

واوله یهیج بالامزاح

وقالو ادع مراقبة الشريها

ونم بالليل مسود اجنح

فقلت وهل افاق القلب حتى

افرق بين ليلي والصبح

زیاده بر وزن پیاده از اعلام

مردان است مانند زیاد بدون تا و نام

زیاده بن جمهور لغوی صحابی و نام

زیاده بن فضاله لغوی از محدثان خاصه

زیادی منسوبت زیاد بن

ایبه و آن پیوند ابراهیم بن سفیان

بن سلیمان بن ابی بکر بن عبدالرحمن بن

زیاد بن ایبه زیادی است در شمار نجویان

و لغویان و شاعران و از شاگردان

سبویه و صاحب کتاب النقط والشکل

و کتاب الامثال و کتاب تنمیق الاخبار

و کتاب اسماء السحاب و الریاح و

الامطار و غیر اینها و متوفی ۲۴۹ و از

نظم او است در کنیز کی سیاه که او را

دوست داشت

الا حبذا حبذا حبذا

حبیب تعملک فیه الاذی

ویا حبذا برد انیا به

اذا اللیل اظلم و اجلوذا

و اما ابو حسان حسن بن عثمان

بن حماد بن حسان بن عبدالرحمن

بن یزید زیادی منسوبت زیاد بن ایبه

نیست بلکه نیایش ام ولد (فرزند آقا

از کنیز) زیاد بن ایبه را بزنی گرفت

و بزیدی شهره شد ابو حسان از اعیان

اصحاب واقفی است و در شمار ادیبان

و فاضلان و نسب شناسان و اخباریان

و از قضاة بغداد و صاحب کتاب طبقات

الشعراء و کتاب عروة بن الزبیر

و کتاب الالباء و الامهات و متوفی

۲۴۲ و چنین نویسند که مردی از مردم

خراسان که آهنگ حج داشت ده هزار

درهم نزد ابو حسان امانت گذاشت تا

هنگام بازگشتن از حج آنرا بگیرد

ابو حسان که در شمار فقر و تهیدستی

بود آنرا در نیاز مندیهای خود بکار برد

با این قید که تا هنگام بازگشتن

خراسانی آن را بر جایش نهد اما

خراسانی برای امری که پیش آمد

کرد از رفتن به حج منصرف گردید و

آهنگ بازگشتن بشهر خود کرد و از

ابو حسان امانتش را خواست ابو حسان

تعلل کرد و با مرور و فردا وعده داد

و خراسانی نیز مکرر مطالبه کرد

ناچار دادن آنرا بروزی معین افکند

و در شبی که فردای آن زمان رسیدن

برداخت امانت است بشدت اندوهمند

گردید و خواب بر چشمش راه نبرد

ناچار برخاست و آهنگ منزل دینار بن عبدالله کرد در میان راه فرستاده دینار را دید که از منزل ابو حسان پرسش کرد ابو حسان خود را باو شناسانید و گفت دینار ترا پیام کرد حکم بر نانخورانم چیزی قسمت کردم و خواستم نانخوران تو نیز در حساب نانخوران من باشند ده هزار درهم ترا فرستادم ابو حسان آنرا گرفت و بخراسانی پرداخت و آنگاه بمنزل دینار شتافتن گرفت و خبر خود را بر او خواند دینار گفت پس امانت خراسانی را رد کردیم و نفقه نانخوران تو بر ما ماند و ده هزار درهم دیگر او را داد

زیبی با کسر اول منسوبست
بزیب بر وزن سبب از قرای عکا و ابو
علی حسن بن هیشم بن علی تمیمی زیبی
در شمار مجددان بآن منسوبست

زیتونی منسوبست بزیتون
و آن نام قریه ایست در غربی رود نیل
و نیز لقب کسی است که روغن زیتون
(دانه ایست روغن دار) بگیرد و یا
بفروشد و ندانستم ابو محمد حسن بن
علی اشعری زیتونی در شمار مجددان
خاصه و صاحب کتاب نوادر قریه
منسوبست و یا زیتونی لقب او است

زیدون بر وزن جیحون از
اعلام است و از مواردیست که جمع را نام
کرده اند و ابن زیدون کنیت مشهور ابو
الولید احمد بن عبدالله بن غالب بن
زیدون مخزومی قرطبی است در شمار
شاعران شهیر اندلس و وزیر المعتضد
صاحب اشبیلیه و نیز وزیر فرزندش
المعتد و چیزیکه بیشتر مایه شهرتش
گردید قدرت او بر نظم و شرواطلاع
کافی او از احوال مردم اندلس بود
و ولاده دختریکی از امر او که معشوقه
او بود نیز بقدرت او بر نظم شعر مدد کرد
و از نظم او است

بینی و بینک ما لوشئت لم یضع
سر اذا ذاعت الاسرار لم یس
یا با یما حظه منی و او یلک
لی العیاسة یحظی منه لم یبع
یکفیک انک ان حملت قلبی ما
لاستطیع قلوب الناس یستطیع
نه و احتمال و استطل و انبر و عز و هن
وول و اقبل و قل و اسم و سیرا
و نیز
اضحی التنائی بدیلا من التنائی
وناب عن طیب اقیانا تجانینا
تکاد حین تناجیکم ضما نرنا
یقضی علینا الاسبی اولاً تأسینا

حالت بعد کم ایامنا ففدت
 سوداً و کانت بکم بیضاً لیا لینا
 تا آنجا که گفته است
 بالامس کنا و ما یخشی تفرقنا
 و الیوم نحن ولا یرجی تلاقینا
 لا تحسبوا نأ یمکم عنا یریرنا
 از طالما غیر الئنا ی المحبینا
 و الله ما طلبت اروا حنا بدلا
 عنکم ولا انصرفت فیکم امانینا
 ابن زیدون در سال ۶۳۳ در اشبیلیه
 در گذشت

زیدویہ مرکب است از کلمه
 زید و ویه کلمه اعجاب و آن نام نیای
 محمد بن فضل بن زیدویہ همدانی است
 در شمار محدثان خاصه

زیدی منسوبست بزید بن علی
 بن حسین بن ابیطالب امام فرقه زیدیه
 و پیروان او را زیدی و زیدیه گویند و
 از اعلام این فرقه ابو الفرح علی بن حسین
 بن محمد مروانی اموی زیدی است
 صاحب کتاب اغانی که ترجمتش در
 اموی گذشت و نیز منسوبست بزیدیه
 از قرای بغداد و ابو بکر محمد بن یحیی
 بن محمد شوکی زیدی از مشایخ ابن
 شاهین بدان منسوبست

زیقی منسوبست بزریق بر وزن میخ

و آن نام محلتی بود هاست در نیشابور
 و ابو الحسن علی بن ابی علی زیقی
 نیشابوری در شمار محدثان و از مشایخ
 ابو محمد شیبانی و متوفی ۳۱۷ بدان
 منسوبست

زیلوشی منسوبست بزیلوش
 بر وزن بیهوش از قرای رمله در
 فلسطین و ابو القاسم هبة الله بن نعمه
 بن حسین بن سری کنانی زیلوشی در
 شمار محدثان و از مشایخ حافظ سلفی
 بدان منسوبست

زینی منسوبست بزینب کبری
 دختر امیر المؤمنین علی بن ابیطالب
 زوجه عبدالله بن جعفر و از او فرزندی
 بوجود آمد بنام علی که بعلی زینی
 شهره گردید و نیز عبدالله بن احمد بن
 حمزه جعفری زینی از افاضل علمای
 امامیه بدر پیوند رسانند و نیز زینب
 منسوبست بزینب دختر سلیمان بن
 علی بن عبدالله بن عباس زوجه ابراهیم بن
 محمد بن علی بن عبدالله بن عباس در شمار
 زنان بانام عصر خود و همان زنی است
 که بنی عباس او را بسیار احترام
 کردند و همواست که بمأمون عباسی
 گفت جامه سبز را از بر بیرون کن
 و جامه سیاه که شمار بنی عباس است

بیوش و مأمون پذیرفت و منسوب
باین زینب است ابو القاسم علی بن
طراد بن محمد زینبی نقیب اشراف
و وزیر مسترشد و مقتفی و در سال
۵۲۹ که میان مسترشد و سلطان مسعود
سلجوقی جنگ در گرفت و لشکر
بغداد شکست دید ابو القاسم زینبی
در ملازمت خلیفه پافشاری کرد و
گرفتار گردید

زوید بروزن زبیر مصغر زید
نام زوید است در شمار مجددان
خاصه

سائح بر و زن فاتح کسی را
گویند که بسیار سفر کند و فارسیان
بجای آن جهانگرد را بکار برند و
آن لقب ابو الحسن علی بن ابی بکر
بن علی هروی است که بسیار سفر کرد و
در بروجر بگشت و کوه و هامون
را بگردید و هر جا رسید بخط خود
چیزی بردیوار آن نوشت تا جائیکه باین
کار باو مثل زنند و شاعر در نکوهش
کسی که بورق پرانی پیشه گدانی را
دنبال کرد گفت

اوراق کدینه فی بیت کل فتی
علی اتفاق معان و اختلاف روی
قد طبق الارض من سهل و من جبل

کأنه خط ذاك السائح الهروی
سائح در ریشه از مردم هرات
بود و در موصل از مادر زاد و در
پایان در حلب زیست و کتاب
الزیارات و کتاب الخطب الهرویه
پیرداخت و در سال ۶۱۱ در مدرسه حلب
در گذشت و نیز سائح لقب ابو بکر علی
بن محمد خراسانی علوی است از احفاد
امام حسن مجتبی و در شمار کیمیا
گران و صاحب کتاب الیتیم و کتاب
الحجر الطاهر و کتاب الطائر الخفی و
کتاب الحجر النافع و کتاب الاصول و
کتاب الشعر والدم و البیض و عمل
میاهما وی نیز بمناسبت جهانگردی
لقب سائح یافت ابن ندیم در فهرست
نوشت که وی برای داشتن صنعت کیمیا
برجانش بیمناک بود و از بیم سلطانان از
شهری کوچید و بشهر دیگر پیوست
و من کسی که اورا دیده است ندیدم اما
کتاب او بر ما رسید و نیز سائح لقب
دارم بن قبیصه تمیمی دارمی است در
شمار مجددان خاصه

سائی در سایی باید

ساباطی منسوبست بساباط از
قرای مدائن و اسحق بن عمار ساباطی
در شمار مجددان خاصه و جمعی دیگر

از محدثان بدان منسوبند

سابری باضم بای ابجد مخفف
سابوری است و در سابوری بیاید و
محمد بن عبده سابری در شمار محدثان
خاصه بدان منسوبست .

سابق الحاج کسی را گویند
که بر حاجیان در رسیدن بمکه پیشی
گیرد و آن لقب ابو حنیفه سعید بن
بیان همدانی است در شمار محدثان
خاصه و سابق الحاج او را از این روی
گفتند که بر رفتن چالاک بود و مسافت
میان قادسیه و مکه را در هشت روز
رفت و ولید بن صبیح گفت ابو حنیفه
هلال ماه ذی الحججه را در قادسیه دید
و مادر عرفه او را دید یم و بعضی بر
جای سابق سائق باهمزه آورده اند
بمعنی راانده حاج و درست همان ضبط
اولست

سابق الدین کسی را گویند
که در کارهای دین بر دیگران پیشی
گیرد و آن لقب ابو بکر یحیی بن
سعدون بن تمام بن محمد قرطبی
از دی است در شمار نحو یان و
مقرئان و ادیبان و فاضلان
و در قرطبه کسب دانش کرد و از آنجا
بطرف بغداد کوچید و از آنجا

با سکندریه رفت و از آنجا بدمشق
رفت و در دمشق چند ی بزیت و
بتدریس عام نحو و قرآن پرداخت و از
آنجا باصفهان رفت و از آنجا بموصل
رفت و در موصل بزیت و در همانجا
سال ۵۶۷ در گذشت

سابوری منسوبست بسابور
مغرب شاپور از شهرهای قدیمی فارس
در هیجده کیلو متری گازرون که از
میان رفت و در جای آن چند دهکده
بنا گردید و رود شاپور از جلگه شاپور
گذرد و از آن شهر است محمد بن
عبده سابری که در سابری گذشت و
ابو عبد الله محمد بن عبد الواحد بن
محمد بن حسن فقیه سابوری و باید
دانست که سابور نام چند موضع دیگر
است از جمله قصبه در پنجاب نزدیک
ملتان و قصبه در هفت فرسنگی کشمیر
و نام موضعی است در بحرین و جایست
که علاء حضرتی در زمان خلافت عمر
آنها فتح کرد و بعضی گویند در زمان
خلافت ابوبکر

ساجی منسوبست بساج از قرای
میان کابل و غزنه و از این قریه است
ابو یحیی زکریا بن یحیی بن محمد
ساجی که در بصره زیست و از ربیع و

مزن فر گرفت و کتاب اختلاب التها
و کتاب علل الحدیث پرداخت و در
بصره سال ۳۰۷ در گذشت

سار کونی منسوبست سار کون
بروزن پایکوب از قرای بخارا و ابو
بکر محمد بن اسحق بن حاتم سار کونی
بخاری در شمار محدثان بدان منسوبست
ساریه بروزن بادیه بمعنی
ستون نیز ابری که بشپ گذرد از اعلام
است و نام چند تن صحابی

ساسی با یای مشدد منسوبست
ساسی با یای مخفف از قرای واسط
و ابو سلمه علیم بن محمد بکری ساسی
در شمار محدثان خاصه ر صاحب کتاب
التوحید و نیزا و العالی بن ابی الرضا
بن بدر ساسی در شمار محدثان عامه
بدان منسوبند

ساسی دویر ساسی بروزن
شاهی ردویر بروزن زیت و آن لقب
ابوالسفر احمد بن فضل بن شبابه همدانی
است در شمار نویسندگان و کاتبان
و خود حکایت کرد که در بصره بر ابو
خلیفه در آمدم حالیکه جمعی از هاشمیین
زرد او بودند در خوراک صبحانه خوردند
اما در بان مرا از در آمدن بروی منع
کرد رمب بر باره کاغذی دو بیت

نو شتم و بیکی از غلامان دادم و آنرا
بابو خلیفه رسانید و بمحض اینکه آنرا
خواند گفت بگوئید همدانی در آید
و من بر او در آمدم و مرا پیش خود
نشاند و طبقی از رطب پیش من نهاد
و آن دو بیت اینست

ابا خلیفة تجفو من له ادب
و تتجف الغر من اولاد عباس
ماکان قدر رغیف لوسعت به

شیئا و تأذن لی فی جملة الناس
و در سال ۲۵۰ در گذشت و ندانستیم
از چه روی او را ساسی دویر گفتند

ساعاتی منسوبست ساعات جمع
ساعت و آن لقب کسی است که ساعت
بسازد و یا ساعتها را بسلاح آورد و این
ساعاتی کیفیت جمعی است از جمله فخر
الدین رضوان بن محمد بن علی بن رستم
خراسانی در شمار طبیبان و ادیبان
و منطقیان و فیلسوفان و صاحب حواشی
بر قسا نون ابن سینا و کتاب القوانین
و کتاب المختار من الاشیاء و در شرح
مردم خراسان و در بیان
گرفت و پیشه اش ساعت سازی بود
و فرمان الملک النادل نور الدین محمود
زنکی ساعتهای بالای سردر الجامع
الکبیر را ساخت و فخر الدین در

دمشق از مادر زاد و در سال ۶۱۸ در گذشت و نیز ابن ساعاتی لقب برادرش بهاء الدین ابوالحسن علی است در شمار شاعران نامور و صاحب دیوان شعر و متوفی ۶۰۴ و نیز ابن ساعاتی کنیت مظفر الدین احمد بن علی بن تغلب بعلبکی بغدادیست در شمار اعظام فقیهان حنفی و صاحب کتاب مجمع البحرین در فقه و کتاب البدیع در اصول و متوفی ۶۹۴ پدر او نیز ساعتی سردرالمستنصریه را ساخت و بساعاتی مشهور گردید

ساعدی منسوبست بساعده بن کعب بن خزرج پدر تیره در قبیله خزرج و سقیفه بنی ساعده جائیکه خلیفه پس از پیغمبر در آن تعیین گردید مربوط بفرزندان همان ساعده بود و از این تیره است ابو ثابت سعد بن عباده ساعدی خزرجی انصاری رئیس مطلق قبیله خزرج در جاهلیت و اسلام و رقیب ابوبکر در خلافت تا جائیکه انصار را به بیعت کردن با خود خواند و از آن پس که ابوبکر پیش افتاد از بیعت کردن با اوسر باز زد و چون نتوانست در مدینه بماند بشام رفت و در حوران سال ۱۵ او را کشتند و چنین

شهرت دادند که جنیان او را کشتند و نیز فرزندش قیس بن سعد بن عباده ساعدی در شمار ناموران صحابه و دلیران اسلام و متوفی ۶۰

ساعی بمعنی سخن چیت نیز عیبجو و عیب گیر نیز باج ستان نیز کار فرمای مردم و ابن ساعی کنیت تاج الدین علی بن انجب بن عثمان بن عبدالله بغدادیست خزانه دار کتب مستنصر عباسی و در شمار فقیهان و مورخان و شاعران و ادیبان و صاحب کتابی در تاریخ خلفای عباسیین نام تمام و متوفی ۶۷۴

سالحینی منسوبست بسالحین بافتح لام و حای حطی از قرای بغداد و ابو زگر یا یحیی بن اسحق سالحینی بجلی در شمار محدثان و از مشایخ احمد بن حنبل و متوفی ۲۲۰ بدان منسوبست

سالمی منسوبست بسالم بن عوف پدر تیره در قبیله خزرج و ابو الولید رفاعه بن عمرو سالمی خزرجی صحابی که در جنگ احد کشته گردید بدو منسوبست

سامانی منسوبست بسامان نام نیای ملوک سامانی و از او پسری بنام اسد بوجود آمد و از اسد چهار پسر بنام

نوح و احمد و یحیی و الیاس و مأمون هر چهار پسر او را حکومت داد نوح را فرمانروای سمرقند کرد و احمد را فرمانروای فرغانه و یحیی را فرمانروای چاچ و الیاس را فرمانروای هرات و الیاس چندان در حکومت نیایید و از جهان رفت اما احمد چون با کفایت تراز دیگران بود کاشغر را نیز ضمیمه حکومت خود کرد و بتدریج قدرت این خاندان بیشتر شد و تمام ماوراءالنهر و خراسان را ضمیمه حکومت خود کردند و سلطنت در مدت یکصد و بیست و هشت سال از ۲۶۱ تا ۳۸۹ در دودمان سامانی بماند و سلاطین ایشان بدین نامند اسمعیل بن احمد سامانی و احمد بن اسمعیل و نصر بن احمد و نوح بن نصر و عبد الملك بن نوح و منصور بن نوح بن نصر و نوح بن منصور بن نوح و منصور بن نوح بن منصور و نیز سامان از قرای بخارا است و ندانستم غازی بن احمد بن ابی منصور سامانی در شمار فقیهان امامیه و صاحب کتاب النور و کتاب المفاتیح و کتاب النبات بآن سلسله پیوند رساند و یا بقریه منسوبست

سابغنی بزوزن با تختی

منسوبست بسابغنی از قرای نسف و ابواسحاق ابراهیم بن معقل بن حجاج بن خدش بن خدیج سا بختی نسفی در شمار ائمه حدیث و متوفی ۲۹۵ بدان منسوبست

ساوجی منسوبست بساوه از شهرهای دیرین ایران و از این شهر است خواجه جمال الدین سلمان بن خواجه علاء الدین محمد مشهور بسلمان ساوجی از مشاهیر قصیده سرایان ایران پدرش علاء الدین محمد از مستوفیان دیوان مغول بود و سلمان بر اثر بیوغی که در نظم شعر پیدا کرد نخست خواجه غیاث الدین محمد وزیر سلطان ابو سعید بهادر را ستود و سپس بجلایریان پیوست و شیخ حسن ایلیکان و همسرش دلشاد خاتون را مدیحت گفت و از آن پس سلطان او یس و سلطان حسین را ستود و مدت چهل سال مدیحت سرانی آن خاندان کرد و از آن پس شاه هجاء دومین حکمران مظفریان را ستود و در پایان عمر گوشه نشین گشت و در ساوه بزیست و در ۷۷۸ در گذشت و از نظم او است

تا چند در هوای جمالت ز آب چشم بر چهره لاله کارم و بر زعفران دهد

خود دل کرا دهد که دهد دل به بیوفا
 باز چو دل دهد به مهر بن دهد
 چشمت بنخجر مژه عالم خراب کرد
 کس خنجر کشید بمستی چنان دهد
 چترت مظلمه ایست که سکن خاک کرا
 از تاب آفتاب حوادث امان دهد
 مشک کل رسد بخاک درت چشمه حیات
 ور خود باین امید همه عمر جان دهد
 من خرا با تیم و بادیه پرست
 در خرابات مغان عاشق و مست
 میکشندم چو سب و دوش بدوش
 میدهندم چو قدح دست بدست
 تا توانی مده از کف بهار ایساقی
 لب جام و لب جوی و لب یار ایساقی
 نو بهار است و گل و بادیه و ماهر عزیز
 میگزاریم بغفلت مگذا از ایساقی
 ساوی منسو بست بر خلاف
 قیاس بساره و ابو یعقوب یوسف بن
 اسمعیل بن یوسف ساوی که در مرو
 زیست و در طلب حدیث سفرها کرد
 و در سال ۳۶۶ در گذشت بدان
 منسوبست

سایی منسو بست بسایه و آن
 نام مزارع و قرای چندی است در
 پیرامون مدینه که در قسمت بالاترین
 آنها فرع افتاده است و از آنجا است

علی بن سوید سایی و محمد بن ربیع
 بن سوید سایی هر دو در شمار محدثان
 خاصه و بعضی سایی را سائی باهمزه
 آورده اند آنهم منسوب بسایه و هر
 گاه چنان ضبطی درست باشد بر
 خلاف قیاس آنرا نسبت بسته اند

سبائی منسو بست بسبای نام
 بخشی در کشور یمن که شهر آن
 مأرب است و میان آن رصنعا، سه روز
 راه است و ایضاً حمال سبائی مأربی در
 شمار صحابه بدان منسو بست

سبائی منسو بست بسبار بر
 برون کنار از قرای بخارا و او محمد
 عبدالملک بن عبدالرحمن بن محمد بن
 سبائی بخاری در شمار محدثان
 بدان منسو بست

سبای برون کنار جمع سبع
 بمعنی درندگان نام چندتن از صحابه
 است از جمله سبای بن عرفطه غفاری
 صحابی

سبئی منسو بست بسبئی برون
 هفته و آن شهر است در کشور تبریز
 و از این شهر است ابو العباس احمد
 سبئی از اعلام متصوفه مغرب در آخر
 قرن ششم و نیز علی بن یقظان سبئی
 در شمار طبیبان و ادیبان و شاعران و در

سال ۵۴۴ هجری بمصر رسید و از آنجا
بیمین رفت و از آنجا بشرق و غرب
سفر کرد و شهرها بدید تا به واصل رسید
و از نظم او است

أخواننا ما خلت عن كرم العهد
فيا ليت شعري هل تغيرتم بعدى
وكم من كؤوس قداديرت بود كم
فهل لي كأس بينكم دارفى ودى
احن الى مصر حنين مقيم
بها مستهام القلب محترق الكبد
اراهم بلحظ الشوق فى كل بلدة
كأنهم بالقرب منى او عندى
ولوان طعم الصبر جرعت فيهم
لفضلته المحب فيهم على الشهد
فكم قد قطعنا من مفاوز بعدهم
وخضنا بها الصعب المرام من الوجد
الى ان وصلنا الموصل الان فانتهت

بنا لجمال الدين را حلة القصد
ومقصود از جمال الدين ابو جعفر
محمد بن على بن ابي منصور اصفهانی
وزیر موصل است و نیز سبختی منسوبست
بسبت بمعنی شنبه و آن لقب ابو العباس
احمد بن هرون الرشيد بن مهدى بن
منصور هاشمی عباسی است که راه زهد
را رفت و از عشرت و کامرانی روی
بر تافت و بعبادت و پارسائی پرداخت و

از این روی که در روز شنبه کسب معاش
برای ایام هفته کرد او را سبختی گفتند
و در سال ۱۸۴ در گذشت

سبختی منسوبست بسبختی بروزن
طلبه و آن نام موضعی است در بصره
و ابو یعقوب فرقد بن یعقوب سبختی
بصری در شمار زاهدان مشهور بصره
و متوفی ۱۳۱ بدان منسوبست

سبره بروزن پرده بمعنی بامداد
سرد نام جمعی از صحابه است و نام
نیای ابو مسهر محمد بن احمد بن مروان
بن سبره است در شمار نعووان و صاحب
کتاب الجامع در نحو و کتاب المختصر
و کتاب اخبار محمد بن ابي عیینه

سبعی منسوبست بسبع بروزن
شهر و آن نام سبع بن سالم بن رفاعه
است که شیخ نضر الدین احمد بن محمد
بن عبد الله احسانی باو پیوند رسانند
وی در شمار فقیهان و ادیبان امامیه
و از شاگردان ابن متوج بحرانی است
و صاحب شرح قواعد علامه و شرح
الفیه شهید و متوفی ۹۶۰ در بصره و از
نظم او است در تخمیس قصیده شیخ
دجب برسی در مدح امام علی بن
ایطالب (ع)

☆ ☆ ☆

بود و پرسشہارا جواب داد و بالین
وصف تقی الدین بن دقیق گفت يك
نیمی از روز را با او بودم و او همی سخن
کرد و سخنانش راتک تک خوب دانستم
اما از مجموع آن چیزی نفہمیدم و از
او است کتاب الاحاطہ و کتاب مالا بد
للعارف منہ و در سال ۶۶۸ در مکہ از
دنیا رفت

سبکی منسوبست بسبک بروزن
کفر و آن نام دو قریبہ است در مصر یکی
بنام سبک الضحاک و دیگر بنام سبک
العبيد و از این قریبہ دوم است تقی الدین
ابوالحسن علی بن عبد الکافی بن یوسف
بن موسی بن تمام سبکی مصری خزرچی
در شمار مشاہیر ادیبان و اصولیان و
مفسران و فقیہان شافعی و صاحب ۱۵
تالیف بزرگ و کوچک مانند تفسیر
قرآن و شرح منهاج در فقہ و رسالہ نیل
العلاء در عطف بلا و رسالہ الاقتصاص فی
الفرق بین الحصر و الاختصاص و رسالہ
الرفدہ فی معنی وحدہ و رسالہ کل و ما
علیہ تدل و رسالہ بیان الربط فی اعتراض
الشرط علی الشرط و رسالہ التہدی
الی معنی التعدی و رسالہ کشف القناع
فی افادہ لولا الامتناع و رسالہ التعظیم
و المنہ فی اعراب قوله لتؤمنن بہ

اعیت صفاتک اهل الرأی والنظر
و اورد تہم حیاض الفجر والحصر
انتا لذي دق معنا لمعتبر
یا آية الله بل یا فتنۃ البشر
﴿یا حجة الله بل یا منتهی البشر﴾
ففی حدوثک قوم فی ہواک غووا
اذ ابصروا منک امرأ معجزاً فغلوا
حیرت انہا نہم یا ذا العلی فغلوا
ہیئت افکار ذی الافکار حین رووا
﴿ایات شأنک فی الأيام و العصر﴾
ادرکت مرتبۃ ما الوہم مدرکها
و خضت من غمرات الموت مہلکها
مولای یا مالک الدنیا و تارکها
انت السفینۃ من عدقا تمسکها
﴿نجا و من حاد عنها خاض فی الشر﴾
جاءت بتعظیمک الایات و السور
فالبعض قد آمنوا و البعض قد کفروا
و البعض قد وقفوا جہلا و ما اختبروا
و کم اشار و کم ابدوا و کم ستروا
﴿والحق یظہر من باد و مستتر﴾
سبعین بر وزن رنگین بمعنی
ہفتاد و ابن سبعین کنیت مشہور ابو
محمد عبد الحق بن ابراہیم اشبیلی
است از اعلام مشایخ صوفیہ و بنیان
گذار طریقہ در تصوف و پیروانش را
فرقہ سبعینیہ گویند وی مردی سخنور

و فرزندش بهاء الدین ابو حامد
 احمد بن علی بن عبد الکافی سبکی در
 شمار ادیبان و فقیهان و فاضلان و صاحب
 کتاب عروس الاحرار فی شرح تلخیص
 المفتاح و شرح مطول بر مختصر این
 حاجب و غیر اینها بهاء الدین در سال ۷۱۹
 از مادر زاد در فن فقه و تفسیر و ادب با رع
 گردید چندانکه پدرش فضل او را
 باین بیت ستود

دروس احمد خیر من دروس علی
 و اذک عند علی نهایة الامل
 و نیز باین دو بیت

ابو حامد فی العلم اسئال انهم
 و فی النقد کالا بریز اخلص فی السبک
 فالهم فی الاسفار بیت نشو
 و نانیهم الطوسی و التالی السبکی
 و نیز نظمش پنجاه بود و این دو
 بیت از جمله قصیدتست که استاد خرد
 ابو حیان را بیان ستوده است

فداکم ذوات حسان للهدی فقام
 و حسب قشوی و جداره ما حلال
 و قلب جریح بهایان
 و لیرت
 ابو حیان در پاسخ این چند بیت
 را نظم کرد

و لتصرنه و کتاب شفاء الاسقام فی
 زیارة خیر الانام و غیر اینها و چنانکه
 از نامهای تألیفاتش دانسته شود وی
 دانشمندی محقق بوده و در هر موضوعی
 که وارد شده بتحقیق آن پرداخته
 است و از همین روی است که دانشمندان
 بفضل و کمالش اعتراف کردند و
 صلاح الدین صفدی شامی او را بقصیدتی
 ستود که این چند بیت از آنست
 عمل الزمان حساب کل فضیلة

بجماعة کانت لتلك معر که
 فرأهم المتفرقین علی المدى

فی کل فن واحد قدا در که
 فاتی به من بعدهم فاتی بما
 جاؤا به جمعا فکان الفذل که
 تقی الدین سال ۶۸۳ از مادر
 زاد و منصب قضاء شام را یافت و در
 سال ۷۵۵ در گذشت و از نظم او است
 قلبی ملحکت فما له

مرسی لو اش اور قیب
 قد حزت من اعشاره
 سهم المعلی و الرقیب
 یحییك قر بک انت
 مننت به ولو مقدار قیب
 یا متلفی بیعاده
 عنی اما خفت الرقیب

ابو حامد حتم علی الناس حمده
 لما حاز من علم به بان رشده
 غدی علوم لم یزل منذ نشؤه
 یلوح علی افق المعارف سعده
 ذکی کان قد جاحم النار ذمته
 ذناه ومن شمس الظهیرة وقده
 ومن حاز فی سن البلوغ فضائله
 زمان اغتدی بالعمی والجهل ضده
 ودر سال ۷۷۳ در گذشت و فرزند
 دیگرش عبد الوهاب بن علی بن
 عبد الکافی سبکی در شمار فاضلان
 و فقیهان و صاحب کتاب جمع الجوامع
 در اصول فقه و کتاب رفع الحاجب
 عن مختصر ابن الحاجب و شرح منهاج
 بیضاوی و کتاب طبقات الشافعیة
 الکبری و غیر اینها وی نیز جای پدر
 را گرفت و در بیشتر مدارس دمشق
 تدریس کرد و ریاست قضاء شام باو
 رسید امام مردم عصرش بر او بشوریدند
 و او را بکفر نسبت دادند و از این
 رهگذر سختیها دید و در سال ۷۷۱
 در گذشت و نیز ابو البقاء محمد بن
 عبد البر بن یحیی بن علی بن تمام سبکی
 نیز در شمار ادیبان و فاضلان و فقیهان
 شافعی و معاصر با تقی الدین سبکی و
 شارح قسمتی از مختصر ابن حاجب و

قسمتی از حاوی و قسمتی از مختصر
 المطلب و متوفی ۷۷۷ و از نظم او
 است

قبیله و اثمت باسم نغره

مع خده و ضمت مائس قده

ثم انتهیت و مقلتی تبکی دما

یارب لا تجعله آخر عهدہ

سبیبی منسوبست بسبیبه بر وزن

حبیبه و آن نام ناحیتی است در افریقا

از اعمال قیروان و ابو عبدالله محمد بن

ابراهیم سبیبی در شمار محدثان و

خطیبان بدان منسوبست

سبیتی منسوبست بسبیت بر وزن

حبیب نام پدر تیره از عرب و حارث بن

اوس سبیتی انصاری بدو منسوبست

و ابن اثیر نبیتی با نون بجای سبیت

ضبط کرده است

سبیری منسوبست بسبیرا بر

وزن کتیرا از قرای بخارا و ابو حفص

عمر بن حفص بن عمر بن عثمان سبیری

بخاری در شمار محدثان و متوفی ۲۹۴

بدان منسوبست

سبیع برزن ربیع بمعنی هفت

یک از اعلام است و نام پدر تیره در قبیله

همدان و نام سبیع بن حاطب انصاری

صحابی که در جنگ احد کشته گردید

سبیعی منسوبست بسبیع و گذشت که سبیع پدر تیره ایست در قبیله همدان و از این تیره است ابو اسحاق عمر بن عبدالله بن علی سبیعی همدانی کوفی از اعیان تابعان و پارسایان و جعفر بن محمد مؤدب گفت که ابو اسحاق سبیعی چهل سال با وضوی نماز صبح نماز شام را خواند و در هر شب قرآن را ختم کرد و پارسا تر از او در عصرش نبود و نه در حدیث کردن از او نفعه تر و در شبی که امام علی بن ابیطالب از جهان رفت از مادر زاد و نود سال عمر کرد و نیز ابو العباس احمد بن محمد بن سعید سبیعی همدانی معروف با این عقده و در عقده بیاید و نیز سبیعی منسوبست بسبیع که نام محلی است در کوفه و دور نیست هانی بن هانی سبیعی آخرین پیک کوفیان نزد امام حسین (ع) برای دعوت کردن او بکوفه از آن محلت باشد و نیز سبیعی منسوبست بدر بن السبیع در شهر حلب و از آنجا است ابو عبدالله حسین بن صالح بن اسمعیل بن عمر بن حماد حلبی سبیعی در شمار مجددان

سجاده با فتح و تشدید و جیم
- بمعنی نشان سجده در پیشانی نیز فرشی

که بر آن نماز کنند خواه بوری باشد و خواه غیر آن و سجاده لقب ابو محمد حسن بن علی بن ابی عثمان است در شمار مجددان خاصه که شیخ طوسی او را از غلات شمرده و کشی از پیروان علیائیه که در پیغمبر (ص) افتند و بد گوئی کنند و بعضی سجاده را با کسرو تشغیف بر وزن کناره ضبط کرده اند و درست همان ضبط اول است

سجاری منسوبست بسجار بر وزن کنار مؤلف بستان السیاده گفته سجار شهر کن بود از مضامین آثار بایجان و بقول از عراق و در جمله مغرب خراب شد و اکنون مردم آنجا تران و تابع تر نماند و از این جا است شیخ رکن الدین سجاری از شاخ طریقت شیخ صفی الدین اردبیلی و نیز نام قریه ایست در بیست فرسخی بغداد و ابو شعیب صالح بن محمد سجاری در شمار مجددان و متوفی و معابد منسوبست سجاری ندی منسوبست بسجار
مغرب سگار ندی از آنجا که سگار در سیستان است از این جا است سگار ندی که در سیستان است و سگار ندی که در سیستان است و سگار ندی که در سیستان است
بن محمد بن عبدالرشید در شمار قریبان قرن پنجم حنفی و صاحب کتاب الفرائض

وحدیث

سا جعل لی النعمان فی الفقه قدوة
 وسفیان لی نقل الاحادیث سیدا
 وفی ترک مالم یعنی من عقیده
 سأ تبع یعقوب العلاء و محمد
 واجعل حزبی من قراءة عاصم
 و حمزة بالتحقیق درسا مؤکدا
 واجعل فی النحو الکسانی عمدتی
 ومن بعده الفراء ماعشت سرمد
 و ان عدت للبحج المبارک مرة
 جعلت لفسی کوفه الخیر مشهدا
 فهذا اعتقادی و هو دینی و مذهبی
 فمن شاء فلیبرز لی لقی مو حدا
 و یلقی لسا نا مثل سیف مهند
 یقل اذا لاقی الحسام المهندا
 نیز شمس الدین محمد سجزی معروف
 بشمس سیستانی در شمار فاضلان و
 ادیبان و شاعران و صاحب کتاب
 مجمع البحرین و معاصر باملاک تاج
 الدین و این رباعی را در نصیحت او
 گفته است
 شاهها باید کز تو دلی کم شکند
 لطف تو هزار لشکر غم شکند
 اندیشه بکار دار کا ندر سعری
 یک آه هزار ملک درهم شکند
 و نیز ابو الفرج سجزی در شمار

السجا و ندیه که جمعی از فضلاء آنرا
 شرح کرده اند و نیز مجد الدین احمد
 بدیهی سجاوندی در شمار عرفای افاضل
 و معاصر سلطان سنجر سلجوقی و
 صاحب کتاب تفسیر عین المعالی بدان
 منسوبند و از نظم بدیهی سجاوندیست
 ای نفس گراز غبار تن پاک شوی
 تو روح مجردی بر افلاک شوی
 عرش است نشیمن تو شرمت بادا
 کائی و مقیم خطه خاک شوی
 سجزی با حکمران اول و دوم
 منسوبست بسجز بروزن شیش معرب
 مسکن نام ولایت سیستان و از آنجا است
 اسامه بن سفیان سجزی در شمار نهویان
 و شاعران جز اینکه شعرش بگفته
 صفدی پخته نیست اما روان است و
 یاقوت در مجمع الادباء چیزی از اشعار
 او آورده است نیز خلیل بن احمد بن
 محمد بن خلیل بن موسی سجزی در
 شمار فقیهان حنفی و محدثان و شاعران
 که در طلب دانش به نیشابور و عراق
 و حجاز و دمشق سفر کرد و آنجا
 ببلخ رفت و در آنجا بزیست و از آنجا
 بسمرقند رفت و منصب قضا یافت و در
 سال ۳۷۸ در گذشت و از نظم او است
 در تعیین پیشوایان او در فقه و قرأت و نحو

شاعر آن توانا و استاد هنصری و ستایشگر آل سیمجور اما از نظم او جز اندکی برجای نیست و از او است هفتای مفر بست در این دور خر می خاص از برای محنت و رنج است آدمی هر کس بقدر خویش گرفتار محنت است کس را نداده اند برات مسلمی
 سجستانی با کسر اول و دوم سنو بست بسجستان معرب سجستان که نام دیگر سیستان است و آن ایالتی است مشهور در جنوب شرقی خراسان و دارای سابقه تاریخی پیش از اسلام و پس از آن و محمد بن بهر رهنی از آن پس که سیستان و سیستانیان را ستوده گفته از همه مهمتر اینست که امام علی بن ابیطالب را در شرق و غرب شهر های اسلام بر فراز منبر لعن کردند مگر سیستانیان که يك بار خطیب او را بر منبر لعن کرد و سیستانیان بجنبیدند و بر بنی امیه بشوریدند تا جائیکه در عهد نامه خود قید کردند که هیچکس نباید در شرق و غرب او را لعن کند باری جمعی از اعلام از آنجا برخاستند از جمله ابو حاتم سهل بن محمد بن عثمان بن قاسم سجستانی بهری در شمار نامه

ادیبان و لغویان و شاعران و شاگرد ابوزید انصاری و اصمعی و ابو عبیده و عمر بن کر که روح بن عباده و اخفش و استاد مبرد و ابن درید و غیر ایشان و متوفی ۲۵۵ و از او است کتاب اعراب القرآن و کتاب الادغام و کتاب القراءات و کتاب ما تلحن فیه العامه و کتاب الفصاحه و کتاب الهجاء و کتاب خلق الانسان و غیر اینها گویند ابو حاتم عفافمند و پارسا بود و در هر روز يك دينار تصدق داد و در هر هفته يك قرآن ختم کرد با این وصف و قتی در حلقه درسش ابو العباس مبرد نشست چون کودکی نوری و زیبا منظر بود ابو حاتم در وصف دابری او و شیفتهگی خود گفت

ما ذا لقيت اليوم من

منبج من خلق الكلام

وقف الجمال بوجه

فسمت له حذق الامام

حرکاته و سكونه

انجنى بهما من

و اذا خلوت به

وهزه تفتيا على اغترام

لم اعد افعال العفاف

و ذاك او كد للغرام

نفسی فداؤك یا ابا
 العباس حل بك اعتصامی
 فا رحم ا خاک فانه
 نزو الكری بادی السقام
 وائله مادون الحرام
 فلیس یرغب فی الحرام
 واز جمله ابوداود سلیمان بن
 اشعث بن اسحاق سجستانی در طبقه
 حفاظ حدیث و صاحب کتاب السنن
 یکی از شش صحیح مشهور عامه و خود
 گفت من از بیستم بر پانصد هزار حدیث
 نوشتم و از مجموع آنها آنچه کتابم
 آنرا در بر گرفت بر گزیدم و بر گزیده
 ام چهار هزار و هشتصد حدیث صحیح
 است گویند ابوداود در هر شهری که
 عالمی یافت نزد او شتافت و از او حدیث
 فرا گرفت و از سخنان او است الشهوة
 الخفیة حب الریاسة یعنی حب ریاست
 شهوت ناپیدا است و در سال ۲۷۵ در
 بصره از دنیا رفت و فرزندش عبد الله
 بن سلیمان سجستانی نیز از اکابر حفاظ
 حدیث است و صاحب کتاب المصابیح
 و متوفی ۳۱۶

سجلینی با کسر اول و دوم و
 نشدید لام منسوبست بسجلین از قرای
 عسقلان و عبد الجبار بن ابی عاصم خثعمی

سجلینی در شمار محدثان بدان
 منسوبست

سحنون بروزن کم خون و نیز
 بروزن پر خون بام بر ندها است در بلاد
 مغرب که به تیز هوشی معروفست و آن
 لقب ابو سعید عبد السلام بن سعید تنوخی
 حمصی است در شمار فقیهان مالکی
 که بقیروان رفت و مذهب امام مالک
 را در آنجا رواج داد و کتاب المدونة
 در مذهب مالک نوشت و میان مردم
 قیروان پرا کند و با آنکه با مالک معاصر
 بود او را ندید و خود همی گفت روی
 تهیدستی سیاه باد که زمان مالک را
 دریانتم و او را دیدن نتوانستم و در سال
 ۲۴۰ در گذشت و او را از جهت تیز
 هوشیش سحنون گفتند

سحیم بروزن زبیر مصغر اسحیم
 بمعنی سیاه نیز ابر نیز شاخ نیز سر پستان
 نیز مشک شراب نیز خونی که در هنگام
 سو گند خوردن دست در آن هر
 دو طرف فرو برند و سحیم از اعلام
 است و نام ابو الیقظان سحیم بن حفص در
 شمار نسب شناسان و اخباریان و صاحب
 کتاب اخبار تمیم و کتاب اخبار حلیق
 تمیم بعضها بعضاً و کتاب نسب خندف
 و اخبارها و کتاب النسب الکبیر و

کتاب النوادر و متوفی ۱۹۰ و نیز نام
سحیم بن وثیل ریاحی است در طبقه
شعراي مخضرمين که دو دوره جاهلیت و
اسلام را دید و چهل سال در جاهلیت
و پنجاه سال در اسلام زیست و با غالب
بن صعصعه پدر فرزدق شاعر شهیر در شتر
کشتن و بمردم خورانیدن فخر نمائی کرد
تا جائیکه یکصد شتر کشت و خبر آن
بامام علی بن ابیطالب رسید فرمان کرد
تا کسی چیزی از گوشت آنها نخورد
بعکم اینکه شتران را برای غیر خدا
نهر کردند و داستان آن مشهور است
و از نظم او است

انا بن جلا و طلاع الثنا یا

متی اضع العمامة تعرفونی

و ان مکا ننا من حمیری

مکان اللیث من وسط العربین

وما ذا تنفی الشعراء منی

وقد جاوزت حد الاربعین

وانی لئن يعود الی قرابی

غداة الغب الافی قرابت

لذی لبد یصد الر کب عنه

ولا ترئی قرینته لعین

و نیز نام سحیم بن اعرف است

نیز در شمار شاعران و همان است که در

حسان بن سعید عامل حجاج بر بحرین

گفت

الی حسان من اطراف نجد

بعثنا العیس تنفح فی براهها

نعد قرابة و نعد صهرأ

و یسعد بالقرابة من براهها

فما جئناک من عدم و لکن

بیش الی الامارة من رجاها

و ایا ما اتیت فان نفسی

تعد سلاح نفسك من غناها

و نیز نام سحیم بن مرة بن دول

بن حنیفه است پدر تیره در قبیله حنیفه

و ابوسلمه افسس بن سلمه حنفی سحیم

صحابی بدو منسوب است

سخاوی منسوب است بسخا بن

وزن رها از قرای مصر و علم الدین

ابوالعین علی بن سعید بن عبدالممد

سخاوی در شمار اشعرا و مقرران

و شاعران و اشعرا و مفسران و اشعرا

بدان منسوب است عام الدین لغت بفر

گرفتن فقه پرداخت آنها بر مقرران

مالک و آنکه از آنرا بگردد

بمذهب شافعی گرایند تا آنکه

شاطبی بمصر در آنجا بگردد و

قصیدت مشهور او را در قرائت بفر

گرفت و از آن شرحی نیکو کرد و

هم باشاطبی بدمشق رفت و بعلم قرآن

داشتن شهره گر دید و در جامع
دشمن صاحب حلقه درسی شد و
کتابها پرداخت از جمله شرح قصیده
شاطبی و شرح المفعول و کتاب سفر
السماء و سفیر الافاده و کتاب شرح
اسماهی زمخشری سیوطی گفته از
بهترین کتب فن است و در این کتاب
علم الدین بر خود نهاده است که هر
لغز زمخشری را با دو لغز از نظم
خود دنبال کند و کتاب الکوکب
الوقود و ستوفی ۶۴۳ و از لغزهای او
است

ما سم ینون لکن

قد او جبو و امنع صرفه

وما لینی حقه النو

ن حین جاؤا بحذفه

و نیز

و ما خبراتی فردا

لمبتداه اتی جمعا

و جاء عن المثنی وهو

فرد کافیا قطعا

ویامن یطلب النعمو

و فی ابوابه یسعی

ایجمع نعمت افراد

اجینا محسننا صنعا

و هل للنعمة درن الو

صف معنی مفرد برعی

و نیز

هل تعرفن مؤثنا

بحکمی بصیغته المذکر

و معرفاً لاشک فیه

ولفظه لفظ المذکر

و مصدرا باللام لا

هی گرفته ولاتنکر

و این آخرین لغزی است که گفته و

کتاب خود را بآن پایان داده است

و ما فرد یراد به المثنی

ککتشیة ذکرناها لفرد

افداوهی خاتمة الاحاجی

فمن افتیت منقلب بر شد

گویند وقتی محتضر شد این ایات گفت

قالوا غدا نأت دیار الحمی

و تترك الارکب بمغناهم

و کل من کان مطیعا لهم

اصبح مسرورا بلقیاهم

قلت فلی ذنب فما حیلتی

بأی وجه اتلقاهم

قالوا ایس العفو من شأنهم

لا سیما عمت ترجاهم

و نیز از آن قریه است شمس

الدین محمد بن عبد الرحمن بن محمد

سخاوی در شمار ادیبان و محدثان

ومورخان وصاحب كتاب الضوء الامع
فی اعیان القرن التاسع و كتاب فتح
المغیث بشرح الفیه الحدیث و كتاب
لتاریح المحيط و كتاب تلخیص تاریخ
الیمت و كتاب الفوائد الجلیه فی
الاسماء النبویه و كتاب القول المتین
فی تحسین الظن بالمخلوقین و كتاب
التبر المسبوك فی ذیل السلوك و مقصود
ذیل كتاب السلوك لمعرفة دول الملوك
مقریزی است و كتاب المقاصد الحسنه
فی بیان كثير من الاحادیث المشتهرة
على الالسنه و متوفی ۹۰۲

سخت بر وزن تخت بمعنی
استوار نام پدر ابو یعقوب یوسف بن
سخت بصریست در شمار محدثان
خاصه

سختویه مرکب است از کلمه
سخت وویه کلمه اعجاب و آن نام نیای
مکی بن علی بن سختویه است از افاضل
امامیه

سختیانی منسوبست بسختیانی
بر وزن پرنیان و آن پوست بز است
که آنرا دباغت کرده باشند و سختیانی
صرف کوی است که آنرا دباغت کند
و یا بفروشد و آن لقب ایوب بن ابی
تمیمه سختیانی است در شمار فقیهان

بصره و استاد مالک و سفیان ثوری
و متوفی ۱۳۱
سدره بر وزن سر که بمعنی تك
درخت سدر و ابوسدره کنیت ابوسدره
سحیم بن اعرف هجیمی است و ذر سحیم
گذشت

سدوسی منسوبست بسدوس
بر وزن بخور و آن نام سدوس بن
اصم بن سعد است پدر تیره در قبیله
طی و از این قبیله است ابو فید مورج بن
عمر بن حارث سدوسی از اعظام تنویان
و در مورج بیاید و نیز ابو الخطاب
قتاده بن دهام سدوسی در شمار ادیبان
و مفسران و محدثان و شاگرد حسن
بصری و ابن سیرین و ابو عبیده گفت
در هر روز از طرف بنی امیه شتر سواری
را دیدم که شترش را بر در خانه قتاده
سدوسی خوابانید و از قتاده از خبر سواری
نسب و شعر پرسش کرد و روزی مردی
که از طرف خلیفه مأمور بود برآمد
آمد و پرسید عمر و وعامر را از کجاست
گفت هر دو را جعفر بن عمر
قیس بن ثعلبه کشت آنرا و در کشت
بار بر کشت و گفت آری هر دو را جعفر
کشت اما بر گو چگونه کشت گفت
یکبار با سر ایزه کشت و دیگر بار با نه

دانش کرد و بمدائن باز گردید و
 رنجوران را معالجت کرد گویند این
 سدیر زیبا منظر و شیرین سخن
 و مزاحگر بود و از نظم او است
 ایا منقذی من معشر زاد لو مهم
 فاعیا دوائی و استکان لهم طبی
 اذا اعتل منهم واحد فهو محنتی
 وان طال هذا کدت افضی به نجیبی
 ادا زهم الا من اللوم انه
 لیعی علاج الحاذق الفطن اللب
 و در سال ۶۰۶ در گذشت

سدیف بر وزن زبیر نام سدیف بن
 اسمعیل مکی است از شعرائی ستایشگر
 بنی العباس و نکوهشگر بنی امیه و
 ابو العباس سفاح را بر آن اثر که
 بنی امیه را بکشت مدیحت گفت و هم
 او را در بر انداختن ریشه بنی امیه
 ترغیب کرد مانند این بیت

جرد السیف وارفع السوط حتی
 لا تری فوق ظهرها امویا
 سراج بر وزن کنار بمعنی
 چراغ نیز آفتاب از اعلام است و نام
 سراج بن عبدالملک بن سراج اندلسی
 است از اعلام نحویان و ادیبان و از
 نظم او است
 لما تبوا من فؤادی منزلا

نیزه و قتاده در سال ۱۱۷ در روزگار
 خلافت هشام بن عبدالملک در گذشت
 سدهی با ضم و تشدید دال
 منسو بست بسده بمعنی رواق و آن
 لقب ابو محمد اسمعیل بن عبدالرحمن
 بن ابی کریمه کوفیست در شمار مشاهیر
 مفسران و انظارش در تفسیر آیات در
 تفسیر تبیان ماوسی و مجمع البیان
 طبری مسطور است و در ردیف مجاهد
 و قتاده و کلبی و مقاتل و جبائی است و
 در سال ۱۲۸ در گذشت و او را سدهی
 از ایشروی گفته اند که در رواق مسجد
 کوفه نشست و تفسیر برای شاگردان
 گفت و بعضی بر آنند که بر سده
 (در گاه) در مسجد کوفه نشست و مقنعه
 (چهارقد) فروخت و نیز سدهی لقب حفید
 او محمد بن مروان بن عبدالملک بن اسمعیل
 بن عبد الرحمن کوفیست وی نیز در
 شمار مفسران و محدثان بود و اینرا
 سدهی صغیر و آنرا سدهی کبیر گویند
 سدیر بر وزن امیر نام سدیر
 بن حکیم بن صبیح سیرفی است در
 شمار محدثان خاصه و ابن سدیر کنیت
 مشهور ابو الحسن علی بن محمد است
 در شمار ادیبان و طبیبان و شاعران و در
 مدائن از مادر زاد و در بغداد کسب

و غدا يسلط مقلتيه عليه
 ناد يته مستر حمأ من زفرة
 افضت باسرا الر ضمير اليه
 رفقاً بمنز لك الذي تحتله
 يا مرف يخر ب بيته بيديه
 ودر ترغيب به نكو كاري گفته خواه
 آنرا شكر كنند و خواه كفر
 بث الصنايع لا تعجل بموقعها
 في آمل شكر المعروف او كفرا
 كالغيث ليس بيالي حيثما انسكبت
 منه الغمام تر باكانت او حجرا
 ودر سال ۵۰۸ در گذشت و سراج با
 فتح و تشديد برون شداد زين ساز
 وزين فروش را گویند و آن لقب ابو
 محمد جعفر بن احمد بن حسين بن احمد
 بغدادیست در شمار مقرران و ادیبان
 و لغویان و صاحب منظومه نظم التنبیه
 در فقه و نظم المناسك و مصارع العشاق
 و زهد السودان سراج سال ۴۱۸ از
 مادر زاد و برای کسب دانش بمصر
 و حجاز و شام رفت و آنگاه ببغداد
 برگشت و سال ۵۰۰ در گذشت و این
 سراج کنیت مشهور ابوبکر محمد بن
 سری بن سهل بن سراج بغدادیست
 در شمار ائمه نعو و استاد ابو علی
 فارسی و ابو سعید سیرافی و علی بن

عیسی ر مانی و ابو القاسم زجا جی
 و خود شاگرد مبرد بود و پیش از
 آنکه نعو را استوار کند بعلم
 موسیقی پرداخت و چنان شد که در
 محضر زجاج کسی از او چیزی از
 نعو پرسید و بنحیثاً جواب گفت زجاج
 گفت مانند تو در جواب این مسئله
 نباید راه خطا رود و هر گاه در منزل
 من بودی ترا زدم اما این مجلس با
 تأدیب تر پیش از آن مناسب نیست
 این سراج گفت مرا زدم اما بدان که
 موسیقی مرا از آن نعو باز داشت و از
 آن پس بکتاب سیرو به نظر افتاد
 و اصول نعو را چنان استوار کرد که
 در حقش گفتند که نعو سرکش بود
 و این سراج آنرا از نعو زد و سر و دست
 نعو پس از مبرد نعو سر و دستها
 پرداخت مانند کتاب الاصول و کتاب
 جمل الاصول و شرح کتاب سیرو و
 کتاب الشعر و الشعر الموعظ و
 الجمل و کتاب احتیاج القران و
 المواعظ و الاصل و الاصل و الاصل
 المحظور و کتاب الشعر الموعظ و
 گویند این سراج پیش از نعو خطیبی
 گرفتار بود و چنان شد که کنیزان با
 او راه مدارت نسپرد و در آن ایام چنین

اتفاق افتاد کہ المکتفی باللہ ازرقہ آمد
و مردم برای دیدن او انجمن شدند و ابن
سراج نیز در آن میان بود و چون
چشمش بمکتفی افتاد بیاد معشوقہ فرو
رفت و جفائی کہ از او دید و گفت
میزت بین جما لها و فعالها

فاذا الملاحه بالخيانة لانفی
حلفت لانا ان لانخون عهدنا

فكأنما حلفت لانا ان لانفی
والله لا كلمتها ولو انها

کالبدر او کالشمس او کالمکتفی
و از شاخه های این داستان اینست
کہ قاسم بن عبید اللہ وزیر آن ایات
را بر المکتفی خواند مکتفی پرسید
از کیست گفت از عبید اللہ بن عبد اللہ
بن طاهر مکتفی هزار دینار باو جایزت
داد ابن زنجی گفت شکفتا بن سراج
شعر نظم کرد و بهره آن نصیب عبید اللہ
بن عبد اللہ بن طاهر گردید باری
ابن سراج در سال ۳۱۶ در گذشت
و نیز ابن سراج کنیت طالب بن محمد
بن فشیط است در شمار نحویان و شاگرد
ابن انباری و صاحب کتاب عیون
الاخبار و فنون الاشعار و کتاب المختصر
در نحو و متوفی ۴۰۱

سراد بروزن شداد زره ساز

وزره فروش را گویند و آن لقب ابو
علی حسن بن محبوب کوفی است در
شمار محدثان خاصه و صاحب کتاب
التفسیر و کتاب المشیخه و کتاب النوادر
و غیر اینها سراد از شهت کس کہ از
امام جعفر صادق حدیث کردند حدیث
کرد و پدرش محبوب بجای هر حدیثی
کہ از او فرا گرفت یکدر هم او را داد
و سراد در سال ۲۲۴ در گذشت

سراط بروزن شداد بمعنی
پرخور نیز آنکس کہ غذا را زود
بلعد و آن لقب ابو عبید اللہ محمد بن
احمد بن محمد بن غالب قرطبی است
در شمار ادیبان و مقرران و محدثان
و متوفی ۶۱۶

سراقه بروزن گشاده نام جمعی
از صحابه و محدثان است و سراقه نام
چیز است کہ دزدند

سرایا بروزن هدایا نام پدر
صفی الدین عبدالعزیز بن سرایای حلی
است و باین مناسبت او را ابن سرایا
گویند در شمار ادیبان و شاعران و
فاضلان و شاگرد محقق حلی و صاحب
قصیده بدیمیه شامل یکصد و چهل و
پنج بیت و یکصد و پنجاه نوع از
انواع بدیع و خود آنرا شرح کرد و

دیوان شعرو از نظم او است
 لا یمتطی المجد من لا یعمل الخطرا
 ولا ینال العلی من قدم العذرا
 و من اراد العلی عفواً بلا تعب
 قضی ولم یقض من ادرا کها وطرا
 لا بد للشهد من نحل یمنه
 لا یحببتنی النفع من لا یعمل الضررا
 و در ستایش امام علی بن ابیطالب
 گفته است

جمعت فی صفا تک الاضداد
 فلم یذا عزت لك الا ناداد
 زاهد حاکم حلیم شجاع
 فانتک ناسک فقیر جواد
 شیم ما جمع من فی بشرق
 ولا حاز مثلهن العباد
 خلق ینجیل النسیم من اللطف
 و بأس یندوب منه الاجماد
 ظهرت منک للوری مکرمات
 فاقرت بفینک الاحساد
 ان ینکذب بذاعدک فقد
 کذبت قبل قوم لوط و عاد
 جل معنک ان یحیط به الشعر
 و یحیی صفا تک الانتقاد
 صفی الدین بمصروف و در بغداد
 سال ۷۵۰ در گذشت
 سرج بر وزن درد بمعنی زین

اسب نام نیای جمعی از محدثان است
 و سرج الغول لقب مردی از ادیبان و
 و لغویان مصر است گویند شامی با او
 بسیار مناظره و مذاکره کرد و چون
 سرج الغول بر خاست برود بر بیع
 گفت ربیع مادانشجویی را باید از سر
 بگیریم و ربیع بن سلیمان گفت هر
 کس شعر نظم کرد بر سرج الغول آنرا
 خواند و از نظر او گذراند

نگارنده گوید نام او دانسته
 نگردید و نیز چرا او را سرج الغول
 (زین دیو) گفتند

سرحان بر وزن کتمان بمعنی
 گرگ نام پدر داود بن سرحان
 کوفیست در شمار محدثان خاصه
 سرحوب بر وزن پرزور بمعنی
 شمال لقب ابو الجارود زینک بن بندر
 رئیس فرقه جارودیه است

سرخسی منسوبست بسرخس
 بر وزن بنفش و بر وزن جعفر بن زید
 کرده اند و آن از شهرهای سرخس است
 است در دامنه شمالی کوه سرخس
 و جمعی از دانشمندان از اینجا برخاسته
 اند از جمله ابو الفرج احمد بن حلیب
 سرخسی که در فرائقی بیاید و از جمله
 شمس الاثمه محمد بن احمد بن ابی سهل

سر خسی در شمار اعلام فقیهان حنفی که کتاب المبسوط را در فقه حنفی در زندان نوشت و در سال ۴۸۳ در گذشت و از جمله ابوالفرج عبدالرحمن بن احمد بن محمد بن عبدالرحمن سر خسی معروف بیز از در شمار پیشوایان فقه شافعی و صاحب فقه کبیر و متوفی ۴۹۴ و از جمله فضل بن سهل سر خسی ملقب بندو الریاستین که ترجمتش در ذیل همان لقب گذشت و از جمله ابوالحسن بهرامی سر خسی از ادیبان و شاعران مشهور قرن ششم و صاحب رساله غایة المروضین و رساله کنز القافیه و رساله خجسته نامه سر خکی منسوبست بسرخک معترف فارسی سرخ و آن نام قریبه ایست از قرای نیشابور و ابو حامد احمد بن عبد الرحمن نیشابوری سر خکی در شمار فقیهان حنفی و متوفی ۳۱۶ بدان منسوبست

سرقی باضم اول و تشدید رای بی نقطه مفتوح بر وزن سکر نام سرق بن اسد جهنی سماعی است بنا بر ضبط فیروز آبادی در قاموس و نام او حبیب بود اما دوشتر از اعرابی خرید و او را بر در خانه خود نشانید و خود بخانه

رفت تا بهای شتران را بیاورد و از در دیگر خانه گریخت و خبر آن را به پیغمبر (ص) رسید گفت حساب را بیاورید و چون او را آوردند باو گفت انت سرق و خود گفت همین نام را بر من نهید که پیغمبر بر من نهاده است و نام سرق بر او ماند

نگارنده گوید سرق باچنان ضبط در لغت نیست و شاید سرق بر وزن عمر بوده است معدول از سارق مانند ز فراز زافر و عمر از عامر

سرقسطی بافتح اول و ضم دوم و سکون قاف و فتح سین بی نقطه منسوبست بسرقسطه از شهرهای اندلس و از این شهر است ابوالقاسم ثابت بن حزم بن عبد الرحمن بن مطرف بن سلیمان بن یحیی سرقسطی عوفی در شمار ادیبان و فقیهان و محدثان و از شاگردان نسائی در مصر و خشنی در اندلس و متوفی ۳۱۳ و فرزندش ابو محمد قاسم بن ثابت سرقسطی عوفی در شمار لغویان و محدثان گویند وی نخستین کسی بود که کتاب العین خلیل بن احمد را در اندلس برد و کتاب الدلائل در شرح غریب حدیث پرداخت اما تا امام ماند که در گذشت و پدرش

آنها پیا پیا رسانید و در سال ۳۰۲
در گذشت نیز ابوطاهر اسمعیل بن
خلف بن سعید بن عمران سر قسطی
در شمار ادیبان و مقرران و صاحب
کتاب العنوان در قرأت و متوفی
۴۵۵ ابن خلکان نوشت که العنوان
کتاب درسی بود و دانشجو یان علم
قرأت آنها خواندند

سر قومی منسوبست بسرقوسی بر
وزن پر جوش از شهرهای جزیره عقابیه
(سیسیل) و از این شهر است ابو عمرو
عثمان بن علی بن عمر سر قومی مقلبی
از دانشمندان قرن ششم در شمار نجریان
و ادیبان و مقرران و صاحب تألیفات
در قرأت و نحو و عروض و در جامع
منیر حلقه درسی در علم قرأت داشت
سر کی منسوبست بسراک بر
وزن برگ از قرای طوس و ابو عبد الله
محمد بن محمد بن اسحاق بن موسی
منخزومی سر کی در شمار مجددان و
متوفی ۵۲۰ بدان منسوبست

سر جی منسوبست بسروج بر
وزن کبود از قرای حران و عبد الله
بن علی بن منجد سروجی در شمار
ادیبان و لغویان و شاعران و با این
وصف چنین نویسند که جز در

روز جمعه در میان مردم نیامد
و هم دریغ داشت نامش را یکی
بگوید و هم دریغ داشت در جائیکه
زن باشد بنشیند گویند دو یکی از
مهمانیها که گوشت بریانی را زنان
پاره پاره کرده بودند و در خوان نهاده
بودند نخورد و نظمش نیکو بود و از
اوست

انعم بوصول لی فهدا وقته
یکفی من الهجرة ما قد ذمته
انفقت عمری فی هذاک و ایتنی
اعلی و مالا با انی انفقته
یامن شغلت بعبه عن غیره
و سارک من الناس من شغلت
انت الذی جمع العلم بر عبیه
لیکن علیه تسمی انفقته
و در سال ۳۰۳ در شهر از دنیا
رفت

سر وی باقی از سر وی
سوم منسوبست بر خلائق و صاحب
از شهرهای مازندران که در
ملوک طبرستان در زمان
رشید الدین از سر وی
شهر آشور و مازندران و در
مجددان و نقیبان و ادیبان و مقرران
و شاعران و صاحب کتاب المناقب و

کتاب المعالم و کتاب مثالب النواصب و کتاب المنحزون المکنون فی عیون الفنون و کتاب الطرایق فی الحدود و الحقایق و کتاب المثل فی الامثال و کتاب الاسباب والنزول علی مذهب آل الرسول و غیر اینها و در دولت آل حمدان که بر پایه تشیع استوار بود و ملکشان رونق داشت بشهر حلب رفت و در آنجا زیستن گرفت و در سال ۵۸۸ در گذشت و در دامنه کوه جوشن مدفون گردید

سری بیای مشدد بر وزن غنی بمعنی نهر کوچک از اعلام است و نام سری بن عبدالله سلمی در شمار محدثان خاصه و نام ابوالحسن سری بن مغلس سقطی و در سقطی بیاید

سریج بر وزن زیر مصغر سرج از اعلام است و نام سریج آهنگر که شمشیر سریجی منسوب بار است و نام ابو العارث سریج بن یونس مروزی در شمار فقیهان و مقرران و محدثان و صاحب کتاب التفسیر و کتاب الناسخ و المنسوخ و کتاب القراءت و کتاب السنن در فقه و ابن سریج کنیت مشهور ابوالعباس احمد بن عمر بن سریج شیرازیست از اعاظم فقیهان شافعی و

رئیس مطلق شافعیان در عصرش و کسی است که فقه شافعی را میان مردم آفاق پراکند و موازین استدلال فقه شافعی را مستقیم کرد و از این روی او را شافعی درم گفتند و از این روی که بسیار سریع الانتقال بود او را باز اشهب لقب دادند و در سال ۳۰۶ در بغداد از دنیا رفت این ندیم در فهرست نوشت که میان ابن سریج و محمد بن داود مناظرات بود و از این سریج است کتاب الرد علی محمد بن الحسن و کتاب الرد علی عیسی بن ابان و کتاب التقریب بین المزنی و الشافعی و کتاب جواب القاشانی و کتاب مختصر فی الفقه

سریج بر وزن زیر مصغر سرج بمعنی چریدن و چرانیدن نیز هر درختی بلند - نیز هر درختی که خار ندارد از اعلام است و ابن سریج کنیت مشهور ابوالحسن اسحاق بن یحیی بن سریج است در شمار ادیبان و کاتبان و صاحب کتاب الخراج و کتاب علم المؤامرات بالحضرة و کتاب تحویل سنی الموالید و کتاب جمل التاریخ و در سال ۳۰۰ از مادر زاد و سال وفاتش بنظر نرسید

سعاد بر وزن گشاد از اعلام زنان است و نام زنی از معاشیق عرب

که در صدر قصاید افتاده است از جمله
قصیده کعب بن زهیر در ستایش پیغمبر
(ص)

بانت سعاد و قلبی الیوم مبعول

متیم اثرها لم یفد مکبول
گویند بندار اصفها نی نهصد
قصیده از اشعار عرب حفظ داشت که
مطلع آن بانت سعاد بود و بعضی
قصائیدی که مطلع آنها بانت سعاد است
تتبع کرده و از یازده قصیده نگذشته
است و سعاد با فتح و تشدید نام سعاد
بن سلیمان کوفی است در شمار محدثان
خاصه

سعدالرایبه سعد بر وزن مرد
ورایبه بر وزن بادیه بمعنی زمین بلند
و سعد الرایبه لقب سعد بن شداد کوفی
است در شمار نحویان و شاگرد ابو
الاسود دثلی و از اینروی که در رایبه
(زمین بلند) نشست و نحو را درس داد
او را سعد الرایبه گفتند و طبعی بذله
گو و دهانی گرم داشت و سخنان
شیرین گفت از جمله تیره بنوراسب و
تیره بنو طفاوه بر زیاد بن ابیه برای
تهنیت مولود او در آمدند سعدالرایبه
گفت امیر ابر کوا این مولود را در آب
فرو بر ندا گرفته آب نشست از تیره راسب

است و اگر مانند کف روی آب افتاد از
تیره طفاوه است (۱) امیر چندان بنخندید
که نشستن نتوانست و کفشش را پوشید
و از مجلس بیرون رفت و بسعدالرایبه
گفت ترا نگفتم در مجلس من هزل مپران
و عبیدالله بن زیاد نیز با او انس داشت
و راتبه ماهانه باورسانید و چنان شد که
یکماه راتبه را نپرداخت و هم در میان
سخنان با او گفت چه اندازه دوست
دارم پسران نوری که زیبا اندام و
شیرین حرکاتند در خدمتتم باشند سعد
الرایبه با آموزشگاهی رفت و چند زیبا
پسر برگزید و لباس زیبا در برشان
کرد و نزد عبیدالله برد و بنام غلام
زادگان بیهای گران بفروخت
و خود پنهان گردید شبانگاه فرارسید
نورس پسران بگریه افتادند عبیدالله
پرسید چه خواهید گفتند خواهم
بخانمانان نزد پدران و مادران خود
برویم پرسید خانه شما کجا است
گفتند در محل فلان و ما پس از آن
فلان و بهم انیم عبیدالله دانست که آنرا
خورده است زیبا پسران را در خانه
(۱) راسب از رسوب است بمعنی که نشستن
و طفاوه بمعنی کف روی آب است و اختلف
سخن را از معنی آن دو گرفت

پدر ایشان فرستاد و سعد الرابیه در جائیکه بود جا سوسانش پیدا کردند و او را نزد عبیدالله بردند پرسید چرا چنان کردی گفت برای آنکه راتبه من نرسید عبیدالله خندید و از او در گذشت

سعدان بروزن فرمان گیاهی است خار دار و از بهترین گیاهها که شتران در آن چرند و خورند چند آنکه بآن مثل زنده مرعی و لا کا لسعدان یعنی چرا گاهست اما همچون سعدان نیست و آن نام جمعی است و ابن سعدان کنیت ابراهیم بن محمد بن سعدان بن مبارک است در شمار ادیبان و خوشنویسان و صاحب کتاب حروف القرآن و کتاب الخیل و فرزندش محمد بن ابراهیم نیز در شمار ادیبان و صاحب کتاب القراءات و کتاب المختصر در نحو سعدانه بروزن دندانها بمعنی کبوتر نیز برآمدگی سر پستان و یا سیاهی پیر امرن سر پستان از اعلام است

سعدون بروزن کم خون نیز از اعلام است و لقب ابو عطاء سعید بصری در شمار مشاهیر مجانبین گویند شصت سال روزه گرفت و در

عقلش سستی بهم رسید و دیوانه لقب یافت و دارای نوادر دلپذیر و اخبار شگفت انگیز است و در سال ۲۵۰ در گذشت

سعدی منسوبست بسعد پدر تیره های چندی در عرب مانند سعد تمیم و سعد قیس و سعد فزاره و سعد هوازن و سعد ثعلبه و سعد هذیل و سعد العشیره و سعد بکر و در تعیین هر کدام ذکر قبیله لازم افتد مانند اسود بن سریع بن حمیر سعدی تمیمی که بسعد تمیم نسبت رسانند در شمار شاعران و مانند ابو بحر احنف بن قیس تمیمی سعدی صحابی که در احنف گذشت و مانند ابو و جزه یزید بن عبید سعدی بگری که بسعد بکر بن هوازن نسبت رسانند در شمار شاعران و در جزه بیاید و مانند اضبط بن قریع سعدی عوفی که بسعد عوف بن کعب پیوند رسانند در شمار شاعران و همان کسی است که بر اثر بد رفتاری عشیره ترك ایشان گفت و بقبیله دیگر پیوست و آن قبیله نیز با او بد رفتاری کردند و ناچار بعشیره خود پیوست و گفت در هر زمینی بنو سعدند یعنی مردمی بد رفتار و از نظم او است

لكل ضيق من الامور سهه
 والمسى والصبح لا فلاح معه
 فصل حبال البعیدان وصل العجب
 بل وا قص القربان قطعه
 وخذ من الدهر ما اتاك به
 من قر عیننا بعیشه نفعه
 قد یجمع المال غیر آكله
 ویأكل المال غیر من جمعه
 لاتهن ا لفقیر علك ان
 تر كع یوما والدهر قدر فعه
 وما نند مرة بن معكان سعدی
 تسمى از تیره كه به بنور بیع شهره اند
 وفرزدق در باره اینان گفته است
 ترجی ربيع ان یجی، صغارها
 پنخیر وقد ا هی ریعاً کبارها
 ومره در طبقه شاعران است و
 رئیس شرطه مصعب بن زبیر اورا
 کشت و از نظم او است
 و قلت اما غدوا اوصی قعیدتنا
 غدی بینك فلم تلقیهم حقبا
 ادعی اباهم ولم ا عرف بامهم
 وقد هجعت ولم ا عرف لهم نسبا
 انا ابن معكان اخوالی بنو مطر
 انمی الیهم وکانوا معشراً نجبا
 ونیز سعدی تغلص ابو عبد الله
 مشرف الدین بن مصلح شیرازی است

در طبقه اول از شاعران نیکو پرداز
 و در حدود سال ۶۰۵ در شیراز از مادر
 زاد و برای کسب دانش بیفداد رفت
 و در مدرسه نظامیه بتحصیل علوم آن
 عصر پرداخت و هم در آن میان بخدمت
 شهاب الدین عمر بن محمد سهروردی
 در شمار پیران راه و شمس الدین بن
 ابوالفرج بن جوزی در شمار راهنمایان
 دلسوز رسید و شوری دیگر در مغز او
 بوجود آمد و آهنگ جهانگردی کرد
 و در اقطار جهان بگردید و مدت سی
 سال این مسافرت بطول انجامید و خود
 گفت

در اقصای عالم بگشتم بسی

بسر بردم ایام باهر کسی
 تمتع زهر گوشه یا فتم
 زهر خرمی خوشه یافتم
 و از آن پس بشیراز رفت و با بر
 بکر بن سعد بن زنگی پیوست و تغلص
 شاعرانه خود را از پیوند او گرفت
 و در نظم شعر راهی را پیش گرفت که
 خاص و عام پسندید و بیشتر بچند
 و کمتر بستایشگری و در
 دعوی عشق حرام است بر آن پیوسته
 گوی
 که چده بیت غزل گفت مدیح آغازد

بوی بهشت میکند رد یا نسیم دوست
یا کار وان صبح که گیتی منور است
این قاصد از کدام زمین است مشکبوی
وین نامه در چه داشت که عنوان معطر
است

در راه باد عود بر آتش نهاده اند
یا خود در آن زمین که توئی خاک عنبر
است

دانی که بیتو چون گذرانیم روزگار
روزیکه بیتو میگذرد روز محشر است
باز آ که در فراق تو چشم امیدوار
چون گوش روزه دار بر الله اکبر است
صورت ز چشم غایب و اخلاق در نظر
دیدار در حجاب و معانی برابر است
همچون درخت بادیه سعدی زرق شوق^۴
سوزان و میوه سخنش همچنان تراست
و باید دانست که بعضی سعدی بنان
را بی ذکر قبیله ذکر کرده اند مانند
ابو محمد عبدالظاهر بن نشوان بن عبد
الظاهر بن نجده سعدی مصری در شمار
ادیبان و نحویان و صاحب شرح العنوان
و شرح المفصل و متوفی ۶۴۹ و مانند ابو
عبدالله حسین بن عبدالله بن سهل
سعدی قمی در شمار معدنان خاصه
و صاحب کتاب المتعه که یا یکی از
نیاکان خود پیوندند و یا به علت و مکان

مرحبا همت سعدی و سخن گوئی او
که ز معشوق بممد و ج نمی بردا زد
و آثار سعدی بدین روش است
۱ بوستان بیخ متقارب شامل دوهزار
بیت که در ۶۵۵ بنام ابو بکر بن سعد نظم
کرد ۲ غزلیات شامل غزلیات قدیم و
طیبات و بدایع و خواتیم ۳ گلستان
شامل شیواترین و روانترین نثر فارسی
نیز بنام همان ابو بکر بن سعد قصاید
فارسی و هر بی و ترجمیات و
ترکیبات و مقطعات و رباعیات ۵
رسائل و نامه های چند و در میان
سال ۶۹۰ و ۶۹۴ در گذشت و از نظم
او است در اندرز

بر آنچه میکند دل منه که دجله بسی
بس از خلیفه بیاید گذشت در بغداد
گرت زدست بر آید چون نخل باش کریم
ورت زدست نیاید چو سرو باش آزاد
نداشت چشم بصیرت که گرد کرد و
نخورد

بیر گوی سعادت که صرف کرد و بداد
و در غزل گفته

این بوی روح پرور از آن کوی دلبر است
این آب زندگانی از آن حوض کونراست
ای باد بوستان مگرت نافه در میان
ای مرغ آهنما مگرت نامه بر پر است

ان تحت الضلوع داء دویا
 فضح السیف وارفع السوط
 لا تری فوق ظهرها امویا
 وشاعر دیگر بر او در آمد حالیکه
 خوان طعام گسترده بودند و هفتاد
 کس از بنی امیه در مجلس بود و این
 اشعار خواند
 اصبح الملك ثابت الاساس
 با لبها لیل من بنی العباس
 طلبوا وترها شم فشفوها
 بعد میل من الزمان ویاس
 لا تقیلن عهد شمس عثارا
 واقطعن کل رقلة و غراس
 انزلوها بعیث انزلها الله
 بدار الهوان والانعاس
 واذ کروا مصرع الحسین وزید
 وقتیلا بجانب المهراس
 والقلیل الذی بحران اضحی
 ناویا بیت غریبة وتناس
 یکی از بنی امیه آهسته بکسیکه
 پهلویش نشسته بود گفت این نا کس
 ما را بکشتن داد و سفاح را
 فرمان کرد که همه را بکشند و سپس
 فرمان کرد فرشها را روی کشتگان
 پهن کنند و خوانهای طعام را بر روی
 آنها بپزند و بخوردن پرداخت حالیکه

سعر بروزن کبر بمعنی نرخ نام
 صحر بن شعبه کنانی دلی صحابی است
 و ابو سعر کنیت منظور بن حبه است
 در شمار شاعران
 سعیر بروزن زبیر مصفر سعر نام
 جمعی از صحابه است
 سفاح بروزن شداد بمعنی بسیار
 خونریز - نیز بسیار دهنده - نیز رسا گو
 و توانا بر سخن کردن و آت لقب
 ابو العباس عبدالله بن محمد بن علی بن
 عبدالله بن عباس است اول خلیفه هاشمی
 از دودمان عباس و در سال ۱۳۲ با او
 بخلافت بیعت کردند و چهار سال و
 نه ماه مدت خلافتش بود و در سال
 ۱۳۶ در گذشت و مادر سفاح پیش از
 آنکه بحباله نکاح محمد بن علی پدر
 سفاح در آید همسر عبد الملك بن
 مروان بود و حجاج بن عبد الملك را
 بزاد و پس از عبد الملك به مسری محمد
 بن علی در آمد و عبدالله سفاح و عبیدالله
 و داود و میمونه را بزاد و سفاح پس از
 رسیدن بخلافت بیدرنگ شمشیر آخت
 و بر بقایای بنی امیه تاخت و در اینکار
 سدید شاعر او را نیز بر غبت آورد
 و گفت
 لا یفرنک ما تری من رجال

قاله بعضی از ایشان که هنوز رمق در بدن داشت بگوش رسید و اورا سفاح از این روی که بسیار خون ریخت لقب دادند

سفارینی منسوبست بسفارین بروزن دهاقین از قرای نابلس و ابوالعون شمس الدین محمد بن احمد بن سالم بن سلیمان سفارینی نابلسی در شمار ادیبان و مورخان و محدثان و شاعران و صاحب کتاب تحبیر الوفاء فی سیره المصطفی و حکتبات الدرر المصنوعات فی احادیث الموضوعات و کتاب معارج الانوار فی سیره النبی المختار و دیوان شعر و متوفی ۱۱۸۸ بدان منسوبست

سفاقی باضم قاف منسوبست بسفاقس بروزن فراخور از شهرهای افریقا نزدیک شهر قابس و ابو حفص عمر بن محمد بن ابراهیم سفاقی بکری در شمار ادیبان و متکلمان و طبیبان و متوفی ۵۰۵ و ابواسحق برهان الدین ابراهیم بن محمد بن ابراهیم قیسی سفاقی در شمار نحویان و ادیبان و صاحب کتاب اعراب القرآن و متوفی ۷۴۲ بدان منسوبند
سفالی منسوبست بسفال بر

وزن نهاد از قرای یمن و ابواسحق ابراهیم بن عبدالوهاب بن اسعد سفالی در شمار محدثان بدان منسوبست

سفانہ بافتح و تشدید فا بمعنی مروارید بزرگ و آن نام دختر حاتم طائی است و حاتم را ابوسفانہ از همان روی کنیت دادند و سفانہ بدست لشکر اسلام اسیر گردید و پیغمبر را بدید گفت من بزرگ زاده ام و پدرم کسی بود که گرسنگان را سیر کرد و برهنگان را پوشانید و بیگانگان را جای داد و پذیرش کرد و میهمانان را نواخت و از پادرافتادگان رادست گرفت و حاجتمندان را واپس نگردانید و منم دختر آن پدر که اورا حاتم طائی گفتند پیغمبر گفت او را آزاد کنید و پدرش اخلاق ستوده را دوست داشت

سفرجلہ بر وزن دهن دره بمعنی تک دانه آبی و آن نام نیای ابوالحسن محمد بن حسین بن سفرجله است در شمار ثقات محدثان خاصه و صاحب کتاب فضائل القرآن و کتاب فضائل الشیعہ

سفطی بافتح اول و سکون فا منسوبست بسفط القدور از قرای مصر و عبدالله بن موسی سفطی در شمار

محدثان بدان منسوبست

سفیان باضم و کسر و فتح اول
بر وزن جنبان و کرمان و پنہان هر
سه درست است و از اعلام و نام جمعی
بسیار از صحابه و محدثان

سفیانی با فتح اول منسوبست
سفیان از قرای هرات و ابو طاهر
احمد بن محمد بن اسمعیل بن صباح
هر وی سفیانی در شمار محدثان و
متوفی در حدود ۳۸۰ بدان منسوبست

سفینه بر وزن حبیبه بمعنی
کشتی و لقب سفینه خادمه پیغمبر که
ام سلمه او را آزاد کرد با شرط اینکه
بخدمت پیغمبر کمر بندد و لقب سفینه
را پیغمبر بر او نهاد بحکم اینکه در
سفری که با پیغمبر بود بعضی از همراهان
پیغمبر از رفتن ماندند و شمشیر و نیزه
و سپر خود را بآن زن دادند و خود
سبکبار گردیدند و سفینه سنگین بار
و پیغمبر در همان حال او را بدید و
گفت تو سفینه (کشتی) باشی
و آن نام بر او ماند و نام اصلیش از
میان رفت و برای جستن آن تا بیست
نام برای او نوشته اند

سقاء با فتح و تشدید بمعنی آب
دهنده و ابن سقاء کنیت مشهور ابو

محمد عبدالله بن محمد است از اعلام
محدثان و متوفی ۳۷۱ گویند حدیث
طیر را بر مردم واسط خواند و واسطیان
تحمیل شنیدن آنرا بکردند و او را از
جائی که نشسته بود بلند کردند و
مکان نشستنش را شستند و ابن سقاء
از آن پس بخانه رفت و کهنه پوریای
خانه گردید

سقبائی منسوبست سقبای بر
وزن دریا از قرای غوطه دمشقی و ابو پیغمبر
احمد بن عبید بن احمد بن یوسف قشیری
سقبائی در شمار محدثان و متوفی ۳۷۱
بدان منسوبست

سقطی منسوبست بسقطه بمعنی
متاع بد (کالای پست) و سقطی را
را گویند که چنان نوع کالای پست است
و آن لقب ابو الحسن سری بن سلق
سقطی است در شمار مشایخ مشهوری
از پیران راه و خالوی جزیره مشهوری
۲۵۱

سکاکت بروون شمارند
را گویند و آن لقب ابن سلق
بن خلیل سلقی مشایخ مشهوری
متکلمان خاصه و شاگرد هشام بن سلام
و صاحب کتاب التوحید و کتاب الامانه
و کتاب المعرفه و کتاب الاستطاعه

سکاکی باضبط پیش بازیادتی
 یای در آخر آن لقب سراج الدین ابو
 یعقوب یوسف بن ابی بکر بن محمد
 سکاکی خوارزمی است در شمار اعظام
 علمای عربیت و صاحب کتاب مفتاح
 العلوم در دروازه علم از علوم عربیت
 وی در سال ۵۵۴ از مادر زاد و در
 سال ۶۲۶ در گذشت و سید مجدالدین
 در کتاب زینة المجالس دانست
 پرداختن سکاکی را بتحصیل در بدایت
 حالش نوشته و ثبات نیت و پایداری
 آهنگش از آن حکایت دانسته گردد
سکا کینی منسوبست بسکا کین
 جمع سکنین بمعنی کارد و چاقو و
 سکا کینی کسی را گویند که چاقو و
 و کارد بسازد و آن لقب حسن بن
 محمد بن ابی بکر دمشقی سکا کینی
 است در شمار علمای امامیه و او را
 بجرم آیین تشیعش سال ۷۴۴ کشتند
سکانی منسوبست بسکان بر
 وزن دهان از قرای سفد و ابو علی
 سکانی سفدی در شمار محدثان بدان
 منسوبست
سکیبانی منسوبست بسکیبان
 بر وزن سرگران از قرای بخارا و
 ابو سعید سفیان بن احمد بن اسحق

سکیبانی بخاری در شمار محدثان و
 زاهدان بدان منسوبست
سکره باضم و تشدید کاف
 مفتوح بر وزن قبره بمعنی تک دانه
 نیشکر (نیشکر) و آن نام جمعی است
 از جمله سکره جمال کوفی در شمار
 محدثان خاصه و ابن سکره کنیت
 ابوالحسن محمد بن عبدالله بن محمد
 هاشمی بغدادی است از دودمان
 ابو جعفر منصور دوانیقی و در شمار
 شاعران و ادیبان و صاحب دیوان شعر
 گویند دیوان شعرش از پنجاه هزار
 بیت بیشتر است و از نظم او است در
هفت کاف زمستان

جاء الشتاء وعندی من حوائجه
 سمع اذ الغیث من حاجاتنا حبسا
 کن و کیس و کانون و کأس طلا
 مع الکباب و کس ناعم و کسا
 و یکی از شاعران هفت کاف
 مورد نیاز زمستان را در یک کاف کیس
 (همیان پول) فراهم داشته و گفته
 است

يقولون كافات الشتاء كثيرة
 و ما هي الا واحد غير مفتری
 اذا صح كاف الكيس فالكل حاصل
 لديك و كل الصيد يوجد في الفرا

وازشاخه های شعر این سکره است که زنی خوب روی و شیرین حرکات خود را در کسائی پیچید و بر جمعی گذرش افتاد از او پرسیدند تو کیستی گفت من کاف ششمینم در کاف هفتم و این سکره در سال ۳۸۵ در گذشت سکری باضبط پیش منسوبست بسکر بمعنی شکر و سکری کسی را گویند که شکر بفروشد و آن لقب ابوسعید حسن بن حسین بن عبیدالله بن عبدالرحمن سکریست در شمار اعلام ادیبان و نعوینان و صاحب کتاب الایات السائره و کتاب المناهل و القری و کتاب النقائص و کتاب السیره و غیر اینها و هم اشعار جمعی از شعراء را گرد آورد مانند امرؤ القیس و نابغه ذبیانی و جعدی و زهیر و لبید و غیر اینان و در سال ۲۱۲ از مادر زاد و در سال ۲۷۵ در گذشت و نیز سکری لقب ابو حمزه محمد بن میمون مروزی است در شمار محدثان و فاضلان و حدیث را از اعمش و جابر جعفی و ابو اسحق سبعمی و عبدالملک بن عمیر فرا گرفت و در سال ۱۶۸ در گذشت گویند وی همسایه داشت که چون خواست خانه اش را بفروشد دو هزار بهای آنرا

معین کرد و گفت هزار بهای خانه است و هزار بهای همسایگی با سکری و این خبر بسکری رسید و چهار هزار برای فروشنده فرستاد و در این نقل درهم و دینار تعیین نشده و فقط عدد مذکور است و خطیب در تاریخ بغداد نوشت که وی شکر فروش نبود بلکه از آن روی که شیرین سخن بود او را سکری گفتند

سکسکی با کسر هرد و سیرت منسوبست بسکاسک بر خلاف قیاس و آن نام پدر تیره ایست از قبیل کنان یمن و از این تیره است ابو عبدالله محمد بن ابی القاسم بن عبد الله سکسکی معروف باین المعلم در شمار ادیبان و صاحب شرحی بر مقامات حریری و نیز ابو عبد الله صالح بن عمر بن ابی بکر بن اسمعیل سکسی در شمار نقیضان شافعی و ادیبان و متوفی ۲۱۴ و نیز اسود بن عرقجه سکسکی که از معاویه بگریخت و با امام علی بن ابی طالب (ع) پیوست

سکشی منسوبست به سکر و وزن نخست و آن نام محلی بوده است در نیشابور و از آن محلات است ابوالبقاء حامد بن محمود بن محمد

سکن

سکون

سکونی

سکیت

سکشی نیشابوری در شمار مجددان
و متوفی ۳۲۱

سکن بروزن حسن بمعنی رحمت
نیز برکت - نیز هر چیز که خاطر بدان
بیاساید از اعلام است و نام جمعی از
صحابه و مجددان و لقب احمد بن
محمد بن حسن قرشی است در شمار
مجددان خاصه

سکون بروزن زبون از اعلام
است و ابن سکون کنیت مشهور
ابوالحسن حلّی بن محمد بن محمد بن
حلّی بن سکون حلّی است در شمار
افاضل ادیبان امامیه و هم در سلاک
شاعران و بر تصنیح کتب بسیار حرص
ورزید و جز آنرا که نیکو دانست و
درست فهمید روی کاغذ نیاورد و سفری
بمدینه کرد و در آنجا زیستن گرفت
و کاتب امیر مدینه گردید و از آنجا
بشام رفت و سلطان صلاح الدین را
ستود و از نظم او است

خدا من لذید العیش مارق اوصفا
و نفسکما عن باعث الهم فا صرفا
الم تملما ان الهموم قوا تل
واحجی الوری من کان للنفس منصفا
خلیلی ان العیش بیضاه طفلة
اذا رشف الظمان ریقتها اشتهی

و در حدود ۶۰۶ در گذشت
سکونی با ضبط پیش منسوبست
بسکون بن اشرس بن ثور بن کنده
پدر تیره از عرب یمن در قبیلده کنده
و از این تیره است اسمعیل بن ابی زیاد
سکونی در شمار مجددان خاصه
و صاحب کتاب النوادر و ابو عمرو
محمد بن محمد بن نصر سکونی در
شمار نقیبان امامیه و صاحب کتاب
السهو و کتاب الحیض و اسمعیل بن
مهران بن ابی نصر سکونی نیز در شمار
مجددان امامیه و صاحب کتاب اهللیله
و کتاب الملاحم و کتاب صفة المؤمن
والناجر

سکیت با کسر اول و تشدید
کاف بر وزن سکین آنکس که کم
سخن کند و بسیار بخاموشی گراید و
ابن سکیت کنیت مشهور ابو یوسف
یعقوب بن اسحق سکیت است و سکیت
لقب پدر او است که از شاگردان
کسانی بود و در شمار ادیبان و لغویان
و ابن سکیت در شمار اعظام ادیبان
و نحویان و لغویان و صاحب کتاب
اصلاح المنطق و در وصف ابن کتاب
گفتند از جسر بغداد کتابی مانند آن
عبور نکرد و کتاب سرقات الشعراء

وماتوارد و اعليه و كتاب معانى الشعر
الكبير و كتاب معانى الشعر الصغير و
كتاب الاضداد و غير اينها ابن سکيت ادب
آموز معزز و مؤيد فرزندان متوکل
عباسی گردید با وصفی که راه تشیع
را رفت و متوکل راه نصب و عداوت را
و عبدالله بن عبدالعزیز گفت ابن سکيت
در باره پذیرفتن شغل مؤدبی فرزندان
متوکل با من مشورت کرد و منش گفتم
اینکار را نپذیر که باروش توسازگار
نیست نشیند و آن پیشه ریشه بر اندازش را
پذیرفت و متوکل در یکی از روزها که
معزز و مرید را دید از ابن سکيت پرسید
این دو پسر را بیشتر دوست داری یا
حسن و حسین را ابن سکيت گفت قنبر
خدمتکار علی را از تو و دو فرزندت
دوستدارم تاچه رسد بحسنین متوکل
غلامان ترک را گفت تا زبانش را از
قفايش بیرون آرند و شکمش را لگد
کوب کنند و این قضیه در سال ۲۴۴
اتذق افتاد و متوکل ده هزار درهم
بخاندانش رسانید تا بهای خون او
باشد و عبدالله بن عبدالعزیز وقتی آن
خبر را شنید خواند
نهیئتک یا یعقوب من قرب شادن
اذا ما سطا اربی علی کل ضیفم

فندق واحس انی لا اقول الغداة اذ
هترت لعا بل للید یوت و للغم
گویند نخستین روز یکه ابن
سکيت خواست بآموزش فرزندان
متوکل پردا زد از معزز پرسید چه
موضوعی را دوسترداری تا بدان آغاز
کنم معزز گفت انصراف از هر چیز را
ابن سکيت قضیه را دریافت و خواست
برخیزد و برود معزز پیشدستی کرد
و برخاست و بیرون رفت و در رفتن
عجله کرد و دامنش در پایش پیچید و بر
زمین افتاد و درنگ در خسارش پرید ابن
سکيت بی سابقه فکر این دو بیت نظم کرد
یصاب ا الفتی من عشرة بلسانه

ولیس یصاب المرء من عشرة الرجل
فعشرته فی الفول ینهب رأسه

و عشرته بالرجل تبری علی مهل
متوکل آن دو شعر را شنید و
زیاده از حد پسندید و پنجهزار درهم
ابن سکيت را داد

سکین بروزن زیور مصفر سکین
از اعلام است و نام جسر سکین
و معدنان

سکینه با ضبط پیش با زیادتی تایی
تأنیث در آخر آن از اعلام زنان است
همچون سکین از اعلام مردان و نام

سکینه دختر امام حسین (ع) است از زنان دانش دوست و ادب پرور و بعضی بر آنند که سکینه لقب او است و نامش امیه است و بر آن رأیست محمد بن سائب کلبی نسب شناس مشهور و در باب گذشت شعری که امام حسین (ع) خواند و علاقه خورد را بر باب و دخترش سکینه در آن شعر نمودار کرد

سلار بر وزن عطار معرب
سلار نام ابوعلی سلار بن عبدالعزیز دیلمی است در شمار اعلام فقیهان و فاضلان امامیه و از شاگردان شیخ مفید و سید مرتضی علم الهدی و صاحب کتاب المقنع و کتاب التقریب و کتاب المراسم و غیر اینها و متوفی ۴۶۳

سلام بر وزن کلام و سلام با تشدید بر وزن شداد هر دو از اعلام است و نام جمعی از صحابه و محدثان و از موارد عهد نام پدر ابو عبید قاسم بن سلام است و در عبید ترجمت ابو عبید که از اسانین ادبست بیاید

سلامه بر وزن صحابه نام جمعی از صحابه و محدثان است و نام سلامه بن چندال تمیمی در شمار شاعران و دلیران و یکی از شاعران عرب است که اسب را وصفی نیکو کرد این قتیبه در کتاب الشعر

والشعراء نوشت که بهترین قصاید او قصیدتی است که مطلعش اینست
اودی الشباب حمیداً ذوالعجاجیب
اودی و ذلک بشأ و غیر مطالب

اودی الشباب الذی مجد عواقبه
فیه نلذ و لا لذات المشیب
ولی حیثاً و هذا لشیب یطلبه
لوکان یدر کهر کض الیعاقیب
و سلامه بافتح و تشدید لام بر وزن سلامه از اعلام زنان است و نام چند کس از صحابیات و نیز نام سلامه القس معشوقه عبدالرحمن بن عبدالله بن عمار و از خوانندگان مشهور

سلامی منسوبست بدارالسلام
که لقب شهر بغداد است و ابو الفضل
محمد بن ناصر بن محمد بن علی بن عمر
سلامی در شمار ادیبان و در طبقه
حفاظ حدیث و شاگرد خطیب تبریزی
و متوفی ۵۵۰ و ابو الحسن محمد بن
عبدالله بن محمد بن محمد بن یحیی
سلامی از دردمان و لید بن مغیره و در
شمار شاعران زبردست بدان منسوبند
ابو الحسن سلامی از بغداد بطرف
موصل ~~مکوچید~~ و از آنجا خود را
بعضدالدوله دیلمی رسانید و در شمار
خواص اصحاب او در آمد تا نهایتیکه

عضدالدوله گفت من وقتی سلامی را در مجلسم نگرم چنان است که ثریا را نگرم که از آسمان بزمین آمده و در برابر منست و این شعر از جمله قصیدتی است که صاحب بن عباد در آن ستوده و از معاصن الشعراء است
تبت علینا علی الایام لما

رأینا العفوم من ثمر الذنوب
و در روز گاری که بموصل زیستن داشت ابری تگرگی بارید خالدهی شاعر در انجمنی که شاعران بودند نارنجی که در دست داشت روی تگرگی افکنندو گفت کدام یک توانید این منظره را وصف کنید سلامی گفت
لله در الخالدهی الاوحد الندب الخطیر
اهدی امام المزن عند جموده نار السعیر
حتى اذا صدر العتاب الیه عن حر الصدور
بعثت الیه بعدرة عن خاطری عبدالسرور
لا تمانا لوفاته اهدی الخدود الی الثغور
و همگان از قدرت او در شکفت شدند و سلامی سال ۳۹۳ در گذشت سلامی باتشدید لام منسوبست بسلامیه از قرای موصل و از این قریه است ضیاء الدین ابو العباس احمد بن ابی القاسم بن احمد سلامی وزیر قطب الدین بن سلیمان صاحب آمد و در

شمار فقیهان و ادیبان و در شهر آمد مدرسۀ ساخت و املاک خود را بر آن وقف کرد و نیز ظهیر الدین ابواسحق ابراهیم بن نصر بن عسکر سلامی در شمار فقیهان شافعی و قاضی سلامیه و متوفی ۴۱۰

سلامی با کسر اول و فتح ثیم منسوبست بسلفه معرب سه ایه لقب نیای صدر الدین ابو طاهر احمد بن محمد بن احمد بن محمد بن ابراهیم سلفه اصفها نی است در طایفه طبرستان حدیث و در شمار فقیهان شافعی و در شاگردان غولیب تبریزی و از شاگردان داران ذریع الایب و شعر و از طایفه او است این کلام با بر امام معری نقل شده است

وما یجتنی معناه الامبروز
علیهم باسرار القلوب و حال
وما یجتنی معناه الامبروز
علیهم باسرار القلوب و حال
اذا شرب الیه من فواللحم علیب
و انما عندنا
و خرفان الایمان و الایمان
و العقیقت الراهی و العقیقت الراهی
وما یجتنی معناه الامبروز
علیهم باسرار القلوب و حال

معری در جوابش نوشت
 جوابان عن هذا السؤال كلاهما
 صواب و بعض القائلین مضلل
 فمن ظنه كرم ما فليس بكاذب
 ومن ظنه نخلا فليس بجهل
 لعمومها الاغتاب والرطب الذي
 هو الحل والدر الرحيق المسلسل
 ولكن ثمار النخل وهي غضيضة
 تمر وغصن الكرم يجني ويؤكل
 يكلفني القاضي الجليل مسائلا
 هي النجم قدراً بل اعز واطول
 ولو لم اجب عنها لكنت بجهلها
 جد يرا ولكن من بودك مقبل
 سلفی مختصر مزنی را شرح کرد و
 امالی و تملیقات بسیار از او ماند و در
 سال ۵۷۶ در نغراسکندریه در گذشت
 و سلفه لقب نیای او ابراهیم است که
 لبش پاره بود و او را سه لبه گفتند و
 در تعریب سلفه گردید

سلم بر وزن درد از اعلام است
 و نام سلم بن عمر و در شمار شاعران
 نیکو پرداز و در خاسر گذشت و سلم
 بر وزن دهن نیز از اعلام است و نام
 جمعی از صحابه و محدثان و سلمه با
 زیادتی تالی و حدت در آخر آن نیز
 از اعلام مردان است و نام سلمة بن

اکوع صحابی که گویند دوبار با
 پیغمبر زیر درخت بیعت کرد و نام
 ابوالفصل سلمة بن خطاب بر او ستانی
 در شمار فقیهان و محدثان خاصه و
 صاحب کتاب ثواب الاعمال و کتاب
 عقاب الاعمال و کتاب مقتل الحسین و
 کتاب القبلة و جز اینها و بنو سلمه تیره
 هستند در انصار

سلمی بر وزن گرما از اعلام
 زنان است و نام جمعی از صحابیات از
 جمله سلمی زن ابو رافع که خدمت
 پیغمبر را کرد و بدن فاطمه زهرا را با
 امام علی بن ابیطالب و اسماء بنت
 عمیس غسل داد و سلمی بر وزن کبری
 کنیت پدر زهیر بن ابی سلمی ربیعة
 بن رباح است و جوهری در صحاح
 اللغة گفته که در کلام عرب سلمی با
 ضم سین جز در مورد ابی سلمی نیست
 و سلمی با فتح اول و دوم منسوبست بسلمة
 بن سعد بن علی بن راشد بن سارة بن
 یزید بن چشم بن خزرج پدر تیره از انصار
 و از این تیره است ابو عبد الرحمن عبد الله
 بن حبیب از اعلام تابعان و استاد عاصم و
 خود گفت علم قرأت را از امام علی
 بن ابیطالب فرا گرفتم و سلمی با ضم
 اول و فتح دوم منسوبست بر خلاف

قیاس بسلیم بر وزن زبیر و آن پدر
 تیره است در عرب و از این تیره است
 اشجع بن عمر و سلمی در شمار
 شاعران تورانا و ستایشگر برامکه و
 از نظام او است در ستایش یحیی بن
 خالد حالیکه یحیی در سفر بود
 قد غاب یحیی فما اری احداً
 یا نس الا بند کره الحسن
 او حشت الارض حین فارقتها
 من لا یانی المظالم والمهنت
 لو لا رجاء الا یاب لا تصدعت
 قلو بنا بعد ه من العزوت
 و در ستایش جعفر بن یحیی گفته است
 بد بپته مثل تد بیر •
 منی هجته فهو مستجمع
 اذا هم بالامر ام یشه
 هجوع ولا شان امرع
 نفی کفه المغنی مطلب
 والمسرفی صدره موضع
 وکم قائل اذرائی بر جشی
 ومانی فتبول الغنی اصنع
 غدا فی ظلال زیدی جعفر
 یجر نیاب الغنی اشجع
 وما خلفه لامری، مطمع
 ولا دونه لامری، مقنع
 سلولی منسوب است بسلول بر

زن قبول و آن نام دختر ذهل بنت
 شیبان بن ثعلبه است مادر تیره در قبیله
 هوا زن و سلولیان بمادرشان سلول
 پیوند رسانند و از اینان است حسین بن
 متعارق سلولی در شمار محدثان خاصه
 و صاحب کتاب تفسیر و کتاب جامع
 العلم و عبدالله بن همام سلولی در شمار
 شهرای اندلس و گویند اندلس صحبت
 پیغمبر را نیز کرد و سوزنک مدیون
 بن ابی سفیان بن زید فرزندان چون
 گفت
 اصبر ینر یافقد فما رآه ذاهب
 و اشکر جراه الفی بنی و طای
 لارزه اعظم بالانام فی علمها
 معاد ذلت و لا تقیر منک تالیان
 اصبرت بر اعین اذل الصبر علی
 فساتت تریه هم و انک بر ما
 و فی معاریة الیانی انک خالی
 اذا تریه و لا نسیم و تمام
 و نیز سلول نام مادری است از این
 ابی است سرور منافقان مدینه
 سلولی و سلولیان
 وزن امیریه و سلولیان
 صحاح سلولی و سلولی سلولی
 صحابی بدو منسوبند و سلولی در زبان
 دراز باشد و سلولی زن زبان دراز

سلیقی بر وزن شریفی لقب
حسن بن علی بن محمد بن جعفر خطیب
حسنی علوی است پدر تیره از علویان
که در عجم پراکنده اند و نیز لقب
محمد بن عبدالله بن محمد بن حسن بن
حسین است پدر تیره دیگر از علویان
و دانسته نشد از چهر روی ایشان را سلیقی
گفتند و بعضی بر آنند که ایشان را
از آن روی که تیز زبان و تیز شمشیر
بودند سلیقی گفتند

سلیک بر وزن زبیر مصغر سلیک
بر وزن مرد به معنی کبک و سلیک به معنی
کبک و آن نام سلیک بن عمرو غطفانی
صحابی و نام سلیک بن سلیمکه سعدی
است در شمار شاعران و دلیران و
دوندگان عرب و او را سلیک المقاب
گفتند و مقاب به معنی گروه اسپان
است که در بیابان باشند و عمرو بن
معد یکرب او را باهمان لقب در نظم
خود آورده است

وسیری حتی قال فی القوم قائل
هلک ابانور سلیک المقاب
فرعت به کاللیث یلاحظ قائماً
اذا ریع منه جانب دون جانب
له هامة ماتا کل البیض امها
واسباح عادی طویل الرواحب

و سلیکه نام مادر او است و نام
پدرش عمرو است

سلیم بر وزن امیر از اعلام
است و بر وزن زبیر نیز از اعلام و از
قسم دوم است سلیم بن قیس هلالی
از خواص اصحاب امام علی بن ابیطالب
و در هلالی بیاید

سلیمی با فتح اول منسوبست
پدر سلیم در طرف شرقی محلت
رصافه بغداد و ابو طاهر عبد الغفار بن
محمد بن جعفر بن زید سلیمی بغدادی
در شمار محدثان و متوفی ۴۲۸ بدان
منسوبست

سماعه با فتح اول بر وزن
صحابه از اعلام است و نام سماعه بن
مهران بن عبد الرحمن حضرمی است
در شمار محدثان خاصه و متوفی ۱۴۵
سماک بر وزن کنار از اعلام
است و نام ابودجانہ سماک بن خرشه
خرزجی صحابی و سماک بر وزن شداد
ماهیکبر و ماهی فروش را گویند و ابن
سماک (بر وزن شداد) کنیت مشهور
ابوالعباس محمد بن صبیح کوفی است
در شمار زاهدان و واعظان و محدثان
و از مشایخ احمد بن حنبل و از کوفه
بغداد رفت و چندی در آنجا زیست

وسپس بکوفه برگشت و ابن ابی العدید نوشت که ابن سماک بر هرون الرشید در آمد و هرون او را گفت مرا پندی ده و در همان حال آب خواست ابن سماک گفت اگر آبی را که خواستی از تو منع کنند چه مقدار خواهی داد تا آنرا بتو دهند گفت نیمی از مالم را گفت بنوش و آنگاه گفت اگر آبی که نوشیدی در مثانه (شاشدان) بماند و بیرون نرود چه مقدار خواهی داد تا آنرا بیرون برند گفت نیم دیگر مالم را گفت ملکی که اینست بهایش روا نیست بر سر آن کشمکش کنند و ابن سماک در سال ۱۸۳ در گذشت سماکی با فتح و تشدید لقب سید فخرالدین محمد بن حسن حسینی استقر آبادیست در شمار حکیمان و فاضلان و استاد میر داماد و درست دانسته نشد که از چه روی او را سماکی گفتند

سمان با فتح و تشدید ر و غن فروش را گویند و آن لقب جمعی از معدنان است و لقب اسمعیل بن علی بن حسین سمان در شمار اعلام علمای امامیه و صاحب کتاب البستان در تفسیر قرآن و کتاب الرشاد در فقه

و کتاب المدخل در نحو و کتاب الریاض در احادیث و کتاب سفینة النجاة در امامت و کتاب النور در وعظ و غیر اینها و نیز لقب ابوبکر از هرن بن سعد سمان باهلی بصری است صاحب نوادر و قصص و حکایات و پیش از آنکه ابو جعفر منصور بن خلافت برسد با او دوست بود و در آن باره داستانی شیرین دارد که ابن خلکان آنرا نوشته است و در سال ۲۰۳ در گذشت

سمح بر وزن مرد به معنی جوانمرد بودن نام بعضی است و ابن سمح کنیت مشهور ابو القاسم اسمعیل بن محمد بن سمح غر ناضی است در شمار ریاضی دانان و طبیبان و صاحب کتاب المدخل در هندسه و کتاب تمار العدده و کتاب طبیعة العدد و دو کتاب در عمل اسطرلاب و غیر اینها و متوفی ۶۲۳ سمجون بر وزن کم جون نام پدر ابوبکر حامد بن سمجون اندلسی است در شمار طبیبان و ادیبان و صاحب کتاب قرآباد بن دراده نامی است کتابی دیگر در ادب و تاریخ است سمره بر وزن پرده نام درختی است خاردار و تانی آن وحدت (تاک) را نماید یعنی تاک درخت آن و آن

نام جمعی از صحابه و محدثان است از جمله سمرة بن جندب بن هلال فزاری صحابی صاحب درخت خرما در خانه یکی از انصار که در مورد حمل او پیغمبر گفت لا ضرر ولا ضرار و داستانش در کتب حدیث مسطور است و بعضی سمرة را باذم و سبک بر وزن غرغه ضبط کرده اند و آن گندم گون است

سهری با کسر اول و تشدید میم مفتوح منسو بست بسم از قرای بصره و از این قریه است ابو عبدالله محمد بن جهم بن هرون سمری در شمار ادیبان و محدثان و از شاگردان فراء و درستایش فراء و ندیب او در نحو گفته است

اکثر النحو بزعم الفراء
من و جوه تأویلها الجزاء
نحوه احسن النحو فما فيه
معيب ولا به از راه
ليس من صنعة الضعائف لكن
فيه فقه و حکمة و ضياء
حجة توضح الصواب و ماقا
ل سواه فباطل و خطاء
ليس من قال بالصواب كمن قا
ل بجهل و الجهل داء عياء

و کانی از راه یملی علینا
وله و اجبا علینا الدعاء
و در سال ۲۷۷ در سن هشتاد و
نه سالگی در گذشت

سمسمی منسوبست بسمسم بر
وزن کشمش بمعنی دانه کنجد و سمسمی
کسی را گویند که کنجد بفروشد و آن
لقب ابو الحسن علی بن عبیدالله سمسمی
است در شمار ادیبان و نحویان و شاگرد
ابوعلی فارسی و ابو سعید سیرافی و متوفی
۴۱۵ و بعضی بر جای سمسمی سمسمانی
ضبط کرده اند و یاقوت گفته بعضی از
دانشمندان چنین پندارند که قیاس در
نسبت سمسمی و سمسمانی یکیست

سمعانی با کسر اول منسوبست
بسمعان بر وزن فنجان نام پدر تیره در
قبیله تمیم و از این تیره است ابو سعید
عبدالکریم بن ابی بکر محمد بن ابی
المظفر منصور بن ابی بکر محمد بن
عبد الجبار سمعانی تمیمی در شمار
محدثان و ادیبان و در فقه پیرو شافعی
و از مردم مرو بود و در طلب حدیث
رحلتها کرد و زیاده از چهار هزار
کس از مشایخ حدیث بدید و شهرهای
ماوراءالنهر و خراسان و ایران و حجاز
و شام و جزیره را در نور دید و

کتابها پرداخت از جمله کتاب الانساب و کتاب فضائل الصحابه و کتاب تدبیر تاریخ بغداد و تاریخ مرو و این تاریخ راعز الدین ابو الحسن علی بن اثیر جزیری تلخیص کرد و خود گفت وقتی خواستم از عبداللہ بن محمد بن غالب فقیہ سرچدا گردم بگریست و این اشعار خواند و اما بر زنا لتو د یعمم بکوا اولوا و بکینا عقیقا ادار و اعلینا کزس الفراق و هیات من سکرها ان افیقا تو لو افا تبعتم د معنی فصاحو الغریق و صحت الغریقا و در سال ۵۶۲ در مرو از جهان رفت و بعضی سماعان بافتح اول بروزن پنهان نیز ضبط کرده اند سمعون بر وزن کم خون از اعلام است و این سمعون کنیت مشهور ابو الحسن محمد بن احمد بن اسمعیل بغدادیست در شمار و اعضان ککه حریری در مقامه رازیه بدو اشارت کرده است و متوفی ۳۸۷ نیز این سمعون کنیت ابر العجاج یوسف بن یحیی بن اسحاق مغربی اسراکیلی است در شمار طبیبان و مهندسان و منجمان و شارح فصول بقر اط و رساله در

ترتیب اغذیه و متوفی ۶۲۳ در حلب سمکه بر وزن طلبه بمعنی تک مدهی و آن لقب ابو علی احمد بن اسمعیل بن عبد الله بجلی قمی است در شمار اعلام فاضلان و ادیبان و استاد ابو الفضل محمد بن حسین بن عمید وزیر کن الدوله دیلمی و صاحب تصانیف از جمله کتاب العباسی در اخبار دولت بنی العباس و کتاب الامثال

سمندری منسوبست بسمندر از قرای آذربایجان و حماد سمندری در شمار محدثان خاصه از آنجا است سمندی منسوبست بسمند بر وزن کمند از قرای تفلیس و فضل بن ابی قره تمیمی سمندی تفلیسی در شمار محدثان خاصه بدان منسوبست

سمنداری منسوبست بسمنطار بر وزن دهن دارو آن قریه ایست در جزیره صفلیه (سیسیل) و ابو بکر بنیوی بن علی بن داود سمنداری صاحب کتاب دلیل الفامدین و کتابی در اخبار صالحین و غیر اینها است ۴۶۴ از آن قریه است

سمنودی منسوبست بسمنود بر وزن کم خون از قرای مصر در طرف دمياط و هبة الله بن محمد

سمنودی در شمار شاعران و منجمان و محمد بن حسن بن محمد بن احمد سمنودی خلوتی معروف بمنیر در شمار مقرئان و صوفیان و صاحب کتاب تحفة السالکین و کتاب الاداب السنیه امرید سلوک طریق السادة الخلو تیه و منظومه در علم فلک و شرح آن و غیر اینها و متوفی ۱۱۹۹ بدان منسوبند

سموئل با فتح اول و درم و سکون و او و فتح همزه و در آخر لام پرنده است که عربان آنرا ابو براء گویند و نام سموئل بن عادیا و در مثل گویند اوفی من سموئل یعنی وفادار تر از سموئل و داستان وفاداریش اینست که امرء القیس بن حجر کندی چون خواست بروم رود ز رهنمای خود را باو سپرد و پیش از آنکه امانت را پس بگیرد مرد و چنان اتفاق افتاد که یکی از ملوک شام با سموئل بیچنگید و چون سموئل یارای ایستادگی نداشت دو حصار خود پناهیید ملک روم فرزند او را که در بیرون حصار بود گرفت و گفت یا ز رهنمای امرء القیس را بمت ده یا فرزندت را میکشم سموئل بر کشته شدن فرزندش تن داد و امانت را همچنان نگاهداشت و

ملك فرزندش را حالیکه پدر او را نگریست سر برید و آنگاه بجا یگانه خود برگشت و سموئل ز رهنمایا ز بورنه امرء القیس رسانید و نیز نام سموئل بن یهودای مغربی است در شمار ادیبان و ریاضی دانان و فلکیان و طبیبان و صاحب تألیفات در ریاضی و طب و از مغرب بمشرق کوچید و در مراغه آذربایجان بزیست و از دین یهودی بگشت و دین اسلام پند یافت و کتابی در معایب دین یهود و دعاوی نادرست ایشان در توراة نوشت و در سال ۷۵۰ در همان مراغه از دنیا رفت سموودی منسوبست بسمهود

بعوزن محمود از قرای غربی نیل در مصر و آنرا سمهوط نیز گویند و از این قریه است سلیمان بن موسی بن بهرام سموودی در شمار ادیبان و مقرئان و فقیهان شافعی و ارجوزه در عروض نظم کرد و عبد الرحیم بن محمد بن یوسف بن سموودی در شمار ادیبان و نحویان و شاعران و از نظم او است

كأنما البعراذ مر النسیم به

والموج یصعد فیه وهو منحدر

بیضاء فی ازرق تمشی علی عجل

وطی اعکانها یبد و ویستتر

وسید نورالدین علی بن عبدالله
بن احمد حسینی سمهودی در شمار
محدثان و مورخان و فقیهان شافعی
و صاحب کتاب وفاء الوفاء باخبار
دار المعطفی و کتاب خلاصه الوفاء
ومتوفی ۹۱۱

سمیر بروزن زبیر از اعلام
مردان است و نام سمیر بن حمین بن
حارث خزرجی صحابی از عاملان
عمر بن خطاب و سمیراء از اعلام
زنان است و نام سمیراء دختر قیس از
صحابیات

سمیساطی باضم اول وفتح دوم
و سکون سوم منسوبست بسمیساط
از شهرهای ارمنستان و ابوالقاسم علی
بن محمد سمیساطی معروف به حبیب
در شمار محدثان و ابوالحسن علی بن
محمد سمیساطی در شمار ادیبان و صاحب
کتاب العلم و کتاب الدیارات و کتاب
المثلث الصحیح و کتاب اخبار ابی تمام
والمختار من شعره بدان منسوبند

سمیدع بافتح اول و دوم و
سکون سوم وفتح چهارم ودر آخرهین بی
نقطه بمعنی سرور بزرگوار نام سمیدع
هلالی است در شمار محدثان خاصه
سمیع بر وزن سمیدع نام

پدر سمیع بن نا کور بن عمرو بن یعفر
حمیری صحابی است پدر شرحبیل
سمیکه بر وزن جهینه مصغر
سمکه نام سمیکه دختر جبار بن صخر
بن امیه صحابیه است

سمین بروزن کمین بمعنی فربه
لقب عبد الحمید بن ابی العلاء بن
عبدالمک ازدی است در شمار محدثان
خاصه و نیز لقب شهاب الدین احمد بن
یوسف حلبی است در شمار نحویان
و ادیبان و مقرران و صاحب کتاب تفسیر
القرآن و کتاب الاعراب و شرح تسهیل
و شرح شاطبیه و متوفی ۷۵۶

سمیه باضم اول وفتح میم و
تشدید یا در آخرها از اعلام زنان است
و نام مادر عماد بن یاسر و هفتمین زنی
است که دین اسلام را گردن گرفت
سنا بروزنرها نام دختر اسماء
بن صلت است که پیغمبر (ص) او را بزنی
گرفت و پیش از آنکه بر او در آید از
دنیا رفت و نیز نام سنا دختر سفیارت
کلایه است که نیز پیغمبر (ص) او را
بزنی گرفت و این سنا الملك لمیت
هبة الله بن جعفر بن سنا الملك محمد
بن هبة الله سعدی مصری است معروف
با بن سنا الملك در شمار ادیبان و شاعران

و صاحب کتاب روح الحیوان و این تلخیص کتاب الحیوان جا حظ است و کتاب مصادر الشوارد و دیوان شعر بنام دارالطراز و دیوان رسائل و از نظم او است

و او ابصر النظام جوهر فردها

لما شك فيه انه الجوهر الفرد

ومن قال ان الخيزرانة قدما

فقولوا له اياك ان يسمع القدر

و نیز

و ما كان تركي حبه عن ملامه

ولكن لا مريو جب الفول بالترك

اراد شريكاً بالذي كان بيننا

وايمان قلبى قد نهاني عن الشرك

ابن سنا الملك ثروتى موفور

داشت و ادیبان و شاعران را در خانه

خود انجمن حکرد و بمنها کلمات و

مجاورات ایشان سرگرم شد و در سال

۶۰۸ در قاهره از دنیا رفت

سنائی منسوبست بسنا، بمعنی

روشنی و سنائی کسی را گویند که

بروشنی پیوندد و آن تخلص ابوالمجد

مجدود بن آدم غزنوی است در شمار

شاعران روشن ضمیر و عرفای و الامقام

چیدانکه مولوی در ستایش او و عطار

گفت

عطار روح بود و سنائی دو چشم او
ما از بی سنائی و عطار میر ویم
سنائی در عصر ابراهیم بن مسعود
و بهرامشاه بن مسعود زیست و در
آغاز در شمار شاعران ستایشگر بود
و شاهان غزنوی را ستود و سپس
گوشه نشین گردید

و غیر از دیوان قصیده و غزل و قطعه و
رباعی چندین مثنوی پرداخت از جمله
حديقة الحقيقة وسیر العباد الى المعاد
و طریق التحقيق و غیر اینها و خود در
ملکی که فراچنگ آورد و مقامی که
بآن رسید چنین گفت

بس که شنیدی صفت روم و چین

خیز و بیاملك سنائی بین

تا همه دل بینی بی حرص و بخل

تا همه جان بینی بی کبر و کین

پای نه و چرخ بزیر قدم

دست نه و ملك بزیر نگین

زر نه و کانت فلکی زیر دست

خر نه و اسب فلکی زیر زین

رسته ز ترکیب ز مان و مکان

جسته ز ترتیب شهور و سنین

تا آنجا که گفت

او ز همه فخر و آزاد و خوش

چون گل و چون سوسن و چون یاسمن

بروزن پندار از قرای جزیره و تاموصل
 مسافت سه روز راه فاصله است و نیز
 دهیست در مصر و ندانستم ابوالسعادات
 اسعد بن یحیی بن موسی معروف ببها،
 سنجاری در شمار فقیهان شافعی و
 شاعران جز اینکه شعرش بر فقهش
 چربید و بشهرها کوچید و اکابر را
 ستود و در سال ۶۲۲ در گذشت بکدامیک
 منسوبست و از نظم او است

و هواك ما حضر السلو بیاه

و لانت اعلم بالانرام بحاله

او ایس للكلف المعنی شاند

من حاله یغنیك عن تباها

جدوت ثوب سقامه و عنك

ستر غرامه و صرمت حبله

افزایه سبقت له انما

ما لوفه من تیره و تلاله

ریان من ماء الشیبه و الدیبا

شرقت معاطنه بنایه

تسری النواظر فی مراکب حسنه

فتکان تفرق فی بیات

سنجانی منسوبست

بر وزن بنیانی

ابوالحسن عالی بن

شمار ادیبان و لغویان و صاحب کتاب

مختصر العین و ابوالحسن ملی بن حسن

خشم بر اعداش نبوده است هیچ
 چشم بر ابروش ندید است چین
 و دیوانش مجموعه ایست از حکمت
 و عرفان و در عین حال پخته و
 روان و باید گفت سنائی نخستین
 شاعری است که عرفان و تصوف را
 میان عامه مردم پراکند و از این
 رهگذر خد متی بزرگ بآن طریقت
 کرد و هم راه را برای شاعران باز کرد
 و بتتبع وی شاعران پس از او قصاید
 و غزل عارفانه پرداختند و سنائی در سال
 ۵۴۵ در غزنین در گذشت

سنان با کسر اول بروزن کنار

از اعلام است و نام جمعی از صحابه و
 محدثان و دانشمندان

سنائی با ضبط پیش منسوبست

بسنان نام نیای محمد بن احمد سنائی
 و احمد بن محمد بن احمد سنائی هر دو
 در شمار محدثان خاصه

سنبسی منسوبست به سنبس بر

وزن کشمش و آن نام سنبس بن معاویه
 بن جرول بن نعل است پدر تیره در قبیله
 طی و ابان بن ارقم طائی سنبسی و
 سعید بن عمیر طائی سنبسی هر دو در
 شمار محدثان خاصه بدو منسوبند

سنجاری منسوبست بسنجار

بن محمد بن حمدویه سنجانی در شمار
فقیهان شافعی و از قضات نیشابور
بدان منسوبند

سنجی منسوبست بسنج برون
رنج از قرای مرو و ابو داود سلیمان
بن معبد سنجی مروزی در شمار حفاظ
حدیث و از شاگردان اصمعی و نضر بن
شمیل و هیشم بن عدی و از کسانی است
که برای فرا گرفتن حدیث رحلهها
ب عراق و مصر و حجاز و یمن کرد و در
سال ۲۵۷ در گذشت و از نظم او است
یا آمر الناس بال معروف مجتهدا

و ان رأی عاملا بالانکر انتهره
ابد و بنفسک قبل الناس کلهم

فاوصها واتل مافی سورة البقره
تا مرت و ت بیر تا ر کین له

نا سین ذلک دأب الخیب الخسره
و ان أمرت بیر ثم کنت علی

خلافه لم تکن الا من الفجره
و ابو هلی حسین بن شعیب بن محمد

سنجی مروزی در شمار فقیهان شافعی
و شاگرد ابو بکر قفال مروزی و شارح

تلخیص ابوالعباس بن القاص و متوفی
۴۳۶ بدان منسوبند

سندر برون جعفر بمعنی
گستاح نام دو کس از صحابه است و

سندره با زیادتی تا در آخر آن نام
زنیست که گندم فروشی کرد و پیمانہ
را تمام گرفت و بخریدار داد و سندره
بمعنی پیمانہ بزرگست و از همین معنی
است این مصرع اکیلکم بالسیف
کیل السندره یعنی از خونتان پیمانہ
شمشیر را تمام گیرم

سندل برون جعفر نام پرندہ
ایست و لقب عمر بن تیس مکی است
در شمار محدثان امامیه

سندی با کسر و سکون فون
بر وزن رندی نام سندی بن شاہک

رئیس شرطه بغداد و نام سندی بن
ربیع بغدادی و سندی بن عیسی همدانی

است که هر دو در شمار محدثان
خاصه اند و بایای نسبت منسوبست بسند

که نام بخشی است وسیع در هندوستان
سنسن بر وزن کشمش بمعنی

تشنگی نیز استخوان دنده که طرف
سینه افتاده است و آن نام جمعی است

سنی با کسر اول و تشدید اون
منسوبست بسن از قرای تکریت و

جائی است که شبلی صوفی بآن نظر
داشته و گفته است

نزلنا السن استقنا
وفینا من تری حنا

فلما جئنا الليل فررنا بيننا دنا
 واز آن قریه است ابو محمد عبدالله
 بن علی سنی در شمار فقیهان و سنی
 باضم اول و تشدید نون منسو بست
 بسنت بمعنی راه نیز روش - نیز خوی
 و مقصود سنت پیغمبر است که همان
 راه و روش او باشد و سنی وصف هر
 کسی است که بر سنت پیغمبر باشد اما
 آنرا برابر شیعه بکار برند و کسانی را
 که پس از پیغمبر ابو بکر و عمر و عثمان
 علی را خلیفه دانند سنی گویند

سوائی باضم اول منسوبست
 به بنی سوائه که تیره ایست در قبیله
 هوازن و ابو جحیفه وهب بن عبدالله
 سوائی از خواص اصحاب امام علی بن ابی
 طالب و وکیل بیت المال او بود منسوبست
 سواد بروزن نهاد بمعنی سیاه
 نام جمعی است از جمله سواد بن قارب
 اسدی صحابی و سواده با زیادتی تا
 در آخر آن نیز نام جمعی است از جمله
 سواده بن قیس صحابی همان کسی
 که خواست پیغمبر را قصاص کند از
 آن پس که پیغمبر گفت هر کس را
 بر من مظلومه ایست بر خیزد و قصاص
 کند لکن نکرد

سواد منسوبست بسواد نام

کشور عراق و این نام را عربان بر آن
 نهادند چه وقتی بسرزمین عراق رسیدند
 نخلستانهای آنرا از دور دیدند و
 پرسیدند ما هنا لسواد این سیاهی
 چیست و نام سواد بر آن ماند و
 ابوالفرج علاء بن علی بن محمد بن
 علی بن احمد بن عبدالله واسطی را
 ابن سواد می گویند و رسم است که
 شخص را بشهر و کشور پیوند دهند
 ابن سواد در شمار کاتبان وهم در نظم
 شعر بارع بود و از او است

اشكو اليك ومن صدودك اشتكى

و اظن من شغفى بانك منصفى
 واصد عنك مخافة من ان يرى

منك الصدود فيشتفى من يشتفى
 و در سال ۵۵۶ در گذشت

سوار بافتح اول و تشدید واو
 کسی است که باده در مغزش بسرعت
 اثر کند و از اعلام است و ابو سوار غنوی
 از فصیحان هرباست و استاد ابو عبیده
 و بعضی بروزن کنار ضبط کرده اند

سوارقی منسوبست بسوار
 بروزن شوارق و آن نام قریه ایست
 میان مکه و مدینه و ابو بکر محمد بن
 عتیق بن نجم بن احمد سوارقی بگری
 در شمار فقیهان و شاعران و متوفی

۵۳۸ بدان منسوبست

سواقی بر وزن شداد بمعنی راننده
و آن لقب جمعی از محدثان است از
جمله احمد بن محمد بن علی بن عمر
بن ربیع سواق در شمار محدثان خاصه
سوده بافتح و سکون بر وزن
لوحه بمعنی زمین هموار که در آن
سنگهای سیاه باشد نیز زمینی که در
آن نخلستان باشد و تالی آن وحدت
(تک) را نماید و آن نام سوده دختر
زعمه بن قیس بن عبد شمس عامریه
است از زنان پیغمبر

سوید بافتح اول بر وزن دوره
نام سوره است کاتب اسدی است در
شمار محدثان خاصه

سوزنی منسوبست بر وزن و
سوزنی کسی را گویند که پیشه اش
سوزن گیری باشد و آن لقب شمس
الدین ابوبکر محمد بن علی بن سلیمان
سمرقندی است در شمار اعظام شاعران
و در آغاز بستایشگری اکابر پرداخت
و نیز در هجو و هزل بسیار شعر نظم کرد
اما در پایان از آن راه بگردید و در
سال ۵۶۹ در سن هشتاد سالگی در
سمرقند از جهان برفت و از نظم او است
تاکی ز گردش فلک آبگینه رنگ

بر آبگینه خانه طاعت ز نیم سنگ
بر آبگینه سنگ زدن فعل ماوما
تهمت نهاده بر فلک آبگینه رنگ
اصرار کرده باگنه خود بسر و جهر
نه شرم از صغیره و نه از کبیره ننگ
نرود وقت گشته و فرعون مملکت
گه با رسول کینه و گه با خدای جنگ
جائی که جنگ باید پذیرفته ایم صلح
جائی که صلح باید آشفته ایم جنگ
چنگ اجل گرفته گریبان غیر ما
ما خوش گرفته دامن آزو هوا بچنگ
سوسی منسوبست سوس معرب

شوش شهر قدیمی خوزستان و از این
شهر است ابوالعلاء علی بن عبدالرحمن
خر از سوسی در شمار ادیبان و لغویان
واحمد بن یحیی بن مالک همدانی سوسی
در شمار محدثان و ادیبان و شاعران
ستایشگر اهل بیت و متوفی ۲۶۳ و نیز
منسوبست بسوسه از شهر های افریقا
و فاصله آن تا سفاقس دوروز راه است
و ابوالحسن علی بن عبدالجبار بن زیات
سوسی در شمار کاتبان و منشیان و
شاعران بدان منسوبست

سوید بر وزن زیر مصغرا سود
بمعنی سیاهک از اعلام است و نام جمعی
از صحابه و محدثان از جمله سوید بن

غفلہ از اکابر تابعان و از خواص اصحاب
امام علی بن ابیطالب و متوفی ۸۰

سویدائی منسوبست بسویده
مصغز سودا، مونت اسود از قرای حوران
دمشق و ابو محمد عامر بن دغش بن
خضر حورانی سویدائی در شمار فقیهان
و از شاگردان ابو حامد غزالی و متوفی
۵۳۰ بدان منسوبست

سوییدی با ضبط پیش منسوبست
بسوید نام نیای عز الدین ابو اسحاق
ابراہیم بن محمد بن طرخان انصاری
سویدی دمشقی در شمار طبیبان و صاحب
کتاب التذکرہ در ادویہ مفردہ و
متوفی ۶۹۰ و نیز نام نیای ابو الفوز
محمد امین بغدادی سویدی است
صاحب کتاب سبائك الذهب فی
معرفة قبائل العرب و این کتاب را
از نہایة الارب فی معرفة انساب
العرب قلمشندی گل چین کرده است
و در سال ۸۲۱ در گذشت و نیز نام
نیای ابو البرکات جمال الدین عبداللہ
بن حسین بغدادی سویدی است در
شمار فقیهان و ادیبان و شارح دلائل
الخيرات و صاحب کتاب النفعة المسکية
فی الرحلة المکية و دیوان شعر و حاشیہ
بر مغنی اللیب و متوفی ۱۱۷۴

سہروردی منسوبست بسہروردی
بروزن کمر درد از قرای زنجان و
و بروزن کہ نورد نیز ضبط کرده اند
و از آن قریہ است شہاب الدین ابو
حفص عمر بن محمد بن عبداللہ بکری
سہروردی از اعانہ مشایخ صوفیہ و
سر حلقہ فرقیہ صوفیہ سہروردیہ و در
سال ۵۳۹ از مادر زان و در بغداد زیستن
گرفت و شہرہای آسیای صغیر را دید
و در بغداد مجلس ریاضت معنوی داشت
و سعدی در همان مجلس و عند دل یاری
سپرد و در سلك مریدان در آمد و در
بوستان نام او را بردہ جائی کہ آنجا است
مرا پیر دانای مرشد شہاب

دو اندرز فرمودہ در این باب
یکی آنکہ در نفس خود پیش رویش
دگر آنکہ در جمع پیش رویش
شہاب الدین کتابها برداشت از
کتاب عوارف المعارف و کتاب
النصائح و کتاب انظام القلوب
جذب القلوب و در نظم شعر
و از نظم او است

ای دوست وجودہ بندہ
سرہ اید شایہ و سہروردی
تو دیدہ نداری سکہ پیش او را
ورنہ ز سرت تا قدمت اوست ہمہ

بخشای بر آنکه بخت یارش نبود
 جز خوردن غمهای تو کارش نبود
 در عشق تو حالتیش باشد که از آن
 هم با تو و هم بیتو قرارش نبود
 و در سال ۳۲۲ در سن ۷۹ سالگی
 در بغداد از دنیا رفت و نیز شهاب
 الدین ابوالفتح بجمی بفت حبش
 سهروردی است معروف بشیخ اشراق
 در شمار حکیمان و ادیبان و فقیهان و
 شاعران و هم در فن مناظره توانا بود
 چندانکه گویند با هر کس مناظره
 کرد او را مغلوب ساخت و هم در
 حکمت طریقتی ابداع کرد که بظریقت
 اشراق مشهور گردید و پس از چند
 سفری که بشهرها کرد در حلب زیست
 و در حلقه درس شریف افتخار الدین
 در آمد و با فقیهان آن شهر مناظره
 کرد و بر همگان چیره گردید و
 وافتخار الدین او را نزدیک گرفت و
 منزلت او را در دانش میان مردم پراکند
 و فقیهان بیشتر بر او خشم باریدند
 و الملک الظاهر غازی بن ایوب مجلس
 مناظرتی ترتیب داد و فقیهان و شیخ
 اشراق را یکجا جمع کرد و شیخ بر
 همگان غلبه کرد و الملک الظاهر نیز
 او را نزدیک گرفت و خشم فقیهان بر

او بیشتر گردید و بزندقه و العباد او را
 نسبت دادند و الملک الناصر صلاح الدین
 ایوب را بر آن داشتند که او را بکشد او
 نیز الملک الظاهر فرزند خود را بکشتن
 او فرمان کرد و الملک الظاهر در سال
 ۵۸۷ او را بزندان افکند و در زندان
 او را خفه کرد و از او است کتاب
 التلویحات در حکمت و کتاب حکمة
 الاشراق و کتاب التنقیحات در
 اصول فقه و کتاب هیاکل النور در
 حکمت و کتاب الالواح السمادیه
 و کتاب الممارج و کتاب المطارحات
 و غیر اینها و بادوزبان فارسی و عربی
 شعر نظم کرد و از نظم عربی او است
 ابدأ تعن الیکم الارواح
 و وصالکم ریحانها والراح
 و قلوب اهل و داد کم تشناقکم
 و الی لذین لقائکم ترتاح
 و ارحمة للعالمین تکلفو
 ستر المحبة و الهوی فضاخ
 بالسران باحواتباح دماؤهم
 و کذا دماء البائسین تباح
 و اذا هم کتموا تحدث عنهم
 عند الوشاة المدمع السحاح
 و از نظم فارسی او است
 هان تا سررشته خرد کم نکنی

خود را ز برای نیک و بد گم نکنی
 رھرو توئی و راه توئی منزل تو
 هشدار کہ راه خود بخود گم نکنی
 و نیز ابو النجیب عبد القادر بن
 عبد اللہ بن محمد بن عبد اللہ بن سعد بکری
 سہروردی عم شہاب الدین عمر مند کور
 و از مشایخ طریقت

سہمی بافتح و سکون منسوبست
 بسہم بن عمرو بن ہصیب بن کعب بن
 لوی بن غالب پدر تیرہ در قبیلہ قریش
 و جمعی از صحابہ و محدثان بدو منسوبند
 سہواجی منسوبست بسہواج
 بروزن سربار از قرای مصر و ابو علی
 حسین بن محمد سہواجی در شمار
 ادیبان و شاعران و صاحب کتاب القوافی
 و متوفی ۴۰۰ بدان منسوبست

سہیلی منسوبست بسہیل بر
 وزن زیرو آن نام بلو کیست در ناحیت
 مالقہ از شہر ہای اندلس و از آنجا
 است ابو القاسم عبد الرحمن بن خطیب
 ابی محمد عبد اللہ بن خطیب احمد
 اندلسی مالقی سہیلی در شمار ادیبان
 و نحویان و مفسران و محدثان و صاحب
 شرح الجمل و کتاب الاعلام بما فی
 القرآن من الاسماء و الاعلام و کتاب
 الروض الانف در شرح سیرت پیغمبر و

ناظم قصیدہ عینیہ در مناجات باین مطلع
 یا من یری مافی الضمیر و یسمع
 انت المعد لکل ما یثوقع
 و این قصیدہ را ابوت حجت
 حموی تخریس کرد و در سال ۵۸۶ در
 مراکش در گذشت و نیز سہیلی تخلص
 امیر نظام الدین احمد سہیلی چغتائی
 است در شمار ایران و شاعران و از
 شاگردان آذری بار آذری در خواست
 کرد کہ او را تخلص دہد آذری
 کتابی کہ در دست داشت باز کرد
 آغاز صدھہ را نگریست و یافت
 را دید و اورا سہیلی تخلص داد و سہیلی
 در دوزبان ترکی و فارسی شعر
 کرد و ہم مردی فرزانہ را کہ
 و دانشمندان را بر زبان
 گفت گزشت و از سہیلی تخلص
 معروف است انوار سہیلی را پس از توفیق
 و سہیلی در سال ۹۰۷ در
 ابو الحسن احمد بن محمد
 خوارزمی در شمار ادیبان
 و صاحب کتاب اللغات
 اوصاف و در
 خود سہیل نامی تخلص
 نوشت و بی وزیر خوارزمی
 ترانک و زارت گفت و بیستاد کوچید

فخر الملك ابو غالب محمد بن خلف او را نزدیک گرفت و از آن پس که فخر الملك در گذشت بر مال خود بترسید و بوالی تکریت پناه برد و در سال ۴۱۸ در گذشت و بیست هزار دینار بر جای گذاشت و والی آن را بورته اورسانید و از نظم او است در پرتو ماه بر آب کأنا البدر فوق الماء مطالعا
و نحن بالشط فی لهو و فی طرب
ملك رأنا فاهوی للعبور فلم
يقدر فمدله جسر من الذهب
سیاری منسوبست بسیار بروزن
عطار نیای ابو عبدالله احمد بن محمد بن سیار سیاری است در شمار کاتبان آل طاهر و در سلك محدثان و صاحب کتاب الفارقات و کتاب الطب و کتاب ثواب القرآن و نیز نام نیای ابو الحسین احمد بن ابراهیم سیاری است در شمار علمای امامیه و خالوی ابو هر و زاهد در سلك علمای عامه و ابو عمرو و زاهد حدیث کرد که سیاری خالوی من مذهب تشیع را برگزید و من بر طریقت تسنن بودم و مدت چهل سال او مرا بمذهب تشیع خواند از او نپذیرفتم و در همان مدت من او را بمذهب تسنن خواندم از من نپذیرفت

و سیاری با کسر اول و تخفیف منسوبست بسیار بزوزن کنار از قرای بخارا و ابو الحسن علی بن حسین سیاری معروف به علیک طویل (۱) در شمار محدثان بدان منسوبست

سیبویه مرکب است از دو کلمه فارسی سیب و ویه کلمه اعجاب بمعنی چه شکفت سیبی و آن لقب ابو بشر عمر و بن عثمان بن قنبر فارسی بیضاوی است در شمار اساتید نحو و ائمه ادب و شاگرد خلیل بن احمد و عیسی بن عمرو یونس بن حبیب و اخفش و صاحب کتاب الکتاب سیبویه در بیضاوی از مادر زاد و در بصره نشو و نما کرد و از آنجا بیفداد کوچید و در فن نحو بلند آوازه گردید و الکتاب را در هزار ورق پرداخت و حاظدر در وصف آن کتاب گفت در نحو کتابی مانند آن نوشته نشد و هر کس در نحو کتاب نوشت مایه از آن کتاب گرفت و نحو نویسان عیال اویند اما از سفر بغداد خیری ندید زیرا میان او و کسانی که در دربار خلیفه مکانی (۱) علیک همان علی است با زیادتی کاف تصغیر فارسی در آخر آن مانند حسنک و حسینک و جعفرک و طویل و صف قامت او است بمعنی علیک بلند قد

داشت در موضوع این سخن فاذا
هو می یا فاذا هو ایاها مباحثه در گرفت
بشرحی که داستان آن بتفصیل در کتاب
مغنی اللیب مسطور است و هر دو
آن بدآوری عربان تن دادند و عربان
جانب کسائی را که صاحب منزلت بود
رهایت کردند و سبویه سر افکنده
گردید و بایران سفر کرد و در شیراز
زیست و در سال ۲۸۰ در گذشت و
چهل و چند سال عمر کرد و در اینکه
در شیراز و یاساوه و بابصره در گذشته
است اختلافست و هم در سنین عمر او
و او را سبویه از این روی گفتند که
خوش رو بود و گونه اش سرخ همچون
سیب و نیز ابوالحسن علی بن عبدالله بن
ابراهیم کوفی مالکی را سبویه گویند
وی نیز در شمار نحویان بود و در
سال ۶۶۷ در قاهره در گذشت و از نظم
او است در غزل که با اصطلاح نحویان
آنها آمیخته است

عذبت قلبی بهجر منك متصل

یا من هو اه ضمیر غیر منفصل

ما زال من غیر تا کید صدودکالی

فما عد ولك من عطف الی بدل

سیبوی منسوبست بسیب بروزن

بید از قرای کوفه و ابوبکر احمد بن

محمد بن احمد بن علی سبوی در شمار
فقیهان شافعی و متوفی ۳۹۲ بدان
منسوبست

سید بروزن بید بمعنی شیر نیز
گرگ از اعلام است و ابن سید کنیت
مشهور ابو محمد عبدالله بن محمد بن
سید بطلیوسی اندلسی است در شمار
لغویان و نحویان و ادیبان و
صاحب کتاب المثلث و کتاب سبب
اختلاف الفقهاء و کتاب الحلال فی
شرح آیات الجمل و شرح ادب الکاتب
و شرح دیوان مقننی و شرح سقط الزند
و شرح موطأ و غیر اینها و متوفی ۵۲۱
و نیز کنیت احمد بن ابان بن سید اندلسی
است در شمار لغویان و نحویان و صاحب
کتاب العالم در لغت در یکصد مجلد
و از فلك آغاز کرد و بذره پایان داد
نیز کتاب اخفش را شرح کرد و در سال
۳۸۲ در گذشت و سیده باز ادبی تا
در آخر آن نیز از اعلام است و ابن سید
کنیت مشهور ابوالحسن علی بن احمد
مرسی است و با آنکه تا زمان سید
شمار پیشوایان ادب و لغت امداد و از
او است کتاب المحکم و کتاب
المخصص هر دو در لغت و کتاب الانیق
در حماسه درشش مجلد و متوفی ۴۸۵

و گویا نام سیده نام یکی از مادران بالا
ترین او است

سید الناس با فتح و تشدید یا
یعنی سرور مردم و ابن سید الناس
کنیت مشهور ابو الفتح محمد بن احمد
بن عبدالله یعمری است در شمار فقیهان
شافعی و صاحب کتاب بشری اللیب
بذکر الحبيب و کتاب عیون الاثر
فی فنون المغازی و الشامیل و السیر و
کتاب نور السیون و این کتاب تلخیص
همان عیون الاثر است ابن سید الناس
در قاهره سال ۶۶۱ از مادر زاد و بکسب
دانش پرداخت و بدمشق رفت و از ابن
نحاس را بن دقیق فرا گرفت و میان او
و صلاح الدین مفیدی مکاتبات بود و
مفیدی نوشت که ابن سید الناس بدون
تکالیف شعر گفت و از نظم او است

نقیری المعروف المعروف یغنی
یا من ارجیه و التقصیر بیز جینی
ان اوبقنی الخطایا عن مدی شرف
نیبا با دراکه الی جون من دونی
و غن من املی ما ساء من عملی
فان لی حسن ظن فیک یکفینی
و در سال ۷۳۴ در گذشت

سیرافی منسوبست بسیراف
بروزن بیدار از قرای فارس و از این

قریه است ابو سعید حسن بن عبدالله بن
مرزبان سیرافی در شمار پیشوایان ادب
و لغت و نحو و شعر و عروض و قوافی
و شارح کتاب سیبویه و از بهترین شروح
کتاب سیبویه است و شارح قصیده در بدیه
و کتاب الاقناع در نحو نا تمام و فرزندش
یوسف بن حسن سیرافی که او نیز از
اعلام ادب است و پس از پدر جای او
نشست آنرا تمام کرد و کتاب صنعة الشعر
و البلاغه و کتاب اخبار نحاة البصریین
و غیر اینها ابو سعید سیرافی در سیراف
از مادر زاد و در همانجا بکسب دانش
پرداخت و بعمان رفت و چندی در
عمسکر زیست و از آنجا ببغداد رفت
و در شهر بغداد زیست و هم در آن شهر
منصب قضا یافت و از این روی او را
قاضی سیرافی گفتند و در جامع رصافه
بآموزش فنون ادب و فقه پرداخت و
خطش زیبا بود و از رهگذر کتابت
معیشت کود و گویند جز از دسترنجش
نخورد و در برابر هر ده ورق که نوشت
ده درهم گرفت و همان مؤنت او بود
و پدرش بر کیش مجوس زیست و
نامش بهزاد بود و ابو سعید او را
عبدالله نام داد و میان سیرافی و ابو الفرج
اصفهان صاحب اغانی شیوه همچشمی در

کار بود و ابو الفرج در هجو سیرافی گفت
 لست صد رأ ولا قرأت علی
 صدر ولا علمك البلی بشاف
 لمن الله کل نحو وشعر و عرو
 ض یحیی من سیرا ف
 و سیرافی در سال ۳۶۸ در گذشت
 و نیز از آنجا است احمد بن علی بن
 عباس بن نوح سیرافی در شمار نقات
 مجددان امامیه و استاد نجاشی و صاحب
 کتاب المصابیح و کتاب القاضی بین
 الحدیثین المختلفین و غیر اینها
 سیری منسوبست بسیر بروزن
 دیر از شهر کهای یمن و یحیی بن ابی
 الخیر بن سالم سیری یعنی عمرانی در
 شمار نقیهان و صاحب کتاب البیان در
 فقه و کتاب الزوائد و کتاب الاقتصار
 و کتاب غرائب التوسیط بدان منسوبست
 سیرین بر وزن شیرین و هم
 مهربان و ابن سیرین کنیت مشهور
 ابو بکر محمد بن سیرین بصری تابعی
 است در شمار معبران و مجددان و در
 علم تعبیر از او داستانها گویند و میان
 او و حسن بصری چنان نفرت ورمیدگی
 بود که این مثل معروف را از آن
 گرفتند که جالس الحسن او ابن سیرین
 یعنی با حسن بصری باش (نشستن

کنایت از بودن است) بابا ابن سیرین
 و در سال ۱۱۰ در گذشت
 سینا بروزن بینا نام نیای شیخ
 رئیس ابو علی حسین بن عبد الله بن
 سینا است مشهور با بن سینا و بنظر
 چنین رسد که سینا فارسی است که
 آنرا معرب کرده اند و عربی نیست اما
 ریشه آنرا در فارسی زبانتم و اما سینا
 مذکور در قرآن بزمعرب است و نام
 سرزمینی است میان دریای احمر و
 دریای مدیترانه که که امروز در آن
 افتاده است این سینا در فریدالاشعری
 قرای خرمین از توابع بخارا سال
 ۳۲۰ از مادر زاد و در سن ۱۰ سالگی
 پرداخت و در مدت پنجاه سال
 را فرا گرفت و فنون دریا و دانه و
 مساج بیمار و خت و فنه را از اسامین زاهد
 و منطقی و کتاب الفیلس را بیس ابی
 عبد الله ناطلی خواند و آنجا به تحصیل
 علوم عقلیه پرداخت و استادان دقیق
 را بدید و از آن پس به تالیفات
 پرداخت و هنوز سن ۳۰ سالگی
 نرسیده بود که فنون دریا و دانه
 را نیاک فرا گرفت و در این هنگام
 به معالجت بیماران و رنجوران
 پرداخت و هم در آن ایام امیر نوح

سامانی رنجور گردید و این سینا را برای معالجت طلبید و بر اثر سرعت معالجت از نزدیکان امیر نوح گردید و از کتابخانه امیر نوح که گویند در هرفن در آن کتاب بود بهره مند گردید و حریق در آن کتابخانه افتاد و آن گنجینه بسوخت اما این سینا در گنجینه خاطر از آن خزائن فراوان ذخیره کرده بود و از آن پس که دولت سامانی رو به ضعف نهاد این سینا بنظر ارمشاه پیوست و از آن پس بنساز ابیورد و دیگر شهرها سفر کرد و بخدمت شمس المعالی قابوس بن وشمگیر رسید و در نظروی بزرگ منزلی پیدا کرد و در خلال این احوال شمس المعالی دستگیر گردید و در یکی از قلاع محبوس شد و این سینا بدستان رفت و کتاب اوسط جرجانی را در آنجا نوشت و از آنجا بری و قزوین و همدان سفر کرد و در همدان بوزارت شمس الدوله رسید و پس از شمس الدوله از همدان بیرون رفت و راه اصفهان پیش گرفت و بعلاء الدوله ابو جعفر بن کاکیوه پیوست و بقولنج چهار گردید و گویند در یکروز هشت بار حقنه کرد و در امعاش قرحه پدید گردید در خلال این احوال علاء الدوله سفر

کرد و این سینا از مصاحبت چاره نداشت و در اثنای راه ضرعیکه گاه بر اثر قولنج آیدها رخص گردید دستور دو دانگ تخم کرفس داد که با آن حقنه کنند و پنج دانگ داخل کردند و قرحه امعاش شدیدتر گردید و باصفهان او را برگرداندند و چندی نپایید که علاء الدوله آهنگ سفر همدان کرد و این سینا را با خود برد اما چون این سینا بهمدان رسید از پا در آمد و رفتن خود را دانست و باصلاح کارها پرداخت و در ماه رمضان ۴۲۷ در گذشت و مصنفات گرانبهایی از او برجای ماند مانند کتاب اشارات و کتاب شفا و کتاب قانون و کتاب نجات و دانشنامه علائی و کتاب عیون الحکمة و کتاب المبدء و المعاد و غیر اینها و در دوزبان فارسی و عربی شعر نظم کرد و قصیده عینییه او از مشاهیر قصاید او است بدین مطلع هبطت الیک من المحل الارفع و رقاء ذات تعزز و تمنع و از نظم عربی او است در غزل لا اجازی حبیب قلبی بجرمه انا احنی علیه من قلب امه ضن عنی بر یقه فتخلیت الی ان سر قنه عند لثمه

و الی ایوم من ثلثین یوما
 لم تنزل فی فی حلاوة طعمه
 ان قلبی اصد ره و رقادی
 ملک الجنان و روحی لجسمه
 یکسر الجن بالفتور و مالی
 عمل و قت کسره غیر ضمه
 و از نظم فارسی او است
 دل گرچه در این بادیه بسیار شتافت
 یکموی ندانست و بسی موی شکافت
 و ندر دل من هزار خورشید بنافت
 آخر بکمال ذره راه نیافت
 سیوری منسوبست سیور بر
 وزن سرور از قرای حله و از آن قریه
 است ابو عبدالله مقداد بن عبدالله بن
 محمد بن حسین بن محمد حلی سیوری
 اسدی معروف بفاضل مقداد و فاضل
 سیوری از اعلام فقیهان و متکلمین
 امامیه و صاحب کتاب نهج المسترشدین
 فی اصول الدین و کتاب کنز العرفان
 فی فقه القرآن و کتاب التقیح الرابع
 فی شرح مختصر الشرایع و شرح الباب

الحاد عشر و شرح مبادئ الاصول و
 شرح الفیه شهید و شرح فصول خواججه
 نصیر الدین و غیر اینها و متوفی ۸۲۶
 سیوطی منسوبست بسیوط بر
 وزن قبول و آن نام قریه ایست در مصر
 و باضم اول بر وزن ثبوت نیز ضبط
 کرده اند و بسیوط بر وزن اخذرد نیز
 نوشته اند و از آن قریه است جلال الدین
 ابو الفضل عبدالرحمن بن ابی بکر بن
 ناصر الدین متعدد سیوطی از اصنام
 ادیبان و نویسندگان و صاحب پیش
 از پانصد تصنیف مانند کتاب الاقنان
 و کتاب المسلسلات و کتاب النظام
 الطایب و کتاب البهجة المرضیه فی شرح
 الالفیه و کتاب فتح المرید و کتاب
 المقامات و کتاب الاوائل و کتاب نزهة
 الیوم و کتاب ذخایر المقبی و غیر اینها
 سیوطی در اصول پیرو اشاعره بود و
 در فروع بر مذهب شافعی و از سجدات
 کس فرا گرفت و در فنون مختلف
 کتاب پرداخت در سال ۱۰۹۰ در گذشت

(پایان جلد اول)

تذکار

فهرست تراجم اعلام این جلد نیز در پایان جلد دوم یکجا چاپ میشود

This book must be returned to the Library
The date of return is _____ A fine of _____



ادبیات باطنی نامتناهی

یا

(افکار و نظریات دانشمندان معاصر)

درباره فرضیه داروین

((تکامل یا تحول))

﴿ گرد آورنده ﴾

سید محمد باقر قزوینی

این کتاب در دست تهیه و شامل نظریه های دانشمندان

و نویسندگان طبقه اول خواهد بود